



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

قیام سائبر سب

۱۳۶۱ - ۱۳۶۲

کتابخانه دیجیتال



www.diglib.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قیام عشایر جنوب (۱۳۴۳ - ۱۳۴۱)

نویسنده:

کشواد سیاهپور

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	قیام عشایر جنوب (۱۳۴۳ - ۱۳۴۱)
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۳۰	مقدمه
۳۴	بیانات حضرت آیت الله خامنه ابرهبر فرزانه انقلاب اسلامی
۳۶	فصل اول: قیام عشایر در آینه اسناد، منابع، کتابها، مجلات و اشعار محلی
۳۶	مدخل
۳۶	منابع قبل از انقلاب:
۳۶	الف) روزنامه ها:
۳۸	ب) مجلات:
۳۸	پ) اسناد:
۳۹	ت) کتب:
۳۹	۱_ تاریخچه عملیات نظامی جنوب
۴۰	۲_ نتایج عملیات جنوب
۴۰	۳_ انقلاب سفید:
۴۱	۵_ تاریخ نیروی هوایی شاهنشاهی:
۴۱	۶_ تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران:
۴۲	۷_ مجموعه تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران:
۴۲	۸_ پاسخ به تاریخ:
۴۳	۹_ فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه:
۴۳	منابع بعد از انقلاب
۴۳	الف) مجموعه های اسنادی
۴۳	۱_ طالقانی و تاریخ:

- ۲_ اسناد نهضت آزادی ایران (جلد اول): ۴۴
- ۳_ اسناد نهضت آزادی ایران (جلد سوم): ۴۴
- ۴_ خاطرات بازرگان (شصت سال خدمت و مقاومت): ۴۵
- ۵_ تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد: ۴۵
- ۶_ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک: ۴۵
- ۷_ یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت الله سیدعبدالحسین دستغیب): ۴۶
- ۸_ اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران: ۴۷
- ۹_ یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت الله سید محمود طالقانی): ۴۷
- ۱۰_ نظامیان عصر پهلوی (ارتشبد بهرام آریانا به روایت اسناد ساواک): ۴۷
- ۱۱_ پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد): ۴۹
- ۱۲_ فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران (شماره ۳۲): ۵۰
- سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد: ۵۱
- (ب) منابع عمومی تاریخ: ۵۱
- ۱_ تاریخ سی ساله ایران: ۵۱
- ۲_ ایران و تاریخ: ۵۲
- ۳_ ایران در عصر پهلوی: ۵۲
- ۴_ نهضت امام خمینی: ۵۲
- ۵_ روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی: ۵۴
- ۶_ نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار: ۵۴
- ۷_ از سید ضیاء تا بازرگان: ۵۵
- ۸_ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران: ۵۵
- ۹_ بازیگران سیاسی عصر رضا شاهی و محمدرضا شاهی: ۵۶
- ۱۰_ قلم و سیاست (از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور): ۵۶
- ۱۱_ داوری (سخنی در کارنامه ساواک): ۵۶
- ۱۲_ از سیدضیاء تا بختیار (دولتهای ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ماه ۱۳۵۷): ۵۹
- ۱۳_ معماران عصر پهلوی: ۵۹

۵۹	۱۴_ تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی:
۶۰	۱۵_ سازمان مجاهدین خلق:
۶۰	پ) خاطرات
۶۰	۱_ یادداشتهای روزانه مهندس مهدی بازرگان:
۶۲	۲_ مقاومت در زندان:
۶۲	۳_ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست):
۶۴	۴_ دُرد زمانه:
۶۴	۵_ خاطرات علی امینی:
۶۵	۶_ خاطرات ۱۵ خرداد _ شیراز:
۶۵	۷_ خاطرات محمد بهمن بیگی:
۶۶	۸_ خاطرات علی اکبر محتشمی:
۶۷	۹_ کهنه سرباز (خاطرات سیاسی، نظامی و اقتصادی):
۶۸	۱۰_ نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی):
۶۸	۱۱_ نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با کورش لاشایی):
۶۸	۱۲_ گذر عمر (خاطرات سیاسی باقر پیرنیا):
۷۰	۱۳_ جام شکسته:
۷۰	۱۴_ یادمانده ها (خاطراتی از محمدحسین قشقایی):
۷۱	۱۵_ فروپاشی ارتش شاهنشاهی (خاطرات سپهبد جلال پژمان):
۷۲	ت) منابع محلی
۷۲	۱_ ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه نشینان سرخی فارس):
۷۳	۲_ تألیفات نویسندگان بومی کهگیلویه و بویراحمد:
۷۴	۳_ تألیفات نویسندگان محلی ممسنی:
۷۵	۴_ تألیفات نویسندگان قشقایی و ایلات خمسه:
۷۵	۵_ فرهنگ سیاسی عشایر جنوب ایران:
۷۶	ث) رمان های تاریخی
۷۶	۱_ نبرد گجستان:

- ۲_ پلنگ های کوهستان: ۷۶
- ج) رسالات ۷۷
- ج) مقالات ۷۸
- ۱_ حماسه جنوب (قیام بهمن قشقایی): ۷۸
- ۲_ مبارزات عشایر بویراحمد با حکومت پهلوی: ۷۹
- ۳_ مقالات نگارنده: ۸۱
- ۴_ بازخوانی پرونده جنگ گجستان: ۸۱
- اشعار شاعران ۸۱
- ۱_ اشعار آیت الله نجابت: ۸۲
- ۲_ اشعار ملادرویش دشتیان: ۸۲
- ۲_ اشعار شیخ علی مراد: ۸۹
- ۴_ شاعران ناشناخته: ۹۰
- منابع خارجی ۹۱
- ۱_ تایمز لندن: ۹۲
- ۲_ تاریخ نوین ایران: ۹۲
- ۳_ تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز : ۹۳
- ۴_ ریشه های انقلاب ایران : ۹۳
- ۵_ تاریخ معاصر ایران : ۹۵
- ۶_ کوچ نشینان قشقایی فارس : ۹۵
- ۷_ ناسیونالیسم در ایران: ۹۶
- ۸_ ایل بویراحمد : ۹۶
- فصل دوم: پیشینه تاریخی و نژادی ایلات جنوب ۹۹
- مدخل ۹۹
- ۱- ایلات کهگیلویه و بویراحمد: ۹۹
- وجه تسمیه کهگیلویه ۱۰۱
- وجه تسمیه بویراحمد ۱۰۳

- ۱۰۴ ----- ۲_ ایلات و طوایف کوهمره سرخی
- ۱۰۵ ----- ۳_ ایل قشقایی و طوایف و تیره های آن
- ۱۰۷ ----- ۴_ ایل ممسنی
- ۱۰۸ ----- ایلات خمسه
- ۱۰۹ ----- ایلات ساکن در استان بوشهر
- ۱۱۰ ----- نگاهی به سیاست عشایری رضاشاه
- ۱۲۱ ----- ایل بویر احمد و رضاشاه
- ۱۲۷ ----- جنگ مهیب تنگ تامرادی
- ۱۳۴ ----- تنگ تامرادی معبری مخوف
- ۱۴۰ ----- پس از جنگ
- ۱۴۳ ----- ایل بویر احمد و پهلوی دوم
- ۱۵۰ ----- کوهمره سرخی
- ۱۵۴ ----- ایل قشقایی و رضاشاه
- ۱۵۷ ----- ایل قشقایی و محمدرضاشاه
- ۱۵۸ ----- ایل ممسنی در عصر پهلوی اول
- ۱۶۰ ----- عصر پهلوی دوم
- ۱۶۱ ----- مبارزات ایلات خمسه
- ۱۶۳ ----- فصل سوم: اوضاع سیاسی ایران در آستانه قیام عشایر جنوب
- ۱۶۳ ----- استبداد محمدرضاشاهی
- ۱۶۴ ----- دوره کوتاه شریف امامی
- ۱۶۶ ----- نخست وزیری دکتر علی امینی و اوضاع سیاسی کشور
- ۱۶۸ ----- محمدرضا شاه و اطاعت از آمریکا
- ۱۷۱ ----- لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و عکس العمل روحانیت
- ۱۷۵ ----- تلگرافات علما و پاسخ شاه و نخست وزیر
- ۱۸۱ ----- پاسخ نخست وزیر و فرجام تصویب نامه
- ۱۸۷ ----- لوایح شش گانه یا اصول انقلاب سفید

- ۱۸۹ عکس العمل علما و پاسخ منفی شاه
- ۱۹۳ امام خمینی و استمرار مبارزه
- ۱۹۷ تظاهرات و اعتراضات مردم در تهران
- ۲۰۲ تظاهرات مردم شهر قم و درگیری با پلیس
- ۲۰۴ مسافرت شاه به قم و عدم استقبال روحانیون و مردم از او
- ۲۰۷ زور سرنیزه و برگزاری فرماندم
- ۲۱۰ عید فطر و تشدید مبارزه امام خمینی
- ۲۱۳ تحریم عید نوروز و اعلام عزای ملی
- ۲۱۷ فاجعه فیضیه و تحریم تقیه
- ۲۲۱ نهضت امام خمینی و نقش گروههای مختلف مردمی و سیاسی
- ۲۲۳ موضع گیری نهضت آزادی ایران
- ۲۲۹ فصل چهارم: قیام عشایر کوهمره سرخی و قشقایی
- ۲۲۹ قتل ملک عابدی سرآغاز هجوم مجدد حکومت پهلوی به عشایر جنوب
- ۲۳۰ عکس العمل حکومت:
- ۲۳۳ تغییرات سیاسی در فارس:
- ۲۳۵ تبلیغات رسانه ای
- ۲۴۰ ماجرای نامه ناصرخان قشقایی:
- ۲۴۴ اتحادیه فلاحتی فارس
- ۲۴۸ چگونگی قتل ملک عابدی:
- ۲۵۱ بازار گرم بازداشت و شکنجه:
- ۲۵۶ دستگیری محمدخان ضرغامی
- ۲۵۷ بازداشت و اعزام حسینقلی خان رستم به تهران
- ۲۵۹ محمدرضا شاه و دستور خلع سلاح عشایر
- ۲۶۳ آغاز قیام عشایر کوهمره سرخی و قشقایی
- ۲۶۶ اقدامات حبیب شهبازی:
- ۲۷۵ اقدامات دولتیان:

۲۷۸ خلع سلاح پاسگاه دادنجان:
۲۸۱ یورش سراسری نظامیان به کوهمره سرخی:
۲۸۳ اشغال کوهمره و اعمال نظامیان:
۲۸۵ اعلامیه های تبلیغاتی:
۲۸۹ نبرد پیرنو:
۲۹۱ قیام موضّوها در قیروکارزین
۳۰۰ فصل پنجم: قیام عشایر بویراحمد و ممسنی
۳۰۰ حکومت و توجه مقطعی به ایلات بویراحمد، کهگیلویه و ممسنی
۳۰۵ دیدارها و جلسات خوانین بویر احمد در تهران
۳۱۴ بی توجهی مقامات حکومت و تأثیر مخالفان بر خوانین بویراحمد
۳۱۸ تبلیغات کلانتران و تجمع کدخدایان
۳۲۲ بمباران روستای دروهان آغاز نبردهای خونین
۳۲۴ نبرد توت نده
۳۲۸ تقسیم شدن جنگجویان بویراحمدی و پیامدهای آن
۳۳۴ نبرد نافرجام پل برین
۳۳۸ فصل ششم: نقطه عطف قیام عشایر
۳۳۸ تشکیل هسته مقاومت
۳۴۳ تولد تازه
۳۴۸ جنگ ده بزرگ
۳۵۱ درگیری در پیچاب
۳۵۳ طرح عملیاتی حمله به بویر احمد علیا
۳۵۴ حرکت و اقدامات ستون اصلی
۳۵۶ آغاز عملیات
۳۶۲ جمع جنگجویان
۳۶۴ اردوی نظامی
۳۶۷ موقعیت جغرافیایی محل درگیری

۳۶۷	آغاز نبرد
۳۷۰	نبرد بعد ظهر
۳۷۲	شب نبرد و فردای آن
۳۷۵	طرح حمله مجدد
۳۷۸	کشته شدن مأمورین شناسایی ستون عملیات مخصوص
۳۷۹	انصراف از حمله مجدد
۳۸۱	ستون «عملیات مخصوص» و نجات آن از منطقه جلیل
۳۹۰	وضعیت جنگجویان عشایر بویراحمد و ممسنی
۳۹۴	فصل هفتم: سرکوب قیام
۳۹۴	تغییر سیاست سرکوب
۴۰۰	بمباران های بیرحمانه هوایی
۴۰۹	تفرقه و جدایی سران و بزرگان عشایر
۴۱۲	عدم ارتباط و اتصال قیام کنندگان
۴۱۴	بازداشت و اعدام بی گناهان عشایر
۴۱۷	تسلیم شدن حبیب شهبازی و پایان قیام در کوهمره سرخی
۴۱۹	بازداشت کلانتران ممسنی
۴۲۰	ترتیب ملاقات کدخدایان بویر احمد با محمدرضا شاه
۴۲۶	تصمیمات سیاسی جدید و تبعات آن
۴۲۹	تشکیل دسته های چریک محلی در مقابل مبارزان عشایر
۴۳۳	کشته شدن عبدالله خان ضرغامپور
۴۳۷	گروه ناصرخان طاهری و شکست سنگین
۴۴۱	عصیانیت شاه و پایان مقاومت ناصرخان طاهری
۴۴۴	تسلیم شدن همراهان عبدالله خان
۴۴۷	فصل هشتم: یک حکومت و یک طایفه
۴۴۷	محاصره نظامی منطقه جلیل و همسایگان آن
۴۵۲	نگاهی به تاریخچه طایفه جلیل

- ۴۶۲ تعقیب ملاغلامحسین جلیل و همراهانش
- ۴۶۴ چریک های محلی و شکنجه طوایف جلیل، بابکانی و انصاری
- ۴۶۷ اوضاع سیاسی _ نظامی جدید و جنگجویان عشایر
- ۴۶۹ اقدامات دولتیان
- ۴۷۵ گنه گر مرا بود، پیران چه کرد؟
- ۴۸۱ ترفند جدید حکومت و کمک مالی به طایفه جلیل
- ۴۸۳ باز هم کدخدایان بویراحمد
- ۴۸۹ تنها نگرانی موجود در فارس
- ۴۹۲ تشکیل مجدد دسته های چریک محلی
- ۴۹۳ حضور ناگهانی مقامات عالی رتبه نظامی در منطقه جلیل
- ۴۹۵ احضار بزرگان و ریش سفیدان طایفه جلیل
- ۴۹۷ قتل غلامعلی دشمن زیاری قاتل سروان عبدالهی زاده
- ۵۰۱ اسارت طایفه جلیل
- ۵۰۳ حکومت نظامی و مقررات ویژه
- ۵۰۷ پایان مقاومت ملاغلامحسین و یاران
- ۵۱۴ مراسم تسلیم یا تجلیل؟
- ۵۱۸ خیرخواهی اردوبادی و کارشکنی بدخواهان
- ۵۲۱ وداع آخر
- ۵۲۶ عزل سرلشکر اردوبادی و محاکمه او
- ۵۲۸ روایت سرلشکر اردوبادی از سرنوشت خویش
- ۵۳۴ محاکمه سری ملاغلامحسین و یارانش
- ۵۳۹ تلاش استاندار فارس و عصبانیت شدید شاه
- ۵۴۳ پایان زندگی ملاغلامحسین و یاران او
- ۵۵۷ فصل نهم: پیامدها و تأثیر های قیام عشایر
- ۵۵۷ سرکوب قطعی و دایمی عشایر
- ۵۵۹ نقش آمریکا و دیگر بیگانگان در سرکوب قیام عشایر

- ۵۶۳ پیشنهاد های سرلشکر پاکروان و
- ۵۶۳ تأسیس فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد
- ۵۶۷ پیشنهاد های سپهبد بهرام آریانا و
- ۵۶۷ حکومت نظامی در کهگیلویه و بویراحمد
- ۵۷۳ نگاهی به گذشته
- ۵۷۵ فرجام محرومین «عفو ملوکانه» در اعلامیه شماره ۱۷
- ۵۷۷ قتل عام فجیع مردان، زنان و کودکان طوایف لر و نفر
- ۵۸۱ قیام عشایر و عزل و ارتقای فرماندهان ارشد نظامی
- ۵۸۴ اعدام عبدالمحمد انصاری
- ۵۸۶ محاکمه و مجازات برخی کلانتران مشهور عشایر
- ۵۸۹ نامه سرلشکر همت و پاسخ ساواک
- ۵۹۴ تشکیل ساواک کهگیلویه و بویراحمد
- ۵۹۵ مبارزات بهمن قشقایی
- ۵۹۹ ترور آخرین بازمانده جنگجویان عشایر بویراحمد و ممسنی
- ۶۰۵ قلع و قمع مبارزین قشقایی
- ۶۰۹ فصل دهم: قیام عشایر از دیدگاه مخالفان و موافقان
- ۶۰۹ الف) مخالفان
- ۶۰۹ محمد رضا شاه پهلوی
- ۶۱۷ اسدالله علم نخست وزیر
- ۶۲۰ جهانگیر تفضلی، وزیر مشاور و سرپرست اداره انتشارات و رادیو
- ۶۲۳ ارسنجانی وزیر کشاورزی
- ۶۲۴ سپهبد کریم ورهرام، استاندار فارس
- ۶۲۵ سپهبد بهرام آریانا، فرمانده نیروهای عملیات جنوب
- ۶۲۷ ارتشبد حسین فردوست
- ۶۲۸ ب) موافقان
- ۶۲۹ امام خمینی، رهبر انقلاب:

- آیت الله طالقانی ۶۳۰
- روحانیون و مبارزین انقلابی فارس و کهگیلویه و بویراحمد ۶۳۲
- آیت الله قمی و طلاب مشهد ۶۳۸
- مهندس مهدی بازرگان ۶۳۹
- جبهه ملی و دانشجویان مقیم آمریکا: ۶۴۱
- گزارش سازمان انقلابی حزب توده از وقایع جنوب: ۶۴۲
- فهرست اعلام ۶۷۱
- تصاویر و اسناد ۷۵۱
- درباره مرکز ۸۲۹

قیام عشایر جنوب (۱۳۴۳ - ۱۳۴۱)

مشخصات کتاب

سرشناسه: سیاهپور، کشواد، ۱۳۴۹ -

عنوان و نام پدیدآور: قیام عشایر جنوب (۱۳۴۳ - ۱۳۴۱) / کشواد سیاهپور.

مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۶۶۵، [۷۶]ص. تصویر: مصور، عکس، نمونه.

شابک: ۷۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۵-۹۴-۴

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: .- ۱۹۶۲ Keshvad Siahpour. Uprising of tribes in Southern Iran
۱۹۶۵

یادداشت: کتابنامه: ص. [۶۲۳] - ۶۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: ایلات و عشایر و دولت -- ایران -- کهگیلویه و بویراحمد

موضوع: ایلات و عشایر -- ایران -- کهگیلویه و بویراحمد -- جنبشها و قیامها

موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ -- جنبشها و قیامها

شناسه افزوده: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

رده بندی کنگره: DSR۲۱۱۵/۸۵ س ۱۳۸۸ ۹

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۱۶۹۴۵

ص: ۱

اشاره

نزدیک به نیم قرن پیش، قیامی مهم و خونین در بخشی از کشور ایران (جنوب و جنوب غربی) رخ داد، که به اعتراف برخی آگاهان رژیم - حکومت پهلوی دوم را متزلزل کرد. این قیام اصیل و مردمی، در آن زمان «غائله جنوب»، «غائله فارس» یا «غائله فارس و خوزستان» خوانده شد. تضاد و تعارض عشایر با حکومت پهلوی، از همان آغاز اقدامات رضاشاه شروع شد. این روند دشمنی، با وجود سرکوب ایلات و عشایر در طول سال های ۱۳۱۰ به بعد، تا پایان پادشاهی رضاشاه ادامه داشت. با خلع رضاشاه از قدرت به دست بیگانگان، مردان و زنان عشایر که در دوران نسبتاً طولانی حکومت وی، غالباً از هستی ساقط شده بودند؛ مجدداً زندگی واقعی و آزادانه خویش را از سر گرفتند. کینه عشایر نسبت به حکومت پهلوی اول، آنچنان شدید و غلیظ بود که از همان ابتدای برکناری رضاشاه، با بازماندگان حاکمیت مستبدانه و خشن او - نظیر امنیه ها و مراکز نظامی - به مبارزه مسلحانه برخاستند. این برخوردها، که در بسیاری موارد خشن و خونین بود، تا سال های ۲۶-۱۳۲۵ ادامه یافت. با قدرت یافتن حکومت مرکزی در عصر محمدرضا شاه، چندین بار برنامه خلع سلاح عشایر اجرا شد. با روی کار آمدن دولت دکتر مصدق عشایر مبارز و آزادی خواه، از او حمایت و جانبداری کردند و دوباره انزجار و تنفر خویش را از خاندان پهلوی نشان دادند. اما با کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دوران جدیدی از سرکوب عشایر و افول اقتدار آنان آغاز و قدرت عشایر کاملاً محدود شد و سران مشهور آنان بازداشت، تبعید و تحت مراقبت قرار گرفتند. خلع سلاح عشایر، با سرعت و دقت فرجام یافت؛ و باز سکوت مرگباری بر عشایر و زندگی آنان مستولی شد. مأموران نظامی تحت عناوین

«انتظامات ایل» و «پاسگاه های ژاندارمری» حاکمیت مستبدانه ای پیدا کردند. توان حکومت مرکزی، بسیار بالا رفت و حضور بیگانگان _ خاصه آمریکا _ تأثیرگذار و تعیین کننده شد. در این دوران فشار، هیچ یک از عشایر دست به اسلحه نبرد، تا علیه ظلم و تعدی نظامیان و مأموران حکومت مرکزی به پا خیزد. اوضاع سیاسی _ اجتماعی کشور نیز بسته و راکد بود، تا اینکه دوران تبلیغات ریاست جمهوری آمریکا و متعاقب آن انتخاب «جان. اف. کندی» فرارسید. شاه نیز به اجبار، برای حفظ حاکمیت و سلطنت خویش، اهداف استعماری آمریکا را پذیرفت و مجری سیاست های برنامه ریزان دولت «کندی» شد. این سیاست ها، به طور مشخص در «لویح شش گانه» یا «انقلاب سفید» متجلی گردید و مخالفت های بسیاری را به رهبری روحانیت برانگیخت. پیش از اعلام لویح شش گانه، لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی دولت اسدالله علم، خشم و اعتراض روحانیون را برانگیخته بود. در بحبوحه اعتراضات علمای دینی _ به رهبری امام خمینی _ واقعه ای در «تنگاب» (= تنگ آب) فیروزآباد فارس رخ داد، که سرآغاز سرکوب عشایر جنوب گردید. قتل یک مهندس جوان به نام ملک عابدی که مسئول اصلاحات ارضی فیروزآباد بود، دستاویز حکومت برای این سرکوب شد. هر چند این قتل ظاهراً اتفاقی هیچ ربطی به بزرگ مالکان و زمین داران نداشت؛ اما بهترین «بهانه» برای قلع و قمع عشایر و سران آنان بود. (۱) حکومت پهلوی دوم، با تبلیغات دروغین و گسترده، قتل ملک عابدی را به «فئودال»ها و «مالکان» فارس نسبت داد و به دستگیری های وسیع عشایر قشقایی و سرخی پرداخت. حکومت استبدادی و دستگاه تبلیغاتی آن از ۲۳ آبان تا اواسط آذر ۱۳۴۱، به هجوم گسترده تبلیغاتی علیه عشایر و سران آن مبادرت ورزیدند. تعطیل رسمی سراسری، اعلام عزای عمومی، تغییر استاندار و فرمانده لشکر و رئیس ساواک فارس _ به بهانه قتل ملک عابدی _ همه و همه در راستای سرکوب قطعی عشایر جنوب صورت گرفت. نیروهای نظامی، با تمام توان و خشونت به بازداشت و شکنجه بی گناهان قشقایی و سرخی پرداختند و هر روز قاتلان جدیدی را معرفی می کردند. اما، بر خلاف تبلیغات دامنه دار ۲۰ روزه حکومت و شکنجه های

ص: ۱۶

۱- فرهاد عابدی، فرزند مهندس عابدی، اسنادی به نگارنده ارائه داده _ و در کتاب نیز از آنها استفاده شده _ که تا حدود زیادی مؤید نقش توطئه گرانه حکومت و مشکوک بودن قتل ملک عابدی است. (رجوع شود: فصل چهارم کتاب)

وحشیانه و بیرحمانه عشایر در بند، عاقبت «قاتل» یا «قاتلین» معرفی نشدند. شاه مملکت در روزهای نخست دی ماه وارد فارس شد و ضمن افتتاح بنای یادبود مهندس عابدی، دستور خلع سلاح عشایر را صادر کرد. اما، آنچه اوضاع به ظاهر آرام و بر وفق مراد محمدرضا شاه را نابسامان کرد، اعلام لوایح شش گانه در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ بود. در مقابل این «انقلاب» از بالا، روحانیون به رهبری امام خمینی به سرعت موضع گیری کردند و به اعتراض و مخالفت پرداختند. اعتراضات، به تظاهرات و کشمکش تبدیل شد و اعلام پیروزی ظاهری رفراندوم، نیز اوضاع جامعه را آرام نکرد. اعلامیه های صریح امام خمینی و تلگرافات متعدد او و دیگر علمای برجسته کشور، جو روانی جامعه را به سوی مخالفت های آشکار و بدون واگه پیش راند. گروههای سیاسی نیز بیش و کم مشارکت نشان دادند. اما، آنچه عموم مردم _ از شهری گرفته تا روستایی و عشایری _ رابه سمت ضدیت و مخالفت با حکومت پهلوی سوق داد، اعلامیه های علما _ خاصه امام خمینی _ بود. بسیاری از سران و کلانتران عشایر جنوب نیز با حضور در تهران، اوضاع به هم ریخته حکومت را از نزدیک مشاهده می کردند. اینان نیز همچون دیگر اقشار جامعه، نسبت به لوایح شش گانه _ به ویژه اصلاحات ارضی _ معترض و نگران بودند. بدین ترتیب، عامه مردم در همراهی علمای دینی و در مخالفت با اقدامات شاه، همسو و متحد شده بودند. عشایر مبارز جنوب که در بیشتر مواقع، جلوتر از دیگران به مخالفت علنی و درگیرانه با حکومت پهلوی دست می زدند، در این برهه نیز عملاً اقدام نمودند. در اواسط اسفندماه ۱۳۴۱ قیام عمومی و آشکار عشایر جنوب در میان ایلات سرخی، قشقایی، بویراحمد و ممسنی آغاز شد. زمینه های پیشین، که در چند ماه اخیر کاملاً چهره نموده بود، سرانجام منجر به واکنش مسلحانه و خونین گردید. حکومت هم ظاهراً بی علاقه نبود. زیرا، قبل از اینکه جنگجویان ایل بویراحمد اقدام عملی نمایند، خود دستور «بمباران» آنها را صادر کرد. بدین گونه، قیام آغاز شد و تا تابستان ۱۳۴۲ که اوج سرکوب بود، استمرار یافت. در مدتی که قیام عشایر جنوب در جریان بود، تبلیغات وسیع و منفی بسیاری علیه آنان صورت گرفت. تقریباً انواع مختلف اتهام و برچسب، به این قیام ستم ستیزانه وارد گردید. نگاهی به کلمات و واژگان زیر، مؤید این واقعیت است:

بزرگ مالکان، فتودال ها، مالکان، راهزنان، اشرار، متجاسرین، مفسده جویان،

آشوب طلبان، فتنه گران، مخربان، اخلاص‌لگران، وحشیان، تبه کاران، ابلهان، ساده لوحان، فریب خوردگان، تاریک دلان، بدویان، خشخاش کاران و مردم بی فرهنگ و تمدن.

این صفات رذیله، بارها و بارها از دهان سردمداران رژیم و مکتوبات آنان به عشایر نسبت داده شد؛ و جز در برخی اسناد معدود _ که از طرف ساواک و به صورت سرّی و محرمانه تنظیم گردیده _ هیچ به واقعیت قیام و فشار و تعدی مأموران حکومت اشاره نشده است. نگارنده، در پژوهش خویش، تلاش بسیار نموده تا بر اساس اسناد موثق و منابع معتبر، «واقعیت» قیام عشایر جنوب را تبیین و تحلیل نماید. بی تردید، دلیل عمده استنادات متعدد و ارجاع به منابع و مدارک مختلف، حساسیت و وسواس نویسنده در تبیین واقعیت قیام بوده است. زیرا، قیام عشایر جنوب هم در آغاز و پایان خویش و هم امروز پس از قریب نیم قرن، در هاله ای از «مظلومیت» فرورفته است. وقتی در همین تاریخ معاصر، حادثه مختصر «سیاهکل» را «حماسه» نامیده اند و قیام محدود «افسران خراسان» را دست کم در چهار کتاب مستقل نگاشته اند؛^(۱) آیا حق نیست که به قیام عشایر جنوب آن گونه که درخور است پرداخته شود؟ امید است نگارنده، تا حدودی به این «مهم» جامه عمل پوشانده باشد.

در پایان، از مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و دوستانی که فصولی از کتاب را مطالعه نموده و با تذکرات سودمند خویش بر غنای آن افزودند، سپاسگزاری فراوان دارم؛ بویژه از سیدمصطفی تقوی مقدم، مهندس علی اکبر رنجبر کرمانی، عبدالله شهبازی، آصف آصف جاه، کیهان ایمانی، عبدالله فرخیانی، حمید قلندری، محمدجعفر جعفری، درویش کریمی، جان احمد بوستانی، قاسم یزدانی، امین باقرپور، سعید فرخی و از کیهان ایمانی، که در جمع آوری برخی تصاویر کتاب تشکر مضاعف دارم.

ص: ۱۸

۱- برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: یعقوب توکلی، «مراکز و مؤسسات تاریخ نگاری معاصر»، فصلنامه خط اول، (سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۶)، ص ۲۳.

۱۷ خرداد ۱۳۷۳ در جمع مردم یاسوج

«... در اول تشکیل حکومت ناسالم و خائن پهلوی، از اولین کارهایی که رضاخان کرد، یکی این بود که در هر جایی که توانست عشایر را سرکوب کرد. در تمام دوران حکومت رضاخان که پیرمردها لابند به یاد دارند و در بخشی از دوران فرزند فاسد و خائنش بارها و بارها بین مردم مظلوم اما شجاع؛ ساکت اما غیور که در این استان بودند، مابین اینها و مابین نیروهای رضاخان و پسرش تصادم شد. هزاران نفر از عشایر این مناطق بدست مزدوران خاندان پهلوی به قتل رسیدند. این رفتار حکومت دست نشانده پهلوی با عشایر این استان بود. اما متقابلاً مردم مؤمن و عشایر مخلص و شجاع و غیور این منطقه و سرزمین، هم یک روز با نظام پهلوی در آشتی نشدند. بله عده ای از کدخدایان و اربابان که دستشان توی دست مسئولان رژیم پهلوی بود درست است، اما توده مردم ابداً تشکیلات حکومت طاغوت مردم را ها می کرد اما دست اربابان ظالم و کدخداهای متعددی را می گرفت. مردم برای آنها اهمیت نداشتند...»

۱۸ خرداد ۱۳۷۳ در جمع مردم دهدشت

«... آنچه از مجموع مطالعات در مسائل کشور عزیزمان به دست می آید این است که اهالی مناطق عشایری استان کهگیلویه و بویراحمد از جمله همین دهدشت و عشایر غیور آن در طول تاریخ ایران با همه قدرتهای زورگو و سلاطین ستمگر و سرداران

نظامی جلاد و سفاک با کمال قدرت مبارزه کردند، چه در دوران رژیم قاجار و چه در دوران رژیم منحوس پهلوی. یعنی عشایر منطقه کهگیلویه از خشم و سپاه و نیروی مسلح رضاخان هم نترسیدند، ایستادند. آن چنان که می بایست ایستاد. در دوران قلداری رضاخان حتی سیاستمداران پرمدها هم به زانو درآمدند. اما عشایر غیور و مؤمن و شجاع این منطقه که روحیه شان مثل همین کوههای منطقه محکم و استوار است به زانو درنیامدند. این تاریخ دوران نزدیک است. از آن طرف از اول که ندای نهضت اسلامی در کشور ایران بلند شد یکی از جماعتی که از همان اول جواب مثبت دادند همین عشایر غیوری بودند که سر در مقابل فلک خم نمی کردند، اما سر در برابر حکم دین و قرآن خم کردند. آفرین به این ایمان. هر کس کتاب بخواند و تاریخ نزدیک ما را اندکی مطالعه کند این حقایق را می فهمد...»

۱۹ خرداد ۱۳۷۳ در جمع مسئولان اداری استان:

«... مردم کهگیلویه و بویراحمد هم مستقیم العقیده هستند و هم از لحاظ زندگی مستضعفند... اما از لحاظ گذشته تاریخی مردمی هستند که پرونده درخشانی دارند و با ظلم درافتاده اند و با سلسله پهلوی جنگیده اند. در نهضت اسلامی شرکت کرده اند و در همین روستای جلیل که دیروز رفتم مردم آنجا در سال ۱۳۴۲ مورد تهاجم هواپیماهای رژیم پهلوی قرار گرفتند. خاک بر سر رژیم که هواپیمای جنگی اش بلند شود بیاید روستای محرومی را بمباران کند و کردند این کار را در منطقه جلیل و کسانی که با نیروهای دولت جنگیدند و من بعضی از دوستانمان را مأمور کردم که بروند از دهان آنها تاریخ قطعی این منطقه را که در ضمن تاریخ رسمی دوران منحوس پهلوی نیامده است بشنوند و آن را ثبت کنند. این پرونده این مردم است...» (۱).

ص: ۲۰

۱- دنا در پرتو نور ولایت، گردآورنده آیت پیمان، ناشر: روابط عمومی استانداری کهگیلویه و بویراحمد، یاسوج، ۱۳۷۷.

مدخل

بی تردید در هر تحقیق تاریخی، شناخت، بررسی و نقد «منابع»، از مهم ترین لوازم و ابزار آن است. در واقع، بدون شناخت و بررسی انتقادی منابع، هیچ تحقیق و پژوهشی علمی نخواهد بود و به فرجام درست نمی رسد. نویسنده نیز، در پدید آوردن این اثر، تلاش داشعه است که حتی الامکان با نگاه انتقادی، از منابع و اسناد و مدارک مربوط به قیام عشایر جنوب استفاده نماید. منابعی که نویسنده در نوشتن این کتاب از آنها استفاده کرده است به دو دسته قبل و بعد از انقلاب تقسیم می شود:

منابع قبل از انقلاب:

الف) روزنامه ها:

یکی از نخستین منابع «آشکار» وقایع سالهای ۴۳-۱۳۴۱ جنوب کشور، روزنامه ها است. «روزنامه»، همان گونه که از نام آن برمی آید _ به ظاهر - منبع انتشار اخبار و وقایع به صورت «روزانه» است. بالطبع، انتشار وقایع و اخبار روزانه در رسانه خبری _ ژورنالیستی _ آن گونه که درخور یک تحقیق تاریخی مستند و مستدل است، نمی تواند از دقت و صحت لازم برخوردار باشد.

از سوی دیگر در رژیم های استبدادی مطالب روزنامه ها، غالباً تحت تأثیر و تأیید حاکمان و حکومت هاست. شاید بتوان گفت، مطالب این گونه منابع، تا اندازه زیادی

«قرائت رسمی» حاکمیت به شمار می آید؛ و کمتر اتفاق می افتد که رسانه های رسمی، رخدادها و وقایع را آن گونه که حادث شده، چاپ و منتشر نمایند. با در نظر گرفتن چنین ویژگی ها و شرایط؛ تلاش شده است تا در استفاده از مطالب روزنامه ها و استناد به آن، مطالب صحیح و سقیم از یکدیگر منفک و مجزا گردد.

تقریباً اکثر مطالب روزنامه های وقت، عبارت از اطلاعات و اخبار رسمی، گفته ها و مصاحبه های حاکمان سیاسی و نظامی در گیر حادثه بوده است. بنابراین، هر گاه که مسئولان رژیم، سخن از پیروزی و موفقیت دولتیان داده اند، مطالب، برجسته و چشمگیر است؛ و در مواقعی که ناکامی و هزیمت نظامیان، محرز و مسلم بوده، اطلاع رسانی و اخبار، کاملاً ضعیف و یا حتی به سکوت برگزار گردیده است. نمونه های متعددی از این برخورد دوگانه، در روزنامه ها و مجلات وقت مشهود است. به جز دو روزنامه مشهور و اصلی کشور، یعنی کیهان و اطلاعات، که تقریباً مطالب آنها درباره قیام عشایر یکسان و همانند است، نگارنده از روزنامه های دیگر نظیر «مهر ایران»، «آتش»، «صدای مردم»، «جهان»، «پیغام امروز» و نیز روزنامه ها و هفته نامه های محلی فارس - که غالباً در شیراز چاپ و منتشر می شد - استفاده کرده است.

معروفترین روزنامه محلی فارس و جنوب، «پارس» بود؛ که مطالب مربوط به «غائله جنوب» در آن بسیار اندک و مختصر است. بی شک روزنامه ها و نشریات محلی - خاصه در کانون حوادث - از محدودیت بیشتری برخوردار بوده؛ و با ترس و لرز زیادتری، مطلب منتشر می کرده اند. در هر حال روزنامه پارس، غالباً اعلامیه ها و مصاحبه های رجال سیاسی - نظامی مستقر در شیراز را چاپ و منتشر می نموده؛ و سر مقاله هایی تأییدآمیز در باب این مصاحبه ها و اعلامیه ها انتشار می داده است. همچنین، در بخش «خبرهای شیراز»، به گونه ای مختصر، اخبار تغییر و تحولات مهم را درج نموده است. به رغم سلطه سنگین سانسور، همین مختصر مطالب و اخبار، می تواند مورد استفاده محقق قرار گیرد. علاوه بر روزنامه پارس، نشریه «بهار ایران» مطالعه و مورد استفاده و بهره برداری قرار گرفته است. این نشریه، نیز مطالب مختصر و اخبار اندکی از وقایع جاری فارس ارایه داده است. نشریه «عدل» به رغم بررسی هفتگی حوادث سیاسی جهان، اشاره ای به وقایع فارس ندارد و تنها به صورت مختصر، اخبار قتل دو پاسبان در شیراز، دستگیری نصیر کیانی، تسلیم شدن حبیب شهبازی و قتل

(ب) مجلات:

تمام ویژگی‌ها و شرایطی که موجب محدودیت مطالب روزنامه‌ها، می‌گردید؛ درباره «مجلات» نیز صادق و ساری بود. مجلات، غالباً به دو دسته نظامی و معمولی _ یا غیرنظامی _ تقسیم گردیده است. مجلات نظامی، مخصوص مراکز و دسته‌های نظامی؛ چون ارتش، ژاندارمری و شهربانی بوده و بیشتر جنبه داخلی و «محرمانه» داشته است. در مجلات نظامی، که اکثراً به صورت ماهانه منتشر می‌شده؛ جز اخبار موفقیت و پیروزی، هیچ نقلی از شکست و ناکامی در میان نبوده است. مهم‌ترین مجلات نظامی. «ماهنامه ارتش»، «ماهنامه ژاندارمری» و «ماهنامه شهربانی» بوده است. در میان مجلات غیرنظامی و عمومی، که حاوی اطلاعات سیاسی و اجتماعی عصر بوده؛ از «تهران مصور»، «روشنفکر»، «خواندنیها»، «ترقی» و «سپید و سیاه»، که مقالات و گزارش‌های نسبتاً مفصلی درباره برخی وقایع جنوب منتشر نموده اند؛ استفاده گردیده است. هر چند این مقالات و گزارش‌های به صلاحدید مسئولان مربوطه و به طرفداری رژیم انتشار یافته است. با این حال، در لابلای این مقالات و گزارشها، مطالب قابل بهره برداری و استفاده نیز وجود دارد.

(پ) اسناد:

امروز دیگر بر هیچ پژوهشگری پوشیده نیست؛ که «اسناد» و استفاده درست و صحیح از آن، یکی از مهم‌ترین ارکان تاریخ‌نگاری علمی است؛ و بدون استفاده از اسناد، تاریخ‌نگاری معاصر تقریباً بی‌فایده و بی‌معنا است. به گفته «بندتو کروچه» ایتالیایی (۱۹۵۲ _ ۱۸۶۶): «تاریخ نه هرگز از روایات، بلکه از اسناد ساخته می‌شود.» (۱) بنابراین ارزش اسناد و اهمیت استفاده از آن؛ انکارناپذیر است. البته محقق با دیده تیزبین خویش، بایستی اسناد صحیح و سقیم را از هم متمایز و مجزا نموده؛ و پس

ص: ۲۳

۱- بندتو کروچه، «تاریخ و وقایع‌نگاری»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، بخارا، (شماره ۲۸، بهمن و اسفند ۱۳۸۱)، ص ۱۰.

از تطبیق آن با روایات و واقعیت‌ها، بهره‌برداری بهینه نماید. نگارنده در تألیف کتاب حاضر، انبوهی از اسناد و مدارک محرمانه و سری حکومتی را مطالعه و ملاحظه نموده؛ و با در نظر گرفتن شرایط صحیح استفاده از آن، بهره‌برداری نموده است. دهها هزار برگ از این اسناد، در بایگانی اسناد محرمانه و سری ساواک، نگهداری می‌شده است. تقریباً، تمام شخصیت‌هایی که در وقایع سال‌های ۴۳-۱۳۴۱ به نحوی از انحا با «غائله جنوب» مرتبط بوده‌اند، پرونده انفرادی یا جمعی داشته‌اند و این اسناد در تبیین واقعیت‌ها و حقایق کمک بزرگی به محقق نموده است. این اسناد خام، البته بایستی با دقت و احتیاط تام، ملاحظه و استفاده گردد.

علاوه بر اسناد مضبوط در پرونده‌های انفرادی، از اسناد موجود در پرونده‌های مربوط به عشایر کهگیلویه و بویراحمد و عشایر فارس، استفاده شده است. گذشته از این، «مجموعه‌های اسنادی» دیگری که تاکنون بوسیله مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی منتشر گردیده؛ متضمن اهمیت بسیاری است، که در بخش منابع بعد از انقلاب معرفی شده است.

(ت) کتب:

مهم‌ترین کتابهایی که درباره وقایع سال‌های ۴۳-۱۳۴۱ و «غائله جنوب» منتشر شده عبارتند از:

۱- تاریخچه عملیات نظامی جنوب

۱- تاریخچه عملیات نظامی جنوب: (۱)

این کتاب مفصل‌ترین و مهم‌ترین کتابی است که در باب «غائله جنوب» تألیف شده است؛ و مؤلف آن ارتشبد بهرام آریانا است. به رغم مبالغه‌گویی ارتشبد بهرام آریانا و مطالب گزاف و عاری از واقعیت و حقیقت، که در جای‌جای اثر موجود است؛ تألیف وی یک تک‌نگاری مهم درباره قیام عشایر جنوب است. نسبت به منابع نظامی که به طرفداری و حمایت از دولتیان نگاهشسته شده؛ بایستی با دقت و احتیاط تام عمل کرد. یعنی نباید خوشبینانه نگاه کرد و درست مطالب آن را پذیرفت؛ و نه بدبینانه و از پیش

ص: ۲۴

۱- بهرام آریانا، تاریخچه عملیات نظامی جنوب، [تهران]: چاپخانه ارتش، ۱۳۴۳.

مطروح به آنها نگریست. در واقع، آن گونه که «کاوه بیات» به درستی می گوید؛ مطالب کتاب آریانا «پس از مطابقت با اسناد و اطلاعات دیگر می تواند قابل استفاده باشد.» (۱)

۲_ نتایج عملیات جنوب

۲_ نتایج عملیات جنوب: (۲)

کتابچه مختصری است در باب نتایجی که یک نظامی، از درگیری و جنگ با عشایر جنوب، استنباط و استحصال کرده است. وی در واقع تجربیات خود و همکاران را در این کتابچه مختصر آورده است. به نظر می رسد، مؤلف این کتاب نیز بهرام آریانا بوده است.

۳_ انقلاب سفید:

۳_ انقلاب سفید: (۳)

این کتاب که ظاهراً به قلم محمدرضا شاه پهلوی است؛ در باب اصول انقلاب سفید و آثار و پیامدهای آن و نیز «سیاست جهانی» ایران، تحریر شده است. در این اثر، به مخالفان انقلاب سفید و یا به تعبیر نویسنده «عوامل اعمال نفوذ خارجی در ایران» اشاره شده که عبارتند از: «۱_ به اصطلاح رجال سیاسی ۲_ فتودال ها؛ که (بخصوص در جنوب ایران فعال بودند) ۳_ بعضی از بااصطلاح روحانیون ... که بعد از شروع مشروطیت... بخصوص مورد استفاده سیاست یکی از دول خارجی واقع میشدند.» (۴)

شاه در این کتاب ادعا کرده است که در نطق ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱ پیش بینی کرده بود که دو گروه با برنامه انقلاب سفید مخالفت خواهند نمود. یکی «عوامل ارتجاع سیاه که بخاطر حفظ منافع خود مایلند ملت ایران در غرقاب مذلت و فقر و بیدالتی بماند، و دیگری قوای مخرب سرخ که هدف آن اضمحلال مملکت است» شاه در ادامه می گوید که پیش بینی وی «کاملاً» وارد و واقع بینانه بود، زیرا بلافاصله اقدامات تخریبی فراوانی حتی همراه با قتل و شرارت آغاز شد که مهمترین آنها بلوای جنوب و غائله نامیمون تهران در

ص: ۲۵

۱- کاوه بیات، «عشایر از دیدگاه منابع نظامی معاصر (۵۰-۱۳۰۰)»، تاریخ معاصر ایران (مجموعه مقالات)، کتاب اول، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۱۳۳.

۲- [بهرام آریانا]، نتایج عملیات جنوب، [تهران]: چاپخانه ارتش، بی تا.

۳- محمدرضا پهلوی، انقلاب سفید، چاپخانه بانک ملی ایران، بی جا، ۱۳۴۵.

۴- همان، ص ۹.

خرداد سال بعد [۱۳۴۲] بود. این غائله بتحریک عوامل ارتجاع توسط شخصی صورت گرفت که مدعی روحانیت بود... بلوای پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بهترین نمونه اتحاد نامقدس دو جناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با پول دسته ای از ملاکین که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند انجام گرفت...» (۱)

در واقع، تحلیل رجال عصر پهلوی دوم از وقایع سال های ۴۲-۱۳۴۱ کشور، این بود که عده ای از «اشرار و اوباش» به تحریک «مالکین و فئودال ها» که از «اصلاحات ارضی» ناراضی بودند؛ دست به قیام و شورش زدند. به اعتقاد آنان، نمونه های بارز و برجسته آن، «غائله جنوب» و «غائله ۱۵ خرداد» بود.

۵- تاریخ نیروی هوایی شاهنشاهی:

۵- تاریخ نیروی هوایی شاهنشاهی: (۲)

در این اثر، به نقش «مؤثر و قاطع هواپیماهای نیروی هوایی شاهنشاهی» در سرکوب قیام عشایر جنوب، اشاره شده است. بنابراین، «به پاس ابراز لیاقت در عملیات رزمی ۱۳۴۲ علیه یاغیان فارس»؛ به فرمان شاه «به بیست و دو نفر از خلبانان و کارکنان فنی نیروی هوایی» نشان و مدال، اعطا شده است. (۳) در این میان به: «چهار افسر خلبان نشان سپه»، «سه افسر خلبان مدال طلا»، «۹ افسر خلبان نشان لیاقت»، «یک ستوانیار خلبان مدال افتخار»، «چهار افسر فنی نشان لیاقت [و] یک افسر فنی نشان افتخار». (۴)

۶- تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران:

۶- تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران: (۵)

در این کتاب، مطلبی تحت عنوان «عملیات جنوب ۲۵۲۱-۲۵۲۲ شاهنشاهی» آمده است؛ که تمام آن برگرفته از تاریخچه عملیات نظامی جنوب است. نویسندگان اثر، به اجمال، «منطقه عملیات، علت بوجود آمدن شورش، استعداد شورشیان، جنگ افزار شورشیان، ویژگیهای اشرار، استعداد و گسترش نیروهای خودی [نظامی]، شرح مختصری

ص: ۲۶

۱- همان، ص ۲۵۷.

۲- تاریخ نیروی هوایی شاهنشاهی (از افسانه تا واقعیت)، ستاد فرماندهی نیروی هوایی شاهنشاهی، بی جا، ۲۵۳۵.

۳- همان، ص ۲۵۷.

۴- همانجا.

۵- محمد کاظمی و منوچهر البرز، تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، بی جا، بی نا، ۲۵۳۶.

در مورد زمین و منطقه عملیات، وضعیت جوی، مرحله یکم عملیات، مرحله دوم عملیات، مرحله سوم عملیات [و] مرحله چهارم عملیات» را توضیح داده اند. (۱)

۷_ مجموعه تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران:

۷_ مجموعه تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران: (۲)
در مجموعه مذکور، مهم ترین مطالبی که محمدرضا شاه در باب وقایع جنوب (فارس) از قتل ملک عابدی گرفته تا «غائله جنوب» (= غائله فارس)؛ بیان نموده، مضبوط است. هر چند باید توجه داشت، برخی از سخنان و گفته های تند و خشمگینانه وی جرح و تعدیل شده است. (۳)

در هر حال، سخنرانی های وی در ۵ دی ۱۳۴۱ در شیراز؛ ۱۹ دی ۱۳۴۱ در اولین کنگره شرکت های تعاونی و روستائی ایران؛ ۴ بهمن ۱۳۴۱ در قم؛ ۲۳ اسفند ۱۳۴۱ در فرودگاه وحدتی دزفول؛ ۱۳ فروردین ۱۳۴۲ در بیرجند؛ ۶ خرداد ۱۳۴۲ در کرمان؛ ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ در همدان؛ و اول مهر ۱۳۴۲ در منطقه قزوین و بوئین زهرا؛ از مهم ترین و مشهورترین سخنرانی های محمدرضا شاه است، که به تصریح و تلویح قیام عشایر را محکوم و مورد حمله قرار داده است. (۴)

۸_ پاسخ به تاریخ:

۸_ پاسخ به تاریخ: (۵)

کتاب دیگری که منسوب به محمدرضاشاه پهلوی است، «پاسخ به تاریخ» است. در این کتاب نیز شاه سخنان و مواضع سابق خود را درباره حوادث فارس تکرار کرده است. (۶)

ص: ۲۷

-
- ۱- همان، صص ۳۸۷ _ ۳۷۸.
 - ۲- مجموعه تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، جلد چهارم، (از دی ۱۳۴۱ تا آبان ۱۳۴۴)، [تهران]، بی نا، بی تا.
 - ۳- با مقایسه متن سخنرانی ها در روزنامه ها و این مجموعه، تفاوت ها و جرح و تعدیل ها را درمی یابیم.
 - ۴- رجوع شود: همان، صص ۳۳۲۳ _ ۳۰۱۶.
 - ۵- محمدرضا پهلوی پهلوی پاسخ به تاریخ، به کوشش شهریاریار ماکان، تهران: انتشارات شهرآب، ۱۳۷۱.
 - ۶- همان، ص ۱۳۷.

۹_ فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه:

۹_ فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه: (۱)

تنها کتابی که پیش از انقلاب، راجع به کهگیلویه و بویراحمدی انتشار یافت، «فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه» بود. به رغم آن که پژوهشگر می‌توانست مطالب ارزشمند و بااهمیتی از «فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه» جمع‌آوری و منتشر نماید؛ به دلایلی نامعلوم، بر مواردی بی‌مایه و نادرست تأکید و تکیه نموده است. احتمال دارد، وی در راستای اهداف رژیم پهلوی و در جهت تحقیر و تخریب فرهنگ بومی ایلات و عشایر منطقه، به انتشار چنین مطالبی _ که گاه موهن و دروغین است _ دست یازیده باشد. در هر حال، مؤلف کتاب در بخش «اشعار»؛ سه بیت شعر به نقل از محلیان _ که البته ناقص و مغلوپ است _ درباره «عبداله خان ضرغامپور»، «ملاغلامحسین سیاهپور جلیل» و «غلامحسن محمدی» _ پسر عموی ملاغلامحسین _ ثبت و ضبط کرده است. (۲) به علاوه، در پی نوشت کتاب، توضیحاتی راجع به هر سه نفر آورده، که برخی از موارد آن نیز مغلوپ و معیوب است. (۳) وی می‌نویسد: «عبداله خان ضرغامپور در جنوب قیام مسلحانه کرد و در خرداد ۱۳۴۱ کشته شد». (۴) و: «غلامحسین جلیل که در جنگ «گوجستان» [گجستان] شرکت داشت و با عبداله خان ضرغامپور همکاری می‌کرد». (۵)

منابع بعد از انقلاب

الف) مجموعه های اسنادی

۱_ طالقانی و تاریخ:

۱_ طالقانی و تاریخ: (۶)

این کتاب در باب زندگی و فعالیت های مذهبی، سیاسی و اجتماعی آیت الله طالقانی است که حاوی اسناد مهمی نیز هست. کیفرخواست دادگاه نظامی علیه آیت الله طالقانی و دیگر اعضای نهضت آزادی و نیز پاسخ ها و ایرادات متهمین و وکلای مدافع آنان در

ص: ۲۸

۱- منوچهر لمعه، فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه، سازمان انتشارات اشرفی، بی جا، ۱۳۵۳.

۲- همان، صص ۵۹ و ۶۴ _ ۶۵.

۳- همانجا.

۴- همان، ص ۵۹ (در حالی که عبدالله خان ضرغامپور در خرداد ۱۳۴۲ کشته شد).

۵- همان، ص ۶۴.

۶- بهرام افراسیابی و سعید دهقان، طالقانی و تاریخ، چاپ دوم، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۰.

خصوص «کیفرخواست»، از جمله اسناد و مطالب مهم کتاب حاضر است. (۱) برخی اسناد کتاب، به ویژه اعلامیه های آیت الله طالقانی در حمایت عشایر فارس، ارزشمند و مفید است.

۲_ اسناد نهضت آزادی ایران (جلد اول):

۲_ اسناد نهضت آزادی ایران (جلد اول): (۲)

جلد اول اسناد نهضت آزادی ایران، حاوی اعلامیه ها و بیانیه های نهضت، در خصوص اوضاع سیاسی _ اجتماعی ایران در طی سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ است. در دو اعلامیه از این مجموعه، به قتل «ملک عابدی» و اوضاع بحرانی فارس، اشارات مختصر شده است. یکی، اعلامیه مشهور «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ (!) و برگرداندن تاریخ خود» است؛ (۳) که در بخشی از آن آمده: «خود این جریان خلع ید و خلع مالکیتی که با چنان راحتی و سرعت (البته باستثنای صحنه سازی مسخره قتل مهندس ملک عابدی!) از مالکین و فئودالها و ذی نفوذها شد بهترین شاهدی است که در ایران فئودالیت به آن معنی قرون وسطائی و اروپائی وجود نداشته است.» (۴)

اعلامیه دیگر، در خرداد ۱۳۴۲ انتشار یافته و اوضاع نابسامان شهرها و استان های مختلف کشور _ از جمله فارس _ را تبیین کرده است. (۵)

۳_ اسناد نهضت آزادی ایران (جلد سوم):

۳_ اسناد نهضت آزادی ایران (جلد سوم): (۶)

در این اثر که اسناد مربوط به «کیفرخواست»، «محاکمات» و «دفاعیات» اعضای دستگیر شده نهضت آزادی در طی سال ۴۲ _ ۱۳۴۱ آمده است؛ آن بخش از مطالب که در باب اعلامیه ها و ارتباط های گفتاری و نوشتاری آیت الله طالقانی با عشایر جنوب

ص: ۲۹

۱- از جمله رجوع شود: همان، صص ۲۰۷ _ ۲۰۱، ۲۷۱ _ ۲۱۵.

۲- اسناد نهضت آزادی ایران (جریان تأسیس و بیانیه ها ۱۳۴۰ _ ۱۳۴۴)، جلد اول، گردآورنده نهضت آزادی ایران، تهران: چاپخانه رایکا، ۱۳۶۱.

۳- همان، صص ۲۲۱ _ ۲۰۳.

۴- همان، ص ۲۰۶.

۵- همان، صص ۲۸۲ _ ۲۸۱.

۶- اسناد نهضت آزادی ایران (جریان محاکمه سران و فعالین ۱۳۴۴ _ ۱۳۴۰)، جلد سوم، گردآورنده و ناشر: نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۳.

است، از اهمیت زیادی برخوردار است.

۴_ خاطرات بازرگان (شصت سال خدمت و مقاومت):

۴_ خاطرات بازرگان (شصت سال خدمت و مقاومت): (۱)

شصت سال خدمت و مقاومت، متن گفتگوهای سرهنگ غلامرضا نجاتی با مهندس بازرگان است؛ که خاطرات وی از دوران مبارزه با رژیم پهلوی را نیز دربر می گیرد. در این کتاب، متن کامل «کیفرخواست» اعضای نهضت آزادی در دادگاه نظامی و محاکمه آنان ثبت و ضبط شده؛ که مواردی از آن در رابطه با قیام عشایر جنوب و اعلامیه های منتشره است. (۲)

۵_ تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد:

۵_ تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد: (۳)

نویسنده، با استفاده از منابع مکتوب و برخی اسناد ساواک، به «درگیری عشایر فارس» با حکومت پهلوی پرداخته است. (۴) در این مطالب مختصر، نکات جدیدی مطرح شده؛ اما هیچ اشاره ای به قیام عشایر کوهمره سرخی و نقش برجسته جنگجویانی چون حبیب شهبازی و ملاغلامحسین سیاهپور جلیل نشده است. به نظر می رسد، بیشتر مطالب و اسناد ارایه شده در کتاب، مأخوذ از نوشته های «سید کرامت الله فدایی» در «افق خونین» است.

۶_ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک:

۶_ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک: (۵)

در این اثر، که جلد اول آن درباره وقایع سال های ۱۳۴۲ _ ۱۳۴۱ و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ است؛ اسناد سال های ۱۳۳۶ تا پایان سال ۱۳۴۱ ثبت و ضبط شده است. اسناد این مجموعه، حاوی اطلاعاتی از فعالیت های علما و روحانیون و دیگر اقشار اجتماع

ص: ۳۰

۱- خاطرات بازرگان (شصت سال خدمت و مقاومت)، جلد اول، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵.

۲- همان، صص ۵۸۹ _ ۵۷۱.

۳- جواد منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، جلد اول، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

۴- همان، صص ۲۹۷ _ ۲۸۷ (هفت سند به شماره های ۵۱/۲ تا ۵۷/۲ در کتاب استفاده و چاپ شده است).

۵- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک (زمینه ها)، تهران: جلد اول، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸ /

همان، جلد دوم (فیضیه).

است. در این مجموعه، اسنادی راجع به عشایر _ خاصه ایلات بویراحمد و ممسنی _ مضبوط است؛ که البته برخی ناقص و برخی دیگر شایعات افواهی منتشره بوده، و استناد به آنان نیاز به تأمل و دقت بسیار دارد. (۱)

جلد دوم اثر، که عنوان «فیضیه» دارد، اسناد اوایل سال ۱۳۴۲ تا نیمه اول خرداد ۱۳۴۲ را شامل می شود. در این اثر، نیز اسناد مهمی در باب «فعالیت روحانیون» و ارتباط عشایر با آنان و طرفداری برخی از آنها از قیام عشایر فارس؛ حضور «سرلشکر پاکروان» رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور در «گچساران»؛ ملاقات آیت الله ملک حسینی و سید عبدالوهاب بلادی با امام خمینی در قم _ چهار روز پس از فاجعه فیضیه _؛ شایعه تحریک عشایر جنوب و روحانیون بوسیله انگلیسی ها در مخالفت با حکومت پهلوی و نیز پخش اعلامیه های امام خمینی در لار و تحریک طوایف «لُر» و «نفر» توسط «مجتهد لار» _ سید عبدالعلی موسوی _ آمده است. (۲)

۷- یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت الله سیدعبدالحسین دستغیب):

۷- یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت الله سیدعبدالحسین دستغیب): (۳)

این کتاب که مجموعه اسناد پرونده انفرادی «آیت الله سیدعبدالحسین دستغیب» در ساواک مرکز بوده؛ علاوه بر اسناد مربوط به آیت الله شهید دستغیب و مبارزات وی حاوی اسناد قابل ملاحظه دیگری در باب فعالیت روحانیون کهگیلویه و بویراحمد _ نظیر آیت الله ملک حسینی و سید عبدالوهاب بلادی _ علیه رژیم پهلوی و تحریک عشایر و نیز اطلاع روحانیون از «قیام عشایر» می باشد. (۴) سند مهم دیگری که در این کتاب وجود دارد، مربوط به «فرمانده نیروهای عملیاتی جنوب _ سپهد بهرام آریانا» است، که در تاریخ ۱/۲/۴۲ _ یعنی روزی که ستون نظامی در گجستان قلع و قمع و خلع سلاح گردیده است _ به «استاندار فارس و بنادر» و «سازمان اطلاعات و امنیت فارس و بنادر» نامه ای نوشته؛ و با اظهار «نگرانی» از «اعمال عناصر محرک» بخصوص

ص: ۳۱

۱- رجوع شود: همان، جلد اول، صص ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۵۳ _ ۴۵۱، ۵۰۸، ۵۳۳ _ ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۷۳.

۲- از جمله رجوع شود: همان، جلد دوم، صص ۲۱، ۳۷ _ ۳۶، ۴۶، ۵۰، ۵۳، ۹۴، ۲۵۹ _ ۲۵۸.

۳- یاران امام به روایت اسناد ساواک (نفس مطمئنه شهید آیت الله سیدعبدالحسین دستغیب)، کتاب دهم، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.

۴- از جمله رجوع شود: صص ۱۳۲، ۱۳۴ و ۱۴۲.

روحانیون و علما و «در رأس آنان آقای دستغیب» و «بعضی از متنفذین»؛ تقاضای کمک نموده است. (۱)

۸_ اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران:

۸_ اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران: (۲)

در این اثر، سندی وجود دارد که حاکی از کشف و ضبط اعلامیه ای «منتسب به دانشجویان دانشگاه شیراز وابسته به جبهه ملی» از خانه «ولی خان کیانی» _ خان بکش ممسنی _ است. (۳) این اعلامیه در مخالفت رژیم بوده، که در اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ بوسیله شهربانی فارس از منزل ولی کیانی به دست آمده است.

۹_ یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت الله سید محمود طالقانی):

۹_ یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت الله سید محمود طالقانی): (۴)

در این اثر، اسنادی راجع به نقش آیت الله طالقانی و خواهرزاده اش «پرویز عدالت منش»، در انتشار اعلامیه هایی به طرفداری و حمایت از عشایر قیام کننده جنوب، وجود دارد که قابل اعتنا و استفاده است. (۵)

۱۰_ نظامیان عصر پهلوی (ارتشبد بهرام آریانا به روایت اسناد ساواک):

۱۰_ نظامیان عصر پهلوی (ارتشبد بهرام آریانا به روایت اسناد ساواک): (۶)

مجموعه کتب اسنادی که تحت عنوان «رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک» منتشر گردید؛ در برخی مواقع حاوی اسناد مهمی درباره وقایع سال های ۴۲_۱۳۴۱ و قیام عشایر جنوب است. از جمله این کتب، اسناد مربوط به «ارتشبد بهرام آریانا» فرمانده عملیات نظامی جنوب در سال های مذکور است. هر چند به نظر می رسد، اسناد مربوط به آریانا در باب قیام عشایر جنوب، بایستی بیشتر از این باشد، اما در اثر حاضر،

ص: ۳۲

۱- همان، صص ۶۱ _ ۵۹.

۲- اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران (۱۳۵۷_۱۳۲۹ هـ ش)، جلد اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.

۳- همان، ص ۲۳۸.

۴- یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت الله سید محمود طالقانی؛ بازوی توانای اسلام)، جلد اول، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱.

۵- همان، صص ۴۲۵ _ ۴۲۴.

۶- نظامیان عصر پهلوی (ارتشبد بهرام آریانا به روایت اسناد ساواک) تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات،

تنها دو سند، مربوط به این وقایع است. یکی سخنان آریانا در محفلی خصوصی است، که در تاریخ ۵/۸/۱۳۵۶ «در مورد غائله فارس» بیان شده است. (۱) دیگری گزارش ارسالی به «دایره سازمان ضداطلاعات» ستاد بزرگ ارتشتاران است، که تبعات و شایعات مربوط به «جنگ گجستان» در میان «افسران مرکز پیاده»، شیراز را اعلام داشته است. (۲)

۱۱_ پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد):

۱۱_ پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد): (۳)

در این اثر، که سومین جلد از مجموعه مجلدات «خاندان پهلوی به روایت اسناد» است، سندی تحت عنوان «بررسی اجمالی اوضاع فارس از دیماه ۱۳۴۰ تاکنون [خرداد ۱۳۴۲]، خلاصه [ای] از اقدامات ساواک فارس و بنادر» به چاپ رسیده است. (۴) از فحوا و مفاد سند چنین برمی آید، که اقدامات صورت گرفته تا قتل «عبدالله ضرغامپور» (۱۸/۳/۴۲) و قبل از تسلیم «ناصر طاهری» را شامل می شود. در این سند، که بر اساس گزارش ها و تحقیقات مأمورین ساواک تهیه گردیده؛ اکثر مطالب آن، حول تحرکات و اقدامات برخی «خوانین» و چگونگی مقابله با «اصلاحات ارضی» است. هم چنین به «اتحادیه فلاحی فارس» و اقدامات بزرگ مالکان فارس و ارتباط این اتحادیه با روحانیون مشهور فارس و اخذ فتوا از آنان در تحریم اصلاحات ارضی، پرداخته شده است لازم به تذکر است که هیچ یک از خوانین کهگیلویه و بویراحمد و ممسنی و سرخی در جلسات انجمن و اتحادیه شرکت نداشته اند. علاوه بر این، به جریان قتل ملک عابدی و تغییر و تحولات سیاسی فارس و بنادر، و حضور محمدرضا شاه در فارس و فیروزآباد و دستگیری «حسینقلی خان رستم» و اعزام عبدالله خان ضرغامپور و ناصرخان طاهری به تهران و بازگشت آنان به منطقه و درگیری در کوهمره سرخی و بویراحمد و خلع سلاح پاسگاهها و حضور آریانا در فارس و سرکوبی قیام، به اختصار پرداخته شده است. در این میان البته هیچ اشاره ای به جنگ گجستان نشده است. در

ص: ۳۳

۱- همان، صص ۱۷۷ _ ۱۷۵.

۲- همان، صص ۲۲۰ _ ۲۱۹.

۳- فرهاد رستمی، پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، جلد سوم (محمدرضا پهلوی)، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲.

۴- همان، صص ۵۲۳ _ ۵۱۷.

پایان گزارش، به «عملیات و اقدامات ساواک» در ۵ مورد اشاره شده، که نقش آنان را در فریب هر چه بیشتر عشایر و بسیاری از کلاتران و کدخدایان آنها، نشان می دهد.

۱۲_ فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران (شماره ۳۲):

۱۲_ فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران (شماره ۳۲): (۱)

در این فصلنامه، ۱۹ سند راجع به اوضاع و احوال فارس در بحبوحه تبلیغات اصلاحات ارضی و لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و نیز قتل ملک عابدی و برخی وقایع دیگر، آمده است. نخستین آن، نامه «عزیزالله قوامی» از مالکان بزرگ فارس _ و پسر قوام الملک شیرازی _ به «اسدالله علم» نخست وزیر است؛ که اوضاع بحرانی فارس را در اواسط آبان ۱۳۴۱ شرح داده است. وی، بیشترین تقصیر را به گردن «غلامرضا فولادوند» استاندار فارس انداخته؛ که «چون ایشان خود را یک فرد ایلی می دانند لذا بیش از حد لزوم با عشایر محشور شده و آنها را رو می دهند.» قوامی در پایان، پیشنهاد تعویض استاندار فارس را به اسدالله علم _ داماد عمویش _ داده است. (۲)

پنج سند نیز درباره جلسات مالکین فارس با روحانیون مشهور شیراز و فارس است؛ که اعلام می کردند، هیچ کدام زیر بار تقسیم اراضی و اصلاحات ارضی نخواهند رفت، و از روحانیون کمک خواسته و از برخی فتوای حرام بودن اصلاحات ارضی را گرفته اند. (۳) اسناد بعدی، در خصوص قتل ملک عابدی و اعلام حکومت نظامی در شیراز و دستگیری محمد ضرغامی و حسینقلی رستم _ و سپس آزادی آنان _ است؛ که از ارزش بیشتری برخوردارند. (۴) یک سند مربوط به گزارش «سپهد وهرام» _ استاندار جدید فارس _ به وزیر کشور است، که فعالیت های چند روز اخیر حضور خویش در فارس را اعلام داشته است. (۵) اسناد بعدی به مشکلات اصلاحات ارضی در فارس و لغو حکومت نظامی؛ نامه های «فرخ لقا بهادری» درباره املاک خسروخان قشقایی و نیز نامه

ص: ۳۴

۱- جلال فرهمند، «کودتای سفید (۲)؛ اسنادی از اصلاحات ارضی»، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، (سال هشتم، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۳)، صص ۲۵۸ _ ۲۲۱.

۲- همان، صص ۲۲۶ _ ۲۲۲.

۳- همان، صص ۲۴۲ _ ۲۲۶.

۴- همان، صص ۲۴۸ _ ۲۴۰.

۵- همان، صص ۲۴۴ _ ۲۴۲.

محمد ناصر خان قشقایی به سپهبد ریاحی در مورد پرداخت بهای املاک آنان است. (۱)

سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد:

سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد: (۲)

در این مجموعه، اعلامیه حبیب الله شهبازی در حمایت از روحانیت _ خاصه امام خمینی _ و انتشار آن در قم، کرمانشاه و کرمان آمده است. (۳)

ب) منابع عمومی تاریخ

۱_ تاریخ سی ساله ایران:

۱_ تاریخ سی ساله ایران: (۴)

مؤلف کتاب، بیژن جزنی، از اعضای سازمان جوانان حزب توده و از فعالان جبهه ملی دوم است، که در سال ۱۳۴۲ گروهی موسوم به «گروه جزنی» را با بینه مارکسیستی _ لنینیستی، تشکیل داده است. وی در اثر خویش _ با دیدگاه مارکسیستی خود _ وقایع فارس را به اختصار تبیین کرده است. (۵)

در این مطالب مختصر، که به نظر می رسد، بر اساس روایت رسمی منابع حکومتی _ منجمه مجلات و روزنامه ها _ نوشته شده؛ اشتباهات متعددی به چشم می خورد. به طور مثال، «حبیب الله شهبازی» را «حسن شهبازی» ضبط کرده و قتل وی را منسوب به «نوکر» ش، نموده؛ که خود «را به دشمن فروخته بود.» در حالی که حبیب الله شهبازی، بازداشت و بعد اعدام گردید.

نویسنده، در مبحثی دیگر، به «قیام بهمن قشقایی» اشاره نموده؛ و مفصل تر از قیام عشایر بویراحمد و کوهمره سرخی، به آن پرداخته و اهمیت داده است. (۶)

ص: ۳۵

۱- همان، صص ۲۵۸ _ ۲۴۷.

۲- سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، جلد اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶.

۳- همان، صص ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۷.

۴- ب _ جزنی، تاریخ سی ساله ایران، جلد دوم، بی جا، بی نا، بی تا.

۵- همان، صص ۱۰۸ _ ۱۰۷ و ۱۴۱ _ ۱۴۰.

۶- همان، صص ۱۴۳ _ ۱۴۱.

۲- ایران و تاریخ:

۲- ایران و تاریخ: (۱)

مؤلف کتاب _ بهرام افراسیابی _ بدون اشاره به قیام عشایر کوهمره سرخی و بویراحمد به تفصیل، به «شورش بهمن قشقایی» پرداخته است. وی، البته در ضمن آن به اختصار آورده است که: «در اواخر سال ۴۱ عده ای از خوانین عشایر بویراحمدی و ممسنی فارس شورش کردند و مدتی با نیروهای نظامی رژیم جنگیدند.» (۲)

تقریباً تمام مطالب افراسیابی در باب بهمن قشقایی، برگرفته از گفته های «بیژن جزنی» در کتاب «تاریخ سی ساله ایران» است. تنها، در یکی دو جا، جملاتی را حذف کرده، و کلماتی را تغییر داده است. (۳)

۳- ایران در عصر پهلوی:

۳- ایران در عصر پهلوی: (۴)

مصطفی الموتی، در اثر خویش، هیچ اشاره ای به قیام عشایر جنوب ننموده، تنها به درگیری بهمن قشقایی با نظامیان رژیم پرداخته است. (۵) منابع وی در توضیح شورش بهمن قشقایی، مطالب مندرج در مجله «سپید و سیاه»، کتاب «مسعود بهنود» و «اعلامیه ستاد ارتش» بوده است.

۴- نهضت امام خمینی:

۴- نهضت امام خمینی: (۶)

کتاب سید حمید روحانی، به رغم آن که از منابع اصلی نهضت امام خمینی (ره) و تاریخ انقلاب اسلامی است، مطلب چندانی درباره قیام عشایر جنوب _ آن گونه که درخور قیام و کتاب باشد _ ندارد.

توضیحات وی، در خصوص قیام عشایر، بسیار مختصر است. (۷) با وجود این، دو سند ارزشمند در کتاب وی مضبوط است، که راجع به جنگ گجستان و اعلامیه

ص: ۳۶

۱- بهرام افراسیابی، ایران و تاریخ، چاپ دوم، [تهران]: نشر علم، ۱۳۶۷.

۲- همان، ص ۴۷۰.

۳- همان، ص ۴۷۲ _ ۴۷۰/ مقایسه شود با: جزنی، همان، صص ۱۴۳ _ ۱۴۰.

۴- مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، جلد هشتم، چاپخانه پکا، لندن، مارس ۱۹۹۱ _ اسفند ۱۳۶۹.

۵- همان، صص ۲۴۷ _ ۲۴۶.

۶- سید حمید روحانی (زیارتی)، نهضت امام خمینی، جلد اول، چاپ پانزدهم، تهران: نشر عروج، ۱۳۸۱.

۷- همان، ص ۴۰۴.

حبيب الله شهبازی، در حمايت از مراجع _ خاصه امام خميني _ است. (۱)

۵_ روزشمار تاريخ ايران از مشروطه تا انقلاب اسلامي:

۵_ روزشمار تاريخ ايران از مشروطه تا انقلاب اسلامي: (۲)

به نظر مي رسد، مبنای اصلی «روزشمار تاريخ ايران» منابع رسمي حکومت _ خاصه روزنامه ها و مجلات _ بوده، که مؤلف از آنها استفاده نموده است. در اين اثر، وقایع مهم «فارس» در سال های یاد شده، ثبت گردیده؛ و تقريباً، همان نظريات رسمي حکومتي ارایه شده است. «عاقلي» در ضمن وقایع «۱۸ آبان ماه ۱۳۴۱» آورده: «اجرای اصلاحات ارضی در فارس در بين ایلات و عشایر جنبش هائی ایجاد کرده عده ای از رؤسای عشایر به تجهیز قوا پرداخته مبارزه عليه دولت را آغاز کردند.» (۳)

این گفته کاملاً نادرست است. زیرا، تا بعد از قتل ملک عابدي و اسفند ۱۳۴۱، مبارزه عشایر عليه دولت آغاز نشده بود.

وی هم چنین می نویسد: «عده ای از مالکین که با اجرای اصلاحات ارضی مخالفت نموده بودند بازداشت شدند و برخی از آنها به تبعید رفتند.» (۴) این در حالی است که هیچ نامی از مالکین «بازداشت» شده و «تبعیدی» ذکر نمی کند. وی در ادامه به «مخالفت شدید» عشایر با «اصلاحات ارضی» و قتل عبدالله ضرغامپور «توسط قوای دولتی در یک نبرد شدید» اشاره دارد، که هیچ کدام درست نیست. (۵)

۶_ نخست وزیران ايران از مشيرالدوله تا بختيار:

۶_ نخست وزیران ايران از مشيرالدوله تا بختيار: (۶)

باقر عاقلی، در این کتاب، به اختصار تمام «قیام عشایر جنوب» را تبیین کرده است. (۷) مطالب وی، گذشته از اختصار، معتبر و مستند نیست؛ و هیچ اشاره ای به قیام مردم کوهمره سرخی ندارد. به علاوه، اینکه «علت» قیام «ایلات و عشایر فارس» را تنها

ص: ۳۷

۱- همان، صص ۴۰۵ _ ۴۰۴.

۲- باقر عاقلی، روزشمار تاريخ ايران، از مشروطه تا انقلاب اسلامي، جلد دوم، تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۰.

۳- همان، ص ۱۴۶

۴- همان، ص ۱۴۷.

۵- همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۸.

۶- باقر عاقلی، نخست وزیران ايران از مشيرالدوله تا بختيار (۱۲۸۵ _ ۱۳۵۷)، تهران: انتشارات جاويدان، ۱۳۷۰.

۷- همان، صص ۹۵۲ _ ۹۵۰.

«اجرای اصلاحات ارضی و سایر اصولی که به رای ملی گذاشته شده بود» می‌داند؛ درست به نظر نمی‌رسد. (۱) بلکه عوامل متعددی، در ایجاد قیام، دخیل و مؤثر بوده است.

۷_ از سید ضیاء تا بازرگان:

۷_ از سید ضیاء تا بازرگان: (۲)

ناصر نجمی در ذکر وقایع مهم عصر نخست وزیری «اسدالله علم»، به گونه‌ای بسیار مختصر به حوادث فارس اشاره می‌کند؛ و به غلط آن را منسوب «به اشاره محمد ناصر صولت قشقایی و خسرو قشقایی برادرش» می‌داند. گفته «مغلوط» نجمی این است:

در فارس به اشاره محمد ناصر صولت قشقایی و خسرو قشقایی برادرش که در اروپا بحال تبعید از طرف دربار می‌زیستند، غائله‌ها و آشوبهایی از طرف ایلات قشقایی و بویراحمدی و بختیاری آغاز شد که دولت عده زیادی از قوای نظامی را مأمور سرکوبی آنان در استان فارس کرد. (۳)

۸_ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران:

۸_ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران: (۴)

سرهنگ غلامرضا نجاتی در کتاب خویش، مطالب بالنسبه مختصری راجع به «شورش عشایر جنوب» آورده است. (۵) تقریباً تمام مطالب وی، برگرفته از «تاریخ سی ساله ایران» بیژن جزنی؛ و «تاریخچه عملیات نظامی جنوب» بهرام آریانا است. در واقع این مطالب، یک جمع‌بندی بسیار کلی و مختصر از قیام عشایر جنوب است، که در بسیاری موارد نادرست و یکجانبه است.

نویسنده، در پایان مباحث، به داستان شورش «بهمن قشقایی» پرداخته؛ و آنچه را در کتاب بیژن جزنی آمده با اندکی تغییر و تلخیص آورده است. (۶)

ص: ۳۸

۱- همان، ص ۵۹۰.

۲- ناصر نجمی، از سیدضیاء تا بازرگان (دولتهای ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا آذر ۱۳۵۸)، جلد دوم، ناشر: نویسنده، بی‌جا، ۱۳۷۰.

۳- همان، ص ۱۵۷۳.

۴- غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، جلد اول، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.

۵- همان، صص ۲۹۳ _ ۲۸۸.

۶- همان، صص ۲۹۳ _ ۲۹۲.

۹_ بازیگران سیاسی عصر رضا شاهی و محمدرضا شاهی:

۹_ بازیگران سیاسی عصر رضا شاهی و محمدرضا شاهی: (۱)

نجمی در این کتاب، نیز آنچه را در اثر پیشین خویش _ از سیدضیاء تا بازرگان _ راجع به وقایع فارس و قیام عشایر جنوب آورده، تکرار کرده است. (۲)

۱۰_ قلم و سیاست (از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور):

۱۰_ قلم و سیاست (از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور): (۳)

سفری در کتاب قلم و سیاست، به اختصار قتل ملک عابدی را ذکر کرده و توضیحات بسیار مختصری راجع به «نامه ناصر قشقائی» داده است. (۴) او، هیچ اشاره ای به وقایع سال های ۴۲_۱۳۴۱ فارس نمی کند؛ و تنها به اعدام «متهمان مربوط به حوادث فارس که در دادگاه ویژه زمان جنگ در شیراز محکوم شده بودند» اشاره کرده است. (۵)

وی در این اثر به درستی معتقد است که: «کشتن رئیس اصلاحات ارضی «فیروزآباد» بهانه به دست شاه داد تا سر حد امکان از این حادثه بهره برداری کند...» (۶)

۱۱_ داوری (سخنی در کارنامه ساواک):

۱۱_ داوری (سخنی در کارنامه ساواک): (۷)

سرتیپ منوچهر هاشمی، معاون و مدیر کل اداره ضدجاسوسی ساواک، که نخستین رئیس ساواک فارس نیز بوده است؛ در این اثر، به اهم اقدامات و خدمات خویش در دستگاه اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) پرداخته است. وی «در اواخر سال ۱۳۳۵، با سمت ریاست ساواک استان و بنادر و جزایر جنوب در شیراز مستقر» شده؛ (۸) و شاخه های ساواک بوشهر و بندرعباس را چون ساواک شیراز، پایه گذاری و تأسیس کرده است. (۹)

وی پس از حدود پنج سال حضور در فارس و مسئولیت ساواک، به خراسان منتقل

ص: ۳۹

۱- ناصر نجمی، بازیگران سیاسی عصر رضا شاهی و محمدرضا شاهی، تهران: انتشارات انیشتین، ۱۳۷۳.

۲- همان، ص ۲۷۲.

۳- محمدعلی سفری، قلم و سیاست (از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور)، جلد ۲، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۳.

۴- همان، صص ۴۷۴ _ ۴۷۳.

۵- همان، ص ۶۳۷.

۶- همان، ص ۴۷۳.

۷- منوچهر هاشمی، داوری (سخنی در کارنامه ساواک)، لندن: انتشارات ارس، ۱۳۷۳.

۸- همان، ص ۱۷۴.

۹- رجوع شود: همان، ص ۱۹۲ _ ۱۷۸.

گردیده و در بجزوچه سالهای قیام عشایر، رئیس ساواک خراسان بوده است. اما به دلیل اوضاع بحرانی فارس و جنوب و نیز اطلاعات و شناخت وی از فارس و بنادر، «در اردیبهشت سال ۱۳۴۲» که «غائله فارس» پیش آمده «به تهران احضار» و به همراه سرلشکر پاکروان، رئیس ساواک، سپهبد مالک فرمانده ژاندارمری کل کشور، و سپهبد اسماعیل ریاحی جانشین ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران، به شیراز حرکت نموده است. (۱) بدین گونه، وی تا پایان سرکوب عشایر، در فارس و ساواک به عنوان «مشاور» انجام وظیفه می کرده است.

اطلاعاتی که وی در کتاب خود به دست می دهد، در بیشتر موارد یک جانبه و طرفدارانه است. به علاوه، از سر بی اطلاعی یا به عمد، هیچ گزارشی از مقاومت و مبارزه جنگی بویراحمد _ نظیر جنگ گجستان و شکست نظامیان _ ارایه نمی دهد؛ و تنها به «محاصره یکی از واحدهای ارتش به فرماندهی سرهنگ فاطمی در آبادی توت نده، واقع در منطقه بویراحمدی» اشاره می کند. (۲)

هاشمی به دروغ می نویسد که در نتیجه شکست فاطمی زاده «تعداد زیادی از اهالی ده توت نده قتل عام شدند.» (۳) وی، با بدبینی خاصی _ که حاکی از سابقه خصومت اوست _ نسبت به «فتح الله خان حیات داودی» اظهارنظر می نماید و او را عامل اصلی غائله فارس می داند. (۴)

به رغم آنکه سرتیپ هاشمی معتقد است تا قبل از اصلاحات ارضی «مشکل خاصی که موجب ناراحتی» عشایر باشد، وجود نداشت؛ اما به عوامل و اسباب دیگری اشاره می نماید که در واقع از عوامل اصلی نارضایتی عشایر بوده است. (۵)

بنابراین، علیرغم یک جانبه نگری نویسنده _ که خود از دشمنان و سرکوبگران عشایر بوده _ برخی مطالب مهم در کتاب او هست، که، برای محقق همه جانبه نگر قابل استفاده است.

ص: ۴۰

۱- همان، ص ۲۱۸.

۲- همان، ص ۲۱۹.

۳- همان، ص ۲۲۰.

۴- همان، ص ۲۱۸ _ ۲۲۵ (نسبت به سابقه بدبینی و خصومت هاشمی با حیات داودی رجوع شود: همان، صص ۲۸۷ _ ۲۸۱).

۵- همان، ص ۲۱۵ _ ۲۲۶.

۱۲_ از سیدضیاء تا بختیار (دولتهای ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ماه ۱۳۵۷):

۱۲_ از سیدضیاء تا بختیار (دولتهای ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ماه ۱۳۵۷): (۱)

مسعود بهنود، در ضمن تبیین وقایع و حوادث «دولت علم»، به گونه ای بسیار مختصر _ و البته مغلوپ _ به «غانله فارس» پرداخته و آن را «به اشاره ناصر و خسرو قشقایی که در آلمان فعالیت مخالف رژیم داشته»، منسوب نموده است. بنا به گفته وی، در نتیجه اقدامات ناصر و خسرو قشقایی «طوایف بویراحمدی، قشقایی و بختیاری، به حرکت درآمدند.» (۲) بی تردید این گفته غیرمستند، کاملاً نادرست و عاری از واقعیت و حقیقت است. علاوه بر این، ایل بختیاری هیچ مشارکتی در قیام عشایر نداشته و آغاز قیام عشایر جنوب در سال ۱۳۴۱، تحت فرماندهی «حبیب الله شهبازی» کوهمره سرخی بوده است. مورد دیگری که نویسنده، به اشتباه آورده، این است که: «افراد مسلحی» از ایلات بویراحمد و بختیاری، در اطراف «بهمن قشقایی» جمع شده، و در جنبش او شرکت جسته اند. (۳) کاملاً معلوم است که این موضوع نیز نادرست و غیرمستند است.

۱۳_ معماران عصر پهلوی:

۱۳_ معماران عصر پهلوی: (۴)

نویسندگان کتاب معماران عصر پهلوی، در شرح زندگی بهرام آریانا، به قیام عشایر جنوب و نقش وی در سرکوب آن، اشارات مختصر نموده اند. (۵) به نظر می رسد، مطالب آنان در خصوص زندگی نامه آریانا، برگرفته از خاطرات حسین فردوست است و چیزی اضافه بر آن ندارند.

۱۴_ تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی:

۱۴_ تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی: (۶)

کریاسچی در اثر خویش، اعلامیه «حبیب الله شهبازی» در حمایت از روحانیون و

ص: ۴۱

۱- مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار (دولتهای ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ماه ۱۳۵۷)، چاپ هفتم، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۷.

۲- همان، ص ۴۸۶.

۳- همان، ص ۵۲۳.

۴- نجفقلی پسیان _ خسرو معتضد، معماران عصر پهلوی، تهران: نشر ثالث _ نشر آتیه، ۱۳۷۹.

۵- همان، ص ۵۹۵ _ ۵۹۴.

۶- غلامرضا کریاسچی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، جلد دوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

مراجع تقلید، خاصه امام خمینی (ره) را آورده است. (۱)

وی البته توضیح چندانی در خصوص قیام عشایر جنوب، نداده است.

۱۵_ سازمان مجاهدین خلق:

۱۵_ سازمان مجاهدین خلق: (۲)

در این اثر، به «شورش بهمن قشقایی» اشاره شده؛ و به استناد منابع دیگر _ چون تاریخ سی ساله بیژن جزنی و تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله غلامرضا نجاتی _ مطالب مختصری ذکر گردیده است. (۳)

(پ) خاطرات

۱_ یادداشتهای روزانه مهندس مهدی بازرگان:

۱_ یادداشتهای روزانه مهندس مهدی بازرگان: (۴)

مهندس بازرگان، که به همراه دیگر اعضای «نهضت آزادی» در بهمن ماه ۱۳۴۱، دستگیر و زندانی شده بود؛ طی یادداشت های روزانه خود، خاطرات ایام زندان در «قزل قلعه» را نیز ثبت کرده است. در این زمان، برخی متهمان قیام عشایر، از جمله؛ فتح الله داودی، حبیب شهبازی، حسینقلی رستم، ناصر طاهری، ولی کیانی، فریدون جاویدی، باباخان عیلامی [ایلامی] و سهراب کشکولی، در قزل قلعه زندان بوده اند. مهندس بازرگان، در یادداشت های خویش، به «مواجهه» حضوری «فتح اله خان حیات داودی» با «ولی خان کیانی»، «فریدون خان جاویدی» و «ناصرخان طاهری»، در «سازمان امنیت» (= ساواک)، اشارت دارد. (۵) هم چنین به انتقال «سران عشایر فارس» از قزل قلعه به جایی دیگر _ شاید شیراز _ در تاریخ ۲۷ شهریور ۱۳۴۲، اشاره نموده است. (۶)

از یادداشت های بازرگان، چنین برمی آید که وی علاقه خاصی به «فتح الله خان حیات داودی» داشته و از انتقال او ناراحت و غمگین بوده است. وی می نویسد: «حیات داودی

ص: ۴۲

۱- همان، ص ۳۶۹.

۲- سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴_۱۳۴۴)، جلد اول، تهران: به کوشش جمعی از پژوهشگران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۴.

۳- رجوع شود: همان، صص ۲۴۸ _ ۲۴۶.

۴- مهدی بازرگان، یادداشتهای روزانه، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۷۶.

۵- همان، صص ۶۸ _ ۶۷.

رفیق شاد و گرم و موافق و مأنوسی بود. با رفتن او قریب یک ساعت است [که] یک حالت خاموشی و نگرانی و ناراحتی در اطاق ما پیدا شده است؛ خصوصاً که نگران نسبت به وضع و کارش هستیم.» (۱)

مهندس بازرگان، در یادداشتهای «چهارشنبه ۲۷/۴/۴۲»، که بیشتر «صحبت هایی با خانواده» خویش است؛ به برخی از مطالب «رپرتاژ» مخصوص «مجله تهران مصور» درباره «جنگهای اخیر فارس»؛ مخصوصاً قتل خسرو خان بویراحمدی، به وسیله برادرش عبدالله خان ضرغامپور _ در سال ۱۳۳۲ _ اشاره و تحلیل دارد. (۲) به علاوه، در این یادداشت ها، نسبت به یکی از اتهامات اساسی «آیت الله طالقانی»، که «اعلامیه ای خطاب به افسران و رؤسای عشایر فارس» بوده؛ به اختصار، مطالبی آورده است. (۳)

۲_ مقاومت در زندان:

۲_ مقاومت در زندان: (۴)

کتاب «مقاومت در زندان» شامل خاطرات عباس رادینیا و نیز بخش هایی از جریان محاکمات و مدافعات عباس رادینیا، مصطفی مفیدی و محمد بسته نگار، سه تن از فعالان نهضت آزادی در سال های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ است. در این اثر، مطالبی در خصوص فعالیت های انجام گرفته در شیراز مقارن قیام عشایر جنوب (۵) و نیز انعکاس اعلامیه های حبیب شهبازی در کیفرخواست شماره ۴۱۵ دادستان ارتش، علیه اعضای نهضت آزادی، آمده است. (۶)

۳_ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست):

۳_ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست): (۷)

ارتشبد فردوست، در ضمن خاطرات خویش از عصر پهلوی دوم، به «شورش

ص: ۴۳

۱- همان، ص ۵۲۷.

۲- همان، صص ۵۰۳ _ ۵۰۱.

۳- از جمله رجوع شود: همان، صفحات ۶۷، ۷۸، ۲۳۲، ۲۸۰ _ ۲۷۹، ۲۸۳ _ ۲۸۲.

۴- مقاومت در زندان، به کوشش ابراهیم یزدی، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۷۸.

۵- همان، صص ۱۲۸ _ ۱۱۷.

۶- همان، صص ۳۹۱ _ ۳۸۲.

۷- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست)، جلد اول، چاپ هشتم، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴.

عشایری فارس» نیز اشاره دارد. (۱) وی معتقد است، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی، «دو حادثه مهم امنیت سلطنت» محمدرضا شاه را به مخاطره انداخت. یکی شورش عشایر جنوب در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۲ و دیگری قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲. (۲) وی، برخلاف دیگر دولتمردان رژیم پهلوی، بدون اینکه بر مسئله اصلاحات ارضی در فارس تأکید ورزد و آن را علت تامه قیام عشایر ذکر کند، به موضوع مهم «خلع سلاح» عشایر پرداخته، و شدت عمل ژاندارمری را در این مسئله، عامل اصلی «شورش عشایر جنوب» دانسته است. (۳) او در این اوان، مسئول «دفتر ویژه اطلاعات» ساواک بوده، که به همراه سرتیپ علوی کیا (قائم مقام ساواک) و سپهبد مالک فرمانده ژاندارمری کل کشور اعضای «شورایعالی هماهنگی» را - که شورای امنیت کشور خوانده می شد - تشکیل می دادند و نسبت به برخی مسایل مهم تصمیم گیری می کردند. بنا به گفته وی «سپهبد مالک در جلسات شورا کراً از دستورات محمدرضا برای خلع سلاح عشایر صحبت می کرد». (۴)

وی هم چنین اطلاعات خوبی از چگونگی رفتار و اخلاق «آریانا» و «ورهرام» در فارس، به دست می دهد. فردوست، شکست نظامیان در «جنگ گجستان» را تلویحاً به نداشتن «پهلودار چپ و راست و جلودار و عقب دار» منتسب می نماید؛ که چون نظامیان وارد دره ای شدند «حدود ۵۰ نفر از عشایر ... عقب آنها را بستند و از طرفین و جلو، نفر به نفر را به گلوله بستند و کلیه گردان فوق قلع و قمع شد و حتی یکنفر نجات نیافت». (۵) کاملاً معلوم است که بیشتر این مطالب نادرست است. وی نیز درباره نقش «سرهنگ ناظم» در سرکوب قیام عشایر، مبالغه بسیار نموده است. مثلاً می نویسد: «ناظم در جریان جنگ علیه عشایر فارس نقش چشمگیر داشت و در رأس یک گردان زبده در محلی نمایان می شد و عشایر را به رگبار می بست ... ناظم در عملیات جنوب بسیاری از واحدهای عشایر

را غافلگیر و نابود کرد». (۶)

ص: ۴۴

۱- همان، صص ۵۰۹ _ ۵۰۵.

۲- همان، ص ۵۰۵.

۳- همان، ص ۵۰۶.

۴- همانجا.

۵- همان، ص ۵۰۷.

۶- همان، ص ۵۰۸.

پرواضح است که این موارد هیچ صحت ندارد.

۴_ دُرد زمانه:

۴_ دُرد زمانه: (۱)

عمومی در خاطرات خویش، تحت تأثیر بینش مارکسیستی خود و بدبینی خاصی که ظاهراً نسبت به خان و مالک داشته؛ در خصوص عبدالله خان ضرغامپور و پسرش خداکرم _ که با هم در زندان قصر بودند _ کاملاً خصمانه نظر داده است. (۲) وی با مطالبی که از قیام عشایر جنوب ذکر می کند، نشان می دهد که هیچ اطلاعی از چگونگی آغاز و انجام قیام و علل و اسباب آن ندارد. (۳) این مهم، با مقایسه داستان واقعه سیاهکل و قیام عشایر جنوب به قلم وی، مبرهن و معلوم می گردد. وی از واقعه بسیار محدود و مختصر «سیاهکل»، مثل یک «حماسه» بزرگ سخن می راند؛ (۴) اما نبرد دلاورانه جمع عظیمی از عشایر جنوب را _ که در برابر ستمگری های حکومت پهلوی ایستادند _ در جملاتی مجعول و مغلوطن، بازگو می کند. زهی انصاف و «خلق» دوستی!

۵_ خاطرات علی امینی:

۵_ خاطرات علی امینی: (۵)

علی امینی، نخست وزیر شاه در محدوده زمانی اردیبهشت ۱۳۴۰ تا تیرماه ۱۳۴۱، بدون هیچ سند و مدرکی، قتل مهندس ملک عابدی را «به دست ایادی مالکین محلی» فارس می داند. (۶) وی می گوید:

در دوران کوتاهی که دولت بر سر کار بود با تمام مشکلات و تحریکاتی که در نقاط مختلف کشور می شد و از جمله کشته شدن یک مهندس کشاورزی و مسئول اصلاحات ارضی در فارس به دست ایادی مالکین محلی، کار اصلاحات ارضی طبق برنامه پیش می رفت. (۷)

ص: ۴۵

۱- محمدعلی عمویی، درد زمانه (خاطرات محمدعلی عمویی)، چاپ چهارم، تهران: نشر اشاره، ۱۳۸۰.

۲- همان، ص ۲۲۳.

۳- همانجا و صص ۲۴۱_۲۴۲.

۴- رجوع شود: همان، صص ۳۵۳_۳۵۴.

۵- علی امینی، خاطرات، به کوشش یعقوب توکلی، تهران: مؤسسه انتشارات سوره، ۱۳۷۷.

۶- همان، ص ۱۶۳.

۷- همانجا.

این در حالی است که قتل ملک عابدی، در دوران نخست وزیری اسدالله علم، و چهار ماه پس از استعفای علی امینی از وزارت بوده است.

۶_ خاطرات ۱۵ خرداد _ شیراز:

۶_ خاطرات ۱۵ خرداد _ شیراز: (۱)

«جلیل عرفان منش» از محققان معروف فارس، در این اثر ارزنده، خاطرات شخصیت های انقلابی و مؤثر فارس را درباره وقایع روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد ۱۳۴۲ _ در فارس و شیراز _ گرد آورده است. برخی از این افراد، به حوادث پیش از ۱۵ خرداد، همچون قیام عشایر جنوب و برخی رهبران آن _ خاصه حبیب الله شهبازی و ملاغلامحسین سیاهپور _ و ارتباط عشایر قیام کننده و روحانیت فارس _ و کهگیلویه و بویراحمد _ اشارات صریح نموده اند. از جمله؛ «جلال الدین آیت الله زاده» برادر آیت الله بهاءالدین محلاتی؛ «حجت الاسلام مجدالدین مصباحی»؛ «حسین نیرومند»؛ «محمد رضا گل آرایش»؛ (۲) «رجبعلی طاهری»؛ «شیخ صدرالدین حائری شیرازی»؛ «محمدحسن طاهری»؛ «شیخ مجدالدین محلاتی»؛ «سیدجعفر عباس زادگان»؛ «سید محمدحسین هاشمی» و «حاج عباس حمیدی» (۳).

۷_ خاطرات محمد بهمن بیگی:

محمد بهمن بیگی (متولد ۱۲۹۹) از مشهورترین نویسندگان ایران و چهره های فرهنگی عشایر و ایل قشقایی _ که سال ها مسئولیت آموزش عشایر را بر عهده داشته است _ در آثار خویش، خاطرات و داستان هایی از حوادث و وقایع سال های «آتش و خون» ۴۲_۱۳۴۱ را تحریر کرده است. نخستین کتاب وی پس از انقلاب، «بخارای من ایل من» است؛ که در اواخر آن «گزارش گونه ای» از مسافرت و بازدید از مدارس «ایل بویراحمد» را آورده است. (۴) در بخشی از این گزارش، خاطرات خویش را از درگیری ها

ص: ۴۶

-
- ۱- جلیل عرفان منش (گردآورنده)، خاطرات ۱۵ خرداد _ شیراز، دفتر اول، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳ / _ همان، دفتر دوم، ۱۳۷۵.
 - ۲- رجوع شود: همان، دفتر اول، ۵۴، ۷۹_۷۷، ۸۶_۸۵، ۹۵.
 - ۳- همان، دفتر دوم، ۵۰، ۸۶، ۱۱۵، ۱۷۰، ۱۸۴، ۲۴۹، ۲۵۷_۲۵۰.
 - ۴- محمد بهمن بیگی، بخارای من ایل من، چاپ سوم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۹، صص ۳۳۹ _ ۳۱۷.

و جنگ های پایان یافته «در گوشه جنوبی بویراحمد» و «طایفه جسور جلیل که بار دشوار جنگ را بر دوش گرفته بود»، بیان کرده است. (۱)

وی در اثر دیگری به نام «اگر قره قاج نبود...»، به مناسبت برخی خاطرات خود، به تفصیل بیشتری از «وقایع و زد و خورد ها» اشارت نموده است. (۲) در این میان، داستان واقعی «پدر و پسر» که مربوط به «کردی انصاری» _ از جنگجویان مشهور عشایر ممسنی و بویراحمد _ و فرزندش «یدالله انصاری» است، از اهمیت بیشتری برخوردار است. (۳) هم چنین، خاطره «از من پرسید...» حاکی از وقایع بحرانی سال های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ است. (۴)

در این داستان به قتل ملک عابدی، جنگ گجستان و بمباران های هوایی روستاها و مدارس عشایری اشارت رفته است. (۵) هر چند، بهمن بیگی گوشه ای از خاطرات خویش را روایت کرده، و قصد وی تاریخ نگاری و تحریر تاریخ نبوده است؛ اما همچون یک محقق منصف و مطلع _ در همین روایات مختصر و اندک _ برجستگی و بیغرضی خویش را نشان داده است.

وی در اثری دیگر، به نام «به اجاقت قسم»؛ اشاره ای مختصر و مجمل به «اصلاحات ارضی» و پیامدهای آن در ایل قشقایی نموده است. (۶)

۸_ خاطرات علی اکبر محتشمی:

۸_ خاطرات علی اکبر محتشمی: (۷)

در نخستین شماره فصلنامه ندا، خاطرات برخی از شخصیت های مطلع و مؤثر انقلاب، در باب «وقایع و حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲» ثبت و ضبط شده است. از جمله «حجت الاسلام علی اکبر محتشمی» درباره روحیه جنگاوری و مبارزه جویی امام خمینی علیه ظلم و ستم می گوید: «اصولاً روح مبارزه با ستم و ستمگر در وجود حضرت امام

ص: ۴۷

۱- همان، ص ۳۳۴.

۲- محمد بهمن بیگی، اگر قره قاج نبود...، تهران: انتشارات باغ آینه، ۱۳۷۴، صص ۱۳۱، ۱۵۴ _ ۱۶۱، ۱۷۳ _ ۱۸۰.

۳- همان، صص ۱۶۱ _ ۱۵۴.

۴- همان، صص ۱۸۰ _ ۱۷۰.

۵- همان، صص ۱۷۶ _ ۱۷۳.

۶- محمد بهمن بیگی، به اجاقت قسم...، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۹، صص ۱۶۴ _ ۱۵۰.

۷- فصلنامه ندا (فصلنامه جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران)، (سال اول، شماره ۱)، بهار ۱۳۶۹.

[خمینی] نضح گرفته بود و لذا از هیچ چیز باکی نداشتند... امام همیشه دشمنان را خیلی حقیرتر از آن می دانستند که بخواهند از آنها واهمه ای داشته باشند. حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای خلخالی در مورد این روحیه مبارزه طلبی حضرت امام در خاطرات خود پیرامون ۱۵ خرداد با ما چنین سخن گفتند: سال ۴۱ بود، روزی من خدمت حضرت امام رفته بودم، آنموقع تازه جریان برخورد مسلحانه عبدالله خان که از خوانین بویراحمد بود با دولت پیش آمده بود که به کشته شدن ۱۲۰ یا ۱۴۰ تن از ارتشیه منجر شده بود. امام به من فرمودند که «خوب است ما هم برویم به این کوههای بویراحمد». من عرض کردم آقا شوخی می فرمایید؟ امام فرمودند: «نه من شوخی نمی کنم جدی می گویم من مطالب را بررسی می کنم اگر صلاح باشد می رویم.» (۱)

۹_ کهنه سرباز (خاطرات سیاسی، نظامی و اقتصادی):

۹_ کهنه سرباز (خاطرات سیاسی، نظامی و اقتصادی): (۲)

سرهنگ ستاد هوایی «غلامرضا مصور رحمانی» سه جلد کتاب تحت عنوان «کهنه سرباز» تألیف نموده؛ که در جلد سوم، به نوع رفتار «ناجوانمردانه» آریانا با جنگجویان و زن و بچه های بویراحمدی اشاره کرده است. این عمل ناجوانمردانه، به نقل نویسنده، همانا «بمباران» کردن مناطق بویراحمدی ها و دیگر عشایر قیام کننده بوده؛ که بدین طریق، زنان و کودکان و پیران قوم و نیز «دامها»ی آنان از بین رفته است. (۳) مصور رحمانی می نویسد: «کار او [آریانا] منحصر به این بود که تعدادی هواپیما را مأمور کند، زن و بچه و حشم بویراحمدیها را زیر بمب هواپیما قلع و قمع کنند.» وی این عمل شنیع و غیرانسانی ولی بی خطر برای خود را، با عده ای زن و بچه، آن قدر ادامه داد که برای مردان رزمنده آنها چاره ای جز تسلیم نماند... جالب است در مطبوعات ایران در آن موقع کوچکترین اعتراضی به این عمل قبیح نشد؛ و حتی انجمن حمایت از حیوانات هم برای دلسوزی جهت گوسفندان قطعه قطعه شده یک قلم روی کاغذ نگذاشت!» (۴)

ص: ۴۸

۱- همان، ص ۳۵.

۲- غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز (خاطرات سیاسی، نظامی و اقتصادی)، [جلد سوم]، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.

۳- رجوع شود: همان، صص ۱۲۶-۱۲۰ و ۱۳۲.

۴- همان، ص ۱۲۰.

۱۰- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی):

۱۰- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی): (۱)

ایرج کشکولی، یک فرد ایلی و عشیره ای بوده که در خارج کشور به نفع حزب توده و سپس «سازمان انقلابی حزب توده ایران» فعالیت می نموده است. در کتاب گفتگو با ایرج کشکولی، اطلاعات دست اولی از حرکت بهمن قشقایی - پس از قیام عشایر جنوب - به دست داده شده است. (۲)

هم چنین گزارشی که وی و عطا کشکولی تحت عنوان «نامه ای از جنوب»، به سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور ارائه داده اند و در روزنامه توده - تیرماه ۱۳۴۵ - به چاپ رسیده؛ به عنوان سند در بخش اسناد کتاب آمده است. (۳)

در این گزارش، اطلاعات نسبتاً خوبی از وقایع سال های ۴۲-۱۳۴۱ وجود دارد؛ که رجوع و استناد به برخی موارد آن، خالی از اشکال است. البته، باید توجه داشت که تحلیل های ارائه شده در گزارش، کاملاً صبغه مارکسیستی دارد.

۱۱- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با کورش لاشایی):

۱۱- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با کورش لاشایی): (۴)

کورش لاشایی در گفتگو با حمید شوکت، مطالبی در خصوص حرکت بهمن قشقایی و مشارکت عطا و ایرج کشکولی مطرح نموده؛ که برخی از آن قابل استفاده و استناد است. (۵) به علاوه «نامه ای از جنوب» - که عطا و ایرج کشکولی آن را تهیه نموده و به سازمان داده اند - در بخش اسناد کتاب، به چاپ رسیده است. (۶)

۱۲- گذر عمر (خاطرات سیاسی باقر پیرنیا):

۱۲- گذر عمر (خاطرات سیاسی باقر پیرنیا): (۷)

باقر پیرنیا (۱۳۶۷-۱۲۹۸)، از رجال مشهور عصر پهلوی دوم، در طی سال های ۱۳۴۲

ص: ۴۹

۱- حمید شوکت، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی)، چاپ دوم، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۰.

۲- همان، صص ۶۵ - ۵۰.

۳- رجوع شود: همان، صص ۳۹۳ - ۳۸۵.

۴- حمید شوکت، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با کورش لاشایی)، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۱.

۵- همان، صص ۶۸ - ۶۳.

۶- همان، صص ۳۶۹ - ۳۶۰.

۷- باقر پیرنیا، گذر عمر: خاطرات سیاسی باقر پیرنیا، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۲.

تا ۱۳۴۶ _ به مدت چهار سال _ استاندار «فارس و بنادر» بوده است. وی در خاطرات سیاسی خویش، به کارهای عمرانی و اصلاحی مهمی که در فارس، انجام داده، اشاره کرده است.

در این میان، البته خاطرات مربوط به «فارس و غائله آن»، بسیار مختصر و بی رنگ، بیان شده است. (۱) وی هیچ اشاره ای به سران سرشناس عشایر و شخصیت های معروف ایلات فارس مقارن حضور خویش ندارد؛ و «قیام عشایر جنوب» _ یا به گفته حاکمان رژی، «غائله جنوب» یا «غائله فارس» _ را به اختصار برگزار کرده است. پیرنیا «علت اغتشاش» عشایر ممسنی و بویراحمد را به نحوه برخورد نادرست «ارسنجانی»، وزیر کشاورزی، با عبدالله خان ضرغامپور نسبت می دهد. این در حالی است که، در هیچ «منبعی»، به این ملاقات و برخورد، اشاره نشده و هیچ «سندی» در دست نیست. از این مهم تر، وی «ناآگاهی» مردم بویراحمد، و نداشتن «سواد خواندن و نوشتن» اعلامیه ها را، از دلایل عمده درگیری ها ذکر می کند.

به گفته وی: «داستان چنین بود: هنگامی که هنوز سپهبد آریانا در فارس بودند از سوی سپهبد آریانا اعلامیه هایی مبنی بر اینکه هر کس خودش را معرفی کند. بخشوده خواهد شد به وسیله هواپیما در منطقه پخش می شود. پخش این اعلامیه ها در کوهستان های زیر نظر بویراحمد زیاد مؤثر نشد. بویژه که عشیره های آن منطقه آشنایی به فروریختن اعلامیه از هواپیما نداشته و اگر هم داشتند سواد خواندن و نوشتن نداشتند. از جمله این گروه، مردم تیره های جلیل و بابکان بودند. نیروی انتظامی به گمان اینکه آنان آگاه شده اند اما قصد تسلیم ندارند به زد و خورد با آنان پرداخته و در نتیجه تیره های جلیل و بابکان هم به دفاع از خود برخاستند...» (۲)

بی تردید، این مطالب کاملاً نادرست و بی مایه است؛ با وجود این اشتباهات، مطالبی که وی در ذکر ماجرای «تأمین نامه» و «حکم اعدام» ملاغلامحسین سیاهپور جلیل و قتل عام طوایف «لُر» و «نَفَر»، در صحرای باغ لارستان _ به اختصار _ آورده، درست است؛ و «ناپسندی» و «غیرشرافتمندانه» بودن اعمال و کارکرد دولتیان و سردمداران رژی

ص: ۵۰

۱- رجوع شود: همان، صص ۲۰۷ _ ۱۹۴.

۲- همان، صص ۲۰۶ _ ۲۰۵.

را می رساند. (۱) در هر حال، خاطرات پیرنیا، از جهاتی قابل استفاده و استناد است. (۲)

۱۳_ جام شکسته:

۱۳_ جام شکسته: (۳)

شیخ عبدالمجید معادیخواه در خاطرات خود از نهضت امام خمینی (ره)، به مناسبت بیان «دامی بر سر راه امام»، به یک نظامی به نام «سرهنگ شیرازی» اشاره دارد؛ که تلاش داشت «فتوای کودتایی را از امام بگیرد» و نظام شاهنشاهی را واژگون کند. (۴) اما همان جناب سرهنگ شیرازی که با اصرار می کوشید تا برای به گلوله بستن شاه فتوا بگیرد، چندی بعد پذیرای مأموریتی در سرکوبی شورشیان پیرامون شیراز شد و جمعی از مخالفان رژیم را به خاک و خون کشید. سخن اینک از آن شورش ها نیست که در آن کسانی چون ناصر قشقایی دست داشتند و در تظاهر به همسویی با جنبش قم فرصت طلبی می کردند. آن چه روشن است ناسازگاری بمباران بخشی از مردم، با چنان دین باوری است که سرهنگ شیرازی به آن تظاهر می کرد.» (۵)

به احتمال زیاد، منظور معادیخواه از «شورشیان پیرامون شیراز»، قیام عشایر جنوب بوده است. با این احتمال _ قریب به یقین _ نظر نویسنده که معتقد است در آن شورش ها «کسانی چون ناصر قشقایی دست داشتند و در تظاهر به همسویی با جنبش قم فرصت طلبی می کردند»، کاملاً نادرست و غیرمستند است؛ و حاکی از بی اطلاعی محض مؤلف.

۱۴_ یادمانده ها (خاطراتی از محمدحسین قشقایی):

۱۴_ یادمانده ها (خاطراتی از محمدحسین قشقایی): (۶)

محمدحسین قشقایی یکی از چهار فرزند صولت الدوله قشقایی است، که در سال ۱۳۴۲ به اتهام همکاری با سران عشایر فارس دستگیر و نهایتاً به دو سال زندان محکوم

ص: ۵۱

۱- برای اطلاع رجوع شود: همان، صص ۲۰۷ _ ۲۰۶، ۲۴۵ _ ۲۴۴.

۲- برای اطلاع بیشتر از معایب و محاسن اثر، رجوع شود: مقدمه مبسوط خاطرات سیاسی باقر پیرنیا. (همان، صص ۵۰_۱۱).

۳- عبدالمجید معادیخواه، جام شکسته (خاطرات)، جلد اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

۴- همان، ص ۳۲۵.

۵- همانجا.

۶- محمدحسین قشقایی، یادمانده ها (خاطراتی از محمدحسین قشقایی)، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۵.

گردید. او که در خاطرات خویش به این موضوع پرداخته است می گوید: هیچ شناخت و آشنایی با رؤسای بویراحمدی نداشته و آنها را نیز در تهران ملاقات نکرده است. (۱) بلکه به خاطر سابقه دوستی با فتح الله خان حیات داودی، یک روز بر حسب اتفاق او را در خیابان اسلامبول - تهران - دیده و با هم به خانه «مرتضی قلی خان بختیاری» رفته اند. در آنجا پسر مرتضی قلی خان - به نام بهمن خان - را که در خانه بود ملاقات کرده و در ضمن صحبت‌های خویش موضوع آمدن بویراحمدیها را به تهران تعریف کرده اند. محمدحسین قشقایی می گوید: «گفتیم که حالا زمستان شده و برف آمده و وضع مالی آنها مناسب نیست. حتی اگر به اصفهان بروند، چون اتوبوس به منطقه آنها نمی رود، آنها پولی ندارند که بتوانند یک ماشین کرایه کنند و به فلارد بروند. بهمن خان گفت که من در اصفهان یک اتومبیل دارم و پیشکارم هم آنجاست. من کارتی به شما می دهم که به آنها بدهید که آنها را در اصفهان به پیشکارم بدهند تا راننده ام آنها را ببرد و به مقصد برساند. ما هم به همین ترتیب عمل کردیم و رؤسای بویراحمد توانستند در زمستان خودشان را به خانواده هایشان برسانند و به زندگیشان برسند.» (۲)

وی در خاطرات خویش اطلاعاتی از درگیری بویراحمدی ها با نظامیان به دست می دهد که کاملاً ناقص و مغلوپ است و نشان می دهد که حتی بعدها اطلاع چندانی از قیام عشایر جنوب به دست نیاورده است. (۳)

۱۵- فروپاشی ارتش شاهنشاهی (خاطرات سپهبد جلال پژمان):

۱۵- فروپاشی ارتش شاهنشاهی (خاطرات سپهبد جلال پژمان): (۴)

پس از آنکه محمدرضا شاه در دی ماه ۱۳۴۱ دستور خلع سلاح عشایر جنوب را صادر کرد، نیروهای ارتشی به مناطق مختلف اعزام گردیدند. یک دسته از آنان به فرماندهی سرهنگ جلال پژمان، مأمور خلع سلاح بویراحمد علیا شدند که در بهمن ماه از شیراز به سوی بویراحمد حرکت کردند.

وی در خاطرات خویش، به چگونگی اعزام نیروهای تحت امر خود و حوادث بین

ص: ۵۲

۱- همان، ص ۱۳۰.

۲- همان، صص ۱۲۳ - ۱۲۲.

۳- رجوع شود: همان، صص ۱۲۴ - ۱۲۳.

۴- جلال پژمان، فروپاشی ارتش شاهنشاهی (خاطرات سپهبد جلال پژمان)، تهران: نشر نامک، ۱۳۸۶.

راه و استقرار در یاسوج و درگیری های عشایر بویراحمد با نظامیان اشارات جالبی دارد. (۱) سرهنگ جلال پژمان، به عنوان فرمانده نظامی حکومت پهلوی _ که مأموریت خلع سلاح و سرکوب عشایر بویراحمد را برعهده داشته _ در نوشته خویش جانب نظامیانی نظیر سرگرد فاطمی زاده را گرفته است. (۲) وی البته در باب قاتل سرگرد فاطمی زاده، به صراحت می نویسد: «به دست پسر ولی پناهی (خلیفه پناهی) و اسکندر طاهری شهید شد.» (۳)

سرهنگ پژمان، پس از عزیمت سرتیپ بنی اعتماد به شیراز، از تاریخ ۲۳/۴/۱۳۴۲ «فرماندهی مناطق یاسوج، سی سخت، اردکان، نقار[ه]خانه، دم چنار، سپیدار [و] جلیل بابکان» را به عهده گرفته است. وی معتقد است، در نتیجه اقدامات او، «خدا کرم ضرغام پور فرزند عبدالله ضرغام پور حاضر به تسلیم شد.» بنابراین، در روز سوم مرداد ۱۳۴۲، خداکرم ضرغامپور «تسلیم بدون قید و شرط گردید و در پناه ارتش قرار گرفت و به شیراز اعزام شد.» (۴)

ت) منابع محلی

۱_ ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه نشینان سرخی فارس):

۱_ ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه نشینان سرخی فارس): (۵)

نخستین کتابی که درباره بخشی از قیام عشایر جنوب _ در کوهمره سرخی _ تألیف و انتشار یافته، «ایل ناشناخته» است. نویسنده خود زاده کوهمره سرخی و پسر «حبیب الله شهبازی» رئیس و جنگجوی مشهور ایل، و آغازگر قیام عشایر جنوب می باشد. در این اثر _ که ابتدا به عنوان پایان نامه کارشناسی در دانشگاه تهران ارائه شده _ به تبیین و تحلیل «قیام سالهای ۴۲_ ۱۳۴۱ عشایر فارس»، پرداخته است. مؤلف در آغاز، به اختصار به «نهضت امام خمینی»، «اصلاحات ارضی شاهانه»، «اهداف و نتایج اصلاحات ارضی»، «ماهیت اصلاحات ارضی»، «اصلاحات ارضی در استان فارس» و

ص: ۵۳

۱- همان، صص ۳۰۶_ ۲۹۷.

۲- همان، ص ۳۰۴.

۳- همانجا.

۴- همان، ص ۳۰۷.

۵- شهبازی، عبدالله، ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه نشینان سرخی فارس)، تهران: نشر نی، ۱۳۶۶.

«روحانیت و اصلاحات ارضی شاهانه» اشاره نموده است. (۱)

در این بخش، نویسنده با استناد به منابع مکتوب به بررسی و تحلیل این موضوع پرداخته است. وی در مباحث بعدی، «اهداف سیاسی رژیم از سرکوب عشایر فارس»، «توطئه مرموز قتل مهندس ملک عابدی» و «قیام عشایر کوهمره سرخی» را تشریح نموده است. (۲)

مستندات و تحلیل‌هایی که نویسنده، در این مباحث ارائه می‌دهد، با استفاده و استناد به مطالب کتاب «تاریخچه عملیات نظامی جنوب» تألیف ارتشبد بهرام آریانا و روزنامه‌ها و نشریات وقت می‌باشد، که تا حدود زیادی بیانگر روی دیگر سکه استنیز ارزشمند است. (۳) بخصوص که در مبحث «روزنامه‌ها سخن می‌گویند»، گزیده‌ای از مندرجات روزنامه‌های اطلاعات و کیهان، از نیمه دوم ۱۳۴۱ تا نیمه اول ۱۳۴۳ را آورده و به مناسبت برخی نوشته‌های آنان، «پاسخ‌های درخور داده است. (۴) در بخش پایانی کتاب، «پیوست»‌هایی از «اسناد» و مندرجات جراید، ارائه شده که در جای خود اهمیت فراوان دارد. (۵)

۲- تألیفات نویسندگان بومی کهگیلویه و بویراحمد:

تقریباً از سال ۱۳۷۰ تاکنون، نه اثر تاریخی از نویسندگان بومی کهگیلویه و بویراحمد منتشر شده، که در خصوص وقایع سال‌های ۴۳-۱۳۴۱ و مبارزه ایل بویراحمد با حکومت پهلوی دوم مطالبی آورده اند. (۶) بیشتر این نویسندگان، به اختصار و

ص: ۵۴

۱- همان، صص ۲۶۴ - ۲۵۵.

۲- همان، صص ۲۸۳ - ۲۶۴.

۳- همان، صص ۳۰۵ - ۲۸۵.

۴- همان، صص ۳۰۵ - ۳۰۱.

۵- همان، صص ۳۳۸ - ۳۱۴.

۶- قدرت اله اکبری، بویراحمد در گذرگاه تاریخ، شیراز: چاپخانه مصطفوی، ۱۳۷۰/نورمحمد مجیدی، تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۱/سیدساعد حسینی، گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران (وقایع سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۱ و ۴۲-۱۳۴۱ در کهگیلویه و بویراحمد)، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۳/سیدمصطفی تقوی مقدم، تاریخ سیاسی کهگیلویه، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷/یعقوب غفاری، تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویراحمد، اصفهان: انتشارات گلها، ۱۳۷۸/جمشید حسینی خواه، بویراحمد و رستم گاهواره تاریخ، اصفهان: نشر فردا، ۱۳۷۸/کاوس تابان سیرت، دلاوران کوهستان بویراحمد، دلیران تنگ تامرادی، قم: مؤسسه فرهنگی طبین، ۱۳۸۰/سیدحامد اکبری، رجال بویراحمد، یاسوج: انتشارات فاطمیه، ۱۳۸۱/الله بخش آذریبوند، تحولات سیاسی کشور و جنگ گجستان ۱۳۴۲ش، یاسوج: انتشارات چویل، ۱۳۸۴.

اجمال و بر مبنای روایات شفاهی محدود، وقایع مزبور را ضبط کرده اند. در این میان، البته دو اثر ارزشمند و معتبر وجود دارد که اکثر مطالب آنان در باب حوادث مذکور قابل اعتماد و استناد است. یکی، کتاب «گوشه های ناگفته ای از تاریخ معاصر ایران» نوشته دکتر سیدساعد حسینی است؛ دیگری «تاریخ سیاسی کهگیلویه» اثر پراج سیدمصطفی تقوی مقدم.

بقیه این آثار، تنها اندکی از مطالبشان در باب حوادث سال های ۴۳-۱۳۴۱ معتبر و قابل استناد است. حتی کتابی چون «تاریخ و جغرافیای کوهگیلویه و بویراحمد» نوشته نورمحمد مجیدی _ که به نظر می رسد، حساسیت منفی عجیبی نسبت به ایل بویراحمد و مبارزات مردم آن داشته است _ اصلاً مطلب صحیحی درباره قیام عشایر بویراحمد و کوهمره سرخی نیاورده است. وی، برخی از این گفته های نادرست را نیز در کتاب «تاریخ و جغرافیای ممسنی» تکرار کرده است. (۱)

۳- تألیفات نویسندگان محلی ممسنی:

ممسنی ها، در سه کتاب «ممسنی و بهشت گمشده»، «ممسنی در گذرگاه تاریخ» و «ممسنی، دشتی پر از نون و تشتی پر از خون»، به اختصار تمام، اشاراتی به حوادث سال های ۴۲-۱۳۴۱ نموده اند. (۲)

در این مطالب مختصر که بسیار مغلوط و معیوب اند، اطلاعات درست و قابل اعتمادی وجود ندارد. نقل قول هایی هم که از منابع دولتی آورده اند، قابل استناد نیست. با این همه، آنچه مؤلف کتاب ممسنی در گذرگاه تاریخ، راجع به تأثیرات و پیامدهای اصلاحات ارضی در ممسنی آورده، از اهمیت بیشتری برخوردار است. (۳)

ص: ۵۵

-
- ۱- نورمحمد مجیدی کرائی، تاریخ و جغرافیای ممسنی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۱، صص ۲۴۷-۲۳۶.
 - ۲- اعظم مسلمی، ممسنی و بهشت گمشده، شیراز: انتشارات شیراز، ۱۳۶۹، صص ۱۸۶-۱۸۴/حسن حبیبی فهلیانی، ممسنی در گذرگاه تاریخ، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۱، صص ۴۰۴-۴۰۰/ملا-گرگعلی صادقی، ممسنی دشتی پر از نون و تشتی پر از خون، شیراز: انتشارات کوشامهر، ۱۳۷۷، صص ۲۵۵-۲۳۷.
 - ۳- حبیبی فهلیانی، همان، صص ۴۰۱-۴۰۰.

۴_ تألیفات نویسندگان قشقایی و ایلات خمسه:

گذشته از محمد بهمن بیگی که در خاطرات خویش، اشاراتی به وقایع سال های ۴۲-۱۳۴۱ نموده است؛ دو تن دیگر از نویسندگان ایل قشقایی به این موضوع پرداخته اند. (۱) عوض الله صفری کشکولی، کتاب خود را به «ماجرای بهمن قشقایی و همزمانش» اختصاص داده و در مطالبی مختصر اما ارزشمند؛ داستان قتل ملک عابدی، شکنجه و عذاب بی گناهان ایل قشقایی، قیام موصولها و مبارزات بهمن قشقایی را شرح داده است. نویسنده دیگر، دکتر منوچهر کیانی از مؤلفان پرکار و علاقمند ایل قشقایی است، که در کتاب خویش به «شورش گسترده عشایر در سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶» پرداخته است. وی، در خصوص وقایعی چون قتل مهندس ملک عابدی، جریان نامه ناصرخان قشقایی، حماسه فراموش نشدنی بهمن قشقایی، مبارزات دشتی و مسیح، شورش موصولها در قیروکارزین، اعلام دسته جمعی گویجلوهای صفی خانی و قتل عام مردم تیره های لر و نفر، مطالب خوبی ضبط کرده است. نویسنده ای به نام «علی محمد نجفی» در وقایع ایلات خمسه به قتل عام طوایف لر و نفر در بهار سال ۱۳۴۳ اشاره کرده است. (۲) وی، بر اساس روایات شفاهی و دفترچه خاطرات یکی از آگاهان ایل نفر، جریان فجیع مزبور را شرح داده است. مطالب مختصر وی ارزشمند و قابل استفاده است. مؤلف دیگری از ایل باصری، در اثر خویش، به اجمال و اختصار تمام، قتل عام طوایل لر و نفر در «صحرای باغ لارستان» را آورده است. (۳)

۵_ فرهنگ سیاسی عشایر جنوب ایران:

۵_ فرهنگ سیاسی عشایر جنوب ایران: (۴)

عبدالعلی خسروی از پژوهشگران معروف ایل بختیاری است. وی در اثر خویش، که نام فرهنگ سیاسی بر آن گذاشته، به تاریخ سیاسی سه ایل مشهور بختیاری، بویراحمد و قشقایی پرداخته است. مطالب وی راجع به ایل بویراحمد، به طور تمام و

ص: ۵۶

- ۱- عوض الله صفری کشکولی، تولدی در آتش، شیراز: انتشارات کیان نشر، ۱۳۷۹/ منوچهر کیانی، نگاهی به ایل قشقایی بعد از شهریور ۱۳۲۰، شیراز: کیان نشر، ۱۳۸۳، صص ۴۲۹-۳۸۸.
- ۲- علی محمد نجفی، وقایع ایلات خمسه، چاپ سوم، قم: جام جوان، ۱۳۸۶، صص ۶۳-۶۱.
- ۳- غلامرضا توکلی، ایل باصری از ترناس تا لهباز، تهران: نشر هفت، ۱۳۷۹، صص ۲۴ و ۲۶.
- ۴- عبدالعلی خسروی (قائد بختیاری)، فرهنگ سیاسی عشایر جنوب ایران، اصفهان: انتشارات شهسواری، ۱۳۸۱.

کمال برگرفته از کتاب بویراحمده و رستم گاهواره تاریخ سیدجمشید حسینی خواه است. بنابراین، آنچه در کتاب حسینی خواه در باب وقایع سال های ۴۲-۱۳۴۱ آمده است، در فرهنگ سیاسی عبدالعلی خسروی، گردآوری و ثبت شده و موارد اندکی از آن قابل استناد است.

ث) رمان های تاریخی

در میان کتبی که راجع به قیام عشایر جنوب، تألیف و منتشر شده، چند کتاب داستانی _ تاریخی وجود دارد، که از اعتبار و اهمیت ویژه ای برخوردار است. از جمله:

۱_ نبرد گجستان:

۱_ نبرد گجستان: (۱)

این اثر، علیرغم نام خویش، تنها محدود به «جنگ گجستان» نیست؛ بلکه این عنوان، بهانه ای است برای بیان زندگی و مبارزات «مُلاغلامحسین سیاهپور جلیل»، با قدرتمندان محلی _ از جمله برخی خوانین و کدخدایان _ و حکومت پهلوی. در واقع، کتاب نبرد گجستان، یک اثر تاریخی است؛ که با قلم «جذاب» و ادیبانه «رزمجویی»، داستان وار تألیف یافته است. به یقین، مطالب محققانه رزمجویی در کتاب نبرد گجستان، از بسیاری کتب تاریخی محلی _ در کهگیلویه و بویراحمد _ معتبرتر و موثق تر است. وی روایات بسیاری را جمع و تدوین نموده است. معروفیت کتاب، به گونه ای بود که نویسندگان مشهوری نظیر «کاوه بیات» و «امین فقیری» با نقدهای علمی و محققانه، به تعریف و تمجید آن پرداختند. (۲)

۲_ پلنگ های کوهستان:

۲_ پلنگ های کوهستان: (۳)

«امین فقیری» از داستان نویسان مشهور فارس و جنوب کشور است. وی در داستان

ص: ۵۷

۱- محمدکرم رزمجویی، نبرد گجستان، تهران: نشر کارنگ، ۱۳۷۸.

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: کاوه بیات، «نبرد آخر»، ماهنامه جهان کتاب، (شماره ۱ و ۲)، اسفندماه ۱۳۷۸، ص ۲۵/امین فقیری، «افسانه گجستان»، روزنامه عصر، شیراز، سال پنجم، (شماره ۱۱۳۱)، یکشنبه ۸ اسفند ۱۳۷۸، ص ۹.

۳- امین فقیری، پلنگ های کوهستان، تهران: نشر شاهد، ۱۳۸۱.

پلنگ های کوهستان به فاجعه «صحرای باغ» و قتل عام مردان و زنان و کودکان «لر» و «نفر» و بزرگان آنان «رستم خان» و «زیادخان» پرداخته است. هر چند، اکثر مطالب کتاب براساس «تخیل» نویسنده است؛ اما مایه های تاریخی و واقعی آن، نیز زیاد است. وی در مقدمه، تحت عنوان «ادای دین» می نویسد: «...در سال ۴۲ سرباز بودم، روستاها را به خاطر سپاه دانش بودم می شناختم. رستم خان ها را دیده بودم و زیادخان ها را، مرگ غریبانه آن ها را و خون گریسته بودم، جسد یاغی ها را که روی چوبی بسته بودند و دور شهر می گرداندند. از پشت بام خانه مان آن ها را بر دار می دیدم که چگونه دست باد آن ها را به چپ و راست متمایل می کرد... این رمان تاریخ است. در این رمان دو طایفه نامشان واقعی است یکی شهدا و دیگری پست فطرتان[،] و دیگران فقط نامی هستند و قصد و غرضی در میان نبوده. شکل رمان این چنین اقتضا می کرده است. تخیل بر پایه واقعیت.» (۱)

ج) رسالات

در خصوص حوادث سال های ۴۳_۱۳۴۱ چند رساله دانشجویی تألیف شده که عبارتند از: بررسی اوضاع سیاسی _ اجتماعی شهرستان بویراحمد بین سالهای ۱۳۴۲_۱۳۴۰ (۲)، کهگیلویه چهار راه حوادث (۳) و انقلاب اسلامی و مردم کهگیلویه و بویراحمد. (۴) بیشتر مطالب رساله دانشجویی اسحاق صدری درباره وقایع سال های یادشده، برگرفته از تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد «نورمحمد مجیدی» است؛ که چنانکه پیشتر آمد نوشته های وی کاملاً مغلوط و نادرست است. بنابراین، هیچ استنادی به آن نمی توان کرد.

نگارنده نیز در دو پایان نامه دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد خویش، به حوادث سال های مزبور اشاراتی نموده است. در رساله دوره کارشناسی، جز اطلاعات شفاهی و

ص: ۵۸

۱- همان، مقدمه.

۲- اسحاق صدری محمدآباد، بررسی اوضاع سیاسی _ اجتماعی شهرستان بویراحمد، بین سالهای ۱۳۴۲_۱۳۴۰، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، ۱۳۶۷.

۳- کشواد سیاهپور، کهگیلویه چهارراه حوادث (نقد و بررسی چهار جنگ مشهور در کهگیلویه و بویراحمد و مقایسه آنها با یکدیگر)، پایان نامه دوره کارشناسی تاریخ، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۲.

۴- کشواد سیاهپور، انقلاب اسلامی و مردم کهگیلویه و بویراحمد، پایان نامه کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، ۱۳۸۲.

روایات بعضی شاهدان عینی و برخی منابع مکتوب کنونی، مستندات و منابع معتبری در اختیار نداشته است. بنابراین، به دلیل اطلاعات اندک و محدود و عدم مطالعات و تحقیقات کافی و نیز عدم دسترسی و استفاده از اسناد و مدارک معتبر، مطلب خوبی ارائه نداده است. در پایان نامه کارشناسی ارشد، البته پخته تر و محققانه تر عمل شده است. اما، به دلیل عدم استفاده از اسناد و مدارک معتبر و منابع مکتوب هم عصر حادثه، عیوب آشکاری موجود است. در میان رسالات منتشر نشده، دکتر جمشید صداقت کیش رویدادهای مهم شهرستان ممسنی را بدون شرح و تحلیل و صرفاً بر اساس منابع مکتوب، ضبط کرده است. (۱) ضبط این رویدادها از سال ۱۹۵۵ ه. ق شروع شده و تا سال ۱۳۴۵ ه. ش ادامه یافته است. وی، وقایع سال های ۴۳-۱۳۴۱ را به استناد روزنامه ها و مجلات و نیز کتاب تاریخچه عملیات نظامی جنوب آورده است. (۲)

افق خونین یا آخرین جنگ بویراحمد در تنگ گجستان (۳)

از جمله آثار معتبر و ارزشمندی است که تاکنون درباره قیام عشایر ایل بویراحمد _ و جنگ گجستان و جنگجویان آن _ نگاشته شده و نویسنده، بر اساس مصاحبه های متعدد از برخی افراد آگاه، و استفاده از اسناد و مدارک محرمانه، تا حدود بسیار زیادی به «واقعیت» قیام دست یافته، و منصفانه نظر داده است.

مطالب این رساله، مبنایی برای کتاب ارزشمند تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد جواد منصوری، در باب قیام عشایر بویراحمد، بوده است. (۴)

ج) مقالات

۱_ حماسه جنوب (قیام بهمین قشایی):

از جمعه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۸، سلسله مطالبی تحت عنوان حماسه جنوب، راجع به

ص: ۵۹

۱- جمشید صداقت کیش، رویدادهای مهم شهرستان ممسنی، نسخه تایپ شده، ۱۳۷۰، صص ۷۴_۱۱.

۲- همان، صص ۷۴_۵۹.

۳- سید کرامت الله فدایی، افق خونین (آخرین جنگ بویراحمد در تنگ گجستان)، نسخه تایپ شده، [۱۳۷۳].

۴- قابل ذکر است، نگارنده تاکنون رسالات مذکور را مطالعه و ملاحظه نموده است. ممکن است رساله های دیگری در این باب تألیف شده باشد که نگارنده آنها را ملاحظه نکرده باشد.

«قیام بهمن قشقایی» در مجله سپید و سیاه منتشر گردید؛ که تا ۲۵ خرداد ۱۳۵۸ ادامه یافت. در طی این سلسله مقالات، بر اساس روایات شفاهی مادر و برادر بهمن قشقایی، به جریان قتل مهندس ملک عابدی و تبعات آن و نیز چگونگی حضور بهمن قشقایی در فارس و درگیری های وی، پرداخته شده است. (۱)

۲- مبارزات عشایر بویراحمد با حکومت پهلوی:

۲- مبارزات عشایر بویراحمد با حکومت پهلوی: (۲)

موسایی در مجموعه مقالات «مبارزات عشایر بویراحمد با حکومت پهلوی»، به حوادث سال های ۴۲-۱۳۴۱ در بویراحمد - خاصه «خلع سلاح پاسگاه توت نده» و «جنگ گجستان» - پرداخته است. (۳) تحلیل های وی، منبعث از اوضاع و احوال تند و انقلابی سال های اولیه انقلاب است. در این سال ها، بدبینی شدیدی نسبت به «خان» و «کدخدا» - و هر چه انجام داده بودند؛ چه خوب و چه بد - وجود داشت و موسایی لامحاله متأثر از این اوضاع بود. به علاوه، وی تنها به استناد برخی روایات شفاهی و روزنامه های رسمی حکومت، حوادث مذکور را تبیین و تحلیل نموده است. او، نه تحقیقات و مطالعات عمیقی در این باره انجام داده بود و نه اسناد و مدارک معتبر و دست اولی را رؤیت کرده بود. بنابراین، بر مبنای این ذهنیات، وی «انگیزه» هر دو نبرد توت نده و گجستان را «در راستای یک هدف قابل تفسیر» دانسته است؛ آنهم «جلوگیری از اجرای اصلاحات ارضی». (۴) اما، باید دانست که همه اهداف و علل قیام، در راستای اصلاحات ارضی و مخالفت با آن نبوده است. به علاوه، جنگ گجستان، تصمیم شخصی کسانی بود، که - براساس اسناد و مدارک معتبر - اهداف دیگری داشتند؛ و مهم ترین آن مذهب و حمایت از روحانیت بود. در واقع عدم اطلاع و

ص: ۶۰

۱- رجوع شود: مجله سپید و سیاه/ (شماره ۱۱۰۳، جمعه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۸)، ص ۴/ (شماره ۱۱۰۴، جمعه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸)، صص ۶ و ۴۵/ (شماره ۱۱۰۵، جمعه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸)، صص ۸ و ۴۴/ (شماره ۱۱۰۶، جمعه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸)، صص ۶ و ۴۹/ (شماره ۱۱۰۷، جمعه ۴ خرداد ۱۳۵۸)، ص ۱۲/ (شماره ۱۱۰۸، جمعه ۱۱ خرداد ۱۳۵۸)، صص ۱۶ و ۴۸/ (شماره ۱۱۰۹، جمعه ۱۸ خرداد ۱۳۵۸)، صص ۱۳ و ۴۵/ (شماره ۱۱۱۰، جمعه ۲۵ خرداد ۱۳۵۸)، صص ۱۴ و ۴۴.

۲- میثم موسایی، «مبارزات عشایر بویراحمد با حکومت پهلوی»، فصلنامه عشایری ذخایر انقلاب، شماره ۵، زمستان ۱۳۶۷، صص ۳۰-۱۹.

۳- همان، صص ۳۰-۲۴.

۴- همان، ص ۲۶.

شناخت کافی نویسنده از موجدان جنگ گجستان، موجب چنین تحلیلی از نبرد مذکور شده است. البته، نویسنده خود آورده که: «کسانی که جریان‌ات جنگ گجستان را کاملاً مشاهده کرده اند به آن به «نامه امام» تعبیر می کنند.» (۱) اما وی در ردّ این «تعبیر» چنین نظر می دهد:

...نکته اینجاست که این جریان را کسانی هدایت می کردند که لاقلاً در عدم صداقت عده ای از آنها شکی نیست. (۲)

به احتمال زیاد، منظور وی خوانین بوده، نه شخصیت مذهبی و مردمی معروفی چون «ملاغلامحسین جلیل»! ولی نکته اینجاست که جنگ گجستان، تصمیم شخصی و قطعی ملاغلامحسین و یاران مذهبی اش بود که تحت تأثیر روحانیت مبارز و اعلامیه های امام خمینی، خاصه پیام تسلیت امام به علمای تهران دست به این اقدام مهم زدند. موسایی در مقاله بسیار مختصر خویش، اشتباهات متعدد دیگری مرتکب شده است. از جمله:

۱- عدم اشاره به مباران روستای دروهان بویراحمد و شروع جنگ توسط سردمداران حکومت پهلوی.

۲- سرگرد فاطمی زاده، به دنبال دستگیری خداکرم ضرغامپور پسر عبدالله خان بود، نه خود عبدالله خان.

۳- نویسنده، تقسیم بندی عشایر در جنگ گجستان را به تبع تقسیم بندی نظامیان ذکر می کند، که کاملاً نادرست است. (۳)

۴- وی به اشتباه، تنها راه عبور نظامیان را مسیری می داند که «از میان تنگ گجستان می گذشت». (۴) در حالی که تنگه گجستان، مسیر نظامیان نبود. بلکه، مسیر اصلی و مال رو در سر تنگ گجستان می گذشت و نظامیان به راهنمایی افراد محلی از همان مسیر قصد عبور و حضور در امیرایوب را داشتند.

ص: ۶۱

۱- همان، ص ۲۸.

۲- همان، ص ۲۹.

۳- همان، ص ۲۷.

۴- همانجا.

۳_ مقالات نگارنده:

نگارنده در خصوص وقایع جنوب کشور در سال های ۴۳-۱۳۴۱ _ خاصه قیام ایل بویراحمد و ممسنی _ چندین مقاله تألیف نموده، که هر کدام گوشه ای از حوادث مزبور را بیان کرده است. این مقالات، عبارتند از: تأثیرپذیری ادبیات عامیانه و حماسی ایل بویراحمد از نهضت امام خمینی (س) (۱)؛ تیمسار اردوبادی کیست؟ (۲)؛ نگاهی به قیام عشایر بویراحمد در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۲ (۳)؛ قیام عشایر جنوب و سرنوشت یک سرلشکر (۴) و نهضت امام خمینی و قیام عشایر جنوب. (۵)

۴_ بازخوانی پرونده جنگ گجستان:

۴_ بازخوانی پرونده جنگ گجستان: (۶)

در این مقاله مختصر، محقق مشهور تاریخ معاصر، تحلیلی صایب و درست از زمینه های جنگ گجستان و نقش فرمانده عشایری آن ملاغلامحسین سیاهپور، به دست داده است.

اشعار شاعران

در خصوص قیام عشایر جنوب، جمعی از اندیشمندان قوم و نیز روحانیون مبارز، در تبیین حرکت اصیل عشایر و مدح مبارزین آن، به سرودن «شعر» پرداخته اند. نقش سیاسی _ اجتماعی شاعران و شعر آنان، البته بر هیچ محقق پوشیده نیست.

ص: ۶۲

۱- کشواد سیاهپور، «تأثیرپذیری ادبیات عامیانه و حماسی ایل بویراحمد از نهضت امام خمینی (س)»، ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات (مجموعه مقالات کنگره بررسی تأثیر امام خمینی و انقلاب اسلامی بر ادبیات معاصر)، جلد دوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، تهران، ۱۳۷۸، صص ۲۴۲ _ ۲۲۳.

۲- کشواد سیاهپور، «تیمسار اردوبادی کیست؟»، تاریخ معاصر ایران، (سال هشتم، شماره ۳۰، تابستان ۱۳۸۳)، صص ۲۸۰ _ ۲۶۹.

۳- کشواد سیاهپور، «نگاهی به قیام عشایر بویراحمد در سالهای ۱۳۴۲ _ ۱۳۴۱»، فصلنامه مطالعات تاریخی (سال اول، شماره چهارم، پائیز ۱۳۸۳)، صص ۱۲۱ _ ۸۳.

۴- کشواد سیاهپور، «قیام عشایر جنوب و سرنوشت یک سرلشکر»، فصلنامه آوای دنا، (سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۴)، صص ۲۷ _ ۱۹.

۵- کشواد سیاهپور، «نهضت امام خمینی و قیام عشایر جنوب»، فصلنامه مطالعات تاریخی، (شماره ۱۲؛ بهار ۱۳۸۵)، صص ۷۳ _ ۲۹.

۶- سیدمصطفی تقوی، «بازخوانی پرونده جنگ گجستان»، روزنامه ابتکار، (پنجشنبه ۱۳ بهمن ۱۳۸۴، شماره ۵۷۹)، ص ۷.

سیدعلی اصغر دستغیب، بیان می کند: «یکی از شیوه های مبارزه در آن زمان [سال های ۴۲- ۱۳۴۱] استفاده از هنر شعر بود. به یاد دارم که این کار را رفقای مرحوم آیت الله حاج شیخ حسنعلی نجابت انجام می دادند.» (۱) باری، شاعران آگاه و با ذوق، اشعاری در باب قیام عشایر بویراحمد و سرخی سروده که در زیر به آن اشاره می شود.

۱_ اشعار آیت الله نجابت:

به احتمال زیاد نخستین فردی که راجع به قیام عشایر جنوب و جنگجویان کوهمره سرخی و حبیب شهبازی، به سرودن شعر پرداخت؛ آیت الله نجابت و رفقای او بود. محمدرضا گل آرایش اشاره می کند که:

آیت الله نجابت شنیده بود که حبیب الله شهبازی علیه دولت قیام کرده... از آن ها حمایت می کرد [و] در مدح آنها شعر می گفت و آنها را ترغیب می کرد.... (۲)

برخی از اشعار که در حافظه بعضی افراد محل مانده بود، در کتاب ایل ناشناخته ثبت شده است. (۳)

۲_ اشعار ملادرویش دشتیان:

زنده یاد، ملادرویش دشتیان (۱۳۸۰-۱۳۱۴) فرزند ملاعلی محمد دشتی، در خانواده ای اهل دانش و فضل، در روستای «دشت» رستم متولد شده است. وی از هوش و استعداد بالایی برخوردار بود و در رفع مشکلات مردم _ خاصه طایفه دشتی _ همت بسیاری به خرج می داد.

ملادرویش، که از مسایل سیاسی _ اجتماعی عصر، آگاهی زیادی داشت، در بسیاری از صحنه های مختلف آن حضوری آگاهانه می یافت. وی، اگر چه در جنگ گجستان حضور نداشت، ولی احساس و منویات درونی مردم منطقه و جنگجویان قوم را، در قالب ابیات زیر، تقریر و منتشر نمود. مثنوی طویل وی، که در دفتری ثبت و ضبط شده

ص: ۶۳

۱- علی اصغر دستغیب، خاطرات، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۳.

۲- عرفان منش، همان، دفتر اول، ص ۹۵ (خاطرات محمدرضا گل آرایش).

۳- ایل ناشناخته، ص ۲۷۶.

بود؛ متأسفانه از بین رفته، و تنها اندکی از ابیات آن در اذهان عموم باقی مانده است. (۱)

ز ع _ هـد شهنش _ اه محم _ درض _ ا

زنان را به مجلس همی داد رأی

چ و بش _ نی _ د عشای _ ر از راه دور

بکوشیم و جوشیم و مردی کنیم

ز ع _ لیا و س _ فلا*، همه کدخ _ دا

که تا آخرین قطره خون، زنیم

پناهی* و خورشید* و مظ _ فری*

جهان بین* و منصوری* و نیکبخت*

پس از این همه عهد و هم گفتگو

گ _ رفت _ ن _ د ناچ _ ار او را ه _ م _ ه

در این دم خب _ ر آمدی ناگ _ هان

سپهدارشان بود «ناجی»* به نام

«زریر»* سپهدارش _ ان با سپ _ اه

«ایوب»* را کنند جای می _ خانه شان

زنان را هم _ ی پاک، پستان بَرند

به سوی گجستان و «گُل گُرد»* کوه

طلایه به سوی «سیاهپور» گُرد

به لشکر همی گفت پاسخ چنین

بف _ رم _ ود تا از ی _ می _ ن و یس _ ار

سیاه پور جن گئی و یازده نفر

چو ده ساعت از روز اول گذشت

نخستین، سیاهپور گوردلی

زری دلورابا «نه» ن ف

بغلتید درخ وون زری ر دلیر

چو «ام یک» به دست عشایر رسید

س یاهپور جنگی و یازده ن ف

چو آن شیر جنگی به سنگر نشست

بغرید «کُردی» * چو اب ر به ار

«غلامحسنی» * بود و «حسنقلی» *

تف ن گ بل ن د و ق ط ار دو رو

یکی گرد بُد نام «عبدی» * همی

سن ش نوزده بود و جنگش چه ل

ب غ ری د ب ر س ان ن ر اژده ا

«محمدحسن» * گرد هُش یار ب ود

همیشه هم ی پیش رو ب ود اوی

همان «ترکعلی» * آن جوان نجیب

بود هر زمان بر خروشد هم ی

نه ترس و نه خوفی نمی داشت اوی

یکی بانگ زد «کردی» پر هنر

ببیند کن_ون جنگ مردان م_رد

یکی هدیه ات می دهم ناگ_هان

بگفت و بزد بر سرش تیر سخ_ت

در این دم خبر آمد از دیده بان

ک_ه ش_د کش_ته «له_راسب» * نام_دارچ_نان بود جن_گی در ای_ران قضا

کسی را نبود راضی از این امر و نهی *

نش_ستند ن_زدی_ک و کردن_دش_ور *

بن و بی_خ ای_ن رس_م را بر کنی_م

بخ_وردن_دق_ران به اس_م خ_دا

بکوش_یم و این رس_م را بش_کن_یم

رسی_دن_ده_ریک، اب_ال_ش_ک_ری

ک_مربند م_ردی بب_ست_ند س_خت

غلام_حس_ین * بیامد به س_وی گرو[ه]

بی_ام_د در ای_ن کار پر زمزمه ...

که آم_د سپ_اهی چو ف_وج گران

فرس_تاد لش_کر همی س_وی دام

به س_وی گجس_تان کشیدند راه

«مجت» * را کنند جای توپخانه شان

ز سرشان هم_ی نیز «معجر» بَرند

س_پاه و سپهدار شدند هم_گ_روه

خَب_رِها_یِکای_کَ بر او برشم_رد
که در روز م_یدان مَباشید غمین
برایشان بگ_یرند راه را ح_ص_ار
همه م_رد جنگی، ه_مه ب_ا ه_نر
کشیدند ص_ف ان_در آن پهنش_ت
ه_دف کرد تیری به س_وی زری_ر
به یک حم_له ش_د کش_ته در تیغ «نَر»*

ص: ۶۴

۱- یدالله انصاری فرزند کردی انصاری، بیش از ۴۰ بیت از این مثنوی را در کاستی شخصی خوانده و ضبط کرده است.

ب_ر_آ_م_د_خ_ر_و_ش_ی_د_ن_د_ا_ر_و_گ_ی_ر_

ه_م_ی_ه_و_ش_ا_ز_ا_ف_س_ر_ا_ن_ب_ر_پ_ری_د_

ن_م_و_د_ش_ب_د_ا_دی_ب_ه_س_ی_ص_د_ن_ف_ر_

چ_و_ا_ر_د_وی_ش_ا_هی_ز_س_ی_ن_ه_ا_ش_ش_ک_س_ت_

ه_م_ی_ز_ن_د_ه_آ_و_ر_د_ا_ز_ا_ی_ش_ا_ن_چ_ه_ا_ر_

ک_ه_ه_ر_ی_ک_ب_ه_ک_ر_د_ا_ر_ش_ی_ر_ی_ل_ی_

چ_پ_و_ر_ا_س_ت_م_ی_ک_ش_ت_ش_و_،_ن_و_ب_ه_ن_و_

ن_ب_و_د_ا_ز_س_ی_ا_ه_پ_و_ر_ج_ن_گ_ی_ک_م_ی_

ن_ب_و_دی_ا_ز_ا_ی_ن_ج_ن_گ_ت_ر_س_ش_ب_ه_د_ل_

م_ه_م_ا_ت_ر_ا_ک_ر_د_ا_ز_ا_ی_ش_ا_ن_ج_د_ا_

س_پ_ه_ر_ا_ز_د_ش_م_ن_ن_گ_ه_د_ا_ر_ب_و_د_

ب_ه_خ_ون_د_ر_گ_ج_س_ت_ا_ن_ه_م_ی_د_ا_د_ج_وی_

س_ر_ش_پ_ر_ز_ک_ی_ن_ه_،_د_ل_ش_پ_ر_ن_ه_ی_ب_

ت_و_گ_ف_ت_ی_ک_ه_د_ری_ا_ب_ج_و_ش_د_ه_م_ی_

ک_ه_ش_ی_ر_س_ی_ا_ه_پ_و_ر_بُ_د_پ_ش_ت_ا_وی_

ک_ه_ا_ی_«ا_م_ر_ا_ه_ی_»*_ک_س_ب_د_گ_ه_ر_

ت_ک_ر_وز_م_ی_د_ا_ن_و_د_ش_ت_ن_ب_ر_د_

ک_ه_ا_ح_س_ن_ب_و_د_د_ر_ت_م_ا_م_ج_ه_ا_ن_

ک_ه_ج_ا_ن_د_ا_د_آ_ن_م_ر_د_ب_ر_گ_ش_ت_ه_ب_خ_ت_

ب_ه_س_وی_س_ی_ا_ه_پ_و_ر_گ_ر_د_د_م_ا_ن_

س_یاهپور_جنگ_ی_غمی_ن_گشت_سخت_هم_ی_دوختشون_یک_به_یک_بر_درخ_ت (۱)

ص: ۶۵

۱- توضیح ستاره های مندرج در شعر: اشاره شاعر به لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و حق رأی به زنان است. شور: مشورت. منظور بویراحمد علیا و سفلا است. پناهی: احتمالاً منظور شاعر، کی حداد کی هادی و یا کی خلیفه پناهی است. خورشید برومند. مظفری: حاج اسماعیل مظفری (و پسرش کی خدابخش مظفری). کی مندنی جهان بین. آقاییژن منصوری. کی محمدعلی نیکبخت. ملاغلامحسین سیاهپور جلیل. سرهنگ ستاد عبدالحسین ناجی. زیریر؛ ظاهراً نامی است که محلیان به فرمانده ستون نظامی «سروان محمدتقی ریحانی فر» داده اند. ایوب: منظور امیرایوب انصاری است که مردم معتقدند از نسل امام زاده ها و مکانی مقدس است. مجت: همان مسجد است به لهجه محلی. گُل گرد: نام کوه و قله ای در منطقه است. نَر: بلندی تپه مانند. نَره در مقابل دره. کردی انصاری. غلامحسن محمدی. حسنقلی فرخی (ایزدی). عبدی (عبدالمحمد) انصاری. محمدحسن انصاری، برادر عبدالمحمد. ترکی پیرایش. آقالهراسب (لهراسب) موسی پور. منظور «امرالله عظیمی» از درجه داران نظامی است. احتمالاً منظور، «پرویز سلحشور» از افسران نظامی است.

زنده یاد علی مراد مرادی (تنهایی) معروف به «شیخ علی مراد»، از طایفه شیخ های گُلبار (= گُل بهار = گُل بیار؟) در منطقه چرام کهگیلویه است؛ که احتمالاً در سال ۱۲۸۱ هـ.ش متولد شده و در سال ۱۳۷۸ وفات یافته است. وی که از قریحه شاعری بسیار خوبی برخوردار بوده؛ صدای رسا و زیبایی نیز داشته است. اشعار محلی متعددی که سروده و با صدای رسا و حماسی خوانده است، از جاویدان ترین اشعاری است که در خصوص تاریخ کهگیلویه و بویراحمد _ به ویژه جنگ های عشایر با نظامیان و جنگجویان مشهور قوم _ سروده و خوانده شده است. اشعار ارزشمند و صدای رسای وی چنان حماسی و احساسی است که به حق بایستی «فردوسی» قوم به شمار آید. اشعار وی، در واقع یک دوره از تاریخ واقعی منطقه است. او در اشعار خویش بسیار منصفانه و واقعی به تبیین و تشریح تاریخ پر حادثه قوم و نقش شخصیت های بزرگ آن، پرداخته است. آگاهی و اطلاعات وی از تاریخ مردم منطقه و طوایف و

شخصیت های معروف آن، بسیار زیاد و کامل بوده است. به همین دلیل اشکالات جزئی موجود در اشعار وی، کاملاً قابل اغماض و چشم پوشی است. جرأت و جسارت وی در سرودن و خواندن این اشعار حماسی، قابل تحسین و منحصر به فرد است. زیرا در عصر حکومت پهلوی به سرایش این اشعار و ابیات حماسی و مهم پرداخته و در بزرگداشت جنگجویان و مبارزان قوم که اکثر آنان علیه رژیم پهلوی مبارزه کرده بودند، همت گماشته است.

متأسفانه، بعضی نویسندگان و خوانندگان امروزی، برخی از اشعار شیخ علی مراد را مغلوط و مجعول ثبت و ضبط نموده و یا خوانده اند. این در حالی است که کاست های وی موجود است و محققان می توانند از آن استفاده نمایند.

در پی حساسیت رژیم پهلوی نسبت به مدح مبارزان و مبارزات قوم، ظاهراً یکی دوبار شیخ علی مراد بوسیله ساواک گچساران احضار و مورد بازخواست و اخطار و تعهد کتبی قرار گرفت. سندی در دست است که نشان می دهد، این حساسیت کاملاً وجود داشته است.

۴_ شاعران ناشناخته:

شاعران بسیاری از اشعار محلی و قدیمی کهگیلویه و بویراحمد، ناشناخته هستند. این شاعران گمنام اما خویش قریحه، غالباً در باب وقایع مهم منطقه اشعاری به لهجه محلی سروده اند که تنها سینه به سینه مضبوط و منتقل گردیده است.

سه بیت شعر نیز به گویش محلی بویراحمدی وجود دارد، که از زبان یک جنگجوی بویراحمدی خطاب به امام خمینی سروده شده است. (۱)

«کاغذی اومده تَیم آغی خمینی

دستور جنگ وَم بده، تو جانشینی

«موسید مشتهدم مَن دِل شیراژم

نَیترُم پی قَرصِ شا بر ن_وِ بس_اژم

ص: ۶۷

۱- یعقوب غفاری، سال ها پیش از انقلاب، این سه بیت شعر را ضبط کرده است. این ابیات توسط یکی از دانش آموزان وی، نقل و بیان گردیده است.

کاغذت و م برس ک اری نی ازم

ای روم زر دار بل ی ب ر نو ای ازم

جنگجوی عشایری، از آقای امام خمینی تقاضای کاغذی حاوی فتوای جنگ و جهاد می نماید؛ زیرا او را جانشین امام زمان (عج) می داند: «دستور جنگ و م بده تو جانشینی». امام هم در جواب می گوید: «من یک سید مجتهدم و نمی توانم پای قصر شاه برنو بسازم و برایت بفرستم.» جنگجوی عشایری پاسخ می دهد که: «لازم نیست تفنگ برایم بفرستی، فقط کاغذت (نامه فتوایت) به من برسد، می روم و از زیر درختان بلوط برنو در می آورم.» (۱)

به جز این، ابیات دیگری در برخی منابع مضبوط است؛ که در باب حوادث سالهای ۴۲-۱۳۴۱ است، و شاعر آن معلوم نیست. خوشبختانه تعدادی از اشعار ضبط شده است. (۲)

منابع خارجی

با نگاهی هر چند مختصر به «منابع خارجی» محقق به خوبی در می یابد که به دلایل مختلف، همچون عدم اطلاع کافی از عشایر و مبارزه آنان، عدم دسترسی به منابع و اسناد و مدارک محرمانه و گاه دیدگاه جانبدارانه از اقدامات شاه، مطالبی بسیار سطحی و کم مایه از قیام عشایر جنوب، عرضه داشته اند. تقریباً تمام منابع بیگانه _ از روزنامه ها و مجلات گرفته تا کتابها و دایره المعارف ها _ مطالبشان مأخوذ از اخبار و اطلاعات رسمی و حکومتی بوده و اطلاعی از کنه قضایا و سوی دیگر ماجرا _ یعنی عشایر _ نداشته اند. آنان، تحت تأثیر حکومت پهلوی و سرکوبگران قیام عشایر، به تبیین وقایع پرداخته و مبنای نظری اظهارات و تحلیل ها شان، گفته ها و نوشته های حکومتی بوده است. هیچ یک از این منابع، نیز از اسناد بایگانی شده و آرشیو مدارک محرمانه دولت های خارجی _ خاصه آمریکا و انگلیس _ در باب قیام عشایر جنوب، موردی عرضه نداشته است. آیا در این زمینه، اسنادی در کشورهای مذکور موجود نبوده _ که

ص: ۶۸

۱- سیاهپور، «تأثیرپذیری ادبیات عامیانه و حماسی ایل بویراحمد از نهضت امام خمینی»، صص ۲۳۸ _ ۲۳۷.

۲- ایل ناشناخته، صص ۱۷۸_۱۷۵ / ساعد حسینی، بخشی از شعر، موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد، یاسوج: انتشارات فاطمیه، ۱۳۸۱، صص ۱۴۴_۱۴۰ (البته، حسینی برخی از اشعار مزبور را غلط ضبط کرده است.).

بعید به نظر می‌رسد _ و یا دسترسی پیدا نکرده‌اند؟ در هر حال، بررسی و معرفی برخی منابع خارجی، صرفاً برای ارایه دیدگاه آنان بوده، نه تکیه بر گفته‌ها و نوشته‌های ایشان.

۱_ تایمز لندن:

تقریباً تمام مطالب مندرج در تایمز لندن _ در خصوص وقایع جنوب _ مأخوذ از منابع رسمی و حکومتی بوده؛ و تفاوت چندانی با روزنامه‌ها و مجلات داخلی نداشته است. به علاوه، اخبار و اطلاعات منتشره در تایمز لندن، بسیار محدود و مجمل است، و آگاهی خاصی به محقق نمی‌بخشد.

۲_ تاریخ نوین ایران:

۲_ تاریخ نوین ایران: (۱)

ایوانف محقق معروف روسی، در فصل دهم کتاب، به «اصلاحات ارضی» پرداخته است. در این فصل، به اختصار، موضوع قتل ملک عابدی و تبعات آن را بیان کرده است. وی می‌گوید: «در نوامبر سال ۱۹۶۲ گروه مسلحی که از جانب فئودالهای بزرگ در فارس تشکیل شده بود، [ملک] عابدی مسئول اجرای اصلاحات ارضی را کشتند. هنگامیکه مقامات دولتی پس از کشته شدن [ملک] عابدی تصمیم گرفتند عشایر را خلع سلاح کنند، فئودالهای بزرگ مانند خوانین قشقایی و دیگر طوایف جنوب (بویراحمدی، ممسنی و غیره) در ماه مارس ۱۹۶۲ علیه دولت به تظاهرات و اقدامات مسلحانه دست زدند. برای سرکوب این تظاهرات دولت واحدهای نظامی و هواپیماهای جت به فارس اعزام داشت. در بهار و تابستان سال ۱۹۶۳ میان واحدهای ارتش و ژاندارمری با گروههای مسلح این طوایف تصادماتی روی داد که در نتیجه از جانب واحدهای نظامی دولت نزدیک به صد نفر کشته و یا زخمی شدند.» (۲)

کاملاً ملاحظه می‌گردد که به زعم نویسنده، تمام اقدامات انجام گرفته به: فئودال‌های بزرگ» مرتبط بوده است.

ص: ۶۹

۱- م. س. ایوانف، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۶.

۲- همان، ص ۲۲۳.

۳- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز :

۳- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز: (۱)

این کتاب، که مجموعه ای از مقالات نویسندگان و محققان مشهور شوروی سابق، در باب تاریخ ایران از عهد باستان تا عصر حاضر است، مباحثی نیز راجع به «اصلاحات ارضی» و پیامدهای آن، وجود دارد. (۲)

«ایوانف» در مقاله خویش، بر اساس بینش خاص مارکسیستی - لنینیستی، همچون مطالب کتاب تاریخ نوین ایران، اصلاحات ارضی را «مردمی» و «دهقانی» قلمداد کرده و قتل ملک عابدی را - بی هیچ دلیل و مدرکی - توسط «دسته ای» می داند «که فتودالها سازمان داده بودند». (۳)

وی، البته، هیچ اشاره ای به این «فتودال ها» نمی کند. او می نویسد:

هنگامیکه دولت تصمیم به خلع سلاح عشایر گرفت، فتودالهای بزرگ، خانهای قشقایی و عشایر دیگر جنوب (بویراحمدی، ممسنی و غیره) در مارس ۱۹۶۳ حمله ضد دولتی عشایر را سازمان دادند. در بهار و تابستان ۱۹۶۳ [۱۳۴۲] در فارس زد و خوردی میان ارتش و دسته های مسلح عشایر رویداد. (۴)

کاملاً معلوم است که فتودال های بزرگ فارس و خوانین قشقایی، هیچ یک در ایجاد واقعه قتل ملک عابدی و قیام عشایر جنوب، نقشی نداشته و حتی در سرکوب آن، برخی از آنها حکومت پهلوی را کمک کردند.

۴- ریشه های انقلاب ایران :

۴- ریشه های انقلاب ایران: (۵)

خانم «نیکی کدی» در کتاب خویش، بسیار مختصر و در چند جمله، وقایع سال های ۴۲-۱۳۴۱ جنوب را این گونه بیان داشته است:

با وجودیکه احتمالاً این خوانین قبایل قشقایی و بویراحمدی بودند که در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ شمسی) در استان فارس مردم را علیه اصلاحات ارضی

ص: ۷۰

۱- گرانوسکی و دیگران، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: انتشارات پویش، ۱۳۵۹.

۲- همان، صص ۵۹۴ - ۵۸۱.

۳- همان، ص ۵۸۵.

۴- همانجا.

۵- نیکی.آر.کدی، ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۹.

شوراندند، اما مردم عادی این قبایل نیز از سیاست های کشاورزی دولت لطمه می دیدند. (۱)

۵- تاریخ معاصر ایران :

۵- تاریخ معاصر ایران: (۲)

پیتراوی وری، که غالباً جانبدارانه به اقدامات حکومت پهلوی نگریسته است؛ در اثر خویش به اختصار جریان قتل ملک عابدی و قیام عشایر و بمباران و سرکوب آن به دست رژیم را بیان کرده است. (۳) نویسنده، در همین مطالب مختصر، تا اندازه زیادی منصفانه نظر داده است. به اعتقاد مؤلف، رژیم پهلوی بی درنگ از ماجرای قتل ملک عابدی «بهره برداری کرد و به تبلیغات شدیدی علیه مالکان کارشکن و نیروهای اجتماعی مخالف اصلاحات ارضی دست زد... احتمال دارد که دولت در نظر داشت از حوادث پیش آمده در فارس استفاده کند و یک بار و برای همیشه قدرت عشایر را در هم بشکند.» (۴)

وی بدون اینکه، ذکری از قیام عشایر کوهمره سرخی بنماید، به قشقایی ها و بویراحمدی ها اشاره دارد. وی، در جایی دیگر می نویسد: «در سال ۱۹۶۳، ایل «بویراحمدی» را از راه هوا، بمباران کردند، و این گونه به نظر می رسید که تصفیه نهایی آنان، آغاز شده است.» (۵)

۶- کوچ نشینان قشقایی فارس :

۶- کوچ نشینان قشقایی فارس: (۶)

ابریلینگ، در کتاب خویش _ که در سال ۱۹۷۴ انتشار داده _ به تاریخ ایل قشقایی پرداخته است. وی، در پایان مباحث کتاب _ به طور بسیار مختصر _ به جریان قتل «مهندس شاهپور ملک عابدی، رئیس اداره اصلاحات ارضی فیروزآباد» به دست عده ای

ص: ۷۱

۱- همان، ص ۲۵۳.

۲- پیتراوری [ای وری]، تاریخ معاصر ایران، مجلد دوم و سوم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ دوم، تهران: انتشارات عطائی، ۱۳۷۱.

۳- همان، جلد سوم، صص ۱۹۲ _ ۱۹۱.

۴- همان جا.

۵- همان، جلد دوم، ص ۶۳.

۶- پیر ابریلینگ، کوچ نشینان قشقایی فارس، ترجمه فرهاد طیبی پور، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۸۳.

از «طایفه نمدی» قشقایی و پیامدهای آن اشاره نموده است. (۱) او به درستی عنوان می کند:

حکومت ایران که از نارضایتی فزاینده در شهرها احساس خطر می کرد، به هیچ عنوان مایل نبود در مورد اقدامات شورشیان جنوب سروصدا کند. (۲)

نویسنده با همان «اطلاعات محدودی که در اختیار» داشته روند کلی اوضاع فارس و درگیری های جنوب را به اجمال بیان کرده است. (۳) منابع وی، همان منابع رسمی حکومتی بوده است که چندان اعتمادی به آنها نیست.

۷_ ناسیونالیسم در ایران:

۷_ ناسیونالیسم در ایران: (۴)

ریچارد کاتم، به نقل از نیویورک تایمز، و به اختصار تمام، درباره وقایع جنوب می نویسد:

در فارس شورشی که میزان و مدت آن معلوم نشد توسط ایلات قشقایی و بویراحمد بر پا گردید. (۵)

۸_ ایل بویراحمد:

مقاله ایل بویراحمد که در دانشنامه ایرانیکا _ زیر نظر احسان یارشاطر _ به چاپ رسیده، نوشته مردم شناس مشهور اتریشی «رینهولد لوفر» است. وی و خانم «اریکا فریدل» همسرش، بیش از چهل سال است، در بویراحمد آمد و شد و مطالعه و تحقیق دارند.

در این مقاله، که به «تقسیمات سیاسی و قبیله ای»، «اصل و نسب»، «تاریخ قبیله ای»، «تاریخ سیاسی»، «تاریخ اقتصادی» و «تاریخ فرهنگی» ایل بویراحمد، پرداخته شده، وقایع

ص: ۷۲

۱- همان، صص ۲۶۴ _ ۲۶۰.

۲- همان، ص ۲۶۲.

۳- همان جا.

۴- ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۸.

۵- همان، ص ۳۸۹ . ۶. Reinhold Loeffler, "BOIR AHMADI. THE TRIBE", Encyclopaedia .Iranica. Ehsan Yarshater, ed. VOL .IV .Fasc.۳, ۱۹۸۹. PP.۳۲۰ - ۳۲۵.

سالهای ۴۲_۱۳۴۱ را نیز به طور مختصر بیان کرده است.

به رغم مطالب خوبی که در مقاله مندرج است، اطلاعات تاریخی نویسنده، اندک و ضعیف به نظر می رسد. به همین دلیل، گفته های وی در خصوص وقایع سال های ۴۲_۱۳۴۱، مستند نیست، و نمی تواند مورد استناد و استفاده قرار گیرد.

ص: ۷۳

مدخل

تا آنجایی که تحقیقات کنونی پژوهشگران داخلی و خارجی، در باب قدمت و پیشینه تاریخی و نژادی ایلات و عشایر جنوب نشان داده است؛ دست کم ایلات و عشایر جنوب از سه نژاد ایرانی، عرب و ترک تشکیل یافته است (۱). هرچند تفکیک کامل نژادهای ایرانی، عرب و ترک، امروزه بسیار مشکل است؛ اما نگارنده، ناگزیر از بیان تقسیم بندی کنونی ایلات و عشایر جنوب است. ایلات و عشایر جنوب در طی قرون متمادی پس از اسلام پیوندهای عمیقی با یکدیگر یافته؛ و از لحاظ سببی و نسبی به هم گره خورده است. در نتیجه تفکیک دقیق و کامل آنان از یکدیگر سخت؛ و در نوشته حاضر غیرضروری است. معهدا چون پژوهش حاضر مربوط به «تاریخ معاصر» است؛ و در شکل گیری وقایع آن ایلات و عشایر کنونی دخیل و مؤثر بوده؛ تقسیم بندی امروزی آنان نیز مدنظر قرار گرفته است.

۱- ایلات کهگیلویه و بویراحمد:

۱- ایلات کهگیلویه و بویراحمد:

در یک تقسیم بندی مرسوم که «حاج میرزا حسن حسینی فسایی» در «فارسنامه ناصری» انجام داده است؛ ایلات کهگیلویه و بویراحمد، متشکل از «آقاجری»، «باوی» و

ص: ۷۵

۱- در واقع، این تحقیقات، بسیار ناکافی و نارسا است؛ و هنوز جای تحقیق و پژوهش در این زمینه بسیار است.

«جاکی» ذکر گردیده است (۱) در این میان، ظاهراً ایل «جاکی» از جمله «اقوامی» بوده، که در عهد «اتابک هزار سف» (۶۵۰ _ ۶۰۰ هـ.ق) «از جبل السماق شام بدو پیوسته» اند. (۲) ایل جاکی، در عصر صفوی، (۱۱۳۵ _ ۹۰۷ هـ.ق) از معروفترین و مؤثرترین ایلات کهگیلویه و بختیاری بوده است (۳)

در هر حال براساس نقل فسایی، ایل «جاکی» به دو شعبه «چهار بنیچه» و «لیراوی» تقسیم گردیده؛ که چهاربنیچه عبارت بوده از: بویراحمد، چرام، دشمن زیاری و نویی. لیراوی نیز به دو بخش لیراوی کوه و لیراوی دشت تقسیم شده که لیراوی کوه، شامل ایلات بهمئی، شیرعلی، طیبی و یوسفی بوده است. (۴) لیراوی دشت، نیز ساکنان کناره خلیج فارس در بندر دیلم و «هفت شهر لیراوی» می باشد. (۵) «محمدجعفر خورموجی» (۱۳۰۱_۱۲۲۵ هـ.ق) ایلات منطقه کهگیلویه را «باوی، بویراحمد، نویی، طیبی، بهمئی، چروم، آقاجری، شیرعلی، یوسفی، شهرویی و دشمن زیاری» برمی شمارد. (۶)

سیاح مشهور روسی، «بارون دو بُد» _ در اوایل پادشاهی محمدشاه قاجار _ مهم ترین «شاخه های ایل کهگیلویه» را باوی، بویراحمد، نویی، طیبی و بهمئی ذکر می کند. (۷) به علاوه می گوید:

ص: ۷۶

۱- فسائی، فارسنامه ناصری، جلد دوم، تصحیح منصور رستگار فسائی، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۱۴۷۹.

۲- معین الدین نطنزی، منتخب التواریخ معینی، تصحیح ژان اوین، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶، صص ۴۱_۴۰ / حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱، صص ۵۴۱_۵۴۰.

۳- از جمله رجوع شود: اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، جلد اول، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷، ص ۴۲۰ / همان، جلد دوم، صص ۷۹۵ و ۸۳۵. میرزا محمدطاهر وحید قزوینی، تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۰.

۴- فسایی، همان جا.

۵- برای اطلاع بیشتر از ایلات «لیراوی دشت» رجوع شود: علیرضا خلیفه زاده، هفت شهر لیراوی و بندر دیلم، بوشهر: انتشارات شروع، ۱۳۸۲.

۶- محمدجعفر خورموجی، زهت الاخبار، تصحیح علی آل داوود، تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳ / محمدجعفر خورموجی، آثار جعفری، تصحیح احمد شعبانی، شیراز: بنیاد فارسی شناسی، ۱۳۸۰، ص ۹۳.

۷- دو بُد، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، صص ۱۷۸_۱۷۶.

گذشته از ایل کهگیلویه، چند طایفه دیگر هم نظیر جرامی (چرامی) و یوسفی در این کوهستانها مسکن دارند... (۱)

نویسنده دیگر عهد قاجار «میرزا فتح گرمودی»، به طوایف بویراحمدی، بابوئی، نویی، بهمئی، چرامی و طیبی اشارت دارد. (۲)

به نظر می رسد، در اثر فشار حکومت مرکزی و ظلم و تعدی حاکمان قاجاری و درگیری های داخلی ایلات و طوایف مسکون منطقه؛ برخی از آنان مضمحل، مستحیل یا متواری گردیده است. در این میان، به خصوص می توان به فرار ایلات «شیرعلی» و «یوسفی» - ایلات لیراوی کوه - در اثر فشار مالیاتی حکومت مرکزی؛ و نیز اضمحلال و هزیمت ایل «نویی» - از ایلات چهار بنیچه - در مقابل ایل بویر احمد، اشاره کرد. (۳)

به رغم تمام تغییر و تحولات صورت گرفته؛ مشهورترین ایلات مسکون منطقه، از اواخر عهد قاجار تاکنون عبارت بوده از: بویراحمد، باوی (بابویی)، بهمئی، طیبی، چرامی و دشمن زیاری.

وجه تسمیه کهگیلویه

در یک تفسیر غلط - که از محققى چون میرزا حسن حسینی فسایی شگفت می نماید - وجه تسمیه «کهگیلویه» یا «گیلویه» را برگرفته از نام میوه ای می داند «که در فارسی کیالک و در اصفهان کویح و در طهران زال زالک گویند و درخت کیالک در کوهستان این بلوک بیشتر از همه جای مملکت فارس باشد...» (۴)

به تبع این تعبیر غلط، نویسندگان زیادی در آثار خویش به این گفته استناد کرده و وجه تسمیه کهگیلویه را به سبب وفور درخت «زالزالک» یا «کیالک» دانسته اند. (۵) حتی

ص: ۷۷

۱- همان، ص ۱۸۰.

۲- گرمودی، سفرنامه ممسنی، به کوشش فتح الدین فتاحی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مستوفی، ۱۳۷۰، صص ۱۶۲ - ۱۴۶

۳- رجوع شود: فسائی، همان، صص ۱۴۹۲ - ۱۴۹۱ / گرمودی، همان، صص ۱۵۴ و ۱۵۷ / محمود باور، کهگیلویه و ایلات آن، شرکت سهامی چاپ، بی جا، ۱۳۲۴، صص ۱۰۹ - ۱۰۸ / عزیز کیاوند، حکومت، سیاست و عشایر از قاجاریه تاکنون، تهران: انتشارات عشایری، ۱۳۶۸، صص ۶۹ - ۶۰.

۴- فسایی، همان، ص ۱۴۶۷.

۵- از جمله رجوع شود: علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران (منطقه فارس)، چاپخانه ارتش، بی جا، ۱۳۲۳، ص ۱۲۳ / محمد معین، فرهنگ معین، جلد ششم، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، (ذیل کهگیلویه) / محمدجواد بهروزی، شهر سبز یا اوضاع اقتصادی، سیاسی، طبیعی و تاریخی شهرستان کازرون، انتشارات کانون تربیت، بی جا، ۱۳۴۶، ص ۱۱۷.

محقق مشهوری نظیر «محمدتقی مصطفوی» به صراحت می نویسد: «کوه گیلویه یعنی کوه زالزالک». (۱)

به رغم گفته این محققان که به نظر می رسد همه را فسایی به غلط انداخته است، درختی به نام «گیلویه» در منطقه وجود ندارد و هیچ یک از ایلات و طوایف مسکون منطقه _ با همه اختلافات گویشی و لهجه ای _ کیالک یا زال زالک را «گیلویه» نمی نامند. این درخت در تلفظ مرسوم محلی، «سِیسَه sīsa» نامیده می شود.

قدیمی ترین و معتبرترین منبع که به صراحت وجه تسمیه کهگیلویه را بیان نموده، «مسالک و ممالک» اصطخری در قرن چهارم هجری است. براساس نقل اصطخری (متوفی ۳۴۸ ه.ق)، جیلویه مهرجان (= گیلویه مهرگان)، پس از مرگ سلمه بن روزه، برزم زمیجان (= رمیجان) حاکم شد «و کار او عظیم و قوی گشت تا چنان شد که الی یو مناهذا آن زم را به وی نسبت می برند و قوت و شوکت او به مقام و مرتبه ای رسیده بود که با فرزندان ابی دلف محاربت آغاز نهاد و معقل بن عیسی را که برادر ابی دلف بود بکشت...» (۲)

بنابراین انتساب «رم زمیجان» (= رمیجان) به «جیلویه» (= گیلویه) از همان قرون اولیه اسلامی مصطلح و اطلاق شده است؛ و هیچ تردیدی نیست که وجه تسمیه آن، منسوب به «گیلویه» است. در واقع «جیلویه»، نام شخص و معرب گیلویه است. (۳)

البته، محققانی نظیر محمود باور، محمدعلی امام شوشتری، هانیس گاوبه و احمد اقتداری، در آثار خویش به رد نوشته فسایی پرداخته و نقل اصطخری را ترجیح داده اند.

ص: ۷۸

۱- مصطفوی، اقلیم فارس، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳، ص ۴۲۱.

۲- اصطخری، ممالک و مسالک، ترجمه محمد تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳، ص ۱۳۴/مقایسه شود با: اصطخری، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰، ص ۱۲۶.

۳- خاندان گیلویه (آل جیلویه) از مشهورترین خاندان های ایرانی است، که در فارس بزرگ دارای اقتدار و عظمت بوده؛ و با برخی خاندان های عرب، از جمله «آل ابودلف»، درگیری ها داشته است.

نام «بویراحمد» که از سال ۱۳۴۲ و پس از قیام عشایر بویراحمد و جنگ مشهور گجستان به صورت رسمی مترادف کهگیلویه گردید؛ یک اسم قدیمی است که نام ایل بویراحمد، مأخوذ از آن است. ظاهراً، قدیمی ترین سند مکتوبی که در حال حاضر از این نام در دست است، مربوط به سال ۸۵۶ هـ.ق است که یکی از بزرگان قوم نام خویش را بر سنگی نقر کرده است. در این کتیبه مختصر، چنین آمده است: «صفر ست و خمسين ثمانماء به خط ملکشاه بیراحمدی.» (۱) به علاوه در یک سند معتبر محلی که تاریخ تحریر آن سال ۱۰۶۸ هـ.ق و مربوط به عصر پادشاهی «شاه عباس دوم» صفوی (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ هـ.ق) است؛ چندین تن از افراد قوم، تحت نام «بویراحمدی» و «بویری»، آن را امضاء و هامش نویسی نموده اند (۲).

مؤلف «ریاض الفردوس» که کتاب خویش را در سال ۱۰۸۲ هـ.ق، عهد شاه سلیمان صفوی به پایان رسانده - به «بویراحمد اردشیری»، «بویراحمد عباسی» و «قلندر بویری» اشاره دارد (۳). معهداً، با این همه قدمت و منابع مستند، به قطع یقین نمی توان اظهار نظر نمود که نام «بویراحمد» اسم شخص بوده یا قبیله؟ و آیا نام یک شخص است یا دو شخص؟ روایات شفاهی نیز در این باب، متفاوت و متناقض است (۴).

در هر حال، آنچه ظاهراً درست تر به نظر می رسد این است که ایل بویراحمد، «اتحادیه» ای بوده از طوایف و تیره های متعدد. اما اینکه کدام طوایف و تیره ها «نژاد اصیل بویراحمد اولیه» هستند و «بانیان و هسته اولیه این اتحادیه» کدام طوایف بوده، مبهم و متناقض است.

ص: ۷۹

-
- ۱- جواد صفی نژاد، عشایر مرکزی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۲۱۳ - ۲۱۲.
 - ۲- رجوع شود: صفی نژاد، تحلیل و تفسیر مجموعه اسناد روستایی و عشایری ایران، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: نشر آتیه، ۱۳۸۱، صص ۶۸۷ - ۴۸۹.
 - ۳- محمد میرک بن مسعود حسینی منشی، ریاض الفردوس خانی، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۵، ص ۳۳.
 - ۴- برای اطلاع از برخی از این روایت ها؛ رجوع شود: هییت الله غفاری، ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد، تهران: نشر نی، ۱۳۶۸، صص ۴۹ - ۴۱. ۵. Reinhold, Loeffler, "BOIR AHMADI. THE TRIBLE", Encyclopaedia Iranica, IV, Fasc.۳, ۱۹۸۹, p.۳۲۲. Ibid, p.۳۲۲.

«لوفلر» می گوید: «به نظر می رسد، در نخستین مرحله، این ائتلاف و اتحادیه، شامل بخش های اصلی قاید گیوی، گودرزی، جلیلی، تاس احمدی و تامرادی بوده است.» صفی نژاد _ محقق برجسته عشایری _ بر اساس روایات شفاهی بویراحمدی ها، معتقد است: «دشت موری ها بویراحمدی اصیل هستند.» وی می نویسد: «بویراحمدیها بالاتفاق معتقدند که دشت مور منطقه گرمسیری نیاکان بویراحمدیها بوده است.» [از این رو دشت موریها بویراحمدی اصیل هستند.] در صورتیکه سادات و آقائی ها و بسیاری از طوایف مستقل تابع بویراحمد شده اند در حالیکه خود بویراحمدیها نبوده اند. «(۱) با این حال، امروز طوایف متعددی جزو ایل بویراحمد محسوب می شوند.

۲_ ایلات و طوایف کوهمره سرخی

فسایی در فارسنامه، از کوهمره سرخی تحت عنوان «کوه مره شکفت» نام می برد(۲).

علاوه بر کوهمره سرخی _ که کوهمره شکفت یا کوهمره سیاخ نیز خوانده شده است _ در فارس، کوهمره نودان و کوهمره جروق مشهور است؛ و امروزه هر دو جزو شهرستان کازرون محسوب می شوند(۳) براساس نوشته فسایی، علاوه بر کوهمره نودان (= کوه مره پشتکوه یا کوه مره فشقویه) و کوهمره جروق، کوهمره دیگری به نام «شکان» معروف بوده است(۴).

مشهورترین ایل کوهمره سرخی، «ایل سرخی» است؛ که از شش طایفه ناصرو، بُگی، دهدار، شِکره، جبارزار و جیحون (جهین) تشکیل یافته و در تغییر و تحولات قرون اخیر، قدرت اول منطقه گردیده است. به جز ایل سرخی و طوایف شش گانه آن؛ طوایف «سُقلمه چی»، «بَکَکی»، «آرندی» و «مالکی» ساکنان کوهمره سرخی را شکل

ص: ۸۰

۱- جواد صفی نژاد، اطلس ایلات کهگیلویه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران (بخش مطالعات عشایری)، ۱۳۴۷، ص ۲۳.

۲- فسایی، همان، ص ۱۴۹۹.

۳- رجوع شود: سیدحسن موسوی، گوشه هایی از فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمره نودان، جروق و سرخی فارس، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۶۲، صص ۵_۶/ ایل ناشناخته، ص ۴۳.

۴- فسایی، همان، ص ۱۴۳۰.

داده اند (۱) هم چنین «طوایفی از ایل قشقایی، به دلایل مختلف اقتصادی و سیاسی در کوهمره سرخی ساکن شده» که عبارت است از: طایفه قره غانلو (قره غانی) و بخش هایی از تیره ها و طوایف شاهی لو، علی کردلو و دره شوری (۲) در همسایگی کوهمره سرخی _ در بلوک خواجه ای _ طوایف «بهادنی» (= بهاء‌الدینی)، «کرکدنی» (= گورکانی) و «گلکی»، که در قیام سال های ۴۲_ ۱۳۴۱ جمعی از تفنگچیان آنان مشارکت داشته؛ سکونت دارند (۳)

۳_ ایل قشقایی و طوایف و تیره های آن

با وجود تحقیقات بالنسبه زیادی که محققان داخلی و خارجی، در باب پیشینه تاریخی و نژادی ایل قشقایی، انجام داده اند؛ هنوز به قطع و یقین نمی توان اظهار نظر نمود (۴)

سیروس پرهام، به درستی معتقد است: «تاریخچه ایل قشقایی بسیار مبهم است و دانستنیهای ما درباره گذشته این ایل بزرگ ناچیز و ناقص است و پراکنده و جسته گریخته. به درستی معلوم نیست که ترکان قشقایی در چه زمان و از کدام سرزمین و بر اثر چه عوامل و از پی چه حوادثی به ایران و سپس به فارس کوچ کرده اند (۵)

به رغم این مسئله، «ایوانف» با تبیین روایات و نظریات مختلف درباره اصل و نسب قشقایی ها و پیشینه تاریخی و نژادی آنان، نتیجه می گیرد: «که اقوام قشقایی در طول تمام تاریخ یک همبود نژادی نبوده اند که با یک سرمنشأ واحد به هم مرتبط باشند. مشترکات آنان به تدریج از عناصر ناهمگون و با نژادهای مختلفی شکل گرفته، که در زمان های مختلف در ترکیب آن گروه نژادی که بعدها اقوام قشقایی نام گرفت، وارد شدند... علاوه

ص: ۸۱

۱- ایل ناشناخته، صص ۵۰ _ ۴۹ و ۶۶.

۲- همان، صص ۵۱ _ ۵۰.

۳- همان، ص ۵۰.

۴- کلمه «قشقایی» _ تا آنجایی که ایرج افشار دست یافته _ نخستین بار در کتاب «جامع التواریخ حسنی» (از سال ۸۵۷ _ ۸۵۵ هـ.ق) آمده است. (رجوع شود: ایرج افشار، «کنیه، لقب، نسبت عشایر و ذکر آنها در متون فارسی»، ایلات و عشایر (مجموعه مقالات)، صص ۲۴۵ _ ۲۴۳).

۵- سیروس پرهام، «ایل قشقایی کی و از کجا به فارس آمده است؟»، ایلات و عشایر (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، ص ۲۴۶.

بر اقوام مختلف و غریبه ترک در زمان های مختلف گروه های متنوعی از قبایل محلی فارس و ایران نیز وارد ترکیب قشقایی ها شدند(۱)

ایوانف، به طور مثال، «کشکولی»ها را ذکر می کند، که «تا حد زیادی متشکل است از مخلوطی از اقوام مختلف محلی فارس و اقوام همسایه [چون] لک ها، کهگیلویه ای ها، ممسنی ها و بختیاری ها(۲)

«ابرلینگ» معتقد است: «همچون سایر اتحادهای ایلی ایران امروز، ایل قشقایی نیز اتحادی است مرکب از تیره ها و طوایف مختلف از نژادهای متفاوت از جمله ترک، کرد، لر، عرب [؛] اما اکثر قشقایی ها اصالتاً ترک هستند...»(۳)

«لرد کرزن»، ایل قشقایی را متشکل از ترک و لر، دانسته؛ می گوید: «من ایشان را ترک خوانده ام، زیرا که اصل و نسب آنهاست... و از آن جهت نیز لر خوانده ام که می گویند با آن قوم هم نسبت دارند و از جهات آداب و عادات با بختیاری ها و تیره کوه کیلویه زیاد تفاوت ندارند(۴)

در واقع _ همان گونه که ابرلینگ معتقد است _ ایل قشقایی، اتحادیه ای است که دست کم از اقوام و قبایل ترک و لر و عرب، تشکیل یافته است. بنابراین، طوایف و تیره های متعددی _ از اقوام ترک و لر و عرب _ در هسته شکل گیری ایل وجود داشته است. فسایی، از ۶۶ تیره تشکیل دهنده ایل قشقایی نام می برد(۵) بنا به نقل خورموجی، ایل قشقایی ۴۸ تیره می باشد(۶) «دومورینی» در اواخر عصر قاجار، به ۱۳ طایفه ایل قشقایی، با جمعیت و افراد سوار و پیاده آن اشارت دارد. این طوایف، عبارت بوده از: کشکولی، دره شولی [دره شوری]، شش بلوکی، خلج، فارسی مدان، صفی خانی، رحیمی، گله زن، ایگدر، گهوا، کرائی، بیات و عمله(۷)

ص: ۸۲

۱- ایوانف، عشایر جنوب (عشایر فارس) قشقایی، خمسه، کهگیلویه، ترجمه کیوان پهلوان و معصومه داد، تهران: نشر آرون، ۱۳۸۵، ص ۶۰ (برای اطلاع کامل رجوع شود: همان، صص ۶۴-۵۴).

۲- همانجا/ مقایسه شود با: ایل ناشناخته، صص ۳۲ _ ۳۱.

۳- پیر ابرلینگ، همان، ص ۲۱.

۴- کرزن، ایران و قضیه ایران، جلد دوم، ترجمه وحید مازندرانی، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۶.

۵- فسایی، همان، ص ۱۵۸۲.

۶- خورموجی، همان، ص ۱۱۰.

۷- دومورینی، عشایر فارس، ترجمه جلال الدین رفیع فر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، صص ۳۳ _ ۳۰.

«محمد بهمن بیگی» مشهورترین نویسنده ایل قشقایی؛ پنج طایفه بزرگ ایل قشقایی را، دره شوری، شش بلوکی، عمله، کشکولی بزرگ و فارسیمدان نام می برد(۱) وی اضافه می نماید: «طوایف کوچکتر دیگری نیز در قشقایی وجود دارند که توسط کلانتر اداره می شوند و آنها عبارتند از: کشکولی کوچک - قراچه - نمدی - ایگدر - رحیمی - صفی خانی - جعفر بیگلوی بزرگ [و] بلو»(۲)

«مظفر قهرمانی» از ترکان ایبورد شیراز، بیش از ۵۰ طایفه ایل قشقایی را نام می برد، و بسیاری از آنها را توضیح می دهد(۳)

خانم «ماری ترز» - که در سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۱ در ایل قشقایی مطالعه و تحقیق کرده - می گوید: «ایل قشقایی در اصل شامل چهل و چهار طایفه و تیره بوده که امروز شمار آنها به پنجاه و پنج رسیده است»(۴)

«ابرلینگ»، نام ۹ طایفه را به عنوان مهم ترین طوایف ایل قشقایی ذکر می کند:

عمله، دره شوری، فارسیمدان، کشکولی بزرگ، شش بلوکی، کشکولی کوچک، قره چاهی (قره چاهیلو)، صفی خانی و نمدی(۵)

۴- ایل ممسنی

ایل ممسنی نیز ظاهراً از جمله اقوام و طوایفی بوده، که در زمان «اتابک هزارسف» لر «از جبل السماق شام» به او پیوسته اند(۶) در عصر صفوی، «ممسنی» اشتهاً خاص داشته است. در هنگامه عصیان «القاص میرزا» در عهد شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ هـ.ق)، در منطقه شولستان و ممسنی، «قایدان شولستان و ممسنی» با او جنگیده اند(۷) در

ص: ۸۳

۱- بهمن بیگی، عرف و عادت در عشایر فارس، صص ۸۸ - ۸۶.

۲- همان، ص ۸۸.

۳- مظفر قهرمانی ایبوردی، از باورد یا ایبورد خراسان تا ایبورد یا ابوالورد فارس، چاپ خیام شیراز، ۲۵۳۵، صص ۴۶۰ - ۴۲۶.

۴- ماری ترز (اولن دوشوتن)، شهسواران کوهسار (سفرنامه نواحی جنوبی ایران و ایل قشقایی)، ترجمه محمد شهباز، تهران: انتشارات پیراسته، ۱۳۷۶، صص ۲۱۰ - ۲۰۹.

۵- ابرلینگ، همان، صص ۲۸۶ - ۲۷۵.

۶- مستوفی، همان، ص ۵۴۱ - ۵۴۰.

۷- قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، جلد اول، تصحیح احسان اشراقی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، صص ۳۳۴ - ۳۳۵.

زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸_۹۸۵ هـ ق) «ممنی» (= ممسنی)، از جمله قبایلی بوده که به همراه «جاکی و جوانکی و بندانی» سرکوب و «جریمه» مالی شده است (۱).

محمد میرک، در ریاض الفردوس، به «الوار ممسنی بلاد شاپور» که چرام «محال مخصوص» آنان بوده اشارت دارد (۲).

در هر حال، ایل ممسنی، بنا به نقل فسایی، «در اواخر [حکومت] سلاطین صفویه... بر نواحی شولستان استیلا یافتند [و] نام شولستان را منسوخ کرده آنرا بلوک ممسنی گفتند» (۳).

وی، این ایل را متشکل از چهار «طایفه بکش، جاویدی یا جاوی، دشمن زیاری و رستم» نام می برد (۴). امروزه نیز، همین چهار طایفه، ایل ممسنی را تشکیل می دهند.

ایلات خمسه

پنج ایل باصری، بهارلو، اینالو (= اینالو)، نفر و عرب، تشکیل دهنده ایلات خمسه (پنج گانه) بوده است. ایوانف، به درستی می گوید: «ائتلاف عشایر خمسه نه یک اتحاد نژادی که یک اتحاد سیاسی [بوده] است» (۵). چنان که فسایی در فارسنامه آورده؛ در سال ۱۲۹۳ هـ ق که فرهاد میرزا معتمدالدوله حکومت فارس را به دست گرفت، حاکمیت «داراب و حومه شیراز و ایلات خمسه یعنی ایل نفر و بهارلو و اینالو و عرب و باصری را به میرزا علی محمدخان قوام الملکی واگذار» نمود (۶). حاکمیت خاندان قوام الملک، به طور سنتی بر ایلات خمسه استمرار یافت، و در بیشتر مواقع به عنوان اهرم فشار و یا سد بازدارنده ای مقابل ایل قشقایی، به کار رفت. «خانم لمبتون» این واگذاری را ایجاد «قدرتی در برابر قدرت قشقایی» قلمداد می کند (۷).

ص: ۸۴

- ۱- اسکندر بیگ منشی، همان، جلد دوم، ص ۷۹۵/ وحید قزوینی، همان، ص ۱۳۰.
- ۲- محمد میرک، همان، ص ۳۳ و ۴۲۳.
- ۳- فسایی، همان، ص ۱۵۶۱.
- ۴- همانجا/ خورموجی، نزهت الاخبار، ص ۱۰۷.
- ۵- ایوانف، همان، ص ۹۷.
- ۶- فسایی، همان، جلد اول، ص ۸۴۹.
- ۷- آن لمبتون، «تاریخ ایلات ایران»، ترجمه علی تبریزی، ایلات و عشایر (مجموعه مقالات کتاب آگاه)، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، ص ۲۲۳.

ایلات خمسه از حیث زبان و نژاد متفاوت اند. ایل باصری، فارسی زبان و ایرانی هستند. ایلات بهارلو، اینالو و نفر؛ ترک زبان و منشأ ترکی دارند. ایل عرب، نیز عرب زبان و عرب نژاد است. میرزا حسن فسایی، به تفصیل درباره ایلات خمسه (اینالو، باصری، بهارلو، عرب و نفر) در فارسنامه، سخن گفته است^(۱).

ایلات ساکن در استان بوشهر

استان بوشهر کنونی، که در گذشته ای نه چندان دور جزئی از فارس به شمار می رفت، ایلات و طوایف متعددی را در خود جا داده است. فسایی، تحت عنوان «بلوک دشتستان» از آن نام برده، می نویسد: «ناحیه وسیعی است از گرمسیرات فارس میانه جنوب و مغرب شیراز...»^(۲) وی می گوید: «دشتستان را چندین ناحیه است که هر یک را کلاتر و ضابطی علیحده است و هیچیک در اطاعت دیگری نباشد و رعیت هر ناحیه جز بزرگ و بزرگزادگان خود را به بزرگی نخواهند و غریب را بر خود نگمارند و همه بزرگان نواحی دشتستان در اطاعت حاکم بندر بوشهر باشند و سالهاست که بندر بوشهر قصبه حاکم نشین نواحی دشتستان گشته است.»^(۳)

فسایی، مهم ترین نواحی دشتستان را این گونه برمی شمارد: ۱- ناحیه انگالی ۲- ناحیه اهرم ۳- ناحیه برازجان ۴- ناحیه تنگستان ۵- ناحیه حیاط داود (= حیات داود) ۶- ناحیه خورموج ۷- ناحیه دالکی ۸- ناحیه رود حله ۹- ناحیه زنگنه ۱۰- ناحیه زیراه ۱۱- ناحیه شبانکاره ۱۲- ناحیه گناوه ۱۳- ناحیه مضافات بوشهر^(۴)

فسایی، «بلوک دشتی» را نیز جداگانه ذکر کرده، و نواحی مختلف آن را شرح داده است^(۵).

بنابراین، دشتی و دشتستان، دو بلوک مستقل بوده؛ که اقوام و طوایف متعددی را شامل می شده و این اقوام و طوایف، جزو ایلات جنوب محسوب می شوند.

ص: ۸۵

۱- رجوع شود: فسایی، همان، جلد دوم، صص ۱۵۸۵ _ ۱۵۷۳ / هم چنین رجوع شود: دومورینی، همان، صص ۳۸ _ ۳۳.

۲- فسایی، همان، ص ۱۳۱۹.

۳- همان، صص ۱۳۲۰ _ ۱۳۱۹.

۴- همان، صص ۱۳۳۴ _ ۱۳۲۳.

۵- همان، صص ۱۳۳۵.

دشتستانی ها، دشتی ها، حیات داودی ها، لیراوی ها، تنگستانی ها، برازجانی ها و گله دار، که خود به اقوام و طوایف دیگری تقسیم می گردند؛ مشهورترین اقوام بوشهر کنونی اند، که در وقایع و حوادث عصر رضاشاه و محمدرضا شاه تأثیر به سزایی داشته اند.

نگاهی به سیاست عشایری رضاشاه

احمدشاه قاجار، آخرین پادشاه سلسله قاجاریه، که فردی سست اراده و بیحال و عاشق تفریح و سفر بود؛ در آخرین مسافرت خارجی خویش، تمام اختیارات مملکت را به رضاخان سردار سپه، سپرد(۱).

«ایوانف» محقق روسی، معتقد است؛ که در این موقع «... قاجارها هیچگونه قدرتی در اختیار نداشته [و] تمام قدرت حکومت در دست رضاخان بود.»(۲) زیرا، رضاخان، شاه را مجبور کرده بود به خارج از کشور رود و برادر وی را که در تهران، نایب السلطنه بود، ناچار نمود «در امور دولت دخالت نکند»(۳) در پی این تغییر و تحولات سیاسی، زمینه چینی های انگلیسیان، برای به حکومت رساندن رضاخان، سرانجام ثمر داد؛ و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش کابینه جدیدی را سرکار آورد _ کابینه سیاه(۴) مهره های انتخابی «کابینه سیاه» که قدرت را به دست گرفتند، دو نفر بودند؛ یکی «سیدضیاءالدین طباطبایی» روزنامه نگاری جوان، و دیگری رضاخان سردار سپه، نظامی قشون. البته، طولی نکشید که سیدضیاء را کنار گذاشتند و رضاخان را یکه تاز میدان نمودند(۵).

ص: ۸۶

- ۱- رجوع شود: حسین مکی، مختصری از زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰/نیز: رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه (خاطرات)، به کوشش بهمن دهگان، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲.
- ۲- ایوانف، «سرنگونی دودمان قاجار، استقرار قدرت دودمان پهلوی»، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: انتشارات پویش، ۱۳۵۹، ص ۴۵۳.
- ۳- همانجا.
- ۴- رجوع شود: امیل لوسوئور، زمینه چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه ولی الله شادان، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳/ حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران (کودتای ۱۲۹۹)، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۳/ آبرونساید، خاطرات سری، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳، صص ۳۷۸ _ ۳۵۹.
- ۵- حسن مرسلوند (گردآورنده)، اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴، ص ۳۵/ محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ص ۴۳.

رضاخان که ظاهراً پله پله مدارج و مراتب نظامی را طی کرده بود، سرانجام به عنوان «وزیر جنگ» و «رئیس الوزرا» برگزیده شد. وی در سال‌های پس از کودتا، تا زمان پادشاهی خویش، شورش‌ها و قیام‌های متعددی را در نقاط مختلف کشور _ با برخورد های خشن نظامی _ سرکوب و فرو نشانید. این درگیری‌ها، تقریباً در اکثر نقاط کشور بود؛ در آذربایجان، اردبیل، گیلان، مازندران، خراسان، کردستان، لرستان، کرمانشاه، فارس، خوزستان، بلوچستان و بختیاری(۱).

اگر شورش‌های پیش از پادشاهی رضاشاه _ که در دوران نابسامانی و ضعف حکومت مرکزی، و انحطاط اواخر قاجاریه _ پشت سر هم رخ داده، به منافع فردی قیام‌کنندگان و سودای جدا سری و استقلال طلبانه برخی از آنها منسوب شود؛ بی تردید، مقاومت‌ها و مبارزات ایلات و عشایر، پس از پادشاهی رضاشاه و اعمال سیاست‌های به ظاهر اصلاحی وی، از سر ناچاری و ناگزیری بوده است. سیاستی که رضاشاه، در قبال ایلات و عشایر _ که جمعیت کثیری از نفوس مولد مملکت را تشکیل می‌دادند _ اعمال و اجرا کرد؛ فوق‌العاده خشن، ستمگرانه و بیرحمانه بود.

در واقع، سیاست عشایری رضاشاه، تمام «هستی» عشایر را هدف قرار داده بود؛ و به نظر می‌رسد، مقصود اصلی، نابودی نهایی و کامل بخش وسیعی از مردم مملکت ایران بوده است. بدبختانه، بسیاری از مجریان اقدامات رضاشاه، نظامیانی _ همچون او _ خشن، متعددی و متجاوز بودند؛ و در بسیاری مواقع، از هر دشمن‌گذاری، بیرحم‌تر و سنگدل‌تر بودند. ذکر نام، نخستین سپهبد ایران، «احمد امیراحمدی»، ملقب به «قصاب لرستان» کافی به نظر می‌رسد(۲) هر چند، اعمال «سلطان عباس نیکبخت» در ایل قشقایی؛ و «یاور اکرم» و «حاجی خان ارمنی» در ایلات بویراحمد و ممسنی، اختلاف زیادی با

ص: ۸۷

۱- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: میرحسین یکرنگیان، سیری در تاریخ ارتش ایران (از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰)، چاپ دوم، تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۸۴، صص ۳۵۸ _ ۳۰۹ / استفانی کرونین، ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۷۷، صص ۲۶۴ _ ۲۵۹ / پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹، صص ۱۰۸.

۲- کرونین، همان، صص ۴۱۹ _ ۴۲۱ / یکرنگیان، همان، صص ۴۳۵ / برای اطلاع بیشتر از نحوه برخورد «قصاب لرستان» با «لرهای لرستان»، رجوع شود: ویلیام او. داگلاس، سرزمین شگفت‌انگیز و مردمی مهربان و دوست‌داشتنی، ترجمه فریدون سنجر، تهران: انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۷۷، صص ۱۷۸ _ ۱۷۰.

محمد بهمن بیگی، در اثری که در اوایل حکومت پهلوی دوم، منتشر کرد، می نویسد: «دولت [رضاشاه] با برگزیدن مأمورین رشوه خوار و مردم آزار و ایجاد حکومت ستمگر نظامی در میان ایلات، چیزی نگذشت که انزجار مطلق افراد ساده و بدوی ایل را نسبت به خود جلب نمود. تجاوز، تعدی و فشار و ظلم مأمورین دولت بخصوص در زمان حکومت سروانی به نام عباس [خان نیکبخت] باوج شدت رسید، تا آنجا که این افسر ناشایسته و خائن توله سگهای خود را برای آنکه بعدها زبان بفهمند با شیر زندهای نجیب ایلات می پرورید. چند سالی نگذشت که این مظالم طاقت فرسا منجر به طغیان قشقائی ها در [سال] ۱۳۰۸ گردید.» (۱)

«ویلیام داگلاس» قاضی مشهور دیوان عالی آمریکا، که در سال های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ از ایران و مناطق عشایری جنوب بازدید کرده است؛ در خاطرات خویش از ایل قشقایی، به نقل از یکی از کلانتران ایل می نویسد: «ما می توانیم نظامیان خود را در مقابل تمام این بدبختی ها و ظلم و ستم ها که به ما وارد کرده اند ببخشیم و گذشته ها را هم فراموش کنیم اما فقط یک گناه نابخشودنی هست که ما نمی توانیم تا ابد آنرا فراموش کنیم و از آن بگذریم.» من از او خواهش کردم که این ماجرا را هم برای من تعریف کند و او هم داستان را به شرح زیر بیان کرد: «در دوران سلطنت رضاشاه سروانی بود که در این منطقه خدمت می کرد او تعدادی توله سگ اصیل داشت که بر حسب تصادف مادر آنها مرده بود. سروان هر روز صبح سربازانی را به ده می فرستاد تا به زور مقدار دو لیتر شیر مادر برای توله سگهای او جمع کند.» [گفتنی است که جناب سروان شیرگاو یا بز را برای تغذیه توله سگ های خود قبول نمی کرد و دستور داده بود که سربازان فقط شیر مادر جمع آوری کنند. سربازان هم در اجرای دستور سروان نظارت کامل می کردند که فریب زندهای قشقائی را نخورند، به این ترتیب بود که سگهای سروان ماههای متوالی شیرمادران بچه های ما را می خوردند...] و [این همان چیزی است که ما هیچوقت آنرا فراموش

ص: ۸۸

۱- محمد بهمن بیگی، عرف و عادت در عشایر فارس، انتشارات بنگاه آذر، بی جا، ۱۳۲۴، ص ۶۲/ مقایسه شود با چاپ جدید کتاب: محمد بهمن بیگی، عرف و عادت در عشایر فارس، چاپ دوم، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۸۱، صص ۱۰۰ _ ۹۹/ نیز: داگلاس، همان، صص ۲۲۴ _ ۲۲۳.

نمی‌کنیم و هرگز آنرا نمی‌بخشیم»^(۱)

ایوانف می‌گوید: «استبداد و خودسری عباس خان تا بدانجا پیش رفت که به درخواست او زنان قشقای بیاید به توله سگ های عباس خان شیر می‌دادند»^(۲)

در ایل بویراحمد، نیز یک نظامی، به نام «یاور اکرم» _ که مدت اندکی حضور یافته _ «اسبی داشت که معتاد خوردن «جوجه کباب» بود؛ و در هر نقطه ای که این مأمور نظامی اقامت می‌گزید، مردم محل موظف به تهیه خوراک اسب او _ جوجه کباب _ بودند. این نظامی مغرور که با مهمان نوازی بویراحمدها روبرو شده بود و اسبش نیز با «جوجه کباب» تیمار می‌شد، بی‌شرمی را به اوج رسانیده با دیده بد به «ضعیفه»ها نگاه می‌کرد. «میرغلام» سیدجنگجویی از سادات بویراحمد، که در یک آبادی ناظر این برخوردها بود با چند گلوله به زندگی سرگرد پایان داد.»^(۳)

بهانه های متعددی که این مأمور نظامی عنوان می‌نمود، جز برای آزار و اذیت مردم نبود. یک نویسنده بومی، می‌گوید: «وی به منظور ایجاد وحشت بین مردم به هر خانه ای که می‌رفت دستور می‌داد که دو دانه مرغ کباب کنند، یکی را به اسبش می‌داد و یکی را هم خودش می‌خورد. شبهای زمستان اسبش را به داخل سیاه چادر که یگانه مسکن و محل زندگی خانوار عشایری بود جا می‌داد، او از پارس سگها که بدون اجازه و اراده صاحبخانه واق واق می‌کردند عصبانی می‌شد و صاحبخانه را به سختی مجازات می‌کرد. از همه اینها بدتر به ناموس مردم سوءنظر داشت، به همین جهت میرغلام تصمیم گرفت که او را بکشد و زمانی که نظر سوئی نسبت به یکی از زنان ایل داشت با پیش بینی قبلی، اهالی او را به محلی که قبلاً میرغلام کمین کرده بود هدایت کردند و میرغلام او را هدف قرار داد و کشت....»^(۴)

نظامی دیگر، به نام «حاجی خان ارمنی» که در حوزه ایلات ممسنی مأمور بود، نیز ستمگرانه به هر کار خلافی دست می‌یازید و در تعدی و تجاوز به ناموس و حیثیت

ص: ۸۹

۱- داگلاس، همان، ص ۲۲۴.

۲- ایوانف، عشایر جنوب (عشایر فارس)، ص ۲۶۸.

۳- رجوع شود: کشواد سیاهپور، «نبرد نابرابر»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال دوم، شماره هشتم، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۷۴/ برای اطلاع بیشتر رجوع شود: قدرت الله اکبری، همان، صص ۵۹ _ ۶۴/ یعقوب غفاری، تاریخ اجتماعی کوه گیلویه و بویراحمد، صص ۲۶۲ _ ۲۶۱.

۴- یعقوب غفاری، همان، صص ۲۶۲ _ ۲۶۱.

مردم منطقه فرو گذار نبود. سرانجام، پس از آنکه آوازه مظالم و مفسد وی، همه گیر شد؛ میرغلام _ همان جنگجوی مشهور _ در حوزه ممسنی راه را بر او بست و به قتلش رسانید. بنا بر مشهور، میرغلام، آلت تناسلی وی را برید و جهت عبرت سایرین، بر درختی _ در مسیر راه _ آویزان کرد(۱).

به نظر می رسد، اجرای سیاست های خشن و ظالمانه رضاشاه در قبال عشایر، نیاز به چنین مأموران خشن و ستمگر، داشته است. البته، همین تعدیات بسیار خشن و ظالمانه، موجب طغیان های فردی و جمعی مردان عشایر می شد.

در میان تحلیل های محققان داخلی و خارجی، از سیاست عشایری رضا شاه؛ تحلیل «تقوی مقدم» _ که خود، زاده و پرورده محیطی عشایری است _ از همه صائب تر و کامل تر است. وی به درستی، بیان می کند که: «... دامپروری محور زندگی عشایری بود... و باید دانست که دامپروری مبتنی بر کوچ بوده و بدون کوچ، بقای دامپروری در آن شرایط تاریخی، غیرممکن بوده است. کوچ برای عشایر امری تفننی و تفرجی نبود، بلکه بخشی از ساختار زندگی و نظام معیشتی آنان محسوب می شد. این نظام معیشت [نیز] معلول و ناشی از شرایط جغرافیای طبیعی کشور بود... بنابراین آنان برای بقای زندگی خود ناگزیر بودند که به تناسب تغییر فصول سال و وضع علوفه و مراتع، به مناطق سردسیر و گرمسیر کوچ کنند. کوچ نشینی اگر چه برای عشایر پرزحمت بود، اما هم در زندگی شرافتمندانه و عزتمندانه خودشان و هم در اقتصاد کشور نقشی مثبت و اساسی داشت. [به علاوه، در] زندگی عشایری... تنظیم روابط اجتماعی با سایر قبایل از یک سو و مهاجرت به مناطق سردسیر و گرمسیر و حفاظت از اموال و احشام در برابر تهدید خطر سرقت و جانوران وحشی از سوی دیگر، مستلزم تأمین ابزارهای دفاعی و حفاظتی یعنی اسلحه است. بنابراین در ساختار زندگی عشایری، اسلحه پیش و بیش از آنکه ابزاری جنگی برای دستیابی به اهداف تجاوزکارانه و تهاجمی باشد، وسیله ای تدافعی و حفاظتی و جزو ضروری و نیاز اجتناب ناپذیر آن شیوه زندگی است...»(۲)

علاوه بر این، عناصر فرهنگی عشایر، که «آمیزه ای متناسب از عناصر مذهبی و ملی»

ص: ۹۰

۱- همان، ص ۲۶۲/ اکبری، همان، صص ۶۳ _ ۶۲.

۲- تقوی مقدم، همان، صص ۳۱۳ _ ۳۱۲.

است؛ «به کالبد زندگی اجتماعی عشایر روح و روان می بخشد.»^(۱) این عناصر فرهنگی را هر فرد عشایری، از همان اوان کودکی و نوجوانی، در «مکتبخانه»هایی که «ملایان» محلی، مدرس آن بودند، می آموختند.

در میان مواد درسی این مکتبخانه ها، کتاب آسمانی «قرآن کریم» و «شاهنامه» فردوسی، در اولویت قرار داشت. قرآن کریم، نماد اصلی «مذهب» عشایر بود؛ و شاهنامه، نماد «ملیت». به علاوه، علمای دینی _ که غالباً سادات محل بودند _ دیگر کتب مذهبی و دینی، همچون نهج البلاغه و ادعیه های مذهبی، و نیز احکام و اوراد شرعی و سیره و سنت پیامبر اکرم (ص) و امامان شیعه را به مردم می آموختند. «مجموعه این عناصر فرهنگی محتوای روابط اجتماعی جامعه عشایری را تشکیل می داد، [و] عشایر با این فرهنگ مأنوس بودند و با آن می زیستند و به همین سبب آن را همچون جانمایه زندگی خویش پاس می داشتند.»^(۲)

بدین گونه «کوچ، اسلحه و باورهای فرهنگی (مذهب و سنت)، پایه های زندگی اجتماعی عشایر را در زمینه های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی تشکیل می داد و طبیعی است هر عاملی که ارکان فوق را تهدید می کرد، بنیان زندگی عشایر را به مخاطره می انداخت و موجب واکنش آنان می شد.»^(۳)

سیاست عشایری رضاشاه، نیز «بر سه پایه تخته قاپو، خلع سلاح و تهاجم فرهنگی استوار شده [بود] و این سه پایه دقیقاً در تعارض با ارکان سه گانه زندگی عشایر بود.»^(۴)

بنابراین تقوی مقدم به درستی نتیجه می گیرد که: سیاست «تخته قاپو»، مانع «کوچ» عشایر بود؛ و سیاست «خلع سلاح»، تنها وسیله دفاعی عشایر را از آنان می گرفت؛ و «تهاجم» فرهنگی، «مبانی هویت» عشایر و «زیربنای سجایای انسانی و اخلاقی» آنان را به خطر می انداخت^(۵)

«آبراهامیان» سیاست عشایری رضاشاه را _ پس از سلطنت _ «ادامه عملیات نظامی

ص: ۹۱

۱- همان، ص ۳۱۳.

۲- تقوی مقدم، همان، ص ۳۱۴.

۳- همانجا.

۴- همان، صص ۳۱۵ _ ۳۱۴.

۵- همان، ص ۳۱۵.

پیشین» می داند؛ که «با گسترش دادن پاسگاههای نظامی در مناطق آنان، خلع سلاح رزمندگان عشایر، به سربازی بردن جوانان آنها، تحریک اختلافات داخلی آنان، مصادره اراضی آنها، تضعیف سران قبایل، محدود کردن کوچ سالانه، و گاه انتقال اجباری آنها به «روستاهای نمونه» خواهان اطمینان از انقیاد دائم آنان بود.»^(۱) وی، نمونه ای از این سیاست را از نحوه برخورد و رفتار رضا شاه با ایل بختیاری، حکایت می کند^(۲) هر چند، آبراهامیان، احتمال می دهد سیاست عشایری رضا شاه «با هدف بلندمدت تبدیل امپراتوری کثیر الملّه به دولتی یکپارچه با مردمان واحد، ملت واحد، زبان واحد، فرهنگ واحد، و اقتدار سیاسی واحد ارتباط نزدیک داشت.» اما به نظر نمی رسد، «قلع و قمع» قبایل و نابودی کامل یک ایل _ و پایمال کردن همه حقوق فردی و اجتماعی جمعیت کثیری از مملکت _ ملازم با ایجاد «دولتی یکپارچه» باشد. به علاوه، رفتار و عملکرد وی، با چنین اندیشه ای، منافات داشته است. او و مشاورانش، نه درک درستی از نظام زندگی و معیشت عشایر داشتند؛ و نه علاقه ای نشان می دادند. بر همین اساس بوده، که بدون کوچکترین تمهیدی برای زندگی عشایر، تنها «سرکوب» آنان عملی گردیده است.

«اسکندر امان اللهی» _ که خود یک فرد عشایری و محقق برجسته ای در باب عشایر و ایلات است _ می گوید:

ناخشنودی عشایر نه تنها به خاطر اخاذی مأمورین دولت مرکزی بلکه به جهت ظلم و ستم های فراوان، و پایمال شدن حقوق فردی و اجتماعی بوسیله نظامیان و سایر مأمورین دولتی بوده است. مأمورین نظامی خود را مالک جان و مال و ناموس عشایر می دانستند [و] خودسرانه تصمیمات خود را اجرا می کردند...^(۳)

مطالب «امان اللهی»، در واقع نقد گونه ای است، بر اظهار نظر خانم «لمبتون» که در کتاب «مالک و زارع در ایران» در باب سیاست عشایری رضاشاه، ابراز داشته است.

«لمبتون» معتقد است: «سیاست عشایری رضاشاه را چون غلط تعبیر و بد اجرا کردند لاجرم تلفاتی سنگین بر چهارپایان اهلی وارد آمد و عشایر دچار فقر و مسکنت شدند و از

ص: ۹۲

۱- آبراهامیان، همان، ص ۱۲۹.

۲- همانجا.

۳- سکندر امان اللهی بهاروند، کوچ نشینی در ایران (پژوهشی درباره عشایر و ایلات)، چاپ چهارم، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۷۴، ص ۲۳۹.

عده آنان کاسته شد. تأثیر منفی این عوامل در اقتصاد مملکت بحدی بود که او در آخرین سالهای سلطنت خود مجبور شد این سیاست را تعدیل کند...»(۱)

امان اللهی به درستی پاسخ می دهد که یا «خانم لمبتون از ظلم و ستم هائی که از طرف مأمورین نظامی در حق کوچ نشینان به عمل آمده است آگاه نبوده، یا اینکه بنا به موقعیت خاصی نخواست است حقایق را بنویسد.»(۲)

به علامه، باید توجه داشت که خانم لمبتون، طرفدارانه به سیاست های پهلوی اول _ و دوم _ نگریسته و نظر داده است. در حالی که اصل «سیاست» های رضاشاه غلط و نادرست بوده؛ نه فقط «اجرا» و «تعبیر» آن «بد و غلط» بوده است. احتمالاً چنین تعریف و تمجیدهای بی دلیل و بی پایه ای از جانب صاحب نظرانی چون خانم لمبتون بوده که محققى نظیر «گاوین همبلی» اظهار می دارد: «صاحب نظران غربی عموماً به تحسین از اصلاحات رضاشاه پرداخته و تیره روزی هایی را که او برای عشایر به ارمغان آورد نادیده گرفته اند.»(۳)

همین نویسنده به صراحت ابراز می دارد: «در تاریخ حکومت پهلوی در ایران به سختی می توان صفحه ای سیاه تر از تعقیب و آزار عشایر توسط مزدوران جیره خوار رضاشاه یافت.»(۴) «ویلیام داگلاس» عنوان می کند: «هر چه در رابطه با اسکان عشایر مطرح شود، چه خوب و چه بد، فقط یک مسئله بسیار مهم را نباید از نظر دور داشت که نحوه اجرای این برنامه بوسیله ارتش رضاشاه بسیار وحشیانه بود.»(۵)

سیاست های رضاشاه، تقریباً تمام جوانب و زمینه های زندگی عشایر را عرصه تهاجم و تخریب و ویرانی قرار داده بود. اسکان اجباری (تخته قاپو و یک جانشینی)، تعویض سیاه چادر، خلع سلاح، تعویض لباس سنتی و جانشین کردن لباس فرنگی، تبعید اجباری (۶)، حاکمیت محض نظامی، اخذ مالیات های سنگین و گزاف، اعدام های بی دلیل

ص: ۹۳

۱- لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۵۰۲.

۲- امان اللهی بهاروند، همانجا.

۳- گاوین همبلی، «خودکامگی پهلوی: رضاشاه»، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: طرح نو، ۱۳۷۲، صص ۳۱-۳۰.

۴- همان، ص ۳۲.

۵- داگلاس، همان، ص ۲۱۸.

۶- برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: امان اللهی بهاروند، همان، ص ۲۴۳ _ ۲۴۰.

دسته جمعی و انفرادی عشایر، اختلاف افکنی و تفرقه میان ایلات و عشایر، و استفاده از نیروی جنگی آنان برای سرکوب یکدیگر و... نمونه هایی از این سیاست بود.

تقریباً اغلب محققان داخلی و خارجی به تأثیرات بسیار منفی و ویرانگر سیاست عشایری رضاشاه اشارت نموده اند. برخی از این محققان خارجی کسانی بوده اند که با حضور مستقیم در میان ایلات و عشایر، از نزدیک به مطالعه و مشاهده وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنان پرداخته و اظهار نظر نموده اند.

یکی از آن محققان، «اولیور گارود» است که در بحبوحه جنگ جهانی دوم، بیش از یکسال و نیم در میان ایلات جنوب و غرب ایران به مطالعه و تحقیق پرداخته است. وی در مقاله ای راجع به ایل قشقایی به اثرات مخرب و نابود کننده تخته قاپو در میان آنان پرداخته است. بنا به گفته «گارود»: «روش های اتخاذ شده، جهت اسکان ایل، وحشیانه، بیرحمانه و کوتاه بینانه بود... حکومت، شرایط لازم برای تغییر یکباره و ناگهانی اقتصاد آنان از شبانی (دامداری) به کشاورزی را پیش بینی نکرده بود. مناطق انتخابی برای اسکان، بدون در نظر گرفتن شرایط محیطی و سازگاری با آن، برگزیده شده بود... در نتیجه، مرگ و میر کودکان آنها نیز افزایش یافت...»^(۱)

گارود، می افزاید: چشمه های روستا در اثر فضولات متعفن، آلوده شده بود و بالتیجه باعث بیماری هایی چون حصبه، اسهال خونی، سینه پهلوی، سل و غیره گردید؛ و تلفات جانی و مرگ و میر بسیاری را به دنبال داشت^(۲)

ویلیام داگلاس، در باب اسکان عشایر جنوب _ از جمله قشقایی ها _ می نویسد:

در رابطه با تصمیم اسکان عشایر، قشقاییها هم مثل سایر ایلات به زور سرنیزه وادار شدند دست از کوچ نشینی برداشته در منطقه معینی مستقر گردند. فقط در این جا یک سؤال مهم مطرح بود که تحت چه شرایطی؟ و به چه نحو؟... مثلاً بعضی از عشایر قشقایی را مجبور کردند در منطقه گرمسیر خشک و لم یزرع خلیج فارس سکنی گزینند. منطقه ای که قادر بود فقط دو سه ماه از سال علوفه دامهای عشایر را تأمین نماید. خود دولت هم به موازات اجرای این برنامه هیچ پروژه ای برای آبیاری

ص: ۹۴

Oliver Garrod, "The Qashqai Tribe of Fars", Journal of the Royal Central Asian Society ۳۳ (۱۹۴۶), pp.۲۹۸ – ۲۹۹

Society ۳۳ (۱۹۴۶), pp.۲۹۸ – ۲۹۹

.Ibid – ۲

زمین های منطقه ای که برای اسکان عشایر تعیین کرده بودند نداشت و نتیجتاً عشایری که در این گونه مناطق سکنی گزیدند به علت کمبود آب برای آبیاری مزارع و مراتع نه تنها دامهایشان از بین رفتند بلکه خودشان هم تلف شدند. حتی آنهائیکه به مناطق باطلاقی یعنی شالیزارهای برنج خلیج فارس [کوچ داده شدند نیز قربانی بیماری مالاریا شدند]. [گذشته از این ها این سؤال هم مطرح بود که این مردم کوچ نشین که به زور سرنیزه وادار به سکونت در دهات شده اند از زندگی ده نشینی چه می دانند؟ آنهم زندگی ده نشینی که آنها را با انبوهی از کثافات و منجلاب های دهکده روبرو می ساخت. دهاتیکه چشمه های آب آن آلوده به هزاران انگل و میکروب بود. دهاتیکه تیفوئید و حصبه و اسهال خونی شیوع داشت. دهاتیکه آفت تراخم چشم بین روستائیان بیداد می کرد و...

البته وضع آنهائیکه در مناطق کوهستانی [و سردسیر] اسکان داده شدند کمی بهتر بود چون معمولاً آب و هوای این مناطق سالم تر است ولی عشایر ساکن در این مناطق هم نمی دانستند که خانه های خود را در یک منطقه سردسیر [و برف گیر] به چه ترتیب و چگونه [و با چه وسیله ای] گرم کنند. چگونه از خود و انبارهای ذخیره مواد غذایی خود حفاظت نمایند. چگونه مزارع خود را در یک جامعه ده نشین آبیاری نمایند. آنها اغلب گرفتار انواع بیماری های عفونی و واگیردار نظیر ذات الریه، ذات الجنب، دیفتری، سل و سایر بیماریهای ریه و حلق شدند و تعداد زیادی از آنها مردند. زمستانهای سخت و یخ بندان هم کلیه اغنام و احشام آنها را از بین برد]. [کما اینکه قبیله «داراشوری» [دره شوری] در آن سالی که ارتش آنها را مجبور کرد زمستان را هم در همان منطقه کوهستانی سردسیر باقی بمانند، تقریباً ۹۰٪ اسبهای خود را از دست دادند... نرخ مرگ و میر مردم ایلات و عشایر در آن برهه از زمان به قدری بالا بود که بسیاری فکر می کردند که اگر اوضاع و احوال چند دهه دیگر به همین منوال ادامه پیدا کند به زودی وجود آنها از صفحه روزگار محو خواهد شد. شایان ذکر است که این عشایر برای زنده ماندن چاره ای جز مهاجرت و کوچ نشینی نداشتند. لذا حاضر بودند که برای اینکه به آنها اجازه مهاجرت داده شود تمام دارائی خود را به افسران ارتش رشوه بدهند و ارتش هم مثل زالو به مردم محروم چسبیده بود. رشوه و باج خواهی و گرفتن حق و حساب

خانم «اولن دوشوتن (ماری ترز)»، می نویسد: «در سال های گذشته، سیاست رضاشاه پهلوی مبنی بر اسکان اجباری ایلات و تضعیف و تفرق آنها، سختی و بینوایی را در پی آورده است. جلو کوچ ایل قشقایی گرفته شد. مسیر کوچ راگشت های نظامی مسدود کردند. برخی از طوایف مجبور شدند زمستان را در کوهها بگذرانند و دچار خسارت های فراوانی شدند، گوسفندان و اسب ها از سرما جان سپردند (طایفه «دره شوری» که در تربیت اسب شهرت دارند، تقریباً تمامی اسب هاشان را از دست دادند). برخی از طوایف مجبور شدند تابستان را در مناطق گرم و خشک بگذرانند. افراد ایل که به زندگی آزاد و متحرک و پاکیزگی اردوگاههای متغیر و موقت خو کرده بودند، در اثر تجمع کثافت و خاکروبه در اطراف چادرها و دودزدگی کلبه ها، دچار بیماری شدند و میزان امراض بسرعت فزونی یافت.»(۲)

«ایوانف» پژوهشگر روسی؛ معتقد است که: «در سال های حکومت رضا شاه برای تمام عشایر کوچنده و از جمله قشقایی ها دوره بسیار بد و ناگواری بود. در آن سال ها مقامات در رابطه با عشایر سیاست مرتجعانه ای اعمال می داشتند و با زور و فشار آنان را تخته قاپو کرده که منجر به هلاک دسته جمعی دام، بیماری و مرگ و میر فراوان در میان کوچ نشینان شد.»(۳)

وی، راجع به اسکان اجباری ایل قشقایی، به تفصیل می نویسد: «... در این میان هیچ اقدامی که موجب انتقال بی دردسر کوچ نشینان به زندگی اسکان یافته باشد صورت نمی گرفت. لزوم تأمین علوفه برای دام قشقایی ها و پناه دادن به آن از سرمای مناطق سردسیر در فصل زمستان در نظر گرفته نمی شد. قشقایی های تخته قاپو از نظر مسکن، بذر و آلات کشاورزی تأمین نمی شدند. عشایر به تابعیت حکومت فرمانداران نظامی در آورده شده بودند که دست به هر گونه تعدی و خودسری می زدند، به باج گیری می پرداختند و شخصیت کوچ نشینان را که بیشتر عملاً از حکام مرکزی مستقل بودند، تحقیر می کردند. تخته قاپو شدگان که فاقد مراتع برای دام بودند، مجبور می شدند برای اجازه حرکت حتی

ص: ۹۶

۱- ویلیام داگلاس، صص ۲۱۹ _ ۲۱۸.

۲- ماری ترز، همان، صص ۲۰۶ _ ۲۰۵.

۳- ایوانف، همان، صص ۵۱.

در حیطه سکونت خود رشوه های سنگین به فرمانداران نظامی و نمایندگانشان پردازند. در منطقه گرمسیر، قشقای ها اغلب در مکان های ناسالم و آلوده به مالاریا ساکن می شدند... دود ناشی از اجاق ها در ماه های زمستان و خفگی هوا در کلبه های بی پنجره و بی تهویه شرایط مساعدی برای ذات الریه، سل و دیگر بیماری های ریوی فراهم می ساخت. لجن، فضولات و زباله هایی که هرگز در اردوگاه های کوچ نشینان جمع نمی شد، اکنون روستاهای قشقای را آکنده کرده بود و چشمه ها را آلوده می ساخت. حصبه و اسهال خونی اپیدمی شد، تراخم بیداد می کرد، مرگ و میر کودکان به شدت گسترش یافت. تعداد زیادی قشقای نیز از بین رفتند. دام هایشان در ماه های گرم تابستان از نبود علیق تلف می شدند. قشقای هایی که در مناطق مرتفع کوهستانی سردسیر اسکان شده بودند، مصالح و تجربه لازمه برای ساختن خانه های گرم نداشتند. آنان با کمبود سوخت مواجه بودند.

مهارتی در کارهای آبیاری کشاورزی نیز نداشتند. در زمستان های سخت و یخبندان که مراتع چندین ماه پوشیده از برف بودند، قسمت اعظم دام هایشان تلف می شد. تمام اینها منجر به فقر و نابودی قشقای ها و کاهش جمعیتشان شد و بسیاری از خانواده ها برای استخراج نفت شرکت ایران _ انگلیس به خوزستان رفتند، و بقیه راهی کار در جاده شدند.^(۱)

خانم «لمبتون» _ چنانکه پیشتر آمد _ به «تلفات سنگین چهارپایان اهلی» عشایر و «فقر و مسکنت» آنان و نیز «کاسته شدن» جمعیت انسانی عشایر؛ در نتیجه سیاست عشایری رضاشاه _ از جمله تخته قاپو _ اشارت دارد^(۲).

ایل بویر احمد و رضاشاه

رابطه ایلات کهگیلویه و بویر احمد با رضاشاه، تا قبل از پادشاهی رضاشاه و نمایان شدن ماهیت و اهداف واقعی او؛ دوستانه و حاکی از رفاقت و حمایت بود. در جریان سرکوب «شیخ خزعل» که «از شیوخ آل محسین [و] از طایفه بنی کعب» بود^(۳)؛ و ظاهراً

ص: ۹۷

۱- همان، صص ۹۰ _ ۸۹.

۲- لمبتون، همان، ص ۵۰۲.

۳- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۴۳، ص ۶۳۱.

سودای استقلال طلبی خوزستان را در سر می پرورانید؛ رضاخان از حمایت ایلات جنوب _ از جمله ایلات کهگیلویه و بویراحمد _ برخوردار شد. در این واقعه، تنها «حسین خان بهمئی» _ رئیس قسمتی از ایل بهمئی کهگیلویه _ به حمایت از شیخ خزعل، در مقابل نظامیان رضاخان ایستاد(۱) بنا به نقل احمد کسروی، «دختر» حسین خان بهمئی «زن یکی از پسران شیخ بود.»(۲) علاوه بر این، براساس گفته سردار اسعد، «حسین خان بهمئی دای امیرمجاهد» بختیاری بود؛ و «پسر امیرمجاهد» به طرفداری از شیخ خزعل، در نزدیکی بهبهان «با قشون دولت جنگ» می کرد(۳) در همین جنگهای نزدیک بهبهان _ در کیکاوس و زیدون _ بوده، که ایلات کهگیلویه و بویراحمد، موفق به شکست دادن طرفداران شیخ خزعل می شوند(۴) سردار اسعد به شکست و تلفات حسین خان بهمئی اشاره می کند و می نویسد: «حسین خان شکست خورد. بیست و پنج نفر کشته و بیست و دو نفر اسیر دادند. محمد شفیع خان برادر زاده حسین خان دستگیر [و] زکی خان مقتول شد. زکی خان رئیس یک دسته بهمئی بود.»(۵)

به رغم حمایت ایلات کهگیلویه و بویراحمد از رضاخان و سرکوب شیخ خزعل و طرفدارانش؛ تعارض و تضاد آنان پس از پادشاهی رضاشاه و شروع اقدامات وی، آغاز گردید. مؤلف کتاب «کوه گیلویه و ایلات آن» _ که در آغاز زمامداری پهلوی دوم منتشر شده _ معتقد است: «پس از برانداختن دولت قاجار خورد خورد [خرد خرد] سیاست تحبیبی و ملائم دولت پهلوی تغییر پیدا کرد و مخصوصاً برای نشان دادن قوه و اقتدار و توسعه نفوذ قدری جلو فرمانروایان نظامی سست گشت و آنان نیز دست خود را خوب بازی کرده، هر اندازه که توانستند قدرت و نفوذ خود را بر ایلات و سایر مردم تحمیل کردند و رفته رفته نارضایتی توده مردم مخصوصاً ایلات فراهم گشت.»(۶) در واقع، سیاست های خانمان برانداز رضاشاه، نارضایتی توده مردم ایلات را بیش از سران آنان برانگیخت. در نتیجه، توده های مردمی، به فرماندهی و رهبری جنگجویان ایلی خویش،

ص: ۹۸

۱- راجع به دلایل حمایت حسین خان بهمئی از شیخ خزعل، رجوع شود: تقوی مقدم، همان، صص ۲۹۹ _ ۲۹۶.

۲- احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران: انتشارات آژان، ۱۳۷۳، ص ۲۴۱.

۳- سردار اسعد بختیاری، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲، ص ۱۳۶.

۴- کسروی، همانجا/ اکبری، همان، ص ۳۴/ تقوی مقدم، همان، صص ۳۰۱ _ ۲۹۹.

۵- سردار اسعد، همانجا.

۶- باور، همان، ص ۷۲.

بیشترین مقاومت و مبارزه را علیه نظامیان رضاشاه، به منصفه ظهور رساندند.

سیاست سرکوب ایلات کهگیلویه و بویراحمد _ خاصه ایل بویراحمد که در مسایل سیاسی _ اجتماعی کشور جلوه بیشتری داده بود _ از سال ۱۳۰۶ ش آغاز گشت. سردار اسعد بختیاری، «وزیر جنگ» رضاشاه _ در دولت مخبرالسلطنه (خرداد ۱۳۰۶ _ اسفند ۱۳۰۶) _ به دستور سرکوبی ایل بویراحمد، توسط رضاشاه، اشاره صریح دارد. وی می گوید: «چندی قبل شاه به من فرمود باید یک اردو برود برای سرکوبی بویراحمد، عرض کردم امر کنید یک دسته بختیاری، یک دسته قشقائی با یک دسته نظامی بروند و امر شد. اردو همین قسم حرکت کرد.»(۱)

اردو کشی رضاشاه برای سرکوب بویراحمد، در «مرداد ۱۳۰۶» انجام گرفته است. ظاهراً سران ایل بویراحمد علیا _ غلامحسین خان و سرتیپ خان بویراحمدی _ از یک ماه قبل (تیرماه) جریان اردو کشی و منویات مخرب رضاشاه را مطلع گشته بودند. بنابراین در تلگرافی به تاریخ ۲۴/۴/۱۳۰۶، ضمن یادآوری «خدمات» خویش، ملتسمانه از «اولیاء امور» خواسته بودند: «نقشه کشیهای مغرضان را که برای جلب نفع شخصی است ترتیب اثر ندهند [و] خون بی گناهان را نریخته، اموال آنها را که مولد مالیات سنواتی است بدست قشقایی و غیره [به] غارت ندهند... [و] از پایمال شدن خون جمعی بی گناه مظلوم جلوگیری فرمایند.»(۲)

در این تلگراف که ظاهراً به «مجلس شورای ملی»، «آقای امام جمعه»، «ریاست جلیله وزراء عظام»، «وزارت داخله»، «وزارت جنگ» و روزنامه های مختلف چون گلشن، میهن، ستاره ایران، جارچی و غیره ارسال گردیده؛ مطالب «مهمی» بیان شده است؛ که خود مؤید اندیشه مخرب رضاشاه و مأموران اوست. به علاوه، نشان می دهد مردم ایلات و سران آنان، خواهان جنگ و جدل با حکومت مرکزی نبوده؛ و در واقع واکنش آنها از سر اجبار و ناچاری بوده است.

در این تلگراف آمده است: «... چندین سال قبل که کلاتری طایفه [ایل] بویراحمد مستقلاً بمرحوم کریمخان پدر چاکران بر گزار بود به تحریک بعضی از اشخاص

ص: ۹۹

۱- سردار اسعد، همان، ص ۲۰۵.

۲- غفاری، همان، ص ۴۵۹ (تصویر تلگراف در صفحات ۴۵۹_۴۵۸ کتاب مذکور آمده است).

شکراله خان عموی چاکران محرک قتل مشارالیه گردیده پس از مقتول ساختن آن مرحوم خانه و احشام این چاکران را غارت کرده تمام ایل و احشام و املاک و کلیه علاقه جات چاکران را متصرف شده، این اقلان فراراً، به محل دیگری عزیمت نموده و فرصت جوئی برای استحقاق خود می نمودیم تا اوقاتی که اداره جلیله قشون مقتدر کنونی تشکیل و روزنه امیدواری برای چاکران پدیدار آمده خود را معرفی کرده و مورد توجه و ارجاع خدمات واقع شدیم که [به] شهادت دوسیه های مضبوطه در وزارت خانه های مربوطه خدمات نمایان چاکران عبارت است از: [دستگیری و تسلیم میر مذکور یاغی که چندین سال در فارس و کهگیلویه (۱) شرارت نموده]؛ و موقع طغیان خزل خدماتی نموده که مورد توجه رؤسا مافوق شده و شاید از اداء شهادت خود امروزه مضایقت نفرمایند و موقع خلع سلاح از تمام ایلات و عشایر جنوب سبقت جسته تفنگ و فشنگ جمعی خود را گرفته تسلیم مأمورین مربوطه داشته و خود را برای انجام خدمات محوله از مراکز مربوطه حاضر داشته و فعلاً از اظهار خدمات جزئی صرف نظر می نمائیم]. [لکن در مقابل خدمات چاکران شکراله خان موصوف همیشه درصدد تخریب کار بوده و ... موجبات بدنامی چاکران را فراهم می نمود]. [چون انقیاد کامل چاکران و انجام خدمات محوله از حیث مواظبت در نظم محل جمعی خود و تأدیه مالیات سنواتی و خدمات دیگر مانع از مقاصد مغرضانه او بود... تا اینکه باتهام سرقتی [دولت] محرک گردیده مأمور نظامی در طایفه [ایل] اعزام داشتند و کدخدای یکی از احشام راتحت فشار قرار دادند چاکران هم در مرکز ساخلوی بهبهان بودیم]. [چون موضوع اتهام صرف بود این مردم وحشی تحمیلات و فشارهای مأمور مزبور را بالاخره تاب تحمل نیاورده او را به قتل رساندند... از طرفی آقای یاور امان اله خان را که چند سال است فرمانده ساخلوی کهگیلویه و بهبهان می باشد تطمیع و با خود همراه نموده ایشان هم بهانه جوئی کردند و موجبات بدنامی چاکران را بیشتر فراهم آوردند، آنچه خواستیم خود را تبرئه نموده اصل موضوع را حالی کنیم چون غرض شخصی در کار بود کسی گوش نداده چند مرتبه برای حفظ آبروی خود از امور ایلی استفعای خود را تقدیم مقام امارت معظم لشکر جنوب نمودیم پذیرفته نشد]. [اینک بر اثر شرارت اشرار معدود دولت گویا تصمیم گرفته کلیه بویراحمد را تحت فشار قرار دهد

ص: ۱۰۰

۱- اصل: کهگیلویه (در تمام متن به همین صورت آمده).

مظلوم و ستمگر را بلا تبعیض مورد حمله سازد]. علی هذا مشروحاً خاطر آن ذوات را تذکر می دهیم بویراحمد عموماً وحشی و کوهستانی هستند ولی دزدی و شرارت منحصر به چند نفر معدود است که آنها هم در این موقع کوهی و فراری هستند]. خوب است اولیاء امور نقشه کشیهای مغرضان را که برای جلب نفع شخصی است ترتیب اثر ندهند [و] خون بی گناهان را نریخته، اموال آنها را که مولد مالیات سنواتی است بدست قشقائی و غیره [به] غارت ندهند]. فقط مساعدت بخود چاکران بنمایند کلیه منویات و مقاصد ممکنه اولیاء امور را اطاعت و اجرا خواهیم نمود]. اگر کسی به این چاکران دعوی دارد حاضریم که در عدلیه محاکمه نموده در صورت محکومیت از عهده برائیم]. ملتمس [ایم] که از پایمال شدن خون جمعی بی گناه مظلوم جلوگیری فرمایند.» (۱)

به رغم این تلگراف پیشگیرانه و ملتمسانه، دولت رضاشاه تصمیم «سرکوبی» را گرفته بود. اندکی بعد اردوی نظامی، با همکاری بختیاری ها و قشقایی ها _ به همراه برخی خویشاوندان بویراحمدی ها در ایلات مذکور _ بدون جنگ و جدل وارد منطقه شدند و در بویراحمد علیا _ حوزه سررود، در نزدیکی یاسوج کنونی _ اردو زدند. در این زمان، دشمنی ها و خونریزی هایی میان بویراحمد علیا و سفلی وجود داشت و بنابراین نسبت به هم کینه توزانه عمل می کردند (۲) متن تلگراف نیز مؤید آن است؛ زیرا غلامحسین خان و سرتیپ خان، خوانین بویراحمد علیا، اکثر مشکلات مربوطه را به «تحریکات» عموی خویش شکرالله خان _ خان بویراحمد سفلی _ منسوب نموده اند. این مهم، فقط حاکی از اختلافات خونین خویش بود، و چندان نمی توانست، صحت داشته باشد. البته شک نیست که ارتباط نزدیک یک کلانتر با حاکم نظامی، گاه موجب فشار و اجحاف حاکم نظامی بر رقیب محلی وی می شد و این جزیی از سیاست سرکوب رضاشاه بود. اما، همه آن به رقابت ها و اختلافات محلی بر نمی گشت؛ بلکه سیاست اصلی دولت چنین ایجاب می کرد: یعنی سرکوب دایم و کامل ایلات و عشایر!

ص: ۱۰۱

۱- رجوع شود: غفاری، همان، صص ۴۵۹ _ ۴۵۸.

۲- و حکومت نظامی بهبهان و کهگیلویه بوده است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود: کاوس تابان سیرت، در طی سال های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ مردم بویراحمد علیا و سفلی، به تحریک کلانتران خویش، چندین درگیری خونین و قتل و غارت داخلی با یکدیگر داشته اند. حتی سال بعد (بهار ۱۳۰۷) جنگ خونین دیگری میان آنان رخ داده است؛ و ظاهراً داور این درگیری _ و شاید محرک عمده این قتل عام _ نظامیان رضاشاه همان، صص ۴۱۸ _ ۴۱۰).

در هر حال، اردوی نظامی متشکل از بختیاری، قشقایی و دولت، در منطقه بویراحمد علیا خیمه زدند و ضمن اخذ مالیات و غرامت از مردم _ به دلیل غارت فارادنبه و بروجن بوسیله برخی از بویراحمدی ها _ سرتیپ خان را به عنوان «گروگان» با خود بردند و در واقع بازداشت نمودند(۱).

به دنبال این حوادث و گروگان گیری دولتی، بویراحمدی ها در واسط سال ۱۳۰۷ در جنگ هایی که میان امام قلی خان رستم ممسنی و فرزندان «حاج محمد معین دهدشتی» (= معین التجار بوشهری) بر سر املاک زرخیز ممسنی اتفاق افتاد، حضور یافتند؛ حضوری سرنوشت ساز و مؤثر(۲). جنگ مشهور «دورگ مدین» یا همان «دورگ دهنو»، که سرآغاز «شورش عشایری فارس» در سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ محسوب می شود، نتیجه کشمکش مذکور بود(۳). نیروهای دولتی که در معیت چریک های طوایف بکش، جاوید و دشمن زیاری ممسنی، به حوزه رستم ممسنی _ و ابواب جمعی امام قلی خان رستم _ هجوم برده بردند، خیلی زود به پیروزی رسیدند. اما حضور جنگجویان بویراحمد، عرصه را بر نظامیان و چریک های محلی تنگ کرد و نهایتاً شکست سختی را بر آنان تحمیل نمود. نظامیان عقب نشینی نمودند و در فہلیان ممسنی با حمایت چریک های دیگر از ترکان قشقایی _ تیره های دره شوری و کشکولی _ حمله مجددی را آغاز کردند. ولی نظامیان این بار نیز هزیمت یافتند و تلفات جانی و مالی بسیاری دادند و جمعی از آنان نیز اسیر شدند. در پی این شکست مجدد و عقب نشینی نظامیان، فرمانده تپ فارس «ابوالحسن خان پورزند» معزول گردید و به جای وی «محمدخان شاه بختی» منصوب شد(۴).

همان گونه که «کاوه بیات» به درستی بیان می کند: «جنگ دورگ مدو به دو لحاظ

ص: ۱۰۲

۱- تابان سیرت، همان، صص ۴۱۶ _ ۴۱۵ / اکبری، همان، صص ۴۳ _ ۴۰ / غفاری، همان، صص ۲۱۲ _ ۲۱۱ / سردار اسعد، همانجا.

۲- البته بویراحمدی ها، قبل از شروع جنگ دورگ مدین، به گونه ای ماهرانه، سرتیپ خان را از اردوی نظامی در فہلیان ممسنی بیرون آوردند. مبتکر این اقدام «کی مکی طاس احمدی» از کدخدایان و بزرگان ایل بویراحمدی بود. (رجوع شود: محمود باور، همان، ص ۷۳)

۳- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: کاوه بیات، شورش عشایری فارس، ۱۳۰۹ _ ۱۳۰۷، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۵، صص ۴۵ _ ۳۹.

۴- محمود باور، همان، صص ۷۴ _ ۷۳ / سردار اسعد، همان، ص ۲۲۹ _ ۲۲۸ / بیات، همان، صص ۴۳ _ ۴۰ / اکبری، همان، صص ۴۷ _ ۴۳ / غفاری، همان، صص ۲۱۹ _ ۲۱۵.

کاملاً به سود عشایر تمام شد. اول، به لحاظ تسلیحات؛ (گذشته از غنایم جنگی فراوانی که طی دو نبرد به دست بویراحمدیها افتاد، در حدود هفتصد قبضه تفنگ و مهماتی که از سوی دولت در میان چریک های ... قشقایی [کشکولی ها و دره شوری ها] تقسیم شده بود تا در جهت کمک به نیروهای حکومت به کار رود، مآلاً در نبردهای بعدی علیه آن نیروها مورد استفاده قرار گرفت) و دوم، و شاید مهمتر از اسلحه، از حیث شکست سهمناک و مهیبی که [بویراحمدی ها] بر قوای نظامی تحمیل کردند. این موضوع به ویژه از نظر آن دسته از کلانتران قشقایی که به عنوان رؤسای چریک در جنگ حضور داشتند دور نماند و عامل مهمی در پذیرش اندیشه شورش از سوی آنان بود. (۱)

جنگ مهیب تنگ نامرادی

با موفقیت های جنگی بویراحمدی ها در جنگ دورگ دهنو (دورگ مدین)، و شکست سهمگین دولتی ها، اقتدار رزمی و دفاعی ایل بویراحمد، بسیار بالا رفت. به نظر می رسد تا سال ۱۳۰۹ رضاشاه و نظامیان، اجازه و قدرت حضور در بویراحمد را نیافته اند. ایل بویراحمد، نیز در طی نزدیک به دو سال _ از نیمه دوم ۱۳۰۷ تا نیمه اول ۱۳۰۹ _ کمترین رویارویی را با دولتیان داشته است. تنها مورد ضبط شده، حضور عده ای از جنگجویان بویراحمدی، به طرفداری از قشقایی ها در سال ۱۳۰۸ بوده، که در گردنه «شول» _ میانه راه شیراز به اردکان _ «یک ستون تدارکاتی قشون دولتی را که قصد رسیدن به اردکان را داشت، منهدم کردند و ارتباط قوای شاه بختی را با شیراز قطع نمودند. سرتیپ خان بویراحمدی نیز از موقعیت استفاده کرد و به اتفاق تعدادی از بویراحمدی ها به بلوک بیضا حمله کرد و به غارت و چپاول روستاهای آن سامان پرداخت.» (۲)

شورش ایلات قشقایی و بختیاری در سال ۱۳۰۸، سرانجام با تدبیر «امیرلشکر شیبانی» آرام شد؛ و تمام هم و غم رضاشاه و نظامیان او، «قلع و قمع» ایل بویراحمد گردید.

با امتیازاتی که حکومت به سران و کلانتران ایلات قشقایی و بختیاری داد، بیش از

ص: ۱۰۳

۱- بیات، همان، ص ۴۴.

۲- همان، ص ۷۰.

پیش در صدد جذب و جلب آنان در سرکوب ایل بویراحمد، برآمد. استفاده از جنگجویان ایلات مختلف در جهت سرکوب ایل شورشگر، از طرفداری بود که در عصر پهلوی، مدام از آن بهره برداری می شد. این اندیشه مخرب و ویرانگر، احتمالاً از سیاست انگلیسیان نشأت می گرفت. زیرا آنان، تقریباً ده سال قبل از کودتای ۱۲۹۹ برای سرکوب ایل بویراحمد پیشنهاد داده بودند که: «جز یک اردوی معظم قوی هیچ چیز دیگر نمی تواند بویراحمدی [ها] را منظم نماید.»^(۱) به عقیده انگلیسیان، این «اردوی معظم قوی» بایستی «متشکل از سوار قشقایی و بختیاری» باشد. «سرجرج بارکلی» در تاریخ ۱۱ دی ۱۲۸۸ به «سر ادوارد گری» می نویسد: «... این طایفه بویراحمدی بواسطه بهره و نتیجه ای که از اعمال خود برده و مخصوصاً از اثر حمله ای که جدیداً به مسیو پاسک کرده اند جسارت زیاد و نفوذ کلی حاصل کرده اند و عقیده مستربیل آنست که تنبیه آنها جداً لزوم پیدا کرده و این طور اظهار عقیده می کند که فقط قوه ای که بتواند چنین خدمتی را به عهده گیرند اردویی خواهد بود متشکل از سوار قشقایی و بختیاری متفقاً...»^(۲)

در نامه «مستربیل» آمده است که: «... فقط موافقت و همدستی بین قشقایی و بختیاری برای مطیع کردن این ایل خونخوار غارتگر لازم و مفید است... زیرا که اگر از دو طرف به آنها تهاجم نشود بی نهایت مشکل خواهد بود که یک طایفه کوه نشین به این رشادت و فعالیت را بتوان در تنگنا انداخت...»^(۳)

بر اساس اندک اسنادی که امروز در دست است؛ اندیشه «قلع و قمع» ایل بویراحمد، پس از مکاتبات انگلیسیان با دولت ایران _ در تیرماه ۱۳۰۹ _ به جد در دستور کار حکومت رضاشاه قرار گرفته است. در تاریخ پنجم تیرماه ۱۳۰۹، مدیر کمپانی نفت انگلیس _ ایران، در نامه ای به «تیمورتاش» وزیر دربار رضاشاه می نویسد: «حضرت اشرف: الآن تلگرافی از آبادان بتاريخ دیروز رسیده و مشعر است که عملیات ما در ناحیه گچ پوکاک در نزدیکی گچ کروقلی [کورأغلی] که در شمال غربی بوشهر واقع است از طرف عده که بالغ بر یکصد و پنجاه نفر بویراحمدی بودند مورد حمله واقع شده و

ص: ۱۰۴

۱- کتاب آبی (گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)، جلد چهارم، به کوشش احمد بشیری، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۷۸۸.

۲- همان، ص ۷۹۰.

۳- همان، ص ۸۰۴.

در نتیجه آنجا را غارت کرده و صدماتی به مؤسسات ما وارد آورده اند... هر گونه وقایع دیگری که رخ داده و اطلاعی برسد البته بعرض حضرت اشرف خواهد رسانید...»^(۱)

در پاسخ نامه «جکس»، تیمورتاش می نویسد: «میستر جکس عزیزم؛ در جواب مراسله ۵ تیر جاری تحت نمره س ۶ب، زحمت میدهم که خبر شرارت عده [ای] از بویراحمدی در حدود گچ پوکاک قبل از وصول مراسله شریفه رسیده بود. اشرار مزبور برای جلب توجه بخود مبادرت باین عمل نموده و خواستند که قوای خود را مهم جلوه بدهند که شاید در شرائط خلع سلاح آنها تسهیلاتی حاصل شود. [در هر حال اوامر مقتضیه در سرکوبی آنها صادر شده است.»^(۲)

مدیر کمپانی نفت انگلیس - ایران در تاریخ ۷ تیرماه ۱۳۰۹، توضیحات بیشتری «راجع به تجاوز به عملیات امتحانی» آنان در گچ پوکک داده است^(۳) هم چنین، وی در مورخه ۱۰ تیرماه ۱۳۰۹، نامه ای دیگر به تیمورتاش وزیر دربار می نویسد: «...حضرت اشرف گرامیم: تشکرات خود را برای مراسله شریفه... مورخه ۷ تیر بعرض می رساند. در دو مراسله سابق خود غرض از راپورت دادن شرارت بویراحمدیها این بود که اطمینان حاصل کنم که قضیه بعرض حضرت اشرف رسیده باشد. دولت بفوریت و بطرز مؤثری اقدام فرموده و باعث خوشوقتی است که اقدامات مقتضی برای مجازات آنها و جلوگیری از تکرار این وقایع که مانند سال قبل خساراتی به کمپانی ما وارد آورده خواهد شد...»^(۴)

در هر حال، در پی این مکاتبات - آن گونه که تیمورتاش مکتوب نموده است - «اوامر مقتضیه، در سرکوبی» ایل بویراحمد، «صادر شده است.»

به نظر می رسد، این «اوامر مقتضیه»، در «حکم عملیاتی» ذیل، تحت عنوان «حکم عملیاتی در تعرض به بویراحمد»؛ به خوبی ترسیم شده است.

حکم عملیاتی در تعرض به بویراحمد...

الف - مأموریت:

ص: ۱۰۵

۱- کیانوش کیانی هفت لنگ، «حکومت پهلوی و عشایر»، سقوط (مجموعه مقالات همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۴، ص ۸۱۸.

۲- همان، صص ۸۱۵ و ۸۱۷.

۳- همان، صص ۸۱۴ - ۸۱۳.

۴- همان، ص ۸۱۶.

قلع و قمع اشرار بویراحمد علیا و سفلی و پاک کردن مناطق مزبور از وجود اخلاص لگران که به شرارت مشغول و به وسیله تفنگچیان خودشان موجب نا امنی در صفحات فارس شده اند.

ب _ واحدهای جنگی:

۱_ هنگ پیاده پهلوی از لشکر ۱ مرکز به فرماندهی سرهنگ ابراهیم زند [تقویت شده با] یک گروهان مسلسل سنگین.

۲_ هنگ پیاده نادری از لشکر ۲ مرکز به فرماندهی سرهنگ احمد معینی [تقویت شده با] یک گروهان مسلسل سنگین.

۳_ هنگ پیاده رضاپور از لشکر ۱ مرکز به فرماندهی سرهنگ طهماسبی [تقویت شده با] یک گروهان مسلسل سنگین.

۴_ یک گردان سوار از هنگ سوار فاتح به فرماندهی سرگرد حسین فاتح...

پ _ واحدهای حمایتی (پشتیبانی):

۱_ یک هنگ توپخانه کوهستانی از لشکر ۱ مرکز (چهار آتشبار هر آتشبار چهار عراده توپ).

۲_ یک گردان چریک از افراد قشقایی.

۳_ چهار فروند طیاره (هوایما)، بمب افکن _ دو دستگاه زره پوش که فقط تا اردکان واحد جلودار را پشتیبانی خواهد کرد.

۴_ یک واحد مهندسی.

ت _ قوای ذخیره و احتیاط:

تیپ شیراز با کلیه عوامل _ هنگ آهن از لشکر ۲ مرکز.

ث _ تدارکات:

۱_ آشپزخانه و لوازم طبخ _ خواربار و آذوقه اردو و علیق دواب به وسیله پانصد و پنجاه قاطر کرایه حمل خواهد شد...» (۱)

بدین گونه «پس از صدور حکم عملیاتی به طرح و انشاء آن زمان، فرمان حرکت

ص: ۱۰۶

۱- فولادوند، «گوشه ای از تاریخ ژاندارمری ایران...»، مهنامه ژاندارمری، (شماره ۲۴۶ فروردین ۱۳۴۹)، ص ۶۴. نیز:

محمد کاظمی و منوچهر البرز، همان، بی نا، بی جا، ۲۵۳۶، صص ۱۱۰-۱۰۹.

صادر گردید و نیرو به طرف اردکان آهنگ عزیمت نمود و در اردکان فرمانده نیرو برای یک هفته فرمان توقف صادر نمود.»^(۱)

به نظر می‌رسد این لشکرکشی گسترده، که بنا به نوشته یکی از نظامیان حاضر در عملیات، «طول ستون [آن] در حدود ۲۴ کیلومتر بود و ۸ ساعت مسافت بین سرستون و انتهای آن بود»^(۲)؛ برای نابودی و فنای کامل یک ایل به حرکت درآمده است.

پس از استقرار هنگ‌های عملیاتی ارتش رضاشاه در اردکان، اردوگاه عظیمی تشکیل شد. در مقابل آنان، جنگجویان بویراحمدی _ که اکنون فرسنگها از منطقه مسکونی خویش فاصله گرفته بودند _ در تل و تپه‌های اطراف اردکان موضع گرفته و مهیای نبرد شدند. برای جلوگیری از جنگ و خونریزی، برخی از روحانیون مقیم اردکان، به وساطت پرداختند. اما «ظاهراً نه عشایر دل به این وساطت دادند و نه مقامات [دولتی]. لذا تلاش آنها به جایی نرسید.»^(۳) بنا به نقل «سرهنگ فولادوند» در «مهنامه ژاندارمری»؛ فرمانده جنگی عشایر بویراحمد، به نام «لهراسب» (کی لهراسب)، به سادات پیام رسان گفته است: «ما اسلحه به دست گرفتیم تا عمامه یادگار جدتان را از شما نگیرند و کلاه پهلوی سرتان بگذارند و آن وقت مجبور شوید گدایی کنید.»^(۴)

در هر حال، چون طرفین شرایط یکدیگر را نپذیرفتند، جنگ اجتناب ناپذیر شد. درگیری‌های مختصر و پراکنده ای در اطراف اردوگاه انجام گرفت؛ اما نبرد اصلی در نتیجه شیخون بویراحمدی‌ها رخ داد. شیخونی که به گفته فولادوند، «یک شب خونین [را] بوجود آورد.»^(۵)

بویراحمدی‌ها از جهات مختلف اردوگاه یورش برده و به داخل آن رخنه کردند. شلیک‌های مداوم مسلسل‌های نظامی، نیز مانع پیشروی بویراحمدی‌ها نبود. در قسمت غربی اردوگاه، عشایر داخل سنگرهای نظامیان گردیده و جنگ تن به تن آغاز شد. جمعی دیگر از بویراحمدی‌ها به همراهی و فرماندهی «لهراسب»، به قلب ستون نظامی

ص: ۱۰۷

-
- ۱- فولادوند، همانجا.
 - ۲- عزیزالله پیشداد، بررسی عملیات در کوهستان، به نقل از: کاوه بیات، «گزارشی از نبرد تامرادی»، تاریخ معاصر ایران، کتاب ششم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان و جانبازان، ۱۳۷۳، ص ۱۷۷.
 - ۳- بیات، همان، ص ۹۴.
 - ۴- فولادوند، همان، (شماره ۲۴۷، اردیبهشت ۱۳۴۹)، ص ۱۱.
 - ۵- همان، (شماره ۲۴۸، خرداد ۱۳۴۹) ص ۱۰.

یورش بردند و هر دو طرف خویش را به زیر رگبار گلوله گرفتند. عده ای دیگر به سمت ستاد نیرو هجوم بردند و «آتش شدیدی به روی چادرها گشودند». بنا به گفته فولادوند، آنها «ضمن یورش به طرف مقر ستاد نیرو با فریاد و ایجاد سر و صدا به لهجه لری شعار می دادند: بزئید، بکشید، نترسید، اینها برای جان و مال و ناموس ما آمده اند.»^(۱)

با فشار همه جانبه بویراحمدی ها، هزیمت قطعی نظامیان و سقوط اردوگاه نزدیک شده بود؛ اما مقاومت همگانی نظامیان اردوگاه و روشن شدن هوا، موجب نجات آنان و عقب نشینی بویراحمدی ها گردید. «سرگرد پیشداد» _ از نظامیان حاضر در اردوگاه _ تعداد کشته های نظامی را «در حدود ۳۰ نفر سرباز و یک افسر» و مجروحین را «۲۵ نفر» سرباز و «دو افسر» ذکر می کند^(۲). منابع محلی تعداد متقولین بویراحمدی را «۹» و «۱۷ نفر» اعلام کرده اند^(۳).

بویراحمدی ها پس از شیبخون اردکان عقب نشینی کردند؛ تا بتوانند دشمن زخم خورده و عصبی را به مناطق کوهستانی و صعب العبور بکشانند. در خط سیر اردکان _ یاسوج درگیری های پراکنده و مختصری میان نظامیان و بویراحمدی ها رخ داده است. در این جنگ و گریزها بویراحمدی ها تلفات و صدماتی بر نظامیان وارد آوردند؛ اما این اقدام آنان تأثیری در پیشروی نظامیان نداشت. لشکر ده هزار نفری رضاشاه با سلاح های مدرن و پیشرفته روز و با توپخانه و مسلسل؛ در برابر جنگجویانی که برخی از آنان تنها سلاح سرد همراه داشتند _ به رغم تلفات زیاد _ دست به عقب نشینی نزدند. بویراحمدی ها، در نزدیکی یاسوج کنونی، در معبری کوهستانی و جنگلی _ و صعب العبور _ به نام «سنگ و منگ»؛ به کمین نشستند. نبرد سنگ و منگ که دو روز و یک شب با شدت تمام ادامه یافت؛ برای هر دو طرف، سنگین و سخت بود. در این نبرد، به رغم آنکه نظامیان، تلفات زیادی _ نسبت به شیبخون اردکان و درگیری های مسیر راه _ دادند؛ ولی سرانجام موفق به شکست و عقب نشینی مجدد بویراحمدی ها گردیدند. سرگرد پیشداد، بدون ذکر کشتگان نظامی، تعداد زخمی ها را

ص: ۱۰۸

۱- فولادوند، همان، صص ۶۴ _ ۶۳.

۲- عزیزالله پیشداد، همان، ص ۱۷۷.

۳- اکبری، همان، ص ۷۱ / غفاری، همان، ص ۲۳۲.

«در حدود ۱۲۰ نفر و چند افسر» عنوان می کند (۱).

برخی منابع محلی، تعداد کشته های بویراحمدی را «دو نفر» ذکر می کنند (۲). سرتیپ یکرنگیان، تاریخ این درگیری را «ششم مرداد» ۱۳۰۹ ضبط کرده است (۳).

با عقب نشینی بویراحمدی ها، نظامیان روستاهای خالی از سکنه یاسوج و تل خسروی را اشغال کردند. با ورود لشکر عظیم رضاشاه به منطقه بویراحمدی و عدم شکست قطعی از بویراحمدی ها، تقریباً تمام ساکنین روستاهای مسیر عبور نظامیان، تخلیه نموده پا به فرار نهادند. عشایر بویراحمدی، با هجومی بی سابقه مواجه شده بودند و هر آن بیم نابودی کامل آنان می رفت. تاکنون سابقه نداشت که جنگجویان ایل بویراحمدی، آن هم با وجود فرمانده دلیر و پرآوازه ای نظیر کی لهراسب، این گونه شکست خورده باشد. این وضعیت فوق العاده، سران و بزرگان ایل را به اندیشه مصالحه و پذیرش برتری نظامیان واداشت. آنان برای جلوگیری از اضمحلال قطعی ایل، در آن هنگامه خطیر و خطرناک؛ چاره ای نداشتند. بنابر این، نامه ای برای فرمانده لشکر _ امیرلشکر حبیب الله شیبانی _ ارسال داشتند.

فولادوند که هیچ اشاره ای به درگیری های پس از شیخون اردکان نمی کند، بیان نموده که در دشت روم بویراحمدی:

پیکی از طرف سران یاغی از سرلشگر شیبانی اجازه ملاقات خواست و نامه ای از جانب سرتیپ خان و شکرالله خان ضرغامپور تسلیم فرمانده نیرو نمود. مدلول نامه تا آنجا که توانستیم از منابع مطلع که شخصاً در این نبرد شرکت داشته اند به دست آوریم از این قرار بوده:

اول _ نیروی دولتی می تواند بدون مانع به طرف بویراحمدی علیا و سفلی عزیمت نماید و در مراکز موردنظر به استثنای قلعه لوداب و لنده مستقر شوند و مقدمشان را گرامی می داریم!

دوم _ اجازه داده شود عمل خلع سلاح را کلانتران بدون دخالت سربازان خود بر

ص: ۱۰۹

۱- پیشداد، همان، ص ۱۷۸.

۲- اکبری، همان، ۷۵/ غفاری می نویسد: «در این برخورد بویراحمدیها ابداً تلفات ندادند.» همان، صص ۲۳۴ _ ۲۳۳.

۳- میرحسین یکرنگیان، گلگون کفنان، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۳۶، ص ۴۰۳.

عهده بگیرند و به مدت شش ماه تفنگهای افراد عشایر را خودمان جمع آوری و تحویل خواهیم داد. فقط تعداد معدودی اسلحه به ما داده شود تا در موقع کوچ به بیلاق برای حفظ جان خودمان داشته باشیم!

سوم _ عشایر از اوامر و دستورات فرماندهان پادگانها همه گونه اطاعت خواهند نمود. اما تقاضا داریم در مناطق عشایرنشین بویراحمد پاسگاه امنیه (ژاندارمری) مستقر نشود!

چهارم _ دولت، عشایر را از استعمال کلاه پهلوی که اجباری شده معاف بفرمایند و در پوشیدن لباس محلی ممانعتی برای افراد عشایر نباشد!

پنجم _ چون عشایر دچار خسارت شده اند دولت تا پنج سال ما را از پرداخت مالیات معاف بفرمایند(۱).

فولادوند می نویسد: «... شییبانی نامه ارسالی ... را پاره کرد و جلوی پای پیک انداخت و به او گفت: نامه های احمقانه قابل جواب نیست»، [عنقریب پاسخ مقتضی را ارتش به نحوی که صلاح بدانند به آنها خواهد داد. (۲) بدین ترتیب، جنگ میان طرفین اجتناب ناپذیر گشت. بویراحمدی ها در دشت روم و «سرسپیدار» به اردوی نظامی شبیخون زدند؛ اما نبرد اصلی در تنگ تامرادی رخ داد.

تنگ نامرادی معبری مخوف

بیش از یک ماه از لشکرکشی عظیم و همگانی ارتش می گذشت و برخوردها و درگیریهای مختصر و شدیدی نیز رخ داده بود و نظامیان علی رغم تلفات زیادی که داده بودند، توانسته بودند جنگجویان بویراحمدی را به خاک خویش عقب برانند. آنان این واقعه را پیروزی بزرگی برای خود می دانستند. خبرهای روزنامه ها همه حاکی از فتح و پیروزی نظامیان بود. قشون تحت امیر شییبانی، اکنون به نقطه ای قدم می گذاشت که طبق گفته سخن گویان و مبلغان، نه اسکندر توانسته بود از آن بگذرد و نه تیمور و نادر. خبرنگار مخصوص شفق سرخ، وقایع را چنین گزارش می نماید:

ص: ۱۱۰

۱- فولادوند، همان، (شماره ۲۴۹ تیر ماه ۱۳۴۹)، ص ۱۲.

۲- همانجا.

... در هفته گذشته از اردکان و هر طرف فرمان پیش صادر و پنج - شش روز قبل آنها را مورد حمله قرار داده و از بالا قوای هوایی از پایین آتش توپخانه و حملات قشون طوری آنها و قلاعشان را زیر آتش گلوله نابود ساختند که دیگر شرارت را به خاطر نخواهند آورد، بر حسب خیر موثق خصوصی، لهراسب که رئیس شجاع آنهاست با چند نفر رؤسای آنها مقتول، سایرین به کلی متواری و داغون شده اند و تا به حال چند بار عجز و لابه و استدعای بخشش نموده اند پذیرفته نشده. الان امیر لشکر [شیبانی] با قوا در تنگ «تامراد» میان کوه گیلویه است (۱).

پیش از ظهر ۱۳ مردادماه ۱۳۰۹، ستون نظامی با آرایش ذیل وارد تنگ تامرادی شد:

۱- هنگ نادری به فرماندهی احمد معینی مأمور حفظ عقبه.

۲- گروهان اول هنگ رضاپور مأمور جناح راست و ارتفاعات شرقی.

۳- گروهان اول هنگ پهلوی مأمور سمت چپ و ارتفاعات غربی.

۴- نیروی اصلی و عمده قوا در خط محور اصلی نفوذ به داخل تنگ.

۵- یک گروهان سرباز به فرماندهی نظام الدین دیا و هشت چریک قشقایی مسئول تدارکات نیرو و پشت سر قوای اصلی (۲).

جنگجویان بویراحمادی در سنگرهای طبیعی خویش - سنگها و درختان - موضع گرفته تا ستون نظامی به درون تنگ وارد شدند؛ و آن گاه که راه عقب نشینی و پیشرفت آنها بسته شد، جنگ را شروع کردند. شلیک گلوله های فراوان و باران تیر، بر سر نظامیان باریدن گرفت. نیروی نظامی اکنون در محاصره عجیبی گرفتار شده بود.

روز اول جنگ که اوج آن از حوالی ظهر به بعد بود، بدین گونه سپری شد که گردانهای پهلودار و جلو دار تقریباً به محاصره درآمده و بسیاری از نیروهای خویش را از دست دادند. ارتباط زمینی این گردانها که توسط سربازهای «امربر» صورت می گرفت، قطع شد و فقط با آینه های مخابراتی به یکدیگر علامت می دادند.

جنگ با شدت هر چه تمام تر ادامه داشت. شب نبرد و فردای آن، نیروهای نظامی که کاملاً خود را باخته بودند، با محاصره قطعی و انهدام کامل روبه رو شدند. گردانهای

ص: ۱۱۱

۱- شفق سرخ، ۲۱ مرداد ۱۳۰۹ (به نقل از کاوه بیات، همان، ص ۹۵).

۲- فولادوند، همان، (شماره ۲۴۹ تیرماه ۱۳۴۹)، ص ۱۲.

پهلودار در هر دو جناح _ چپ و راست _ با تلفات صد در صد از کار افتادند. تلاش گردانهای کمکی که سعی در نجات محاصره شدگان داشتند، با شکست روبه رو شد. گردان «سرهنگ ابراهیم زند» که می خواست خط محاصره را بشکند و به کمک نیروهای «جلودار» رود، خود به محاصره درآمد. هنگ دوم رضاپور که به یاری گردان اول (همین هنگ) در جناح راست، شتافته بود به سرنوشت آنها دچار و مضمحل شد. نیروهای تحت فرماندهی «دیبا» که در پشت ستون، بار و بنه و تدارکات را حفاظت می کردند، به محاصره درآمده «نظام الدین» از ناحیه ران زخمی شد.

جنگجویان و در رأس آنها لهراسب، بیش از همه بویراحمدیها بر تلفات نظامیان می افزودند. هر اندازه جنگ طولانی تر می شد، تعداد زیادتری از نظامیان به خاک و خون کشیده می شدند.

«سرهنگ فولادوند» نویسنده خاطرات نظامیان، دورنمای نبرد را در روزهای اول و دوم، این گونه به تصویر کشیده است:

در ساعت ۸ صبح [روز ۱۳ مردادماه ۱۳۰۹] گردانهای پهلودار، وسیله مأموران ارتباط زمینی تماس خود را با اشرار گزارش دادند و در ساعت ۱۲ نیز گزارشی به همین منوال از قوای عقبه به فرمانده نیرو داده شد. در فواصل ساعت ۱۴ و ۱۵ گردانهای پهلودار گزارش دادند، دشمن تلاش می کند ما را به محاصره درآورد و تقاضای کمک فوری کردند. در ساعت ۱۶ ارتباط زمینی یگانهای مزبور قطع و با آئینه مخابراتی گزارش دادند دشمن از هر طرف و هر نقطه حتی جلوی پای ما می جوشد و به نبرد می پردازند. در تمام طول شب نبرد ادامه داشت و صبح، نیروی عقبدار گزارش داد با تلاش و مقاومت شدید و تلفات نسبتاً سنگین که یک سروان و دو ستوان جزو شهدا هستند توانستیم اشرار را به عقب برانیم و سرهنگ احمد معینی از ناحیه گوش مورد اصابت گلوله واقع و به عقب ستون منتقل گردید. صبح روز [بعد] فرمانده گروهان اول رضاپور، گزارش داد؛ دشمن از تاریکی شب و آشنایی به محل استفاده [کرده] و ما را به محاصره کامل درآورده، تلفات متوسط و تعداد مجروحین قابل توجه است و سرگرد محمد افشار فرمانده گردان از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله اشرار قرار گرفته، حال وی وخیم است. از گردان یکم هنگ پهلوی که حفظ چپ نیرو بر عهده وی محول بود... گزارشهای

ناراحت کننده ای می رسید. بدین لحاظ سرهنگ ابراهیم زند فرمانده هنگ مأمور شد با یک گردان، شخصاً به کمک یگان مزبور بشتابد و از محاصره گردان درگیر شده جلوگیری نماید. متأسفانه گردان یکم کمکی، نه تنها نتوانست کاری انجام دهد، بلکه دشمن با شیوه های عشایری که ویژه جنگهای کوهستانی است موفق گردید ارتباط آنها را قطع [کند] و به محاصره خود درآورد. سرهنگ زند وضع خطرناک خویش را گزارش داد، و اضافه کرد هرگاه توپخانه و نیروی هوایی به یاری محصورین نشتابد، موقعیت ما هر لحظه وخیم تر خواهد شد، لیکن این تقاضا تقریباً حساب نشده بود، زیرا نیروی هوایی منحصر به چهار فروند هواپیمای اکتشافی بمب افکن بود که به مناسبت فزونی تعداد مجروحین، تعدادی از آنان را به شیراز انتقال می داد، از طرفی بمبهایی که از هواپیما به طرف هدف فرستاده می شد در کوهستان قدرت تخریبی چندانی نداشت و تیراندازی آتشبارها نیز به علت ثابت نبودن هدفها که اشرار از پشت سنگی به پشت سنگ دیگر می خزیدند و وجود صخره های بزرگ نمی توانست در مضمحل کردن دشمن نقش مؤثری داشته باشد. مع ذلک همه این عوامل دست به کار شدند و از تلاش آنها نیز نتیجه ای عاید نگردید. گردان دوم هنگ رضاپور هم که مأموریت یافته بود گردان پهلودار جناح راست را نجات دهد به سرنوشت گردان دوم هنگ پهلوی دچار گردید. محاصره شدن گردانهای عملیاتی، وصول اخبار موحد دیگر دایر بر وارد شدن تلفات و افزایش تعداد مجروحین و نبودن وسائل کافی برای زخم بندی و انتقال آنها به بیمارستان و عدم امکان بیرون بردن مقتولین از صحنه کارزار، فرمانده نیرو را در یک موقعیت بسیار دشوار قرار داده بود، بویژه آنکه گزارش رسید سرگرد قدر ... که یکی از بهترین فرماندهان گردان بود و ستوان جوان میرفخرایی مجروح و... به دست اشرار اسیر گردید و تلاش برای پس گرفتن وی به جایی نرسید و این افسر بر اثر جراحات وارده به هلاکت رسیده است (۱).

این نبرد دو روز دیگر نیز ادامه داشت، اما نه به شدت روزهای پیشین. نیروهای نظامی کمتر دست به تحرک می یا زیدند. گردانهای کمکی جناحین نبرد با تلفات

ص: ۱۱۳

سنگین، تنها، راه نجات خویش را می جستند.

گردان کمکی پهلودار جناح چپ به فرماندهی سرهنگ زند، تنها توانست خط محاصره را بشکند و عقب نشینی کند. در جناح راست، گردان دوم هنگ رضاپور به همان وضع آشفته و مضمحل گردان اول دچار شده بود. اما لهراسب با عده ای از مردان زبده خویش همچنان ستون نظامی را زیر آتش دقیق خود داشت و امکان پیشروی را از آنها گرفته بود. شلیکهای دقیق پی در پی جنگجویان، به علاوه تاکتیک جنگی ویژه کوهستان _ خاصه تنگه ها _ امان نظامیان را بریده از کار انداخته بود. این تاکتیک ویژه، که در تاریخ نظامی ایران سابقه داشت، همانا پرتاب سنگهای بزرگ و کوچک است، که به دشمن محاصره شده آسیب های فراوان می رساند.

تلاش نیروهای نظامی، اکنون به نجات جان خویش منوط شده بود. بنا به نوشته فولادوند، به دستور فرمانده ستون، نظامیان سعی در اشغال نقطه کوهستانی و ارتفاع مقابل مقر لهراسب نمودند که با تحمل مشقات فراوان و تلفات زیاد عملی گردید. در حین صعود به نوک قله، قاطر حامل بی سیم مرتبط با تهران _ قصر رضاشاه _ و تلگراف چی هر دو هدف قرار گرفتند و بدین ترتیب ارتباط ستون با مرکز قطع شد. قطع ارتباط و عدم اطلاع از وضع نیرو، رضاشاه را در نگرانی بسیاری قرار داده بود(۱).

فردای آن شب، با مداوای بی سیم چی مجروح و نیز انتقال بی سیم اصلی به بالای ارتفاعات، ارتباط با تهران برقرار شد.

چهار روز از نبرد سنگین و خونین در تنگ تامرادی می گذشت. نیروهای سرلشکر شیبانی با تلفات بسیار و صدمات فراوان شکست را پذیرفته بودند. این موضوع را رضاشاه نیز دریافت و دستور عقب نشینی داد. به دستور او شورایی جنگی در مرکز و نیز در تنگ تامرادی تشکیل شد، و به دنبال آن: «رؤسای ارکان ستاد عملیاتی و فرماندهان هنگهای چهارگانه در امر عقب نشینی و تخلیه تنگ وحدت نظر پیدا کردند و ترک این معبر تاریخی که بعضیها آن را «دهلیز مرگ» نام نهاده اند مورد تأیید سرلشکر شیبانی قرار گرفت و پس از کسب اجازه از پیشگاه شاهنشاه وقت [رضاشاه] و تهیه

ص: ۱۱۴

مقدمات، به موقع اجرا گذارده شد...»^(۱)

وضع بحرانی و رقت بار نیروهای نظامی که از هر طرف توسط جنگجویان بویراحمدی در محاصره و فشار بودند، چنان وخیم بود که همگی، هر لحظه مرگ را به چشم خویش می دیدند. به طوری که هر فرد نظامی به محض اتمام مهماتش، گلوله آخر را نثار جان خویش می نمود^(۲) حتی سرلشکر شیبانی، خود را برای خودکشی در آخرین لحظات آماده می کرد. «فولادوند» به خوبی این وضع نابسامان و آشفته را بیان کرده است:

[در چهارمین روز نبرد] در تنگ تامرادی از سیمای خسته افسران و سربازان که می بایست با شکم گرسنه و کامی تشنه و مشاهده مناظر کشتگان و وضع وخیم و رقت بار زخمیها که در درد و خون غوطه ور بودند، به نبرد ادامه دهند، آثار یأس مشهود بود و برای فرماندهان یگانها و سرلشکر شیبانی مسلم شد که اگر بدان منوال جنگ ادامه یابد، بیهوده جان به هدر دادن است و نوعی خودکشی! زیرا روحیه و نیروی پایداری به سرعت رو به کاهش است... بعضی از افسران که در آن روز در ستاد نیرو بوده اند اظهار... نمودند وضع نیروی ده هزار نفری در تنگ تامرادی به قدری وخیم و تکان دهنده بود که سرلشکر شیبانی اسلحه کمری خویش را برای آخرین لحظه در صورتی که وخامت اوضاع به اسارت منتهی گردد به قصد خودکشی آماده کرده بود^(۳)

بر اساس نظر شورای جنگی نظامیان در تنگ تامرادی و در مرکز، دستور عقب نشینی و خاتمه جنگ داده شده؛ و بدین ترتیب آنها با تحمل تلفات زیاد، شکست را پذیرفتند. فولادوند می نویسد:

... بنابر برآوردی که در شورای جنگی نیرو به عمل آمده [بود]، تعداد سربازان مقتول در دو گردان محاصره شده و یگانهایی که به کمک آنها شتافته بودند، همچنین تلفات وارده به قسمت عقبدار در طول چهار روز نبرد به یک هزار نفر تخمین زده شد! و شماره سربازان زخمی به چهارصد نفر بالغ گردید، که از این

ص: ۱۱۵

۱- همان، (شماره ۲۵۴ آذر ۱۳۴۹)، ص ۶۱.

۲- همان، (شماره ۲۵۳)، ص ۱۲.

۳- همان، (شماره ۲۵۴)، ص ۱۲.

تعداد، معدودی به علت نرسیدن وسایل درمانی جان سپردند...^(۱)

از سوی دیگر چریک های قشقایی به رهبری ناصرخان قشقایی به جهت سابقه دوستی و رفاقت خود و پدرش با خوانین و سران بویراحمدی، دست به کار شدند و با فرستادن پیکههایی نزد آنها، پیشنهاد آتش بس و عقب نشینی نظامیان را دادند.

سران بویراحمدی، بالاخره موضوع پیشنهادی را پذیرفتند و تنها لهراسب مخالفت می کرد. پس از بحث و جدلهای فراوان و توسل به پند و اندرز و التماس، لهراسب مجاب شد و تقاضای قشقاییها _ که اکنون مصالحه جویان درگیری شده بودند _ مورد موافقت قرار گرفت. بدین ترتیب باقی مانده نیروهای نظامی، بدون اینکه بتوانند اجساد، وسائل و بار و بنه خویش را با خود ببرند، عقب نشستند.

بدین گونه لشکرکشی ده هزار نفری حکومت رضاشاه برای تنبیه و «قلع و قمع» مردم بویراحمد، تنها حاصلی که در پی داشت شکست فاحش نظامیان _ و به تبع آن دولت _ بود، به علاوه تلفات بسیار زیاد و رسوایی عقب نشینی. باقی مانده نیروهای تحت امر شیانی به فهلیان ممسنی عقب نشستند و در آنجا با تقویت نیروهای کمکی و امدادی به شیراز مراجعت کردند. فولادوند معتقد است: عقب نشینی نظامیان در تنگ تامرادی و تصمیم رضاشاه به این عقب نشینی، آن چنان «پرثمر» بوده «که سرنوشت تمام خطه فارس و جنوب ایران را تغییر داد.»^(۲) وی البته مشخص نمی کند، چگونه!

پس از جنگ

نبرد تنگ تامرادی، ضربه هولناکی بر نظامیان رضاشاه وارد آورد. منابع مختلف، ارقام متفاوتی از تلفات نظامیان ذکر کرده اند. فولادوند به «یکهزار و دویست افسر و سرباز» کشته، و «هشتصد سرباز زخمی» اشارت دارد^(۳) مؤلفان «تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران» می گویند:

در عملیات فوق ۱۲۰۰ نفر افسر و درجه دار و سرباز دلیر نیروی زمینی شاهنشاه

ص: ۱۱۶

۱- همانجا.

۲- همان، (شماره ۲۵۳)، ص ۶۱.

۳- فولادوند، همان، (شماره ۲۴۳، دی ماه ۱۳۴۸)، ص ۱۱.

شربت شهادت نوشیدند و بیش از ۸۰۰ نفر نیز به سختی مجروح گردیدند.^(۱)

سردار اسعد، وزیر جنگ رضاشاه، با تجاهل نسبت به این حادثه مهم؛ تعداد مقتولین و مجروحین «قشون امیرلشکر شیبانی» را در طی «یک ماه جنگ» هشتصد نفر ذکر می کند.^(۲)

قدرت ایل بویراحمد، پس از پیروزی «تنگ تامرادی» بیش از پیش گردید. اما حدود چهار ماه بعد، جنگجوی نامی بویراحمد ی ها، «لهراسب» (کی لهراس)، در درگیری کم اهمیتی با نظامیان _ در حوزه ممسنی _ به قتل رسید. به محض کشته شدن «کی لهراسب»، نه تنها جنگجویان بویراحمدی هزیمت یافتند؛ که هیبت رزمی و اقتدار سیاسی ایل بویراحمد درهم شکست. در واقع قتل کی لهراسب، مساوی با سلطه دولتیان بر ایل بویراحمد بود. فشاری که ایل بویراحمد پس از قتل کی لهراسب، از حکومت رضاشاه متحمل گردید؛ بی سابقه بود. حکومت نظامی، حاکم مطلق منطقه گشت؛ و ظلم و تعدی، به اوج خود رسید. خوانین بویراحمد تسلیم دولتیان شدند و به همراه خانواده هایشان _ همچون دیگر ایلات جنوب _ در تهران نگه داشته شدند. در سال ۱۳۱۳ کلانتران ایل بویراحمد و ممسنی _ و برخی از بختیاری ها _ اعدام گردیدند؛ و فرزندان آنان تا اواخر سال ۱۳۲۰، موفق به خروج از تهران نشدند. در منطقه، عامه مردم، لامحاله همه گونه جور و جفا را متحمل می شدند. اسکان اجباری یا تخته قاپو، در واقع از سال ۱۳۱۰ به بعد، به تدریج در بویراحمد اجرا شد. خلع سلاح عشایر، به آسانی صورت گرفت. خدمت سربازی _ که مردم آن را «اجباری» می خواندند _ بدون واکنش مؤثری، انجام پذیرفت. اقدامات سختگیرانه و بیرحمانه ای از جانب حکومت نظامی اعمال و اجرا می شد. حکومت نظامی، حتی نام دهات و برخی طوایف را تغییر می داد. به طور مثال؛ منطقه «دشتروم» بویراحمد، به اسامی سرهنگ جهانبانی و فرزندان نام گذاری شد: جهان آباد، منصورآباد، حسین آباد، امیرآباد و...^(۳)

سرهنگ جهانبانی، در نامه ای به «ملا بهمن» کدخدای طایفه قاید گیوی در دشتروم بویراحمد، می نویسد:

ص: ۱۱۷

۱- کاظمی و البرز، همان، ص ۱۱۵.

۲- سردار اسعد، همان، ص ۲۳۶.

۳- حسینی خواه، همان، ص ۲۶۸.

آقای ملاحی، از این تاریخ شما به کدخدایی قریه جدید الاحداث جهان آباد که در دشت روم ساخته شده برقرار می شوید. از این به بعد طایفه سپرده به شما دیگر اسم قاید گیوی نداشته بلکه رعیت جهان آباد دشت روم است (۱).

در بویراحمد، حتی اسکان شده ها را مجبور می کردند، در زمین های زراعی محصولات بکارند که نه اطلاعی از چگونگی کاشت، داشت و برداشت آن داشتند و نه امکانات آن را. سندی در دست است که حاکم نظامی منطقه سرهنگ دوم پارس تبار در آگهی مورخه ۲۱/۱۰/۱۳۱۸ به «کلیه سرپرستان و دهداران حوزه بویراحمد» اعلام می دارد:

که کشت شلتوک به طور کلی در حوزه تلخسرو و بویراحمد ممنوع بوده و بایستی به جای زراعت شلتوک کنف کاشته شود... (۲)

حاکم نظامی خود معترف است که «رعایا اطلاع کافی» از کشت محصولات جدید ندارند. بنابراین چون بایستی «بجای زراعت شلتوک»، [کنف]، پنبه - کتان - کنجد - کرچک ... زراعت نمایند و برای کشت و زراعت هر یک از محصولات که ذکر شده رعایا اطلاع کافی ندارند به اداره کشاورزی مراجعه نموده البته دستور و تعلیمات لازمه کامل به آنها داده خواهد شد... (۳)

تسلط حکومت نظامی چنان بود که به راحتی دست به اعدام افراد می زدند. یک نویسنده بومی تعداد ۲۱ نفر را ذکر می کند که در زمان زمامداری سرهنگ محمدحسین میرزا جهانبانی (۱۳۱۱ - ۱۳۰۹) در بویراحمد و بهبهان اعدام شده اند (۴) به نظر می رسد جرم برخی از آنان بسیار سبک و عادی بوده؛ و احتمالاً برای ایجاد رعب و وحشت بیشتر در میان ایلات، اعدام گردیده اند. مثلاً یک نفر به نام «گدا» به اتهام سرقت یک رأس گوسفند اعدام می شود؛ دیگری به نام «ملاعلی مردان» به جرم «اغتشاش و تیراندازی»؛ و فردی دیگر به نام «خانابا سی سختی» به اتهام اینکه «هشت تیر فشنگ» به

ص: ۱۱۸

۱- رجوع شود: هیئت الله غفاری، همان، ص ۲۲۷/ صفی نژاد، عشایر مرکزی ایران، صص ۲۹۸-۲۹۷.

۲- هیئت الله غفاری، همان، ص ۲۲۵.

۳- همان، صص ۲۲۶ - ۲۲۵.

۴- یعقوب غفاری، همان، صص ۲۶۷ - ۲۶۶.

در هر حال، اوضاع منطقه کهگیلویه و بویراحمد، تا زمان خلع رضاشاه بدین گونه بوده است.

ایل بویراحمد و پهلوی دوم

دوره حاکمیت مستبدانه رضاشاه، که حکومت های نظامی مستقر در ایلات، تیلور عینی آن بود، بالاخره به سر آمد. در واقع «حکومت کوه گیلویه و بهبهان» از سال ۱۳۰۱ به طور رسمی «فرمانداران نظامی» را بر منطقه حاکم کرده بود. (۲) با پیشامد شهریور ۱۳۲۰ و خلع رضاشاه از قدرت، فرزندان خوانین از پایتخت کشور فرار کردند و به میان ایل خویش بازگشتند. (۳)

بازگشت این تبعید شدگان که پس از سالها دوری و هجران پا به میان ایل می گذاشتند، با همیاری مردم ایل مواجه شد. مردم زجر کشیده و خشمگین که از جور و جفای حکومت نظامی به تنگ آمده بودند، به مقر نظامیان _ شهر تل خسروی بویراحمد _ که در واقع مقر ظلم و ستم بود، هجوم برده و علاوه بر غارت شهر، تمام ساختمانهای آن را ویران کردند. (۴) این گونه همکاری با فرزندان خوانین، و برخورد با مرکز «نظامیان و دولتیان» زمینه ای مساعد بود برای اقدامات بعدی. در رأس فرزندان خوانین و بزرگتر و معروفتر از همه «عبدالله خان ضرغامپور» فرزند شکرالله خان قرار داشت که به اقتضای سن و تجربه می توانست مردم خشمگین از نظامیان را به طغیان و عصیان وا دارد. وی در سال ۱۳۲۱ برخی از افراد مسلح ایل بویراحمد را در حمله به پادگان نظامی «حنای»، در پشت کوه دنا، رهبری کرد و آن را خلع سلاح نمود. (۵)

ص: ۱۱۹

۱- همان، ص ۲۶۷.

۲- رجوع شود: باور، همان، صص ۲۰ _ ۲۲.

۳- داستان فرار خوانین و خانواده هایشان جالب و خطرناک بوده است. جهت اطلاع از حوادث مسیر راه برخی از این فراریان رجوع کنید: بی بی پریش رستمی، «زندگی نامه»، مجله انسان شناسی (نشریه مرکز نشر دانشگاهی) ضمیمه سال اول، (شماره ۱)، بهار و تابستان ۱۳۸۰، صص ۷۰ _ ۲۹.

۴- اکبری، همان صص ۱۳۲_۱۳۱ / صفی نژاد، عشایر مرکزی ایران، ص ۴۳۰ / عزیر کیاوند، حکومت، سیاست و عشایر از قاجاریه تاکنون، تهران: انتشارات عشایری، ۱۳۶۸، صص ۱۱۸_۱۱۶.

۵- اکبری، همان، ص ۱۳۸ / صفی نژاد، همان، صص ۴۵۲ _ ۴۵۱.

در سال ۱۳۲۲ ایل بویراحمد در یک اقدام هماهنگ، با تعداد کثیری تفنگچی، به همراه جنگجویان ایل قشقایی، پادگان سمیرم را قتل عام و خلع سلاح نمود.^(۱)

این گونه اقدامات مسلحانه، وضعیت آشفته کشور و عاقبت شاه جوان آن را بیش از پیش بغرنج و پیچیده می کرد. جنگ جهانی دوم، تأثیر سیاسی خویش را بر ایران گذاشته بود. شمال و جنوب کشور در اشغال بیگانگان بود. ارتش رضاشاهی هیچ اقدام مؤثری نمی توانست انجام دهد و بنابراین آتیه کشور در یک ابهام کلی قرار گرفته بود. احتمال داشت، اتحادیه ایلات و عشایر _ خاصه در جنوب _ حکومت پهلوی دوم را که بر اثر تغییر و تحولات جهانی سخت در معرض تهدید بود، سرنگون سازد.

واقعه سمیرم که از آن تحت عنوان «فاجعه» نام می بردند،^(۲) «بازتاب گسترده ای در مطبوعات و نیز در مجلس داشت. حبیب الله نوبخت نماینده مجلس، دولت [سهیلی] را مورد استیضاح قرار داده آن را به شروع «جنگ داخلی» در استان فارس متهم ساخت.»^(۳)

به علاوه، برخی دیگر از نمایندگان مجلس، مقصر اصلی واقعه سمیرم را ارتش قلمداد کرده و حتی شاه را زیر سؤال بردند.^(۴) معیناً این مهم خیلی زود از هم گسیخت. ایل بویراحمد، و به تبع آن ایلات کهگیلویه، در اثر اقدامات ناسنجیده و تهدیدآمیز عبدالله خان و مشاوران زیاد خواه وی، نه تنها اتحادشان از هم پاشید، که مقابل هم قرار گرفتند. فکر اشتباه عبدالله خان و تبختر بی دلیل او _ که به زودی به این قدرت ظاهری غره شده بود _ «جنگ داخلی» بویراحمدیها را آغاز کرد. به نظر می رسد، تأثیر برخی مشاوران زیاد خواه عبدالله خان در حمله او و ابواب جمعی وی _ بویراحمد سفلی _ به مناطق بویراحمد علیا کم نبوده است.

در سال ۱۳۲۳ عبدالله خان با لشکریان مسلح خویش، مناطق مربوط به بویراحمد

ص: ۱۲۰

۱- جهت آگاهی بیشتر رجوع شود: یعقوب غفاری، همان، صص ۳۲۰-۲۹۴ / رزمجویی، همان، صص ۱۲۹-۱۲۱ / امرالله یوسفی، قشقایی در گذر تاریخ، شیراز: انتشارات تخت جمشید، ۱۳۸۰، صص ۳۰-۶ / سیمین دانشور، سووشون، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸، صص ۲۱۳-۲۰۰ / مهدی فرخ، خاطرات سیاسی، تحریر پرویز لوشانی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷، صص ۸۶۸-۸۶۴.

۲- فخرالدین عظیمی، بحران دمکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نودری، چاپ دوم، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۴، ص ۱۲۰.

۳- همان، صص ۱۲۱-۱۲۰.

۴- همان، ص ۱۲۱.

علیا را که عموزادگانش حاکم آن محسوب می شدند به تصرف در آورد. (۱) قلاع خوانین بویراحمد علیا، توسط لشکریان عبدالله خان و با کمک مواد منفجره ای که آلمانیهای ساکن بویراحمد (۲) در اختیارشان گذاشته بودند، به تصرف درآمد. (۳)

جنگهای خونین بویراحمد علیا و سفلی آغاز شد و تا سال ۱۳۲۴ ادامه داشت. بدین گونه اختلاف عمیقی میان بویراحمدی ها ایجاد شد و برای همیشه رگه های آن برجا ماند. در سال ۱۳۲۵ که جنگها و کشمکش های داخلی میان خوانین و کدخدایان بویراحمد علیا و سفلی فروکش کرده بود، اتحاد دیگری میان ایلات قشقایی، بویراحمد علیا، ایلات ساکن بوشهر و ایل ممسنی تشکیل گردید و نهضتی که به نام «نهضت جنوب» معروف گشت، موجودیت یافت. (۴) این اتحادیه موفق شد پادگانی را در کازرون خلع سلاح نماید و با کمک حیات داویدها و تنگستانیها که بوشهر را اشغال کرده بودند، به سوی شیراز روان شوند. اما با اختلاف بویراحمدیها و قشقایی ها، ظاهراً بر سر تقسیم غنائم، شیراز از تسخیر نجات یافت و پیش از حمله به شیراز اتحادیه از هم پاشید. (۵) البته برخی از خواسته های سران «نهضت جنوب» جامه عمل پوشید. (۶) در این کشمکش محلی و مملکتی، البته ایل بویراحمد، خود به دو بخش متعارض تقسیم شده بود. بویراحمد سفلی به رهبری عبدالله خان و برادر ناتنی اش خسروخان علیه نهضت جنوب موضع گیری کردند. آنها در دنباله اختلاف میان ایل بویراحمد، در تیب بهبهان حضور

ص: ۱۲۱

۱- رجوع شود: اکبری، همان، صص ۱۶۹ _ ۱۵۸.

۲- در جنگ جهانی دوم تعدادی جاسوس آلمانی در جنوب ایران و نزد قشقایی ها به سر می بردند و اطلاعات لازم را به فرماندهان آلمانی اعلام می داشتند. با محرز شدن شکست آلمانها و احساس خطر خوانین قشقایی، آنان این جاسوسان را به عبدالله خان ضرغامپور و ملاولی پناهی سپردند و پس از مدتی آنها را پس گرفته و تحویل مقامات انگلیسی دادند. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: شولتسه هولتوس، سپیده دم در ایران، ترجمه مهرداد اهری، تهران: نشر نو، ۱۳۶۶.

۳- همان، صص ۲۹۳ _ ۲۹۲ (در این کتاب که اشتباهات و اغراقهای زیادی وجود دارد، جنگ خانگی بویراحمدیها را به نقل از ملاولی جنگ میان بویراحمد و ممسنی قلمداد می کند). همچنین رجوع شود: عطا طاهری، «تلخسرو»، مجله آینده، سال شانزدهم، (شماره های ۹ _ ۱۲)، آذر _ اسفند ۱۳۶۹، صص ۷۲۸ _ ۷۲۵.

۴- رجوع شود: اسماعیل نورزاده بوشهری، اسرار نهضت جنوب، تهران: چاپخانه تابش، ۱۳۲۷، مقایسه شود با: جامی، گذشته چراغ راه آینده است (ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲ _ ۱۲۹۹)، چاپ ششم، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۷، صص ۴۱۴ _ ۳۸۸.

۵- نورزاده بوشهری، همان، صص ۷۶ _ ۶۱. مقایسه شود با: اکبری، همان، صص ۱۹۴ _ ۱۸۳.

۶- جامی، همان، صص ۴۰۱ _ ۳۹۲. مقایسه شود با: یرواند آبراهامیان، همان، صص ۲۱۳.

یافته و ضمن پشتیبانی حضوری خویش، با تلگرافهای متعدد، حمایت خود و طرفداران خویش را از دولت و دربار اعلام نمودند. (۱) بنابراین در این موقع، ایلات کهگیلویه و بویراحمد، خاصه ایل بویراحمد در یک انشقاق کامل به سر می برد. در بویراحمد علیا دو پسر عمو به اسامی محمدحسین خان و ناصرخان، خوانین ایل محسوب می شدند. محمدحسین خان فرزند سرتیپ خان بود و ناصرخان فرزند غلامحسین خان. سرتیپ خان و غلامحسین خان فرزندان کریم خان «بهادرالسلطنه» معروف بودند. (۲) خود کریم خان فرزند محمدحسین خان دیگری بود که این محمدحسین خان یکی از فرزندان متعدد خداکرم خان بود. (۳)

از آن سو عبدالله خان و خسروخان فرزندان شکرالله خان بودند. شکرالله خان فرزند هادی خان و هادی خان فرزند خداکرم خان بود. بدین ترتیب، این عموزادگان چندین فاصله فامیلی با هم نداشتند و به علاوه، به ازدواجهای متعدد داخلی و خانوادگی متمسک می شدند. این ازدواجهای غالباً سیاسی در توسعه روابط و تحکیم تعهدات و پیمانهای موقتی آنان مؤثر بود. با این وجود، قدرت طلبی و توسعه قلمرو و نیز نخوت و نفاخ بر برخی از آنان، میثاق های متزلزل آنان را از هم فرو می پاشید و تخم کینه و نفاق و عدم اعتماد را پراکنده می ساخت. به نظر می رسد نخستین ناقض پیمانهای اخلاقی و رسمی میان این عموزادگان، عبدالله خان بود که تحت تأثیر برخی مشاوران زیاده خواه خویش، اتحادیه تازه جان گرفته بویراحمدیها را از هم پاشاند.

محمود باور در اثر ارزشمند خویش، در فواصل سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ عبدالله خان را «مقتدرترین و بانفوذترین کلانتران کوه گیلویه» نام می برد، که «در دوستی و دشمنی دارای ثبات قدم» است و «به اماکن خود و میهن علاقه مند است» [و] شخصاً رشید و

ص: ۱۲۲

۱- نورزاده بوشهری، همان، ص ۱۰۸ _ ۱۰۵ / غفاری، همان، ص ۳۲۹.

۲- کریم خان، کلانتری بسیار قدرتمند در عصر قاجار محسوب می شد، به گونه ای که خوانین قدرتمند بختیاری و قشقایی از حملات و فشارهای وی به ستوه آمده بودند و بارها از دولت مرکزی سرکوب وی و بویراحمدیها را خواستار شده بودند. غرور کاذب کریم خان و توسل به زور و خشونت موجب شد طی یک اختلاف و درگیری داخلی، به دست بویراحمدیها کشته شود.

۳- خداکرم خان یکی از مشهورترین خوانین جنوب در عصر قاجار است. وی علاوه بر جنگجویی و رشادت، ذوق شعری خوبی نیز داشته است.

شاید همین «شقاوت» بوده است که منجر به اجرای قصد شوم او در قتل برادرش خسروخان گردید. تحلیل و تعلیل ارتباط میان دو برادر و هم چنین چگونگی ارتباط آن دو، با عموزادگان خویش یعنی محمدحسین خان و ناصرخان در این مختصر نمی گنجد. عبدالله خان علاوه بر شعله ور کردن جنگ داخلی ایل بویراحمد در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴، با برادرش خسروخان نیز در نزدیکی دهدشت جنگید که در این نبردهای ملال آور داخلی جمع زیادی از طرفین کشته شدند.^(۲) با این کشت و کشتارهای قبیله ای، کینه های محلی بیشتر و بیشتر می شد و لامحاله غرقاب دشمنی ها عمیق تر و وسیعتر می گردید.

در نتیجه همین اختلافات بود که سرانجام اندکی پس از سقوط دولت دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عبدالله خان در اثر تحریکات مخالفان محلی و مملکتی، دستور قتل برادرش خسروخان را صادر کرد.^(۳) بی رحمی و بی اعتنائی عبدالله خان در قتل خسروخان، هم لکه ننگی بر دامن خود و ایل بود و هم ضربه جبران ناپذیری بر اعتبار و پیشرفت احتمالی ایل وارد آورد.

در آن سو _ در بویراحمد علیا _ دو پسر عمو به نام محمدحسین خان و ناصرخان طاهری، «خان» محسوب می شدند. اما در واقع قدرت و توانایی چندانی نداشتند، زیرا اقتدار آنان زیر سایه قدرت دو برادر دلیر به نامهای «کی علیخان» و «کی ولیخان» قرار گرفته بود. این دو برادر، البته خواهران محمدحسین خان و ناصرخان را به زنی گرفته بودند و با این ازدواجهای سیاسی عرض اندام بیشتری می نمودند. محمود باور که همزمان با این شخصیت ها بوده، نیز چنین عقیده ای را ابراز داشته است.

وی می نویسد:

ولیخان و علیخان دو نفر از کدخدایان طایفه قایدگیوی، با خواهران محمدحسین و

ص: ۱۲۳

-
- ۱- باور، همان، ص ۱۰۲.
 - ۲- صفی نژاد سال این درگیری را ۱۳۲۴ ذکر می کند، ولی ساعد حسینی و کاوس تابان سیرت سال ۱۳۲۳ را بیان کرده اند. صفی نژاد، همان، ص ۲۴۰ / حسینی، همان، ص ۳۸ / تابان سیرت، همان، ص ۴۳۱.
 - ۳- جهت اطلاع بیشتر از چگونگی توطئه و نحوه قتل خسروخان رجوع شود به: حسینی، همان، صص ۴۶ _ ۳۶ / غفاری، همان، صص ۳۵۶ _ ۳۵۴.

ناصر ازدواج کرده اند و سرپرست واقعی بویراحمد علیا محسوب می شوند. نفوذ و اقتدار و رشادت نامبردگان یا محبوبیتی که در طوایف دارند، به قدری است که وقتی محمدحسین طاهری را زندانی کردند و چادرهایشان را آتش زدند.^(۱)

معهدا این اقتدار چندان پایدار نماند، زیرا ناصرخان جوان با مشورت و حمایت نیروهای ارتشی، نقشه قتل کی علیخان جنگجوی نامی دوره رضاشاه و محمدرضاشاه را به خوبی اجرا کرد.

اندکی پس از قتل کی علیخان، برادرش کی ولیخان دستگیر و روانه زندان گردید. بدین گونه قدرت ناصرخان جوان که با خویشاوندی با ملاغلامحسین جلیل، حسینقلی خان رستم و حمایت برخی از دایی های بابکانی اش _ خاصه آقا لهراس موسی پور و آقا ولی راد _ فزونی یافته بود، قابل ملاحظه شد. به رغم این مهم، برخورد با خویشاوندانی نظیر کی علیخان و کی ولیخان که قدرشان محدود کننده قدرت خوانین بود، بی اعتمادی نزدیکان ناصرخان را نسبت به او زیاد می کرد و موجب نگرانی و اختلاف آنان می گردید. به نظر می رسد عاقل ترین فرد خوانین بویراحمد که هیچ گاه به صورت علنی دست به قتل خویشاوندان نیالود، محمدحسین خان طاهری بود که در این عرصه رقابت خصومت آمیز و قدرت طلبی کم کم خود را کنار کشید. با وجود این به نقش وی در توطئه قتل «آقا سیف الله شجاعی» از کدخدایان بنام طایفه آقایی، که نیز در اثر دشمنی با ناصرخان چیده شده بود، اشاره کرده اند.^(۲) در هر حال، این گونه توطئه ها و ترورها، رابطه خوانین و کدخدایان و نیز طوایف و تیره های مختلف و حتی ایلات کهگیلویه و بویراحمد را بیش از پیش پیچیده تر و تیره تر می کرد و مایه های اتحاد و اعتماد مردمی کهگیلویه و بویراحمد را می گسست.

در این دوره، سیاست و قدرت دیگر ایلات کهگیلویه، بیشتر تحت الشعاع اوضاع ایل بویراحمد بود. این جو بی اعتمادی، زمینه را برای نفوذ دولتیان، خاصه نظامیان تسهیل می کرد و آنان را در خلع سلاح مردم منطقه _ که مهم ترین وظیفه ایشان نیز بود _ کمک فراوان می نمود. به علاوه در مسایل مهم مملکتی، نظیر جریان دکتر مصدق و اختلاف و

ص: ۱۲۴

۱- باور، همان، ص ۱۰۳.

۲- از جمله رجوع شود: قدرت الله اکبری، همان، صص ۲۰۹-۲۰۸.

درگیری طرفداران وی با طرفداران شاه، ایلات کهگیلویه و بویراحمد به دو دسته مخالف تقسیم شده بودند و این خود نیز از تبعات، اختلافات و درگیریهای پیشین بود. در واقع پس از سقوط مصدق و شروع استبداد شاه، قدرت خوانین و کدخدایان منطقه _ تقریباً به گونه ای مسالمت آمیز _ تحت نفوذ نظامیان و دولت قرار گرفت.

در این میان، عبدالله خان که پس از قتل خسروخان، به حمایت سلطانی نماینده کهگیلویه و بهبهان اتکاء زیادی داشت، اقتدار منطقه ای و مملکتی خویش را هم چنان محفوظ نگه داشت. خوانین دیگر نظیر ناصرخان و محمدحسین خان طاهری از ایل بویراحمد علیا، منصورخان باشتی از ایل باوی، محمدعلی خان خلیلی از ایل بهمئی، محمدحسین خان ضرغامی از ایل طیبی، اسکندرخان چرامی از ایل چرام، مظفرخان آرویی از ایل بویراحمد گرمسیر، که از طرفداران شاه و دربار بودند، نیز در حفظ قدرت خویش در ایلات مربوطه می کوشیدند.^(۱)

در این دوره خوانین ایلات، با حفظ ارتباطی دوستانه با نظامیان و مأموران حکومت، تحکیم قدرت خویش را مدنظر داشتند. بدین گونه ظاهراً آرامشی نسبی بر منطقه حکمفرما بود؛ تا اینکه عبدالله خان ضرغام پور و پسرش خداکرم که پس از قتل خسروخان هر کدام یکی از زنان او را در حبالة خویش داشتند، در اواخر سال ۱۳۳۶ بدست نظامیان دستگیر و روانه زندان شدند. دادگاه برای عبدالله خان حکم اعدام صادر کرد و برای خداکرم خان سه سال زندان. در تقاضای فرجام خواهی، با اعمال نظر دوستان مختلف عبدالله خان و اعمال نفوذ آنان در دربار و نزد شاه، حکم اعدام عبدالله خان نقض و با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم گردید.

اما مدتی بعد، حبس ابد وی به چند سال زندان کاهش یافت و پس از حدود سه سال زندان، او و پسرش خداکرم آزاد شدند. پس از آزادی ظاهراً به نظر می رسد عبدالله خان آرامش و آسایش را بر ناامنی و هرج و مرج ترجیح داده؛ اما وقایعی رخ داده که منطقه را به سمت بحران و نابسامانی سوق داده است. غارت سادات ده «کَژیک» بویراحمد و خلع سلاح عده ای ژاندارم در روستای «ضرغام آباد»، از جمله عوامل بحران زای منطقه، پیش از آغاز قیام سالهای ۴۲_۱۳۴۱ بوده که در هر دو مورد خداکرم

ص: ۱۲۵

پسر عبدالله خان متهم اصلی _ در نزد نظامیان _ قلمداد شده است. بدینگونه «نارضایتی» جمع نسبتاً زیادی از مردم بویراحمد سفلی _ خاصه کریک، سی سخت و توت نده (طایفه دلی بویراحمد) _ و نیز حضور بیش از پیش نظامیان در منطقه و تعقیب خداکرم خان، از مشخصه های بارز و بحران زای منطقه پیش از قیام بوده است.

کوهمره سرخی

عشایر و ایلات کوهمره _ خاصه ایل سرخی _ در عصر رضاشاه، همچون دیگر ایلات جنوب، علیه سیاست ها و اقدامات وی، مقاومت و مبارزه نمودند. آنان البته _ همچون ایلات دیگر _ مدتی مشغول اختلافات داخلی خویش بوده؛ اما در همان اوان قیام عشایر جنوب در سال ۱۳۰۷ حضور فعال و مؤثر، پیدا کرده اند. محاصره شیراز و حتی «اشغال موقت فرودگاه» شهر، با حضور مؤثر تفنگچیان کوهمره سرخی به فرماندهی «ملا مهدی سرخی» _ که قریب ۴۰۰ نفر بودند _ انجام گرفته است. (۱)

ملا مهدی، از مشهورترین جنگجویان و یاغیان عشایر جنوب بوده؛ که سالها علیه رژیم پهلوی مبارزه کرده است.

«ایوانف» محقق روسی، قیام ملا مهدی سرخی را یک «جنبش دهقانی» می داند؛ که «علیه انحصار تریاک به وسیله دولت» صورت گرفته است. (۲)

وی، می نویسد: «یگانهای سرکوبگری برای فرونشاندن شورش این دهقانان اعزام گردیدند.

اینان پس از ۶ ماه، از ژوئیه تا دسامبر ۱۹۳۲ [۱۳۱۱ هـ ش] قیام سرکوب و بیش از ۱۵۰ تن از دهقانان شرکت کننده را تیرباران کردند، صدها تن از آنها به زندان با اعمال شاقه و تبعید به نقاط دورافتاده مناطق شرقی محکوم شدند.» (۳)

قیام ملا مهدی سرخی و عشایر کوهمره، یک قیام دهقانی و برای مسئله تریاک نبود؛

ص: ۱۲۶

۱- ایل ناشناخته، ص ۲۴۱/ ابرلینگ، همان، صص ۱۸۷ و ۱۹۵.

۲- ایوانف، «رژیم بورژوا _ مالک رضاشاه»، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، همان، ص ۴۷۰/ مقایسه شود با: ایوانف، تاریخ نوین ایران، همان، ص ۸۳ (وی در جایی دیگر می نویسد: این جنبش «عمدتاً علیه مأمورین انحصار تریاک و دیگر نمایندگان مقامات و نیز علیه خودکامگی فتودال های مرتجع بود.»/ ایوانف، عشایر جنوب (عشایر فارس)، ص ۲۶۹.

۳- ایوانف، «رژیم بورژوا _ مالک رضاشاه»، ص ۴۷۰.

بلکه «یک حرکت عشایری بود، هر چند از حمایت روستائیان نیز برخوردار بود.»^(۱)

عشایر کوهمره سرخی، در جنگ مشهور «تنگ آب» (=تنگاب) فیروزآباد، به مدت ۱۷ شبانه روز، با نظامیان رضاشاه در جنگ و جدل بوده؛ و ضربات خردکننده ای بر آنان وارد آورده، و با کشته و زخمی نمودن بسیاری از آنها، غنایم بسیاری نیز به دست آوردند. علاوه بر این، جنگجویان کوهمره ای به همراه دیگر عشایر جنوب به «هنگ کازرون» هجوم برده، و موفقیت های جنگی و غنایم نظامی فراوانی کسب کردند.^(۲)

با سرکوب خونین قیام عشایر جنوب، در طی سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱، سران و جنگجویان عشایر کوهمره نیز دستگیر و اعدام شدند؛ و حکومت نظامی، حاکم مطلق منطقه گردید.

بنابراین، ایلات و عشایر کوهمره سرخی، همچون ایلات جنوب، دوران سخت و سنگین «تخته قاپو» را از سال ۱۳۱۱ تا شهریور ۱۳۲۰ متحمل شده؛ و در اوج صعوبت و عذاب به اتمام رسانده است

پیر کهنسال طایفه جیحون [کوهمره] حاج شکرالله مرادی می گوید: «امیه ها دسته دسته به کوهمره می آمدند. اگر احیاناً چادر سیاهی می دیدند آن را محاصره می کردند [و] چادر را با وسایل درون آن به آتش می کشیدند. حجاب زنها را پاره می کردند. می گفتند به جای چادر، کپر بزنید. هر وقت امیه می آمد، بالاخره بهانه ای پیدا می کرد و ما را جریمه می کرد و مقداری از احشامان را می برد، به نحوی که یکساله کاملاً بی دام و خانه خراب شدیم. یک روز امیه ای به کپر ما آمد. بهانه ای نداشت. خیلی احترامش گذاشتیم. برایش چای ریختیم. موقع چای خوردن، ناگهان بلند شد و فریاد کشید: پدر سوخته های دزد! شما به اعلیحضرت همایونی توهین می کنید! هراسان شدیم که چه جسارتی کرده ایم. گفت: عجب! نمی دانید چه غلطی کرده اید؟ شما عکس دختر اعلیحضرت را سوزانده اید!! منظورش عکس دختری بود که در نعلبکی نقاشی شده بود! خلاصه به این بهانه ته مانده گوسفندمان را گرفت و برد.»^(۳)

در طی دوران حاکمیت نظامیان بر عشایر سرخی و کوهمره (۱۳۲۰-۱۳۱۱)؛ دو تن

ص: ۱۲۷

۱- ایل نا شناخته، صص ۲۴۲ - ۲۴۱.

۲- همان، ص ۲۴۲.

۳- همان، ص ۲۴۴.

از جنگجویان ایل به نام های «کاکاجان» و «محمدجان» به گونه ای «یاغی» به شمار می رفتند؛ و علیه دولت مبارزه می کردند. سرانجام «محمدجان در خواب توسط یک مزدور دولتی به اتفاق همسرش کشته می شود»؛ و کاکاجان «توسط یک نظامی به نام نایب پاشاخان فریب می خورد و با «تأمین» و قسم قرآن به شیراز آورده می شود و در آنجا اعدام و کلیه اموال او مصادره می گردد.»^(۱)

پس از سقوط و تبعید رضاشاه، تبعیدیان ایل به منطقه بازگشتند؛ و دو تن از فرزندان «ملاشهباز» _ مسیح الله و حبیب الله _ در رأس منطقه کوهمره قرار گرفتند. ایندو با رهبری ایل، در آغاز سال های دهه ۱۳۲۰، با همسایگان قشقایی خویش، خاصه فرزندان «صولت الدوله» _ ناصر و خسرو قشقایی _ مناسبات دوستانه داشتند. اما مدتی بعد، درگیری ها و اختلافات ایلی میان آنان آغاز شد در این درگیری های خونین، صدمات و خسارات فراوانی بر کوهمره سرخی وارد آمد.^(۲) «در این سالها کوهمره سرخی بارها مورد یورش عمال برادران قشقایی قرار می گیرد و عشایر کوهمره با پناه بردن به ارتفاعات، به تشکیل کانونهای دفاع دست می زنند.»^(۳) سران و بزرگان ایل، با مکاتبات و شکایت نامه های خویش، خواستار همکاری و حمایت دولت می گردند.^(۴) به نظر می رسد، اختلافات میان بزرگان قشقایی و سرخی، مانع عمده حضور ایل سرخی در وقایع سال های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۵ فارس و جنوب بوده است.

با قدرت یابی پهلوی دوم و حضور نظامیان در ایلات _ و خلع سلاح ایلات و عشایر _ به تدریج حاکمیت نظامی _ تحت عنوان «افسر انتظامات» _ و پیش از آن «افسر اطلاعات» _ در کوهمره سرخی، استقرار می یابد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اوضاع سیاسی به نفع شاه و طرفداران وی _ و نظامیان ارتشی _ تغییر یافت؛ و اقتدار سیاسی نظامی رژیم بر ایلات و عشایر جنوب، به اوج رسید. «سرلشکر ریاحی»، فرمانده سپاه جنوب و «سروان ولیان» معاون وی، با حضور نظامی در جنوب، سیاست سرکوب عشایر را با فرمان شاه مملکت _ همچون پدرش رضاشاه _ با شدت اعمال و

ص: ۱۲۸

۱- همان، ص ۱۷۹.

۲- همان، ص ۲۵۱ _ ۲۵۰.

۳- همان، ص ۲۵۱.

۴- همانجا.

اجرا می نمودند. در کوهمره سرخی و به دستور ریاحی، ولیان، سروانی به نام «خالصی افسر انتظامات و اطلاعات عشایر کوهمره سرخی می گردد.»^(۱) در این دوره، که در نزد عشایر سرخی به «دوره سروان خالصی» مشهور است؛ ظلم و جور بسیاری بر سرخی ها روا داشته می شود. شکایت نامه ای به تاریخ «بهمن ۱۳۳۵» در دست است؛ که ۳۰ نفر از بزرگان و ریش سفیدان سرخی و کوهمره، گوشه ای از اعمال و اقدامات ظالمانه «سروان خالصی» را به مقامات بالا منعکس نموده اند.

در بخشی از این شکایت نامه آمده است: «از موقعی که سروان خالصی به کوهمره سرخی وارد شده از هر نوع اعمال خلاف قانون و آزار و شکنجه فروگذار نکرده. اولاً- سربازان خود را خودمختار و آزادی به آنها داده که هر چه دلشان می خواهد بکنند. شرم داریم اعمال و رفتار آنها را بنویسیم. اینکه شمه ای از اعمال آن: ۱- تجاوز به ناموس رعایای فلک زده قریه ... که اظهر من الشمس است. ۲- اثاثیه زنانه ... کدخدای ... را سرقت نمودند[... بعد از استرداد قسمتی از اثاثیه مزبور، زیر جامه عیال ... به دست سربازان تکه تکه شد که الساعه حاضر است. این عمل همان است که پیشه وریها و غلام یحیی ها در آذربایجان حکومت ترور و وحشت بوجود آورده بودند. در این منطقه هم به همان نسبت رعایای بیچاره کوهمره سرخی را در وحشت انداخته. ۳- حاجی علی گدا که از اشخاص خدمتگزار و محترم ماست [... مدت ۱۰ روز او را بیگناه زندانی و حتی اجازه ملاقات نداده ۴- محمد فرزند گل میرزا را با وضع خیلی زننده دستگیر و چند مرتبه او را به چوب بسته که در حال مرگ است و ۱۵ روز او را زندانی نموده. ۵- ولی بیگی را دستگیر و زیر چوب او را شکنجه و عذاب داده. ۶- بهرام رحیمی را دستگیر و زیر چوب و چماق او را مجروح که به حال مردن است. ۷- امیرعلی کدخدای ایور را سیلی زده که پرده گوش او پاره شده. ۸- سردار کریمپور را دستگیر و بغل او را بسته و او را زندانی و اذیت نموده. ۹- شیرزاد صالحی را بدون جهت اثاثیه خانه اش را گروهبانان و سربازان سرقت کرده اند. از طرفی او را چوب و شلاق زده اند. ۱۰- ابراهیم کدخدای چنار فاریاب را بین همه مردم چوب زده. ۱۱- به کلیه مردم فحاشی و بددهنی می کنند. ۱۲- کمال اعتماد نماینده آقای شهبازی را به وضع موهنی از محل خارج کرده است. ۱۳- از حمل

ص: ۱۲۹

چنارهای مالکی جلوگیری کرده. ۱۴- به کلیه زارعین فحاشی نموده. ۱۵- نیمه شب که همه مردم در خواب هستند گروهبانان را مانند دژخیمان به خانه مردم اعزام می کند...»(۱)

چنین اعمال ظالمانه و ستمگرانه ای، سرانجام موجب عصیان مردم کوهمره سرخی می گردد؛ و «رئیس ایل سرخی، به همراه عده زیادی از اهالی مسلح، «یاغی» می شود و اعلام می دارد «تا وقتی که این اقدامات ادامه دارد و ریاحی و ولیان در فارس هستند، از کوه پایین نمی آئیم.»(۲) در نتیجه، «سرلشکر همت» در کوه به ملاقات شهبازی می رود و از آنان دلجویی می نماید. به دنبال آن، سرلشکر ریاحی، ولیان و هرام استاندار فارس، معزول «و به تهران فراخوانده می شوند.»(۳)

معهدا، اوضاع ظاهراً آرام می گیرد، و این روند تا سال ۱۳۴۱ به صورت کجدار و مریز ادامه می یابد.

ایل قشقایی و رضاشاه

در مراسم تاجگذاری رضاشاه - اردیبهشت ۱۳۰۵ - سران عشایر «قشقایی» از جمله بزرگان ایلات و عشایر، شرکت کننده بودند. سرکردگان ایلات و عشایر «بلوچ، بختیاری، قشقایی، بربری، یموت و ترکمن...» در این مراسم مشارکت جسته بودند. این نمایندگان با لباس های فاخر عشایری بر اسب های چابک و راهوار که با زر و زیور آراسته بودند، سوار گردیده، نمایش های عجیبی دادند.»(۴) علاوه بر حضور نمایندگان ایل قشقایی در جشن پادشاهی رضاشاه، در «همان سال صولت الدوله و پسر ارشدش، ناصرخان، به مجلس راه یافتند ولی از آنها خواسته شد در تهران بمانند.»(۵) آن گونه که ابرلینگ می گوید: «این دو نفر خیلی زود دریافتند که در واقع زندانی شاه هستند.»(۶) همچنین «به آنها دستور داده شد در خلع سلاح ایل قشقایی با دولت همکاری کنند.»(۷) اندکی بعد،

ص: ۱۳۰

۱- رجوع شود: ایل ناشناخته، صص ۲۵۴ - ۲۵۳.

۲- همان، ص ۲۵۴.

۳- همانجا.

۴- اسکندر دلدوم، زندگی پرماجرای رضاشاه، جلد اول، چاپ سوم، تهران: نشر گلفام، ۱۳۷۱، ص ۲۹۵.

۵- ابرلینگ، همان، ص ۱۸۳.

۶- همانجا.

۷- همانجا.

صوالت الدوله و پسرش ناصرخان دستگیر و زندانی شدند. بنا به نوشته کاوه بیات: «صوالت الدوله را به اتهام تحریک بویراحمدیها به شورش و اغتشاش و به عنوان یکی از مسببین جنگ دورگ مدو بازداشت کردند.»^(۱) اما «در بازجوییها و تحقیقاتی که تحت سرپرستی سرتیپ حبیب الله خان شیانی از ایشان به عمل آمد، شیانی نظر دارد که صوالت الدوله در این جریان هیچگونه مداخله ای نداشته و امرای لشکر فارس برای پرده پوشی بر بیکفایتی خود این اتهامات را بر او وارد ساخته اند. [بنابراین] صوالت الدوله با وساطت مستوفی الممالک از زندان دژبانی آزاد می شود.»^(۲)

«منوچهر ریاحی» خواهرزاده سرلشکر شیانی، می نویسد: «امیرلشکر شیانی مراتب وفاداری قشقایی ها را به اطلاع رضاشاه رساند و تقاضای عفو و آزادی فوری صوالت الدوله را نمود که بلافاصله مورد پذیرش قرار گرفت.»^(۳)

اما، پیش از آزادی صوالت الدوله و حضور سرلشکر شیانی در فارس، عشایر قشقایی قیام خویش را آغاز کرده بودند. آنچنان که «کاوه بیات» به درستی بیان کرده _ و پیشتر آورده شد _ «جنگ دورگ مدو» و پیروزی قاطع بویراحمدی ها؛ لاقفل «به دو لحاظ کاملاً به سود عشایر تمام شد» و عشایر قشقایی، به جد از آن متأثر و متحرک شدند. یکی «به لحاظ تسلیحات»؛ که هم بویراحمدی ها، غنایم جنگی بسیاری به دست آوردند؛ و هم «چریک»های دره شوری و کشکولی حامی نظامیان، از اسلحه و مهمات دولتیان _ که «حدود هفتصد قبضه» بود و نظامیان در اختیارشان گذاشته بودند _ در جنگهای بعدی، علیه آنها استفاده کردند.^(۴) دیگر _ که «شاید مهمتر از اسلحه» بود _ شکست سنگین و مهیبی بود که بویراحمدی ها بر نظامیان وارد آوردند. در نتیجه «این موضوع به ویژه از نظر آن دسته از کلانتران قشقایی که به عنوان رؤسای چریک در جنگ [دورگ مدو] حضور داشتند دور نماند و عامل مهمی در پذیرش اندیشه شورش از سوی آنان بود.»^(۵)

ص: ۱۳۱

۱- بیات، شورش عشایری فارس، ص ۴۵.

۲- همانجا.

۳- منوچهر ریاحی، سراب زندگی، تهران: انتشارات تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۲۲.

۴- بیات، همان، ص ۴۴.

۵- همانجا.

در هر حال، با قدرتی که بویراحمدی ها در جنگهای دورگک دهنو «دورگک مدین = مدو» و نیز «آجوادی» نشان دادند؛ و شکست سهمناکی، که دولتیان متحمل شدند؛ ایلات و عشایر جنوب _ خاصه قشقایی و خمسه _ ترغیب و تحریک گردیدند. مدتها بود، که یک نظامی ظالم در ایل قشقایی، بیشرمی را به اوج رسانده، «از شیر زندهای نجیب» ایل، «توله سگهای خود را می پرورید».^(۱)

چنان که پیشتر آمد، «ویلیام داگلاس» و «ایوانف» به این عمل ناجوانمردانه و غیرانسانی «سروان عباس خان نیکبخت» _ حاکم نظامی ایل قشقایی _ اشارت کرده اند.^(۲) حتی ایوانف، به صراحت اظهار می دارد: «علت مستقیم قیام قشقاییان خودسری و فشار و تزییقات حکام نظامی و به خصوص فرماندار نظامی [ایل]، کاپیتان عباس خان مشار بود.»^(۳)

در پی چنین اعمال ظالمانه، قیام قشقایی ها آغاز شد. بهار ۱۳۰۸ جنگجویان ایل قشقایی و نیز ایلات خمسه _ به جز باصری _ و برخی از بویراحمدی ها، در نقاط مختلف فارس، با نظامیان رضاشاه درگیر شدند. این درگیری های چند ماهه، ضربات سنگینی بر دولت وارد آورد. البته عشایر، که در حال کوچ بهاره بودند، خسارات زیادی نیز متحمل شدند. بالاخره با تدبیر امیرلشکر شیبانی و آزادی صولت الدوله از زندان و اعزام او به فارس _ میان عشایر قشقایی _ قیام فروکش کرد؛ و حکومت رضاشاه یک بار دیگر، از سرکوب ایلات و عشایر، موفق بیرون آمد.^(۴) پس از آن، ایل قشقایی به رهبری صولت الدوله، سیاست همکاری با دولت را در پیش گرفت و در یورش ده هزار نفری امیرلشکر شیبانی به ایل بویراحمد _ در سال ۱۳۰۹ _ پسرش ناصرخان و ۵۰۰ چریک قشقایی را در معیت نظامیان اعزام داشت.^(۵) ابرلینگ می گوید: «به درستی روشن نیست که چرا قشقایی ها مایل بودند در سرکوب طوایف ممسنی و بویراحمد حکومت مرکزی را همراهی کنند. تنها دلیلی که به ذهن می رسد این است که آنها تحت فشار حکومت مرکزی

ص: ۱۳۲

۱- محمدبهمن بیگی، عرف و عادت در عشایر فارس، ص ۶۲ و همان، چاپ دوم، ص ۱۰۰-۹۹.

۲- داگلاس، همان، ص ۲۲۴/ایوانف، عشایر جنوب (عشایر فارس)، ص ۲۶۸.

۳- ایوانف، همانجا.

۴- برای اطلاع بیشتر از قیام قشقایی ها رجوع شود: کاوه بیات، همان، صص ۸۵ _ ۴۵.

۵- ابرلینگ، همان، ص ۱۹۶.

در هر حال، صولت الدوله و ناصرخان، نمایندگی مجلس را همچنان حفظ کردند؛ و ملک منصور خان ریاست ایل را در دست گرفت. اما، با عزیمت وی به اروپا، علی خان در سال ۱۳۱۰ رهبر ایل شد. یک سال بعد، ایل قشقایی به رهبری علی خان، آخرین درگیری خویش را با حکومت رضاشاه انجام داد(۲) از آن پس، سیاست «تخته قاپو»، به گونه ای بسیار خشن و بیرحمانه، در قبال ایل قشقایی اعمال و اجرا شد؛ و ضربات، خسارات و تلفات جبران ناپذیری بر افراد و احشام ایل وارد آورد.

ایل قشقایی و محمدرضاشاه

پس از شهریور ۱۳۲۰، ناصرخان و خسروخان قشقایی از تهران فرار کرده و به ایل بازگشتند. بنابراین، مجدداً قدرت و عظمت ایل قشقایی را در اندک مدت به سامان رساندند و با آلمان ها که درگیر جنگ بودند ارتباط برقرار کردند. در بهار ۱۳۲۲ جنگ میان قشقایی ها و نظامیان دولت مرکزی به فرماندهی سرلشکر شاه بختی آغاز گردید. طرفین دچار صدمات و تلفات زیادی شدند(۳) در پی آن، بخشی از ایل قشقایی که در مناطق بیلاقی پادنا و سمیرم و مهرگرد، ساکن شده بودند؛ با کمک جنگجویان ایل بویراحمد، پادگان نظامی سمیرم را تسخیر کردند و تسلیحات نظامی بسیاری به دست آوردند. بدین ترتیب، قدرت ایل قشقایی به رهبری پسران صولت الدوله، دائماً در حال تزايد بود. سه سال پس از فتح سمیرم، نهضت جنوب به رهبری آنان و با هماهنگی و اتحاد با ایلات بویراحمد علیا، ممسنی، حیات داودی، دشتی و دشتستان، ایجاد شد. چنانکه پیشتر آمد، ایلات مذکور موفقیت های بالنسبه ای در قبال پهلوی دوم به دست آوردند(۴) از آن پس تا سقوط دولت دکتر مصدق (۲۸ مرداد ۱۳۳۲)؛ قدرت و شوکت ایل قشقایی در اوج عظمت خویش بود.

«ابرلینگ» به درستی، سال های میان ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ را «سال های صلح و رفاه» ایل

ص: ۱۳۳

۱- همان، ص ۱۹۷.

۲- همانجا.

۳- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: ابرلینگ، همان، صص ۲۱۶ - ۲۰۳.

۴- رجوع شود: ابرلینگ، همان، صص ۲۳۲ - ۲۲۳.

قشقایی ذکر می کند. (۱) با خلع و محاکمه دکتر مصدق، حاکمیت برادران قشقایی نیز پایان یافت؛ و یکی از پس دیگری وادار به ترک وطن شدند. اکنون نوبت محمدرضا شاه بود که اقتدار شاهانه و استبدادی خویش را نشان دهد. ایل قشقایی، تحت نفوذ نظامیان _ که انتظامات خوانده می شد _ و کلانتران و کدخدایان خویش «بدون برادران قشقایی» هنوز طرف توجه حکومت بود (۲) اما، سیاست کلانتران و سران طوایف متعدد ایل قشقایی، غالباً بر مصالحه و سازش بود؛ و حکومت مرکزی، مقتدرانه بر ایل نظارت داشت.

ایل ممسنی در عصر پهلوی اول

در عهد پرماجرای رضاخان، ایلات و عشایر ممسنی، نیز عرصه تهاجم حکومت مرکزی و جنگ و جدل های خونین گردیدند. در این میان، وقایع پیش آمده در ممسنی، خاصه نبردهای خونین نظامیان و عشایر؛ چند ویژگی خاص و کلی داشت. به احتمال زیاد، منشأ این درگیری ها، مربوط به ادعای «حاج محمد معین دهدشتی» _ مشهور به معین التجار بوشهری _ بر سر املاک ممسنی بود، که همواره با مقاومت و مخالفت «امام قلی خان رستم» مواجه می شده است. در پی هر مخالفت، حاج محمد معین دهدشتی، به دولت مرکزی متوسل می شد و آنان نیز با اعزام نیروی نظامی مسلح، اجابت دعوی وی می کردند؛ و لامحاله جنگ و جدل را موجب می شدند. غالباً دولت مرکزی و معین التجار، موفق می شدند، از طوایف بکش، جاوید و دشمن زیاری، چریک محلی، مسلح نموده و با کمک آنان، حوزه استحفاظی امام قلی خان رستم را عرصه تهاجم قرار دهند. با سیل تهاجم، مقاومت افراد امام قلی خان در هم شکسته می شد و او چاره ای جز توسل به خویشاوندان بویراحمدی خویش نداشت. بنابراین، حضور جنگجویان بویراحمدی، خیلی زود نتیجه کشمکش و مجادله خونین را به نفع ممسنی های «رستم» رقم می زد، و نظامیان و حامیان محلی آنان را به هزیمت سنگین وا می داشت. این بازی ملال آور مالکان، که با خودسری، استبداد و سوءتدبیر دولتیان، توأم بود؛ مدتها ادامه

ص: ۱۳۴

۱- همان، ص ۲۳۳.

۲- همان، صص ۲۵۹ _ ۲۴۳.

یافت. فرجام آن، ظاهراً مرگ امام قلی خان _ به دست رضاشاه _ و تسلط کامل معین التجار بر بسیاری از اراضی زرخیز ممسنی بود.

نخستین درگیری سنگین قوای نظامی و نیروهای امام قلی خان رستم، به جنگ «آجودی» (=آقا جوادی = جواد بوشهری فرزند معین التجار) مشهور است. مؤلف کتاب بویراحمد در گذرگاه تاریخ، سال این درگیری را ۱۳۰۲ ذکر می کند. مثل همیشه، این درگیری با پیروزی اولیه نظامیان و چریک های محلی همراه آنان _ متشکل از طوایف بکش، جاوید و دشمن زیاری _ همراه بود؛ اما پس از آنکه جنگجویان بویراحمدی، به کمک امام قلی خان شتافتند. سرنوشت جنگ به گونه ای دیگر تغییر یافت، که همانا پیروزی عشایر و شکست نظامیان و طرفداران آنان بود(۱).

اوضاع منطقه ممسنی و اختلافات خونین امام قلی خان رستم و حاج محمد معین دهدشتی، چند سالی ظاهراً مسکوت ماند؛ تا اینکه در سال ۱۳۰۷ مجدداً لشکرکشی نظامی برای فتح رستم ممسنی و سرکوب قطعی مخالفان «معین التجار» آغاز شد. جنگ «دورگ مدین» (= دورگ مدو = دورگ دهنو) که به نوعی سرآغاز شورش عشایر جنوب (فارس) طی سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ به شمار می آید؛ نتیجه این لشکرکشی بود. همچون جنگ های پیشین، نظامیان و چریک های محلی طوایف ممسنی و قشقایی _ دره شوری و کشکولی _ موفق گردیدند سپاهیان امام قلی خان رستم را عقب رانده، شکست دهند. اما حضور مجدد جنگجویان بویراحمدی، صحنه نبرد را به نفع امام قلی خان تغییر داد؛ و در طی چندین جنگ خونین و سهمگین شکست بسیار سنگینی را بر حکومتیان وارد آوردند(۲). شکست نظامیان تبعات سنگینی برای آنان و دولت مرکزی در برداشت. معهدا سرنوشت املاک ممسنی و ماجرای مالکیت معین التجار، تا زمان تسلیم شدن امام قلی خان و انتقال وی به تهران (۱۳۰۹) قطعیت نیافت. پس از جنگ «تنگ تامرادی» که اکثر خوانین بویراحمد و ممسنی تسلیم رضاشاه شدند و بوسیله سردار اسعد بختیاری به تهران انتقال یافتند؛ دیگر معارضی مقابل معین التجار و حکومت رضاشاه وجود نداشت و سرنوشت املاک ممسنی، تا حدود زیادی، آن گونه که دولت

ص: ۱۳۵

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: قدرت الله اکبری، همان، صص ۳۳ _ ۳۲.

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: بیات، همان، صص ۴۵ _ ۳۹ / اکبری، همان، صص ۴۷ _ ۴۳.

می خواست، رقم خورد(۱) بدین گونه، حکومت رضاشاه تا زمان عزل وی _ شهریور ۱۳۲۰ _ حاکم مطلق ممسنی به شمار می رفت.

امام قلی خان نیز در سال ۱۳۱۳ به همراه خوانین بویراحمد _ شکراله خان و سرتیپ خان _ به اعدام محکوم گردید و کشته شد.

عصر پهلوی دوم

با سقوط رضاشاه و آشفتگی بیش از پیش اوضاع مملکت، فرزندان تبعیدی خوانین، به ایلات خویش بازگشتند. حسینقلی خان فرزند امام قلی خان، نیز از جمله آنان بود(۲) وی از سال ۱۳۲۱ به تدریج، به تحکیم حاکمیت خویش پرداخت؛ و به زودی تسلط خود را نشان داد. دیگر خوانین و سران سنتی ممسنی در طوایف بکش، جاوید و دشمن زیاری، عرض اندام نموده، و روابط حسنه ای با یکدیگر برقرار کردند. نتیجه این روابط نزدیک، علاوه بر ازدواج های سیاسی، حضور مؤثر و متحدانه در «نهضت جنوب» _ در سال ۱۳۲۵ _ بود. تقریباً تمام سران طوایف مشهور ممسنی در نهضت جنوب شرکت جستند(۳) در هر حال نهضت جنوب با همکاری و هماهنگی ایلات بویراحمد علیا، ممسنی، قشقایی، حیات داودی، تنگستانی، دشتی و دشتستان، به موفقیت های مقطعی و موقتی رسید(۴)

پس از خاتمه نهضت جنوب، به تدریج قدرت دولت مرکزی افزایش یافت؛ و بنابراین خلع سلاح عشایر _ غالباً با همکاری خوانین ایل _ آغاز گشت. در ایل ممسنی و طوایف چهارگانه آن، نیز دولت مرکزی، سیاست خلع سلاح و تسلط تدریجی را اعمال کرد. بدین گونه، حکومت پهلوی دوم، با استقرار افسران انتظامات در ایلات و عشایر

ص: ۱۳۶

- ۱- جهت اطلاع بیشتر از داستان مالکیت معین التجار و فرجام املا-ک ممسنی، رجوع شود: سهیلا شهبهانی، چهار فصل آفتاب، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۶، صص ۲۶۹ _ ۲۶۸. حسن حبیبی فهلیانی، همان، صص ۲۶۸ _ ۲۶۴ و ۳۴۵ _ ۳۳۹ / نورمحمد مجیدی، تاریخ و جغرافیای ممسنی، صص ۲۳۳ _ ۲۳۱ و ۲۵۴ _ ۲۵۱ و ۳۰۵ _ ۲۹۶ و ۴۰۸ _ ۴۰۴.
- ۲- رجوع شود: زندگی نامه بی بی پریش رستمی، صص ۴۹ _ ۳۳.
- ۳- رجوع شود: نورزاده بوشهری، همان، صص ۶ _ ۷ / مجیدی، همان، صص ۲۶۶ _ ۲۵۸.
- ۴- برای اطلاع بیشتر از «نهضت جنوب» رجوع شود: نورزاده بوشهری، همان / جامی، همان جا / آبراهامیان، همان، ص ۲۱۳.

ممسنی، کهگیلویه و بویراحمد، قشقایی، سرخی و حضور مؤثر دولت مرکزی را نشان داد. این حضور مؤثر، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با تمام قدرت و خشونت اعمال و اجرا شد.

مبارزات ایلات خمسه

ایلات خمسه، همچون دیگر ایلات جنوب، علیه رضاشاه شورش کردند. در بهار ۱۳۰۸ ابوالحسن خان پورزند، حاکمیت ایلات خمسه را بر عهده گرفت. وی قبل از حضور در محل حکومت خویش، با شورش ایلات خمسه و در رأس آنها «بهارلوها» مواجه گردید. داراب به تصرف بهارلوها، به فرماندهی «کازم خان بهارلو» درآمد. نیروهای کازم خان، برای تصرف فسا به حرکت درآمد؛ اما با نظامیان به فرماندهی ابوالحسن خان پورزند مواجه و درگیر شدند. در این درگیری، ایلات خمسه شکست خورده، عقب نشستند. اندکی بعد، بهارلوها هجوم برده و نظامیان را محاصره کردند.

نظامیان زیادی با کمک هواپیما و سلاح سنگین وارد منطقه شدند؛ در همین اوضاع وخیم و نابسامان، پورزند، به شیراز فراخوانده شد و به جای وی «مستشارالسلطنه مشایخی» انتصاب گردید. بنابراین اوضاع، بیش از پیش بحرانی تر گردید. عشایر موفق شدند منطقه را تصرف کامل نمایند. دولتیان مجبور شدند یکی از نظامیان ایل عرب خمسه را حاکم لارستان و خمسه گردانند. سرهنگ محمدتقی خان عرب شیبانی، با نظامیان همراه خویش، فسا و دیگر مناطق تصرفی عشایر را، پس گرفت. عبدالحسین خان بهارلو، به نمایندگی عشایر، با سرهنگ محمدتقی خان وارد مذاکره گردید و خواسته های زیر را اعلام داشت:

۱- دولت قشون اجباری از ما نخواهند. ۲- از خلع سلاح ما درگذرد. ۳- نظامیانی که در ناحیه داراب و فسا هستند عودت به مرکز نمایند، فقط خود یاور محمدتقی خان با عده ای چریک عازم لار گردد. ۴- انتظام امورات این ناحیه و امنیت طرق و شوارع ابوابجمعی به عهده خود ما واگذار گردد. همه راهها را امن و امان می کنیم؛ دیگر لازم به وجود نظامی نیست (۱)

ص: ۱۳۷

۱- جبل المتین (شماره ۴۵ _ ۴۴، ۷ آبان ۱۳۰۸)، ص ۲۰؛ به نقل از کاوه بیات، همان، ص ۸۷.

دولتیان نپذیرفتند و لامحاله نبرد ادامه یافت. درگیری های سخت و سنگینی رخ داد و تلفات زیادی به طرفین وارد شد. سرانجام، نظامیان که اکنون تعداد آنان بسیار بیشتر شده بود، موفق به شکست قطعی عشایر خمسه شدند و مناطق و شهرهای فسا، داراب و ... را به تصرف خویش درآوردند(۱)

ابرلینگ به اختصار می نویسد: «زمستان ۱۳۰۸/۱۹۲۹ هـ.ش، یک هنگ نیز برای سرکوب اعراب خمسه و طایفه بهارلو اعزام شد. جنگی سخت در حوالی داراب و نزدیکی هاقلعه گراش (غرب لار) در گرفت و شورشیان بالاخره تسلیم شدند.»(۲)

پس از سرکوب شورش های عشایر جنوب، ایلات خمسه نیز همچون دیگر ایلات جنوب، اسکان اجباری (تخته قاپو) شدند و این وضعیت تا سال ۱۳۲۰ ادامه یافت.

ص: ۱۳۸

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: بیات، همان، صص ۸۹ _ ۵۲.

۲- ابرلینگ، همان، ص ۱۹۵.

استبداد محمدرضاشاهی (۱)

در حقیقت کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بازگشت مجدد محمدرضا شاه به قدرت، آغاز حاکمیت و اقتدار واقعی پهلوی دوم بود. در پی پیروزی کودتا، قدرت های معارض و موازی محمدرضا شاه، یکی پس از دیگری شکسته و سرکوب شدند. محمد مصدق و ملی گرایان، دیگر از صحنه کنار گذاشته شدند. گروه های سیاسی و معارض پهلوی دوم، به شدت منکوب گردیدند. قدرت عشایر - که در بسیاری مواقع در تضاد با حکومت پهلوی بود - در هم شکسته شد. روحانیت نیز عملاً برکنار از کشمکش های سیاسی گشته بود. دولت های دست نشانده کودتا، به اختیار شاه و اربابان بیگانه او بر سر کار می آمدند. دولت زاهدی، از شهریور ۱۳۳۲ تا فروردین ۱۳۳۴ بر سر کار بود. پس از سرلشکر فضل الله زاهدی، حسین علاء به نخست وزیری رسید. وی، تا فروردین ۱۳۳۶ دولت را در دست داشت. پس از او، دکتر منوچهر اقبال عنان نخست وزیری را به دست گرفت. وی، خود را بی چون و چرا در اختیار شاه گذاشته بود و همه امور کشورداری را مختص «اوامر» شاهنشاه می دانست. خود و مقام نخست وزیری را، تا حد «چاکری» و «غلام» جان نثاری و خانه زادی پایین آورده بود. در واقع، محمدرضا شاه به تمام معنا بر اریکه سلطنت سوار بود و مستبدانه

ص: ۱۳۹

۱- در این فصل، به طور مختصر، مهم ترین رویدادهای ایران در آستانه قیام عشایر جنوب تبیین گردیده است.

حکومت می کرد. تشکیل احزاب دولتی و مطیع «ملیون» و «مردم»، به رهبری نخست وزیران اقبال و امیراسدالله علم، در راستای حفظ سلطنت و رعایت رقابت های ظاهری بود(۱). این احزاب، عملاً در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، در تابستان ۱۳۳۹، فعالیت و رقابت خود را نشان دادند. اما دکتر اقبال که تنها دوست داشت عنوان «نخست وزیر» شاهنشاه را یدک بکشد، در انتخابات دخالت آشکار نمود و نتیجه آن را به طور کامل به نفع طرفداران خویش _ یا نیروهای حزب ملیون _ تغییر داد. همین مهم که اعتراضات زیادی را در پی داشت، سرانجام به سقوط دولتش انجامید. در شهریورماه ۱۳۳۹، به دنبال اعلام نتایج انتخابات و شروع اعتراضات و آشکار شدن تقلبات گسترده، شاه از «چاکر» خویش خواست که استعفا دهد. وی نیز بدون چون و چرا کنار کشید. به علاوه، شاه از نمایندگان منتخب دوره بیستم درخواست استعفا نمود. به دنبال این وقایع، مجلس منحل گردید و به جای دکتر اقبال، جعفر شریف امامی موظف به تشکیل دولت و برگزاری مجدد انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی شد. در این ایام، رقابت های انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا در جریان بود.

دوره کوتاه شریف امامی

جعفر شریف امامی، نیز همچون منوچهر اقبال منقاد محمدرضا شاه بود؛ با این تفاوت که قرار شده بود بدون دخالت مستقیم در امر برگزاری انتخابات و مسایل دیگری از این قبیل، ژست آزادی و فضای باز سیاسی در کشور بگیرد. رقابت های انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا، تأثیر ناخواسته ای بر فضای سیاسی کشور و محمدرضا شاه گذاشته بود. در این انتخابات، البته شاه جانب جمهوری خواهان آمریکا را گرفت و علاقمند بود نماینده این حزب یعنی نیکسون پیروز شود اما از بخت بد وی، جان فیتز جرال د کندی، نماینده دموکراتها پیروز گشت. این مسئله، شاه را بسیار بیمناک نمود. جعفر شریف امامی هم در برگزاری دومین انتخابات مجلس بیستم شورای

ص: ۱۴۰

۱- بنا به نوشته آبراهامیان: «این دو تشکیلات، به احزاب «بله» و «بله قربان» مشهور شدند.» (رجوع شود: پرواند آبراهامیان، همان، ص ۳۸۳).

ملی به شدت زیر سؤال رفت و در واقع ناموفق ماند. فعالیت گروههای سیاسی، بویژه جبهه ملی و منفردینی چون علی امینی و یارانش _ که مشهور بود حمایت آمریکا را به دنبال دارند _ و نیز مظفر بقایی و دوستانش، دولت شریف امامی را با بحران مواجه کرده بود. در واقع، فضای به ظاهر باز سیاسی شاه و شریف امامی، میدان فعالیت دیگر گروههای سیاسی، سوی احزاب درباری ملیون و مردم را وسیع تر نموده بود. سران جبهه ملی در آذر ۱۳۳۹ با نخست وزیر دیدار کردند و خواستار تأمین آزادی انتخابات شدند. اندکی بعد، آنان «درخواست امتیاز و انتشار روزنامه» و برگزاری «میتینگ» انتخاباتی را مطرح نمودند. اما، هیچ یک از درخواست های آنها برآورده نشد. بنابراین، در بهمن ماه ۱۳۳۹ «چهارده تن از رهبران جبهه ملی به مجلس سنا رفتند و با موافقت صدراالاشراف، رئیس سنا، در تالار قرائتخانه کتابخانه متحصن شدند.»^(۱) تحصن سران جبهه ملی، که قریب ۳۵ روز طول کشید، نه تنها تأثیری در توجه به خواسته های آنان نداشت، که «صورت بازداشت به خود گرفت [و] حتی ملاقات آنها با خانواده و دوستان ناممکن شد.»^(۲)

علاوه بر گروههای سیاسی، نظیر جبهه ملی، دانشجویان دانشگاه تهران نیز در بهمن ماه، نسبت به عدم آزادی انتخابات تظاهراتی بر پا کردند که منجر به درگیری و تعطیلی بازار و دخالت پلیس گردید. اوضاع بحرانی دانشگاه، در اسفندماه نیز ادامه یافت و اتومبیل دکتر منوچهر اقبال _ که در این موقع وزیر دربار بود _ را در محوطه دانشگاه به آتش کشیدند^(۳) بالاخره انتخابات مجدد دوره بیستم مجلس شورای ملی برگزار گردید و کاندیداهای احزاب درباری ملیون و مردم اکثریت کرسی های مجلس را به دست آوردند. به رغم گشایش مجلس در اسفندماه ۱۳۳۹، اعتراضات و تظاهرات در بازار و دانشگاه و گروه های سیاسی ادامه یافت. مهم ترین ایراد معترضین، عدم آزادی و سلامت انتخابات مجدد دوره بیستم بود. اوضاع نابسامان دولت شریف امامی، بالاخره در اردیبهشت ۱۳۴۰ به دنبال اعتصاب و تظاهرات معلمان تهران به اوج رسید و نهایتاً سقوط کرد. فرهنگیان تهران به رهبری «محمد درخشش»، در اعتراض به حقوق اندک

ص: ۱۴۱

۱- غلامرضا نجاتی، همان، ص ۱۶۹.

۲- همان، صص ۱۷۰ _ ۱۶۹.

۳- همان، ص ۱۷۰؛ جزئی، همان، ص ۸۰.

خویش اعتصاب و تظاهرات کردند. در این تظاهرات که از سوی نیروی انتظامی با تیراندازی مواجه شد، یکی از معلمین به قتل رسید. تشییع جنازه معلم مقتول، به تظاهرات گسترده ای مبدل گردید و روزهای بعد این تظاهرات ادامه یافت. سرانجام شریف امامی کناره گیری خویش را اعلام داشت و راه برای نخست وزیری دکتر علی امینی که مورد نظر آمریکایی ها بود، هموار گردید.^(۱)

نخست وزیری دکتر علی امینی و اوضاع سیاسی کشور

به نخست وزیری رسیدن دکتر علی امینی، نه به اختیار محمدرضا شاه که نتیجه ترس و اطاعت او از آمریکا و رئیس جمهور کندی بود. محمدرضا شاه که خطر سقوط و از دست دادن سلطنت را احساس می کرد، مجبور بود امتیازات متعددی به آمریکا دهد. بنابراین، موافقت خویش را با نخست وزیری علی امینی اعلام کرد. اما این توافق ظاهری، کوتاه و کم دوام بود. امینی، از همان آغاز نخست وزیری، دست به اقداماتی زد که بیش از پیش مخالفتها را برانگیخت. قبل از قبول مقام نخست وزیری و تشکیل دولت، شاه را مجبور کرد فرمان انحلال مجلسین را امضا و منتشر نماید. این کار صورت گرفت و مجلسین شورای ملی و سنا منحل شد. در پایان فرمان انحلال مجلسین، وعده داده شده بود که: «دولت با اصلاح قانون انتخابات اقدام به تجدید انتخابات مجلسین شورای ملی و سنا بنماید.»^(۲) این موضوع که هیچ گاه در دوره صدارت امینی محقق نشد، یکی از مهم ترین عوامل ضعف و ناتوانی نخست وزیر محسوب می شد. نخست وزیر در راستای دکترین کنندی، با اعلام ممنوع الخروج بودن مقامات سابق مملکت و بازداشت جمعی از رجال سیاسی _ نظامی، قصد اجرای اصلاحات در دستگاه اداری و جلوگیری از فساد مالی و اداری و سامان دادن اوضاع مالی و اقتصادی کشور را داشت^(۳)

اما، این اقدامات در عمل آن گونه که باید نتیجه مثبتی در بر نداشت. شاه که

ص: ۱۴۲

۱- جزنی، همان، ص ۸۱.

۲- محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست، جلد اول، تهران: نشر علم، ۱۳۷۴، چاپ سوم، ص ۴۳۲.

۳- جزنی، همان، ص ۸۲/ طلوعی، همان، صص ۴۳۶ _ ۴۳۲.

بی صبرانه منتظر فرصت مناسب برای کنار زدن امینی و سلطه فردی خویش بود، با مساعدت دوستان نزدیکش محتاطانه در تلاش بود. گروههای سیاسی، بویژه جبهه ملی، با تشکیل جلسات حزبی تقاضاهای خویش را مطرح می کردند. میتینگ میدان جلالیه که بیش از صد هزار نفر شرکت کننده و تماشاگر داشت، مهم ترین اقدام آنان بود. سران جبهه ملی دوم ظاهراً در نظر داشتند از اختلاف شاه و امینی به سود خود بهره برداری نمایند. در این جلسه عمومی، آن گونه که «شانه چی» می گوید: قرار بر این شده بود که «به امینی حمله نشود [و] جوری صحبت بشود که شاه در مقابل امینی قرار بگیرد»^(۱).

بنابراین تصمیم گرفتند به مناسبت سالگرد قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، مراسمی برگزار نمایند. ولی نخست وزیر با انجام مراسم در سالروز ۳۰ تیر مخالفت کرد.

معهدنا جبهه ملی تلاش نمود مراسم را برپا دارد، که در نتیجه تظاهراتی صورت گرفت و منجر به دخالت نیروی انتظامی شد. در این تظاهرات و برخوردها، تعداد زیادی از دانشجویان و اعضای جبهه ملی بازداشت شدند^(۲). بدین گونه، رویارویی دولت و جبهه ملی به سود شاه تمام شد.

مورد دیگری که اوضاع داخلی دولت امینی را با بحران و نابسامانی مواجه کرد، تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران در اول بهمن ۱۳۴۰ بود. در این تظاهرات، که با واکنش مسلحانه نیروی نظامی مواجه شد، صدها مجروح و مصدوم بر جای گذاشت^(۳). دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران، در اعلامیه ای «نسبت به این عمل رسماً اعتراض» نمود و «رسیدگی و تعقیب مرتکبین و مجازات آنان را از دولت»، خواستار گردید. هم چنین اعلان داشت: «مادامی که نتیجه رسیدگی به دانشگاه اعلام نشود» او و «رؤسای دانشکده ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور» خواهند بود^(۴).

روزهای بعد، تظاهرات دانش آموزی و دانشجویی ادامه یافت. گروههای سیاسی چون جبهه ملی و نهضت آزادی ایران در محکومیت حمله به دانشگاه، اعلامیه صادر

ص: ۱۴۳

۱- تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی بی سی)، به کوشش: ع. باقی، قم: نشر تفکر، ۱۳۷۳، صص ۱۴۰ _ ۱۳۹.

۲- نجاتی، همان، ص ۱۸۱.

۳- همان، ص ۱۸۹؛ مسعود بهنود، همان، ص ۴۶۳.

۴- رجوع شود: اسناد نهضت آزادی، جلد ۱، ص ۱۱۰.

کردند و معترض شدند(۱).

انعکاس اخبار درگیری نظامیان با دانشجویان دانشگاه تهران، در خارج کشور نیز نسبتاً وسیع و مؤثر بود. این اتفاق، که بنا به نظر برخی پژوهشگران از توطئه های مخالفین درباری نخست وزیر بود، تأثیر منفی بر ادامه حمایت آمریکا از علی امینی گذاشت(۲). به دنبال این حوادث، برخی از اعضای جبهه ملی و افرادی چون فتح الله فرود، اسدالله رشیدیان و سیدجعفر بهبهانی دستگیر شدند. سپهد تیمور بختیار نیز به خارج از کشور تبعید شد(۳). با این حوادث بحران زار، دولت علی امینی که با مشکل مالی نیز مواجه بود و کمک های اقتصادی آمریکا تکافوی حل معضلات اقتصادی را نمی کرد، توفیقی در اصلاحات موردنظر آمریکا و رئیس جمهور کندی به دست نیاورد. این مهم از دید کارشناسان آمریکایی مخفی نماند و با مسافرت محمدرضا شاه به آمریکا _ اواخر فروردین ۱۳۴۱ _ و پذیرش قطعی انجام اصلاحات آمریکایی، زمینه سقوط دولت امینی مهیا گردید. سرانجام، دکتر علی امینی در اواخر تیرماه ۱۳۴۱ به دنبال اختلاف نظر با شاه بر سر بودجه نظامی، استعفا داد و از صحنه صدارت کنار رفت.

محمدرضا شاه و اطاعت از آمریکا

تجربیات ۲۰ ساله اخیر به شاه آموخته بود که برای حفظ تاج و تخت خویش، حمایت بیگانگان مهم ترین اصل و اهرم است. پذیرش تحمیلی نخست وزیری دکتر امینی که خواسته کاخ سفید بود، از حیاتی ترین تصمیماتی بود که محمدرضا شاه به خاطر حفظ سلطنت گرفت. در آن بجزوه، جان اف کندی که تازه رئیس جمهور شده بود و ظاهراً هیچ علاقه ای به شاه نداشت، ممکن بود در صورت مقاومت محمدرضا شاه، تاج و تختش را از او بگیرد. شاه هم نمی خواست سرنوشت او مثل پدرش شود و توسط بیگانگان از اریکه قدرت بیفتد.

بنابراین، نخست وزیری علی امینی را پذیرفت و به پادشاهیش ادامه داد. عدم موفقیت امینی در انجام اصلاحات موردنظر آمریکا و بحران های متعدد در دوره

ص: ۱۴۴

۱- همان، صص ۱۰۹ _ ۱۰۴.

۲- از جمله رجوع شود: نجاتی، همان، ص ۱۹۰؛ بهنود، همانجا.

۳- جزئی، همان، ص ۸۷.

چهارده ماهه صدارت او، زمینه مساعدی برای قدرت گیری دوباره محمدرضا شاه گردید. امینی نشان داد در حل بحران ها و نابسامانی های اداری، سیاسی و اقتصادی موفق نبوده است. این نابسامانی ها و اغتشاشات، به زعم آمریکایی ها مهم ترین زمینه حضور کمونیسم شوروی در کشورهای جهان سوم بود.

خطر کمونیسم شوروی، از اساسی ترین خطراتی بود که کاخ سفید همواره برای رفع آن می کوشید. این خطر نیز بیخ گوش ایران بود و لامحاله بایستی رفع می شد. معهنذا، بهترین راه و چاره _ به اعتقاد آنان _ انجام اصلاحات اساسی بود. این اصلاحات، ظاهراً می بایست در بسیاری از ارکان و شئون مملکت صورت گیرد. شعار دولت دکتر امینی _ که مهره مورد نظر و اعتماد آمریکا بود _ «اصلاحات ارضی، اصلاحات اداری و اقتصادی، مبارزه با فساد و آزادی و دموکراسی» بود. این شعارها را دکتر علی امینی در نخستین روز نخست وزیری، در یک نطق رادیویی اعلام داشت (۱).

به گفته وی، هدفش از این برنامه ها و شعارها «جلب اعتماد دنیایی» بود «که به کمک آن باید ترقی» کرد (۲). اما، ظاهراً اعتماد این «دنیا» _ که در واقع همان آمریکا بود _ جلب نشد و عدم موفقیت او در اجرای آن، عدم حمایت آمریکا را نیز به دنبال داشت. به اعتقاد امینی: «به نتیجه رسیدن هرگونه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی زمان متناسب با حجم و سطح اصلاحات را می طلبد [و] باید دولت این زمان را به دست می آورد.» (۳)

بنابراین، به نظر می رسد آمریکاییان چنین «زمانی» را به دولت امینی نداده اند. غالباً نظر بر این است که شبکه «شاپور ریپورتر، اسدالله علم و دوستان بریتانیایی و صهیونیست» آنان، زمینه عزل امینی و موافقت کندی را فراهم کردند (۴).

هرج و مرج داخلی ایران و آشفتگی سیاسی کشور در دوره نخست وزیری امینی، با تلاش «شاپور جی» در روزنامه های داخلی و خارجی انعکاس وسیع پیدا کرده «و به مقامات واشنگتن فروپاشی شیرازه امور در ایران و خطر سلطه کمونیسم را القاء

ص: ۱۴۵

۱- علی امینی، خاطرات، ص ۱۰۴.

۲- همان، ص ۱۰۰.

۳- همان، ص ۱۶۶.

۴- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، ص ۳۰۹.

هم چنین، «گزارش های سرهنگ گراتیان یاتسویچ، رئیس «سیا» در ایران، که اکنون از دوستان صمیمی علم محسوب می شد، و دیدگاه های ریچارد هلمز در واشنگتن در اثبات این نظریه به کندی سهم اساسی داشت.» (۲) به علاوه، جبهه ملی دوم، متشکل از ملی گراها، لیبرال ها و سوسیالیست ها خود را مستحق تر از امینی در اجرای «خط مشی جدید آمریکا در ایران می دانستند.» (۳)

با این اوضاع متشتت و آراء متناقض و نیز مسافرت شاه به آمریکا _ در فروردین ۱۳۴۱ _ و پذیرش مطلق اهداف و عقاید آمریکاییان، سرانجام کندی با عزل امینی و سکنداری محمدرضا شاه موافقت کرد. امینی خود این تغییر سیاست را کاملاً احساس کرده و عاقلانه ترین تصمیم را استعفا دانسته بود. وی می گوید:

... پادشاه در نیمه دوم فروردین ۱۳۴۱ بنا به دعوت دولت آمریکا به آن کشور سفر کرد. این سفر نزدیک بیست روز در آمریکا طول کشید و ایشان پس از آمریکا به انگلستان رفتند. کلیات مذاکرات سیاسی در این دو کشور را اگرچه مثل هر آدم سیاسی دیگری می توانستم حدس بزنم ولی کم و بیش از جریان آن اطلاع هم پیدا کردم. ایشان در بازگشت روحیه مطمئن تری پیدا کرده بودند. حتی در یک مصاحبه، اصلاحات ارضی را (که هنوز گرفتار مرحله اولش بودیم) کافی ندانستند و به اصلاح وضع کارمندان دولت و سهم کردن کارگران در کارخانه ها اشاره کردند. این کار معنی داشت. و به معنی دخالت دوباره در کار قوه مجریه و پیش افتادن از دولت در شعارها و اعلام برنامه اجرایی بود. رابطه شخص ایشان پس از بازگشت اگر چه ظاهراً با شخص من و دولت تغییری نکرده بود، ولی بر دو کار پافشاری زیادی می کردند که سابقاً چنین نبود؛ یکی بر اضافه شدن بودجه ارتش که سابقاً توافقه های اصلی را کرده بودیم و قرار نبود اضافه شود، و دیگری بر سرعت گرفتن آهنگ اصلاحات ارضی که این یکی هم سابقه نداشت. از مجموع اوضاع و حرکات تازه اطرافیان و مخالفان دولت دانسته بودم که دیگر یا باید

ص: ۱۴۶

۱- همانجا.

۲- همانجا.

۳- همان، صص ۳۱۰ _ ۳۰۹.

سرسختی کرد که این یک ریسک حساب نشده و غیرسیاسی بود، چون دولت وسایل کافی برای پافشاری و ماندن و ادامه برنامه را نداشت و یا دست و پا را جمع کردن و سلامت از معرکه جستن و رفتن. شق دوم عملی تر و عاقلانه تر بود... (۱)

بدین ترتیب، امینی از صحنه نمایش آمریکا کنار رفت و به جای او محمدرضا شاه، صحنه گردان اصلی «اصلاحات آمریکایی» گردید. انتخاب «غلام خانه زاد» دیگری به نام اسدالله علم، به مقام نخست وزیری، راه سلطه محمدرضا شاه را بر ارکان عمومی کشور _ با حمایت مجدد آمریکا و انگلیس _ هموار می کرد (۲).

لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و عکس العمل روحانیت

دولت جدید اسدالله علم، بیش از دو ماه و نیم پس از روی کار آمدن، لایحه ای را به تصویب رساند، که سرآغاز نهضت امام خمینی (ره) گشت. دولت علم، بدون اینکه به برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی و بازگشایی مجلس همت گمارد، به اقدامی دست زد که زمینه انجام اصلاحات آمریکایی را هموار و مهیا نماید. در تاریخ ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ روزنامه های رسمی کشور، از تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی در هیأت دولت خبر دادند. مهم ترین مواد اولیه این تصویب نامه، برداشتن قید «اسلام» از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان؛ حذف قید سوگند به «قرآن» _ که به جای آن سوگند به «کتاب آسمانی» آمده بود _ و نیز دادن حق رأی به زنان بود. این لایحه، در حالی به تصویب رسیده بود که «در اصول ۹۱ و ۹۲ متمم قانون اساسی تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی پیش بینی شده بود و شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان در مواد ۷ و ۹ نظامنامه انجمن مصوب دوره اول مجلس معین شده بود.» (۳)

ص: ۱۶۷

۱- علی امینی، همان، صص ۲۰۵ _ ۲۰۴.

۲- تقریباً تمام منابع خارجی و داخلی، متفق القولند که محمدرضا شاه با پذیرش مطلق اهداف و اصلاحات آمریکا در ایران _ در آغاز سال ۱۳۴۱ _ تاج و تخت خویش را حفظ کرد. از جمله رجوع شود: جیمز بیل، عقاب و شیر (تراژدی روابط ایران و آمریکا)، ترجمه مهوش غلامی، تهران: نشر کوبه، ۱۳۷۱، صص ۲۳۷ _ ۲۲۶؛ باری روبین، جنگ قدرتها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران: آشتیانی، ۱۳۶۳، صص ۹۵ _ ۹۴؛ نیکی کدی، همان، صص ۲۳۹ _ ۲۳۸.

۳- جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، بی جا، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا، چاپ سوم، ص ۶۲۲.

مهم ترین شرایط تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی عبارت بود از:

۱- باید متدین به دین حنیف اسلام باشند و فساد عقیده نداشته باشند.

۲- هنگام سوگند باید به قرآن مجید سوگند یاد نمایند.

۳- طایفه نسوان [= زنان] از انتخاب کردن و انتخاب شدن محرومند(۱)

دولت علم، بدون در نظر گرفتن شرایط قانونی پیشین و در غیاب مجلس، شرایط تازه تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی را تحت عنوان «تصویب نامه» منتشر نمود. این مهم، خیلی زود واکنش روحانیت ایران را برانگیخت. بر اساس منابع و اسناد موجود، نخستین روحانی که در برابر تصویب نامه مزبور واکنش نشان داد، «آیت الله سید روح الله موسوی خمینی» بود. وی که به درستی احساس کرده بود، با این گونه تصویب نامه ها و لوايح، دولت علم و ارباب وی محمدرضا شاه، قصد ضربه زدن به اساس اسلام و قانون اساسی مملکت را دارند، بسیار سریع موضع گیری کرد. همان روز، به پیشنهاد آیت الله خمینی در منزل مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم - که فرزندش حاج مرتضی حائری میزبان بود - جلسه ای با شرکت آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری تشکیل گردید(۲) در این جلسه مهم، طبعاً امام خمینی صحنه گردان اصلی و سخنگو بود. وی در این نشست تاریخ ساز، برای شرکت کنندگان:

دورنمای سیاه و وحشت بار آتیه را ترسیم کرد، نقشه های خانمانسوز و ایران بر باد ده رژیم شاه و مأموریت او را در پاسداری از منافع استعمار در ایران که با نابودی اسلام و ملت مسلمان همراه می باشد بازگو ساخت؛ توطئه ها و دسیسه های خطرناکی را که در پشت پرده علیه اسلام و مبانی قرآن در جریان است تشریح کرد؛ مسئولیت سنگین علما و زعمای روحانیت را در این عصر تاریک در برابر نقشه های خطرناک عوامل و ایادی استعمار یادآوری کرد و هشدار داد که اگر در مقابله و مبارزه با این خطرات قریب الوقوع مسامحه بورزیم و دیر بجنبیم، اسلام، ملت مسلمان و کشورهای اسلامی را در معرض سقوط و زوال قرار داده ایم و در

ص: ۱۴۸

۱- همانجا.

۲- سیدحمید روحانی، همان، ص ۱۷۲؛ علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، جلد ۳ و ۴، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، چاپ دوم، ص ۴۳؛ جلال الدین مدنی، همان، ص ۶۲۴.

پیشگاه و پیامبر عظیم الشان، مؤاخذه و مسئول خواهیم بود(۱)

در پی گفته های هشدار دهنده و راهگشای امام خمینی و نیز سخنان آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری، موارد زیر به تصویب رسید:

۱- طی تلگرافی به شاه، مخالفت علمای اسلام را با مفاد تصویب نامه مزبور اعلام کنند و لغو فوری آن را بخواهند.

۲- طی نامه و پیغام به علمای مرکز و شهرستان ها، جریان تصویب نامه و خطرهایی را که برای اسلام و ملت ایران دربر دارد، بازگو کنند و آنان را به مقابله و مبارزه با آن فرا خوانند.

۳- هر هفته یک بار و در صورت لزوم بیشتر، جلسه مشاوره و تبادل نظر میان علمای قم برقرار شود... (۲)

به دنبال نشست مهم برخی علما در خانه مؤسس حوزه علمیه قم، تلگرافات متعددی از صبح روز ۱۷ مهرماه ۱۳۴۱ علیه لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، از جانب علمای قم و دیگر شهرستان ها، مخابره گردید. این تلگراف ها، غالباً به شاه و نخست وزیر - اسدالله علم - مخابره می گردید. متن تلگرافات علمای مشهور قم، بویژه امام خمینی که در واقع هدایت و رهبری مخالفان را برعهده گرفته بود، اکثراً ملایم و اندرزگونه بود(۳). به علاوه، امام خمینی از همان شروع مبارزه، هوشیارانه تلاش می کرد روحانیون دیگر شهرهای کشور و به تبع آنان عامه مردم را به واکنش وادارد. از اولین اقدامات وی در این باب، چاپ و انتشار اعلامیه های علما و تلگرافات متعدد به شاه و نخست وزیر بود. این اقدام امام خمینی، البته در ابتدا با مخالفت برخی روحانیون مواجه شد. اما، سرانجام پذیرفتند و جنبه عمل به خود گرفت. سیدحمید روحانی به این موضوع اشاره کرده، می نویسد:

امام... پیشنهاد کرد که متن تلگرام هایی را که علما و مقامات روحانی، به هیأت حاکمه مخابره می کنند، چاپ کنند و در دسترس عموم قرار دهند تا عامه مردم از اقدامات و نظریات پیشوایان اسلامی درباره تصویب نامه، باخبر و آگاه شوند. این

ص: ۱۴۹

۱- روحانی، همانجا.

۲- همان، صص ۱۷۴ - ۱۷۲.

۳- برای اطلاع از اعلامیه ها و تلگرافهای مزبور، رجوع شود: دوانی، همان، صص ۶۰ - ۴۴.

پیشنهاد ابتدا از طرف برخی از آقایان علما _ به دلیل اینکه ممکن است موجب خشم و واکنش منفی دولت شود _ رد شد؛ لیکن امام خمینی از آنجا که نسبت به آگاهانیدن و بالا بردن رشد اندیشه توده ها و بیدار ساختن آنان، اهتمام زیادی داشت و می دانست که بدون شرکت آگاهانه مردم در مبارزه، کار پیش نمی رود، روی پیشنهاد مزبور سخت پافشاری کرد و توانست موافقت آنان را برای چاپ و نشر تلگرام های مربوط به تصویب نامه، جلب کند(۱).

روند مبارزه علما و نهضت امام خمینی نشان داد که این پیشنهاد و اندیشه عاقلانه امام خمینی چه تأثیر عظیمی در پیشبرد نهضت و سرانجام موفقیت آن بر جای نهاد. انتشار اعلامیه های علما _ خاصه امام خمینی _ و توزیع گسترده آن در سراسر مملکت، از شهر گرفته تا روستا و عشایر، رشد و آگاهی عمومی را گسترش داد و توده عظیم مردمی را همراه و همدل روحانیون نمود. بی تردید، در هیچ دوره ای از تاریخ مبارزات توده مردم علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی _ به رهبری و هدایت روحانیت _ این همه آگاهی و حضور مشتاقانه و آگاهانه وجود نداشت. هاشمی رفسنجانی، که خود از طلاب جوان مبارز و همراه امام خمینی بود می نویسد:

امام می خواستند همه را به میدان بکشانند و از هیچ فرصت کوچکی هم نمی گذشتند. هر چیزی که می توانست حساسیتی برانگیزد و زمینه مخالفتی باشد برای امام اهمیت داشت. مثلاً معمرین علما در مورد مسئله اختلاط زن و مرد حساسیت خاصی داشتند، امام هم از همین زمینه به خوبی استفاده می کرد... بعضی از علمای دیگر در مورد اصلاحات ارضی و مسئله مالکیت حساس بودند. آیت الله خوانساری در اعلامیه ای، با همین حساسیت رفراندوم را محاربه با امام زمان اعلام کردند. من جامعیت امام را در هیچ یک از علمای دیگر ندیدم... (۲)

در واقع امام خمینی، پس از اعلام لوایح انقلاب سفید، کاملاً دریافته بود که رژیم پهلوی _ و شخص محمدرضا شاه _ به هیچ روی قصد کوتاه آمدن ندارد و بنابراین در مبارزه آشکار و رویاروی طرفین، حمایت عامه مردم تعیین کننده است. در حقیقت،

ص: ۱۵۰

۱- روحانی، همان، ص ۱۷۴.

۲- هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه (خاطرات)، جلد اول، تهران: دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۱۳۵ _ ۱۳۴.

حضور و حمایت عموم مردم ایران و طبقات و صنوف مختلف و متعدد مملکت از روحانیون مبارز، بویژه شخص امام خمینی، پیروزی نهایی را رقم زد. سرکوب سریع و بسیار شدید و خونین بهار ۱۳۴۲ در دو حوزه شهری و عشایری _ خاصه عشایر جنوب _ برای جلوگیری از همین حضور و حمایت عمومی مردم بود.

تلگرافات علما و پاسخ شاه و نخست وزیر

پس از جلسه ۱۶ مهرماه در منزل مؤسس حوزه علمیه قم، امام خمینی و دیگر روحانیون سرشناس حوزه قم، تلگرافات خویش را به محمدرضا شاه ارسال داشتند. امام خمینی در تلگرام ملایم و نصیحت وار خویش، چنین نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهدای تحیت و دعا، به طوری که در روزنامه ها منتشر است، دولت در انجمن های ایالتی و ولایتی، «اسلام» را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده، و به زن ها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود...^(۱)

تلگراف های فردی و جمعی علمای دیگر به شاه، نیز محترمانه و ملایم بود^(۲) پاسخی که شاه به تمام تلگرافات داد، در یک نامه رسمی و یک هفته بعد واصل شد. وی در جوابیه خویش، ضمن خطاب «حجت الاسلام» به همه روحانیون، این گونه «قوانین» را «چیز تازه ای» ندانسته بود. به علاوه، یادآور شده بود که او «بیش از هر کس در حفظ شعائر دینی کوشا» است و تلگراف علما را به دولت حواله داده است. هم چنین، «توجه» روحانیون را «به وضعیت زمانه و تاریخ و... وضع سایر ممالک اسلامی دنیا جلب»

ص: ۱۵۱

۱- روحانی، همانجا.

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: دوانی، همان، صص ۴۶ _ ۴۴.

نموده، و «توفیقات» آنان «را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت افکار عوام» خواستار شده بود^(۱).

به دنبال پاسخ شاه، علمای مشهور قم، به خصوص آیت الله خمینی، آیت الله گلپایگانی، آیت الله شریعتمداری و آیت الله مرعشی نجفی، نامه هایی به نخست وزیر نوشتند و خواهان لغو لایحه شدند. امام خمینی، در تلگراف خویش، نکات مهمی را به اسدالله علم نخست وزیر گوشزد کرده بود. وی، به «تعطیل طولانی مجلسین» سنا و شورای ملی اشاره کرده، که دولت با استفاده از این تعطیلی می خواهد دست به «اقداماتی» زند که «مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است»^(۲). همچنین به علم تذکر داده بود: «مطمئن باشید تخلف از قوانین اسلام و قانون اساسی و قوانین موضوعه مجلس شورا برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد»^(۳).

وی همچنین دیگر مواد لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی را بر اساس «قوانین محکم اسلام» و صراحت «قانون اساسی»، نادرست و خلاف دانسته بود. او می نویسد:

در این صورت، حق رأی دادن به زنها و انتخاب آنها در همه مراحل، مخالف نص اصل دوم از متمم قانون اساسی است. و نیز قانون مجلس شورا، مصوب و موشح ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را در انجمن های ایالتی و ولایتی و شهرداری از زنها سلب کرده است. مراجعه کنید به مواد هفت و نه قانون انجمن های ایالتی و ولایتی، و پانزده و هفده قانون انجمن بلدیة (شهرداری). در این صورت، چنین حقی به آنها دادن، تخلف از قانون است. و نیز الغای شرط «اسلام» در انتخاب کننده و انتخاب شونده، که در قانون مذکور قید کرده، و تبدیل

ص: ۱۵۲

۱- متن تلگراف شاه در پاسخ مراجع قم این بود: «جناب مستطاب حجت الاسلام... دامت افاضاته تلگراف جنابعالی واصل شد. پاره ای قوانین که از طرف دولت صادر می شود چیز تازه ای نیست. و یادآور می شویم که بیش از هر کس در حفظ شعائر دینی کوشا هستیم. و این تلگراف برای دولت ارسال می شود. ضمناً توجه جنابعالی را به وضعیت زمانه و تاریخ و همچنین به وضع سایر ممالک اسلامی دنیا جلب می نمایم. توفیقات جناب مستطاب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت افکار عوام خواهانیم...» (دوانی، همان، صص ۴۷ - ۴۶).

۲- صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)، جلد اول، تهران: نشر عروج، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۸۰.

۳- همانجا.

قسم به قرآن مجید را به «کتاب آسمانی» تخلف از قانون مذکور است؛ و خطرهای بزرگی برای اسلام و استقلال مملکت دارد... (۱)

امام خمینی، در خاتمه یادآور شده بود: «که علمای اعلام ایران و اعتبار مقدسه و سایر مسلمین، در امور مخالفه با شرع مطاع، ساکت نخواهند ماند و به حول و قوه خداوند تعالی امور مخالفه با اسلام رسمیت نخواهد پیدا کرد.» (۲)

امام خمینی که به تدریج نوشته‌ها و گفته‌هایش تندتر می‌شد و برجستگی خاصی نسبت به علمای دیگر پیدا می‌کرد، در ششم آبان ۱۳۴۱ _ در منزل خود _ و در جمع زیادی از «کسبه بازار تهران» می‌گوید:

... آیا من از شما تشکر بکنم، یا شما از من تشکر بکنید؟ هیچ کدام از یکدیگر تمنای تشکر نداریم؛ بلکه وظیفه دینی همه ماست که بگوییم و بخواهیم که قانون شرکت نسوان در انتخابات، انجام نشود. و اگر این قانون عملی بشود، دنبالش چیزهای دیگری است، و خواسته اکثریت مردم، شرط است؛ اکثر مردم این مملکت از این امر بیزارند. و شما فعلاً تعطیل عمومی نکنید. خدا نیاورد آن روز را که تعطیل عمومی بشود! و باز هم دعا می‌کنم که از این عمل به طور آرام جلوگیری شود. خدا نیاورد آن روزی را که علما بگویند تعطیل بکنید! اسدالله علم در این مملکت چه می‌خواهد بکند؟! این کار بازخواست و محاکمه‌های بعدی دارد، به طوری که شنیدم، از امینی این موضوع را خواسته بودند؛ ایشان قبول نکرد و به کنار رفت. به حساب ارسنجانی هم روزی خواهند رسید. اگر تمام دنیا _ یکطرفه _ بگویند: باید بشود! من یکی هم می‌گویم: نباید بشود. نه وظیفه من نه است، بلکه وظیفه شاهنشاه و همه افراد این مملکت است که بگویند این کار صلاح نیست... شنیده‌ام دو شب است زبان تو را بسته‌اند (۳) چه می‌شود که اگر دستبند به دست من و شما بزنند و به گوشه زندان بیندازند؟ مگر ما از حسین بن علی و امام سجاد بالاتر هستیم؟ در تمام نقاط این کشور، این جریان، رویش بحث است و مردم تنفر

ص: ۱۵۳

۱- همان، صص ۸۱ _ ۸۰.

۲- همان، ص ۸۱.

۳- خطاب به حجت الاسلام انصاری از وعاظ شهیر قم، که در آن ایام ممنوع المنبر شده بود.

خودشان را از این امر چه به شاهنشاه و چه به دولت، نوشته اند...^(۱)

امام خمینی، حتی در نامه های دوستانه و سیاسی خویش به برخی علما، از کارهایی که برخی روحانیون ممکن است انجام دهند و «ترس و وحشتی» در دولت ایجاد نکنند، متعجب گردیده و صراحتاً هشدار می داد. وی در نامه ای به شیخ محمد تقی فلسفی، «خطیب شهیر اسلامی» _ در تاریخ ۹ آبان ۱۳۴۱ _ می نویسد:

... اعلامیه آقای خوانساری را ملاحظه کردم و خالی از تعجب نبود^(۲) اصل اقدام ایشان بسیار به موقع و لازم است لکن کیفیت آن خیلی نارسا و سست است. برای این مطلب دینی که اساس روحانیت و دیانت و ملیت در خطر است، مجلس روضه درست کردن و در ضمن آن، اساس دیانت را قرار دادن، بسیار موهن است نسبت به مقصد. و از آن بدتر آنکه مسجد سیدعزیزالله را که چهار هزار جمعیت مقدس بازاری در آن مجتمع می شود. و البته می دانید دولت از دیانت نمی ترسد، تا از بازاری متدین و دعای اینها یا نفرین آنها وحشت کند؛ دولت از مردم فعال و جوان و احزاب و دانشگاه ملاحظه می کند. باید یک اجتماع دینی که آقای فلسفی سخنگوی دیانت اسلام صحبت می کند و آقای خوانساری از مراجع وقت می خواهد صحبت کند در مسجد سید عزیزالله که حکم یک صندوقخانه را دارد، نباشد. من نمی دانم این چه فداکاری است؟ باید این امر به توسط یک کرور اعلامیه به تهران و حومه تهران حتی قزوین، قم و بلاد نزدیک و دور منتشر شود و گفته شود و نوشته شود که چون برای این اجتماع، جایی در تهران نیست، خارج تهران در بیابان می رویم. در این صورت از دو حال خارج نیست، یا آنکه با سرنیزه جلوگیری می کنند و آن خیلی بعید است. آن وقت تکلیف یکسره می شود و ما غالب می شویم و سقوط دولت حتمی است، و یا نمی کنند، تمام ناراضیها به شما ملحق می شوند و غوغا می کنند و عظمت مطلب، آنها را از پا درمی آورد و طرفین مطلب به نفع مسلمین است.

ص: ۱۵۴

۱- صحیفه امام، همان، صص ۸۳ _ ۸۲.

۲- در بحبوحه مخالفت های مکرر نسبت به لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و دعوت امام خمینی از علما و مراجع برای اعتراض به لایحه مذکور، «آقای خوانساری اعلامیه ای صادر کردند که در آن هیچ اشاره به موضوع مذکور نشده بود.» (رجوع شود: صحیفه امام، همان، ص ۸۵).

حالا این فرصت از دست رفت، لکن فرصت دیگری باقی است و آن این است که جنابعالی در ضمن صحبت تکیه کنید به این نکته که ما نمی خواهیم اجتماع بزرگ درست کنیم والا در صورت لزوم در خارج تهران اجتماع می کنیم و مطالب مهمتر را به گوش ملت می رسانیم و در قم اجتماع ایران را تهیه می کنند و در صحرای قم، به مردم ایران مطالبی که باید گفته شود، شخصاً بعضی از علما خواهند گفت. سرکار می دانید در این حال که ما قرار گرفتیم قضیه از آشتی و صلح گذشته و پای نابودی احکام اسلام و فتح در کار است و «هیئات منّا الذلّه». نترسید، ملاحظه نکنید. آقای خوانساری را نمی گیرند. شما را نمی گیرند؛ دنیا اقتضا ندارد. شما بهتر می دانید. بنده از ناراحتی دیگر نمی توانم عرض بکنم. والسلام علیکم ورحمه الله (۱)

امام خمینی، در تاریخ ۱۴ آبان در مسجد اعظم قم و در حضور طلاب و فضلاء حوزه و حدود دویست نفر از بازاریان تهران، سخنانی بدین شرح ایراد کردند:

... ان شاء الله موضوع لغو شرکت نسوان در انتخابات درست می شود؛ اگر درست نشد ما تنها نیستیم؛ تمام ملت ایران و عشایر و حتی سایر ملت های کشورهای مسلمان و سنی پشتیبان ما هستند... مأمورینی که در مجلس حضور دارند این مطلب را گزارش کنند تا دولت تصور نکند که با فوت آیت الله بروجردی _ رحمه الله علیه _ دیگر اسلام بی دفاع شده است و می توان به آن لطمه زد. هزاران آیت الله بروجردی به دین اسلام متکی بوده اند. دین به آیت الله تکیه ندارد... مراجع اسلام ایران و نجف در مقابل تجاوز به احکام اسلام و خیانت به مسلمین ساکت نمی نشینند و در این امر تنها نیستند، کلیه مردم ایران، عشایر ایران، بلکه ملت های سایر کشورها پشتیبان مراجع دین هستند و اهانت به قرآن را تحمل نمی کنند... (۲)

بدین گونه امام خمینی، با تکیه بر اسلام و ملت مسلمان ایران _ از جمله «عشایر ایران» که دو مرتبه بر آنها تأکید شده است _ و پشتیبانی مسلمانان شیعه و سنی، امیدوار به پیروزی بود. ضمناً به عموم حاضرین _ و دیگران _ اعلام داشتند: «منتظر دستور مراجع خود باشید.» (۳)

ص: ۱۵۵

۱- همان، صص ۸۶ _ ۸۵.

۲- همان، ص ۸۷.

۳- همانجا.

باری، پس از آنکه دولت علم پاسخی به علما نداد، بار دیگر امام خمینی و آیت الله شریعتمداری و آیت الله گلپایگانی در تلگرافات جداگانه ای به محمدرضا شاه خواستار پاسخگویی دولت و لغو سریع لایحه گردیدند(۱). امام خمینی، در پایان تلگراف خویش، به شاه گفته بود: «انتظار ملت مسلمان آن است که با امر اکید آقای علم را ملزم فرمایید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند، و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده، استغفار نماید والا ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم.»(۲)

علاوه بر این تلگراف ها، مراجع مذکور تلگرافات دیگری به نخست وزیر علم _ که دومین تلگراف آنان محسوب می شد _ مخابره کردند. امام خمینی، در تلگراف دوم خویش، با تندی و صراحت بیشتری به اسدالله علم تذکر داده بود.

... معلوم می شود شما بنا ندارید به نصیحت علمای اسلام که ناصح ملت و مشفق امتند، توجه کنید؛ و گمان کردید ممکن است در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد. علمای اعلام قم و نجف اشرف و سایر بلاد تذکر دادند که تصویب نامه غیرقانونی شما برخلاف شریعت اسلام، و برخلاف قانون اساسی و قوانین مجلس است. اگر گمان کردید می شود با زور چند روزه قرآن کریم را در عرض «اوستا»ی زرتشت، «انجیل» و بعض کتب ضاله قرار داد، و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم، تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسلم جهان، افتاده اید و کهنه پرستی را می خواهید تجدید کنید، بسیار در اشتباه هستید. اگر گمان کردید با تصویب نامه غلط و مخالف قانون اساسی می شود پایه های قانون اساسی را که ضامن ملیت و استقلال مملکت است، سست کرد و راه را برای دشمنان خائن به اسلام و ایران باز کرد، بسیار در خطا هستید. اینجانب مجدداً به شما نصیحت می کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید، و از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون بترسید؛ و بدون موجب، مملکت را به خطر نیندازید؛ والا علمای

ص: ۱۵۶

۱- رجوع شود: دوانی، همان، صص ۹۳ _ ۸۹.

۲- همان، ص ۹۱؛ صحیفه امام، همان، ص ۸۹.

اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد. والسلام علی من اتبع الهدی(۱)

با این هشدارها، اسدالله علم به وحشت افتاد و نهایتاً پاسخی به تلگراف های متعدد علما داد.

پاسخ نخست وزیر و فرجام تصویب نامه

علاوه بر مراجع سرشناس قم، علمای مشهد، نجف اشرف و تهران در تلگراف های فردی و جمعی، مراتب اعتراض خویش را نسبت به لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، به شاه و نخست وزیر اعلام داشتند(۲). سرانجام، اسدالله علم نخست وزیر کشور، در تاریخ ۲۲ آبان ماه _ مقارن با جریان قتل مهندس ملک عابدی در فیروزآباد فارس _ پس از ۳۵ روز تأخیر، تلگرافی به سه تن از علمای قم _ آیت الله نجفی، شریعتمداری و گلپایگانی _ مخابره کرد.

وی در تلگراف خویش پاسخ داده بود که:

... اولاً- نظریه دولت در مسئله شرط اسلامیت برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان انجمن های ایالتی و ولایتی همان نظریه علمای اعلام است، نهایتاً باید به رعایت حقوق اقلیت های مذهبی که در پناه دولت اسلامی هستند در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است توجه داشت. ثانیاً سوگند امانت و صداقت در کارها و مصالح عمومی با قرآن مجید است و صریحاً اعلام می کنم که منظور از کتاب آسمانی مندرج در تصویب نامه کلام الله مجید می باشد و هرگونه ابهامی که در تصویب نامه به نظر برسد اصلاح خواهد شد و صریحاً قرآن کریم قید می شود. ضمناً یادآوری می نماید که در مجلس شورای ملی سنت بر این جاری بود که نمایندگان اقلیت ها در مقابل قرآن مجید با کتاب مقدس خود سوگند یاد کنند.

ثالثاً در مسئله مسکوت بودن عدم شرکت بانوان در انجمن های ایالتی و ولایتی که مورد اعتراض قرار گرفته است خاطر شریف را متذکر می سازد که مقررات مزبور

ص: ۱۵۷

۱- صحیفه امام، همان، ص ۹۰.

۲- رجوع شود: دوانی، همان، صص ۱۰۱ _ ۹۸.

متشابه مقررات مربوط به انتخاب انجمن های شهر است که هفت سال قبل، از تصویب مجلسین گذشت و نسبت بدان اعتراضی به عمل نیامد بدین جهت، و همچنین از جهت این که دولت مقررات مربوط به انتخابات انجمن ها را از موضوعات عرفیه می داند طریقه انتخاب انجمن های ایالتی و ولایتی به همان شکل که در مورد انجمن های شهر به تصویب مجلسین معین شده بود، در تصویب نامه مندرج و منظور نمود، با این حال هر گاه بعد از توجه به ملاحظاتی که دولت دارد باز مراجع محترم شرکت بانوان را در انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی که تشکیل آن برای اظهار نظر و اعمال نظارت اهالی محل در کارهای عام المنفعه خودشان است شرعاً حرام بدانند دولت نظر آقایان محترم را به مجلسین تسلیم و منتظر تصمیم مجلسین خواهد بود(۱)

در پاسخ تلگراف نخست وزیر، مراجع مذکور در تلگراف های جداگانه نکاتی را متذکر شدند و خواهان تصحیح آن گردیدند(۲)

به رغم آنکه نخست وزیر، به عمد تلگراف خویش را برای امام خمینی مخاברה نکرد؛ اما تندترین و قانونی ترین جوابیه را از ایشان دریافت کرد. امام خمینی در پاسخ به سئوالات جمعی از بازرگانان و اصناف شهر قم که نظرش را راجع به مصاحبه نخست وزیر و تلگراف وی به سه تن از علمای قم، پرسیده بودند، چنین اظهار داشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

به نظر اینجانب، مصاحبه آقای نخست وزیر به هیچ وجه ارزش قانونی نداشت و نظر اینجانب را تأمین ننمود، زیرا چیزی که در هیأت دولت به صورت تصویب نامه درآمد، مصاحبه و درج در مطبوعات تأثیری در آن ندارد، و آن تصویب نامه _ بر فرض قانونی بودنش _ به قوت خود باقی است. و اما نکاتی که در تلگراف آقای نخست وزیر به آقایان علمای اعلام قم بود خیلی جالب است:

۱_ راجع به حلف به کتاب آسمانی می نویسد مراد قرآن مجید است. البته ما این تفسیر را از شخص ایشان برای تبرئه خودشان از هتک به قرآن کریم به حکم اسلام

ص: ۱۵۸

۱- همان، ص ۱۰۳.

۲- همان، صص ۱۰۸ _ ۱۰۴.

پذیرفتیم. لکن تفسیر ایشان از تصویب نامه به هیچ وجه ارزش قانونی ندارد. و تصویب کتاب آسمانی به اطلاق خود، که شامل سایر کتب منحرفه و ضاله است، در نظر آنها به قوت خود باقی است، و نقش آقای نخست وزیر اغفال مردم است. و همان خطر عظیمی که برای قرآن مجید پیش آمده است به واسطه این تصویب نامه مخالف شرع و قانون به دست خیانتکاران به دین و مملکت به قوت خود باقی است، و هیچ مسلمانی نمی تواند قرآن مجید را در معرض خطر ببیند و سهل انگاری کند.

۲_ آنچه ایشان نوشته اند که در مجلس، اقلیتهای مذهبی به کتاب خودشان قسم یاد می کردند، اشتباه است و هیچ گاه کتاب منسوب به زرتشت و سایر کتب منحرفه را در مجلس نمی آوردند. صورت قسم نامه نیز شاهد است که تمام و کلا به یک نحو قسم یاد می کردند.

۳_ اینکه نوشته اند در مملکت اسلام انتخاب کننده و انتخاب شونده مسلمان است، ربطی به مفاد تصویب نامه ندارد. و وعده اصلاح الزام آور نیست و به هیچ وجه ارزش قانونی ندارد، و ما را قانع نمی کند. و اگر فرضاً آقای علم بنویسد این سه امر که در تصویب نامه مذکور است لغو است باز ارزش قانونی ندارد؛ زیرا چیزی که در هیأت وزیران تصویب شد به الغای آقای نخست وزیر لغو نمی شود، و به قوت خود باقی است. بنابراین خطر بزرگی که برای اسلام و استقلال و کیان مملکت به واسطه این تصویب نامه، که شاید به دست جاسوسان یهود و صهیونیست ها تهیه شده برای نابودی استقلال و به هم زدن اقتصاد مملکت، به قوت خود _ به نظر دولت آقای علم _ باقی است؛ و دولت خود را ذی حق می داند که به آن عمل کند، هر چند مخالف قانون شرع یا قانون اساسی باشد؛ یا برخلاف احساسات دینی و ملی بیست میلیون جمعیت ایران یا تمام مسلمین باشد. زیرا تا در هیأت وزیران تجدیدنظر به عمل نیاید و اصلاح نشود، به قوت خود باقی است... اینجانب، حسب وظیفه شرعیه، به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می کنم قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست هاست، که در ایران به حزب بهایی ظاهر شدند. و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با

تأیید عمال خود قبضه می کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می کنند. تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است و دولتها ناظر آن هستند و از آن تأیید می کنند. ملت مسلمان تا رفع این خطرها نشود، سکوت نمی کنند و اگر کسی سکوت کند، در پیشگاه خداوند قاهر مسئول و در این عالم محکوم به زوال است.

۴_ آنچه آقای نخست وزیر راجع به انتخاب زنها تلگراف نموده اند محل تعجب است. می گویند این انتخاب مشابه انتخاب شهرداری هاست که دخالت زنها در آن تصویب شد و اعتراضی نشد. اولاً، انجمنهای ایالتی و ولایتی قانون مستقل دارد، و زنها در آن قانون مستثنا هستند. آقای نخست وزیر قانون مجلس را نسبت به خود انجمن های ایالتی و ولایتی نادیده گرفته و به مشابه آن تشبث کرده اند! خوب است خود ایشان این را هم تفسیر کنند. و ثانیاً، به طوری که مطلعین می گویند، قانون شهرداریها از مجلس نگذشته و در بعض کمیسیونهای مجلس وارد شده، و فرضاً که گذشته باشد ربطی به انجمن های ایالتی ندارد. و ثالثاً، اگر چیزی از مجلس گذشت و مخالف قانون اساسی بود، ارزش قانونی ندارد. و این امر از هر مجلسی بگذرد مطرود، و وکلای آن قابل تعقیب هستند. ۶

۵_ نوشته اند که این موضوع عرفی است. اگر منظور آن است که مربوط به حکم شرع نیست، بسیار عجب است! زیرا تمام موضوعات عرفیه در شرع حکم دارد. و این آقایان از قوانین اسلام اطلاع ندارند و از حقوق اسلامی بیخبرند. حکم این موضوع عرفی را از علمای اسلام باید پرسید.

۶_ آنچه اخیراً نوشته اند که اگر حرام می دانید، باید به مجلس رجوع کنید، البته در موقعش به مجلس تذکر خواهند داد، لکن باید به آقای نخست وزیر بگویم هیچ مجلسی و هیچ مقامی نمی تواند برخلاف شرع اسلام و مذهب جعفری تصویبی کند یا قانونی بگذرانند. رجوع نمایید به اصل دوم متمم قانون اساسی. بحمدالله ملت مسلمان و علمای اسلام زنده و پاینده هستند، و هر دست خیانتکاری که به اساس اسلام و نوامیس مسلمین دراز شود قطع می کنند... (۱)

ص: ۱۶۰

امام خمینی در یک سخنرانی در جمع بازاریان تهران _ در دوم آذرماه _ ضمن هشدار شدید به نخست وزیر کشور می گوید:

... این قانونی که می خواهند در مملکت شیوع بدهند، در حزب آقای علم طرح شده، و آقای علم بدانند که مردم از پای نمی نشینند تا لایحه لغو شود، و پس از تشکیل مجلس نیز ساکت نخواهند نشست(۱).

وی، همچنین نسبت به عدم آزادی بیان و سانسور مطبوعات و نیز فشار بر علمای فارس اعتراض نموده، می گوید:

مطبوعات را سانسور نموده اند و می گویند آزادی هست. ملاقات با علمای شیراز را ممنوع نموده اند. من از آیت الله محلاتی شیرازی احوالپرسی نموده ام، به او نرسیده است. جریان کار ما را دولت های خارج، حتی آمریکا هم سابقه دارد. ما به گوش دنیا می رسانیم. دولت، خوب است وظیفه خود را بدانند، ما را زیر دست یک مشت کلیمی که خود را به صورت بهایی درآورده اند پایمال ننماید. ما به همان نحو که در روزنامه ها تصویب لایحه را نوشتند، می خواهیم لغو آن را هم درج کنند... (۲)

کاملاً معلوم است که رژیم پس از ماجرای قتل ملک عابدی در فارس، شیوه اختناق و تحدید علما و عشایر را اعمال نموده است. این مهم به گونه ای بوده که تلگراف شخصی و «احوالپرسی» امام خمینی به دست آیت الله شیخ بهاءالدین محلاتی نرسیده و سانسور شده است. اوضاع بحرانی مملکت، کاملاً محسوس و مشهود بود. اما، آنچه سرانجام دولت علم را به لغو لایحه مجبور کرد، دعوت نامه چهار تن از علمای تهران بود که در اعلامیه هایی جداگانه، مردم را به تجمع در مسجد سیدعزیزالله تهران، در اول رجب ۱۳۸۲ _ هشتم آذرماه ۱۳۴۱ _ فراخوانده بودند. هیأت دولت علم، در روز هفتم آذرماه تشکیل جلسه داد و در همان شب نتیجه تصمیم دولت را به آیات منظور _ گلپایگانی، شریعتمداری و مرعشی نجفی _ اعلام کرد. متن تلگراف نخست وزیر، حاکی از لغو لایحه بود(۳) در این تلگراف، آمده بود:

خدمت حضرت آیت الله... دامت برکاته العالی: در پاسخ پیغام حضرت آیت الله راجع

ص: ۱۶۱

۱- همان، ص ۹۴؛ نیز: روحانی، همان، ص ۲۱۲ (به نقل از گزارش شهربانی قم).

۲- همانجاها.

۳- روحانی، همان، صص ۲۱۴ _ ۲۱۳.

به توضیح بیشتر در خصوص تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی به استحضار عالی می رساند: همان طور که طی تلگراف [پیشین] اطلاع داده شد، موضوع در جلسه هیئت دولت مطرح و تصویب شد که تصویب نامه مورخ ۱۴/۷/۴۱ قابل اجرا نخواهد بود... (۱)

در پی ارسال تلگراف نخست وزیر، فرستاده دولت به نام «عماد تربتی» متن آن را در اختیار عده ای از علمای تهران _ نظیر آیت الله بهبهانی و آیت الله خوانساری _ قرار داد و خواهش دولت را اعلام داشت که چهار تن از علمای تهران که «مجلس دعای» مسجد سیدعزیزالله را اعلان کرده اند، در اعلامیه ای مشترک، عدم برگزاری آن را به اطلاع عموم برسانند. بنابراین، همان شب اطلاعیه زیر تحریر گردید و با امضای علمای مزبور، منتشر شد (۲)

... نظر به اینکه از طرف جناب آقای نخست وزیر اعلام گردیده است که موضوع تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی طبق تصویب هیأت دولت اجرا نخواهد شد، بنابراین با تشکر از مساعی جمیله عموم مسلمانان، اجتماع روز پنج شنبه اول ماه رجب که بنا بود در مسجد سیدعزیزالله تشکیل شود، مورد ندارد. محمد الموسوی البهبهانی، احمد الموسوی الخوانساری، الاحقر محمدرضا تنکابنی، العبد محمد تقی آملی (۳)

بدین ترتیب، بسیاری از علما و مراجع بزرگ قم و تهران، لغو لایحه را از طرف دولت پذیرفتند و برخی مراسم جشن و سرور برپا کردند. با این همه، امام خمینی راضی نگشته، خواهان اعلام آن در «جراید رسمی کشور» گردید. نهم آذرماه ۱۳۴۱، امام خمینی در جمع طلاب قم و اصناف و بازاریان تهران، سخنانی بدین مضمون اظهار داشت:

... هر چند مضمون تلگرافی که برای علمای قم فرستاده، قانع کننده می باشد، ولی تا در جراید رسمی کشور، لغو تصویب نامه به طور صریح اعلام نگردد، ما نمی توانیم به این تلگراف ترتیب اثر دهیم؛ و هیأت حاکمه بداند که اگر خبر لغو

ص: ۱۶۲

۱- دوانی، همان، ص ۱۴۲.

۲- همان، ص ۱۴۳.

۳- روحانی، ص ۲۱۴.

تصویب نامه را در جراید اعلام نکند، ما این تلگراف را کان لم یکن فرض کرده به مبارزه ادامه خواهیم داد... (۱)

با موضع گیری صریح امام خمینی و حمایت بسیاری از روحانیون و مردم از او، بالاخره روزنامه های رسمی کشور در عصر روز دهم آذرماه ۱۳۴۱ خبر لغو تصویب نامه مورخ ۱۴ مهرماه را دادند. امام خمینی، در اعلامیه تشکرآمیز مورخ ۱۱ آذرماه، از «عموم برادران ایمانی» سپاسگزاری نموده، «روسفیدی» آنان را «در این نهضت اسلامی» و در «پیشگاه مقدس خداوند تعالی» و «حضرت ولی عصر و سلطان دهر (عج)» ستوده است. اما، در پایان متذکر گردیده:

قیام عمومی دینی شما موجب عبرت برای اجانب گردید. لیکن لازم است متذکر شوم که مسلمین باید بیش از پیش بیدار و هوشیار بوده، مراقب اوضاع خود و مصالح اسلام باشند و صفوف خود را فشرده تر کنند، که اگر خدای نخواستہ دستهای ناپاکی به سوی مقدسات آنها دراز شود قطع کنند... (۲)

بدین گونه، امام خمینی برای پایداری و آگاهی عموم ملت ایران در نهضتی که شروع کرده بود، آنان را نسبت به آینده «هشدار» می داد؛ تا «بیش از پیش بیدار و هوشیار» و «مراقب اوضاع خود و مصالح اسلام» باشند و «صفوف خود را فشرده تر کنند». گویی او می دانست پادشاه حکومت «برنامه»های دیگری در پیش دارد.

لوايح شش گانه يا اصول انقلاب سفيد

به رغم آنکه جامعه دینی ایران، هنوز از تب و تاب تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی خارج نشده بود و امام خمینی در گفته های خویش به ذکر آن می پرداخت، محمدرضا شاه در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۱، اصول شش گانه ای را _ که اندکی بعد انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم خوانده شد _ برای «رفراندوم» یا آرای عمومی اعلام کرد. این اصول عبارت بود از:

... ۱ _ الغاء رژیم ارباب و رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی ایران بر اساس لایحه

ص: ۱۶۳

۱- صحیفه امام، همان، ص ۱۰۲؛ به نقل از روحانی، همان، صص ۲۱۸ _ ۲۱۷.

۲- صحیفه امام، همان، ص ۱۱۲؛ روحانی، همان، صص ۲۲۴ _ ۲۲۳.

اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دیماه ۱۳۴۰ و ملحقات آن

۲- تصویب لایحه قانونی ملی کردن جنگل ها در سراسر کشور

۳- تصویب لایحه قانونی فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی

۴- تصویب لایحه قانونی سهام کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی

۵- لایحه اصلاحی قانون انتخابات

۶- لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور تسهیل اجرای قانون تعلیمات عمومی و اجباری(۱)

چنانکه پیشتر گفته شد، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی شاه و در واقع اصول انقلاب سفید _ که مهم ترین آن اصلاحات ارضی بود _ اصلاحات دیکته شده کارشناسان کاخ سفید و سازمان سیا بود(۲). آنان، برای جلوگیری از سلطه شوروی کمونیست در کشورهای جهان سوم _ یا توسعه نیافته _ و تسلط خویش در کشورهای مزبور، به مؤثرترین راه نفوذ متمسک گردیدند. محمدرضا شاه هم، برای بقای سلطنت و ادامه پادشاهی سلسله پهلوی، مجری آشکار و بی اراده آن گشته بود. تنها اراده محمدرضا شاه بر بقای پادشاهی خویش به هر نحو ممکن، تمرکز یافته بود. او کاملاً می دانست گروههای مختلف سیاسی و مذهبی و نیز توده مردم به تبعیت روحانیون، مقابل او خواهند ایستاد. اما مخالفت های داخلی و معارضات درونی، تا زمانی که بیگانگان خارجی از او حمایت می نمایند، برای وی اهمیت چندانی نداشت. وی مستظهر به آمریکا و انگلیس بود و اطمینان یافته بود، مقاومت های داخلی را خواهد شکست.

محمدرضا شاه در موقع اعلام اصول انقلاب سفید به صراحت عنوان کرد:

بدون شك عوامل سیاه ارتجاعی که به خاطر حفظ منافع خود ملت ایران را در

ص: ۱۶۴

۱- محمدرضا شاه پهلوی، مجموعه تألیفات...، ص ۳۰۵۸.

۲- برای اطلاع کامل رجوع شود: جیمز بیل، همانجا/ باری روبین، همانجا/ نیکی کدی، همانجا/ یونا الکساندر و الن نانز، تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا، ترجمه سعیده لطیفیان و احمد صادقی، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۸، صص ۴۷۵-۵۴۵.

غرقاب مذلت و فقر و بی عدالتی می خواهد در قبال این تحول عمیق و اساسی از پای نخواهد نشست. همچنین قوای مخرب سرخ که هدفش اضمحلال مملکت و تسلیم آن به اجانب است از پیشرفت این برنامه ناراضی است و در تخریب آن خواهد کوشید^(۱).

منظور وی از «عوامل سیاه ارتجاعی» روحانیت و حوزه های علمیه بود؛ و ظاهراً مقصودش از «قوای مخرب سرخ»، حزب توده و وابستگان شوروی کمونیست بود. او، مخالفان خویش را در راه انجام این «تحول عمیق و اساسی»، تحت عنوان «نیروهای اهریمنی» به جامعه معرفی کرد و خود و طرفدارانش را «قوای یزدانی» خواند^(۲). به اعتقاد وی، در این مبارزه مهم و سرنوشت ساز که میان «قوای یزدانی» و «نیروهای اهریمنی» آغاز گشته و «پرچم این مبارزه را خود بر دوش گرفته» نمی توانست به عنوان «ناظری بی طرف» ساکت بماند^(۳).

معهداً، در مبارزه ای که پرچمدارش شخص شاه بود و تمام توان نظامی، سیاسی و اقتصادی حکومت به پشتیبانی ابرقدرت غرب به کار گرفته شده بود، تلاش مخالفان ره به جایی نمی برد. اما، پرچمدار مخالفان شاه و اصلاحات آمریکایی اش کسی بود که «عمل» به «تکلیفش» مهم بود، نه نتیجه. با این تفکرات متضاد و دور از هم، مبارزه آغاز گردید.

عکس العمل علما و پاسخ منفی شاه

با انتشار سخنرانی شاه و آگاهی روحانیون از لوایح شش گانه، مجدداً امام خمینی مراجع قم را به جلسه ای دعوت کرد و پس از تصمیم گیری «بنا شد یکی از شخصیت های سیاسی را به قم دعوت کنند و توسط او منظور شاه را از این کار خلاف قانون جویا شوند، و نظریات مراجع قم را نیز به اطلاع شاه برسانند.»^(۴) در نتیجه، سلیمان

ص: ۱۶۵

۱- محمدرضا شاه پهلوی، همان، ص ۳۰۵۶.

۲- همانجا.

۳- شاه می گوید: «در اینجا من به حکم مسئولیت پادشاهی و وفاداری به سوگندی که در حفظ حقوق و اعتلاء ملت ایران یاد کرده ام نمی توانم ناظری بی طرف در مبارزه قوای یزدانی با نیروهای اهریمنی باشم، زیرا پرچم این مبارزه را خود بر دوش گرفته ام.» (همانجا).

۴- دوانی، همان، ص ۱۸۲.

بهبودی _ که در آن زمان وزیر دربار شاهنشاهی بود _ به قم آمد و ضمن شنیدن سخنان علما و مراجع، توجیحات شاه و دربار را بیان داشت. این آمد و شد، چندین بار انجام گرفت، اما نتیجه ای مسالمت آمیز حاصل نشد (۱).

علاوه بر سلیمان بهبودی، سرلشکر حسن پاکروان رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (= ساواک) در اول بهمن ماه ۱۳۴۱ به قم عزیمت کرد و با علمای مشهور حوزه ملاقات نمود. بر اساس گزارش رئیس شهربانی قم، مطالب زیر به سرلشکر پاکروان گفته شد:

... آقایان آیات اظهار داشته اند که ما یک قانون اساسی بیشتر نداریم و اینگونه امور در قانون اساسی پیش بینی نشده و ممکن است یک روز رفراندوم نمایند و بگویند مثلاً شراب خواری حلال است و رأی مردم را بخواهند... با وجود اینکه مشروبات الکلی حرام است و دولت از آن مالیات می گیرد، ما ساکت نشستیم و همچنین لایحه اصلاحات ارضی که برخلاف دیانت اسلام است ما حرفی نزدیم و چیزی نگفته ایم در صورتی که اگر قبلاً از علما کمک خواسته می شد راه بهتری نشان می دادیم و آیت الله گلپایگانی اضافه نموده: فردا ممکن است رفراندوم برای مذهب بنمایند و اصولاً مطالب را اطرافیان به عرض اعلیحضرت نمی رسانند و به طوری که به ما اطلاع داده اند چون عملیات دکتر ارسنجانلی برخلاف قانون اساسی بوده و به مأمورین کشاورزی هم گفته است گردن های شما برای طناب دار حاضر باشد. روی این اصل این رفراندوم را برای فرار از تعقیب بعدی به اعلیحضرت تحمیل نموده اند و تیمسار پاسخ های مقتضی به آقایان داده و به آقایان گوشزد نموده اند که صدور اعلامیه هم کار خوبی نبوده است که انجام گردیده است... (۲)

گذشته از ملاقات نماینده های رسمی حکومت با مراجع مذهبی قم، یک تن از روحانیون با نفوذ لرستانی به نام آیت الله روح الله کمالوند، با مشورت علمای قم به دیدار شاه رفت.

وی، برای آگاهی بیشتر از منویات محمدرضا شاه در اعلام و اجرای لوایح

ص: ۱۶۶

۱- همان، ص ۱۸۳؛ روحانی، همان، ص ۲۵۳.

۲- روحانی، همان، ص ۲۵۴ (اصل سند، ص ۱۲۸۲).

شش گانه، با او گفتگو کرد.

آیت الله کمالوند «نظریات خیراندیشانه علمای قم را به او رسانید و موضع منفی و مخالفت شدید آنان را در صورت دست زدن او به اجرای نقشه ها و توطئه های ضداسلامی به او گوشزد کرد.» اما، شاه با عدم پذیرش نظر علما، به صراحت بیان کرد: «اگر آسمان زمین بیاید و زمین به آسمان برود من باید این برنامه را اجرا کنم، زیرا اگر نکنم من از بین می روم و کسانی روی کار می آیند و به این کارها دست می زنند که نه تنها هیچ اعتقادی به شما و مرام و مسلک شما ندارند، بلکه این مساجد را بر سر شما خراب خواهند کرد و شما را نیز از بین خواهند برد.»^(۱)

در پی بازگشت آیت الله کمالوند و به نتیجه نرسیدن اقدامات او، علمای قم در جلسه ای مهم به تصمیم گیری و مشورت پرداختند. در این اجتماع، برخی اعتقاد داشتند بایستی همچون تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی به مقابله و مبارزه آشکار برخیزند؛ و برخی دیگر برخلاف این نظر معتقد بودند: کاری از آنان ساخته نیست و «مشت با درفش» برابری نمی کند^(۲) اما، امام خمینی در سخنانی مهم و تاریخی نظرات خویش را این گونه ایراد کردند:

... آقایان توجه داشته باشند که با وضعی که پیش آمده، آینده تاریک و مسئولیت ما سنگین و دشوار می باشد. حوادثی که اکنون در جریان است، اساس اسلام را به خطر نابودی تهدید می کند. توطئه حساب شده ای علیه اسلام و ملت اسلام و استقلال ایران تنظیم شده است. باید توجه داشت که این حادثه را نمی توان با غائله «تصویب نامه» مقایسه کرد و به همان ملا-ک، نسبت به این ماجرا برخورد نمود. آن غائله به حسب ظاهر به دولت مربوط می شد، طرف حساب ما دولت بود؛ شکست نیز به پای دولت محسوب گردید و شکست یک دولت حتی سقوط دولتی در یک حکومت چندان اهمیت ندارد، اساس رژیم را بر باد نمی دهد و حتی گاهی برای تحکیم رژیم و حفظ آن از خطر، به سقوط دولت مبادرت می شود؛ لکن در اینجا آن که رو به روی ما قرار دارد و طرف خطاب و حساب ما می باشد، شخص شاه

ص: ۱۶۷

۱- روحانی، همان، صص ۲۵۵ _ ۲۵۴؛ دوانی، همان، صص ۱۸۴ _ ۱۸۳.

۲- روحانی، همان، صص ۲۵۶ _ ۲۵۵.

است که در مرز مرگ و زندگی قرار گرفته و چنانکه خود اظهار داشته، عقب نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی او تمام خواهد شد. بنابراین او مأمور است که این برنامه را به هر قیمتی است به مرحله اجرا بگذارد و نه تنها عقب نشینی نمی کند و دست از کار نمی کشد، بلکه با تمام قدرت و با کمال درندگی با هرگونه مخالفتی مقابله خواهد کرد. بنابراین نباید مثل غائله گذشته، عقب نشینی دستگاه را انتظار داشت؛ و در عین حال، مخالفت و مبارزه با آن از وظایف حتمیه و ضروریه ما می باشد، زیرا خطری که اکنون عموم مردم را تهدید می کند بزرگتر از آن است که بتوان از آن چشم پوشید و در قبال آن بی تفاوت ماند. دستگاه حاکمه برای اغوا و اغفال ملت، دام وسیعی گسترده و به یک سلسله اعمال ظاهر فریب و گمراه کننده دست زده است. و ما اگر در مقابل به بیدار کردن و متوجه ساختن توده مردم اقدام نکنیم و از افتادن آنها به دام استعماری که برای آنان گسترده اند جلوگیری ننماییم، ملت اسلام در معرض فنا و نیستی قرار خواهد گرفت؛ فریب خواهد خورد و منحرف خواهد شد؛ و در آن صورت علمای اسلام و جامعه روحانیت علاوه بر آنکه خواه ناخواه خود نیز راه نیستی و انحراف را خواهد پیمود و خدای نخواستہ از میان خواهد رفت، پیش خداوند تبارک و تعالی نیز مسئول و مؤاخذ خواهد بود که چاه را دیده و نایبانیان را از افتادن در آن برحذر نداشته است.

ما اگر بتوانیم در مقابل این دسیسه و توطئه های شاه، فقط مردم را بیدار و آگاه سازیم و نگذاریم که گول بخورند و تحت تأثیر برنامه فریبنده او قرار بگیرند، حتماً او را با شکست مواجه خواهیم ساخت و درمانده خواهیم کرد. ما که نمی خواهیم به جنگ توپ و تانک برویم که می گوئید از ما ساخته نیست، چه کار می توانیم بکنیم و مشت با درفش مناسبت ندارد؛ بزرگترین کاری که از ما ساخته است بیدار کردن و متوجه ساختن مردم است. آن وقت خواهید دید که دارای چه نیروی عظیمی خواهیم بود که زوال ناپذیر است و توپ و تانک هم حریف آن نمی شود. در عین حال، چنانکه گفتم راه دشوار و خطرناکی در پیش داریم و آنهاکه وظیفه خود را مقابله می دانند، باید جوانب امور را بسنجند؛ عواقب امور را ملاحظه کنند و ببینند که در برابر شداید و مصائبی که ممکن است در این راه به آنان وارد آید

بدین گونه، امام خمینی می دانست که داستان لوایح شش گانه شاه با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی علم تفاوت دارد.

امام خمینی و استمرار مبارزه

در میان علما و مراجع برجسته ایران و عراق که در رویداد تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی، رهبری و زعامت خویش را به عموم مردم _ تحصیلکرده و عوام _ نشان دادند، آیت الله حاج سید روح الله موسوی خمینی برجسته تر بود. در حقیقت، مؤسس و محرک تشکیل جلسات اولیه و انتشار اعلامیه ها و تلگرافات متعدد علمای ایران و عراق _ در مخالفت لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی _ شخص او بود. تحرکی که امام خمینی در میان روحانیون معروف و طلاب جوان و گمنام به وجود آورد، بسیار مؤثر و سرنوشت ساز بود.

این تحرک سیاسی و تداوم آن، جامعه مسلمانان ایران، اعم از شهری و روستایی و عشایری و دانشگاهی و فرهنگی را آنچنان تکان داد و به رشد و آگاهی رساند که در تاریخ ایران کم سابقه بود. به علاوه، اتحاد و هماهنگی توده مردم ایران و همراهی روحانیون و دانشگاهیان در تعارض با حکومت پهلوی دوم، بسیار چشمگیر و منحصر به فرد بود.

باری، مرحله دوم مبارزه روحانیون و توده به رهبری آیت الله خمینی _ که به حاج آقا روح الله نیز مشهور شده بود _ بلافاصله پس از انتشار لوایح شش گانه آغاز شد. امام خمینی، به هیچ روی قصد عقب نشینی در مخالفت صریح با لوایح شش گانه شاه را نداشت. او به صراحت «آینده تاریک» و «مسئولیت سنگین و دشوار» علمای دینی و ملت ایران را بازگو کرد. وی به خوبی آگاه بود که اعلام انقلاب سفید با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی تفاوت دارد. زیرا، در برنامه جدید «شخص شاه» مجری آن بود و برای او حکم «مرگ و زندگی» را داشت و چنانکه خود اعتراف نموده بود «عقب نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی او تمام خواهد شد.» پس «مأمور

ص: ۱۶۹

است که این برنامه را به هر قیمتی است به مرحله اجرا بگذارد و نه تنها عقب نشینی نمی کند و دست از کار نمی کشد، بلکه با تمام قدرت و با کمال درندگی با هر گونه مخالفتی مقابله خواهد کرد.»(۱)

امام خمینی معتقد بود، «مأموریت جدید شاه» اساس اسلام را به خطر نابودی تهدید می کند [و] توطئه حساب شده ای علیه اسلام و ملت اسلام و استقلال ایران» است(۲). بنابراین، «مخالفت و مبارزه با آن از وظایف حتمیه و ضروریه» علما و مردم است؛ «زیرا خطری که اکنون عموم مردم را تهدید می کند بزرگتر از آن است که بتوان از آن چشم پوشید و در قبال آن بی تفاوت ماند.»(۳)

او، وظیفه علما را در این مقطع حساس، «بیدار کردن و متوجه ساختن توده مردم» می دانست، تا «از افتادن آنها به دام استعماری که برای آنان گسترده اند» جلوگیری نمایند. زیرا، اگر چنین وظیفه مهمی را انجام ندهند: «ملت اسلام در معرض فنا و نیستی قرار خواهد گرفت؛ فریب خواهد خورد و منحرف خواهد شد.» در صورت این اتفاق، «علمای اسلام و جامعه روحانیت علاوه بر آنکه خواه ناخواه خود نیز راه نیستی و انحراف را خواهد پیمود و خدای نخواستگ از میان خواهد رفت، پیش خداوند تبارک و تعالی نیز مسئول و مؤاخذه خواهد بود که چاه را دیده و نایبانیان را از افتادن در آن برحذر نداشته است.»(۴)

امام خمینی، با دلگرم نمودن و امیدوار ساختن علما و روحانیون، در پاسخ کسانی که معتقد بودند: «مشت با درفش مناسبت ندارد»، بر نکته محوری مبارزه و رمز پیروزی که همانا «مردم» و «بیداری» آنان بود، تأکید می نماید:

ما اگر بتوانیم در مقابل این دسیسه و توطئه های شاه، فقط مردم را بیدار و آگاه سازیم و نگذاریم که گول بخورند و تحت تأثیر برنامه فریبنده او قرار بگیرند، حتماً او را با شکست مواجه خواهیم ساخت و درمانده خواهیم کرد. ما که نمی خواهیم به جنگ توپ و تانک برویم که می گوئید از ما ساخته نیست، چه کار می توانیم

ص: ۱۷۰

۱- همان، صص ۱۳۴ _ ۱۳۳.

۲- همان، ص ۱۳۳.

۳- همان، ص ۱۳۴.

۴- همانجا.

بکنیم و مشت با درفش مناسب ندارد؟! [بزرگترین کاری که از ما ساخته است بیدار کردن و متوجه ساختن مردم است. آن وقت خواهید دید که دارای چه نیروی عظیمی خواهیم بود که زوال ناپذیر است و توپ و تانک هم حریف آن نمی شود(۱).

با این تعابیر، در حقیقت امام خمینی در انتخاب راه دشوار مبارزه علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی، می دانست بر چه «نیروی عظیمی» تکیه دارد و فرجام آن چه خواهد بود. تکیه و اعتماد بر توده مردم که «زوال ناپذیر» است، عاقبت، پیروزی و موفقیت را به دنبال خواهد داشت، «و توپ و تانک هم حریف آن نمی شود». بدین گونه، امام خمینی بار دیگر رهبری مبارزه با استبداد و استعمار را آغاز کرد و دیگران را توصیه به حمایت و همراهی نمود. او، خود همواره در اعلامیه ها و سخنرانی های خویش، «آگاه» کردن «مردم» را مدنظر داشت و با شجاعت و جسارت تمام، انجام وظیفه می کرد. امام خمینی، در اعلامیه ای که در نخستین روز بهمن ماه منتشر گردید، در پاسخ «جمعی از متدینین تهران» این گونه اظهار نظر کرد(۲).

بسم الله الرحمن الرحيم

هر چند میل نداشتم مطلب به اظهار نظر برسد، لهذا مصالح و مفاصد را به وسیله آقای بهبودی به اعلیحضرت تذکر دادم و انجام وظیفه نمودم، و مقبول واقع نشد؛ اینک باید به تکلیف شرعی عمل کنم. به نظر اینجانب این رفتارندم، که به لحاظ رفع برخی اشکالات به اسم «تصویب ملی» خوانده شده، رأی جامعه روحانیت اسلام و اکثریت قاطع ملت است، در صورتی که تهدید و تطمیع در کار نباشد و ملت بفهمد که چه می کند. اینجانب عجلتاً از بعضی جنبه های شرعی آن، که اساساً رفتارندم یا تصویب ملی در قبال اسلام ارزشی ندارد، و از بعضی اشکالات اساسی قانونی آن برای مصالحی صرف نظر می کنم، فقط به پاره ای اشکالات اشاره می نمایم:

۱- در قوانین ایران رفتارندم پیش بینی نشده و تاکنون سابقه نداشته، جز یک مرتبه، آن هم از طرف «مقاماتی غیرقانونی» اعلام شد، و به جرم شرکت در آن جمعی

ص: ۱۷۱

۱- همانجا.

۲- امام در آیین اسناد، (سیر مبارزات امام خمینی به روایت اسناد شهربانی)، جلد اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۳، صص ۳۴ - ۳۱.

گرفتار شدند و از بعضی حقوق اجتماعی محروم گردیدند. معلوم نیست چرا آن وقت این عمل «غیرقانونی» بود، و امروز قانونی است!

۲_ معلوم نیست چه مقامی صلاحیت دارد رفراندم نماید؛ و این امری است که باید قانون معین کند.

۳_ در ممالکی که رفراندم قانونی است باید به قدری به ملت مهلت داده شود که یک یک مواد آن مورد نظر و بحث قرار گیرد، و در جراید و وسایل تبلیغاتی آرای موافق و مخالف منعکس شود و به مردم برسد؛ نه آنکه به طور مبهم، با چند روز فاصله، بدون اطلاع ملت اجرا شود.

۴_ رأی دهندگان باید معلوماتشان به اندازه ای باشد که بفهمند به چه رأی می دهند. بنابراین اکثریت قاطع حق رأی دادن در این مورد را ندارند؛ و فقط بعضی اهالی شهرستانها که قوه تشخیص دارند صلاحیت رأی دادن در مواد ششگانه را دارند که آنان هم بی چون و چرا مخالف هستند.

۵_ باید رأی دادن در محیط آزاد باشد و بدون هیچ گونه فشار و زور و تهدید و تطمیع انجام شود؛ و در ایران این امر عملی نیست و اکثریت مردم را سازمانهای دولتی در تمام نقاط و اطراف کشور ارباب کرده و در فشار و مضیقه قرار داده و می دهند.

اساساً پیش آوردن رفراندم برای آن است که تخلفات قانونی قابل تعقیب که ناچار مقامات مسئول گرفتار آن می شوند، لوث شود و کسانی که در مقابل قانون و ملت مسئول هستند اعلیحضرت را اغفال کرده اند که به نفع آنان این عمل را انجام دهند. اینان اگر برای ملت می خواهند کاری انجام دهند چرا به برنامه اسلام و کارشناسان اسلامی رجوع نکرده و نمی کنند تا با اجرای آن برای همه طبقات زندگی مرفه تأمین شود و در دنیا و در آخرت سعادت مند باشند؟! چرا صندوق تعاونی درست می کنند که حاصل دسترنج زارع را ببرند؟! با تأسیس اینچنین صندوق تعاونی، بازار ایران به کلی از دست می رود و بازرگانان و کشاورزان به خاک سیاه می نشینند؛ و در نتیجه سایر طبقات نیز به همین روز مبتلا می شوند. اگر ملت ایران تسلیم احکام اسلام شوند و از دولتها بخواهند برنامه مالی اسلام را با نظر علمای اسلام اجرا کنند، تمام ملت در رفاه و آسایش زندگی خواهند کرد.

مقامات روحانی برای قرآن و مذهب احساس خطر می کنند. به نظر می رسد این رفتارندم اجباری مقدمه برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است. علمای اسلام از عمل سابق دولت راجع به انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی، برای اسلام و قرآن و مملکت احساس خطر کرده اند؛ و به نظر می رسد که همان معانی را دشمنان اسلام می خواهند به دست جمعی مردم ساده دل اغفال شده اجرا کنند. علمای اسلام وظیفه دارند هر وقت برای اسلام و قرآن احساس خطر کردند، به مردم مسلم گوشزد کنند تا در پیشگاه خداوند متعال مسئول نباشند. از خداوند متعال حفظ قرآن مجید و استقلال مملکت را خواهیم (۱).

تظاهرات و اعتراضات مردم در تهران

به دنبال موضع گیری صریح امام خمینی و برخی اعلامیه های علما و گروه های سیاسی، اوضاع پایتخت کشور از روز دوم بهمن ۱۳۴۱، بحرانی و نابسامان شد. جمع زیادی از بازاریان و کسبه جنوب شهر تهران، با تعطیلی مغازه های خود به خیابانها ریختند و با پیوستن برخی مردم شهر فریاد اعتراض و مخالفت سر دادند. شعار اصلی و مهم آنان «فراندم قلابی مخالف اسلام است» بود. جمعی از تظاهرکنندگان، با حضور در خانه آیت الله خوانساری، او را پیشاپیش خود به خیابان کشاندند و اعتراض خویش را شدیدتر نمودند. جمعیت که دائماً افزایش می یافت، با پیوستن اقشار دیگر _ از روحانی گرفته تا دانشجو و بازاری _ به تظاهرات و شعارهای «نصر من الله و فتح قریب، انا فتحنا لک فتحاً مبیناً و فراندم قلابی مخالف اسلام است» ادامه داد و مدتی بعد وارد منزل آیت الله بهبهانی گردید. اندکی پس از ورود جمعیت عظیم مردمی در خانه آیت الله بهبهانی و پیرامون آن، آقای فلسفی سخنرانی خویش را آغاز کرد. وی «سخنان خود را با آیه شریفه فلیحذرالدین یخالفون عن أمره ان تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب أليم (۲) آغاز کرد و از خطراتی که اسلام، استقلال ایران و جامعه اسلامی را تهدید

ص: ۱۷۳

۱- همان، صص ۳۴ _ ۳۲؛ صحیفه امام، همان، صص ۱۳۷ _ ۱۳۵.

۲- «آنان که با فرمان او مخالفت می کنند باید بترسند که فتنه ای دامنهشان را بگیرد یا عذاب دردناک به آنها برسد.» (سوره مبارکه نور، آیه ۶۳): قرآن کریم، ترجمه کاظم پورجوادی.

می کند خبر داد[و] از برنامه ها و نقشه های رژیم علیه اسلام سخن گفت»^(۱). بنا به نوشته سیدحمید روحانی، آقای فلسفی در اجتماع مردم حاضر، فریاد سر داد که:

اگر شما بدانید که در زیر سرپوش این فراندوم چه جنایتی می خواهند مرتکب شوند، دیوانه می شوید! با این فراندوم بار دیگر می خواهند حسین را بکشند، زینب را اسیر کنند و صحرای کربلایی برپا کنند... شما وظیفه دارید امروز در سراسر تهران فریاد بزنید که «ایران کشور خفقان است. مرگ بر خفقان» بازار هم از امروز برای مدت سه روز به نشانه اعتراض و استنکار از فراندوم غیرقانونی تعطیل خواهد بود...^(۲)

وی در حین سخنرانی، اعلامیه مشترک آیت الله بهبهانی و آیت الله خوانساری را _ که همان موقع تنظیم شده بود _ برای عموم قرائت کرد و از مردم خواست که بعد ظهر در مسجد سید عزیزالله تهران اجتماع نمایند^(۳) در اعلامیه مزبور آمده بود:

قضایای اخیر و حوادث غیرمنتظره که پیش آمده و در نظر است منتهی به جلب نظر عمومی شود از جهات مختلف موجب نگرانی شدید روحانیون و عامه مسلمین شده است. عموم علما و مراجع محترم طبق وظیفه شرعی به فکر چاره جویی افتاده و به زبان نصیحت، مذاکرات لازمه را نموده اند و منتظرند هرچه زودتر اولیای امور به نظریات خیرخواهانه آقایان توجه کنند. البته مردم را از جریان مآلوم مطلع می کنند و اطمینان داشته باشند که مقامات روحانی به وظیفه شرعی خود عمل خواهند کرد^(۴).

باری، پس از پایان سخنرانی شیخ محمدتقی فلسفی، اجتماع کنندگان با شعار «ایران کشور خفقان است، مرگ بر خفقان» در خیابان ها به تظاهرات مجدد پرداختند. اما، با هجوم خشونت بار پلیس و نیروهای نظامی رژیم مواجه شدند و بسیاری از آنان دستگیر یا مضروب و مجروح گردیدند. تظاهر کنندگان، البته با وسایل مختلف نظیر سنگ،

ص: ۱۷۴

۱- روحانی، همان، صص ۲۶۳ _ ۲۶۲.

۲- همان، ص ۲۶۳.

۳- همانجا.

۴- دوانی، همان، صص ۱۸۹ _ ۱۸۸؛ اسناد انقلاب اسلامی، جلد اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۵۸.

چوب، آجرپاره و بطری با نیروهای پلیس درگیر شدند و به تدریج وارد مسجد سید عزیزالله گشتند. در این مکان مقدس نیز نیروهای رژیم با نهایت خشونت و تنیدی، اجتماع کنندگان را ضرب و شتم نمودند و تعداد زیادی را بازداشت کردند(۱). علاوه بر تظاهرکنندگان، روحانیون معروف تهران، خاصه آیت الله خوانساری و آیت الله بهبهانی توسط مأموران رژیم هتک حرمت شدند و درخانه های خویش محصور گردیدند. خشونتی که نظامیان حکومت نشان دادند، حاکی از تصمیم جدی و بدون گذشت حاکمان بود. آنان، بدین وسیله قصد داشتند مخالفان را بترسانند و به عقب نشینی و سکوت وادارند. محمدرضا شاه، البته چاره ای هم جز این نداشت؛ یا بایستی خود کنار می رفت و مهره ای دیگر از جانب آمریکا انتخاب می شد، یا در هر شرایطی اصلاحات و اهداف آمریکا را اجرا می کرد.

حوادث تهران و وقایعی که روز بعد در قم و تهران رخ داد، اعلامیه های دیگر علما را رنگ و جلای بیشتری داد. جامعه روحانیت تهران، در اعلامیه خویش شرح وقایع را به آگاهی ملت مسلمان ایران رسانید، و در پایان نتیجه گرفت که:

... با تصویب نامه و مراجعه به آراء عمومی و فراندوم [۴] احکام الهی قابل تغییر و تبدیل نیست و به هیچ وجه حرام خدا حلال نخواهد شد. تشخیص موضوعات حرام و حلال و فقه آل محمد(ص) با افرادی که قدرت را در دست می گیرند نمی باشد [۴]، بلکه با فقها و علماء و مراجعی می باشد که از طرف خدا و رسول، مشخص و معلوم گردیده اند... فعلاً قوای انتظامی با وسائل مختلف و به شدیدترین وجهی از عملیات روحانیت جلوگیری می کنند و دولت با تبلیغات خلاف و غیرواقع [۴] حقایق اسلام را به صورت معکوس به نفع خود جلوه می دهد. جامعه روحانیت با پیروی از عملیات ائمه اطهار(ع)... با هر نوع فشار و قلدری مبارزه خواهد نمود و تا آخرین نفس احکام الهی را به هر وسیله که ممکن باشد تبلیغ خواهد کرد و هرگز از پای نخواهد نشست(۲).

اعلامیه های دیگری نیز از دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران و علمای تهران و

ص: ۱۷۵

۱- روحانی، همان، صص ۲۶۵ _ ۲۶۴.

۲- رجوع شود: دوانی، همان، صص ۱۹۱ _ ۱۸۹.

شهرستان ها، در تقییح اقدامات حکومت و حوادث قم و تهران، منتشر شد (۱). تلگراف آیت الله خویی به آیات عظام قم و سایر شهرستان ها، «شخص شاه و هیأت دولت» را «مسئول هر حادثه» دانسته بود. در این اعلامیه آمده بود: «در اول آبان ماه از شاه خواستار شدیم که از پشتیبانی قوانین شوم و ضداسلام خودداری نماید [اما] ایشان بر پشتیبانی خود باقی بوده و از اهانت به مقدسات دین دست بردار نیست، خصوص حادثه مؤلمه قم قلوب ما و عموم مسلمانان را جریحه دار نموده است... چنانچه از این گونه قوانین رفع ید نشود به آخرین وظیفه دینی خود عمل خواهیم نمود و مسئول هر حادثه شخص شاه و هیئت دولت خواهد بود.» (۲)

اما، باز همچون گذشته، اعلامیه های امام خمینی کوبنده تر و صریح تر بود. وی با تأکید بیشتر، اوضاع نامساعد طلاب، حوزه های علمیه و علما را شرح داد و با ناراحتی عمیق اظهار داشت: «به خدای متعال من این زندگی را نمی خواهم. اِنِّی لَأَرَى الْمَوْتَ الْاِسْعَادَه وَلَا الْحِیَاهَ مَعَ الظَّالِمِیْنَ اِلَّا بَرْمًا.» (۳)

امام خمینی در این اعلامیه، مسلمین را اینگونه آگاه کرده بود.

بسم الله الرحمن الرحيم

مسلمین آگاه باشند که اسلام در خطر کفر است. مراجع و علمای اسلام بعضی محصور و بعضی محبوس و مهتوک هستند. دولت امر داد حوزه های علمیه را هتک کنند، و طلاب بی پناه را کتک بزنند، و بازار مسلمین را غارت کنند و درب و پنجره مغازه ها را بشکنند. در تهران حضرت آیت الله خوانساری و حضرت آیت الله بهبهانی را در محاصره شدید قرار دادند؛ و عده ای از علمای محترم و وعاظ معظم را محبوس نمودند. و ما از آنها به هیچ وسیله نمی توانیم اطلاع پیدا کنیم. اراذل و اوباش را تحریک می کنند که به علما و روحانیون اهانت کنند. آقایان طلاب و مبلغین را مانع می شوند که برای تبلیغ اسلام در نواحی ایران بروند و تبلیغ احکام کنند. با ما معامله بردگان قرون وسطی می کنند. به خدای متعال من این زندگی را نمی خواهم. انی لا اری الموت الا سعادہ و لا الحیاه مع الظالمین الا برما. کاش

ص: ۱۷۶

۱- همان، صص ۱۹۲ _ ۱۹۱.

۲- همان، صص ۱۹۴ _ ۱۹۳.

۳- صحیفه امام، همان، ص ۱۴۱ (مرگ را جز خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز ننگ نمی بینم).

مأمورین بیابند و مرا بگیرند تا تکلیف نداشته باشم. فقط جرم علمای اسلام و سایر مسلمین آن است که دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت می نمایند و با استعمار مخالفت دارند. این است حال ما، تا آقای علم و ارسنجانی چه بگویند (۱).

روز سوم بهمن ماه، جمع زیادی از روحانیون تهران در خانه شیخ محمد غروی کاشانی اجتماع کرده بودند، «تا درباره مقابله و مبارزه با رفراندوم شاه نقشه درستی طرح کنند و راه صحیحی بیابند، که ناگهان مورد هجوم دژخیمان سازمان جاسوسی شاه قرار» گرفتند و دستگیر شدند (۲).

روز بعد - چهارم بهمن - که شاه در شهر مذهبی قم بازدید و سخنرانی داشت، دانشگاه تهران صحنه کشمکش و تظاهرات گردید. دانشجویان تهران، پلاکاردهایی حاوی شعارهای: «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه»؛ «اصلاحات ارضی نایستی سرپوشی برای دیکتاتوری باشد» و «دانشجویان با اصلاحات موافقند اما حکومت دیکتاتوری برایشان قابل تحمل نیست»، بر سر در دانشگاه نصب کرده بودند و آن را فریاد می زدند. اعتراض دانشجویان، به دنبال حضور پلیس تهران در دانشگاه، به ضرب و شتم انجامید. پلیس، وارد کلاس های درس گردید و به کتک کاری دانشجویان پرداخت و پلاکاردهای دانشجویان را پایین کشید (۳).

در پی حوادث روزهای دوم تا چهارم بهمن ماه تهران، شهر به اشغال نظامیان حکومت درآمد و میادین اصلی و مراکز حساس، تحت نظارت حکومت نظامی قرار گرفت. نظامیان، با تانک و زره پوش در همه جای شهر مستقر شدند و دانشگاه و بازار و خیابان در تصرف حکومت نظامی قرار گرفت. افراد مشکوک، دستگیر می شدند و اجتماعات کوچک و چند نفری به هم زده می شد. این اوضاع، تا روز برگزاری رفراندوم و پس از آن ادامه یافت (۴).

خبرگزاری های خارجی، در شرح وقایع روزهای نخست بهمن ماه، گزارشات درست و نادرستی مخابره کردند. خبرگزاری «آسوشیتدپرس» در ذکر حوادث چهارم

ص: ۱۷۷

۱- همانجا

۲- روحانی، همان، ص ۲۶۶.

۳- همان، صص ۲۷۳ - ۲۷۲.

۴- همان، ص ۲۷۳.

پلیس تهران روز گذشته اجتماع بزرگی که دکانداران [۱] رهبران عمامه به سر مذهبی و مالکان جهت تحریک علیه فراندوم شاه ایران برای اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات تشکیل شده بود را بر هم زد(۱).

خبرگزاری های دیگر، همچون فرانسه، مسکو، لندن، آلمان، اسرائیل، دهلی، رویترو... از وقایع تهران و سایر شهرهای کشور اخباری منعکس نمودند(۲).

بدین ترتیب، اوضاع عمومی مملکت به دلیل اجرای فراندوم لوایح شش گانه، نابسامان و بحرانی گردیده بود.

تظاهرات مردم شهر قم و درگیری با پلیس

در پی تظاهرات عمومی مردم در شهر تهران، مردم شهر قم _ خاصه بازاریان _ در خانه علمای شهر تجمع نمودند و «تکلیف» خویش را خواستار شدند. امام خمینی، از افراد حاضر در منزل خود دعوت کردند مثل بقیه بازاریان، دست از کار بکشند و با تعطیل نمودن فعالیت خویش، در خانه ها بمانند و خارج نشوند. وی با این دعوت، علاوه بر مخالفت محض با انقلاب سفید، قصد «مبارزه منفی» و جلوگیری از بهره برداری رژیم از جنب و جوش مردم را داشت. شاه قرار بود روز چهارم بهمن ماه به قم مسافرت نماید و بدین ترتیب پیشنهاد امام «علاوه بر مبارزه منفی با فراندوم قلابی نشان دادن درجه تنفر و انزجار اهالی قم نسبت به شاه بود.»(۳)

روز سوم بهمن، شهر قم در سکوت کامل فرو رفت و «شاهد تعطیل رسمی سراسری و چشمگیری بود که نظیر آن را کمتر به خود دیده بود.»(۴) در همین روز، جمعیت زیادی از مردم پایین شهر، تظاهرات خویش را آغاز کردند و با شعار «ما تابع قرآنیم فراندوم نمی خواهیم» به سوی حرم مطهر حرکت نمودند. در بین راه، جمعیت بیشتری به تظاهرکنندگان افزوده شد و در خیابان آستانه با معدودی از طرفداران شاه که

ص: ۱۷۸

۱- «۱۵ خرداد به روایت بیگانگان»، فصلنامه ۱۵ خرداد، (سال دوم، شماره ۷، بهار ۱۳۷۱)، ص ۵۵.

۲- رجوع شود: همان، صص ۶۲ _ ۵۴؛ روحانی، همان، صص ۲۹۸ _ ۲۹۶.

۳- همان، ص ۲۷۴

۴- همانجا.

«جاوید شاه» می گفتند، درگیر شدند و آنان را کتک زدند. نیروی نظامی نیز وارد معرکه شد، اما به وسیله هزاران معترض شهر مورد ضرب و شتم شدید واقع شده فرار را برقرار ترجیح دادند^(۱). سیدحمید روحانی، که خود در صحنه تظاهرات حضور داشت و حتی با آجر پاره سر «سرهنگ دوم رضایی» معاون شهربانی قم را شکست، می نویسد:

مأموران انتظامی نیز که غالباً سر و صورت شکسته و خون آلودی داشتند، از معرکه گریختند و میدان را خالی کردند... اهالی غیور قم... به ماشین جیب شهربانی که در وسط میدان خالی مانده بود حمله ور شدند و آن را روی دست بلند کرده واژگون کردند و در هم شکستند [۰]. کیوسک پلیس را خرد کردند، چوب هایی را که «ساواک» برای برپا داشتن طاق نصرت نصب کرده بود از جا کنند. شعارهای: «اسلام پیروز است _ استبداد محکوم است _ مرگ بر این دولت قانون شکن» و صدای کف زدن ممتد مردمی که بر درخیمان شاه چیره شده بودند شهر را می لرزاند...^(۲)

اما، اندکی بعد یورش نیروهای نظامی به همراه شلیک های تفنگ، تظاهرکنندگان را در وضعیت دشواری قرار داد. مقاومت و مبارزه مردم معترض، البته زیاد بود. ولی سرانجام مأموران ساواک و پلیس با کمک «دزدها و چاقوکش های سابقه دار قم» و با شعار جاوید شاه به ضرب و شتم شدید مردم پرداختند و به علاوه در و پنجره مغازه های بسته را شکستند و به غارت آن پرداختند. بنا به نقل سید حمید روحانی:

ماشین شهربانی، با بلندگو در شهر حرکت می کرد و مرتب اعلام می داشت: هر کس نمی خواهد مغازه او غارت شود، فوراً مغازه را باز کند و پرچم سه رنگ شاهنشاهی را افراشته سازد! مغازه دارها از روی ناچاری، دکان ها را باز کردند و پرچم زدند...^(۳)

به دنبال حوادث شهرهای تهران و قم، امام خمینی در اعلامیه های جداگانه ضمن محکوم نمودن حملات خشونت بار مأموران حکومت، به افشای اهداف رژیم و بیدار ساختن عامه پرداخت. در یکی از اعلامیه ها که در همان روز سوم بهمن ماه منتشر

ص: ۱۷۹

۱- همان، ص ۲۷۵.

۲- همان، ص ۲۷۶.

۳- همانجا. (یکی از مأموران شهربانی در گزارشی مختصر، وقایع قم را آورده است. رجوع شود: همان، ص ۲۷۸).

گردید، نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از نصایح بسیار و ادای وظیفه روحانیت، نتیجه این شد که امروز _ که ۲۶ شهر شعبان است(۱) _ از اوایل روز عده ای رجاله با مأمورین دولت در شهر مقدس قم به راه افتادند و به مردم بی پناه قم و طلاب و روحانیون حمله کرده و اهانت نمودند و بسیاری را کتک زدند و به زندان بردند. جمعی از مأمورین و رجاله به مدرسه فیضیه، مجاور حرم مطهر، ریخته و تیراندازی کردند و با چوب و چماق طلاب مظلوم را کتک زدند؛ و به بازار و خیابان قم ریخته و بعضی دکانها را غارت کردند و درب و پنجره و شیشه مغازه ها را شکستند؛ هیچ کس پیدا نشد که به داد مردم متدین و روحانیت برسد. این است حال ما در این ساعت که ظهر است. و عاقبت امر معلوم نیست چه خواهد شد. این است معنای طرفداری دولت از دیانت. و این است معنای آزادی رأی و رأی دهندگان. ما این وضع را در شهر مذهبی قم و در جوار حرم مطهر و در حوزه علمیه قم به قضاوت افکار عمومی می گذاریم. و از خداوند تعالی اسلام و استقلال مملکت را خواهیم. خداوند تعالی ان شاءالله اسلام و قرآن را حفظ کند(۲)

مسافرت شاه به قم و عدم استقبال روحانیون و مردم از او

با سرکوب نظامی تظاهرات مردم و طلاب شهر قم، ظاهراً زمینه مناسب مسافرت شاه مهیا شده بود. قبل از حضور شاه، فرماندار قم، پسین روز سوم بهمن ماه، با جمعی از علمای شهر دیدار کرد. هدف اصلی وی، ظاهراً رفع نگرانی روحانیون و ترغیب آنان به ملاقات شاه بود. وی، با اظهار تأسف از حوادث پیش آمده و عذرخواهی از ساحت علما و طلاب، تأکید بسیار نمود که علما با شاه _ که فردا در قم هستند _ ملاقات کنند و با بیان اختلافات خود و دولت، آن را حل نمایند(۳). امام خمینی که در جلسه مزبور حضور داشت، در پاسخ فرماندار قم، سخنانی بدین مضمون ایراد کرد:

ص: ۱۸۰

۱- برابر با ۳ بهمن ماه.

۲- صحیفه امام، همان، ص ۱۴۲.

۳- روحانی، همان، صص ۲۸۵ _ ۲۸۴.

با یورش وحشیانه دیروز مأمورین دولت به علما و مردم شریف تهران و هتک مقام مقدس روحانیت پایتخت و نیز رفتار غیرانسانی امروز مأمورین دولت با اهالی محترم قم و جامعه روحانیت این شهر و تجاوز به حریم این حوزه مقدسه، دیگر جای هیچ گونه تفاهم و حسن مرادده با دستگاه حاکمه باقی نمانده است و هیچ راهی جهت ملاقات با شاه وجود ندارد، مگر آنکه شاه برای جبران اهانت و تجاوزی که به حریم مقدس روحانیت شده است، آقای علم را به عنوان مجرم اصلی از مقام نخست وزیری عزل کند و به این بگیر و ببندها و اعمال پلیسی پایان بخشد تا راه برای ملاقات و مذاکره با او هموار شود^(۱).

امام خمینی، البته به خوبی می دانست «مجرم اصلی» شخص شاه است؛ و پیشنهاد عزل نخست وزیر صرفاً برای درد سر دربار و اختلاف درونی آنان بود. شاه نیز بدون توجه و اهمیت به مردم، احتیاج به غلامان خانه زاد داشت.

باری، دیگر علمای حاضر در جلسه، به صراحت مراتب اعتراض و ناراحتی خویش را از اقدامات حاکمان رژیم و برخورد نظامی و خشونت بار اعلام داشتند. با عدم موفقیت فرماندار و بی نتیجه ماندن مذاکرات وی با مراجع قم، عده ای از روحانیون متمایل به دربار با علمای قم دیدار کردند و با تمام توان سعی نمودند مراجع را راضی به دیدار شاه نمایند. این اقدام نیز نتیجه نداد^(۲). بنا به نقل سید حمید روحانی، برخی از روحانیون قم، تحت تأثیر روحانیون متمایل به دربار، پذیرفتند با شاه ملاقات نمایند. اما، چون «بدون موافقت امام [خمینی] هیچ گاه جرأت انجام چنین کاری را نداشتند اظهار کردند: «در صورتی که آقای خمینی را به ملاقات با شاه راضی کنید، ما حرفی نداریم!» لیکن مزدوران عمامه به سر دربار که از انعطاف ناپذیری امام به خوبی باخبر بودند... کوشیدند که بعضی از مقامات روحانی را وادارند که بدون موافقت امام به دیدار شاه بشتابند! لیکن کسی به این رسوایی تن در نداد...»^(۳).

امام خمینی، علاوه بر منع ملاقات روحانیون با شاه، استقبال مردم و طلاب و بیرون رفتن آنان از منازل و حجره های خویش را در موقع ورود شاه به قم، تحریم کرد و

ص: ۱۸۱

۱- همان، ص ۲۸۵.

۲- همان، صص ۲۸۶ _ ۲۸۵.

۳- همان، ص ۲۸۶.

بدین گونه مسافرت شاه به قم را با سردی و بی‌اعتنایی کامل برگزار نمود. شاه نیز به دنبال بی‌اعتنایی علما و مردم شهر با عصبانیت تمام سخن گفت و علمای دینی را فحاشانه هتک حرمت کرد.

قبل از حضور شاه در قم _ در روز چهارم بهمن ماه _ دولت که احساس می‌کرد خطری متوجه او گردد، یا نظم و امنیت شهر به هم بخورد، دستور صریح «سرکوب» شدید را صادر کرده بود. نخست وزیر، در امریه خویش به فرمانداری قم می‌نویسد:

احتمال دارد بعضی عناصر در آن منطقه دست به اقداماتی بزنند که مخل نظم باشد[۰]. مخصوصاً این عمل ممکن است از طرف روحانیون بشود. شدت عمل سرکوبی و هرگونه بی‌نظمی ولو به قیمت حکومت نظامی است[۰]. بنابراین دستور این است که کوچکترین و اولین بی‌نظمی را با شدت سرکوب نمائید(۱).

بنابراین، دستور صریح داده شده بود: «که کوچکترین و اولین بی‌نظمی» در موقع حضور شاه در قم، با «شدت» تمام سرکوب گردد.

باری، شاه که با عدم استقبال مردم و روحانیون شهر مواجه شده بود، در سخنان تند و هتاکانه خویش، روحانیت را به شدت مورد حمله قرار داد و زشت‌گویی کرد. وی در آغاز، به حمایت ائمه اطهار و امامان معصوم در زندگی خویش اشارت کرد و نتیجه گرفت: «امروز به شما می‌گویم که هیچ‌کسی نه به تجربه و نه در عمل نمی‌تواند ادعا داشته باشد که بیش از من به خداوند یا به ائمه اطهار نزدیک است.»(۲) سپس به کارهای خود در راه رضای خدا پرداخته، و به «رها کردن رعیت اسیر بدبخت سابق ایران از زنجیر اسارت»،[۰] و مالک کردن ۱۵ میلیون جمعیت این مملکت در زمینی که در آن کار می‌کنند» اشاره نمود(۳) بعد به موانع و «سنگهای» سد راه _ که به اعتقاد وی روحانیت بودند _ پرداخت:

... هیچ چیزی خداپسندانه تر از عدالت اجتماعی و رفع ظلم نیست. البته در این مورد همیشه در راه ما سنگهایی بوده است. افراد قشری و نفهمی بوده اند که هیچ وقت مغز آنان تکان نخورده و نمی‌تواند تکان بخورد. برای اینکه متأسفانه قابل

ص: ۱۸۲

۱- رجوع شود: روحانی، همان، ص ۱۲۹۰ (سند شماره ۵۳ همان اثر).

۲- محمدرضا پهلوی، مجموعه تألیفات...، ص ۳۰۸۳.

۳- همانجا.

تکان خوردن نیستند. به هر زمانی و در هر موقعی به یک طریقی توانسته بودند تا اندازه ای اجرای این افکار و این نیات را به تأخیر بیندازند، ولی این تأخیر دیگر جایز نیست. ما در بین سایر ملل دنیا زندگی می کنیم و نمی توانیم یک دیوار بلند دور خودمان بکشیم و بگوییم که ما با دنیا کاری نداریم و فقط با خودمان زندگی می کنیم و در کثافت خودمان غوطه ور خواهیم بود... ارتجاع سیاه اصلاً نمی فهمد، زیرا از هزار سال پیش یا بیشتر فکرش تکان نخورده... حالا مگر او متوجه است که جامعه امروزه مقرراتی دارد... که مهم ترین آنها عدالت است، رفع ظلم است، تساوی حقوق است، موضوع کار کردن است، زحمت کشیدن است. امروز در دنیا مفت خوری از بین رفته، ولی برای او چه فرقی می کند؟ به او یک چیزی برسد ولو سایرین همه از فلاکت، بدبختی و گرسنگی بمیرند، این به حال او فرقی نمی کند... (۱)

وی در ادامه، باز به «ارتجاع سیاه» می تازد و آنان را «کسان نفهمی» ذکر می کند: «که قابل درک مطالب و عقاید نیستند [و] بدبختند و ما دلمان به آنها می سوزد». (۲) در این سخنرانی، شاه به صراحت اعتراف می کند که «کینه اش» نسبت به روحانیت بیشتر از «مخریبین سرخ» یا توده ای هاست (۳).

با این دیدگاه که طرفین فرسنگها از هم فاصله داشتند، لامحاله تعارض و تضاد بیشتر و بیشتر می شد.

زور سرنیزه و برگزاری فرماندم

پس از سخنان شاه، فرماندم نیز با زور حکومت نظامی برگزار شد. اسدالله علم، برای جلوگیری از مخالفت ها و اخلال در روز فرماندم و ممانعت از گفته های سیاسی روحانیون در ماه رمضان، در آغاز صبح روز رأی گیری _ ششم بهمن ماه _ اطلاعیه ای مهم به تمام استانداران و فرمانداران کل ارسال داشت. در این امریه مهم، آمده بود:

هشیار باشید به محض اینکه آثار کوچکترین ناراحتی پیدا شد [،] فوری مسببین را دستگیر و به تهران بفرستید [.] به وعاظ تذکر بدهید فقط باید به امور دینی

ص: ۱۸۳

۱- همان، صص ۳۰۸۵ _ ۳۰۸۳.

۲- همان، ص ۳۰۸۶.

۳- همانجا.

بپردازند].^۱ به محض انحراف این دستور با کمال شدت اقدام و متخلف را دستگیر نمایند].^۲ راه باید طوری قبلاً هموار نموده شود] که ایام رمضان به طور قطع عناصری خواهند خواست که از منابر سوءاستفاده بکنند].^۳ کوچکترین غفلت ممکن است باعث به هم خوردگی انتظامات شود].^۴ مخصوصاً در ایام قتل (۱) این پیش آمد ممکن است خیلی گران تمام شود].^۵ بنابراین آقایان استانداران و فرمانداران کل باید بیدار باشند که در ایام قتل دیگر ناراحتی وجود نداشته باشد].^۶ به قوای انتظامی نیز در این مورد دستور کافی داده شده است... (۲)

سندی از ساواک در دست است، که در تاریخ ۱۱ بهمن ماه ۱۳۴۱ به کلیه «مراکز» خویش دستور داده شده است:

نظر به تحولات سیاسی و اقدامات اساسی اخیر که نسبت به امور جاری کشور در مورد طرح پیشنهادی شش ماده ای اعلیحضرت همایون شاهنشاه صورت گرفته است،^۷ [مقتضیات روز ایجاب می کند که هر گروه منحصرأ و مستقیماً وظیفه خود را انجام داده و از حدود وظایف خویش تخطی نمایند].^۸ لذا مصلحت ایجاب می نماید که کلیه ساواکها مراقب اعمال و افعال و فعالیت های روحانیون بویژه در مساجد و تکایا باشند و باید به روحانیون تذکر دهند که در مساجد و منابر منحصرأ به مسایل دینی و مذهبی و اخلاقی پرداخته و مسایل سیاسی را مطرح نمایند و در صورتی که در این گونه مسایل دخالت نمایند،^۹ برابر مقررات با آنها رفتار خواهد شد و اشخاصی که برخلاف این دستور عمل کنند فوراً آنها را دستگیر و برابر مقررات و به اتهام اقدام بر ضد امنیت کشور تحت تعقیب قرار دهید (۳)

با این دستورات صریح، آشکار بود حکومت برای سرکوب مخالفان، با نهایت جدیت و خشونت رفتار خواهد کرد. روند مبارزات و وقایع پیش آمده، بر این مهم صحه گذاشت. به رغم این تندروی ها و خشونت ها، عالمان شجاعی چون امام خمینی، پا پس نکشیدند و بدون ترس و تزلزل به تشدید مبارزه پرداختند.

ص: ۱۸۴

۱- منظور وی، ایام ضربت خوردن و شهادت امام علی (ع) است.

۲- روحانی، همان، ص ۱۲۸۹ (سند شماره ۵۲)؛ هم چنین رجوع شود: روح الله حسینیان، سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران (۱۳۴۳ - ۱۳۴۱)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۴۴۹.

۳- حسینیان، همان، ص ۴۵۰.

بر اساس سندی محرمانه، رئیس شهربانی قم «سرهنگ سیدحسین پرتو»، در نهم بهمن ماه به سرهنگ رضایی «معاون شهربانی و سرپرست دایره سرکلانتری» اعلام داشته است:

طبق دستور صادره از طرف جناب آقای نخست وزیر [۱]، چون مقرر است آقایان و عاظ در منابر و مساجد غیر از مسائل دینی نبایستی موضوعات دیگری را بیان نمایند و از طرفی ممکن است در ایام ماه مبارک رمضان به منظور تحریک اهالی عده ای مبادرت به گفتن اظهاراتی در منابر بنمایند [۲]؛ لازم است به کلیه آقایان کلانترها آموزش دهید با مأمورین سویل دفتری که در اختیار آنها گذارده شده [۳]، کلیه مساجد و منابر حومه کلانتری خود را کنترل و اظهارات آقایان و عاظ را بلافاصله پس از خاتمه مجلس با ذکر محل و نام واعظ گزارش نمایند. ضمناً چنانچه از آقایان و عاظ برخلاف مصالح عمومی کشور و غیر از ذکر مسائل دینی اظهاری بنمایند پس از خاتمه بلافاصله بدون تظاهر به شهربانی بیاورند. تسامح در اجرای دستور موجب مسئولیت شدید کلانتر و رئیس دایره سرکلانتری خواهد بود (۱).

بدین گونه، جنگ حکومت با روحانیون و عامه همراه آنان، به شدت و حدت آغاز شده بود. رفراندم لوایح شش گانه، به رغم مخالفت های صریح علما، مردم و گروه های سیاسی برگزار شد و بنا به نقل سخنگویان حکومت، با پنج میلیون و ششصد هزار رأی موافق، در مقابل چهار هزار و صد و پنجاه رأی مخالف، به تصویب ملی رسید. این در حالی بود، که در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک کشور _ حتی روستاها _ جمع زیادی از مردم، بنا به تبعیت روحانیون مذهبی و مبارز رأی ندادند (۲). با اعلام نتیجه رفراندم، سیل تبریكات و تأییدات بیگانگان، از جمله رئیس جمهور آمریکا، مبتکر اصلی اصلاحات، ملکه انگلیس و سفیر آن در ایران، رادیو مسکو و رهبران شوروی، روزنامه ها و خبرگزاریهای دیلی تلگراف، نیویورک تایمز، ایونینگ استار، واشنگتن پست، دویچه زایتونگ آلمان و مجلات معروف تایم، نوویا گرینا و... به سوی شاه

ص: ۱۸۵

۱- روحانی، همان، ص ۱۲۹۲ (سند شماره ۵۵ اثر مذکور).

۲- رجوع شود: همان، صص ۲۹۴ _ ۲۹۳.

غروب روز هفتم بهمن ماه _ که ظاهراً پیروزی قاطعانه حکومت شاه اعلام گردیده بود _ ماه قمری شعبان پایان یافت و ماه مبارک رمضان، که ماه میهمانی خدا بود آغاز شد. اما، جنب و جوش پیشین مؤمنان، به ویژه در کنار مساجد و حسینیه ها وجود نداشت. دلیل اصلی آن بنا به نوشته سید حمید روحانی؛ تصمیم امام خمینی و تأیید علمای دینی شهر قم، مبنی بر تعطیل مساجد در ماه رمضان بود. امام خمینی، پیشنهاد داده بود: «برای روشن تر کردن موضع علمای اسلام در برابر رژیم شاه و برنامه های ضداسلامی او و اظهار انزجار هر چه بیشتر از اعمال غیرقانونی و عوام فریبانه ای که به نام «انقلاب سفید شاه و مردم» در دست اجرا دارد مراسم نماز جماعت و وعظ و تبلیغ و غیره در سراسر کشور در تمام ماه رمضان تعطیل شود.»(۲)

این پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت و به سراسر کشور و تمام علما و روحانیون شهرهای بزرگ و کوچک ابلاغ گردید. در نتیجه، مساجد تهران، قم، شیراز، اصفهان، کاشان و برخی دیگر از شهرها، در آغاز ماه رمضان تعطیل شد. این گونه مبارزه منفی و کارساز، چند روز بیشتر دوام نیاورد و در تهران _ با کشاندن روحانی معروف آیت الله خوانساری به مسجد _ شکسته شد(۳) هر چند به نظر می رسد، در ایام ماه رمضان سکوتی نسبی بر نهضت امام خمینی سایه افکنده بود؛ اما، روح الله حسینیان معتقد است: «این ماه روند مبارزه را تسریع کرد و بر آگاهی مردم نسبت به اقدامات استعماری رژیم افزود.»(۴)

عید فطر و تشدید مبارزه امام خمینی

امام خمینی، البته کسی نبود که از مبارزه خویش علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی _ که در لوای انقلاب سفید و لوایح شش گانه تجلی کرده بود _ دست بکشد. مأمور ویژه ساواک، در گزارشی که از درون «محافل روحانی» شنیده بود، می نویسد:

ص: ۱۸۶

۱- برای اطلاع بیشتر از شمه آنان، رجوع شود: همان، صص ۳۰۵ _ ۲۹۵.

۲- همان، صص ۳۱۱ _ ۳۱۰.

۳- همان، ص ۳۱۲.

۴- حسینیان، همان، ص ۱۹۴.

در محافل روحانی گفته می شود که آیت الله خمینی در قم گفته است من مبارزه علیه مقام سلطنت و دربار را ادامه می دهم و حاضریم در این راه مرا زندان و یا تبعید کنند. روز عید فطر نیز نامبرده در منزل خود در حضور جمع کثیری از مردم مطالب زنده ای علیه مقام سلطنت بیان کرده است. طرفداران جبهه ملی تصمیم دارند آیت الله خمینی را که نسبت به دیگر مراجع تقلید شخص قوی تری می باشد حمایت و جانبداری کنند^(۱).

در واقع، امام خمینی تصمیم داشت تنها هم که باشد، به مبارزه خویش و نهضتی که آغاز کرده بود، ادامه دهد. او متکی به خدا و مردم بود و رمز پیروزی را در توده می دید. بنابراین، در جمع کثیری از مردم عادی و طلاب حوزوی _ در روز عید فطر، مطابق هفتم اسفند _ در خانه خود، سخنان امیدوارکننده ای بیان کردو آنان را به «کمال متانت و استقامت در مقابل کارهای خلاف» حکومت فراخواند. به علاوه، با کمال شجاعت اظهار نمود: «از این سرنیزه های زنگ زده و پوسیده نترسید؛ این سرنیزه ها به زودی خواهد شکست. دستگاه حاکمه با سرنیزه نمی تواند در مقابل خواست یک ملت بزرگ مقاومت کند و دیر یا زود شکست می خورد. اکنون هم درمانده و شکست خورده است و روی درماندگی به این بی فرهنگیهایی که ملاحظه می کنید، دست می زند.»^(۲)

وی، در ادامه سخنان خویش به شکست مفتضحانه «رفراندم شاه» اشاره کرده، می گوید: «رفراندم شاه در سراسر مملکت بیش از دو هزار نفر به همراه نداشته» است. امام خمینی، در بخشی از صحبت های خویش، نصیحت وار به حاکمان رژیم می گوید:

خوب است که قدری عبرت بگیرند، بیدار شوند و در سیاست خود تجدیدنظر کنند؛ به جای قانون شکنی و به زندان کشیدن علما و محترمین، به جای سرنیزه و قلدری، در مقابل درخواست ملت تسلیم شوند و به این حقیقت توجه کنند که با سرنیزه نمی توان ملت را ساکت و تسلیم کرد، با زور و قلدری نمی توان روحانیت را از وظایفی که اسلام به عهده آنان گذاشته است، بازداشت ... مگر می شود زبان روحانیت را برید؟^(۳)

ص: ۱۸۷

۱- روحانی، همان، ص ۱۲۹۴.

۲- همان، صص ۳۱۹ _ ۳۱۸؛ صحیفه امام، همان، ص ۱۵۱.

۳- روحانی، همانجا؛ صحیفه امام، همان، صص ۱۵۲ _ ۱۵۱.

در گزارشی که ساواک از جلسه مزبور تهیه نموده، مطالب زیر آورده شده است:

... ما از نقشه شوم و خائنانه دستگاه در مورد فراندوم آگاه و در همان اوان اعتراض خود را... به وسیله نگارش و بعد... صدور اعلامیه و تحریم آن اعلام نمودیم... دستگاه [که] می بایستی از طرح مقاصد شوم خود طبق دستور اربابان خارجی بهره برداری نماید، با آخرین وسیله ای که داشت توانست با توپ و تانک و سرنیزه و مشتی چاقوکش و مأمورین سازمان امنیت در برابر مخالفت مردم، مشاهده شد با کمال بی شرمی و پست ترین شیوه های [غیر(۱)] انسانی به شکار و ضرب و جرح و توقیف علما و اهانت به مراجع تقلید با یک عده مفت خور و نفهم دست زد. صحنه سازی هایی که در قم و تهران در اخذ آراء به وسیله رفتگران و افراد جیره خوار خود... ایجاد نمود، صندوق ها را از آراء پر کردند [و] روی دکتر اقبال را سفید کردند... (۲) کلید ضعف و زبونی خودشان را از ترس نیروی ملت دو دستی تسلیم اربابان خارجی نمودند... آنها دریافتند ایران هنوز ملتی است که بایستی بر آنها آقایی کرد... ما مبارزات خود را برای از بین بردن این گونه فجایع ادامه می دهیم... هوشیار باشید و به مبارزات خود ادامه دهید و از این سرنیزه های پوسیده نترسید... (۳)

همان گونه که امام خمینی وعده داده بود، به مبارزه خویش ادامه داد و توده ملت ایران را بسیج وار در صحنه نگه داشت. وی در تاریخ ۲۲ اسفند ماه _ که چند روزی از آغاز قیام عشایر جنوب می گذشت _ در اعتراض به «دستگاه حاکمه ایران» و زیر پا گذاشتن احکام اسلام و قرآن، با تقریر «انا لله و انا الیه راجعون» که حاکی از فاجعه ای عظیم بود، می گوید:

دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام تجاوز کرد، و به احکام مسلمة قرآن قصد تجاوز دارد. نوامیس مسلمین در شرف هتک است... هدف اجانب قرآن و روحانیت است. دستهای ناپاک اجانب با دست این قبیل دولتها قصد دارد قرآن را

ص: ۱۸۸

۱- در متن کتاب، این گونه است.

۲- مقصود امام خمینی، تقلبات گسترده در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در زمان نخست وزیری دکتر اقبال است.

۳- رجوع شود: حسینیان، همان، صص ۱۹۵-۱۹۴.

از میان بردارد، و روحانیت را پایمال کند. ما باید به نفع یهود، آمریکا، و فلسطین هتک شویم، به زندان برویم، معدوم گردیم، فدای اغراض شوم اجانب شویم... قرآن و روحانیت باید سرکوب شود...^(۱)

تحریم عید نوروز و اعلام عزای ملی

در همین اعلامیه مهم، امام خمینی عید نوروز ۱۳۴۲ را «برای جامعه مسلمین عزا» اعلان نمود، تا همه «مسلمین را از خطرهایی که برای قرآن و مملکت قرآن در پیش است، آگاه» سازد^(۲).

کاملاً معلوم است که امام خمینی همواره بر «آگاهی» توده و بیدار ساختن آنان تأکید و پافشاری داشته است. زیرا، بیداری و آگاهی مردم، مهم ترین عامل موفقیت و پیروزی بود. او به تنهایی نمی توانست حکومت را سرنگون کند. بنابراین، مؤثرترین عامل، مردم و حضور آگاهانه آنان در صحنه تعارض و تخالف با رژیم پهلوی بود.

امام خمینی، با اعلام عزای ملی و تحریم عید نوروز سال ۱۳۴۲، به تمام مسلمانان اعلام می نمود که دستگاه حکومت پهلوی و درباریان وی، به جنگ اسلام و قرآن و روحانیت آمده و قصد نابودی آنان را دارند. بنابراین، در برابر این هجوم خطرناک و بنیان کن، همه را به یاری فراخوانده است. او می گوید: «بارالها! من تکلیف فعلی خود را ادا کردم؛ اللهم قَدْ بَلَّغْتُ [خداوندا، ابلاغ کردم]؛ و اگر زنده ماندم تکلیف بعدی خود را به خواست خداوند ادا خواهم کرد...»^(۳)

بدین ترتیب، در اسفند ماه ۱۳۴۱ اوضاع جامعه ایران و دشمنی حکومت با روحانیت و مردم و زیر پا گذاشتن احکام ضروری اسلام و قرآن و هتک حرمت علما و زندان بردن آنان و دیگر مخالفین، به اوج بحران و نابسامانی رسیده بود. قیام عشایر جنوب، با هجوم هواپیماهای رژیم پهلوی آغاز شده بود، و در واقع حکومت پهلوی دوم در مخمصه خطرناکی گرفتار گشته بود. امام خمینی، در اعلامیه های صریح و شجاعانه، هم عید نوروز را «تحریم» کرد و هم «عزای» عمومی اعلام نمود. وی در

ص: ۱۸۹

۱- صحیفه امام، همان، ص ۱۵۳.

۲- همان، صص ۱۵۴ _ ۱۵۳.

۳- همان، ص ۱۵۴.

نامه ای سرگشاده و مهم به تمام «حضرات علمای اعلام و حجج اسلام»، به صراحت نوشت:

... چنانچه اطلاع دارید دستگاه حاکمه می خواهد با تمام کوشش به هدم احکام ضروریه اسلام قیام؛ و به دنبال آن مطالبی است که اسلام را به خطر می اندازد. لذا اینجانب عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر _ عجل الله تعالی فرجه _ جلوس می کنم و به مردم اعلام خطر می نمایم. مقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند تا ملت مسلمان از مصیبت‌های وارده بر اسلام و مسلمین اطلاع حاصل نمایند... (۱)

امام خمینی، تصمیم تازه خویش را با مشورت دیگر روحانیون انجام داد؛ هر چند، با مخالفت جمعی از آنان مواجه شد. بنا به نوشته سیدحمید روحانی، پیشنهاد امام خمینی این بود که: «عید نوروز از طرف همه علمای قم و دیگر حوزه های علمیه و نیز علمای شهرستان ها، عزا اعلام شود»، تا «بدین وسیله افکار ملت اسلام به خطرهایی که از ناحیه رژیم شاه متوجه اسلام و ایران است، کشیده شود». (۲) اما، برخی از روحانیون حاضر در جلسه، بدین دلیل که: «مردم به این عزای ملی و عمومی بها نمی دهند و اعتنا نمی کنند آن را رد کردند و برخی به بهانه اینکه این عید از دید علما و روحانیان رسمیت نداشته تا آن را عزا اعلام کنند»، مخالفت نمودند (۳).

به رغم این مخالفت ها و عدم همراهی ها، امام خمینی «با صلابت، قاطعیت و بصیرت فوق العاده خویش و با نیروی جوان روحانی و مردمی» که همواره او را حمایت می کردند، نظر صریح خویش را اعلان و در منظر عموم گذاشت (۴) وی با هوشیاری، در نامه ها و سخنرانی های خویش، دلیل اصلی تحریم عید نوروز و اعلام «عزای ملی» را به خاطر «صدمات، لطمات و مصیبت هایی» ذکر می کند که در سال جاری _ ۱۳۴۱ _ بر «اسلام» وارد شده است (۵) وی در سخنرانی ۲۹ اسفند ۱۳۴۱، در جمع طلاب، روحانیون

ص: ۱۹۰

۱- همان، ص ۱۵۶.

۲- روحانی، همان، ص ۳۴۴.

۳- همان، صص ۳۴۴ _ ۳۴۵.

۴- همان، ص ۲۴۵.

۵- صحیفه امام، همان، صص ۱۵۵ و ۱۵۷.

و اهالی شهر قم می گوید:

امسال ما عید نداریم و این عید را عزای ملی اعلام می کنیم؛ نه به خاطر اینکه مصادف است با شهادت حضرت صادق _ سلام الله علیه؛ آن حضرت مقامش عالی و بلند است... ما در این عید عزاداریم برای مصیبت ها و لطمه هایی که در این سال به اسلام وارد شد...^(۱)

همچنین، در نامه ای به شیخ محمدتقی فلسفی می نویسد:

... تصمیمی که ما برای نوروز امسال گرفتیم به نظرم مؤثر و خوب است، لکن با اختلاف سلیقه ها باز برخورد کرده. انصافاً ما برای کوبیده شدن خوب هستیم! در هر صورت به گمان بنده اگر جنابعالی و حضرت آیت الله والد و آیت الله آملی و آیت الله آشتیانی اعلامیه به مضمون اعلامیه ما یا هر طور صلاح می دانید مشترکاً یا جداگانه انتشار دهید مؤثر خواهد بود. البته باید اسم وفات حضرت صادق _ سلام الله علیه _ برده نشود و با صراحت نوشته شود برای صدماتی که در این سال به اسلام وارد شده است...^(۲)

امام خمینی، به این دلیل که روز دوم فروردین ۱۳۴۲ مصادف با شهادت امام جعفر صادق بود و امکان داشت سردمداران حکومت پهلوی در تبلیغات خویش سبب تحریم عید نوروز و اعلام عزای ملی از جانب روحانیون را همین مورد بنامند؛ به صراحت اعلان نمود دلیل اصلی تحریم عید نوروز «برای مصیبت ها و لطمه هایی است که در این سال به اسلام وارد» گردیده است. معهداً، با این صراحت، تبلیغات وارونه حاکمان رژیم خنثی می شد. امام خمینی، در توضیح بیشتر «مصیبت ها و لطمه هایی» که در سال جاری بر اسلام وارد گردیده، می گوید:

این سال، سال خوشی برای مسلمین نبود، سال خوبی برای روحانیت نبود. در این سال به اسلام تجاوز شد. علمای دین و روحانیون مورد اهانت قرار گرفتند، هتک شدند. در این سال استعمار توطئه هایی را علیه اسلام تدارک دید، عمال پلید استعمار به قرآن جسارت کردند، برای پایمال کردن احکام نورانی قرآن نقشه ها

ص: ۱۹۱

۱- همان، ص ۱۵۷.

۲- همان، ص ۱۵۵.

کشیدند، برنامه‌ها ریختند، طرح‌ها دادند. اگر مسلمین بدانند که چه توطئه‌ها و نقشه‌هایی علیه عزت اسلام، سعادت ملت‌های مسلمان و استقلال ممالک اسلامی در دست اقدام است، دیگر هیچ وقت عید نمی‌گیرند بلکه قیام می‌کنند به وظایف دینی که برعهده دارند. وظیفه علمای دین، وظیفه ملت‌های مسلمان سنگین است. همه وظیفه دارند که از اسلام دفاع کنند. در برابر توطئه‌ها بایستند و با آن مقابله کنند. آنها که در برابر خطرهایی که متوجه اسلام شده است قیام نکنند، مقابله نکنند و به دفاع برنخیزند، آنها در عداد مردگانند... (۱)

امام خمینی، که در طی مبارزات چند ماهه اخیر، همواره بر مردم تأکید می‌ورزید؛ در سخنرانی جدید خویش، بر «قیام» و «دفاع» در برابر توطئه‌ها و خطرهایی که اسلام و استقلال ایران را تهدید می‌کند تأکید ورزید. این قیام، البته علیه استبداد داخلی محمدرضا شاه و استعمار خارجی آمریکا، انگلیس و اسرائیل بود. امام خمینی، که هیچ دلیلی بر «سکوت» مسلمانان نمی‌دید، آشکارا می‌گوید:

آیا در شرایطی که استعمار، قرآن مسلمان‌ها را تحریف می‌کند ما ساکت باشیم؟! آیا در موقعی که دستگاه طاغی بر مدرسه علوم دینی هجوم می‌برد و اهل مدرسه را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و اموال طلاب را غارت می‌کند و علمای اعلام را به زندان می‌برد، هتک می‌کند و مورد تهدید و تحقیر و اهانت قرار می‌دهد، ما ساکت باشیم؟! آیا ما ساکت باشیم در صورتی که علمای تهران حبس می‌شوند و هتک می‌شوند؟ آیا ما ساکت باشیم در حالی که علمای قم مورد شدیدترین اهانت‌ها قرار می‌گیرند؟! به جرم اینکه می‌گویند «ربنا الله»، مری ما آمریکا نیست، مری ما انگلیس نیست، مری ما اسرائیل نیست، مری ما خداست (۲)

بدین ترتیب، امام خمینی به عنوان یک مرجع دینی «سکوت» مسلمانان را نادرست می‌داند و معتقد به «قیام» است. این قیام، وظیفه همه است؛ هم علمای دینی و هم «ملت‌های مسلمان». در واقع «همه وظیفه دارند که از اسلام دفاع کنند [و] در برابر توطئه‌ها بایستند و با آن مقابله کنند». هر کسی «قیام» نکند و به مقابله و دفاع برنخیزد، در «عداد

ص: ۱۹۲

۱- همان، ص ۱۵۸_۱۵۷.

۲- همان، ص ۱۵۹.

مردگان» محسوب می شود. زنده واقعی آن است که در برابر این همه ظلم و تعدی «قیام» کند.

فاجعه فیضیه و تحریم تقیه

یک روز پس از اعلامیه امام خمینی که آشکارا عید نوروز را تحریم و عزای ملی اعلام نمود، محمدرضا شاه در پادگان هوایی وحدتی دزفول _ یکی از مراکز مهم حملات هوایی رژیم به عشایر جنوب _ در سخنانی فحاشانه و توهین آمیز، به تهدید شدید مخالفان، بویژه «عناصر دزد و قاتل و راهزن» و «همفکران ارتجاعی» آنان پرداخت. منظور محمدرضا شاه، بی تردید عشایر قیام کننده و روحانیون بود. وی، اظهار داشت:

انقلاب بزرگ ملی ما همانطوری که بارها گفتم، تا به حال بدون خونریزی، بدون هیچ گونه عکس العمل ناشایسته ای با کمال سرعت پیشروی می کند، ولی باز یکی دو هفته ایست که همینطور که سرمای زمستان دارد کم می شود می بینم یا می شنوم که بعضی عناصر مثل مارهای افسرده [و چون اینها در کثافت خودشان غوطه ور هستند باید گفت مثل شپش های افسرده ای] فکر می کنند [بله] موقع خزیدن [در کثافت خودشان] (۱) دو مرتبه رسیده است. این عناصر دزد و قاتل و راهزن با همفکران ارتجاعی خودشان اگر از خواب غفلت بیدار نشوند چنان مثل صاعقه مشت عدالت در هر لباسی که باشند بر سر آنها کوفته خواهد شد که شاید برای همیشه به آن زندگی ننگین و کثافتشان خاتمه داده بشود (۲).

تهدیدات لفظی محمدرضا شاه، خیلی زود نسبت به روحانیت و مرکز علمی آنان در شهر قم عملی گردید. عشایر جنوب، البته با خلع سلاح چند پاسگاه ژاندارمری، در کوههای سرسخت خویش پناه گرفته بودند. به نظر می رسد، نظامیان و کماندوهای رژیم، قصد داشتند انتقام شکست اولیه در برابر عشایر را بر سر «طلاب» حوزه علمیه قم در آورند. آنان، در روز دوم فروردین ۱۳۴۲ با هجوم وحشیانه به محل برگزاری

ص: ۱۹۳

۱- مطالبی که در کروش [] آمده، در اصل سخنرانی بوده؛ اما بعدها در کتاب «مجموعه تألیفات...» حذف گردیده است.

۲- محمدرضا شاه پهلوی، همان، صص ۳۱۴۵ _ ۳۱۴۴.

مراسم شهادت امام جعفر صادق(ع) _ در حوزه علمیه قم _ با شدیدترین وجه، به ضرب و شتم شرکت کنندگان که غالباً طلاب جوان حوزه بودند، پرداختند. در این حمله بی سابقه، بسیاری از طلاب و روحانیون مقیم قم کتک کاری شدند و مرکز علمی آنان ویران گردید. صدماتی که در این روز بر روحانیون و حوزه علمیه وارد شد، تاکنون سابقه نداشت(۱). شاید، بدین دلیل بود که امام خمینی در تمام نوشته ها و گفته های خویش پس از «فاجعه فیضیه»، آن را با «هجوم مغول»، «واقعه طف (= کربلا)» و «دوران توحش و قرون وسطی» مقایسه کرد(۲). عمق فاجعه برای روحانیت به اندازه ای بود که عالم شجاعی چون امام خمینی، به صراحت «تقیه» را «حرام» و «اظهار حق» را «واجب» دانست. بنابراین هر مسلمانی که تقیه را حرام می دانست و آشکارا اظهار حق می کرد، هر آن احتمال «قتل» او می رفت. به علاوه، ممکن بود در راه اظهار حق، کسانی را نیز به قتل رساند.

پس از ضرب و شتم شدید طلاب حوزه علمیه قم، افراد متعددی از روحانیون و مردم عادی در تلگرافات مختلف، واقعه را به امام خمینی «تسلیت» گفتند. امام خمینی نیز غالباً پاسخ مختصری به آنان می داد که حاوی این جملات بود: «خاطرات زمان چنگیز تجدید شد.»؛ «خاطرات زمان مغول تجدید شد.»؛ «این فاجعه عظیمه... واقعه طف را به خاطر می آورد.»؛ «فاجعه وارده بر اسلام که نظیر آن جز در دوران توحش و قرون وسطی رخ نداده.»؛ «دولت با اعمال خلاف انسانی روی چنگیز را سفید کرد.»(۳)

اما، مهم ترین و مؤثرترین پاسخ امام خمینی، در جواب تسلیت «علمای تهران» منتشر گردید. این نوشته مهیج و تاریخی که در هزاران نسخه چاپ و منتشر شد، بسیاری از مردم ایران _ خاصه کسانی که آن را شنیدند و خواندند _ را تکان داد. سید حمید روحانی، که آن را «فتوای تاریخی» خوانده است، به درستی نظر می دهد که: «با صدور اعلامیه «شاه دوستی یعنی غارتگری»(۴)، توده های ستمدیده و مرعوب، یک باره به جوش و

ص: ۱۹۴

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: روحانی، همان، صص ۳۷۶ _ ۳۶۵.

۲- مروری بر نوشته ها و گفته های امام خمینی از دوم فروردین به بعد، مؤید این مهم است. (رجوع شود: صحیفه امام، همان، صص ۱۸۴ _ ۱۶۶).

۳- رجوع شود: همان، صص ۱۸۴ _ ۱۶۸.

۴- پاسخ امام به تلگراف تسلیت علمای تهران، به اعلامیه «شاهدوستی یعنی غارتگری» مشهور شد.

خروش آمدند، رعب و وحشتی که به دنبال فاجعه خونین فیضیه، قلب ها را فرا گرفته بود، جای خود را به خشم و عصیان، و شهادت و دلاوری سپرد.^(۱) متن پاسخ امام خمینی به پیام تسلیت علمای تهران، این بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

... خدمت ذی شرافت حضرات علمای اعلام و حجج اسلام تهران _ دامت برکاتهم

تلگراف محترم برای تسلیت در فاجعه عظیم وارده بر اسلام و مسلمین موجب تشکر گردید.

حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و به معیت و پشتیبانی پاسبانها به مرکز روحانیت خاطرات مغول را تجدید کرد. با این تفاوت که آنها به مملکت اجنبی حمله کردند، و اینها به ملت مسلمان خود. و روحانیون و طلاب بی پناه. در روز وفات امام صادق _ علیه السلام _ با شعار «جاوید شاه» به مرکز امام صادق و به اولاد جسمانی و روحانی آن بزرگوار حمله ناگهانی کردند؛ و در ظرف یکی دو ساعت تمام مدرسه فیضیه، دانشگاه امام زمان _ صلوات الله و سلامه علیه _ را با وضع فجیعی، در محضر قریب بیست هزار مسلمان، غارت نمودند؛ و در بهای تمام حجات و شیشه ها را شکستند. طلاب از ترس جان، خود را از پشت بامها به زمین افکندند. دستها و سرها شکسته شد. عمامه طلاب و سادات ذریه پیغمبر را جمع نموده آتش زدند؛ بچه های شانزده _ هفده ساله را از پشت بام پرت کردند؛ کتابها و قرآنها را _ چنانکه گفته شده _ پاره کردند.

اکنون روحانیون و طلاب در این شهر مذهبی تأمین جانی ندارند. اطراف منازل علما و مراجع محصور کارآگاه و گاهی کماندو و مأمورین شهربانی است. مأمورین تهدید می کنند که سایر مدارس را نیز به صورت فیضیه درمی آوریم. طلاب محترم از ترس مأمورین لباسهای روحانیت را تبدیل نموده اند. دستور داده اند که طلاب را به اتوبوس و تاکسی سوار نکنند. در مجامع عمومی مأمورین به روحانیون _ عموماً _ و به بعضی افراد _ به اسم _ ناسزا می گویند و فحش های بسیار رکیک می دهند.

ص: ۱۹۵

شبه‌پاسبانها ورقه‌های فجیع با امضای مجهول پخش می‌کنند. اینان با شعار «شاه دوستی» به مقدسات مذهبی اهانت می‌کنند. «شاه دوستی» یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، و تجاوز به مراکز علم و دانش؛ «شاه دوستی» یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام و محو آثار اسلامیت؛ «شاه دوستی» یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت.

حضرات آقایان توجه دارند اصول اسلام در معرض خطر است. قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال، تقیه حرام است؛ و اظهار حقایق، واجب «وَلَوْ بَلَغَ مَا بَلَغَ».

اکنون که مرجع صلاحیت داری برای شکایت در ایران نیست و اداره این مملکت به طور جنون آمیز در جریان است، من به نام ملت از آقای علم، شاغل نخست وزیری، استیضاح می‌کنم: با چه مجوز قانونی در دو ماه قبل حمله به بازار تهران کردید، و علمای اعلام و سایر مسلمین را مصدوم و مضروب نمودید؟ با چه مجوز علما و سایر طبقات را به حبس کشیدید که جمع کثیری در حبس به سر می‌برند؟ با چه مجوزی بودجه مملکت را خرج رفرا ندیم معلوم الحال کردید؟ در صورتی که رفرا ندیم از شخص شاه بود _ و بحمدالله ایشان از غنی ترین افراد بشر هستند _ با چه مجوز مأمورین دولت را که از بودجه ملت حقوق می‌گیرند برای رفرا ندیم شخصی التزاماً به خدمت واداشتند؟ با چه مجوزی در دو ماه قبل بازار قم را غارت کردید، و به مدرسه فیضیه تجاوز نمودید و طلاب را کتک زده و آنها را به حبس کشیدید؟ با چه مجوز در روز وفات امام صادق _ سلام الله علیه _ کماندوها و مأمورین انتظامی را با لباس مبدل و حال غیرعادی به مدرسه فیضیه فرستاده و این همه فجایع را انجام دادید؟ من اکنون قلب خود را برای سرنیزه های مأمورین شما حاضر کردم، ولی برای قبول زورگوییها و خضوع در مقابل جباریهای شما حاضر نخواهم کرد. من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد؛ و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را برملا می‌کنم. اکنون یک چشم مسلمین بر دنیای خود، و چشم دیگرشان بر دین خود گریان است. و حکومت چند ماهه شما با کارهایی که می‌کنید اقتصاد، زراعت، صنعت، فرهنگ و دیانت مملکت را به خطر انداخته، و مملکت از هر جهت در شرف

سقوط است. خداوند تعالی اسلام و مسلمین را در پناه خود و قرآن حفظ فرماید(۱).

نوشته اخیر امام خمینی، همه را قوت قلب داد و ورد زبان عامه روحانیون و مردم عادی شد. دیگر همه دانستند که با اوضاع کنونی ایران و استبداد حاکمان آن، تقیه حرام است و اظهار حق واجب. علاوه بر سید حمید روحانی، برخی محققان دیگر اهمیت و تأثیر شگرف اعلامیه «شاهدوستی یعنی غارتگری» را در نوشته های خویش آورده اند.

علی دوانی، آن را «نقطه عطفی در مبارزه روحانیت با دستگاه سلطنت» عنوان کرده است(۲). جلال الدین مدنی معتقد است: «فتوای امام مؤثرترین دستوری بود که همه مردم و به خصوص روحانیت را به جنبش بی سابقه واداشت و سازش و تسلیم را مردود نمود و فکر عقب نشینی را از بین برد.»(۳) به گفته «مسعود بهنود»: «اعلامیه شاهدوستی یعنی غارتگری چون بمب در سراسر کشور ترکیب و هزاران نسخه از آن تکثیر شد.»(۴)

همان گونه که محققان آورده اند، اعلامیه امام خمینی که در آن مسایل مهمی مطرح شده بود، تأثیر بسیار زیادی در سراسر کشور گذاشت. بی تردید، مهم ترین و خونین ترین تأثیر زود هنگام فتوای امام خمینی در میان عشایر فارس نمود پیدا کرد. نبرد سنگین و خونین «گجستان» در ۳۱ فروردین ۱۳۴۲ میان نظامیان حکومت پهلوی و عشایر بویراحمد و ممسنی، کاملاً متأثر از اعلامیه امام خمینی بود. مبارزان عشایر، پس از شنیدن و خواندن این اعلامیه، به طور کامل خود را مهیای نبردی خونین نمودند. این نبرد شدید و خونین، در ۳۱ فروردین ۱۳۴۲ اتفاق افتاد و به جنگ «گجستان» مشهور گشت(۵).

نهضت امام خمینی و نقش گروههای مختلف مردمی و سیاسی

نهضتی که به رهبری امام خمینی، از نیمه دوم سال ۱۳۴۱ آغاز گردید، بسیاری از گروههای مختلف مردمی و حتی سیاسی را وارد عرصه مبارزه و سیاست کرد. علاوه بر

ص: ۱۹۷

۱- صحیفه امام، همان، صص ۱۷۹_۱۷۷.

۲- دوانی، همان، ص ۲۶۷.

۳- مدنی، همان، جلد دوم، صص ۳۴_۳۳.

۴- بهنود، همان، ص ۴۸۸.

۵- به فصل ششم مراجعه شود. (محمدحسن انصاری، از معدود بازماندگان جنگ گجستان، هنوز بخش زیادی از اعلامیه «شاهدوستی یعنی غارتگری» را از بر دارد.)

روحانیون و طلاب جوان حوزه علمیه در سراسر کشور، که از ابتدا هسته اصلی و اولیه نهضت را تشکیل دادند، گروه‌های مختلف مردمی و سیاسی و فرهنگی و دانشگاهیان نیز حضور و نقش به‌سزایی ایفا کردند. در میان گروه‌های مردمی و اهل حرف، بازاریان و صنوف متعدد آن، از فعال‌ترین گروه‌های صنفی مردمی در همراهی و حمایت روحانیون بودند. این دسته که غالباً ارتباط وثیق و تنگاتنگی با روحانیت داشتند، تعصب مذهبی خویش را نشان می‌دادند، و در مسایلی که روحانیون در برابر حکومت موضع‌گیری می‌کردند، به حمایت آنان برمی‌خاستند. در برخی مواقع، آنچنان تعصب دینی نشان می‌دادند که مراجع را زیر سؤال می‌بردند و خواهان تعطیلی درس و بحث آنها می‌شدند^(۱). به علاوه، با اعلامیه‌های جداگانه «پشتیبانی کامل خود را از رهبران دینی و مراجع تقلید» ابراز می‌نمودند. و اعلام می‌کردند: «در دفاع از حریم مقدس اسلام از هیچ‌گونه فداکاری دریغ نخواهند نمود.»^(۲)

گذشته از بازاریان، دانشگاهیان خاصه دانشجویان فعال سیاسی، نسبت به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و لوایح شش‌گانه واکنش تند و صریح نشان دادند. بنا به نقل سیدحمید روحانی «دانشجویان دانشگاه تهران در جریان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی «با تشکیل میتینگ بزرگی به قم شتافتند و در صحن مطهر و مسجد اعظم و منازل علمای قم، به تظاهرات دست زدند و پشتیبانی خود را از خواسته‌های علمای اسلام اعلام داشتند.»^(۳) در بهمن ماه ۱۳۴۱ نیز دانشجویان دانشگاه تهران، همانند دیگر اقشار مردم تهران در تظاهرات اعتراض آمیز علیه اصلاحات شش‌گانه شاه شرکت کردند و از جانب پلیس کتک‌کاری و ضرب و شتم شدند. اعلامیه‌ای با امضای «دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران» در حمایت و طرفداری از روحانیون و مبارزه آنها علیه اقدامات حکومت، منتشر گردید^(۴).

اتحادیه‌ای با نام «فرهنگیان و دانشجویان ایران»، در اعلامیه خویش عنوان کرده بود:

به پیروی از منویات مقدس مراجع عالیقدر تقلید حوزه علمیه قم، به علت لطامات و

ص: ۱۹۸

۱- رجوع شود: دوانی، همان، صص ۸۸ - ۸۷.

۲- همان، صص ۶۱ - ۵۹.

۳- روحانی، همان، ص ۲۰۹.

۴- رجوع شود: دوانی، همان، صص ۱۹۲ - ۱۹۱.

صدماتی که از طرف هیأت حاکمه فاسد و خائن به اسلام عزیز و پاسداران عظیم الشان آن وارد شده است، اولین روز بهار طبیعت (عید نوروز) را مبدل به عزا کرده و به همین مناسبت به عموم مسلمین که از تجاوزات جباران روزگار به ستوه آمده اند تسلیت عرض می کند... امید است در اثر حرکت و جنبش روزافزون مسلمانان غیور، سال ۱۳۴۲ سال انقلاب و طلوع شکست قطعی دیکتاتوری و پیروزی نهایی مسلمانان باشد... (۱)

از میان گروه های سیاسی، تنها «نهضت آزادی ایران» بود که با اعلامیه های خود فعالیت جدی نمودند و در مخالفت اقدامات اصلاحی دولت و شاه، واکنش نشان دادند و در حمایت روحانیت مبارز تلاش کردند. ایلات و عشایر فارس نیز از جمله فعال ترین طبقات مردمی مسلمان ایران بودند که مورد هجوم حکومت واقع شدند و با تأسی از نهضت روحانیون ایران، خاصه امام خمینی، علیه رژیم قیام کردند. سیدحمید روحانی آورده است که در جریان مخالفت روحانیون با تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی «رهبران ایلات و عشایر فارس نیز با ارسال طومار و نامه به مقامات روحانی قم، آمادگی خود را برای فداکاری و جانبازی اعلام کردند.» (۲) اما، قیام اصلی عشایر جنوب به دنبال اوج گیری نهضت امام خمینی و فشار مضاعف حکومت پهلوی، در نیمه اسفندماه ۱۳۴۱ به صورت مسلحانه و علنی آغاز گردید. (۳)

در هر حال، نهضت روحانیون ایران _ که از قم آغاز شد و رهبری آن را امام خمینی برعهده گرفت _ در نیمه دوم سال ۱۳۴۱ و نیمه اول سال ۱۳۴۲ اقشار وسیعی از مردم ایران را وارد صحنه مبارزه کرد و به مخالفت حکومت پهلوی دوم فراخواند. حضور گروه های مختلف مردمی و سیاسی در نهضت روحانیت و همراهی و حمایت آنان، چشمگیر و برجسته بود.

موضع گیری نهضت آزادی ایران

«نهضت آزادی ایران» تنها گروه سیاسی بود که از نهضت روحانیت در مخالفت با

ص: ۱۹۹

۱- روحانی، همان، ص ۳۵۷.

۲- همان، ص ۲۰۹.

۳- به فصول بعدی مراجعه شود.

لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و لوایح شش ماده ای شاه، حمایت کرد. نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰، با مرام نامه «مسلمانیم، ایرانی هستیم، تابع قانون اساسی ایران هستیم و مصدقی هستیم» تأسیس و تبلیغ شد (۱). هیأت مؤسس آن، عبارت بود از: سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سجابی، مهندس منصور عطایی، حسن نزیه، رحیم عطایی و عباس سمیعی (۲). واکنش نهضت آزادی ایران در برابر تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی، در اعلامیه ای تحت عنوان «دولت از هیاهوی انتخابات انجمن های ایالتی چه خیالی دارد؟» نشان داده شد. در بخشی از اعلامیه آمده بود:

... امر مسلم این است که دل آقایان برای آزادی و حق انتخاب کردن کسی نسوخته است و به هیچ وجه قصد اعطای حق به زنها و یا مردها و اجرای انتخابات صحیح و واگذاری کارها به مردم در بین نیست. وقتی علی رغم صریح قانون اساسی و سنت ۵۶ ساله مشروطیت... ملت ایران را از انتخابات مجلس شورای ملی محروم می کنند خیلی مضحک است که بخواهند به خانم ها حق رأی انتخاب نمایندگان انجمن های ایالتی و بعد مجلس شورا را بدهند! مگر مردها در این مملکت چه حالا و چه دوره های بعد از کودتا که با آن رسوایی انتخاباتی به عمل می آمد حق رأی دارند و داشتند که زنها از آن محروم باشند؟!... (۳)

اعضای نهضت آزادی ایران، ضمن برشمردن علت و انگیزه های حکومت از تصویب نامه مزبور، پیشنهاد داده بود:

... نهضت آزادی ایران از دولت بسیار دلسوز و قانون پرست و دموکراسی طلب استدعا دارد فعلاً- حق باز گرفته مردها را به خودشان پس بدهد و دخالتی در انتخابات ننماید تا بعد نوبت صحبت خانم ها و انجمن های ایالتی برسد (۴).

نهضت آزادی، هم چنین در زمینه حمایت از «قیام عمومی و منطقی و دینی طبقه عالی روحانیت» و «هم آهنگی و روشن بینی و شهامت» آنان، «خوشوقتی و سپاسگزاری»

ص: ۲۰۰

۱- رجوع شود: اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، صص ۱۸ - ۱.

۲- همان، ص ۴۲.

۳- همان، ص ۱۷۱.

۴- همان، ص ۱۷۳.

خود را در اعلامیه ای مستقل انتشار داد؛ و از «سکوت و خفقان محکم دستگاه تبلیغاتی هیأت حاکمه و روزنامه های مزدور و سانسور» در باب اعلامیه ها و تلگرافات اعتراض آمیز یک ماه اخیر علما و نادیده گرفتن «صدها مجلس عظیم انبوه» در تهران و قم، معترض گشته بود(۱). به علاوه، در اعلامیه ای دیگر «تشکر نهضت آزادی ایران از آیات عظام» را اعلان کرده بود(۲).

پس از انتشار لوایح شش گانه و اقدام شاه به انجام رفراندم که فعالیت روحانیون به رهبری امام خمینی شدت یافت؛ نهضت آزادی ایران در اعلامیه ای تحت نام «هدف روحانیون از مبارزه اخیر»، به طور کلی به «سه هدف اساسی» مبارزه روحانیت پرداخت(۳).

این اهداف، به اعتقاد آنان عبارت بود از:

۱- مبارزه با قانون شکنی

۲- مبارزه علیه تقویت اقلیتهای ضداسلامی

۳- دریدن ماسک اصلاحات دروغی(۴)

در دو سه روز اول بهمن ماه که تظاهرات عمومی و اعتراضات دسته جمعی علما و مردم در تهران و قم شدت یافته بود، نهضت آزادی ایران در اعلامیه ای مهم و مفصل _ در سوم بهمن ۱۳۴۱ _ به نقد «انقلاب» شاه پرداخت(۵). عنوان اعلامیه «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ(!) و برگرداندن تاریخ خود» بود. آنان، در بررسی «انقلاب بزرگ شاهانه»، چهار مسئله را مورد مطالعه و نقد قرار داده بودند: «کی انقلاب می کند؟ چرا [انقلاب] می کند؟ چگونه [انقلاب] می کند؟ چه نتایجی حاصل می شود؟»(۶).

نهضت آزادی معتقد بود: «عامل این انقلاب ها نه دهاتیها هستند، نه شهریها، نه ملت، نه مجلس و نه دولت. یک نفر است: شخص پادشاه مملکت. [که] این خود در تاریخ

ص: ۲۰۱

۱- همان، ص ۱۷۴.

۲- همان، ص ۱۷۹.

۳- همان، صص ۲۰۲ _ ۱۹۶.

۴- همان، صص ۲۰۱ _ ۱۹۷.

۵- همان، صص ۲۲۱ _ ۲۰۳.

۶- همان، ص ۲۰۴.

اعضای نهضت آزادی، در توضیح این «پدیده نوظهور تاریخ» و انقلاب شگفت اعلیحضرت، می نویسند:

... معمولاً انقلاب دو طرف دارد و انقلاب کننده آن طرف توسری خورده زجر کشیده محروم شده خشمگین شده مظلوم اجتماع است و انقلاب را در برابر طبقه قاهر غاصب حاکم ظالم انجام می دهد. اما امروز هیأت حاکمه و دستگاہی انقلاب می نماید که تا دیروز خود از طریق اربابها و مالک ها و مأمورین دولت [،] یگانه حامی نظام ارباب رعیتی و فئودالیت و وکیل ساز و برخوردار از اقتصاد و اجحاف مالکیت و سرمایه داری بود و در مرحله نهایی عامل تمام فشارها و فسادها که بر رعایا و بر ملت وارد می آمد محسوب می شد. انقلاب از این بزرگتر نمی شود که با یک گردش کوچک زمان [،] ضارب خوش زبان مدافع مضروب بی زبان بشود!... (۲)

در اعلامیه آمده بود، که در دنیای کنونی و «حکومت های متمرکز شده و مسلط و مطلع قرن حاضر» دیگر جایی برای «رژیم ملوک الطوائفی و قدرت های خانجانی و ایلیاتی» وجود ندارد، و در عمل چنین قدرتی نیست. در واقع هر «مالک و اربابی» که وجود دارد، و هر تجاوز و تعدی و تحکمی که می کند «تماماً با پشتیبانی مأمورین دولت و دربار بوده و هست» (۳)

به علاوه:

اگر دولت و دستگاہ فاسد و رشوه گیر نبود و دادگستری واقعاً دادگستری بود [و] سایه دین و قانون... بر مرز و بوم این کشور حکومت می نمود [،] کله گنده ترین اربابها جرأت کوچک ترین تعدی به ضعیف ترین رعیت یا کارگر را نمی نمود و اصلاً چنین املاک و اموال بی حد و حصر در دست کسی جمع نمی شد... بنابراین ریشه و پایه همه فشارها و فسادها و خرابی ها دولت و دولتی ها و صاحب اختیار دولت ها بوده اند... در مملکتی که احزاب ملیون و مردم آن فرمایشی و ساختگی

ص: ۲۰۲

۱- همان، ص ۲۰۵.

۲- همانجا.

۳- همان، صص ۲۰۶ _ ۲۰۵.

باشد کنگره دهقانانش و انقلابش و مراجعه به آراء عمومی اش هم باید فرمایشی و ساختگی باشد(۱).

در اعلامیه مزبور، علت این انقلاب را «سیاست آمریکا» دانسته که: «طالب اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد بودند. اصلاحات ارضی برای آنکه جلو کمونیسم را بگیرد و مبارزه با فساد برای آنکه کمک های بلاعوض و باعوض... آنها حیف و میل نشود.» دولت امینی که «برنامه مورد نظر آمریکا را انجام می داد»، با عملکرد خویش، «برای خود احراز شخصیت و کسب وجهت و قدرت می نمود و مقام سلطنت در محاق می رفت.» معهدا، «همانطور که گفتند و نوشتند و شنیدند مسافرتی به اروپا و آمریکا به عمل آمد و وعده و قول و قراری مبادله شد که شخص اول مملکت [،] شخص اول و وسط و آخر مملکت و مجری ظاهر و باطن برنامه ها باشد.»(۲)

بنابراین، شاه با مسافرت به آمریکا و پذیرش منویات آنان، انجام «برنامه» را برعهده گرفت، تا «حفظ سلطنت استبدادی از یک طرف و حراست و توسعه منافع استعماری (اعم از روس و انگلیس و آمریکا) از طرف دیگر» تحقق یابد(۳) فرجام چنین اهدافی، یعنی: «توافق همه جانبه کامل مطمئن!»(۴)

در بخش دیگر اعلامیه، به انجام «رفراندوم» و اشکالات مترتب بر آن پرداخته شده است(۵) در قسمت پایانی نیز «نتایج و آثار رفراندوم» را برشمرد، به «بی اعتبار کردن هر چه قانون و نظام و حقوق» و «تزلزل و رکود در کل ارکان اقتصادی و تولیدی کشور»، خاصه «کشاورزی»، اشاره کرده است(۶) به اعتقاد تهضت آزادی، این اعمال، همه در راستای «سیاست خارجی استعمار نوین» بود، که هم مشتاق و هم منتظر آن بودند(۷) زیرا:

... از مدت ها قبل طلایه ها و آثار آن با اعزام کارمندان ایرانی به اسرائیل و استشاره استخدام اکیپ های سیار و ثابت کارشناسان اسرائیلی یعنی تصرف کنندگان وزارت

ص: ۲۰۳

۱- همان، صص ۲۰۷ _ ۲۰۶.

۲- همان، ص ۲۰۷.

۳- همان، ص ۲۰۹.

۴- همانجا.

۵- همان، صص ۲۱۳ _ ۲۱۱.

۶- همان، صص ۲۱۴ _ ۲۱۵.

۷- همان، ص ۲۱۸.

کشاورزی به خوبی هویدا شده است و چندی است چون لاشخوران و کلاغان شوم پیش آهنگ به بالای این بیمار محتضر به پرواز درآمده اند(۱)

همزمان با انتشار اعلامیه نهضت آزادی در سوم بهمن ماه، اعضای برجسته آن یکی پس از دیگری دستگیر و روانه زندان شدند. بدین ترتیب، فعالان نهضت آزادی که اکثراً افراد معتقد و مذهبی بودند، با شعار ملیت و مذهب همراه روحانیت مبارز، علیه اصلاحات شاه موضع گیری شدید نمودند و سرانجام بازداشت، محاکمه و زندانی گشتند.

ص: ۲۰۴

۱- همانجا.

قتل ملک عابدی سر آغاز هجوم مجدد حکومت پهلوی به عشایر جنوب

پسین روز دوشنبه، مورخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۴۱، در «تنگاب» (= تنگ آب) فیروزآباد فارس، قتلی اتفاق افتاد، که سرآغاز هجوم مجدد حکومت پهلوی به ایلات و عشایر جنوب بود.

قتل مهندس «ملک عابدی»^(۱) رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد، که کاملاً اتفاقی بود؛ مستمسک مهمی برای سرکوب قطعی و دائمی عشایر جنوب به دست عمال پهلوی دوم گردید.

تبلیغات سرسام آور، مستمر و طولانی عمال رژیم، تمام صفحات روزنامه ها و مجلات و نیز رسانه های سمعی و بصری را فراگرفت. به نظر می رسد، تمام این تبلیغات، علیه عشایر جنوب و در جهت ایجاد زمینه مساعد برای سرکوب شدید و خشن آنان و تمهیدات مناسب خاتمه دادن به زندگی ایلی و عشیره ای و اقتدار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها بوده است. «حسن ارسنجانی» وزیر کشاورزی وقت به

ص: ۲۰۵

۱- ملک عابدی، متولد ۱۳۰۹ و فرزند محمدصادق عابدی (اعتمادالدیوان) بود. وی در سال ۱۳۳۴ از دانشکده کشاورزی کرج، در رشته مهندسی کشاورزی فارغ التحصیل؛ و در سال ۱۳۳۵ کارمند وزارت کشاورزی گردیده است. مهمترین مشاغل وی تا زمان قتل عبارت بوده از: مهندسی زراعی، کارمند دفع آفات شیراز، کفیل دفع آفات شهرستان فسا، متصدی آزمایشگاه امراض قارچی در استان فارس و رئیس اکیپ آمار برداری اصلاحات ارضی فیروزآباد. (اطلاعات، ۲۳ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۴۹، ص ۱۷)

صراحت اعلام داشت: «به افتضاح چادرنشینی در فارس خاتمه می دهیم»^(۱) این گفته کسی است که ظاهراً از روشنفکران و آزاداندیشان عصر بوده؛ و خواهان رهایی رعیت از سلطه مالک و خان!^(۲) اما، او که بنا به نقل محمد بهمن بیگی «سنگ دهقان نوازی را بیش از دیگران بر سینه می زد از این قتل اتفاقی پیراهن عثمان ساخت»^(۳)

استاندار فارس سپهبد «کریم ورهرام» نیز در بهمن ماه همین سال اعلان نمود: «دولت ایران از دو ماه قبل در خاک^(۴) فارس و شاید هم همه نقاط کشور کلمه (عشایر) را از مکاتبات خود حذف کرده است، ما دیگر کسی را بنام (عشایر) نمی شناسیم. در فارس کلیه سازمانهای عشایری ارتش حذف شده و افسرانی که بنام (افسران عشایری) نامیده می شدند از مناطق مختلف احضار شده اند»^(۵)

بنابراین، قتل ملک عابدی که نه «مالکان» از آن خبر داشتند و نه مردم، بهترین بهانه حکومت محمدرضا شاه برای سرکوب و حذف عشایر گردید.

عکس العمل حکومت:

محمدرضا شاه و دولتمردان او که گویا منتظر چنین واقعه ای بودند؛ خیلی زود عکس العمل شدید و تهدیدکننده نشان دادند. اعلام عزای عمومی و تعطیل عمومی، تغییر سریع استاندار فارس، اعلان حکومت نظامی در فارس و شیراز، تغییر فرمانده لشکر ۱۰ فارس، سرکوبی شدید نقاطی که نسبت به آن سوءظن پیدا شود و انجام اصلاحات ارضی در سراسر فارس؛ از جمله اقدامات و عکس العمل رژیم بود.

شاه در مراسم تقسیم املاک کرمانشاه اعلام داشت: «مهندس عابدی یک سرباز شهید وطن است. و من مقرر کردم که عزای ملی اعلام شود...» [و] اطمینان می دهم که خونهای او را از قاتلین او و محرکین قاتلین او خواهیم گرفت]. بدین مناسبت در این محل اعلام

ص: ۲۰۶

-
- ۱- اطلاعات، (چهارشنبه هفتم آذر ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۶۱)، ص ۵.
 - ۲- برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به ارسنجانی، رجوع شود: نورالدین ارسنجانی، دکتر ارسنجانی در آئینه زمان، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۹.
 - ۳- محمد بهمن بیگی، اگر قره قاج نبود، ص ۱۷۴.
 - ۴- اصل: خارک.
 - ۵- تهران مصور، (جمعه ۲۶ بهمن ۱۳۴۱، شماره ۱۰۱۵)، ص ۹.

در همین روز _ ۲۳ آبان ۱۳۴۱ _ دولت، اعلامیه زیر را منتشر کرد:

هموطنان عزیز چنانکه اطلاع یافتید مهندس ملک عابدی رئیس حوزه اصلاحات ارضی منطقه فیروزآباد فارس بر اثر یک توطئه ناجوانمردانه شهید شد. آنچه تا امروز روشن شده این است که توطئه بدست کسانی انجام گرفته که تاکنون چه مستقیم و چه غیرمستقیم از دسترنج رعیت سابق استفاده کرده اند. منافع این اشخاص در جهت عکس منافع ملی ماست و برای بنده و برده نگهداشتن فرزندان ایرانست. البته برای خواهران و برادران عزیز تردیدی نیست که معنی اجراء لایحه اصلاحات ارضی یعنی آزادی قاطبه ملت ایران و بنابراین جوان ناکام مهندس ملک عابدی شهید راه آزادی و سرافرازی ملت ایرانست. من امروز را حسب الامر شاهانه روز عزای ملی اعلام می‌دارم و فردا هم به همین مناسبت تعطیل عمومی است. باز هم به کسانی که در راه استقلال ما _ آزادی ما و سربلندی ما در دنیای امروز اخلال می‌کنند چنانکه هفته پیش اعلام کردم می‌گویم که چرخ زمانه به عقب بر نمی‌گردد (۲) اصلاحات باید بسرعت پیش برود و دولت با نهایت قدرت هرگونه توطئه را در هر کجا پیش بیاید در هم خواهد کوبید. و توطئه کنندگان را به ملت ایران معرفی خواهد کرد و به همین منظور:

۱_ در شیراز که مرکز توطئه این عمل ناجوانمردانه شده بود حکومت نظامی اعلان شد تا مرکز هر فساد را ریشه کن نماید.

۲_ سپهد و رهرام به استانداری فارس منصوب گردید.

۳_ برای دستگیری قاتلین اقدامات سریع در جریان است.

ص: ۲۰۷

۱- اطلاعات، (۲۳ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۴۹)، ص ۱ / مهر ایران، (۲۴ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۷۰۵)، ص ۲ / کیهان، (۲۳ آبان ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۱)، ص ۱.

۲- منظور «علم»، گفتاری بود که در پاسخ مخالفت روحانیون با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی _ در مصاحبه ای رادیویی _ اعلام داشته بود: «چرخ زمان به عقب بر نمی‌گردد و دولت از برنامه اصلاحی که در دست اجرا دارد، عقب نشینی نمی‌کند.» در مقابل این تهدید، آقای فلسفی در سخنرانی خویش در مسجد ارگ تهران پاسخ داد که: «... آقای علم باید بداند که چرخ زمان به عقب بر نمی‌گردد _ مشروطه به استبداد بر نمی‌گردد...» مردم نیز در حین سخنرانی و پس از پایان آن در خیابان، شعار «چرخ زمان به عقب بر نمی‌گردد _ مشروطه به استبداد بر نمی‌گردد» را سردادند و تظاهرات نمودند. (رجوع شود: روحانی، همان، صص ۱۹۱-۱۹۰).

۴- دستور داده شد در هر نقطه سوءظنی در تهیه چنین توطئه برود بشدت سرکوبی شود.

۵- از امروز در سراسر فارس انجام اصلاحات ارضی اعلام گردید.

نخست وزیر - اسدالله علم (۱)

پس از این اعلامیه، سخنرانی های شدید و غلیظ و گفته های تهدیدآمیز ارسنجانى - وزیر کشاورزی - و نیز استاندار فارس کریم ورهرام، مدام در روزنامه ها و مجلات منتشر شد. شاید، به همین دلیل بوده که امام خمینی (ره) در برخی نوشته ها و گفته های خویش - در سال ۱۳۴۱ - به ارسنجانى حمله می کند، و او را همردیف اسدالله علم می شمارد.

وی در سخنرانی ۶ آبان ۱۳۴۱ در منزل خود - و پیش از جریان قتل ملک عابدی - ارسنجانى را مورد حمله قرار می دهد و عنوان می کند: «به حساب ارسنجانى هم روزی خواهند رسید.» (۲) وی در پیام مورخ ۳ بهمن ۱۳۴۱ به ملت ایران، پس از ذکر مصائب و سختی های علما و جامعه مسلمین و مسلمان در ایران، می گوید: «این است حال ما، تا آقای علم و ارسنجانى چه بگویند.» (۳)

به علاوه، در سخنرانی ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۲، ضمن یادآوری تذکرات خویش به شاه در جریان رفراندم لوایح شش گانه، عنوان می کند که من به شاه نصیحت کردم و گفتم: «نکن این کار را، این رفراندم را نکن... اگر امروز ارسنجانى چهار تا رعیت را بیاورد برقصاند و بگویند: زنده باد؛ فردا چهار تا رعیت می آیند و می گویند: مرده باد...» (۴)

در هر حال، ارسنجانى از آتش بیاران معرکه گردید و با تهدیدات مداوم خویش، اوضاع فارس را به تدریج به سوی بحران و نابسامانی سوق داد (۵)

ص: ۲۰۸

۱- اطلاعات، همان، صص ۱۷ و ۱۸.

۲- صحیفه امام، همان، ص ۸۲.

۳- همان، ص ۱۴۱.

۴- همان، صص ۲۱۵ - ۲۱۴.

۵- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: کیهان، (۲۴ آبان ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۲)، ص ۱ / اطلاعات، (۲۴ آبان ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۰)، ص ۱ / اطلاعات (۲۶ آبان ۱۳۴۱)، شماره ۱۰۹۵۱، ص ۱ / اطلاعات، (۲۹ آبان ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۴)، ص ۱.

نخستین تغییر در مدیریت سیاسی فارس، استاندار بود. «غلامرضا فولادوند» استاندار فارس، بلافاصله پس از قتل ملک عابدی، عزل گردید؛ و به جای وی سپهبد کریم ورهرام منصوب شد^(۱). بنا به نقل «فردوست»، ورهرام «فردی بسیار از خودراضی، مشروب خوار، خانم باز در حد افراطی و نادرست بود.»^(۲)

معهدنا چنین فردی به استانداری فارس برگزیده شد. گفتار و کردار تند و تهدیدآمیز وی، بیشتر از ارسنجانی، اوضاع فارس را بحرانی و مغشوش نمود. داستان انتصاب و اعزام وی به استانداری فارس، در مجله «روشنفکر» آمده است. بر اساس مطالب مجله، «...به امر شاه، دولت، سپهبد ورهرام را به استانداری فارس انتخاب کرد تا با قدرت و اختیارات تام رهسپار شیراز شده، توطئه را در نطفه خفه کند... سپهبد ورهرام ساعت ۵/۷ صبح چهارشنبه [۲۳ آبان ۱۳۴۱] در فرودگاه بحضور شاهنشاه رسید... شاهنشاه در چند جمله کوتاه دستورات خود را صادر فرمودند. ورهرام بلافاصله عازم شیراز گردید... اطلاعاتی که به او رسیده بود حکایت از آن داشت که استان فارس دستخوش انقلاب و هرج و مرج شده و مالکین عده ای ماجراجو و اخلاص گر را برای ایجاد رعب و وحشت در دل مردم اجیر کرده اند. این ماجراجویان همه با سلاحهای جنگی و شکاری مسلح هستند و تصمیم دارند که در نقاط دور و نزدیک دست باغتشاش بزنند!»^(۳) در واقع ورهرام با چنین ذهنیت نادرست و بدبینانه ای، وارد شیراز گردیده است. بنا به نقل گزارشگر مجله روشنفکر، وی دستور می دهد «تا همه مالکین را احضار کنند. روز پنجشنبه [۲۴ آبان ۱۳۴۱] او در ملاقات با مالکین طوری صحبت کرد که پس از پایان جلسه همه ماست ها را کیسه کردند و باصطلاح نطفه های توطئه فروکش کرد و خوابید! ورهرام با قیافه اخم آلود و عصبانی بمالکین اخطار کرد: «اگر سروصدا راه بیاندازید، اگر دسیسه بازی کنید، اگر

ص: ۲۰۹

۱- سپهبد شاه بختی، سابقه درگیری و خصومت با ایلات و عشایر جنوب را در طی شورش سال های ۱۳۰۹-۱۳۰۷ در کارنامه خویش داشت. وی در بهمن ماه همین سال (۱۳۴۱) فوت کرده است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود: استفانی کرونین، ارتش و حکومت پهلوی، مترجم غلامرضا بابایی، تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۷۷، ص ۴۳۲/ میرحسین یکرنگیان، سیری در تاریخ ارتش ایران (از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰)، تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۸۳، صص ۴۴۰ _ ۴۳۹.

۲- فردوست، همان، ص ۵۰۷.

۳- روشنفکر، (پنجشنبه اول آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۴۷۹)، ص ۴۹.

بخواهید نقشه بکشید و جنجالی درست کنید. آنوقت لباس نظامی میپوشم، قداره را از رو می بندم و با توپ و تانک آدم میکشم! من ورهرا هستم و امنیت می خواهم.] نسل کسی که امنیت را بهم بزند از روی زمین برمی دارم.» بعد از این جلسه ناگهان سروصداها خوابید و محیط شیراز آرامش نسبی پیدا کرد.^(۱)

به رغم خوشبینی نویسنده مطلب، نه تنها سروصداها نخوابید؛ که به تدریج بیشتر و پرآوازه تر گردید.

روزنامه کیهان، گفته اخیر ورهرا را در صفحه اول و به صورت برجسته، به چاپ رساند.

سپهبد ورهرا استاندار فارس امروز [۲۴ آبان ۱۳۴۱] در اجتماع مالکان و طبقات مختلف فارس اظهار داشت: من مخالفان امنیت را زنده نمیگذارم! کاری نکنید که لباس نظامی پوشم و قداره از رو به بندم و با توپ و تانک آدم بکشم.^(۲)

تغییر مدیریت در فارس، منحصر به استاندار نبود. در همان اوان پس از واقعه و همزمان با تعویض استاندار فارس، فرمانده نظامی لشکر ۱۰ فارس نیز تغییر کرد. فرمانده جدید، سرتیپ «عبدالعلی اورمزد» بود، که در تاریخ ۲۳ آبان ماه ۱۳۴۱ وارد شیراز شد.^(۳) علاوه بر فرمانده لشکر ۱۰ فارس، فرمانده لشکر ۹ خوزستان اندکی پس از قتل ملک عابدی تغییر یافت. سرتیپ «محمدحسین ضرغام» به عنوان فرمانده جدید، در تاریخ ۲۴ آبان وارد اهواز شد و اقدامات خویش را آغاز کرد.^(۴)

در فارس، تغییر دیگر در «سازمان اطلاعات و امنیت» (= ساواک) صورت گرفت. سرهنگ «مسعود حریری»^(۵) از آذرماه ۱۳۴۱، به جای «محمدعلی آرشام»^(۶)، ریاست ساواک فارس را بر عهده گرفت؛ و در این زمینه خدمات شایانی در سرکوب قیام

ص: ۲۱۰

۱- همانجا.

۲- کیهان، (پنجشنبه ۲۴ آبان ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۲)، ص ۱.

۳- اطلاعات، (۲۳ آبان ماه ۱۳۴۱)، ص ۱۷. فرمانده قبلی، سرتیپ «نادرخانی» نام داشت. (برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: جلال پژمان، همان، صص ۲۹۴-۲۹۳).

۴- رجوع شود: مهر ایران، (۳۰ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۷۰۹)، ص ۳.

۵- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران)، چاپ هشتم، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴، صص ۴۵۲ - ۴۵۱.

۶- همان، صص ۴۲۵ - ۴۲۳.

تبلیغات رسانه ای

علاوه بر گفته های تهدیدآمیز رجال رژیم؛ حجم تبلیغات روزنامه ها و مجلات، نیز بسیار سنگین و گیج کننده بود. از همان آغاز واقعه، مطالب مندرج در مجلات و روزنامه ها، تحریک آمیز و هدایت شده بود. تقریباً بیش از دو هفته، صفحات اول روزنامه های رسمی کشور _ خاصه کیهان و اطلاعات _ مختص ماجرای قتل ملک عابدی و پیامدهای آن بود. در همان نخستین روز، واقعه قتل ملک عابدی را «به تحریک مالکین» منتسب نمودند؛ و این خود زمینه مناسبی بود برای سرکوب آنان! روزنامه اطلاعات می نویسد: «عده ای افراد مسلح در جاده شیراز _ فیروزآباد بتحریک مالکین رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد را کشتند... مرحوم مهندس عابدی با شلیک پانزده گلوله بقتل رسید و مهاجمین از جلو و عقب باو حمله کردند... تعداد مهاجمینی که با تفنگ سر راه جیب حامل مهندس عابدی را گرفتند پانزده تا بیست نفر بود... رئیس دارائی شیراز و چند نفر دیگر نیز همراه مهندس عابدی بودند اما مهاجمین فقط او را بگلوله بستند.»(۲)

روزنامه های گمنامی نظیر «آتش» نیز این گونه اطلاع رسانی می کردند: «پریروز مهندس ملک عابدی ... در راه اجرای قانون اصلاحات ارضی قربانی مطامع چند مالک بزرگ فارس گردید.»(۳)

در میان مجلات مشهور، مجله «روشنفکر» بلافاصله به اعزام خبرنگار و عکاس _ به شیراز و فیروزآباد _ پرداخت؛ و نخستین گزارش مفصل حادثه را در اول آذرماه ۱۳۴۱، تحت عنوان «مرگ فنودالیسم» انتشار داد. در این گزارش، به زعم گردانندگان مجله «برای اولین بار خبرنگار اعزامی [آنان] اسرار قتل مهندس ملک عابدی را فاش می کرد.»(۴)

مطالب مندرج در مجله، مؤید زمینه سازی و تمهیدات مناسب جهت سرکوب ایلات و عشایر بود. در مطالب مجله روشنفکر، به هماهنگی و همدستی «روحانی نماها» و

ص: ۲۱۱

۱- فردوست، همان، صص ۵۰۷ _ ۵۰۶.

۲- اطلاعات، (۲۳ آبانماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۴۹)، ص ۱.

۳- آتش، (۲۴ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۳۷۷)، صص ۱ و ۴.

۴- رجوع شود: روشنفکر، همان، صص ۷ _ ۱ و ۵۱ _ ۴۹.

مالکین، اشاره صریح شده است. خبرنگار روشنفکر می نویسد:

درست هفده ساعت پس از حادثه قتل مهندس ملک عابدی من وارد شیراز شدم. شیراز حالت هیجان زده و تب آلودی داشت! همه جا صحبت از توطئه آدمکشان نقابدار و چگونگی دخالت مالکین در این امر بود... اخبار مربوط بجلسات مخفیانه و پی در پی مالکین و توطئه گران به این هیجان و اضطراب بیشتر دامن میزد... مضمون این شایعات همه یکی بود و حکایت از آن داشت که قتل مهندس ملک عابدی سرآغاز یک سلسله آدمکشها و ترورهای است که بزودی اتفاق خواهد افتاد! در جلوی مسجد وکیل من از زبان مرد ریشوئی که برای چند تن از اطرافیان حرف میزد شنیدم: _ امروز آقا چند تا میهمان کله گنده داشت. خیلی حرفها زدند و خیلی تصمیمات گرفتند. تق این تصمیمات همین یکی دو روز در می آید و شما خواهید دید که چه جوئی از خون راه بیفتد! یکی از میهمانان به آقا میگفت «اگر شده همه دارائیم را بدهم، میدهم اما یک مأمور اصلاحات ارضی را زنده نمیگذارم!...»(۱)

در بخش دیگری از مجله، مطلبی تحت عنوان «آدمها و کارها» آمده که نویسنده یا نویسندگان آن، با تصریح و تعصب خاص، مالکان و «روحانی نماها» را عرضه حجه و هتک قرار داده؛ و اتحاد آنان را _ به زعم خویش _ فاش و محکوم نموده است.

بیش از یک هفته است که مردم ما در مرگ مهندس عابدی عزادارند. این نخستین بار نیست که عده ای از مالکین غاصب و مفتخور شمشیر بروی ملت می کشند. دست اینان از دیرباز بخون هزاران تن از مردم بی گناه آلوده شده است. هزاران تن از دهقانان شرافتمند ما، در سیاهچالهای همین قبیل مالکین از درد و گرسنگی جان سپردند. هزاران تن از آنان، زیر شلاق مالکین با فجیع ترین شکنجه ها مرده اند و هزاران تن دیگر، سینه پردردشان آماج تیرهای خیانتگر نوکران خان مالک شده است. کارنامه زندگی بسیاری از مالکین عمده، نسل بنسل با خون بی گناهان نوشته شده است. قرنهای مال و جان و ناموس پانزده میلیون ایرانی، دستخوش هوسها و اعمال شیطانی آنان بوده است و اکنون که پایه های حکومت کثیف شان میلرزد و

ص: ۲۱۲

فرو میریزد، بهراس افتاده اند و سگهای هار خود را بار دیگر برخ ملت می کشند. مهندس عابدی را در تنگه ای کشتند که سابقاً کمینگاه کثیف ترین راهزنان و دزدان این خاک بود. اکنون جای این راهزنان بیرحم را چه کسانی گرفته اند؟ چند مالک عمده که کم و بیش، هر کدامشان سابقه جنایتی دارند. این توطئه که از چندی پیش در فارس تکوین شده بود، با نامه ناصر قشقائی که از ژنو فرستاده بود فاش گردید. همه روشن بینان ایران، منتظر چنین حوادثی بودند. اصلاحات ارضی، بفرمان روائی هزاران ساله مالکین عمده پایان میدهد. تصادفی نیست که یکباره همه عوامل ارتجاع بصدا درآمده اند و قداره بسته اند. منافع حیاتی همه اینان بخطر افتاده است... (۱)

پس از توضیحات مجله در خصوص مالکین، نویسنده به سراغ روحانیون رفته، می نویسد:

آنچه در این چند ماه اخیر، در پشت پرده جریان داشت، از چشم مردم هوشیار ما پنهان نبود. همه می دانستند که هدف اصلی اعلامیه های آشکار و مخفی گروهی از کودن ترین عوامل ارتجاع چیست. بدبختی این گروه در جهل آنانست. خیال می کنند با تحریف اصول مذهبی که خود گناهی نابخشودنی است، میتوان چشم و گوش مردم را بست. در این روزهای اخیر متأسفانه برخی از روحانی نماها نیز که معلوم نیست به چه دلیل خود را نماینده همه جامعه شریف و مقدس روحانیت میدانند، دست در دست های خونین این عده گذاشتند. هدف آنان چه بود؟ تجربه های تلخ گذشته پاسخ این پرسش است. کار اینان همیشه توطئه های عوامفریبانه بوده است. خودشان بعمد مردم را در جهل نگهداشته اند و هر بار که منافعشان اقتضاء میکند، از این جهل و نادانی استفاده های شیطانی میبرند. اینها حادثه سقاخانه و قتل «ماژور ایمیری» را درست کردند. اینان دستار معجزه بر سر کثیف ترین بندگان خدا بستند. خوشبختانه این بار گروه بیشماری از روحانیون واقعی چنانکه وظیفه مقدس آنها است، توطئه ها را نقش بر آب ساختند... (۲)

ص: ۲۱۳

۱- همان، ص ۵.

۲- همانجا.

به نظر می‌رسد، با انتشار و القای چنین مطالبی که تنها مالکان و روحانیون را مخالف «اصلاحات» شاه قلمداد می‌نماید؛ زمینه‌های ذهنی و عملی برخورد و سرکوب آنان و وابستگی‌شان آماده می‌شده است. ولی اینها همه بهانه‌های بی‌دلیل و غیرمستند بوده است.

به احتمال زیاد عمّال رژیم این را می‌دانستند که دست هیچ مالکی پشت پرده چنین قتلی نیست؛ و صرفاً برای سرکوب و منکوب نمودن ایلات و عشایر منطقه و روحانیت اصیل این گونه تبلیغات دروغین را پراکنده می‌ساختند. حتی آنان برای انحراف افکار عمومی و اعمال فشار جنون‌آسا بر عشایر منطقه، نامه ناصرخان قشقایی را که از ژنو برای روزنامه‌های رسمی _ نظیر اطلاعات و کیهان _ ارسال شده بود؛ همچون «پیراهن عثمان»، بردار و درفش خویش علم کرده بودند.

زمینه‌سازی دقیق سرکوب عشایر و ایلات منطقه، در همین مجله روشنفکر، تعبیه شده است:

منطقه‌ای که حادثه قتل مرحوم ملک عابدی در آنجا اتفاق افتاده یکی از نقاط حساس ایل نشین است. در این محل دوازده عشیره زندگی می‌کنند که خطرناک‌ترین آنها طوایف سرخی، گله زن، نمدی، طیبی، دشتی و [شش] بلوکی است. سرخی‌ها در راهزنی و آدمکشی نظیر و هم‌تا ندارند! در زمان اعلیحضرت فقید [رضاشاه] مردی از این طایفه بنام «باباخان سرخی» سر به بیابان زد و یاغی شد. او با پنجاه نفر تفنگچی مدت بیست سال توانست مقاومت کند. باباخان در مدت چهل سال یاغیگری (۱) بیش از هفتصد آدم کشت زیرا که آدم‌کشی برای او از آب خوردن هم راحت‌تر بود! گله زن‌ها و نمدی‌ها هم در تیراندازی مهارت زیادی دارند، اما در قساوت و بیرحمی هیچگاه به پای سرخی‌ها نمی‌رسند. (۲)

با این تمهیدات، اعمال هرگونه تعدی، فشار و خشونت، جهت کشف کانون توطئه و شناسایی قاتلین ملک عابدی، مجاز شمرده می‌شد؛ و زمامداران حکومت، برای قلع و قمع مخالفان، به هر چیزی دست می‌یازیدند.

ص: ۲۱۴

۱- اصل: یاغیگری.

۲- روشنفکر، همان، صص ۴۹_۵۰.

روزنامه «مهر ایران»، در همان هفته اول واقعه دست کم سه سر مقاله خویش را به تبیین و تحلیل قتل ملک عابدی و سخنان محمدرضا شاه و ارسنجانی اختصاص داد. سرمقاله های «خونبهای مهندس عابدی»؛ «خان برنمی گردد» و «اصلاحات ارضی در فارس» به این واقعه و تبعات و پیامدهای آن پرداخته بود(۱).

این گونه تبلیغات گسترده و مخرب، محدود به داخل کشور نبود؛ بلکه در روزنامه ها و مجلات بیگانه نیز انعکاس و رواج داشته است. نمونه هایی از آن را منابع داخلی منعکس نموده اند. روزنامه اطلاعات با چاپ مطلبی از روزنامه «دینا» _ چاپ استانبول _ آورده است که:

ارتجاع در مقابل اصلاحات بصورت قتل مهندس عابدی ظاهر شد(۲).

نویسنده مقاله، ادامه می دهد:

... جنایت زشت و زیبا ندارد اما جنایتی که اخیراً در ایران رویداد زشت ترین و فجیع ترین جنایتی است که در تاریخ معاصر کمتر به نظایر آن بر میخوریم. این جنایت قتل یک فرد نیست [بلکه] قدمی است که ارتجاع در مقابل اصلاحات بزرگ ترقیخواهانه شاهنشاه ... برداشته است... (۳)

روزنامه کیهان، به نقل از مجله «تایم» آمریکا، در مطلبی تحت عنوان «جنایت در برابر اصلاحات» می نویسد: «در فارس «ملاکان فتودال گستاخانه رهبری نبردی را بر ضد هرگونه تحول و بخصوص بر ضد آمال و آرزوهای شخصی شاهنشاه در مورد اجرای برنامه های اصلاحات ارضی بدست گرفته اند.»(۴)

همین روزنامه به نقل از روزنامه «کنا» چاپ پاریس آورده است: «حکومت ایران نباید بهیچ وجه و بهیچ عنوان در قبال جهالت آنها [فتودال ها] عقب نشینی کند.»(۵)

ص: ۲۱۵

-
- ۱- رجوع شود: مهر ایران، (۲۴ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۷۰۵)، صص ۱ و ۴ / (۲۷ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۷۰۶)، صص ۱ و ۴ / (۲۸ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۷۰۷)، صص ۱ و ۴.
 - ۲- اطلاعات، (۲۸ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۳)، ص ۱۹.
 - ۳- همانجا.
 - ۴- کیهان، (۳ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۹)، ص ۱.
 - ۵- همان، ص ۱۵.

ناصرخان قشقایی که در سال ۱۳۳۳ به دستور شاه کشور ایران را ترک و در آمریکا ساکن شده بود (۱) در تاریخ ۱۹ آبان ماه ۱۳۴۱ نامه ای بدین مضمون به روزنامه های اطلاعات و کیهان می نویسد:

... خواهشمند است مقرر فرمایند شرح زیر را برای روشن شدن اذهان عمومی در آن جریده درج فرمایند [که] موجب کمال تشکر است.

از آنجا که هر کس مسئول مستقیم اعمال و افعال و اقوال خویش میباشد، [خواستم بدین وسیله به اطلاع عموم برسانم که این جانب هیچ گونه مسئولیتی درباره افعال و اعمال و اقوال کسان و خویشان و ایل و قبیله خود اعم از برادر و فرزند و دیگر بستگانم ندارم و در قبال ملت ایران و کشور عزیزم، بشخصه مسئول اعمال خود خواهم بود (۲)]

این نامه موجبی شد تا برخی مجلات و روزنامه ها و نیز حسن ارسنجانی واقعه قتل ملک عابدی را به تحریکات وی منسوب نمایند. وزیر کشاورزی _ حسن ارسنجانی _ عنوان کرد: «نامه ناصر قشقایی دلیل توطئه قبلی است.» (۳) ارسنجانی البته برخلاف تحلیل خود از نامه ناصر قشقایی می گوید: «چند روز پیش خسرو قشقایی نماینده خود و خواهرش را نزد من فرستاده بود که ظاهراً اقدام به تهیه اظهارنامه اصلاحات ارضی کند.» (۴)

به احتمال زیاد در نتیجه گفته ارسنجانی بود که در مجله روشنفکر راجع به قتل ملک عابدی نوشته شد: «این توطئه که از چندی پیش در فارس تکوین شده بود، با نامه ناصر قشقایی که از ژنو فرستاده بود فاش گردید.» (۵)

تحلیل روزنامه اطلاعات از «نامه قشقایی» این بود که خسرو قشقایی محرک و بدخواه اصلی است و دیگر برادران ناصر قشقایی و خود وی از این گونه اعمال خلاف کارانه میرا هستند.

ص: ۲۱۶

۱- جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود: ابرلینگ، همان، صص ۲۴۳ _ ۲۴۲.

۲- اطلاعات، (۲۴ آبانماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۰)، صص ۵ و ۲۳ / کیهان، (۲۳ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۱)، ص ۱.

۳- اطلاعات، همان، ص ۲۴.

۴- همانجا.

۵- روشنفکر، همان، ص ۵.

اشاره ای که آقای محمدناصر قشقائی به برادر خود نموده مسلماً نظر او متوجه اعمال و رفتار خسرو قشقائی است که اکنون در آلمان بسر میبرد و از هرگونه تحریک و اعمال خلاف مصلحت ملک و ملت فروگذار نمی کند و آنچه دیگر برادران میکشند از رویه نامطلوب و کارهای زشت و تحریکات ناجوانمردانه او است... خوانندگان گرامی استحضار دارند که در حال حاضر که یکی از برادران قشقائی آقای محمدحسین قشقائی در تهران اقامت دارد... هرگز وارد معرکه و ماجراهائی [اینچنین] نمی باشد(۱)

در روزنامه «آتش» به همدستی حسینقلی خان رستم و خسروخان قشقایی اشاره شده که جهت «جلوگیری از اجرای اصلاحات ارضی در فیروزآباد و ممسنی و قشقائی» و مبارزه با آن «خسروخان حواله کرده است که در حدود سیصد هزار تومان از عواید او را حسینقلی خان رستم صرف» این کار نماید(۲)

اما، در واقع تمام این مطالب «ژورنالیستی» و هم چنین گفته ارسنجانی وزیر کشاورزی نادرست و بدون سند و مدرک بود. حتی بعدها نیز به رغم تمام تحقیقات انجام گرفته از جانب دستگاههای مختلف رژیم _ ساواک، ارتش، ژاندارمری، استانداری، شهربانی و... _ هیچ سند و مدرکی در این باب ارایه نشد. البته در خصوص ماجرای نامه ناصرخان قشقائی، جز چند مطلب ژورنالیستی فوق و سخن ارسنجانی؛ هیچ کدام از منابع رسمی و غیررسمی رژیم مطلبی ارایه و اظهار نمودند. به علاوه تنها اتهام «محمدحسین خان قشقایی» برادر ناصرخان، که در دادگاه «سران عشایر فارس» به «دو سال حبس تأدیبی» محکوم گردید، این بود که در معیت «فتح الله خان حیات داودی» به منزل «امیربهن صمصام بختیاری» رفته و برای عزیمت عبدالله خان ضرغامپور و ناصرخان طاهری به بویراحمد، تقاضای خودرو نموده است.

چنانکه پیشتر آمد، خود وی نیز در خاطراتش به همین موضوع اشارت دارد. وی می گوید:

یک روز در خیابان اسلامبول [تهران] به کافه نادری می رفتم که به فتح الله خان

ص: ۲۱۷

۱- اطلاعات، همان، ص ۲۳.

۲- آتش، (۴ آذر ماه ۱۳۴۱، شماره ۳۸۳)، ص ۱.

حیات داوودی بر خورد کردم. گفتم: کجا می روی؟ گفت که من به کافه نادری می روم.[۱] به طرف کافه راه افتادیم. در میان راه در خیابان اسلامبول که از جلو خانه مرتضی قلی خان بختیاری می گذشتیم، فتح الله خان پرسید: از این آقایان چه خبر داری؟ گفتم: گاهی پسرانش به اینجا می آیند. از دربان خانه پرسیدم که کدام یک از خوانین هستند؟ گفت: بهمن خان پسر مرتضی قلی خان اینجا است. من به حیات داوودی گفتم: حالا که بهمن خان اینجا هستند، بد نیست بالا برویم و در همین جا جای بخوریم. رفتیم پیش بهمن خان و در ضمن صحبتها یمان موضوع آمدن بویراحمدی ها را به تهران برای او تعریف کردیم و گفتیم که حالا زمستان شده و برف آمده و وضع مالی آنها مناسب نیست. حتی اگر به اصفهان بروند، چون اتوبوس به منطقه آنها نمی رود، آنها پولی ندارند که بتوانند یک ماشین کرایه کنند و به فلارد بروند. بهمن خان گفت که من در اصفهان یک اتومبیل دارم و پیشکارم هم آنجا است. من کارت می دهم که به آنها بدهید که آنها را در اصفهان به پیشکارم بدهند تا راننده ام آنها را ببرد و به مقصد برساند. ما هم به همین ترتیب عمل کردیم و رؤسای بویراحمد توانستند در زمستان خودشان را به خانواده هایشان برسانند و به زندگیشان برسند(۱).

وی اضافه می نماید، که پس از دستگیری و بازداشت در زندان قزل قلعه؛ «در بازجویی از من فقط درباره بویراحمدی ها سؤال می کردند و موضوع دیگری را مطرح نمی کردند.»(۲)

اندکی بعد، وی را آزاد می نمایند و او هم بدون مانع به خارج از کشور عزیمت می کند. پس از بازگشت به ایران، مجدداً دستگیر می گردد و مورد بازجویی قرار می گیرد. به گفته وی «باز هم بازجوییها درباره بویراحمدیها بود» و موضوع دیگری در میان نبود. بنابراین، هیچ گونه سؤال و حساسیتی بر سر قتل ملک عابدی و نامه ناصر خان قشقایی نشان داده نشده است.

علاوه بر این، به نظر نمی رسد برادران قشقایی _ ناصر، خسرو، محمدحسین و ملک

ص: ۲۱۸

۱- محمدحسین قشقایی، همان، ص ۱۲۳.

۲- همان، صص ۱۲۶ _ ۱۲۵.

منصور _ پس از سقوط دولت دکتر مصدق و قدرت یابی مطلق شاه، اقدامات حادی علیه رژیم پهلوی انجام داده باشند. مدارک و اسناد موجود نیز مؤید این نظر است. حتی ارتشبد فردوست، به صراحت بیان می کند: «... پس از ۲۸ مرداد ۳۲ خیال محمدرضا [پهلوی] از تحریکات برادران قشقائی راحت بود و تا انقلاب مزاحمتی از ناحیه آنها دیده نشد.» (۱)

وی نیز از کمک های مالی محمدرضا شاه به خسروخان قشقایی و برادرش محمدحسین صولت قشقائی، اشارات صریح دارد (۲) او می گوید:

خسرو قشقائی در آلمان غربی زندگی می کرد و چون تحریکاتی علیه محمدرضا می نمود، دستور داد که ساواک ماهیانه ۱۰ هزار تومان برای او حواله کند تا آرام شود. تصور می کنم این مبلغ تا ۲۰ هزار تومان در ماه نیز افزایش یافت. یکی از برادران او در ایران بود و اکثراً وی را در منزل جم می دیدم... وی از وضع مالی خود شکوه می کرد و می گفت که زندگی معمولی خود را نیز نمی تواند اداره کند، لذا از محمدرضا کراً برای او کمک مالی گرفتم و از من سپاسگزار بود (۳)

ایرج کشکولی، موضوع مقرری خسروخان قشقایی را این گونه نقل می کند:

... تمام املاک خسروخان را رژیم شاه مصادره کرده بود. از جمله زمین های خدیجه بی بی، مادر خسروخان اصلاً مشمول اصلاحات ارضی نشد و همه را مصادره کردند. باغ ارم شیراز را نیز ضبط کردند. مادر خسروخان سروصدا کرد که شکایت خواهم کرد. بر این اساس، رژیم برای مادر خسروخان یک مقرری تعیین کرد... یعنی ماهانه مبلغی برای مادر خسروخان در نظر گرفته بودند. همین بعدها باعث رواج این شایعه شد که خسروخان از سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) پول می گرفته است (۴)

بنابراین، به قطع یقین نامه ناصرخان قشقایی _ که دستمایه تبلیغات منفی رسانه های رسمی و کسانی چون حسن ارسنجانی شده بود _ دلیلی بر توطئه قبلی مالکان فارس و

ص: ۲۱۹

۱- فردوست، همان، صص ۵۰۶ _ ۵۰۵.

۲- همان، ص ۵۰۵.

۳- همانجا.

۴- حمید شوکت، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی)، صص ۱۹_۱۸.

اتحادیه فلاحی فارس

یکی از مهمترین مراکزی که تا قبل از جریان قتل ملک عابدی، در مخالفت با اصلاحات ارضی، ظاهراً جنب و جوش زیادی داشت، اتحادیه فلاحی فارس بود. این اتحادیه، مرکب از زمین داران بزرگ فارس بود که بیشتر شهرنشین بودند. کار اساسی آنان احتمالاً رتق و فتق امور کشاورزی، تولیدات بیشتر، ایجاد بازار مصرف و مکانیزه کردن امور کشاورزی خویش بوده است.

اسناد موجود نشان می دهد اعضای این اتحادیه در نیمه دوم آبان ماه ۱۳۴۱، با استفاده از مخالفت روحانیون نسبت به لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، به جنب و جوش و تشکیل جلسه پرداخته؛ و با حضور در منازل روحانیون مشهور فارس، نارضایتی خود را نسبت به تقسیم اراضی اعلام داشته اند. البته براساس همین اسناد محرمانه، تمام تحرکات و اقدامات اعضای اتحادیه، تحت نظر و مراقبت ساواک فارس بوده است. گزارش های دقیق و جزئی ساواک فارس، نیز حاکی از این مهم است. در تاریخ ۱۸/۸/۱۳۴۱ ساواک فارس به استاندار اعلام می نماید:

...در این چند روزه جنب و جوش بیسابقه ای از طرف طبقه مالک در زمینه مخالفت با اصلاحات ارضی مشاهده گردیده که کانون این فعالیتها انجمن اتحادیه فلاحی فارس است...^(۱)

اعضای این اتحادیه، با حضور دسته جمعی نزد روحانیون فارس، نظرات خویش را اعلام و از روحانیون تقاضای همکاری و کمک می نموده اند. از جمله: «بعد از ظهر روز ۱۷/۸/۴۱ در منزل آقای انوار داماد آقای شیخ بهاءالدین محلاتی در قصرالدشت جمع شده باز مطالبی در مخالفت با لایحه اصلاحات ارضی، شرکت بانوان در انتخابات و از دست رفتن دین و مذهب و قانون اساسی ایراد، و سپس یک عده بیست نفری که از طرف اتحادیه به منظور اجرای تصمیمات اتحادیه انتخاب شده اند به منزل آقای پرهام رفته و مشغول آماد[ه] کردن تلگرافات به تهران و مراجع تقلید بوده و تصمیم گرفته اند نشریه هایی

ص: ۲۲۰

فولادوند، استاندار فارس نیز در گزارش مورخ ۱۹/۸/۴۱ به اسدالله علم نخست وزیر اعلام می دارد:

... چند روز است جنب و جوشی بین مالکین و روحانیون شیراز پیدا شده و جلساتی در زمینه قانون اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات ترتیب می دهند که البته ساواک مرتباً مراتب را به مرکز منعکس می نماید. متمنی است دستور فرمایید از هرگونه اطلاعاتی که در این باره حاصل می فرمایند این استانداری را هم در جریان بگذارند (۲)

ظاهراً نخست وزیر هیچ پاسخی به استاندار فارس نداده است.

اعضای اتحادیه در تاریخ ۱۹/۸/۴۱ به منزل آیت الله رضوی عزیمت نموده و مراتب اعتراض و نارضایتی خویش را اعلان داشته اند. علاوه بر مأمورین ساواک، افرادی از جانب استانداری در جلسه مذکور، حضور یافته و گزارش مفصلی از آن آرایه داده اند. متن گزارش این است:

... از ساعت ۹ صبح روز جاری [۱۹/۸/۱۳۴۱] جلو منزل آقای سیدمحمد رضوی مراقبتهای لازم به عمل آمد و از ساعت ۱۰ صبح عده ای از مالکین شیراز [و] حومه، از جمله آقایان شیخ مصلح الدین امامی، ابراهیم شهیم، حاج عبدالمحمد بهبهانی، پیمان جهرمی، محمد ضرغامی و حسنعلی ضرغامی، عبداللهی جوکار و برادران، آقای علی شهیم، محمدعلی خان بهبهانی، نصر، سیدابراهیم دستغیب، کربلائی محمد ده بزرگی، سرفراز دارابی، شهاب اعظم، فتاح پرهام، مهندس ایزدی، رضوی زاده، دره شولی، قاسم قهرمانی، لشکری، اعتمادالسلطنه مدرسی، مصطفی عبداللهی، نمایندگان برادران قشقایی، هوشنگ قشقایی فرزند سهراب قشقایی و چند نفر از کرد شولی ها و عده ای دیگر در منزل آقای رضوی حضور به هم رسانیده. ساعت ۱۰/۲/۱ صبح آقای رضوی وارد اطاق اجتماع گردید. بدو آقای فتاح پرهام چنین اظهار داشت که:

ص: ۲۲۱

۱- همانجا.

۲- همان، ص ۲۲۹.

ما همگی به حضور شما که شرفیاب شده به واسطه این است که قبلاً لایحه ای به نام اصلاحات ارضی از مجلس گذشت و به واسطه اینکه برخلاف قانون اسلام بود از طرف مرحوم بروجردی متوقف گردید تا اینکه دولت آقای امینی آمد برخلاف قانون اساسی تبصره ای به آن اضافه نمود به وسیله دکتر ارسنجانلی در چند شهر اجرا گردیده. ما همگی به پادشاه خود علاقه مند هستیم ولی نیاستی اموال و ثروت ما را غصب نمایند. و هیچ کس به اجرای این قانون راضی نمی باشد؛ زیرا اصولاً برخلاف قانون اسلام و اساس مملکت می باشد.

بعد آقای شیخ مصلح الدین امامی اظهارات آقای پرهام را تأیید نموده و چنین به آقای رضوی فهماندند که تمام علمای اعلام نسبت به اجرای این قانون اعتراض نموده و فتوای خود را داده اند. بعداً نوشته چاپی که در جیب مهندس ایزدی بود گرفته به آقای رضوی نشان دادند؛ که فتوای اکثر علما در این مورد به چاپ رسیده بود و همچنین مفاد لایحه اصلاحات ارضی را در اختیار آقای رضوی گذاردند. بعداً آقای سیدابراهیم دستغیب مفاد فتوای مرحوم بروجردی و سایر علما و شرحی که به آقای موسوی بهبهانی که نوشته شده ایشان به آقای سردار فاخر نوشته اند جهت آقای رضوی قرائت نمود. بعداً محمد ده بزرگی اظهار داشت: آقای رضوی، کارد به استخوان رسیده. دو روز قبل که این آقایان از طرف کلیه نقاط فارس آمده و در حضور شما هستند قسم یاد کرده و همگی امضا نموده ایم که زیر بار اجرای این قانون نرویم و نخواهیم رفت. دولت اگر راست می گوید تمام املاک ما را به قیمت عادلانه خریداری کند. این طور که معلوم است با زور و سرنیزه روبه رو هستیم و به هیچ وجه زیر بار نخواهیم رفت. آقایان شما مگر همگی قسم نخورده اید به قرآن و ناموس؟ سپس وسیله شیخ مصلح الدین امامی شرحی که از طرف اتحادیه فلاحتی شیراز به آقای شیخ بهاءالدین نوشته شده و نظر ایشان را در این مورد خواسته و جوابی که داده اند به نظر آقای رضوی رسید و آقای دستغیب در حضور همگی قرائت نموده و چنین وانمود کرد که آقای شیخ بهاءالدین فتوا داده این قانون برخلاف اسلام و مملکت می باشد و شما هم نظر خود را اعلام دارید؛ زیرا ما تمام این فتواها را گراور می کنیم و به نظر مردم می رسانیم؛ و از طرفی، تلگرافی هم به اعلیحضرت همایونی مخابره می کنیم، به نخست وزیر هم تلگراف

می‌زنیم و چون شما پیشوای مردم فارس هستید بایستی به جلو بیفتید؛ ما همگی تابعیت می‌کنیم...» (۱)

اسناد موجود نشان می‌دهد، تمام تحرکات و اقدامات اعضای اتحادیه فلاحتی فارس، در محدوده روزهای ۱۶ تا ۲۰ آبان ماه ۱۳۴۱ بوده است (۲) زیرا به دنبال قتل ملک عابدی در ۲۱ آبان ۱۳۴۱، ظاهراً تمام اعضای اتحادیه، از ترس در خانه‌ها خزیده و در لاک خود فرو رفته‌اند.

ساواک فارس در گزارش اقدامات مهم خویش به مرکز _ در خصوص قیام عشایر _ بیان می‌کند که پس از قتل ملک عابدی، «به اشاره ساواک فارس اتحادیه فلاحتی منحل و اعضا [ی] آن و سایر مخالفین دولت کاملاً مرعوب ... گردید.» (۳)

بنابراین به دستور ساواک و استاندار فارس _ سپهبد ورهرام _ اتحادیه فلاحتی فارس نیز منحل گردید، از آن پس هیچ اقدامی انجام نداد. دقت در اسامی اعضای اتحادیه و همکاران و دوستان غیر عضو آن؛ بیانگر آن است که هیچ کدام از خوانین، سران و زمین داران ایلات و عشایر کهگیلویه و بویراحمد، ممسنی، سرخی، حیات داودی و قشقایی _ جز هوشنگ قشقایی _ در اتحادیه حضور و مشارکت نداشته؛ و پیوند و ارتباطی میان آنها موجود نبوده است.

تیمسار کریم ورهرام، در گزارش محرمانه مورخ ۲۸/۸/۴۱ به وزیر کشور، می‌نویسد: «... دستور دادم اتحادیه فلاحتی فارس، که مرکز تجمع مالکین بوده، برچیده شود [و] به تمام اعضای آن اتحادیه تذکرات لازم [را] دادم. اکنون منطقه و مخصوصاً شهر شیراز در نهایت آرامش بوده و نگرانی وجود ندارد. مراقبت کامل می‌شود و تصور نمی‌رود هیچ ناراحتی پیشامد نماید...» (۴)

چند روز بعد، رئیس اتحادیه فلاحتی فارس «شیخ مصلح الدین امامی» در اعلامیه‌ای که روزنامه اطلاعات به چاپ رساند؛ انحلال اتحادیه را اعلان داشت. متن اعلامیه این بود: «... چون با انجام قانون اصلاحات ارضی که به پیروی از منویات ذات مبارک

ص: ۲۲۳

۱- فرمند، همان، صص ۲۳۷ _ ۲۳۵.

۲- رجوع شود: فرهاد رستمی، همان، صص ۵۱۹ _ ۵۱۸.

۳- همان، ص ۵۱۹.

۴- همان، ص ۲۴۴.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برای اعتلای میهن عزیز و رفاه طبقه کشاورز و زارع و خرده مالک اجرا می گردد و همواره مورد تأیید اعضای اتحادیه می باشد [۱]، لذا ادامه فعالیت اتحادیه فلاحی فارس دیگر ضروری به نظر نرسیده و جلسات خود را تشکیل نخواهد داد. بدین وسیله انحلال آن را اعلام می دارد [۲]، مسلماً اولیای امور دولت شاهنشاهی ایران همه گونه بذل توجه و مجاهدت برای بهبود رفاه حال عامه به خصوص طبقه کشاورز مبذول می فرمایند...» (۱)

اندکی بعد، تمام مالکین شیراز با حضور در اداره اصلاحات ارضی، «اظهارنامه»های مربوط به املاک خویش را تکمیل و ارایه دادند. بر اساس نوشته روزنامه پارس _ و به نقل از اطلاعات واصله از اداره کل کشاورزی _ «تمام مالکان شیراز که املاکشان مشمول قانون اصلاحات ارضی است اظهارنامه های مربوطه را تکمیل و بداره اصلاحات ارضی تحویل داده اند.» (۲)

چگونگی قتل ملک عابدی:

عصر روز ۲۱ آبان ۱۳۴۱، ظاهراً چند نفر سارق مسلح، جاده فیروزآباد _ شیراز را در تنگاب بسته و از خودروها و سرنشینان آن سرقت می نمایند. گویا چهار پنج خودرو را متوقف کرده بودند که اتومبیل جیب حامل ملک عابدی و چهار سرنشین دیگر وارد جایگاه می شود. احتمالاً سارقین مسلح برای اینکه از همان آغاز، سرنشینان خودرو را بترسانند، چند تیر فشنگ در نزدیکی های اتومبیل شلیک می نمایند. در میان پنج سرنشین خودروی جیب، ملک عابدی دست به اسلحه می برد و از اتومبیل پیاده می شود و ظاهراً چند تیر شلیک می نماید. در همین حین سارقین چند تیر پیاپی _ از تفنگ پنج تیر پران _ به طرف او شلیک می نمایند؛ که منجر به زخمی شدن ملک عابدی و سرانجام مرگ او می گردد.

روایت شفاهی برخی قشقای ها این است که در نتیجه شلیک ملک عابدی، یکی از راهزنان زخمی می گردد. بنابراین برادر وی ملک عابدی را هدف قرار می دهد.

ص: ۲۲۴

۱- اطلاعات، (۳ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۷) ص ۱۷.

۲- پارس، (دوازدهم آذر ۱۳۴۱، شماره ۲۶۵۹)، صفحه دوم.

... مهندس عابدی همراه مهندس همت و حیدری ... مشاهده می کنند جاده بسته شده و در حدود ده دوازده اتوموبیل متوقف شده است. مهندس عابدی از جیب پیاده می شود تا به بینه علت توقف اتوموبیلها چیست و متوجه می شود دو سه نفر راهزن جاده را بسته اند. مهندس عابدی تفنگی با خود در اتوموبیل داشت و وقتی وضع را چنین می بیند تفنگ را برداشته به سوی راهزنها شلیک [می نماید] و دو نفر را زخمی می کند ولی تیرها کاری نمی شود. یکی از راهزنها وقتی وضع را چنین می بیند تفنگ را به سوی مهندس عابدی نشانه رفته ... و با یک گلوله مهندس عابدی را به قتل می رساند(۱)

«عوض اله صفری کشکولی» در کتاب «تولدی در آتش» می نویسد: «مهندس عابدی به خیال اینکه سارقین مسلح در راهش کمین کرده اند، دست به ماشه شد و چند تیر بی هدف شلیک کرد. ناگهان فریادی از بادام زارها برخاست... «بهادر را کشتند». حسین قره یارلو هم که در ارتفاع مشرف بر جاده در انتظار همراهانش نشسته بود، این جمله را شنید و باور کرد که برادرش بهادر کشته شده است. بی درنگ ماشین را به گلوله بست. ماشین از جاده منحرف شد و در چاله های کنار جاده توقف کرد... حسین قره یارلو و همراهانش بی آنکه بدانند چه دسته گلی به آب داده اند، شب هنگام به بلندای کوه میمند رسیدند. سرنیزه _ قمقمه آب _ رادیو _ قطار فشنگ و تفنگ پنج تیر پران مهندس عابدی را هم با خود آورده بودند...»(۲)

یکی از راهزنان مسلح تنگاب، «محمد نوروز» بوده که اسلحه ملک عابدی را به دست آورده و به شخصی در ده بیضا فروخته است. این اسلحه، ضمن خلع سلاح به دست نظامیان افتاده و آنها هم محمد نوروز را دستگیر و به اعتراف واداشته اند. او «گفت گرسنه بودیم»، [جاده را بستیم]. [۱۱ اتوموبیل را متوقف کردیم]. [مهندس عابدی در اتوموبیل آخری سوار بود. پیاده شد و به ما تیراندازی کرد که رفقای ما زخمی شدند و ما هم او را کشتیم.»(۳)

ص: ۲۲۵

۱- مجله سپید و سیاه، (جمعه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، شماره ۱۱۰۵)، ص ۸.

۲- صفری کشکولی، همان، صص ۳۱ _ ۳۰.

۳- سپید و سیاه، (۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸، شماره ۱۱۰۶)، ص ۴۹. (از نکات جالب و شک برانگیز قتل ملک عابدی این است که با وجود اعتراف محمود نوروز _ به عنوان یکی از راهزنان و قاتلان ملک عابدی _ وی مورد عفو ملوکانه قرار می گیرد و حتی بر اساس اسناد موجود، به توصیه ساواک فیروزآباد «۲ سال در طرح مرتع کاری فیروزآباد» مشغول به کار می شود و در سال ۱۳۵۲ «در شرکت راه سازی تسلا مشغول» که «روی هم رفته از وضع زندگی خود راضی» بوده است. (اسناد شماره ۱ و ۲) فرزند مهندس ملک عابدی، بر اساس این اسناد و تحقیقاتی که خود انجام داده، معتقد است که به احتمال زیاد برنامه قتل ملک عابدی یک توطئه حکومتی و از پیش برنامه ریزی شده بوده است. (مصاحبه با فرهاد عابدی و استفاده از مکتوبات او. ضمناً اسناد مربوط به محمد نوروز در نزد ایشان بود، که از سر لطف کپی آن را به نگارنده دادند).

اما روایتی که منابع رسمی وقت _ نظیر مجله روشنفکر _ به نقل از راننده جیپ، سیداحمد اصنافی منتشر نمودند، این گونه بود:

پیش از ظهر روز دوشنبه [۲۱ آبان ۱۳۴۱] مهندس عابدی تصمیم گرفت که برای تهیه آمار از دهقانان «مراد تپه» بآنجا برود... ولی اظهار علاقه رئیس دارائی فیروزآباد [آقای رضائیان] که میخواست همراه ما بیاید مهندس را وادار ساخت تا ساعت حرکت را بتأخیر انداخته و به بعدازظهر موکول نماید... ساعت دو و ربع بود که رئیس دارائی آمد. علاوه بر مهندس عابدی و رئیس دارائی دو تن مأمورین اصلاحات ارضی یعنی آقایان مهندس سیاوش همت و عباس حیدری مروج کشاورزی فیروزآباد نیز همراه ما بودند. کار مهندس در «مراد تپه» زیاد طول نکشید و ساعت چهار و نیم ما مجدداً بطرف فیروزآباد برگشتیم. مهندس همت و حیدری عقب ماشین و مهندس عابدی و رئیس دارائی جلو و بغل دست من نشسته بودند... وقتی من از خم گردنه [ای] گذشتم، ناگهان پنج شش اتومبیل باری وانت و جیپ توجهم را جلب کرد... مهندس تا چشمش باتومبیلها افتاد بمن گفت: _ سید؛ مثل اینکه کارت درآمد! دو سه تا ماشین پنجر کرده اند! ... هنوز یکدقیقه از این گفتگو نگذشته بود که ناگهان صدای شلیک یک گلوله بلند شد و متعاقب آن گلوله دوم و سوم صفیرزان از بغل گوش من رد شد! با دستپاچگی ترمز کردم. در همین موقع گلوله ای از بغل دستم گذشت و قسمت چپ شیشه جلو را سوراخ کرد. حیدری فریاد کشید: _ آقای مهندس دستم بدامنت که دارند ما را می کشند! مهندس بی آنکه مضطرب شود گفت: _ بچه ها سروصدا نکنید، یک مشت دزد سرگردنه هستند که دنبال پول میگردند، هرچه دارید بدهیم و خلاص شویم. بگذارید من الان کارها را درست میکنم. این حرف را زد و پائین رفت، تا باصطلاح خودش با

آنها مذاکره کند! هنوز پای دوش را درست پائین روی زمین نگذاشته بود که صدای شلیک گلوله برخاست و متعاقب آن مهندس از رو بزمین افتاد....(۱)

خبرنگار مجله، به نقل از سیاوش همت، فرزند سرلشکر سیف الله همت می نویسد:

آنها باید دوازده نفر بوده باشند.[هر دوازده تا صورتشان را با پارچه پوشانده بودند تا شناخته نشوند، اما در موقعی که دو تای از آنها ناگهان نقابشان افتاد [یکی جوان بود و] ترکی حرف می زد و ظاهرش نشان میداد که از طایفه «نمدی» هاست. دیگری که در حدود چهل سال از عمرش میگذشت قیافه سوخته و تیره ای داشت و هم او بود که مهندس عابدی را از پشت هدف گلوله قرار داد... بنظر من این توطئه با نقشه و برنامه دقیقی طرح شده بود. توطئه گران جاسوسهائی در اطراف مهندس عابدی داشتند تا از برنامه کار و حرکت او به دهات اطلاع پیدا کنند و حتماً آنروز... جاسوسها از موضوع مطلع شده و به تفنگچی ها دستور می دهند که در ساعت معین تنگه را محاصره و عمل شیطانی خود را بانجام رسانند... تا بحال هیچ سابقه نداشته که دزدها در «تنگه آب» راه را بر مسافری ببندند. این اولین باری است که «تنگه آب» محل هجوم عده ای واقع می شود و این خود دلیل آنست که مهاجمین بهیچوجه قصد سرقت و چپاول نداشته اند، بلکه هدفشان کشتن رئیس اصلاحات ارضی منطقه فیروزآباد بوده است(۲)

در پی این حادثه بازداشت و شکنجه بیرحمانه عشایر قشقایی، با شدت هر چه تمام تر آغاز شد.

بازار گرم بازداشت و شکنجه:

به دنبال قتل ملک عابدی، بازار بازداشت و شکنجه وحشیانه بی گناهان عشایر قشقایی و سرخی، به وسیله مجریان اوامر شاهنشاه و دولتمردان او، گرم گشت. چنانکه در اعلامیه دولت آمده بود؛ «دستور داده شد» بود[در هر نقطه سوءظنی در تهیه چنین توطئه برود بشدت سرکوبی شود»

ص: ۲۲۷

۱- روشنفکر، همان، صص ۳ و ۶.

۲- همان، صص ۷ _ ۶.

بنابراین، مأمورین و مجریان اوامر حکومت، نسبت به تمام مناطق عشایری فیروزآباد، کوهمره سرخی و اطراف آن، «سوءظن» داشتند؛ و به جد در پی دستگیری و بازداشت بیچارگان عشایری بودند. اکنون در جنگ زرگری «ملک» و «مالک»، این تهیدستان عام بودند که در معرض همه گونه فشار و جور و استخفاف و شکنجه و داغ و درفش واقع شده بودند. به رغم آنکه روزنامه های رسمی مدام از دستگیری و اقرار متهمان قتل ملک عابدی خبر می دادند؛ اما روزبروز بر تعداد دستگیرشدگان و معترضان افزوده می گشت. مشخص بود مأمورین دولت هیچ نشانی از قاتلان اصلی به دست نیاورده؛ و به دروغ و ظالمانه بی گناهان بسیاری را در سیاهچال جور و جفا به بند کشیده اند. این روند ستمگرانه تا مدتها ادامه یافت؛ و بسیاری از بی گناهان، شکنجه های وحشیانه دیدند. مروری بر مطالب روزنامه های وقت، مؤید گفته های فوق است. این مطالب، غالباً در صفحات اول روزنامه ها و با تیترو سوتیتر درشت نگاشته شده است. ۲۳ آبان ۱۳۴۱: «عده ای افراد مسلح در جاده شیراز - فیروزآباد بتحریک مالکین رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد را کشتند.» (۱)

۲۴ آبان ۴۱: «ارتش و ژاندارمری جستجوی قاتلین مهندس ملک عابدی را از راه زمین و هوا آغاز کردند.» (۲)

۲۶ آبان ۴۱: «استاندار فارس گفت: قاتلین مهندس عابدی شناخته شدند.» (۳)

۲۶ آبان ۴۱: «۸ نفر با اتهام توطئه در فارس دستگیر شدند.» (۴)

۲۷ آبان ۴۱: «بدستور سپهبد مالک دستگاه کشف دروغ بفیروزآباد برده میشود.» (۵)

۲۸ آبان ۴۱: «دیشب قاتلین اصلی در کوهها دستگیر شدند. محاکمه صحرائی قاتلین بزودی در فیروزآباد آغاز میشود.» (۶)

۲۹ آبان ۴۱: «سردسته قاتلین هنوز در کوهستان متواریست. هواپیماهای اکتشافی

ص: ۲۲۸

۱- اطلاعات، (۲۳ آبان ماه ۱۳۴۱)، ص ۱.

۲- همان، (۲۴ آبانماه ۱۳۴۱)، ص ۱.

۳- همان، (۲۶ آبانماه ۱۳۴۱)، ص ۱.

۴- کیهان، (۲۶ آبانماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۳)، ص ۱.

۵- همان، (۲۷ آبانماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۴)، ص ۱

۶- اطلاعات، (۲۸ آبانماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۳)، ص ۱

ژاندارمری در جستجوی اسفندیار (سردسته قاتلین) است.»

۳۰ آبان ۴۱: «اسفندیار سردسته قاتلین مهندس عابدی دستگیر شد. حیدر کاظمی کدخدای ایل نمدی نیز دستگیر شد.» (۱)

۱ آذر ۴۱: «۱۲ نفر از افراد ایل چگنی [چگینی] دستگیر شدند.» (۲)

۱ آذر ۴۱: «کلانتران ایل قشقایی احضار شدند... اسلحه مهندس ملک عابدی در خانه یکی از متهمین کشف شد.» (۳)

۵ آذر ۴۱: «پس از تحقیقات مفصل: دستگیر شدگان فیروزآباد اعتراف کردند... آخر وقت امروز خبرنگار ما از فیروزآباد اطلاع داد: قاتلین مهندس عابدی شناخته شدند.» (۴)

۵ آذر ۴۱: «در فارس ۷ نفر از بازداشت شدگان جزء قاتلین هستند.» (۵)

۶ آذر ۴۱: «اولین کسی که به مهندس عابدی تیراندازی کرد بازداشت شد.» (۶)

۷ آذر ۴۱: «بجز یک یا دو نفر: همه قاتلین مهندس عابدی شناخته شد.» (۷)

۷ آذر ۴۱: «گزارش تلفنی خبرنگار کیهان از فیروزآباد: متهمین قتل مهندس عابدی اعتراف نمی کنند... عباسقلی [مرادی، یکی از دستگیر شدگان] میگوید: هم قیامت هست و هم خدا!» (۸)

۸ آذر ۴۱: «۲ کلانتر قشقایی بازداشت شدند.» (۹)

۱۱ آذر ۴۱: «برای دستگیری آخرین متهم واقعه فیروزآباد اکیپ تازه ای از طرف ژاندارمری بکوهستانها اعزام شد.» (۱۰)

۱۲ آذر ۴۱: «کلانتران قشقایی در فیروزآباد بازداشت و یا تبعید هستند.» (۱۱)

ص: ۲۲۹

۱- همان، (۳۰ آبانماه همان، شماره ۱۰۹۵۴۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۵)، ص ۱

۲- همان، (۱ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۶)، ص ۱

۳- کیهان، (۱ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۸)، ص ۱.

۴- اطلاعات، (پنجم آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۹)، ص ۱.

۵- کیهان، (۵ آذر ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۱)، ص ۱.

۶- همان، (۶ آذر ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۲)، ص ۱.

۷- اطلاعات، (هفتم آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۶۱)، ص ۱.

۸- کیهان، (۷ آذر ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۳)، ص ۱.

- ۹- همان، (۸ آذر ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۴)، ص ۱.
- ۱۰- اطلاعات، (یازدهم آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۶۴)، ص ۱.
- ۱۱- کیهان، (۱۲ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۷)، ص ۱.

به رغم این تبلیغات داغ بیست روزه، قاتل یا قاتلین ملک عابدی شناخته و معرفی نشده اما، جمع زیادی از مردان ایل قشقایی – و سرخی – ضرب و شتم و شکنجه شدند.

معهدا، در این ایام رنج و عذاب، جمعی از مردان و زنان ایل قشقایی، سخت ترین و دردناک ترین روزهای زندگی خویش را از سر گذرانده است. «منوچهر قشقایی» یکی از متهمان و شکنجه شدگان، در خاطرات خود از شکنجه گاه فیروزآباد، می گوید:

همراه من ۱۴ نفر از اطرافیانم را هم گرفته بودند که در این سه شب آنها را در مقابل چشم من شکنجه می دادند... یکی از دستگیرشدگان امیرحسین نیرومند بود که همه ناخنهایش را درآورده بودند و برای آنکه صدای فریاد او بگوش اهالی نرسد صدای موتور برق را زیاد می کردند! (۱)

بنا به نوشته عوض اله صفری کشکولی، «ابراهیم خان نمدی را پانزده روز تمام آنقدر شکنجه کردند که پیرمرد بیچاره پوست کبودی بر استخوانهایش باقی ماند. بینی قربانعلی شولی را سیخ داغ کردند تا اعتراف کند که قاتل ملک عابدی است. منوچهرخان قشقایی را آنقدر شکنجه کردند که مدت‌ها آثار شکنجه و بند و زنجیر در بدنش به وضوح آشکار بود. دندانهای سرهنگ گله زن را شکستند تا قتل ملک عابدی را اعتراف کند. تیره موسالو از طایفه شش بلوکی که با حال و وضع رقت بار از قحط سالی در حال کوچ از کنار دهریم (غرب فیروزآباد) عبور می کردند به اتهام قتل ملک عابدی توسط مأموران به رگبار بسته شدند...» (۲)

مادر منوچهر قشقایی که پسرش به اتهام قتل ملک عابدی بازداشت شده بود، به یاد می آورد که:

... سرهنگ (نوکر منوچهر) را هم آنقدر شکنجه کردند که می گفت بله مهندس عابدی را من کشتم. ناصرالدین شاه را هم من کشتم. [اصلاً هر کس را که بگوئید من کشتم. غیر از او سیزده چهارده نفر [دیگر] هم اعتراف کردند که باتفاق منوچهر [قشقایی] مهندس عابدی را کشته و اموالش را برده اند و نزد آنهاست و وقتی می خواستند که آن اموال را

ص: ۲۳۰

۱- سپید و سیاه، همان، ص ۴۴.

۲- صفری کشکولی، همان، صص ۲۹ – ۲۸.

پس بدهند نمی توانستند جواب بدهند چون در حقیقت چیزی نزد آنها نبود.»^(۱)

این گونه شکنجه های زجر آور، امان قشقایى ها را بریده و به ستوه آورده بود.

دستگیری محمدخان ضرغامی

محمدخان ضرغامی باصری، از زمین داران فارس و خان معروف ایل باصری بود. وی فردی باسواد و آگاه و در زمینه کشاورزی، بسیار سخت کوش و جدی بود. مردم داری و حمایت از افراد ایل، سرلوحه اقدامات حکومتی وی در ایل بود. یک نویسنده محلی _ از ایل باصری _ دوران حاکمیت ایلی محمدخان ضرغامی را «دوران طلائی ایل باصری» ذکر می کند^(۲)

باری، محمدخان کمتر از یک هفته پس از قتل ملک عابدی، در شیراز دستگیر و زندانی شد. در همان بحبوحه ای که تبلیغات رسانه ای سرسام آوری، راجع به قتل ملک عابدی، در جریان بود؛ محمدخان ضرغامی نیز دستگیر گردید. روزنامه کیهان، در تاریخ ۲۸ آبان ماه ۱۳۴۱، در صفحه اول و با تیتربزرگ خبر داد: «رئیس ایل خمسه باصری بازداشت شد... ضرغامی باتفاق یک نفر که مجهز به تفنگ بودند دستگیر شدند.»^(۳)

روزنامه اطلاعات نیز در صفحه اول همان روز، نوشت: «محمد ضرغامی یکی از مالکین بزرگ شیراز نیمه شب دیشب با دو قبضه اسلحه دستگیر شد.»^(۴)

دستگیری محمدخان ضرغامی، ظاهراً به دلیل رعایت نکردن مقررات حکومت نظامی شیراز بوده؛ و ارتباطی با قتل ملک عابدی نداشته است. سپهبد مالک _ فرمانده ژاندارمری کل کشور _ اعلام نمود: «دستگیری محمدخان ضرغامی ارتباطی با واقعه فیروزآباد ندارد... مشارالیه در ساعتی که از طرف فرمانداری نظامی شیراز ممنوع اعلام شده بود در یکی از خیابانهای شیراز مشغول حرکت بود، [که] مأمورین فرمانداری نظامی

ص: ۲۳۱

۱- سپید و سیاه، (۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸، شماره ۱۱۰۶)، ص ۶.

۲- غلامرضا توکلی، همان، ۱۶۲. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود: همان، صص ۱۶۶ _ ۱۶۱).

۳- کیهان، (۲۸ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۵)، ص ۱.

۴- اطلاعات، (۲۸ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۳)، ص ۱.

وی را جلب و بازداشت میکنند.»^(۱)

چند روز بعد، ورهراستانداری فارس، در مصاحبه ای اعلان کرد:

بازداشت آقای محمد ضرغامی بعثت تخلف از مقررات حکومت نظامی بوده است و مقررات حکومت نظامی فرصت مناسبی بوده برای دستگیری وی... آقای ضرغامی سوابق بسیار بدی دارد و دولت منتظر فرصتی بود برای دستگیری او. اگر او گناهکار نبود باین صورت در چنگال^(۲) ما گرفتار نمی شد. طبق قوانین حکومت نظامی آقای ضرغامی در یک دادگاه نظامی محاکمه خواهد شد^(۳)

به نظر می رسد، ورهراستانداری به محمدخان ضرغامی، بسیار بدبین و ناراضی بوده است. در تلگرافی که ورهراست، به تاریخ ۳/۹/۱۳۴۱ به نخست وزیر مخابره نموده، می نویسد:

نمی دانم کی به عرض رسانیده است که محمد ضرغامی را می خواهم آزاد کنم. اگر منظور این بود که آزاد باشد زندانی نمی کردم؛ و تا خاتمه کار دادگاه هم آزاد نخواهد شد...^(۴)

ظاهراً محاکمه محمدخان ضرغامی، زود برگزار و محکومیت وی اعلام می گردد. روزنامه کیهان در ۱۵ آذرماه ۱۳۴۱ خبر داد: «رئیس طایفه باصری به ۳ سال زندان محکوم شد. علت محکومیت ضرغامی حمل اسلحه در ساعات ممنوعه فرمانداری نظامی بوده است.»^(۵)

این محکومیت سه ساله، البته در دادگاه تجدیدنظر نظامی شیراز، به ۶ ماه حبس تأدیبی تغییر یافته است^(۶)

بازداشت و اعزام حسینقلی خان رستم به تهران

حسینقلی خان رستم ممسنی فرزند امام قلی خان، که از زمین داران فارس به شمار

ص: ۲۳۲

۱- مهر ایران، (۳۰ آبان ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۷۰۹)، ص ۴.

۲- اصل: چنال.

۳- کیهان، (۵ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۱)، ص ۱۵.

۴- جلال فرهمند، همان، ص ۲۴۶.

۵- کیهان، (۱۵ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۲۰)، ص ۱.

۶- همان، (۱۵ دی ماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۴۳)، ص ۱.

می رفت؛ در تاریخ ۳۰ آذرماه ۱۳۴۱ بازداشت و به تهران اعزام می گردد. روزنامه کیهان، در صفحه اول خود، خبر داد:

رئیس ایل ممسنی بازداشت شد و تحت الحفظ به تهران اعزام گردید. حسینقلی رستم رئیس ایل ممسنی که از مالکین بزرگ فارس است صبح دیروز [۳۰ آذرماه] بوسیله فرمانداری نظامی شیراز توقیف و بلافاصله تحت الحفظ به تهران اعزام گشت.[۱] وی متجاوز از ۱۴۰ پارچه آبادی دارد.[۱] نامبرده روز چهارشنبه گذشته همراه سایر مالکین از آقای نخست وزیر استقبال کرد.[۱] ظاهراً علت توقیف وی بر اثر تحریکاتی علیه قانون اصلاحات ارضی قلمداد شده است(۱)

همین روزنامه، در توضیحات بیشتر می نویسد:

بقرار اطلاع آقای حسینعلی [حسینقلی] رستم رئیس ایل ... ممسنی که متجاوز از ۱۶۰ پارچه آبادی دارد تاکنون برای ۵۹ پارچه آبادی خود اظهارنامه پر کرده و بقیه املاک خود را چندی قبل بین خانم و فرزندش تقسیم کرده سند انتقالی داده و قسمتی را نیز به آقای سلطان حسین قشقایی برادر خانمش واگذار کرده است که حق استرداد داشته باشد(۲)

تناقض گویی روزنامه در باب تعداد آبادی های تحت مالکیت حسینقلی خان، کاملاً آشکار است.

دو روز بعد، روزنامه کیهان خبر داد که: «رئیس ایل ممسنی آزاد شد.»(۳)

اسناد موجود نشان می دهد که ورهرام، استاندار فارس، نسبت به دستگیری و اعزام حسینقلی خان به تهران، واکنش بالنسبه تندی نشان داده و علت بازداشت وی را جویا شده است.

جناب آقای نخست وزیر _ رونوشت تیمسار سپهبد امیر عزیزی وزیر محترم کشور[: صبح جمعه سی آذر فرمانده نیروی زمینی تلگرافی به فرمانده لشکر فارس دستور می دهد حسینقلی رستم را تحت مراقبت به تهران اعزام دارند. دستور اجرا و فرستاده می شود. در نتیجه، عمل انتقال املاک ممسنی به دولت متوقف [می شود].

ص: ۲۳۳

۱- کیهان، (۱ دیماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۳۲)، ص ۱.

۲- همان، ص ۱۱.

۳- کیهان، (۳ دیماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۳۴)، ص ۱.

[چون این جانب به کلی از این جریان بی اطلاع می باشم اولاً مقرر فرمایید در صورتی که حسینقلی رستم مرتکب اعمالی شده است که مستلزم توقیف [و] تنبیه می باشد جریان را ابلاغ؛ ثانیاً به این ترتیب نمی دانم مسئولیت منطقه با کیست و اگر با این جانب است مقرر شود دستور مستقیم به لشکر و مأمورین انتظامی داده نشود. اکنون با دستگیری حسینقلی رستم سایر رؤسای عشایر ناراحت و در نتیجه ممکن است عکس العملی نشان دهند. به اضافه، اصولاً این عمل، علاوه بر اینکه لازم نبود، به ضرر منطقه هم خواهد بود(۱).

نخست وزیر اسدالله علم، در پاسخ وی می نویسد:

تیمسار سپهد و رهرام استاندار ... تلگراف جنابعالی بشرفعرض همایونی رسید و حسینقلی آزاد شد. اصولاً لزومی در دستگیری او نبوده است... (۲)

بدین گونه، حسینقلی خان رستم، پس از پنج روز بازداشت، آزاد می شود؛ اما به صلاحدید خویش در تهران می ماند و به فارس بر نمی گردد.

محمد رضا شاه و دستور خلع سلاح عشایر

در پنجم دی ماه ۱۳۴۱، محمد رضا شاه پهلوی در خلال سخنان خویش «در محل بنای یادبود مهندس ملک عابدی در شیراز» اعلام داشت: «به تمام افرادی که یا روی جهل و نادانی یا روی تشویق آن کسانی که از آنها بهره برداری می کردند و تا به حال به وسیله داشتن یک سلاح غیرمجاز، یا سرگردنه می ایستادند یا آلت قرار می گرفتند توصیه میکنم که در اولین فرصت قبل از اینکه دولت اعلام خلع سلاح را مجدداً بکند، خودشان به اولین پست نظامی و ژاندارمری مراجعه بکنند و اسلحه نامبارکی که به دست آنها هست تسلیم بکنند.» (۳)

بدین ترتیب، یک بار دیگر دستور خلع سلاح عمومی عشایر جنوب از جانب پادشاه کشور صادر گردید. یکی از مهم ترین موارد حساسیت برانگیز عمومی عشایر، که در آن

ص: ۲۳۴

۱- جلال فرمند، همان، صص ۲۴۷ - ۲۴۶.

۲- همان، صص ۲۴۷ - ۲۴۸.

۳- محمد رضا پهلوی، مجموعه تألیفات، نطقها، ...، ص ۳۰۲۰.

تمام مردمان، اعم از زن و مرد، واکنش منفی و مقاومت عمومی نشان می دادند؛ اخذ اسلحه آنان و خلع سلاح ایشان بود. این حساسیت، بسیار بالا بود. مرد و زن عشایری، اسلحه را همچون عزیزترین کسان و چیزهای خویش، دوست می داشت و از آن مواظبت می کرد. اسلحه، چنان ارزشمند و دوست داشتنی بود؛ که در ادبیات عامیانه و حماسی قوم، جایگاهی بس رفیع یافته بود. بیت شعری، در ادبیات عامیانه و حماسی ایل بویراحمد _ و برخی ایلات دیگر _ وجود دارد؛ که بیانگر ارزش و تقدس فوق العاده «تفنگ» است. عاشق ایلی، برخلاف دیگر عاشقان _ که از سر تعارف و تمجید هم که شده _ همه «چیز» خویش را فدای «معشوق» می خواند؛ یک چیز را مجزا می نماید؛ و آنهم «تفنگ» است! وی به صراحت می گوید:

هرچه دارم قربونت، غیر از تفنگم

ور دارم چربش کنم سی (۱) روز تنگم

این «روز تنگ»؛ در واقع روزی است که تمام حیثیت و شرف و ناموس ایلی در خطر است. بنابراین، دفاع از آن، از ضروریات و واجبات است. مرد ایلی، با وجود «تفنگ»، راحت تر می توانست از «حیثیت» ایل، حفظ و حراست نماید. تفنگ، ابزار ارزشمند دفاع بود؛ نه تهاجم (۲) تفنگ، وسیله ای مقدس و در واقع یار و یاور مرد ایلی، در مقابل تعدی و تجاوز هر ظالم و زورگویی بود. معهدا، ارزش و اهمیت اسلحه، نه تنها برای مرد ایلی که برای زن ایلی، نیز کاملاً محسوس و ملموس بود. مردان عشایر، در مقابل شکنجه های سخت و زجرآور نظامیان، تحمل بسیاری می نمودند، تا به آسانی اسلحه خویش را از دست ندهند. اما، این بار اوضاع کاملاً متفاوت بود. قتل ملک عابدی، بهترین بهانه و مستمسک حکومت پهلوی دوم برای سرکوب کامل عشایر جنوب شده بود. به علاوه، «اوامر ملوکانه» نیز در منظر عموم صادر شده بود؛ و بنابراین، می بایستی خلع سلاح کامل عشایر جنوب، صورت گیرد. ارتشبد فردوست بیان می کند؛ در جلسات «شورای عالی هماهنگی که در آن زمان «شورای امنیت» خوانده می شد... [سپهبد] مالک ... کراراً از دستورات محمدرضا برای خلع سلاح عشایر صحبت می کرد.»

ص: ۲۳۵

۱- سی = برای.

۲- رجوع شود: تقوی مقدم، همان، ص ۳۱۳.

در نتیجه این تصمیمات، سرانجام لشکر ۱۰ پیاده فارس، در تاریخ هفتم بهمن ماه ۱۳۴۱، «اعلامیه خلع سلاح همگانی در فارس» را منتشر نمود. در آغاز اعلامیه آمده بود:

بفرمان مطاع شاهانه[۱]، در اجرای امریه نیروی زمینی[۲]، لشکر ۱۰ فارس مأموریت دارد که تا آخرین اسلحه غیرمجاز را اعم از ساچمه ای [و] گلوله زنی جمع آوری و بدینوسیله موجبات آسایش مردم و آرامش و امنیت مناطق استحفاظی فراهم گردد...

اعلامیه مزبور، نیز در همان روز، در برخی روزنامه ها انتشار یافت. روزنامه محلی «پارس» نیز در سرمقاله ای تحت عنوان «وداع با اسلحه»، به اعلامیه لشکر ۱۰ فارس و اوامر ملوکانه راجع به خلع سلاح عشایر جنوب پرداخته است.

مجله «تهران مصور» در مصاحبه ای با سپهبد ورهرام، استاندار فارس به تفصیل به موضوع خلع سلاح عشایر جنوب پرداخت. در این مصاحبه که تحت عنوان «سی هزار مرد مسلح در جنوب خلع سلاح می شوند» انتشار یافت؛ چنین آمده است:

بطوریکه خوانندگان اطلاع دارند، بفرمان شاهنشاه، خلع سلاح عمومی و کامل عشایر جنوب آغاز شده و دولت در نظر دارد ضمن اجرای فرمان شاهانه، مقدمات اسکان عشایر و تأمین آسایش واقعیت [واقعی]؟ [کامل فارس و مناطق جنوبی را فراهم کند.

در مصاحبه استاندار فارس آمده بود:

سی هزار سوار و پیاده مسلح بیابانگرد فارس که مجهز به تفنگ، مسلسل و سلاحهای خودکار سبک هستند خلع سلاح می شوند. هم اکنون سه ستون سرباز سپاه فارس برای جمع آوری اسلحه عشایر بطرف: ۱- فیروزآباد برای خلع سلاح افراد مسلح قشقایی. ۲- نورآباد مرکز ممسنی برای خلع سلاح بیابانگردان. ۳- کهگیلویه بمنظور جمع آوری اسلحه تیره های مختلف در فارس و «باشت» و «باوی»

در حرکت می باشند]. علاوه بر سه ستونی که در فارس مأمور جمع آوری اسلحه و مهمات خوانین، رؤسای ایلات و عشایر، و افراد مسلح عادی شده اند، یک ستون نیز از سپاه خوزستان مأمور جمع آوری اسلحه عشایر بویراحمدی و اعرابی که مسلح هستند آماده حرکت شده است. ضمناً بگردان بوشهر نیز مأموریت داده شده که اسلحه موجود در تنگستان، دشتی و دشتستان را جمع آوری کند.

علاوه بر لشکر ۱۰ فارس، لشکر ۹ خوزستان نیز مسئول خلع سلاح عشایر کهگیلویه و بویراحمد در حوزه خوزستان می گردد. در روزنامه «مهر ایران» به اقدامات لشکر ۹ خوزستان در منطقه کهگیلویه و دهدشت، اشاره شده است. خبرنگار مهر ایران گزارش می دهد: «تیمسار سرتیپ علی نادور معاونت یکم لشکر ۹ مستقل پیاده خوزستان و فرمانده ستون های خلع سلاح منطقه بهبهان و کهگیلویه باتفاق ... سرهنگ عزیزاده فرماندار شهرستان کهگیلویه... روز ۱۵/۱۱/۴۱ با هواپیما به بهبهان وارد [و] پس از صدور دستورات لازم در مورد حرکت ستونهای مختلف بمناطق باشت و بابوئی _ چرام _ صیدون ... در مراسم دعا و نیایش برای شاه شرکت کردند... در خاتمه تیمسار بصران عشایر در مورد تحویل اسلحه موجود در منطقه بهبهان و کهگیلویه تذکر دادند.» (۱)

ستون های خلع سلاح عشایر، با حضور در مناطق استحقاظی و دستورات شفاهی و کتبی، بزرگان ایلات و طوایف را مسئول اجرای خلع سلاح مردم خویش نموده است. بر اساس اسناد موجود، فرماندهان ستون های خلع سلاح، کدخدایان و کلانتران مناطق مختلف را موظف نموده «کلیه سلاح های ابوابجمعی خود... را جمع آوری و به ستاد ستون تحویل» نمایند. به علاوه، تهدید نموده بودند: «که هر کس سلاح خود را پنهان و از دادن اسلحه خودداری کند»، علاوه بر اینکه سلاح های آنان گرفته می شود، به حداکثر مجازات قانونی تنبیه خواهند شد.» (۲)

بدین گونه، همه زمینه سازی خلع سلاح عشایر، و در واقع سرکوب قطعی و همیشگی ایلات جنوب شروع شده است. مسلم بود، در مقابل خلع سلاح عمومی، بسیاری از مردمان ایلات و عشایر، مقاومت و موضع گیری می نمایند. بنابراین، یکی از عوامل مؤثر

ص: ۲۳۷

۱- مهر ایران، (۲۳ بهمن ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۷۶۴)، ص ۳.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

و مهم مقاومت عمومی عشایر جنوب و قیام آنان؛ جلوگیری از جریان خلع سلاح و بازتاب شکنجه های پیشین عشایر در هنگام اخذ اسلحه بود.

در واقع، خلع سلاح های مکرر پیشین، امان آنان را بریده و به ستوه آورده بود. آزار و اذیت های نظامیان، در هنگام خلع سلاح عشایر، بسیار زیاد بود. شکنجه ها برای اخذ اسلحه از مرد عشایری، در بسیاری مواقع زجر آور و رقت انگیز بود. هیچ فرد عشایری، به آسانی تسلیم نمی شد؛ و تفنگ خویش را تحویل نمی داد. بسیاری از آنان، پس از تحمل شداید فراوان و شکنجه های خرد کننده، ناچار به تقدیم اسلحه می شدند. برخی از مردان عشایر، نیز بی آنکه اسلحه ای داشته باشند، بی گناه و به سختی شکنجه می شدند. به جرأت می توان گفت، بدترین مواقع برای تمام مردمان ایلی، در مواجهه با نظامیان، زمانی بود که خلع سلاح اعلام و اجرا می شد. معهدا، بر اساس چنین سابقه ناخوشایندی بود، که اعلام مجدد خلع سلاح در سال ۱۳۴۱، با نارضایتی و عدم استقبال عشایر مواجه شد. در نتیجه، مقابل آن موضع گیری و مبارزه نمودند؛ و در واقع یکی از عوامل اصلی قیام عشایر جنوب به شمار می آید. متأسفانه، این «مهم» تحت تأثیر تبلیغات مخرب و دروغین رژیم؛ هنوز هم از دید بسیاری از محققان برکنار مانده و توجهی به آن نشده است. احتمالاً- ارتشبد فردوست، از معدود افرادی است، که به تأثیر خلع سلاح عشایر در ایجاد قیام عشایر جنوب، اشاره نموده است. وی می گوید:

... محمدرضا [شاه] تصمیم گرفت که ... ایلات و طوایف فارس را خلع سلاح و منکوب کند و از سال ۱۳۴۰ در این زمینه به ژاندارمری دستوراتی داد، که در نتیجه منجر به شورش وسیعی در عشایر جنوب گردید (۱).

آغاز قیام عشایر کوهمره سرخی و قشقایی

فشار فراوانی که ایلات و عشایر کوهمره سرخی در دوره فرماندهی سرلشکر اسماعیل ریاحی بر سپاه جنوب متحمل شده بودند؛ هنوز التیام نیافته بود، که ماجرای قتل ملک عابدی رخ داد. تبعات واقعه اخیر، نیز آنان را متحمل زجر و عذاب دیگری نمود. آنها نیز هیچ گناهی در قتل ملک عابدی نداشتند؛ و به ناحق عرصه تهمت واقع

ص: ۲۳۸

شدند. رئیس ایل سرخی، حبیب الله شهبازی بود، که ده روز پس از واقعه قتل ملک عابدی، از طرف نظامیان _ خاصه تیمسار اشکان فرمانده ژاندارمری فارس _ به فیروزآباد «احضار و با رفتار خشن و توهین آمیزی که بیسابقه بوده است او را متهم به قتل ملک عابدی می کنند و اعلام می دارند:» تو مسئولی. باید ظرف یک هفته قاتلین را که سرخی هستند، دستگیر کنی و تحویل دهی!» بنابراین وی با ناراحتی و نگرانی به منطقه بازمی گردد..(۱)

روزنامه کیهان، در گزارشی تحت عنوان «بازجویی از رئیس طایفه سرخی» می نویسد: «... عصر دیروز [۳ آذر] حبیب شهبازی رئیس طایفه سرخی به فیروزآباد احضار شد و ساعت هشت صبح امروز نامبرده خود را به ژاندارمری فیروزآباد معرفی کرد و هم اکنون تحت بازجویی است.»(۲)

همین روزنامه، در روز بعد، متن مصاحبه خبرنگار خویش را با حبیب شهبازی، چنین منتشر می نماید:

دیروز خلیل [حبیب] شهبازی رئیس طایفه سرخی ... به خبرنگار ما گفت: من مثل یک سرباز هر وقت لازم باشد به مأمورین دولت کمک خواهم کرد. دیشب تیمسار اشکان مرا احضار کرد و قرار شد در مورد دستگیری سارقین و متهمین بقتل ملک عابدی به ژاندارمری کمک کنم. [من قول هر گونه کمکی که بتوانم انجام دهم دادم(۳)]

روز بعد، روزنامه کیهان با چاپ عکس وی، می نویسد: «حبیب اله خان رئیس طایفه سرخی ... که بژاندارمری فیروزآباد احضار شده است.»(۴)

در همین روز، روزنامه اطلاعات نیز با چاپ عکس وی در صفحه اول، نوشت: «حبیب اله شهبازی... رئیس تیره سرخی که در دستگیری قاتلین مهندس عابدی با مأمورین ژاندارمری همکاری کرد هنگام گفتگو با خبرنگار اطلاعات...»(۵)

ص: ۲۳۹

۱- ایل ناشناخته، ص ۲۶۷.

۲- کیهان، (۴ آذر ماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۰)، ص ۱۵.

۳- همان، (۵ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۱)، ص ۱۵.

۴- همان، (۶ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۲)، ص ۱.

۵- اطلاعات، (ششم آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۶۰)، ص ۱.

بدین گونه، حبیب شهبازی و دیگر سرخی‌ها که به ناروا به اتهام قتل ملک عابدی زیر فشار و تهدید قرار گرفته بودند؛ صادقانه در جهت شناسایی و دستگیری قاتلان اصلی تلاش نمودند. اما ظاهراً این تلاش‌ها مورد قبول دولتیان واقع نمی‌گردد. سندی از ساواک در دست است که «منصفانه» به اجحافات و فشارهای متعدیانه ژاندارمری، نسبت به «عشایر» فارس – از جمله کوهمره سرخی – اشاره دارد. در این سند آمده است: «... در سال ۱۳۴۱ که جریان قتل مهندس ملک عابدی رخ می‌دهد، [دستگاه ژاندارمری با ایجاد سر و صدا موجبات اذیت و آزار عشایر فارس را فراهم و چون در منطقه فیروزآباد این جریان واقع گردیده و ارتباطی با منطقه سرخی نداشته]، معهدا تیمسار اشکان و معاونش سرهنگ عاصی به فکر منطقه سرخی افتاده و وجود چند نفر دزد را در منطقه بهانه کرده [و] شهبازی را احضار و تحت الحفظ به فیروزآباد اعزام می‌دارند. در فیروزآباد که از دشمنان وی بوده اند]، نهایت اهانت و فحاشی را به وی نموده سپس او را به شهر می‌آورند و از وی خواستار می‌شوند چند نفر از افراد سرخی را تحویل دهد. نامبرده در اجرای امر چند نفر را تحویل داده و سپس اکیپ‌های ژاندارم برای دستگیری وی اقدام می‌نمایند]. ناچاراً نامبرده از کوه مره سرخی به شیراز رفته و مراتب را به استانداری گزارش و با اینکه استانداری به ژاندارمری دستور می‌دهد که مزاحم وی نگردند [و] لیکن استانداری نیز قاتل ملک عابدی را از وی خواسته و از طرف ژاندارمری جهت دستگیری وی [و] منزل او را در شهر محاصره می‌نمایند و نامبرده ناچاراً به منطقه مزارعی متواری می‌گردد.» (۱) سندی از ساواک در دست است که «منصفانه» به اجحافات و فشارهای متعدیانه ژاندارمری، نسبت به «عشایر» فارس – از جمله کوهمره سرخی – اشاره دارد. در این سند آمده است: «... در سال ۱۳۴۱ که جریان قتل مهندس ملک عابدی رخ می‌دهد]، دستگاه ژاندارمری با ایجاد سر و صدا موجبات اذیت و آزار عشایر فارس را فراهم و چون در منطقه فیروزآباد این جریان واقع گردیده و ارتباطی با منطقه سرخی نداشته]، معهدا تیمسار اشکان و معاونش سرهنگ عاصی به فکر منطقه سرخی افتاده و وجود چند نفر دزد را در منطقه بهانه کرده [و] شهبازی را احضار و تحت الحفظ به فیروزآباد اعزام می‌دارند. در فیروزآباد که از دشمنان وی بوده اند]، نهایت اهانت و فحاشی

ص: ۲۴۰

را به وی نموده سپس او را به شهر می آورند و از وی خواستار می شوند چند نفر از افراد سرخی را تحویل دهد. نامبرده در اجرای امر چند نفر را تحویل داده و سپس اکیپ های ژاندارم برای دستگیری وی اقدام می نمایند [۱]. ناچاراً نامبرده از کوه مره سرخی به شیراز رفته و مراتب را به استانداری گزارش و با اینکه استانداری به ژاندارمری دستور می دهد که مزاحم وی نگردند [۲]، لیکن استانداری نیز قاتل ملک عابدی را از وی خواسته و از طرف ژاندارمری جهت دستگیری وی [۳] منزل او را در شهر محاصره می نمایند و نامبرده ناچاراً به منطقه مزارعی متواری می گردد. روزنامه کیهان، در تاریخ ۱۸ آذر ماه، خبر از «دستگیری سه نفر از طایفه سرخی» می دهد. این دستگیری ظاهراً «مربوط به اعترافی بوده که عطائی آموزگار عشایری ساکن قنات دهدار نموده و گفته است آنها را چند شب قبل از واقعه قتل مهندس عابدی مسلحانه در آنجا دیده است.» (۱)

با این گونه بهانه گیری های زورگویانه، فشار و اجحاف بر سرخی ها _ همچون قشقایی ها _ به اوج می رسد. حبیب شهبازی، به عنوان رئیس و بزرگ ایل سرخی، تاب و تحمل این همه تعدی و تجاوز را نیاورده؛ از اول دی ماه، آشکارا در برابر دولت موضع گیری می نماید.

اقدامات حبیب شهبازی:

وی با ارسال نامه، و نیز حضور در میان طوایف و تیره های ایلات سرخی و قشقایی کوهمره، آنان را به قیام علیه حکومت فرا می خواند. این فراخوانی خیلی زود با استقبال عمومی مواجه می گردد. زمینه این استقبال نیز کاملاً فراهم بود. فشار و شکنجه ای که مردمان ایل قشقایی و سرخی، در پی قتل ملک عابدی متحمل شده و هنوز هم ادامه داشت؛ بهترین زمینه برای استقبال عام بود. به نظر می رسد، آنان منتظر فرمانده ای دلیر بودند؛ تا عصیان خویش را آشکار سازند. این فرمانده اکنون ظاهر شده بود. جالب است که جنگجویان نامداری چون دشتی گله زن، مسیح بولوردی، بُلُوط (۲) جعفرلو و فضل الله گلکی، این فرماندهی را می پذیرند و به دور او جمع می شوند. ارتشبد آریانا، نیز در

ص: ۲۴۱

۱- کیهان، (۱۸ آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۵۸۲۲)، صص ۱ و ۱۵.

۲- بُلُوط = به ترکی، به معنای ابر است.

کتاب خود به این مهم اشاره کرده، می نویسد:

... اسامی سرکردگان اشرار سرخی که با حبیب شهبازی همکاری می کنند عبارتند از: ۱- بلوط جعفرلو ۲- دشتی گله زن ۳- فضل الله گلکی ۴- مسیح خان بلوردی ۵- پسر لشکر صفی خان ۶- پسر باباخانی [باباخان] ۷- امیر و کرامت پسران مهدی سرخی (۱)

باری، با فراخوانی حبیب شهبازی «عده زیادی از عشایر و روستائیان از نواحی مختلف فارس به کوهمره می آیند و در مدت اندکی حداقل ۱۲۰۰ تفنگچی مسلح مستقر می شوند.» (۲)

اقدام بعدی وی، تحریم رفراندم لوایح ششگانه - یا انقلاب سفید - بود. وی که فردی کاملاً آگاه به مسایل سیاسی - اجتماعی عصر بود؛ می دانست روحانیت مبارز و اصیل و برخی گروههای سیاسی، رفراندم لوایح ششگانه را تحریم نموده اند. بنابراین، عدم شرکت وی در رفراندم انقلاب سفید، موجبی مؤثر در عدم شرکت عشایر کوهمره سرخی در رفراندم مزبور بود. تحریم دسته جمعی مردم کوهمره سرخی و عدم رأی ریزی در رفراندم ششم بهمن ۱۳۴۱ بسیار جالب و ارزشمند بود. در واقع، این عمل بیانگر شجاعت و نترسی قومی دلیر در خفقان دیکتاتوری عصر و اصالت و ارزش مبارزه و مقاومت آنان است. بازتاب این کار مهم و تاریخی، در «کیفرخواست دادستان نظامی» علیه حبیب شهبازی، منعکس و مشخص است. در کیفرخواست چنین آمده:

... مقارن رفراندم تاریخی [ششم بهمن] حبیب شهبازی ... در کوهمره بیکار ننشسته و بمناسبت تمرد و عدم حضور در شیراز مراتب عصیان و یاغیگری او در طوایف دور و نزدیک منتشر می شود. دستجات سارقینی که در اثر فشار و تعقیب ژاندارمری به ستوه آمده بودند از موقعیت استفاده کرده به طرف کوهمره سرخی سرازیر می شوند و حبیب شهبازی هم مقدم آنها را گرامی می شمرد. در تاریخ ششم بهمن ۴۱ که مصادف با رفراندم تاریخی ملت ایران نسبت به لوایح ششگانه پیشنهادی شاهنشاه بود علناً مخالفت میکند و اهالی کوهمره سرخی را وادار مینماید که رأی ندهند....» (۳)

ص: ۲۴۲

۱- آریانا، تاریخچه عملیات نظامی جنوب، ص ۲۴.

۲- ایل ناشناخته، ص ۲۶۸.

۳- اطلاعات، (۲۳ تیرماه ۱۳۴۳، شماره ۶۲۸۷)، ص ۹.

در همین ایام بهمن ماه، که اختلاف روحانیت مبارز _ به رهبری امام خمینی _ با شاه و حکومت پهلوی، به اوج رسیده بود؛ حبیب شهبازی، از طرق مختلف، با روحانیون مبارز شیراز ارتباط هایی برقرار نموده است. بر اساس سند محرمانه ای که در پرونده ساواک حبیب شهبازی، موجود است؛ وی نامه ای به «جلال الدین آیت الله زاده» برادر «آیت الله شیخ بهاء الدین محلاتی» نوشته، که: «ما قیام کردیم شما هم ما را تنها نگذارید» [بوسیله ایادی محمد ضرغامی و جبهه ملی با ما هم آهنگ شوید].^(۱)

جلال الدین آیت الله زاده، در خاطرات خویش نقل می کند:

به خاطر دارم که یک روز صبح به منزل مرحوم آقای اخوی [آیه الله محلاتی] رفتم. مرحوم آقای دستغیب هم اونجا بود. [اخوانی فرمودند خوب شد شما آمدید. حبیب الله شهبازی کسی را فرستاده اینجا و گفته من امروز می توانم ستاد لشکر را خلع سلاح کنم... آقا از من پرسیدند: «چه کار کنیم؟» گفتم: «اصلاً جوابش را ندهید، نامه هم برایش نفرستید، به او بگویید ما در این کار با شما هم نظر نیستیم.» چون نامه به دست مأمورین دولت می افتاد...^(۲)

«دکتر محمدحسن طاهری» در خاطرات خویش، از ارسال نامه آیت الله محلاتی به حبیب شهبازی یاد می کند.

وی می گوید: «... آیت الله محلاتی رضوان الله تعالی علیه نامه نوشته بودند که به وسیله یک نفر به کازرون فرستاده شد و در جلسه ای در کازرون نامه مطرح شد. مخاطب نامه شهبازی بود. شهبازی یکی از سران عشایر کوهمره سرخی بود که یک حرکت ضددولتی به وجود آورده بود.»^(۳)

علاوه بر آیت الله محلاتی و برادرش جلال الدین آیت الله زاده، روحانیون مشهور فارس نظیر آیت الله دستغیب و آیت الله نجابت، به قیام مردم کوهمره سرخی و حبیب شهبازی، معاضدت مادی و معنوی نموده اند.

«آیت الله شیخ حسنعلی نجابت» از روحانیون مرتبط با حبیب شهبازی بود، که علاوه بر ارسال کمک های مالی، در مدح و وصف وی و یارانش شعر گفته است. بنا به نقل

ص: ۲۴۳

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- عرفان منش، همان، دفتر اول، ص ۵۴ (خاطرات جلال الدین آیت الله زاده).

۳- عرفان منش، همان، دفتر دوم، ص ۱۱۵ (خاطرات دکتر محمدحسن طاهری).

آیت الله نجابت شنیده بود که حبیب الله شهبازی علیه دولت قیام کرده... به دلیل اینکه آنها به طرفداری اسلام قیام کردند از آنها حمایت می کرد. در مدح آنها شعر می گفت و آنها را ترغیب می کرد و از جهات مالی هم توسط رفقای که اطراف ایشان بودند، مثلاً ده هزار تومان، پنج هزار تومان [و] کمتر و یا بیشتر کمک مالی می کرد. افرادی هم [که] می توانستند، فشنگ و یا «پیشتو» و ده تیر، گیر بیاورند، تهیه می کردند، و به آنها می دادند(۱)

برخی از ابیات آیت الله نجابت در مدح جنگجویان سرخی و حبیب شهبازی، این است:

چتربازان که زطیاره پدیدار ش_دند

تیر جانسور بدرید دل دشمن دی_ن

از قضا تیر خریدار به بیهوده ن_رفت

رهبر قوم حبیب الله شهبازی بود

نام نامیش ح_یب است و محب احم_دهر یکی را به هدف مردم شهباز خریدار شدند

سرخیان در ره اسلام جلو دار شدند

دولت و دولتیان زرد رخ و زار شدند

شاهبازان جهان در نظرش خوار شدند

بر سرش نور خ_دا، پنج تنش یار شدند(۲)

به نقل از شاهدان عینی و شرکت کنندگان در قیام، آیت الله شهید دستغیب نیز تعدادی ملکی (گیوه) و مبلغ شانزده هزار تومان پول، برای کمک به حبیب شهبازی و جنگجویان کوهمره سرخی فرستاده است(۳)

علاوه بر این اقدامات، خود حبیب شهبازی که فردی باسواد و آگاه بود؛ اعلامیه هایی در تبیین اهداف و انگیزه های عشایر از قیام علیه دولت، تحریر و منتشر نموده است. این اعلامیه ها، توسط مبارزان دیگر، حروف چینی و چاپ و انتشار یافته است(۴)

نمونه هایی از برخی اعلامیه ها اکنون در دست است. از جمله اعلامیه ذیل:

ص: ۲۴۴

۲- ایل نا شناخته، ص ۲۷۶. (حاج عوضقلی محمدی، از جنگجویان بنام کوهمره سرخی در قیام عشایر جنوب، هنوز اشعار مزبور را از حفظ می خواند. مصاحبه با نامبرده در شهر شیراز.)

۳- همان جا.

۴- شیخ عیسی حسانی که از طلاب جوان وقت و دوستان حبیب شهبازی بوده، می گوید: «چندین بار در کوههای کوهمره سرخی نزد شهبازی رفته و اعلامیه های دست نویس او را گرفته و در شهر شیراز تایپ و در شهرهای مختلف، منتشر نموده است.» (مصاحبه تلفنی با شیخ عیسی حسانی _ آذرماه ۱۳۸۷)

بطوریکه هم میهنان عزیز اطلاع دارند از یکماه پیش عشایر فارس به منظور پشتیبانی از جنبشهای ملی و دلیرانه مردم شهرستانها مخصوصاً اهالی محترم تهران مسلحانه بپاخاسته و توانسته اند تا حد زیادی دنیا را به آنچه در ایران ما می گذرد متوجه سازند. متأسفانه چون در بدو امر مقدور نبود هدفهای نهائی عشایر را از این قیام به سمع ملت ایران برسانند، دولت تا می توانست بر علیه جنبش ملی ما تبلیغات سوء نمود. گاهی آنها را چند نفر دزد و راهزن و جیره خوار و بار دیگر مخالف اصلاحات ارضی و سرانجام تحریک شده مالکین و فئودالها معرفی نمود و اعلیحضرت شاه در نطقهای خود سران عشایر را شپشهای جامعه و مورچه هائی در مقابل لکوموتیو یاد کردند و حال آنکه ده سال ظلم و جور حکومتهای دیکتاتوری کافی بود که تمام ملت ایران را بر علیه دولت مرکزی به طغیان و عصیان برانگیزد؛ منتها نجابت و بردباری ملت ایران همه مظالم و مفساد هیأت حاکمه را با صبر و شکیبائی و مبارزات منطقی و قانونی تحمل نمود. اینک لازم می داند هموطنان عزیز را به هدف مقدسی که محرک احساسات پاک و بی آلایش عشایر فارس بوده است، واقف سازد.

هموطنان عزیز!

ظلم و جور حکومتهای دیکتاتوری در ده ساله اخیر، تمام ملت ایران را به زانو درآورده است. فشار هیأت حاکمه، تعطیل مشروطیت، نقض قانون اساسی، اختناق مطبوعات و افکار عمومی، حبس و شکنجه و تبعید آزادیخواهان، ورشکستگی اقتصادی و فقر و فاقه عمومی، فشار مأمورین ژاندارم به تمام دهات و قصبات، بی اعتنائی و بی احترامی به مقررات قرآن و دین مبین اسلام، حمله بیرحمانه به ساحات مقدسه و دانشکده های دینی و تربیتی، شتم و جرح طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاه، هتک حرمت علمای اعلام و پیشوایان دین و صدها مظالم و قانونشکنی دیگر از مظاهر حکومتهای دیکتاتوری و دست نشانده ده ساله اخیر است. عشایر فارس که در ده ساله اخیر پیوسته از دور و نزدیک ناظر مبارزات شرافتمندانه و قانونی جوانان و آزادیخواهان تهران و شهرستانها بوده و تلاش و کوشش آنها را مواجه با قدرت سر نیزه و توپ و تانک و حبس و شکنجه حکومت

دیکتاتوری می دید، از دو سه سال پیش خود را برای دفاع از حق و آزادی آماده نمود و هر چند مبارزات دلیرانه و شرافتمندانه مردم شهرها خصوصاً جوانان دانشگاه، در خور تعظیم و ستایش بود، معهذاً چون حکومتی که با سرمایه ملت همه گونه وسیله سرکوبی و اعمال زور و ظلم در اختیار دارد مادام که با عکس العمل شدیدتری مواجه نشود نمی تواند ملت را در سرنوشت خود آزاد بگذارد و از طرفی هم عشایر و دهات و قصبات بیش از پیش تحت فشار مأمورین دولت قرار گرفته بودند، ناچار به پشتیبانی مردم قهرمان تهران بپاخاسته تا سهمی در مبارزات ملی داشته باشند. با وجودی که دولت همیشه متوجه خطر از ناحیه عشایر جنوب بود خوشبختانه با تبعید سران عشایر و تضيیقاتی که پیوسته از طرف عمال حکومت فراهم می شد و با وجود صحنه سازی قتل مهندس ملک عابدی به منظور سرکوبی و متلاشی کردن صفوف عشایر و استقرار نیروهای بیشتری در فارس، نتوانست خللی در اراده و تصمیم افراد غیور عشایر وارد سازد، بعکس نطقهای آتشین شخص پادشاه و وزیر وقت کشاورزی و تهدید تانک و توپ و نزول عقابها (منظور چتربازان) صفوف عشایر را فشرده تر و مصمم تر کرد و سرانجام برای کسب آزادی واقعی که تمام ملت‌های اسیر آسیائی و افریقائی از آن برخوردار شده اند قیام کرد و اینک هم در سراسر فارس بر اوضاع مسلط و تا حصول آزادی و برانداختن رژیم دیکتاتوری از پا نخواهد نشست و زن و مرد عشایر برای نجات وطن و آزادی عموم ملت ایران زیر رگبارهای مسلسل و بمبهای آتش زا پایداری نموده و از بذل جان خود دریغ نخواهند کرد و تا زمانی که بساط خودسری حکومت دیکتاتوری را برنیندازند و حکومت قانون را مستقر نسازند و آزاد مردان و آزادیخواهان را از سیاهچال زندانها و تبعیدگاههای داخل و خارج رهائی نبخشند، هر گونه مقاومتی را که از طرف نیروهای دولتی ابراز شود در هم کوبیده و به یاری خداوند بزرگ و استعانت ائمه اطهار و پشتیبانی ملت قهرمان ایران نهضت آزادیبخش ملی را به ثمر خواهند رسانید.

هموطنان عزیز!

عشایر جنوب بارها امتحان رشادت و وطن پرستی را داده اند. تهمتهای ناروای حکومت _ که البته به تمام آزادیخواهان در این چند ساله نسبت‌هایی نیز داده اند _

ص: ۲۴۶

نمی تواند دامن پاک ملت و افراد ما را لکه دار کند. ما خواهان آزادی و اصلاحات دقیق اجتماعی هستیم و ملت ایران و نسل آینده باید بداند که عشایر فارس با اتکا به نیروی عظیم ملی برای نجات وطن برخاسته و ساعتی که پیروزی نهائی حاصل شود به فرمان ملت اسلحه خود را زمین گذارده به شغل کشاورزی و دامپروری می پردازیم. عشایر فارس نه تنها مخالف اصلاحات ارضی و اجتماعی و آزادی دهقانان نیست بلکه هرگونه اصلاح اساسی و مترقیانه را که با تصویب نمایندگان واقعی به دست دولت برگزیده ملت و در حدود قانون اساسی و رعایت اعلامیه حقوق بشر صورت گیرد، صمیمانه پشتیبانی خواهد کرد.

خواسته عشایر نیز خواسته ملت ایران است و خواسته ملت ایران همانا استقرار حکومت قانون و اجرای مفاد یازده گانه منشور کنگره جبهه ملی ایران و آزادی فوری جناب آقای دکتر محمد مصدق و زندانیان سیاسی و آزادی مطبوعات و انحلال سازمان مخوف امنیت و اطلاعات و رهائی آزادیخواهان از قید و بند تبعید داخل و خارج است. عشایر فارس قادر خواهند بود عنداللزوم تا دویست هزار نفر از جوانان خود را بر علیه ظلم و بیدادگری تجهیز نمایند و مسلماً افسران شرافتمند و سربازان رشید که همگی برادران و فرزندان عشایر هستند و برای دفاع از وطن داوطلب شغل مقدس سربازی شده اند [به] هیچوجه راضی به برادرکشی نبوده و اطاعت کورکورانه را که به حیات ملی ما لطمه خواهد زد محکوم و مردانه در راه نجات وطن و کسب آزادی به صفوف برادران عشایر ملحق خواهند شد. برادران عزیز عشایر غیور آذربایجان، کردستان، لرستان، خوزستان، خراسان، بلوچستان و اصفهان!

بکوشید و دلیرانه برای نجات میهن و رهائی خواهران و برادران اسیر شهری، عشایر فارس را یاری نمائید و شهادت و رشادت خود را برای ثبت در تاریخ بار دیگر به منصفه ظهور رسانید.

پیروزی از آن ماست (بمیری به نام و نمانی به ننگ)

زنده باد ایران، درود به رهبران مبارز ملت ایران، [سلام بر شهدای راه آزادی، پیروز باد عشایر رشید ایران.

فروردین ماه ۱۳۴۲

ص: ۲۴۷

اعلامیه دیگری از حبیب شهبازی در دست است، که به صراحت پشتیبانی خود و طوایف کوهمره سرخی را از «روحانیون و مراجع تقلید مخصوصاً حضرت آیت الله خمینی» اعلان داشته است (۲).

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجانب حبیب الله شهبازی با جمله طوایف کوه مره سرخی که دو هزار نفرشان فعلاً مسلح و آماده ایستاده اند برای یاری روحانیون و مراجع تقلید مخصوصاً حضرت آیت الله خمینی دامت برکاتهم از هیچگونه خدمت و پشتیبانی و جانبازی دریغ نخواهم داشت و تا آخرین قطره خون خود را برای آبیاری درخت اسلام و احکام قرآن خواهم ریخت.

جان چه باشد که فدای قدم دوست کنم

این متاعی است که هر بی سر و پائی دارد

فدوی اسلام و روحانین و آیت الله خمینی _ حبیب الله شهبازی. (سند شماره ۳)

با توجه به چاپ های متفاوتی که از این اعلامیه موجود است، و در شهرهای مختلفی توزیع و منتشر شده؛ شک نیست که توسط افراد متعدد و در سطحی وسیع، چاپ و توزیع گردیده است.

بر اساس اسناد ساواک، اعلامیه مزبور در تاریخ ۱۵/۲/۱۳۴۲، در کرج «توسط [فردی به نام] عباس بزاز اخوی زادگان به درب رستوران دانشکده کشاورزی الصاق شده» است (۳).

هم چنین در تاریخ ۱۷/۲/۱۳۴۲، در تهران «در خیابان و کوچه های فرعی خواجه نظام الملک پخش گردیده» است.

این اعلامیه، در شهرهای شیراز، کرمانشاه، کرمان و قم نیز توزیع و انتشار یافته است (۴). به علاوه، با وجودی که حبیب شهبازی در اواخر اردیبهشت ۱۳۴۲ بازداشت

ص: ۲۴۸

۱- ایل ناشناخته، صص ۲۶۹ - ۲۷۱. (اصل سند در صفحات ۳۲۵-۳۲۴ کتاب مزبور به چاپ رسیده است).

۲- روحانی، همان، ص ۴۰۵ / غلامرضا کرباسچی، همان، ص ۳۶۹.

۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۴- رجوع شود: سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، صص ۳۰۸، ۳۱۰ و ۳۱۷.

گردیده بود؛ اعلامیه مذکور، همچنان توزیع و منتشر می شد^(۱).

گذشته از این، در پرونده انفرادی حبیب شهبازی _ در ساواک _ دو دست نوشته از وی مضبوط است که مؤید اقدامات سیاسی _ اجتماعی او و ترغیب عامه عشایر، شهرنشینان و روستاییان فارس به مبارزه با رژیم است. در یکی از اعلامیه ها، که با عنوان «هموطنان عزیز و برادران سلحشور فارس» آغاز شده است، می نویسد: «امید بسی افتخار و مباهات است که اینجانب با کلیه قدرت و نیروی جمعی خود برای جان بازی در راه نجات مملکت با سایر برادران غیور و با ایمان خود در یک صف و برای یک هدف پیش می رویم [۰]. یکی از افتخارات تاریخی بنده این است [که] فرزند خلف یگانه روی هستم که امتحان آزادی خواهی خود را داده [،] اینک به کلام اله...»^(۲).

متن دست نوشته دوم که به خط وی و به نام «امیر بهادری» _ از جنگجویان و فرماندهان بنام کوهمره سرخی _ است، آمده است:

هموطنان عزیز فارس

اینجانب امیر بهادری فرزند خلف یگانه آزادی خواه وطن...^(۳) با کلیه طایفه ام در زیر سایه قرآن و دین محمدی وابستگی...^(۴)

به جبهه ملی معروض تا آخرین نفس آماده فداکاری هستم. (سند شماره ۴)

اقدامات دولتیان:

در طی مدت قریب دو ماه و نیم که حبیب شهبازی، در کوهمره سرخی به گردآوری نیرو می پرداخت؛ دولتیان، با اطلاع از این تحرکات و اوضاع بحرانی منطقه، تلاش بسیاری نموده تا با تشبث به انواع حیل حبیب شهبازی را به مراکز دولتی کشانده، و به زور یا صلاح آرام و ساکت نمایند. به نظر می رسد حبیب شهبازی، دست کم به دو دلیل، دولتیان و نمایندگان آنان را در ملاقات های متعددی که با وی داشته اند،

ص: ۲۴۹

-
- ۱- رجوع شود: کشواد سیاهپور، «نهضت امام خمینی و قیام عشایر جنوب ۴۲_۱۳۴۱»، صص ۴۳ و ۶۵_ ۶۲.
 - ۲- بقیه مطلب، موجود نیست. (چنان که مشهود است، حبیب شهبازی ابتدا خود را «رهبر محبوب قوای انقلابی» نامیده است. اما، آن را خط کشیده و متن را به گونه ای دیگر تنظیم نموده است).
 - ۳- کلمات بعد از «وطن» ناخواناست.
 - ۴- کلمات بعد از «وابستگی» ناخواناست.

با معاذیر مختلف ناکام بازگردانده است. یکی اینکه نمی خواست به آسانی در دست نظامیان _ که برخی از فرماندهان ارشدشان ملاحظه هیچ چیزی را نمی کردند _ گرفتار شود. دیگر آنکه تصمیم قطعی در مبارزه با رژیم گرفته بود؛ و بنابراین به گردآوری نیرو می پرداخت. اسناد موجود نشان می دهد، دولتیان برای جلوگیری از قیام شهبازی، تلاش فراوانی نموده؛ اما به نتیجه نرسیده است.

سرهنگ «مسعود حریری» رئیس ساواک فارس، در تاریخ ۱۱/۱۱/۱۳۴۱ به مرکز گزارش می دهد که:

برابر اطلاع واصله حبیب الله شهبازی مدتی است در ارتفاعات کوهمره سرخی تعدادی تفنگچی متجاوز از چهل نفر متمرکز و برای مخالفین یک هسته مقاومتی تشکیل داده و چهار روز پیش نامه ای وسیله تیمسار استاندار [= وهرام] جهت نامبرده ارسال و او را بتوجه به مراحم و حمایت دولت دعوت بشهر نموده بود[.]. پاسخ واصله از طرف نامبرده حاکیست اینجانب مطیع[،] شاه پرست و میهن دوست هستم ولی بعلت داشتن بدهی زائد و فشار طلبکاران نمی توانم بشهر بیایم[.]. مجدداً نامه ای از طرف تیمسار فرماندهی لشکر بنامبرده نوشته و بوسیله سرهنگ دوم عرفان ارسال و او را دعوت بشهر نمود[.]. ضمناً یادآور شده چنانچه نیاید بعواقب وخیمی دچار خواهد شد[.]. تا این ساعت سرهنگ دوم عرفان مراجعت ننموده که معلوم شود نامبرده بشهر آمده یا خیر... (۱)

سرهنگ حریری، چهار روز بعد _ مورخ ۱۵/۱۱/۱۳۴۱ _ به تهران می نویسد:

... سرهنگ عرفان روز ۱۴ جاری بشیراز مراجعت [نموده است]. ضمناً آقای حبیب اله شهبازی نامه ای جهت فرماندهی لشکر ۱۰ [فارس] ارسال و طی آن تعهد سپرده که تا چند روز دیگر بشیراز آمده و برای انجام کارهای شخصی خویش به تهران عزیمت خواهد نمود[،] و چون فعلاً وجه برای مسافرت ندارد مشغول فروش مقداری گندم و تعدادی گوسفند میباشد[.]. از طرفی وی آمادگی خود را برای خدمت در راه شاهنشاه و میهن معروض داشته است (۲).

ص: ۲۵۰

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- همانجا.

به احتمال قریب به یقین، حبیب شهبازی، صرفاً برای وقت گذرانی و گردآوری هر چه بیشتر تفنگچی و نیز دست به سر کردن و فریب دولتیان چنین پاسخ‌هایی را می‌داده است. به نظر می‌رسد، مسئولان فارس این مهم را دریافته و به ناچار دست به دامن «سلیمان بهبودی» - وزیر دربار شاهنشاهی - شده‌اند. وی نیز نامه‌ای به حبیب شهبازی نوشته «مبنی بر اینکه شما کماکان مورد توجه هستید و پس از انجام کارهای خود به تهران حرکت نمائید.»

این نامه تلگرافی «از طرف لشکر [۱۰ فارس] وسیله سرهنگ دبیران» برای «حبیب شهبازی فرستاده شده است.» (۱)

نتیجه نامه مزبور، نیز منفی بوده است. زیرا سرهنگ حریری رئیس ساواک فارس، در گزارش مورخ ۲/۱۲/۱۳۴۱، به تهران، می‌نویسد:

... با اینکه پس از فرستاده شدن نامه آقای بهبودی وسیله سرهنگ دبیران [،] سرهنگ ۲ اوحدی افسر لشکر ۱۰ نیز برای ملاقات با حبیب شهبازی و آوردن او بشیراز [،] بمحل مشارالیه رفته است [،] نامبرده بعنوان اینکه بدهکار [است] و از طرفی مورد تعقیب مامورین ژاندارمری است [،] از آمدن خودداری [نموده] و بطوریکه اطلاع میرسد نامبرده عده‌ای در حدود سیصد نفر دور خود جمع و تعدادی اسلحه و مهمات و آذوقه تهیه [و] میتوان گفت که در کوه مره سرخی هسته مقاومتی را تشکیل داده است... اینک مراتب بمنظور استحضار و اقدامات لازم معروض و جریان باطلاع استانداری و مقامات انتظامی نیز رسیده است... (سند شماره ۵)

در پی گزارش ساواک فارس، ریاست ساواک کشور - سرلشکر پاکروان - به سرهنگ حریری دستور می‌دهد: «فوری شورای امنیت تشکیل داده [،] برای خاتمه دادن به این وضع اقدامات لازم به عمل بیاید. معطلی در این کار می‌تواند عواقب وخیمی داشته باشد و مسئولیت سنگینی دربر دارد.»

هر چند معلوم نیست سرهنگ حریری چه اقداماتی انجام داده؛ اما ظاهراً فرماندهان لشکر ۱۰ فارس، همچنان به اعزام نماینده و ملاقات حبیب شهبازی ادامه داده و تلاش

ص: ۲۵۱

خویش را برای منصرف نمودن وی از اقدامات حاد و مسلحانه، و گسیل وی به شهر مصروف داشته اند.

به نظر می رسد، آخرین نمایندگان لشکر ۱۰ فارس، با برخورد تند حبیب شهبازی، مواجه شده و مدتی توقیف گشته اند. این اتفاق، دقیقاً در روزی رخ داده، که شب آن، یورش جنگجویان عشایر کوهمره _ متشکل از سرخی و قشقایی _ به پاسگاه ژاندارمری دارنجان، انجام گرفته است. سندی در این خصوص موجود است، که:

طبق اطلاع از شیراز سرهنگ وزین افسر لشکر ۱۰ باتفاق یک نفر استوار بطرف طایفه سرخی، بمنظور ملاقات حبیب شهبازی عزیمت نموده [که در] روز ۱۱/۱۲/۴۱ سرهنگ مزبور و استوار نامبرده را حبیب شهبازی توقیف و با تدابیر و تهدیداتی که سرهنگ وزین بعمل میآورد عصر آنها را حبیب شهبازی آزاد مینماید... (۱)

با این اقدام، حبیب شهبازی نشان داده که قصد مصالحه با نمایندگان حکومت را ندارد.

خلع سلاح پاسگاه دادنجان:

بالاخره حبیب الله شهبازی، با رهبری جنگجویان ایلات سرخی و قشقایی، نخستین اقدام عملی و جنگ مسلحانه عشایر جنوب علیه حکومت پهلوی را با حمله به پاسگاه دادنجان، آغاز می نماید. ترکیب جنگجویان حمله کننده به پاسگاه دادنجان، بسیار متنوع و بیانگر حضور فعال بسیاری از طوایف و تیره های سرخی و قشقایی است. افراد مشهور و فرماندهان جنگی عشایر، عبارت بوده از:

۱_ بلوط جعفرلو؛ از طایفه جعفرلو شش بلوکی قشقایی

۲_ مختار جعفرلو؛ از طایفه جعفرلو شش بلوکی قشقایی

۳_ دشتی گله زن؛ از طایفه گله زن قشقایی

۴_ مسیح بولوردی؛ از طایفه بولوردی قشقایی

۵_ حاجی بابا گله زن؛ از طایفه گله زن قشقایی

ص: ۲۵۲

۶_ محمدخان صفی خانی؛ از طایفه صفی خانی قشقایی

۷_ باباخان کله خورلو؛ از طایفه صفی خانی قشقایی

۸_ هدایت گودرزی و صفرخان؛ از طایفه صفی خانی قشقایی

۹_ فضل الله گلکی؛ از طایفه کرکانی قشقایی

۱۰_ محمدحسن کرکانی؛ از طایفه کرکانی قشقایی

۱۱_ بهادر امیری فرزند باباخان سرخی معروف

۱۲_ فرزندان مهدی سرخی معروف (امیر، کرامت، شکرالله و جواد بهادری سرخی)

۱۳_ عوضقلی محمدی مسقانی

۱۴_ کرامت اسدی

۱۵_ سردار شاهین

۱۶_ غلامحسین پرهیزگار

۱۷_ زمان عابدی

تعداد جنگجویان تحت فرمان افراد فوق، قریب ۳۰۰ تن بوده است. این نیروی جنگی و فرماندهان آن، همه تحت هدایت و فرماندهی حبیب شهبازی، وارد عرصه کارزار گشته اند.

عشایر حمله کننده، هجوم سراسری خود را از ساعت ۳ بعداز نیمه شب ۱۱/۱۲/۱۳۴۱ برای تسخیر و خلع سلاح پاسگاه ژاندارمری دادنجان آغاز کردند. درگیری شدیدی میان طرفین رخ داده است. مقاومت نظامیان در سنگر مستحکم پاسگاه ادامه داشت، تا اینکه برخی از جنگجویان عشایر، وارد اصطبل پاسگاه شده و گاه موجود در آن را آتش زده اند. در نتیجه فشار دود درون پاسگاه و باران گلوله های بیرون، نظامیان زنده پاسگاه چاره ای جز تسلیم و خلع سلاح ندیدند. بنابراین، جز شش تن از آنان که کشته شده بود؛ باقی مانده سالم و مجروح پاسگاه، تسلیم عشایر گردیدند و با خلع سلاح آنان، به سوی فیروزآباد بدرقه گشتند.

در این پیروزی، عشایر منطقه بیش از ۳۰ اسلحه به غنیمت گرفته؛ که به نسبت بین آنان تقسیم شده است. بر اساس سندی از اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران: «... در ساعت ۰۳۰۰ مورخه ۱۱/۱۲/۴۱ افراد غیرنظامی حبیب شهبازی پاسگاه ژاندارمری دادنجان حمله و آنجا را خلع سلاح و ۳۲ قبضه تفنگ سرقت نموده اند و بالنتیجه

تعداد چهار نفر ژاندارم مقتول و ده نفر زخمی [شده] و تا ساعت ۱۰۰۰ روز بعد [۱۲/۱۲/۱۳۴۱] مانع از جمع آوری کشتگان (۱) و زخمیها گردیده است و بالنتیجه ژاندارمری کلیه پستهای ضعیف خود را جمع آوری نموده است...» (۲)

در مجله هفتگی «ترقی»، مطالبی از زبان یک مقام ژاندارمری کشور، در خصوص خلع سلاح پاسگاههای ژاندارمری در بویراحمد، سرخی و قشقای آمده که چون راوی آن یک مسئول ژاندارمری است، بسیار مغلوط و مجعول است (۳) به رغم این، مواردی از آن می تواند مورد استفاده قرار گیرد. راوی می گوید:

... شب یازدهم اسفند ماه ۴۱ حیب شهبازی با عده زیادی از افراد طائفه خود و طوائف دیگر ناگهان پاسگاه دادنجان نزدیک شیراز هجوم برده [و] در حقیقت شیخون می زند. عده پاسگاه که جمعاً از بیست نفر تجاوز نمیکرده بفرماندهی ستوان سلیمی تا آخرین فشنگ مقاومت می نمایند... عاقبت مهاجمین که میدیدند نمی توانند بزودی بر آنها غالب شوند و ممکن است کمک برسد، [تمهیدی اندیشیده و چند نفر خود را باصطبل پاسگاه که مقداری کاه یونجه در آن بوده رسانده آنرا آتش می زنند. بیرون پاسگاه باران گلوله میبار[ید] در داخل هم دود و آتش مانع نفس کشیدن [بوده] است. [ناچار افراد بخارج رانده می شوند]. در این واقعه ستوان سلیمی و یکی دو نفر از افرادش مجروح و شش نفر از درجه داران و افراد ژاندارمری بشهادت رسیده، [پانزده نفر از اشرار مقتول می گردد] (۴)

به رغم گفته راوی، تنها یک تن از جنگجویان عشایر کشته می شود (۵)

یورش سراسری نظامیان به کوهمره سرخی:

به دنبال تسخیر و خلع سلاح پاسگاه دادنجان، طرح حمله سراسری نظامیان به

ص: ۲۵۴

۱- اصل: کشته گان.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: ترقی، (شماره های ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳ مورخ ۹، ۱۶، ۲۳ و ۳۰) اردیبهشت و ۶ خردادماه ۱۳۴۲ (جز شماره نخست، بقیه شماره ها تحت عنوان «تبهکاران فارس» به نقش ژاندارمری در وقایع غائله جنوب پرداخته است).

۴- ترقی (شماره ۱۰۵۹، دوشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۴۲)، ص ۴۲.

۵- ایل ناشناخته، ص ۲۷۲.

کوهمره سرخی ریخته و اجرا شد. نیروی اصلی نظامی که در همان نیمه شب روز ۱۲/۱۲/۱۳۴۱ به سمت کوهمره سرخی، حرکت می نماید؛ «دو گروهان تقویت [شده] با ارابه به بفرماندهی سرهنگ وزین» بوده است.

این گروه رزمی، مرکب از: «ارکان گردان سوم لشکر ۸ لرستان [و] گروهان نهم [و] دهم گردان سوم لشکر ۸ لرستان [و] صد نفر ژاندارم» بوده؛ که از سمت «چنار فاریاب» برای تصرف «ریچی» در کوهمره سرخی، عزیمت نموده است (۱).

به علاوه، سه گروه رزمی دیگر، برای محاصره و تصرف کامل کوهمره سرخی، به حرکت درآمده است. گروه رزمی شماره یک، به فرماندهی سرهنگ ستاد «عبدالحسین ناجی»؛ مرکب از «هنگ ۲۰ پیاده [کرمانشاه]، دو تانک مقیم فیروزآباد، صد نفر ژاندارم [و] یک آتشبار توپخانه ۱۰۵» از گردنه «بُلُقو» به سمت کوهمره حرکت نموده است (۲).

گروه رزمی شماره ۳، به فرماندهی سرهنگ ۲ «ساوجی»؛ متشکل از «گروهان یکم گردان سوم لشکر ۸ لرستان [و] صد نفر ژاندارم» برای حمله آینده به کوهمره سرخی، در منطقه «جره» کازرون موضع گیری می نماید (۳).

گروه رزمی شماره ۴، به فرماندهی سرهنگ ستاد «محمود همایون»، با حضور گروهان هفتم و هشتم پیاده و ارکان گردان دوم؛ در فیروزآباد مستقر شده «و برای حمایت احتمالی گروه رزمی شماره ۱ آماده بوده است.» (۴)

بدینگونه، هجوم همه جانبه قوای نظامی از جهات مختلف کوهمره سرخی، توأم با بمباران های شدید هوایی، آغاز می گردد. جنگجویان عشایر نیز در روستای «مسقان» مستقر می شوند. آنان به سه گروه تقسیم شده و هر گروه موظف می گردد، یکی از سه راه اصلی نفوذ نظامیان به کوهمره سرخی را مسدود نماید (۵). «دسته اول، به سرکردگی حبیب الله شهبازی جاده شیراز - چنار فاریاب را در گردنه ارژن دان مسدود می کند. تفنگچیان این دسته ۲۰۰ نفر بوده اند. دسته دوم، به سرکردگی بهادر امیری (پسر

ص: ۲۵۵

۱- آریانا، همان، ص ۱۸.

۲- همان، صص ۱۸ - ۱۷.

۳- همان، ص ۱۸.

۴- همانجا.

۵- ایل ناشناخته، ص ۲۷۳.

ملا باباخان بگی) و با شرکت ۱۰۰ نفر مسلح راه فیروزآباد - مهکویه را در تنگ بلقو مسدود می نماید. دسته سوم، به سرکردگی حاج امیر بهادری (پسر ملامهدی) راه سیاخ - شوراب را در مله کر می بندد. این گروه ۵۰ نفر تفنگچی بوده اند. (۱)

در تاریخ ۱۷/۱۲/۱۳۴۱ بخشی از نیروهای نظامی از طریق فیروزآباد - مهکویه، وارد کوهمره می گردند. عشایر تحت فرماندهی بهادر امیری، وقتی با نیروهای نظامی سرهنگ عبدالحسین ناجی درگیر می شوند، که آنان کاملاً در تنگ بلقو قرار می گیرند. حمله عشایر آغاز می گردد و تا شش ساعت نبرد سنگین میان طرفین ادامه می یابد. حدود ساعت ۱۲ ظهر، قوای نظامی مستأصل شده و به سمت مهکویه عقب نشینی می نمایند. تجهیزات نظامی آنان بر جای می ماند؛ اما عشایر که در ارتفاعات موضع گرفته بودند، پایین نمی آیند. در همین اثنا، هواپیماهای جنگی سر می رسند و به شدت ارتفاعات و مواضع عشایر را بمباران می کنند. این بمباران موجب تخلیه ارتفاعات و پناه عشایر به قله کوه می گردد. در نتیجه، نیروهای نظامی برمی گردند و تجهیزات و ادوات نظامی را برداشته، عقب نشینی می نمایند.

جنگجویان عشایر، تا مدت چهار روز در ارتفاعات تنگ بلقو، باقی می مانند؛ تا در صورت هجوم مجدد نظامیان، با آنان درگیر شوند. سپس به محل استقرار جنگجویان عشایر، روستای مسقان، برمی گردند (۲) در درگیری تنگ بلقو، دو نفر از نظامیان کشته شده، و دو نفر آنان مجروح گردیده اند. یکی از مجروحین، فرمانده ژاندارم ها به نام سرگرد «بانکی» بوده است. از عشایر، نیز یک تن به قتل می رسد (۳). پس از نبرد تنگ بلقو، نظامیان به سیاست بمباران های متوالی و شدید منطقه، مبادرت ورزیدند. بمباران ها تنها شامل کوه و کمر نبود؛ بلکه روستاها و دهات کوهمره نیز عرصه این تهاجم نابرابر و وحشیانه قرار گرفته بود.

اشغال کوهمره و اعمال نظامیان:

با بمباران های متوالی منطقه، جنگجویان عشایر به کوه و کمر پناه بردند. بنابراین،

ص: ۲۵۶

۱- همانجا.

۲- همان، صص ۲۷۴ - ۲۷۳.

۳- اطلاعات، (۲۲ تیر ماه ۱۳۴۳، شماره ۶۲۸۶)، ص ۱.

نظامیان با ماشین آلات و ادوات جنگی نظیر تانک و توپ، روستاهای متعدد کوهمره را اشغال کردند. گروه رزمی شماره ۲ به فرماندهی سرهنگ وزین، روستای «ریچی» را به تصرف خویش درآورد و به تخریب خانه های مردم پرداخت.

اندکی بعد، دشت «شوراب» _ محل سکونت طوایف شکره، دهدار، جیحون و جبارزار _ به تصرف نظامیان درآمد (۱). «با اشغال کوهمره، دستگیری و شکنجه روستائیان و عشایر آغاز می گردد. نیروهای نظامی، بر اساس لیستی که جاسوسان محلی گزارش داده بودند، به دستگیری می پردازند. اکثر کدخدایان و ریش سفیدان روستاها و طوایف که در محل خود بودند، بیرحمانه شکنجه می شوند.» (۲)

مشهدی شیرخان، ریش سفید طایفه جیحون می گوید:

به محض ورود ارتش به شوراب، ۹ نفر پیرمردان و ریش سفیدان چهار طایفه دستگیر شدند. بازجویی و شکنجه شروع شد... با سیگار می سوزانیدند. با شلاق به باسن، پا و پشت می زدند. آنچنان ما را شلاق زدند که همه تا مدتها خون ادرار و استفراغ می کردیم. محمدتقی جوادی کدخدای ده شوراب در اثر شکنجه یک ماه تمام در حال اغما بود و خون استفراغ می کرد. پس از شلاق، همه را خوابانیدند و سنگهای بزرگ... روی شکممان گذاشتند. با گذاشتن سنگها، همه بیهوش شدیم و از آن پس مدتها مبهوت و علیل بودیم. پس از این جریان، عده ای علیل و زمینگیر شدند و عده ای رحمت خدا رفتند.» (۳)

بنا به نقل آریانا، اشغال مناطق و روستاهای کوهمره، در فاصله میان روزهای ۲۰ تا ۲۵ اسفند ۱۳۴۱، انجام گرفته است. «روز ۲۴ اسفند آبادی (مسقان) مرکز کوهمره سرخی بدست واحدهای لشکر ۱۰ پارس افتاد و از این ببعد ستونها بتدریج متوقف و ضمن گشت و شناسائی و تعقیب اشرار مشغول تجدید سازمان خود شدند.» (۴)

علاوه بر حضور گردان های نظامی در کوهمره، پاسگاههای ژاندارمری، در محل های سابق و مراکز عمده کوهمره دایر شد. هم چنین، با استفاده از «عناصر مورد اطمینان

ص: ۲۵۷

۱- ایل نا شناخته، ص ۲۷۴.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

۴- آریانا، همان، ص ۲۱.

محلی» به تعقیب و فشار بر جنگجویان عشایر و مردم محل پرداختند^(۱).

پس از اشغال و ایجاد آرامش نسبی اولیه در کوهمره سرخی، برخی از واحدهای نظامی مستقر در منطقه، به شیراز فراخوانده شده و سرهنگ ستاد «اعظمی»، به فرماندهی نظامی منطقه کوهمره منصوب گردیده است. وی با دستورات عملیاتی ذیل، از طرف سپهد آریانا، تعیین و اعزام می گردد.

... سرهنگ ستاد اعظمی: ۱- از این تاریخ [۲/۱/۱۳۴۲] شما بفرماندهی نظامی منطقه که حدود آن بشرح زیر است: از شمال ارتفاعات کوه قبله و سبزپوشان _ کوار [،] از جنوب محور کازرون _ فراشبند _ فیروزآباد [،] از مشرق کوار _ فیروزآباد [،] از مغرب جاده شیراز _ کازرون _ منصوب میشوید [.] ۲- مأموریت شما عبارت است از: الف _ قلع و قمع اشرار منطقه [،] ب _ تعقیب و دستگیری حبیب شهبازی [،] پ _ خلع سلاح [،] ت _ کنترل و نظارت و تمشیت امور کوچ ایلات منطقه به بیلاقات مربوطه [.] ۳- در اجرای این مأموریت اختیارات کامل بشما داده میشود [.] ۴- اعتبار سری کافی تسهیل اجرای مأموریت در اختیار شما گذارده میشود [.] ۵- کلیه واحدهای نظامی _ ژاندارمری و عشایر آن منطقه برای تسهیل مأموریت محوله در اختیار و تحت امر شما گذارده میشوند...^(۲)

تقریباً یک هفته بعد، به پیشنهاد سرهنگ اعظمی، مسئولیت منطقه فیروزآباد و قیر، به سرهنگ ستاد محمود همایون واگذار می گردد^(۳).

اعلامیه های تبلیغاتی:

یکی از مهم ترین ترفندهای حکومت، برای تخریب چهره های اصیل عشایر، و مشوب نمودن اذهان عمومی عشایر، روستاییان و مردمان شهری؛ و نیز اختلاف افکنی میان عشایر قیام کننده؛ تحریر و انتشار اعلامیه های مخرب و گه گاه دروغین بود. آریانا، در خصوص «اقدامات سیاسی و تبلیغاتی» نیروهای جنوب می نویسد: «هم زمان با مانورهای نظامی [،] نیروهای جنوب دست با اقدامات وسیع سیاسی و تبلیغاتی زد.

ص: ۲۵۸

۱- همان، ص ۲۳.

۲- همان، ص ۲۵.

۳- همان، ص ۲۶.

اعلامیه هائی که بتعداد زیاد بوسیله هواپیمائی بین کلیه عشایر پخش میشد حاکی از مطالب متنوع بود. از طرفی با بیان پیشرفت ستونهای نیرو و کیفر تبه کاران آنان را از عواقب نافرمانی برحذر داشته و از سوی دیگر با پند و اندرز براه راست مینمود...»(۱)

البته، مفاد اعلامیه ها همه، این نبود. چنانکه در فوق آمده، غالب مطالب اعلامیه ها، در تخریب و تحریک بود. از جمله، اعلامیه ذیل، درباره حبیب شهبازی.

شماره ۱۷۱۹ خ [مورخ] ۲۰/۱۲/۴۱ [:] ارتش شاهنشاهی ایران]، [نیروی زمینی... اهالی محترم فارس حبیب شهبازی را بخوبی میشناسید و سابقه زندگانی او بر هیچکس مکتوم و پوشیده نیست. این مرد مدتی خود را در پناه ارتش قرار داده و با کمکهای مؤثر ارتش زندگانی مرفه یافت.] دارای ضیاء و عقار و مال و حشم شد و خود را بدروغ وطن پرست و خدمتگزار(۲) شاهنشاه جلوه داد و با فریب و ریا نیات مغرضانه خود را مخفی میداشت تا اینکه شب هنگام با همکاری یکعده سارق و جانی سابقه دار ناجوانمردانه به عده ای ژاندارم حمله نموده اسلحه آنها را به یغما برده و در نهایت بیشرمی از این تجاوز قدم فراتر گذاشته یکعده مردمان بیگناه ساده لوح را با شکنجه و زور بدور خود جمع و بعنف و جبر وادار باعمال خلاف مصالح مملکت مینماید. علیهذا برای اینکه هر چه زودتر این جانی بالفطره بسزای عمل خود رسیده این کانون فساد متفرق گردد[،] در اجرای اوامر صادره ابلاغ و اعلام می دارد هر کس حبیب شهبازی را دستگیر و بمقامات انتظامی تحویل دهد جایزه قابل ملاحظه ای دریافت خواهد کرد. انتظار می رود مردم پاک نهاد فارس و عشایر وطن پرست و اهالی ستمدیده کوهمره سرخی در این امر که ضامن رفاه و آسایش آنهاست[،] پیشقدم شده و هر چه زودتر ریشه این کانون فساد را از بن قطع نمایند. ضمناً لشکر بدینوسیله باشخصیکه در این ماجرا اغفال شده و بدور حبیب شهبازی گرد آمده و اکنون متفرق و از او دوری میجویند تأمین میدهد که با خیال راحت بتوانند دنبال کار و زراعت خود بروند[.]

لذا بهتر است هر چه زودتر از دور او متفرق شوید که آتش مشتعل او خرمن هستی

ص: ۲۵۹

۱- آریانا، همان، ص ۲۳۵.

۲- اصل: خدمتگذار.

شما را نسوزاند و تنها دامن گیر خودش بشود. لشکر ۱۰ پیاده فارس» (۱)

در برابر این گونه حملات تبلیغاتی مخرب و تفرقه انگیز، ظاهراً جنگجویان عشایر چاره ای جز سکوت و خاموشی نداشتند. زیرا در آن اوضاع بحرانی و جنگی، نه فرصت و مجال پاسخ گویی وجود داشته؛ و نه میدان عرضه آن _ در سطح عموم _ مهیا بوده است. به رغم این وضعیت نابسامان و تیره؛ شخص آگاهی چون حبیب شهبازی، دست کم به دو اعلامیه نخست «ارتش شاهنشاهی» _ در نامه ای به ساواک _ پاسخ گفته است. دقت در پاسخ های وی، بیانگر ماهیت و افشای بسیاری از دروغ های دولتمردان حکومت پهلوی است. وی می نویسد:

ریاست محترم سازمان امنیت و اطلاعات

محترماً بعرض میرساند بقرار اطلاع آن اداره در صدد برآمده در اطراف صحنه سازیها و خیمه شب بازیهای مسئولین این استان علت را بفهمید. [.] خود اینجانب عین حقیقت را بعرض میرسانم.

قبل از وقوع این انقلابات خوب بود مقامات مسئول به تیمسار اشکان نصیحتی فرموده بودند که مأمورین ژاندارم را بجان و مال مردم خود مختار نسازد. [.] معلوم است وقتیکه فلان افسر ژاندارم یا فلان ژاندارم برای پر کردن کیسه خود حاضر است همه کار را مرتکب شود، [.] البته مردم هم حس دارند، بالاخره عکس العملی نشان میدهند. [.] پس علل این وقایع همانا اعمال مأمورین ژاندارم است و بس و اینجانب بی گناهم. [.] در اعلامیه شماره ۱ درباره اینجانب بی لطفی هایی شده است. [.] خوشوقت که اینجانب تا چندین قرن از نسب و وضع زندگی خود خوب خبر دارم. [.] بنظر من بایستی این قبیل اعلامیه ها را درباره فلان قفل ساز و یا فلان ملکی دوز که بدرجه افسری نائل میشود و در اندک مدتی میلیاردر میشود صادر شود والا اینجانب بعد از یک عمر زحمت دارای یک میلیون تومان قرض بوده و حاصل دسترنجم فعلاً مورد چپاول و غارت مأمورین ژاندارم است. [.] پاکروان ها (۲) که از کیسه خالی این مملکت و این ملت حقوق می گیرند که حافظ مال مردم

ص: ۲۶۰

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- منظور وی سرهنگ ژاندارم «عباس پاکروان» بود، که در رأس جمعی نظامی به غارت منطقه کوهمره سرخی و شکنجه اهالی دست زده بود.

باشند اینک خود غارتگر و دزد از آب بیرون می‌آیند.[.] در اعلامیه شماره ۲ که باصطلاح بیست و پنجهزار تومان جایزه قتل مرا مرحمت میفرماید نسبت کشت خشخاش داده شده[.]، تعجب است مقامات چرا اینقدر دروغگو باشند[.] بجای این اقدامات خوب است سازمانهای اداری مأمورین مخصوصاً تشکیلات ژاندارمری را اصلاح نمایند[.] زیرا روزبروز با این رفتار مأمورین ژاندارم بر ناراضی های مملکت افزوده میشود[.] آیا فلان عشایر بدبخت چه گناه دارد که مأمورین ژاندارم آنان را شکنجه و عملیات غیرانسانی با آنها عمل شود[؟] آیا فلان شبان عشایر که آقایان ژاندارمها برایشان پاپوش میسازند و بین عائله با آب گرم آنان را تنقیه مینمایند معلوم است اگر دستش برسد چه عکس العملی نشان میدهد[.] آیا خبر دارید مأمورین ژاندارم و چند نفر دلالان آنها وقتی به احشامی میرسند چه میکنند[؟] آری بدانید که در هر احشام هر نفر ژاندارم اقلای بیست رأس گوسفند مردم را ذبح مینماید و هزاران اخاذی دیگر _ طرز مملکت داری غیر از این است[.] خوب است بداد مردم برسید و الا با صدور اعلامیه و نسبت های دروغ بیک فرد وطن پرست نتیجه عاید نمی گردد _ در اعلامیه شماره ۱ اشاره شده اینجانب ناجوانمردانه حمله کردم[.] در حالیکه اینجانب بکلی بی اطلاعم و بعرض میرساند اینجانب همیشه جوانمرد بوده ام[و] در آتیه هم خواهم بود»(۱)

در اعلامیه شماره ۳، سپهبد آریانا، دستور کوچ اجباری کلیه عشایر و اهالی کوهمره سرخی و ترک منطقه خویش را صادر می نماید:

نظر باینکه عده ای از عناصر ماجراجو و شرور در منطقه کوهمره سرخی دست بشرارت و غارت اموال مردم زده اند جهت سرکوبی آنها نیروهای نظامی در این منطقه بعملیات نظامی خواهند پرداخت. لذا بدینوسیله بکلیه عشایر و اهالی شاهدوست و وطن پرست این منطقه ابلاغ میگردد که فوراً منطقه مزبور را ترک نموده از راه فیروزآباد یا کازرون بسمت سرحد حرکت نمایند(۲)

در واقع، هدف حکومتیان از اعلامیه های تبلیغاتی و نسبت های دروغ به عشایر و

ص: ۲۶۱

۱- ایل ناشناخته، صص ۳۲۷ _ ۳۲۶.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

سران آنها، مشوب نمودن مبارزه اصیل و ضدظلم آنان و تحریک و تفرقه میان ایشان بوده است.

نبرد پیربنو:

جنگجویان کوهمره سرخی و طوایف پراکنده قشقایی که به مبارزه و مقاومت ادامه می دادند، اکنون به دسته های کوچکتر تقسیم شده بودند. تعداد آنان، البته در اثر فشار همه جانبه نیروهای نظامی و بمباران های متعدد و متوالی، تقلیل یافته بود. «بسیاری از آنها توسط چریکهای دولتی دستگیر و در دارنگان و ریچی زندانی و شدیداً شکنجه می شوند. حبیب شهبازی با یک گروه کوچک از رزمنده ترین افراد از کوهمره عقب نشینی می کند و به بلوک جره می رود و در آنجا به کوهستانهای کوهمره جروق پناه می برد.»^(۱)

آمار ارائه شده از باقی ماندگان حدود ۱۵۵ نفر جنگجو از طوایف سرخی و قشقایی است.^(۲)

جنگجویان همراه حبیب شهبازی، مدام در حرکت و تغییر مکان بوده اند. در طی این تحرکات پارتیزانی، کوهمره جروق را رها کرده و در فروردین ۱۳۴۲، با دور زدن کوهمره سرخی، وارد کوههای «پهن» و «سبزپوشان» در جنوب شیراز می شوند؛ و اندکی بعد، وارد روستای پیربنو (= پیر بناب)، چهارده کیلومتری جنوب شیراز می گردند.^(۳) این عمل، بسیار خطرناک و دلیرانه بوده است. در اینجا است که حبیب شهبازی با ارسال نامه و قاصد نزد روحانیون مشهور شیراز _ آیت الله محلاتی و آیت الله دستغیب _ خواستار همکاری آنان و شلوغ شدن شهر گردیده؛ تا جنگجویان عشایر به شیراز حمله نموده و آنرا از دست نظامیان خارج نمایند. اما نظامیان مطلع شده و حمله غافلگیر کننده ای را آغاز می کنند. عوامل اطلاعاتی نظامیان که از حضور شهبازی و همراهانش مطلع شده بودند، فرماندهان نظامی مستقر در شیراز را در جریان می گذارند. بنابراین نظامیان شبانه روستای پیربنو را محاصره می نمایند، و فردای آن درگیری سنگینی رخ می دهد. آریانا می نویسد:

ص: ۲۶۲

۱- همان، ص ۲۷۴.

۲- همان، ص ۲۷۵.

۳- همانجا.

طبق اطلاعاتی که در ساعت ۱۹۰۰ [مورخه] ۲۴ فروردین به نیرو رسید حبیب شهبازی و همراهانش در آبادی پیرنو در حدود ۱۵ کیلومتری جنوب غربی شیراز مشاهده شد. بلافاصله دستور داده شد که دو گروهان از گردان عملیات مخصوص به فرماندهی سرگرد پورطهماسبی معاون گردان مزبور شبانه به محل حرکت و آبادی پیرنو را محاصره و اشرار را دستگیر نمایند. در ساعت ۰۵۳۰ روز جاری [۲۵/۱/۱۳۴۲] زد و خورد بین واحد مزبور و اشرار شروع و تعداد تلفات اشرار ۱۲ نفر می‌باشد. و چندین رأس گوسفند و مقداری اثاثیه و یک تفنگ شکاری و تعدادی فشنگ و تبرزین و یک سرنیزه از اشرار گرفته می‌شود. اشرار فوراً بکوههای صعب العبور اطراف پناه برده و در ساعت ۱۰۰۰ روز جاری سرهنگ ستاد ناجی با یک گروهان پیاده برای تقویت اعزام گردید و افسر مزبور فرماندهی ستون را به عهده گرفت. برابر آخرین گزارش سرهنگ ناجی، [تلفات خودی در این زد و خورد ۴ نفر شهید و پنج نفر مجروح از واحد عملیات مخصوص که فوراً به بیمارستان لشکر اعزام و نتیجه عملیات بعرض خواهد رسید. ضمناً بفرمانده منطقه ۵ سرخی دستور داده شد که فوراً عده ای را برای راه بندی و تعقیب اشرار اعزام دارد... پروازهای هوایی بمنظور پشتیبانی بعمل آمد و اشرار را در منطقه زد و خورد پیرنو به مسلسل بستند و کلیه چادرها و احشام و قاطر و اسب سواری آنها از بین رفته و در این پشتیبانی هوایی تلفاتی هم مشاهده شده است... (۱)

یک شاهد عینی نیز چنین می نویسد:

... بلافاصله دهها تانک و خودرو با صدها نظامی پیرناب را محاصره می کنند و با بسیج کلیه امکانات نظامی مانده در شیراز، جاده شیراز _ عادل آباد را برای جلوگیری از حمله عشایر به شهر مسدود می سازند. هواپیماها بشدت به بمباران این منطقه می پردازد و نیروهای کماندو با چتر فرود می آیند. صدای بمباران و تیراندازی شهر شیراز را بهم می ریزد... عشایر با رشادت عجیبی نیروهای نظامی را عقب می رانند و حلقه محاصره را شکافته و به ارتفاعات کوه سبز پوشان پناه

ص: ۲۶۳

می برند و نظامیان به تعقیب آنها نمی پردازند(۱)

وی، مشاهدات و مسموعات خود را چنین روایت می کند:

صدای بمباران و تیراندازی در شیراز بشدت شنیده می شد. حتی چتر کماندوها که در آسمان گشوده می شد از شیراز قابل رؤیت بود. مردم همه به خیابانها ریخته بودند و همه جا پیچ پیچ بود که حبیب شهبازی قصد حمله به شیراز را داشته، ولی محاصره و کشته شده. اما پس از مدتی شایع شد که عشایر محاصره را شکافته و به ارتفاعات رفته اند.»(۲)

به رغم گزارش اولیه نظامیان، که تلفات عشایر را ۱۲ نفر ذکر کرده؛ تنها یک نفر از جنگجویان عشایر _ از همراهان بلوط جعفرلو _ کشته شد، و یک تن از روستائیان کوهمره مجروح گردیده است(۳)

مقاومت و مبارزه جنگجویان عشایر در نبرد حماسی پیرنو و نیز شکستن حلقه محاصره و رهایی از آن؛ و عدم تلفات سنگین در میان آن همه بمباران شدید هوایی و زمینی؛ از اقتدار رزمی و چابکی رزمندگان عشایر حکایت می کند. در واقع نظامیان در جنگ پیرنو موفقیتی به دست نیاوردند. آریانا، خود به این مهم معترف است. وی علل «عدم موفقیت» نظامیان را «عدم خون سردی و عجله فرمانده ستون، دستورات ضد و نقیض و نقص آموزش رزمی پیاده» ذکر می کند(۴)

قیام موصولها در قیرو کارزین

بنا به نوشته مؤلف در فارسنامه ناصری، «موصول» یکی از ۶۶ تیره قشقایی است(۵) ابرلینگ، براساس گفته ناصرخان قشقایی، «موصول» (= موصول لو) را جزو طایفه «عمله» _ که طایفه خاندان حاکم قشقایی است _ نام می برد(۶) در هر حال، موصول یکی از تیره های مشهور ایل قشقایی بوده؛ که همزمان با قیام عشایر کوهمره سرخی و

ص: ۲۶۴

۱- ایل ناشناخته، ص ۲۷۵.

۲- همانجا.

۳- همان، ص ۲۷۶.

۴- آریانا، همان، ص ۱۰۴.

۵- فسایی، همان، جلد دوم، ص ۱۵۸۲.

۶- ابرلینگ، همان، ص ۲۷۵/ هم چنین رجوع شود: مظفر قهرمانی، همان، ص ۴۵۷.

بویراحمد، به اقدامات مسلحانه علیه دولت مرکزی دست زده است. عواملی چون پیشینه نادرست مأموران دولت؛ فشارهای وارده بر طوایف و تیره های قشقایی پس از قتل ملک عابدی؛ نارضایی از اجرای مجدد خلع سلاح عمومی؛ خشکسالی طبیعت و عدم کشت و زرع و در نتیجه فقر و مسکنت عمومی؛ همه و همه دست به هم داده تا سه برادر دلاور به نام خوردل (=کوچک، ریز)، حیدر و بستان، با همکاری جمعی دیگر از جنگجویان موصلو به بهانه عدم توزیع گندم و ارزاق عمومی انبارهای دولتی، به مراکز آن حمله ور شده و نبرد خویش را با رژیم آغاز نمایند. داستان از این قرار بوده؛ که ظاهراً «دولت برای کمک بروستائیان و کارگران راه مقداری آرد و گندم در انبارهای بخش [قیر] متمرکز ساخته» که به مردم منطقه، و «خانواده هائی که احتیاج» دارند، بدهد (۱) اما، مسئولان مربوطه در امر توزیع ارزاق مزبور، تأخیر زیادی می نمایند. فشار فقر و گرسنگی مردم و سابقه بدی که از دولتی ها در ذهن عامه بود، دست به دست هم داد تا برادران «قائدی» (=خوردل، حیدر و بستان)، با رهبری و هدایت جمعی از خشمگینان طایفه، به انبارهای مذکور، حمله نمایند و با شکستن در انبارها و تصرف آن، همه را در اختیار مردم قرار دهند. یک نویسنده محلی می نویسد: «دولتی ها به این بهانه که «آمار دقیقی برای توزیع ارزاق در دست ندارند و از مرکز حکمی مبنی بر توزیع ارزاق صادر نشده است» امروز و فردا می کردند و سینه هزاران انسان گرسنه از کینه ها و عقده انباشته می شد... سرانجام آتش خشم قحطی زدگان از لوله تفنگهای سه برادر بنامهای حیدر، بستان و خوردول زبانه کشید...» (۲)

یک نویسنده دیگر قشقایی، می گوید:

در زمستان سخت و قحط زده سال ۴۲ [۱۳۴۱] دولت منّتی بر مردم عشایر گذاشت و شاید به پاس شکنجه ها و ظلم و ستم هایی که بر آن ها وارد ساخته بود خواست از آنان دلجوئی نماید، مقداری گندم و جو به مسئولین در منطقه قیروکارزین تحویل داد، تا بین افراد مستمند تقسیم کنند [۰]. اما از آنجا که گرسنگی مردم را به ستوه آورده و طاقتشان به انتها رسیده بود و مردم فکر می کردند که این بار هم

ص: ۲۶۵

۱- ترقی، (۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۲، شماره ۱۰۶۱)، ص ۳۸.

۲- صفری کشکولی، همان، ص ۳۵.

آذوقه‌ها مثل گذشته به فروش خواهد رفت و یا به افرادی که نیازمند نیستند داده خواهد شد، با سابقه ذهنی که داشتند و تأخیری که نیروی انتظامی و شهرداری در تحویل اجناس به وجود آوردند موجب خشم و غضب مردم شد [و] خوردل و حیدر و بستان برادران دردکشیده و فقیر که قبلاً هم به علت درگیری‌های محلی، یاغی بودند... با جمعی از یاران و دوستان خود شبانه به انبارهای دولتی حمله برده و کلیه ارزاق درون آن را در اختیار مردم منطقه قرار دادند (۱).

آریانایا، به درگیری‌های نظامیان و موصولوها اشاره کرده می‌نویسد: «... اغتشاشاتی در منطقه قیروکارزین از مدتی پیش آغاز شده بود که ... بنوبه خود بسیار قابل توجه بوده [است]. پیش از آغاز عملیات و تشکیل نیروی جنوب اشرار موصولو ضمن شرارت‌های مکرر گندم‌های دولتی قریه مزبور را در اثر تخلیه پاسگاه ژاندارمری غارت کرده و یک منطقه وسیعی را که تا کرانه‌های خلیج فارس امتداد دارد ناامن مینمایند.» (۲).

این واقعه، چند روز پس از خلع سلاح پاسگاههای دادنجان در کوهمره سرخی، و توت نده در بویراحمد؛ اتفاق افتاده است. یک منبع آگاه نظامی، تاریخ آن را ۱۷ اسفندماه ۱۳۴۱ ذکر می‌کند (۳).

باری، پس از ماجرای غارت انبارهای گندم، موصولوهای مسلح به کوه زدند. نیروهای دولتی - خاصه نظامیان - جهت جبران ضربه موصولوها، به ظاهر پیشنهاد مذاکره و حل موضوع از طریق مسالمت آمیز را داده اند. اما، این ترفندی بود برای گروگان‌گیری و بازداشت بزرگان و ریش سفیدان قوم؛ و در نتیجه تسلیم شدن جنگجویان و عاملان غارت انبارها. قوای نظامی، به محض حضور بزرگان و ریش سفیدان موصولو، آنان را بازداشت و به سوی فیروزآباد حرکت دادند. اخبار پیمان شکنی و خلف عهد نظامیان، خیلی زود به جنگجویان موصولو اطلاع داده شد. بنابراین، یکی از سه برادر، به نام حیدر، با عده‌ای تفنگچی - همچون درویش گلوله باز، سهراب زلفی و هاشم خان قائدی - جاده را بر نظامیان بستند و با نبردی شدید در گردنه «آب عراق»، موفق به هزیمت و خلع سلاح نظامیان و آزادی ریش سفیدان خویش

ص: ۲۶۶

۱- منوچهر کیانی، همان، صص ۴۲۱ - ۴۲۰.

۲- آریانایا، همان، ص ۶۵.

۳- رجوع شود: ترقی، همانجا.

آریانا، ماجرای شکست و خلع سلاح نظامیان در گردنه آب عراق را به اختصار و بی اهمیت، این گونه بیان می کند:

روز ۵ فروردین [۱۳۴۲] یک دسته سرباز از قیر به فیروزآباد با چند نفر زندانی از اشرار موصولو مراجعت میکردند [که] در گردنه آب عراق (بین قیر و فیروزآباد) با اشرار مواجه میشوند. اشرار که بمنظور پس گرفتن زندانیان خود با عده متجاوز از پنجاه نفر مسلح و چهل نفر چوبکی ... گردنه را اشغال نموده و در آن کوهستان سخت و جنگلی کمین کرده بودند آتش خود را از مسافت نزدیکی باز می نمایند[.]. در این جریان دو سرباز شهید و چهار نفر زخمی و زندانیان موفق بفرار می شوند[.]. ستون فیروزآباد به محض اطلاع با اعزام یک گروهان پیاده و یک دستگاه تانک به کمک آمده و اشرار متواری میگردند.» (۲)

با این موفقیت بزرگ، جنگجویان موصولو، جرأت و جسارت بیشتری یافته، و در مقابل حملات نظامیان مقاومت زیادتری نشان دادند. خوردل فرمانده، که در اواخر درگیری گردنه آب عراق رسیده بود، اسلحه های غنیمتی را میان تفنگچیان تقسیم نمود (۳) روز هشتم فروردین، خوردل و تفنگچیان وی، حمله به «قصبه قیر» را آغاز کرده، و پاسگاه ژاندارمری را محاصره نمودند (۴) در نتیجه نبرد سنگین و دلیرانه یاران خوردل، بالاخره قیر به دست عشایر افتاد، و نظامیان شکست خورده و خلع سلاح شده، راه فرار پیش گرفتند. موفقیت عشایر جنگجوی موصولو، ضربه سهمگینی بر نظامیان وارد آورد و اوضاع نابسامان آنان را بیش از پیش بحرانی نمود. هر چند آریانا، اشاره ای به پیروزی های عشایر نمی کند؛ ولی از فحوای مطالب وی، این مهم دریافت می شود:

در این هنگام که ستونها طبق طرح پیش بینی شده در منطقه بویراحمدی مرتباً مشغول پیشروی بودند[،] در ساعت ۲۱ روز هشتم فروردین گزارش تکان دهنده ای را از مناطق جنوبی استان پارس دریافت کردم. ستون ۷ فیروزآباد و ژاندارمری

ص: ۲۶۷

۱- صفری کشکولی، همان، صص ۳۸ _ ۳۷.

۲- آریانا، همان، ص ۶۵.

۳- صفری کشکولی، همان، ص ۳۸.

۴- آریانا، همان، ص ۷۶.

ناحیه پارس گزارش دادند که اشرار موصلو زیر سرپرستی خوردل مسلحانه به قصبه قیر هجوم آورده و مشغول غارت و زجر و شکنجه مردم بی پناه هستند. و ضمناً پاسگاه ژاندارمری را نیز محاصره کرده و پاسگاه مزبور با باز کردن آخرین جعبه های فشنگ پایداری نموده و دائماً تقاضای تقویت میکند.»^(۱)

صفری کشکولی که بالنسبه مفصل وقایع مربوط به موصلوها را نگاشته، می گوید:

عشایر جنگجو «با کسب تکلیف از سیدمحمدکاظم آیت الهی امام جماعت شهر قیر، رأیشان بر آن شد تا به مرکز نظامی قیر حمله کنند و شهر را از دست نظامیان خارج سازند... عشایر مسلح به فرماندهی خوردل موصلو به شهر قیر حمله ور شدند. سیدمحمدکاظم آیت الهی در داخل شهر با تشویق مردم به قیام علیه نظامیان و پایداری در برابر آنان، از خوردل موصلو و نیروهای تحت امرش حمایت و پشتیبانی می کرد. پس از ۴۸ ساعت جنگ و درگیری، با توجه به اینکه کلیه راههای منتهی به قیروکارزین در تصرف عشایر مسلح بود و از رسیدن نیروهای کمکی به قیروکارزین جلوگیری می کردند، خوردل موصلو نظامیان را وادار کرد تا اسلحه به زمین نهاده و راه سلامت پیش گیرند. نظامیان شهر را تخلیه کردند و راهی فیروزآباد شدند. موصلوها خود امور دفاعی و اداری شهر را بر عهده گرفتند. فرج اله موصلو به عنوان شهردار قیر انتخاب شد و عکس شاه در محل گاراژ فعلی توسط بستان قانیدی تیرباران گردید...»^(۲)

به دنبال پیروزی های مکرر جنگجویان موصلو، نظامیان مستأصل شده، چاره را در استفاده از تمام نیروهای موجود در شیراز و فیروزآباد دیدند. بنابراین، یورش گسترده ای را از زمین و هوا آغاز کردند. آریانا، اوضاع نابسامان نظامیان و چگونگی حملات آنان را، این گونه توضیح می دهد:

با این شرایط و اوضاع و احوال، [حادثه قیر نیز کسب و خامت کرده بود... این بود که تصمیم گرفتم بهر قیمت و ترتیبی که هست پادگان فیروزآباد را تقویت کرده و آبادی قیر را از چنگ اشرار موصلو خارج و برای حفظ امنیت شیراز در بدترین

ص: ۲۶۸

۱- همان، صص ۷۶ _ ۷۵.

۲- صفری کشکولی، همان، ص ۳۹.

شرایط از واحدهای صفی مرکز پیاده استفاده کنم. در این گیر و دار و در همان روز گردان مهندسی (۱) سپاه منحل زنجان ... وارد شیراز شد ... این گردان ضمن رفع خستگی و فرا گرفتن آموزشهای لازمه در حالت آمادگی برای برقراری امنیت در شهر شیراز قرار گرفت. پس از این جریان دیگر تردید را جایز ندانسته و همان شبانه بفرمانده پادگان فیروزآباد دستور دادم که با تمام استعداد خود بطرف قیر حرکت کرده و قیر را آزاد و پاسگاه ژاندارمری را از محاصره خارج نموده و اشرار را تعقیب و قلع و قمع نماید و بجای پادگان مزبور که فیروزآباد را تخلیه میکرد فوراً یک ستونی را مرکب از دو گروهان پیاده، یکدسته تانک [و] یکدسته مسلسل ضدهوایی چهار لوله برای برقراری پادگان جدید به فیروزآباد فرستادم[.]. هر دو ستون با پشتیبانی هوایی حرکت و ... سرهنگ ستاد همایون فرمانده پادگان فیروزآباد در زمان کوتاهی اشرار موصلو را قلع و قمع کرده و جسد سرکرده اشرار مزبور [خوردل] را در میدان آبادی در معرض همگان قرار میدهد (۲).

باری روز دهم فروردین ۱۳۴۲، حملات گسترده نظامیان از زمین و هوا، برای در اختیار گرفتن مجدد شهر قیر، شروع شد. درگیری های مکرر و مداوم عشایر و نظامیان، بیش از یک هفته به طول انجامید. بمباران های متوالی، امان عشایر را گرفته، به ستوه آورده بود. همین بمباران ها عامل مهم تضعیف و شکست عشایر گردید و تلفات جانی و مالی بالنسبه زیادی بر آنان وارد آورد. ضربه بسیار سهمگینی که بر عشایر وارد شد، مجروح شدن فرمانده دلیر آنان، خوردل قائدی موصلو بود. عشایر، مجبور به عقب نشینی و تخلیه قیر گردیدند. دو سه روز بعد، خوردل، بر اثر همان زخم از بین رفت. مرگ وی، مساوی از هم پاشیدگی و تلاشی هسته جنگجویان عشایر موصلو بود. تقریباً تمام مناطق استحفاظی عشایر منطقه، به دست نظامیان افتاد و سرکوب شدید و بیرحمانه آنان آغاز گردید.

صفری کشکولی در توصیف اوضاع بحرانی عشایر و بیرحمی های نظامیان می نویسد:

ص: ۲۶۹

۱- اصل: مهندس.

۲- آریانا، همان، صص ۷۷ _ ۷۶.

...نظامیان شاه جانب امنیت بیگناهان را هم که به زعم آنان شرارت را به خرج نداده بودند، مراعات نکردند و از هوا و زمین بر قیر و کارزین حمله ور شدند. در یک جنگ نابرابر که مدت سه شبانه روز به طول انجامید، شهر در حلقه محاصره نظامیان افتاد. عرصه بر نیروهای مردمی تنگ شده و مجبور به تخلیه شهر گردیدند.

خردول موصولو که با چهل نفر از نیروهایش به محاصره افتاده بودند پس از بیست و چهار ساعت پایداری حلقه محاصره را شکستند، اما خردول در این جنگ از ناحیه پا و سینه زخم برداشت... خردول موصولو در حالیکه زخمی بود، نیروهای مردمی را همچنان فرماندهی می کرد. به پیشنهاد او نیروهایش به حالت جنگ و گریز به کوهستانهای اطراف قیر پناه بردند. خردول موصولو پس از سه روز چشم از جهان فرو بست... پس از مرگ خردول، نظامیان و عمال ساواک در منطقه به جان مردم کوچه و بازار افتادند. تعقیب و دستگیری بار دیگر جنبه عام به خود گرفت. در مدت کمتر از ۲۴ ساعت بسیاری از مردم شهر به جرم همکاری با نیروهای مردمی روانه بازداشتگاهها شدند. فرج اله موصولو به عنوان شهردار خردول، هاشم خان قائدی، کریم سهرابخانلو، غلامحسین توللی، اعظم اله قائدی، امراله قائدی و دهها نفر دیگر به جرم شرکت در درگیری های اخیر دستگیر شدند [و به زندان های طویل المدت محکوم گردیدند]. اموال بسیاری از جمله ۲۳۰۰ رأس گوسفند متعلق به خردول موصولو [و برادران و خویشان]، که تمامی دارایی آنها بود توسط نظامیان مصادره شد. طایفه موصولو تحت شدیدترین شرایط و مراقبتها در جایهدشت اسکان گردید. روستای آبکنارو به جرم همکاری با قیام کنندگان به آتش کشیده شد. مردان این روستا با دستهای بسته روانه بازداشتگاهها شدند و زنان و کودکان آواره کوه و بیابان گردیدند. اموال این روستا هم تماماً به یغما رفت. دختر بچه ای موسوم به هاجر حقیقت در بغل مادرش به ضرب پوتین سروان خوشنویس جان باخت. فرد بیماری به نام محمدعلی محمدی در زیر دست و پای مأموران جان خود را از دست داد. در تیراندازیهای نظامیان دو کودک خردسال که فرزندان دلاور حیدری موصولو بودند کشته شدند. جنازه خردول موصولو را جهت عکسبرداری و تبلیغ پیروزیهای ظاهری خود بر مردم ستم کشیده از قبر بیرون آوردند و دردناک تر از همه در برابر چشمان وحشت زده مادری، نوزادش در

بدین گونه، قیام عشایر موصلو، با سرکوب شدید نظامیان خاموش شد. اما برادران خوردل _ حیدر و بستان و مهدی قلی _ هنوز چند سالی مانده بود، تا برای همیشه خاموشی گزینند. آنان تا سال ۱۳۴۶ به مبارزات فردی خویش ادامه دادند. ولی فرجام آنان نیز کشته شدن به دست نظامیان و چریک های مزدور دولتی بود(۲).

ص: ۲۷۱

۱- صفری کشکولی، همان، ص ۴۲ _ ۴۰.

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: همان، صص ۷۰ _ ۵۴ / منوچهر کیانی، همان، ص ۴۲۲.

حکومت و توجه مقطعی به ایلات بویراحمد، کهگیلویه و ممسنی

اوضاع متشنج در فارس و ایلات کوهمره سرخی و قشقایی، ناگزیر توجه مسئولان حکومت را به ایلات کهگیلویه و بویراحمد و ممسنی _ خاصه ایل بویراحمد _ معطوف داشت. تجارب پیشین نشان داده بود، ایل بویراحمد در هر فرصت مناسب دست به اقدام علیه حکومت پهلوی خواهد زد. بنابراین، بایستی خوانین و کدخدایان ایل مزبور به انحاء مختلف خاموش گردند. زیرا، اغلب مواقع، اتحاد و یکپارچگی سران طوایف بویراحمد، تحریک گروهی عامه مردم را موجب گردیده و به اقدامات حاد و مسلحانه منجر شده است.

این گونه به نظر می رسد، که نمایندگان حکومت مرکزی مأموریت یافته بودند به طرق مختلف، کلانتران، کدخدایان و ریش سفیدان قوم را منفعل و محتاط نمایند. این شیوه که همزمان با تهدید و تحبیب توأم بود، ظاهراً تا اندازه زیادی کارآمدی نشان داد. تقریباً تمام خوانین مشهور ایلات بویراحمد و ممسنی همچون سران عشایر فارس در مراسم استقبال محمد رضا شاه _ در پنجم دی ماه ۱۳۴۱ _ در فرودگاه شیراز حضور یافتند.

بنا به نقل خبرنگار نشریه پارس «در فرودگاه شیراز تیمسار سپهبد ورهرام استاندار فارس، رؤسای دوایر لشکری و کشوری، روزنامه نگاران، فرهنگیان، معاریف و رجال و نمایندگان طبقات مختلف، خوانین قشقایی، دشمن زیاری، ...، بویراحمد و جمعی دیگر از

به نوشته خبرنگار پارس، در این مراسم «آقای باقر [ناصر] طاهری رئیس ایل بویر احمدی وفاداری و اطاعت خود و ایل بویر احمدی را از اوامر شاهنشاه ابراز داشته و مورد تفقد قرار گرفتند...»(۲)

در مراسم استقبال، شاه با اکثر کدخدایان و کلانتران حاضر ایلات جنوب سخن گفته است. از جمله ولی خان کیانی _ خان بکش ممسنی _ روایت می کند، شاه از او سؤال کرد: «حالا هم زراعت میکنی؟» وی جواب داده است: «بله قربان». اما، افرادی که نزدیک او ایستاده بودند، بعداً به وی گفتند: «مگر شما متوجه نشدید که اعلیحضرت چه فرمودند[؟] گفتم چرا فرمودند حالا هم زراعت میکنی [؟] گفتند بدفهمیدی [،] اعلیحضرت فرمودند حالا هم شرارت میکنی ... بنده ناراحت شدم ... ناچاراً رفتم خدمت استاندار و به تیمسار همت جریان را عرض کردم [،] فرمودند شاید اعلیحضرت همایونی تصور فرموده شما ولی پناهی بویر احمدی هستید...» (سند شماره ۶)

در هر حال محمد رضا شاه در این مراسم، این گونه سخنان طعن آلود را به برخی سران عشایر گفته است. به رغم این، شاه در همان روز، در سخنانی که در محل بنای یادبود ملک عابدی ایراد نمود، با تعریض و کنایه رؤسای وطن دوست و اجنبی پرست عشایر را _ به گمان خود _ از هم تفکیک کرد.

وی گفت:

در سرزمین شما اشخاصی باشند که هر موقعی، هر موسمی، به مناسبتی ماسکی به صورت خودشان بزنند؛ یک روز طرفدار یک سیاست خارجی، و روز دیگر سیاست مخالف آن، و روز دیگر یک سیاست دیگر؛ ولی هیچ وقت اینها طرفدار یک سیاست ایرانی متأسفانه نبودند و الآن هم نیستند و افراد آنها هر جایی که بتوانند خنجر از پشت سر به این مملکت فرو می برند... آنها از رعیت ایرانی به عنوان رعیت خود یا به عنوان عضو ایل خود به آن طریق که دیدیم استفاده می کردند. رؤسای دیگر ایلاتی ما داشتیم و داریم و امروز هم اینجا ایستاده اند که

ص: ۲۷۴

۱- پارس، (پنجم دی ماه ۱۳۴۱، شماره ۲۶۶۶)، ص دوم. (در متن گزارش، علاوه بر دشمن زیاری، به ایلامی، که نام خانوادگی خوانین دشمن زیاری ممسنی است، اشاره شده است.)

۲- همانجا.

اینها مردمان وطن پرستی بودند هیچ وقت از راه وطن خارج نشدند و شاید پدران اینها هم یک روزگاری حافظ این مملکت بودند... و در مقابل اجنبی ایستادگی می کردند. من خطابم به آنها نیست؛ خطاب من به آنهایی است که خودشان هم می دانند که هستند؛ کسانی که صریحاً باین مملکت خیانت کردند. آنها از این رعایا و افراد ایل برای چابیدن، برای آتش زدن، برای کشتن، برای تهدید کردن، استفاده می بردند. اینها را وادار می کردند که دار و ندار خودشان را ببرند بفروشند و تفنگی بخرند و چند فشنگی هم ذخیره بکنند و گلوله ها را به قلب افراد خدمتگزار این مملکت بزنند تا مقاصد شوم و پلید آنها سرانجام بگیرد. این افراد دیگر نیستند و نخواهند بود و نامشان و اعمالشان از صفحه روزگار این مملکت محو و نابود خواهد شد.»(۱)

به نظر می رسد، منظور اصلی شاه، فرزندان صولت الدوله قشقایی بود که در این زمان اکثر آنان خارج از کشور و در تبعید به سر می بردند.

معهدا، در این مراسم عبدالله خان ضرغامپور از مشهورترین خوانین کهگیلویه و بویر احمد حضور نداشت. زیرا حوزه استحفاظی وی جزو خوزستان محسوب می شد. با وجود این، از نظر مسئولان مملکتی و محلی، او همچنان بالقوه خطرناک ترین کلا-نتر عشایر فارس و خوزستان به شمار می رفت. بنابراین، تمام تلاش فرماندهان نظامی و بعضی مسئولان محلی کهگیلویه، فارس و خوزستان، بر متقاعد نمودن وی جهت حضور در تهران یا شیراز صورت گرفت. در این میان، سرهنگ غفور عزیزاده فرماندار نظامی کهگیلویه _ که با وی سابقه دوستی و ارتباط نزدیک داشت _ نزد او رفت و خواستار عزیمت وی به تهران گردید. وی، چندین روز در خانه عبدالله خان اقامت گزید و به نصیحت او پرداخت. در گزارشی مفصل، نتیجه مذاکرات و ملاقات خویش با عبدالله خان ضرغامپور را به فرماندهی لشکر ۹ خوزستان این گونه اعلام داشت:

... اینجانب در تاریخ یکم دیماه [۱۳۴۱] به دوراهان وارد و پس از احضار امیر هوشنگ و حمدالله بهادر و هادی پناهی از کدخدایان تامرادی و قایدگیوی با عبدالله ضرغامپور مذاکره و الزام اجرای اصلاحات ارضی و همکاری صمیمانه با

ص: ۲۷۵

مأمورین اصلاحات ارضی را به مشارالیه و کلیه حاضرین تفهیم و ابلاغ شد در اجرای منویات مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه [۶]، اصلاحات ارضی برای خیر و صلاح ملت عزیز ایران عملی می شود و کوچکترین وقفه در اجرای آن جایز نیست و اگر تاکنون برای تسلیم اظهارنامه کوتاهی شده عواقب آن بسیار وخیم است و به مشارالیه... ابلاغ شد قبل از انقضاء (۱) مدت قانونی اظهارنامه مربوط به ملاک حوزه استان فارس را به مأمورین اصلاحات ارضی فارس و آنچه مربوط به حوزه خوزستان است به مأمورین اصلاحات ارضی در بهبهان تسلیم نماید. [۷] ایشان اظهار نمودند که من از فدائیان اعلیحضرت همایون شاهنشاه هستم [و] در روز گذشته تلگرافی آمادگی خود را به شرفعرض پیشگاه مبارک شاهانه رسانده و تلگرافی نیز به جناب آقای نخست وزیر و وزیر کشاورزی و استانداری معظم خوزستان و فارس و تیمسار فرماندهی لشکر خوزستان از سمیرم (۲) مخابره نموده که... به تاریخ سوم دیماه [است و] تصور می رود تلگرافات مزبور پس از مذاکره اینجانب... ارسال شده و اصرار داشت که مینوت (۳) تلگرافاتی که به خط خداکرم فرزندش بود ارائه نماید تا آنکه مطلبی که چند روز قبل شایع بود (که خودش می خواست تلگراف نماید ولی فرزندش مخالفت کرده است) را روپوشی نماید و ضمناً فرزند دیگرش به نام شهباز [را] در سر راه شیراز به دوروهان دیدم که با داشتن معرفی نامه و اسناد مربوط به سی سخت به شیراز می رود که اظهارنامه خود را تسلیم نماید. [۸] از بعد از ظهر دوم دیماه راجع به عزیمت مشارالیه به تهران مذاکره شد ولی مشارالیه بی نهایت متوحش بود و این اضطراب خاطر بیشتر از طرف خداکرم فرزندش و بعضی از اطرافیان مانند نوکران که عزیمت او را مانع منافع شخصی خود می دانند بوده و ابلاغ عزیمت او به تهران یا شیراز از طرف جناب آقای استاندار فارس و ناحیه ژاندارمری فارس و تیمسار فرماندهی لشکر خوزستان و اینجانب بوده [و چون] از همه طرف او را احضار نموده اند زندانی شدن خود را قطعی می دانست. [۹] ولی روز بعد که باو تفهیم شد که عزیمت او به

ص: ۲۷۶

۱- اصل: انقضاء.

۲- اصل: سمیرم.

۳- اصل: مینوت.

فرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است شروع به گریستن کرد و آمادگی خود را برای عزیمت اعلام داشت و اظهار نمود هزینه سفر و اقامت خود را فراهم و حرکت خواهد نمود... ضمناً فریبرز یکی از بستگانش هم که به تهران رفته بود تلگرافی به مشارالیه کرده که روز چهارم دیماه به او رسید که جناب آقای بهبودی فرموده اند که لازم است فوراً به تهران عزیمت نماید و همین موضوع نیز در روحیه او بسیار مؤثر واقع گردید و تعهد نموده فوراً سه روزه به تهران حرکت و از سمیرم خروج خود را تلگرافی گزارش نماید... چون اقامت بنده در محل ممکن بود بهانه برای تأخیر در حرکت او باشد... به دهدشت مراجعت و منتظر صدور اوامر عالی می باشم... به نظر این فرمانداری خروج عبدالله ضرغامپور از منطقه و اقامت او در تهران تا آخر سال جاری... ضرورت دارد... در صورتیکه با مسالمت با عزیمت به تهران خودداری نموده اجازه فرمایند با تشکیل کمیسیون امنیت اجتماعی نسبت به تبعید او اقدامات مقتضی به عمل آید...» (۱)

مقارن تلاش های سرهنگ علیزاده، نماینده ای از لشکر ۹ خوزستان، به نام سرهنگ دوم فیروزبخش، در روستای دروهان بویر احمد با عبدالله خان ملاقات کرد و بالاخره وی را راضی به عزیمت تهران نمود (۲). در بحبوحه آمد و شد دولتیان و ملاقات با عبدالله خان، وی دو تن از پسران خود به نام های شهباز و هادی را موظف نمود عازم شیراز و بهبهان گردند و اظهار نامه های مربوط به املاک خویش _ در نواحی کهگیلویه و بویر احمد _ را تکمیل و به ادارات اصلاحات ارضی مربوطه، در خوزستان و فارس تحویل نمایند. بدین ترتیب وی رضایت خویش را از اجرای اصلاحات ارضی و تقسیم املاک اعلام داشت. (سند شماره ۷) این گونه به نظر می رسد که وی پس از چند سال زندان و رهایی از اجرای حکم اعدام، راضی به دردسرهای جدید و خطرات تازه نبود. در واقع، تعلل وی برای عزیمت به تهران _ یا اهواز و شیراز _ ترس از بازداشت و حبس بود. در مدت یکسال و اندی که از آزادی وی می گذشت، وقایعی در محل رخ داده بود که متهم اصلی آن پسرش خداکرم _ که با او نیز در زندان بود _ محسوب

ص: ۲۷۷

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- همانجا.

می شد. با وجود این مشکلات، وی راضی به رفتن تهران شد و با چند تن از همراهان حرکت نمود.

در همین ایام، فرمانده لشکر ۱۰ فارس «سرتیپ عبدالعلی اورمزد»، ناصر خان طاهری و شهباز فرزند عبدالله خان و سرگرد تژده فرماندار ممسنی را مأمور نمود، عبدالله خان را متقاعد نمایند به شیراز یا تهران حرکت کند. تا قبل از رسیدن مأمورین اورمزد، عبدالله خان خود به سوی تهران حرکت کرده بود. در نتیجه سرگرد تژده به ممسنی بازگشت و ناصر خان طاهری به همراه جمعی دیگر خود را به عبدالله خان رساند و با او عازم تهران شد.

ناصر خان که علاوه بر مأموریت اورمزد، با مسئولان ساواک فارس، خاصه سرهنگ شاهین پور _ مسئول امور عشایری ساواک _ ارتباط دوستانه داشت، خبر عزیمت عبدالله خان را بدو اطلاع داد. وی در شهرضا، یادداشت مختصری نوشت و به شیخ افضل مردانی (= انصاری) از خادمان خویش داد و روانه شیراز نمود. در این نامه دوستانه چنین نوشت:

دوست محترم سرکار سرهنگ شاهین پور

پس از عرض سلام [..] بنده باتفاق آقای عبدالله ضرغامپور بتهران رفته انشاءالله به زودی مراجعت [نموده] در شیراز شرفیاب خواهم شد. ضمناً چنانچه صلاح باشد یکی از دوستان خصوصی سرکار در تهران با مخلص تماس بگیرد(۱)

اسناد موجود نشان می دهد، علاوه بر ناصرخان طاهری، منشی وی میرزا مجید موسوی، که «مأمور ویژه» ساواک فارس بوده، اطلاعات و اخبار حرکت عبدالله خان _ و ناصرخان _ و اقامت آنان در تهران را به ساواک فارس گزارش داده است.

بدین گونه، عبدالله خان ضرغامپور، در اواخر دیماه ۱۳۴۱ عازم تهران گردید و در آنجا با برخی مقامات کشوری و لشکری ملاقات نمود.

دیدارها و جلسات خوانین بویر احمد در تهران

طی ایامی که عبدالله خان و ناصرخان، در تهران ساکن شدند، جدا از گردش و تفریح

ص: ۲۷۸

عادی، با افراد نظامی و غیر نظامی و نیز خوانین ممسنی و حیات داود نشست و برخاست داشته اند. مطالعه اعترافات ناصرخان، به خوبی بیانگر این آمد و شدهاست (۱)

در روزهای نخست اقامت در تهران با مقامات نظامی و دربار ملاقات نموده و به صورت شفاهی و کتبی، گرفتاری ها و مشکلات خویش را مطرح کرده اند.

براساس نقل ناصر خان، نخستین ملاقات آنان با تیمسار سپهد عظیمی، رئیس ستاد ارتش بوده است. در این ملاقات، علاوه بر عبدالله خان و ناصرخان، میرزا مجید موسوی منشی ناصرخان نیز حضور داشته است.

ناصرخان می گوید: «ما سه نفر به ستاد ارتش در خیابان سوم اسفند رفتیم (۲) و باتفاق تیمسار بیگدلی حضور تیمسار سپهد عظیمی ریاست ستاد شرفیاب شدیم ... ملاقات خاتمه یافت و ما دوباره پیش تیمسار بیگدلی در اطاقش رفتیم و ایشان از اینکه عبدالله خان و من بتهران آمده ایم اظهار خوشوقتی فرمودند... در ضمن فرمودند که شما اینجا خواهید ماند یا خیر[؟] عبدالله خان خودش گفت که ما آمده ایم که در تهران بمانیم (۳) و بعد معاون تیمسار بیگدلی بما گفتند خوبست هر دو و سه روز یکبار شما بیاید اینجا تا ما شما را ببینیم و اگر کاری داشتیم بشما بگوئیم....»

پس از این ملاقات _ و در همان روز _ نزد سلیمان بهبودی «وزیر دربار شاهنشاهی» رفته و عبدالله خان با وی صحبت نموده است. ناصرخان ادامه می دهد که: «بعد باتفاق هم رفتیم پیش آقای بهبودی و ایشان را ملاقات کردیم [.] آنروز فقط عبدالله خان ضرغامپور توانست با آقای بهبودی از نزدیک صحبت کند ولی من فرصت صحبت از نزدیک پیدا نکردم ... البته همانروز از نزد آقای بهبودی برگشته و در اداره دوم [ارتش] برای دیدن تیمسار سپهد کمال رئیس اداره دوم هم رفتیم ولی چون ایشان وقت نداشتند برای روز سه شنبه وقت تعیین کردند.»

ناصرخان روایت می کند، یکبار دیگر به تنهایی نزد بهبودی رفته و در خصوص عبدالله خان و «افکار و روحیات» او مطالبی بیان داشته است. به علاوه، پیشنهاد داده «باید مراقب اعمال و رفتار این شخص باشید و آقای بهبودی فرمودند که ما هم او را

ص: ۲۷۹

۱- همانجا.

۲- اصل: رفتیم.

۳- اصل: بمانم.

ناصرخان در این دیدار، از بهبودی استدعا نموده، حداقل پنج دقیقه وقت ملاقات حضوری با شاهنشاه بدو داده شود تا عرایض خصوصی اش را اظهار نماید. بهبودی نیز پاسخ داده «سعی میکنم وسائل شرفیابی رافراهم کنم شما یکی دو روز دیگر مراجعه کنید.»

دیدار بعدی عبدالله خان و ناصرخان، با تیمسار سپهبد کمال _ رئیس اداره دوم ارتش _ بوده است. در این دیدار، ناصرخان، منشی خود میرزا مجید موسوی را همراه خویش نبرده، زیرا عبدالله خان از همراهی وی ناراضی بوده و به ناصرخان گفته است: «این منشی تو جاسوس است و شما همه جا همراه ما او را می آوری خوب نیست.»

بنابراین، عبدالله خان و ناصرخان، دو نفری نزد تیمسار سپهبد کمال رفته و ضمن صحبت های مختلف تقاضای ملاقات شاهنشاه را نموده اند.

ناصرخان می گوید: «البته من چون تنها امیدم بدیدار شاهنشاه و عرض گرفتاری خودم بود اصرار می کردم که عبدالله ضرغامپور هم برخلاف میل باطنی خود... تقاضای شرفیابی بکند.» او هم کرد و تیمسار کمال فرمودند موضوع را کتباً بنویسید بیاورید دفتر و من بعرض ملوکانه میرسانم [و] سه شنبه دیگر جوابش را خواهم داد.»

در پایان دیدار، ناصرخان به صورت محرمانه از سپهبد کمال تقاضای وقت ملاقات خصوصی می نماید، که وی نیز می پذیرد. بنابراین، در روز تعیین شده، به تنهایی نزد سپهبد کمال رفته و ضمن بیان «خدمات و سوابق خود» به «جزئیات سوابق و افکار و روحیات عبدالله ضرغامپور» پرداخته و گفته است «که باید مواظب این شخص» باشید. وی، مجدداً از سپهبد کمال تقاضا نموده، وقت ملاقاتی با شاهنشاه «برای عرض گرفتاریهای» خویش «بگیرند و اگر شد برای عبدالله ضرغامپور هم اجازه شرفیابی بحضور اعلیحضرت همایونی گرفته شود تا بلکه با زیارت اعلیحضرت همایونی تغییری در وضع روحی و افکار غلط و انقلابی او حاصل شود.»

چون سپهبد کمال، اجازه «شرفیابی» را منوط به درخواست کتبی آنان نموده، ناصرخان نیز در دو درخواست جداگانه، تقاضای ملاقات حضوری کرده است. یکی به نام خود و دیگری به اسم هر دو نفر.

معهدا براساس گفته های ناصرخان، در چهار روز نخست حضور در تهران، به جز

«ملاقات و شرفیابی بحضور اولیای ارتش با هیچ مقام و شخص دیگری بغیر آقای بهودی» دیدار و گفتگو نداشتند. اما در غروب روز پنجم، هر دو به منزل حسینقلی خان رستم رفته و با وی دیدار نموده اند. ناصر خان می گوید: «کمی نشسته بودیم که ولی خان کیانی وارد منزل شد و احوالپرسی کرده و نشست [بعد] خطاب بما گفت که ای بدبخت و بیچاره ها شما چرا بتهران آمدید [۰]. من از این حرف ولی خان ناراحت شدم و گفتم چرا بدبخت هستیم [،]، شما چرا آمده اید [؟] گفتند که ما وضع دیگر و شما وضع خاص دیگری داشتید [۰]. در این گفتگوها و شوخیها بودند که فتح اله حیات داودی وارد منزل شد و با خنده معروف و بلندش گفت که چه خوب تمام خانها جمع هستید و رو کرد به عبدالله ضرغامپور و گفت (خان گپ یعنی خان کلفت) (۱) خان خانها ولی تو خیلی زود و ارزان بتهران آمدی و زود گول لباس زردها را خوردی [؟] در مقابل این حرف حیات داودی سایرین گفتند که این ناصرخان او را وادار کرده که بتهران بیاید و خود عبدالله ضرغامپور هم حرف آنها را تصدیق کرد...»

در این نخستین دیدار بدون برنامه، پنج کلانتر مشهور بوییر احمد علیا و سفلی، رستم و بکش ممسنی و حیات داود بوشهر، به این نتیجه می رسند که جلسات خویش را در مکانی غیر مشکوک برگزار نمایند. بنابراین تصمیم گرفته شد، ساعت ۲۱ شب بعد «در کافه استخر تهران پارس ملاقات و مذاکرات انجام گیرد.» طبق موعد مقرر، کلانتران بوییر احمد و ممسنی بدون شرکت فتح الله خان حیات داودی در جلسه حضور یافتند و پس از بحث و مذاکره راجع به اوضاع عمومی و چگونگی برخورد مأمورین ژاندارمری، و قرائت نامه هایی که از جانب خانواده حسینقلی خان _ خاصه مادر و خواهر وی _ نوشته شده بود، به گریه افتاده، به قرآن سوگند یاد کردند که با هم متحد و هماهنگ باشند.

ناصرخان روایت می کند:

ولی کیانی خطاب بحسینقلی رستم گفت که شما آن کاغذهاییکه از مادر و خواهرانت از شیراز رسیده بیرون بیاور برای اینها بخوان تا بدانند که چه بلائی بسر ماها عشایر درآورده و چطور میخواهند ما را بکلی از بین ببرند[.]. در اینموقع

ص: ۲۸۱

۱- احتمالاً بازجوی ناصرخان طاهری به غلط خان «گپ» به معنای بزرگ را خان «کلفت» نوشته است.

حسینقلی رستم کاغذهایی از جیش درآورد و شروع بخواندن کرد [۰]. مفاد کاغذها که مشعر بر اعمال فجایع مأمورین دولت در شیراز نسبت بخانواده و ناموس آنها بود و فوق العاده ناراحت کننده و زننده نوشته شده بود بطوری که هر سه نفر ولی کیانی، حسینقلی رستم [و] عبدالله ضرغامپور بی اختیار شروع کردند بگریه و حتی کاری کردند که منهم تحت تأثیر قرار گرفته و شروع بگریه کردم و در این حال از موقعیت استفاده کرده و ولی کیانی قرآن کوچکی از جیش درآورد و اول اشاره به حسینقلی رستم کرد و گفت که میدانی چه قرآنی است [۰]، بعد آنرا روی میز گذاشت و اولین کس خود ولی کیانی دست روی قرآن گذاشت و بعد حسینقلی رستم و بعد از آن عبدالله ضرغامپور و بالاخره با اصرار آنها و از روی بی میلی منهم ناچاراً دست روی قرآن گذاشته و درباره اتحاد و یگانگی قسم خوردیم و من جمله ای هم در موقع قسم خوردن اضافه کردم بشرطی که در جریاناتی که دست ارتش و شاهنشاه باشد مرا دخالت ندهند [۰]. آنها در جواب گفتند که این اتحاد ما روی اتحادیه ایلاتی و عشایری است [۰]. ما هم مثل طبقات [دیگر] اتحادیه ای برای خودمان خواهیم داشت.

بدین ترتیب، چهار تن از کلانتران بویر احمد و ممسنی، بدون حضور حیات داودی، و به قید قسم اتحادیه «ایلاتی و عشایری» تشکیل داده و به تدریج در گسترش دامنه آن تلاش نمودند. فردای جلسه کافه استخر، طبق قرار مربوطه، عبدالله خان و ناصرخان به خانه حیات داودی رفته و با او دیدار و گفتگو نموده اند.

بنا به نقل ناصرخان، حیات داودی با «خوشحالی و خنده کنان» به استقبال آنان رفت «و تبریک گفت و اضافه کرد که خیال نکنید شما تنها هستید [۰] تمام ایلات و عشایر و خوانین با ما هستند [۰]. حتی منصور باشتی که یکی از افراد مؤثر همراه و همکار ما می باشد برای جلب رضایت خوانین منطقه کهگیلویه ... رفته است... عشایر قشقائی [هم] عموماً وسیله محمد حسین خان قشقائی و ایل بختیاری هم وسیله امیر بهمن خان بختیاری آماده و حاضر بهمکاری با ما هستند.»

در همین جلسه، حیات داودی عنوان می کند که از طرف دوستان، مقداری پول تهیه شده تا در اختیار بویر احمدی ها گذاشته شود.

او هم چنین اضافه نموده «بعدها البته وسیله ولی خان کیانی ترتیب ارسال وجوه

مورد لزوم از طریق شیراز داده خواهد شد.» وی که از آگاهی سیاسی _ اجتماعی خوبی برخوردار بوده، در حضور خوانین بویر احمد و ممسنی از کودتای عراق سخن گفته، که در نتیجه «شاه شب را تا صبح نخوابیده و از ترس شلواریش را هم زرد کرده و پای بی سیم گوش بجریان کودتا می داد و حالا موقع آنست که هر کس دنبال کار خود برود.»

او به عبدالله خان و ناصرخان می گوید: «رفقا اصرار دارند که شما هم زودتر بمحل بروید و تمام وسایل از هر لحاظ آماده شده است.»

به دنبال این صحبت ها، یکبار دیگر خوانین بویراحمد، جداگانه با ولی خان کیانی در هتل گیلان نو، دیدار می کنند. در این دیدار، کیانی «ضمن صحبت اشاره میکرد که دیگر کارها تمام است و از طرف سهراب کشکولی و سایر خوانین قشقائی اظهار اطمینان و تضمین میکرد که با آنها ملاقات و مذاکره شده و مرا وکیل کرده اند و من همین امشب یا فردا صبح بطرف شیراز حرکت می کنم تا ضمن تجدید سوگند اتحاد بین عشایر و دوستان خودمان ترتیبی میدهم که پس از آمدن شما در یک جای امنی با حضور کلیه خوانین عشایر ملاقاتی دستجمعی کرده و اتحادنامه رسمی تنظیم و بامضاء برسد.»

ناصرخان اضافه می نماید، در این دیدار، عبدالله خان «قوٹی کبریتی خارجی» از جیب در آورد و به ولی خان کیانی داد و گفت: «این نشانه من [و] خورشید برومند است [.] این کبریت را وسیله ای بفرستید به خورشید برومند [،] آن طبق برنامه کارها را آماده خواهد کرد و خواهد فهمید که کارهای ما هم طبق برنامه انجام شده... [از گفته] عبدالله خان که کارها طبق برنامه انجام شده من احساس ناراحتی کردم و فهمیدم که قبلاً برنامه ای هم داشته اند که من از آن بی اطلاع بودم.»

در پی نشست کلانتران بویراحمد و ولی خان کیانی، ناصرخان طاهری محرمانه تلگرافی با نام مستعار موسوی، به سازمان امنیت فارس و سرهنگ شاهین پور مخابره می نماید. در این تلگراف که در تاریخ ۱۰/۱۱/۱۳۴۱ ارسال گردیده، به سرهنگ شاهین پور اطلاع داده که: «ولی کیانی طبق نقشه بدستورات اشخاص بفارس آمده کاملاً مواظب نامبرده باشید.»^(۱)

ناصرخان طاهری که به نظر می رسد در درون، راضی بدین روند نبوده، دیدارهای

ص: ۲۸۳

جداگانه ای نیز با مقامات نظامی _ در اداره دوم ارتش، ستاد ارتش، تیمسار سپهبد مالک فرمانده ژاندارمری کل کشور و در دربار با بهبودی _ داشته است. وی، هدف خویش را «از این ملاقاتها بیشتر تحصیل اجازه شرفیابی بحضور اعلیحضرت همایونی» ذکر می کند.

به دنبال عزیمت ولی خان کیانی به شیراز، گویا چند روزی تب و تاب جلسات خوانین، خاموش گردیده است. اما، جنب و جوش وی در منطقه، با اعزام فریدون خان جاویدی به تهران ادامه یافته است. فریدون جاویدی، از طرف ولی خان مأمور شده بود، اقدامات وی را به خوانین بویر احمد، حسینقلی خان رستم و فتح الله خان حیات داودی ابلاغ نماید و آنان را به ترک تهران و حضور در منطقه وادار سازد. این در حالی بود که ولی خان کیانی پس از تلگراف ناصرخان طاهری، تحت مراقبت ساواک فارس قرار گرفته است. سندی در دست است که رئیس ساواک فارس به مدیریت کل اداره سوم ساواک اعلام نموده: «ولی کیانی اخیراً از تهران مراجعت کرده و چون بر طبق اطلاع رسیده دستوراتی باو در مرکز داده شده است... دستور داده شد مراقبت های لازم از او بعمل آید.»^(۱) علاوه بر ابرام ولی خان کیانی، تلاش های فتح الله خان حیات داودی، برای اعزام بویر احمدی ها به منطقه، ادامه داشت. اما به گفته ناصرخان، وی به عمد چند روزی تأخیر نموده است. مجدداً ولی خان کیانی، منشی خویش «حمزه مقدسی» را اعزام داشته تا به فریدون خان جاویدی اعلام نماید چرا معطل مانده و تأخیر نموده است. بنا به نقل حمزه مقدسی، وی دوبار این مأموریت را انجام داده است^(۲).

ناصر خان روایت می کند:

در این مدت باز تمام آقایان گاهی در منزل حسینقلی خان و گاهی در مهمانخانه گیلان نو منزل فریدون جاویدی مرا ملاقات کرده و با نصایح و تحریکات مرا تشویق به حرکت میکردند و من با حرف فریدون زیر بار نرفتم تا اینکه پیغام فتح اله حیات داودی را فریدون برای من آورد که در یکی از خیابانهای شمالی شهر منتظر شما و ضرغامپور هستم و روی این پیغام من و عبدالله خان ضرغامپور به

ص: ۲۸۴

۱- همانجا.

۲- همانجا.

ملاقات فتح اله حیات داودی رفتیم... حیات داودی مجدداً با تکرار حرفهای فریبده خود که در اینکار مهارت کاملی دارد بنده را تحت تأثیر قرارداد و قول حرکت گرفت که حتماً فردا حرکت کنیم ولی من باز فردا حرکت نکردم [۱]. در این بین عبداله خان ضرغامپور هم از من پیش حسینقلی خان رستم شکایت کرده بود که ناصرخان با من همکاری نمی کند و حرفهای دری وری میزند و حسینقلی خان هم وسیله فریدون جاویدی بمن پیغام فرستاده بود که چون آقای مقدسی منشی ولی خان کیانی از شیراز آمده و حامل (۱) پیغامهای جدید از طرف ولی خان کیانی است حتماً مرا ملاقات نمایند (۲) و من هم به ملاقات حسینقلی خان رستم رفتم... مقدسی شروع کرد با حضور حسینقلی خان پیغام ولی کیانی را که میگوید تمام کارها آماده شده و کلیه عشایر فارس اتحاد کردند فقط منتظر آمدن شما دو نفر هستیم چرا دیر کرده اید [؟] اینموضوع برای همه ما خطر دارد...

سرانجام نشست ها و صحبت های متعدد و بی توجهی مقامات دولتی، منجر به حرکت خوانین بوییر احمد و خروج آنها از تهران گردید. یک روز قبل از حرکت، مجدداً ناصرخان طاهری نزد بهبودی و برخی مقامات ارتشی رفته و برای چندمین بار پیگیر وقت ملاقات با شاه شده است. سرهنگ مؤبد، مسئول دفتر تیمسار سپهبد کمال به ناصرخان گفته است: «تیمسار کمال فرمودند که هنوز موفق نشدم عریضه های شما را بشرفعرض برسانم.»

هم چنین ناصرخان در آخرین ملاقات با بهبودی، از نتیجه «تقاضای وقت شرفیابی بحضور اعلیحضرت همایونی» سؤال کرده است. ولی بهبودی پاسخ داده: «امکان این کار نبود ایشان وقتشان خیلی گرفته است.»

ناصرخان می گوید: «من از این جواب ایشان که گفتند میسر نمی شود شرفیاب بشوید اینطور استنباط کردم که اولاً عریضه اجازه شرفیابی بنده بعرض ملوکانه رسیده و ثانیاً آقای بهبودی مثل اینکه مایل نبودند مسائل مستقیماً بعرض [شاه] برسد بلکه میبایستی از طریق و وسیله ایشان بشرفعرض برسد...»

ص: ۲۸۵

۱- اصل: هامل.

۲- اصل: نماید.

معهدا، پاسخی که به درخواست های مکرر ناصرخان _ که ظاهراً تا آن هنگام مورد توجه شاه و دربار بود _ دادند، این بود که با نظر مساعد «شرحی در مورد کمک» بدو، به اداره دوم ارتش فرستادند. به گفته ناصرخان، مهم ترین موارد درخواستی وی عبارت بوده از: وضع زندگی ایشان، قیمت ملک و اگذاری به طور عادلانه و حقوق مقرری هزار تومان که از سال ۱۳۳۲ از طرف ارتش به وی پرداخت می شد، اما از یک سال پیش قطع شده بود(۱).

باری، ناصرخان طاهری پس از ناامید شدن از ملاقات حضوری با محمد رضا شاه، دیگر سراغ دربار و ارتش را نگرفته و بعد ظهر روز بعد (۲۵ بهمن ماه)، به همراه عبدالله خان ضرغامپور عازم بویراحمد گشته است. البته لحظاتی قبل از ترک تهران، تلگرافی مهم و هدایت گر _ به اسم مستعار موسوی _ به سرلشکر همت و سرهنگ شاهین پور _ در ساواک فارس _ مخابره نموده است.

وی در این تلگراف، که به دستخط دوستش «ایرج نگهبان» نگاشته شده، چنین اعلام داشته است(۲).

... تیمسار معظم سرلشکر همت[،] رونوشت سازمان امنیت سرهنگ شاهین پور[.] محترماً بعرض میرساند: خوانین بویراحمد که بهتران آمده بودند بر اثر رفتار خلاف انتظار بعضی از مأمورین انتظامی ناراحت بطرف منطقه بویراحمد حرکت نموده و از این جریان ممکن است خائنین و دشمنان شاه و مملکت بنفع خود سوء استفاده نمایند. لذا چون خوانین بویراحمد و افراد ایل مزبور نسبت بشاهنشاه علاقه داشته و وفادارند تا خائنین وطن آنها را بعناوین مختلف لکه دار نکرده اند با کسب اجازه همایونی شما میتوانید بمحل بویراحمد رفته و با تماس با آنها رفع سوء تفاهم نمائید

ص: ۲۸۶

۱- نامه ای به امضای سپهبد کمال _ رئیس اداره دوم ارتش _ در دست است که در تاریخ هشتم اسفندماه _ که خوانین بویراحمد از تهران خارج شده بودند _ به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور اعلان داشته، تا به دستور محمدرضا شاه «در صورت امکان» از ناصرخان طاهری «استفاده اطلاعاتی شده و ماهیانه نیز حقوقی هم برای او تعیین نمایند.» (بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی) در واقع، تمام تلاش ناصرخان طاهری و درخواست های مکرر وی از مقامات کشوری و لشکری، منتج به نامه ای شده که حدود دو هفته پس از ترک تهران به ریاست ساواک کشور اعلام شده است. جالب است که یکی از مسئولان ساواک، در ذیل نامه نوشته: «ناصر طاهری کیست[؟] اگر جزء عشایر فارس باشد فعلاً یاغی شده[.] تحقیق و نتیجه را گزارش نمایید.»

۲- در عنوان تلگراف، کاملاً مشخص است که اسم «سرهنگ شاهین پور» دستخط ناصرخان طاهری است.

و آنها را از مرحم شاهنشاه بیش از پیش امیدوار سازید. بدلیل اینکه خوانین آنجا و اهالی بویر احمد نسبت به شخص شما علاقه داشته و شما را فدایی شاهنشاه می دانند. ضمناً تا رفتن شما به محل بویر احمد دستور فرمائید مأمورین انتظامی کوچکترین عملی که باعث ناراحتی و عصبانیت بیشتر خوانین و اهالی فراهم شود از خود نشان ندهند که دشمنان وطن را برای رسیدن به هدف خود نزدیک تر خواهد ساخت... تقدیمی فدائی شاه موسوی.»(۱)

در واقع، ناصرخان طاهری به درستی «رفتار خلاف انتظار» مأمورین انتظامی و دولتی را از عوامل نارضایی خود _ و عبدالله خان _ دانسته است. تمام تلاش های وی، برای دیدار خصوصی با شاه، ناکام مانده بود و ظاهراً حق داشت با آن همه سوابق دوستی و علاقه، ناراحت به منطقه باز گردد. به رغم این بی توجهی، هنوز امیدوار و منتظر دلجویی و پذیرش دولتیان بود.

بی توجهی مقامات حکومت و تأثیر مخالفان بر خوانین بویر احمد

عبدالله خان و ناصرخان، قریب یک ماه در تهران اقامت گزیدند. در این مدت، با چه کسانی آمدوشد داشته و چه مطالبی رد و بدل شده است؟ امروزه، پاسخ بدین پرسش، جز با تکیه بر اعترافات ناصرخان طاهری در سازمان اطلاعات و امنیت کشور و برخی گزارشات ساواک فارس، به دست نمی آید.

بی تردید مفصل ترین و کامل ترین روایت شاهدان عینی _ که اکنون در دست است _ گفته ها و نوشته های ناصرخان طاهری است که خود حضوری مؤثر و مستقیم داشته است. البته باید توجه داشت، که ناصرخان ضمن روایت نسبتاً صحیح وقایع ایام تهران، همواره سعی نموده جرم خویش را تخفیف داده، مبرا نماید. این گونه به نظر می رسد که وی، چاره ای جز این نداشته و برای نجات جان خویش می بایست این چنین عمل می نمود. با این حال، مطمئن ترین روایت موجود، گفته ها و نوشته های اوست؛ که به نظر می رسد بخش اعظمی از واقعیت ها درون آن نهفته است. در واقع، بر مبنای اعترافات ناصرخان طاهری و تطبیق روایات و اسناد دیگر، گوشه های مهمی از نقاط تاریک وقایع

ص: ۲۸۷

باری، از مجموع اعترافات ناصرخان طاهری و برخی گفته های ولی خان کیانی، حسینقلی خان رستم و فتح الله خان حیات داودی، بر می آید که چون خوانین ممسنی و حیات داود از ورود خوانین بویراحمد به تهران مطلع گردیدند، به برنامه ریزی نسبتاً دقیق و تحریک آمیزی دست یازیدند، تا به هر طریق ممکن خوانین بویراحمد را به منطقه بازگردانند و در حالت عصیان و خودسری _ نسبت به دولت مرکزی _ نگه دارند. اما، آنچه که مهم تر و مؤثرتر به نظر می رسد، بی اعتنایی محض مقامات حکومتی نسبت به کلانتران بویراحمد بود. در واقع، نحوه برخورد حکومتیان و بی توجهی و بی اعتنایی آنان، زمینه پذیرش خوانین بویراحمد _ خاصه عبدالله خان _ را مهیا نمود و پس از یک ماه اقامت در تهران به ولایت برگرداند. حال این سؤال مطرح است، که مقصود مقامات حکومتی از اعزام عبدالله خان به تهران، چه بوده است؟ اگر قرار بوده در تهران، هیچ یک از مقامات کشوری و لشکری، خود با وی ملاقات نمایند و او را تحت نظر و مراقبت نگیرند، چرا مجبور به عزیمت پایتخت نمودند؟

آیا چون عبدالله خان، خودبه ملاقات برخی نظامیان رفته و چند بار با سلیمان بهبودی دیدار نموده، گونه ای بی اعتنایی در آنان رسوخ کرده و خطر او و عشایر را رفع شده پنداشتند؟ البته، باید توجه داشت که این گونه بی اهمیت جلوه دادن مخالفان، مختص عشایر و ایل بویراحمد نبود؛ بلکه شاه و ایادیش، روحانیون مخالف و گروههای سیاسی معارض خویش را کاملاً دست کم گرفته بودند. قدرت بلامنازع شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که اکنون قریب ده سالی از آن می گذشت، چنین سودایی را در بسیاری از فرماندهان و درباریان نهادینه کرده بود. به احتمال زیاد، در این بحبوحه که محمد رضا شاه اصول انقلاب سفید را اعلام داشته بود، و مقامات کشوری و لشکری، خود را برای برگزاری رفراندوم طاهری مهیا می کردند، اعتنایی به عشایر و سران آن نداشتند و نمی خواستند اندکی وقت و هزینه صرف آن نمایند. به علاوه، تبلیغات رژیم در پیروزی طاهری رفراندوم، بیش از پیش آنان را سرمست و مغرور نموده بود.

از گفته های ناصرخان طاهری برمی آید که وی از سلیمان بهبودی، سپهبد کمال رئیس اداره دوم ارتش و برخی دیگر از مقامات نظامی استدعا و خواهش بسیار نموده، تا به اندازه پنج دقیقه وقت ملاقات با شاه بگیرند که گرفتاری های خویش را عرضه

دارد. اما این فرصت بدو داده نشد. بی تردید، اگر مخالفت عبدالله خان، ناصر خان و دیگر افراد عشایر و ایلات، برای سران رژیم اهمیت داشت، به درخواست های آنان توجه می شد. حضور خوانین بویر احمد و دیگر خوانین در تهران، آنچنان بی اهمیت جلوه داده شده که هیچ مقام رسمی حکومتی _ اعم از لشکری و کشوری _ خود حاضر به دیدار آنان نشده است. ملاقات هایی هم که ناصرخان در اعترافات خویش برشمرده، در واقع از سرتقاضا و اصرار وی بوده است. این بی توجهی و عدم احساس خطر از ناحیه سران عشایر و ایلات، به حدی بود که حتی یکبار مأمورین ساواک زحمت ملاقات و مصاحبه با خوانین بویر احمد و ممسنی را به خود نداده اند. این در حالی است که ناصرخان طاهری و میرزامجید موسوی، اطلاعاتی از سران عشایر بویر احمد و ممسنی به ساواک فارس گزارش داده اند. در مجموع، اولیاء امور کشوری و لشکری، وجود و عدم عبدالله خان و امثال وی در عشایر کشور را با نهایت بی توجهی و بی اهمیتی برگزار نموده و اصلاً به حساب نیاورده اند. سند جالبی از ساواک در دست است که کاملاً مؤید بی اعتنایی و نخوت مقامات حکومت پهلوی نسبت به عشایر کشور و ایل بویراحمد است. در این سند ارزشمند، ساواک فارس به سازمان اطلاعات و امنیت کشور پیشنهاد داده: «چون بیشتر افراد بویراحمد دارای سلاح می باشند» و «ممکن است در مقابل مأمورین اصلاحات ارضی یا خلع سلاح مقاومت نمایند... پیش بینی می شود که وضع منطقه بویراحمد بویژه بویراحمد سفلی واقع در منطقه خوزستان به منظور اجرای اقدامات اساسی دولت مساعد نباشد.» بنابراین «جهت تسریع در اجرای هدفهای دولت» پیشنهاد می شود: «۱_ عبدالله ضرغام پور در تهران مورد توجه و محبت قرار گیرد و مبلغی در حدود یکصد الی دویست هزار ریال و مبلغی نیز به ناصر طاهری به عنوان قرض یا بهای املاک یا به هر عنوان دیگری که مبتضی است پرداخت گردد و نامبردگان را مسئول حسن اجرای برنامه خلع سلاح و اصلاحات ارضی قرار داده[۱]، به طوری که ابتدا اعتمادشان کاملاً به دولت جلب و سپس آنها را روانه محل خود نمایند.

۲_ در مورد خداکرم ضرغام پور به عبدالله ضرغام پور اطمینان داده شود که از اعمال گذشته او صرفنظر شده و عبدالله را وادار نمایند که پس از رسیدن به محل [۱] خداکرم را به تهران اعزام و به مشارالیه نیز محبت شود و اطمینان داده شود که تحت تعقیب قرار نخواهد گرفت.

۳- به مأمورین مربوطه دستورات لازم داده شود که حتی الامکان و تا حدود مقررات به طور موقت هم که شده با نامبردگان مدارا نموده و سختگیریهای بی جهت نکنند.

۴- پس از خلع سلاح و اجرای قانون اصلاحات ارضی به طور کامل رسیدگی به پرونده های موجود این قبیل اشخاص کمال سهولت را خواهد داشت.»(۱)

بر اساس این پیشنهادها، بخش عشایری ساواک به مقامات رده بالای ساواک اعلام نموده: «... چنانچه نامبردگان مورد تحبیب قرار گیرند و به محل اعزام گردند،[۱] لاقلاً تسهیلاتی در امر خلع سلاح در منطقه بویراحمد به وجود خواهد آمد و از اقدامات مخالف دولت توسط کسان نامبرده نیز کاسته خواهد شد.» به رغم این پیشنهادها و اظهارنظرها، یکی از مسئولان عالی رتبه ساواک، با بی اعتنایی و بی اهمیت جلوه دادن مخالفت عشایر، اظهار داشته است: «به عرض برسد،[۲] به نظر این جانب این نوع گزارشات اساس و منبع صحیحی ندارد و نظریات اشخاصی است که از قدرت دولت بی اطلاع هستند؛[۳] والا- چند نفر بویراحمدی خیال نمی کنم در مقابل قوای دولت بتوانند کوچک ترین ابراز وجود نمایند،[۴] یا در مقابل اصلاحات ارضی که در تمام کشور به موقع اجرا گذارده شده در یک منطقه یک عده موانع ایجاد نمایند ۲۰/۱۱» (سند شماره ۸) عبدالله خان و ناصرخان نیز چنین بی توجهی و بی اعتنایی را دریافتند و با نگرانی، تهران را ترک نمودند.

به علاوه، از اوضاع مخالفان رژیم - نظیر روحانیون و گروههای سیاسی - اطلاعاتی کسب کردند و جهت مشورت با کدخدایان و ریش سفیدان ایل بویر احمد مراجعت نمودند.

در این ایام، فضای عمومی کشور نسبت به اصول انقلاب سفید، نامساعد و بحرانی بود و بالطبع اوضاع پایتخت کشور نامناسب تر بوده است. جامعه مذهبی ایران نیز متأثر از علمای دینی و روحانیون مبارز، کاملاً مخالف اقدامات و اصول اعلام شده شاه بود. روحانیون در سطح وسیع مملکت، با اعلامیه ها، تلگراف ها و سخنرانی های خویش، توده مردم را تهییج و ترغیب به مخالفت و ضدیت با لویح شاه نموده بودند. بی تردید در شهرها - خاصه پایتخت کشور - جو روانی تضاد و تعارض باحکومت، مشهود تر و ملموس تر بود. در روزهای نخست بهمن ماه که شهر تهران شلوغ شده بود و چندین

ص: ۲۹۰

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

تظاهرات اعتراض آمیز _ از جانب روحانیون و مردم _ انجام گرفته بود، کلانتران بویراحمد و ممسنی در شهر بودند و از نزدیک اوضاع نابسامان مرکز را مشاهده می کردند. بنابراین، در چنین فضایی از تعارض و خصومت، افراد ناراضی و نگران، بیش از پیش متأثر و ناراضی می گردند؛ و در صورت امکان عکس العمل شدید و دشمنانه نشان می دهند.

عبدالله خان ضرغامپور، علاوه بر سران عشایر فارس، ظاهراً با افرادی از نظامیان توده ای و نیز دوستداران سپهد تیمور بختیار _ که در واقع نجات دهنده وی از اعدام قطعی بود _ ارتباط داشت. احتمال می رود، این دسته از مخالفان حکومت، نیز وی را تحریک به عدم تبعیت از شاه نموده باشند.

در هر حال، عبدالله خان زمینه مخالفت علنی و آشکار علیه حکومت پهلوی را داشت؛ اما ناصرخان فاقد چنین زمینه ای بود. زیرا، وی از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد، به دلیل سوابق دوستانه و طرفدارانه از محمد رضا شاه، کاملاً مورد توجه و پشتیبانی حکومت _ خاصه نظامیان ارتشی _ بود. وی، حتی حقوق ماهیانه هزار تومان از دولت دریافت می کرد. با این پیشینه، به احتمال قریب به یقین، خواستار درگیری و رویارویی آشکار باحکومت شاه نبود. اسناد موجود و شواهد عینی بیانگر آن است که ناصرخان از آغاز شکل گیری مخالفت سران عشایر تا زمان تسلیم، در حالتی از تردید و دو دلی به سر می برده است.

تبلیغات کلانتران و تجمع کدخدایان

در ایل بویراحمد، برخلاف ایلات دیگر، قدرت واقعی در دست کدخدایان بود. هر چند در هرم طبقاتی ایل، خان در رأس قرار گرفته بود؛ اما اقتدار و سلطه وی وابستگی تام و تمام به حمایت و پشتیبانی کدخدایان داشت. خان به خودی خود قدرت و حکومتی نداشت، و این کدخدا بود که بدو قدرت و توان می بخشید (۱) این مهم را

ص: ۲۹۱

۱- منوچهر ضرابی که در دهه ۳۰ مدتها در حوزه عشایر کهگیلویه و بویراحمد _ و بهبهان _ خدمات اداری انجام داده بود، در مقاله ای مهم راجع به ایلات کهگیلویه و بویراحمد، به این نکته اساسی اشاره دارد. وی می نویسد: «نکته ای که در اینجا قابل ذکر است [و] اهمیت به سزا دارد آن است که به خلاف عشایر عرب که قدرت در دست شیخ یا رئیس عشیره است [،] در عشایر کهگیلویه [و بویراحمد] قدرت در دست رؤسای ایل نیست و از آن کدخدایان است و در موقع بی نظمی و انقلابات تصمیم کدخدا شرط پیوستن تیره به یاغیان است نه اداره رئیس ایل.» (منوچهر ضرابی، «طوایف کهگیلویه»، فرهنگ ایران زمین، جلد نهم، طهران: چاپخانه افست، ۱۳۴۵، ص ۲۸۵).

خوانین بویر احمد می دانستند و بنابراین در نهایت تلاش و تکاپو، سعی در جلب و جذب کدخدایان نمودند. البته اکثریت قریب به اتفاق کدخدایان بویر احمد، وابستگان سببی و نسبی خوانین بودند. برخی از این کدخدایان نیز به تبع ثروت و شهرت خوانین _ و پدران آنان _ مشهور شده بودند و پایگاهی در طایفه خویش به دست آورده بودند. بدین گونه اکثر خوانین و کدخدایان، لازم و ملزوم هم شمرده می شدند و به اتکای یکدیگر به منویات خویش دست می یافتند.

با این وضعیت، عبدالله خان و ناصرخان در خانه کدخدایان ایل بویراحمد حضور یافتند و به تبلیغ منفی علیه حکومت مرکزی پرداختند. آنان در تبلیغات خویش، از اوضاع نابسامان کشور و مخالفت روحانیون، گروههای سیاسی و حتی ارتشیان، علیه شاه و دربار، داد سخن می دادند. برخی اعلامیه های سیاسی، که از جانب روحانیون، دانشگاہیان، جبهه ملی و نهضت آزادی منتشر شده بود، مقارن این اوضاع به دست آنان نیز رسیده بود. علاوه بر روایت شاهدان عینی، برخی اسناد موجود، مبین این واقعیت است. در گزارشی از لشکر ۹ اهواز، که تقریباً با گفته های ناصرخان طاهری مطابقت دارد، آمده است که:

برابر اطلاع رسیده عبدالله ضرغامپور و ناصر طاهری از تهران با اتومبیل امیربهمن بختیار برادر جهانشاه صمصام حرکت و اولین منزل آنها در فلاگرد بختیاری منزل داراب فلاگردی شوهر خواهر عبدالله و منزلگاه دوم آنها در بادنگان (۱) منزل امیرهوشنگ بهادر و منزل سوم در دوروهان بوده و شایعاتی مبنی بر اینکه ما از تهران آمده و حامل فتوای روحانیون و چند نفر از سپهبدان ارتش هستیم [۰] مخصوصاً آیت اله بهبهانی که نباید اصلاحات ارضی و خلع سلاح انجام شود انتشار داده و بعداً بنقاره خانه منزل هادی پناهی و سپس بدشت روم ... میروند (۲)

در گزارشی دیگر از مأمور ویژه ساواک، چنین اطلاع رسانی شده است:

ص: ۲۹۲

۱- اصل: بادنگاه.

۲- جواد منصوری، همان، جلد اول، سند شماره ۵۲/۲ اثر مزبور.

طبق اطلاع رسیده عبدالها ضرغامپور و ناصر طاهری شایعاتی مبنی بر عدم اطاعت از اوامر دولت در موارد اصلاحات ارضی و خلع سلاح در منطقه فارس منتشر کرده اند و با ملاقاتهایی که پی در پی با کدخدایان و ریش سفیدان بعمل آورده اند همگان را مجبور به عدم تمکین و تحویل ندادن اسلحه و مقاومت و مخالفت با اجرای قانون اصلاحات ارضی نموده اند و این جریان تا حدی است که کمتر کسی مایل به تحویل اسلحه بوده و بامید وصول مقرداری وجه و پخش آن بین افراد ایلات بختیاری و قشقایی مترصد قیام در یک روز معین و جلوگیری از اجرای قانون اصلاحات ارضی میباشند (۱).

بدین ترتیب، بسیاری از کدخدایان مشهور بویر احمد، موافقت و همراهی خویش را با عبدالله خان و ناصرخان اعلام داشتند و برای تصمیم گیری نهایی وارد روستای دروهان _ و خانه عبدالله خان _ شدند.

علاوه بر تبلیغات و تلاش خوانین، برخی طلبه های محلی که در شیراز، زیر نظر آیت الله شیخ بهاءالدین محلاتی و آیت الله سید کرامت الله ملک حسینی _ روحانی معروف محلی _ دروس دینی می خواندند، مرتباً با اعلامیه های علما و روحانیون قم و تهران _ خاصه اعلامیه های امام خمینی _ در منطقه حضور پیدا می کردند و در تنویر افکار عمومی و تهییج آنان به مبارزه با رژیم، تبلیغ می نمودند. در اعترافات ناصرخان طاهری و منصور بویر احمدی برادر عبدالله خان به برخی از این روحانیون و فعالیت های آنان اشاره شده است.

ناصر خان می گوید:

در ابتدای امر همانطور که یادآوری کردم ولی خان کیانی در صحبتهای خود از طرف روحانیون و غیره ما را تشویق و تحریک میکرد [۰]. از آن گذشته تعدادی از طلبه های منطقه باشت و بابوئی و چند نفر از طلبه های ممسنی و دو نفر طلبه از بویر احمد سفلی [۱]، منطقه عبدالله خان ضرغامپور که در شیراز به تحصیل علوم دینی و آخوندی مشغول بودند و غالباً از طایفه سادات امامزاده علی [بودند] مرتباً در بین طوایف برفت و آمد و تبلیغات پرداخته و ضمن آوردن و پخش اعلامیه های مختلف

ص: ۲۹۳

افراد را [به] اینکه این کار شما جهاد است باید بر علیه اقدامات ضد دین دولت جهاد کرد و از هیچ کاری فروگذار نکرد [۱]. تا اینکه یکی دو نفر از آنها در یکی از خط سیرها به من مراجعه کرده و اصرار داشتند که بنده یک نامه به عنوان به آقای شیخ بهاءالدین محلاتی مبنی بر پشتیبانی از سادات و روحانیون بنویسم تا آنها ... چاپ کرده و در روزنامه ها انتشار دهند ولی من زیر بار حرف آنها نرفتم [۱]. [اعلامیه هائیکه در آن منطقه پخش میگردید بعضی ها بامضاء آیت اله خمینی و بعضی ها از طرف جامعه مسلمین بود و مفاد آنها تحریک مردم به قیام بر علیه دشمنان دین و جهاد و غیره بود و اکثراً در بین افراد ساده لوح پخش می کردند]. گذشته از این [فتح الله خان] حیات داودی و ولی خان کیانی در صحبتهایشان همیشه روحانیون را از خودشان قلمداد کرده [۲] و برای تشویق ما چنین وانمود میگرد [ند] این روحانیون هم بجایای مهم و قرصی بستگی داشته و مورد پشتیبانی قرار میگیرد [۱]. میخواست بفهماند که ما تنها نیستیم تمام طبقات مخالف فعلی با ما همراه هستند.» (سند شماره ۹) منصور بویر احمدی نیز در اظهارات خود به مأموران ساواک، می گوید:

تعدادی از سادات که در شیراز مدرسه طلبه ها درس میخوانند و از اهالی سفیدار [۱]، سرتنگ و شولستان میباشند در کوهپایه پیش خورشید برومند و ناصرطاهری و عبدالله ضرغامپور می آمدند محرمانه با آنها ملاقات مینمودند [و] اعلامیه هائی هم از طرف علماء شیراز بنام شیخ بهاءالدین [محلاتی] و عده دیگر با خود می آوردند و بین عشایر پخش میکردند و میگفتند که باید با قانون آزادی زنان مخالفت نماییم و میگفتند به پول احتیاج دارید علماء شیراز بشما کمک می کنند ... (سند شماره ۱۰) کی خدا بخش مظفری، از جنگجویان بویر احمدی در تجمع دروهان و نبرد توت نده، بیان می کند که خوانین از حمایت و هدایت روحانیون سخن می راندند و اعلامیه هایی در دستشان بود که نشان می داد روحانیون مخالف رژیم و خواستار مبارزه هستند.

ص: ۲۹۴

۱- به قطع یقین آن دو نفر، سید علی اصغر حسینی _ امام جمعه فعلی یاسوج _ و سید عبدالعلی (فتح الله) تقوی بودند، که در خط سیر خویش با ناصرخان ملاقات کرده اند.

۲- اصل: گرفته.

بنابراین، به حرف آنان، باور و اعتماد کرده اند(۱).

بنابراین کاملاً آشکار است که اعلامیه های علما و فعالیت و تبلیغات دینی روحانیون و طلاب حوزه های علمیه، به رهبری امام خمینی در ترغیب عشایر و سران آنان به مخالفت و مبارزه با رژیم و ادامه قیام عشایر، تأثیر فراوان داشته است؛ و در واقع از عوامل اصلی قیام و استمرار آن محسوب می شود. در مطالب بعدی، خاصه جریان جنگ گجستان و گفته های ملاغلامحسین سیاهپور، تأثیر اعلامیه های امام خمینی و تشویق روحانیون، به خوبی مشهود است. اشعار ملادریش دشتیان، بیانگر آگاهی و حمایت عشایر از افکار و اندیشه های روحانیون دینی است. وی به وضوح بیان می دارد که:

زن آن را بـه مجلـس همـی داد رأی کسی را نبود راضی از این امر و نهی

سندی در دست است، که نشان می دهد قبل از بمباران دروهان و شروع جنگ مسلحانه، «روز جمعه ۱۲/۱۰/۱۳۴۱ [۱۳۴۱] یکدستگاه خودروی کامانکار ژاندارمری که حامل دو نفر ژاندارم و از طریق یاسوج بویر احمد بطرف نورآباد رهسپار بوده در محلی بین بامامیدان(۲) و سرگچینه از طرف عده ای اشرار متوقف و پس از تخلیه خودرو اشرار فرمانده ژاندارمری نورآباد را گرفته و پس از حصول اطمینان از اینکه فرمانده مزبور در خودرو نمیباشد آنها را رها کرده و ضمن انتقاد شدید از مقامات عالیله کشور اظهار میدارند شاه کار را باینجا رسانیده که زنها و کیل شوند...» (سند شماره ۱۱)

بدین ترتیب، عشایر منطقه از اوضاع سیاسی _ اجتماعی کشور و مفاد لوایح انجمن های ایالتی و ولایتی و انقلاب سفید شاه آگاهی داشته و تضاد روحانیون با شاه، تأثیر فراوانی بر آنان گذاشته است.

بمباران روستای دروهان آغاز نبردهای خونین

به دنبال تلاش و تشویق کلانتران بویر احمد،(۳) تعداد زیادی از کدخدایان طوایف مختلف ایل بویر احمد با جنگجویان طایفه خویش در روستای دروهان بویر احمد

ص: ۲۹۵

۱- فدایی، همان، صص ۲۴ _ ۲۳.

۲- اصل: بامیدان.

۳- یکی دیگر از کلانتران بویراحمدعلیا، به نام محمد حسین خان طاهری، عملاً سیاست سکوت و بی طرفی اتخاذ کرده بود.

حضور یافتند و مجمعی از سران ایل تشکیل دادند. مشهورترین آنان عبارت بودند از: کی هادی، کی حداد و کی خلیفه پناهی؛ کی خورشید، کی شمشیر و ملاکاوس برومند؛ کی فرج الله و کی خدابخش مظفری؛ کی جمشید یزدان پناه؛ کی امیر، کی بهرام و کی صدیف بهادر؛ آقایدالله ارجمند؛ آقادریا شفیع؛ آقابیژن منصور؛ آقاهدایت شجاعی؛ آقااسکندر طاهری؛ آقالهراس موسی پور؛ آقاعلی (ملاعلی) جفتا (= علی علیداد)؛ آقاولی راد و ملاغلامحسین سیاهپور جلیل. در مجمع سران قوم، مذاکرات و مباحث زیادی در خصوص مخالفت و مبارزه با حکومت مرکزی ابراز گردید. در اینجا نیز تأکید کلانتران بر حمایت و رهبری روحانیون، ارتشیان و گروههای سیاسی - خاصه جبهه ملی - و نیز همکاری ایلات بختیاری، قشقایی و ممسنی بود. به رغم اصرارها و دلگرمی های عبدالله خان - و تا حدودی ناصرخان - سستی و فتور برخی کدخدایان ایل محسوس و ملموس بود. این سستی و ضعف، البته خیلی زود برای عموم مردم ایل آشکار شد.

مباران و تیرباران هوایی روستای دروهان بوسیله جنگنده های رژیم پهلوی، در تفرقه و تلاشی تجمع کنندگان بویراحمادی، نیز مؤثر افتاد. تعداد تلفات حمله هوایی اندک بود،^(۱) اما تضعیف روحیه برخی جنگجویان و بزرگان ایل بویراحمد را در پی داشت. شدت حمله و غیرمنتظره بودن آن بسیاری از جنگجویان و بزرگان ایل را به تعجب و تأمل واداشت. لشکر ۱۰ فارس، گزارش حمله هوایی به تجمع بویراحمادی ها را این گونه آورده است: «چون اجتماع تعداد زیادی تفنگچیان عبدالله ضرغامپور و ناصر طاهری در دوراهان محقق شده بود و طبق گزارش ناحیه ژاندارمری[،] پاسگاه سی سخت مورد تهدید بود لذا به گردان جت مأموریت داده شد روی دوراهان پرواز و به هرگونه اجتماع مسلحی که ببینند تیراندازی و متفرق نماید[.]. سروان منبع سپهر فرمانده گردان با شش فروند جت مأموریت خود را انجام و گزارش می نماید که در ۱۰۰ متری دوراهان تیراندازی و عده[ای] از اشرار که به شنیدن صدای تیراندازی به طرف تپه مجاور می دویدند زیر آتش گرفته و نتیجه رضایت بخش می باشد و اظهارنظر کرده که گاهگاهی دود کمی که نشانه تیراندازی اشرار بوده دیده شده است.»^(۲)

ص: ۲۹۶

۱- در این حمله، دو سه نفر مجروح گردیدند، که یکی از آنان «هادی» فرزند عبدالله خان بود.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

باری، پس از پایان حمله هوایی، سران قوم تصمیم گرفتند با قید قسم به قرآن کریم، اتحاد و یکپارچگی خویش را محکم و مقید نمایند. بنابراین، قرآنی در میان گذاشتند و بزرگان ایل سوگند یاد کردند که تا پای جان علیه حکومت پهلوی بجنگند و به هم‌زمان خویش خیانت نکنند.

روایات متواتر شاهدان عینی و منابع مکتوب کنونی متفق القولند که تنها فرد مشهوری که در جلسه مزبور سوگند یاد نکرد و فقط پیمان زبانی بست، ملاغلامحسین سیاهپور جلیل بود(۱).

معهدا، پس از سوگند ها و پیمان نامه های شفاهی، اتحادیه نیم بند بویر احمدی ها شکل گرفت. با این حال، هنوز تصمیم قطعی به جنگ مسلحانه گرفته نشده بود؛ هر چند عصبانیت بزرگان قوم _ پس از بمباران دروهان _ به اوج رسیده بود.

نبرد توت نده

توت نده از روستاهای بویر احمد سفلی است که تقریباً روبروی دروهان و به فاصله ی نسبتاً نزدیک آن قرار دارد. این آبادی مقری برای بعضی نظامیان تازه واردی شده بود که ظاهراً از اختلاف برخی ساکنان آن با عبدالله خان ضرغامپور استفاده کرده و در آن مقیم شده بودند. در رأس این نظامیان ژاندارم، مأموری به نام سرگرد مرتضی فاطمی زاده قرار داشت که برای دستگیری خداکرم فرزند عبدالله خان ابرام و پافشاری بسیار می نمود. وی که از دی ماه همین سال (۱۳۴۱) فرماندهی گردان ژاندارمری کهگیلویه را بر عهده گرفته بود، مدام در تعقیب خداکرم ضرغامپور به بویر احمد سفلی عزیمت می نمود. اصرار بیش از اندازه وی، در حالی که فاقد امکانات و قدرت کافی بود، نوعی لجاجت خودسرانه یا خودکشی عامدانه بود(۲). بی تردید، پافشاری و عناد لجوجانه وی از عوامل اصلی بروز جنگ مسلحانه و خونین در بویر احمد به شمار

ص: ۲۹۷

۱- تقوی مقدم، همان، صص ۴۹۵ _ ۴۹۴ / تابان سیرت، همان، ۳۶۹ / آذریونند، همان، ص ۴۳۶. (این نویسنده، علاوه بر ملاغلامحسین، به کی جمشید یزدان پناه نیز اشاره می کند.)

۲- کی عطا طاهری از آگاهان محلی، روایت می کند؛ سرگرد فاطمی زاده فردی آگاه و نگران از فشارهای دولت مرکزی بود و عنوان می کرد: «از بس ژاندارمری مرکز تأکید بر دستگیری خداکرم ضرغامپور دارد که مجبورم خود را به کشتن دهم تا از دست آنان راحت شوم.»

می آید. تلاش های مستمر وی برای بازداشت خداکرم _ در ایامی که عبدالله خان در تهران به سر می برد _ ثمری نداده بود؛ و اکنون که عبدالله خان وارد منطقه شده بود به تکاپو افتاده تا از طریق فشار بر پدر، موفق به دستگیری پسر گردد. اما عبدالله خان غالباً به آرامی پاسخ می داد که خود این کار را انجام خواهد داد.

«کاایمور نیرومند دلی» که ساکن ده توت نده بود و سرگرد فاطمی زاده نزد آنان مقیم شده بود، روایت می کند: «سرگرد فاطمی زاده بلافاصله بملاقات عبدالله میرود و از او سؤال میکند چطور برگشتی[؟] عبدالله میگوید اعلیحضرت ما را عفو فرموده اند. فاطمی زاده به عبدالله میگوید باید خداکرم پسرت را بما تحویل بدهی[.]. عبدالله میگوید بمن مهلت بده اگر خداکرم حاضر نشد خودم او رامیآورم و تحویل میدهم.»(۱)

به احتمال زیاد، ملایمت ظاهری عبدالله خان و پاسخ امیدوارکننده به سرگرد فاطمی زاده، برای گذراندن وقت و رفع دردسر موجود بوده است.

طی مدت بیش از دو هفته _ از اواخر بهمن ماه تا نیمه اسفند _ که عبدالله خان و ناصرخان در تشکیل اتحادیه سران ایل بویر احمد در تلاش و تکاپو بودند، سرگرد فاطمی زاده در منطقه حضور داشت و ظاهراً پرجنب و جوش ترین نظامی رژیم در منطقه بود. وی مرتباً گزارش تجمع بویر احمدی ها و فعالیت کلانتران و کدخدایان را به مراکز مختلف نظامی مخابره می نمود. کاایمور نیرومند، به خبرنگار تهران مصور گفته: «سرگرد فاطمی زاده چند بار با دستگاه بی سیم باهواز و بهبهان خیرداد که کمک برای او بفرستند چون عبدالله ضرغامپور عده جمع کرده و قصد حمله و اغتشاش دارد...»(۲) به دنبال حمله هوایی، فاطمی زاده _ که گویا بسیار مشتاق جنگ و جدل بوده است _ به ایموردلی گفته: «الآن موقع حمله است.» اما، کاایمور که به گفته خودش «به اوضاع محل آشنا» بوده، بدو پاسخ داده: «حمله فایده ای ندارد و ما نمیتوانیم با این عده کم از عهده آنها برآئیم.»(۳)

روایتی حاکی از آن است، بعد از حمله هوایی به روستای دروهان، عبدالله خان نامه ای به سرگرد فاطمی زاده نوشت که: «قرار نبود خانه و آبادی ما مورد حمله جت قرار

ص: ۲۹۸

۱- تهران مصور، (شماره ۱۰۳۸، جمعه ۴ مرداد ۱۳۴۲)، ص ۶ _ ۵.

۲- همان، ص ۶.

۳- همانجا.

گیرد و بدینصورت باما برخورد نظامی شود... حالا که اینچنین با ما رفتار نمودید به شما اخطار می کنم که امشب پاسگاه توت نده را تخلیه و از آنجا دور شوید...» (۱)

به رغم این تهدیدات، پاسخ سرگرد فاطمی زاده، منفی بود.

کایمور نیرومند، روایت می کند که وقتی جنگجویان بویر احمدی در تنگه ای مقابل ده توت نده موضع گیری نمودند «سرگرد فاطمی زاده باز تصمیم داشت که تیراندازی را شروع کند ولی من مانع شدم.» (۲) کایمور و دیگران می دانستند، سرگرد و نیروهای اندک وی توان مقابله با جنگجویان بویر احمدی را ندارند. فرماندهان بالادست فاطمی زاده نیز از او خواسته بودند، آبادی توت نده را ترک نموده به پادگان سی سخت عقب نشینند. اگر چنین دستوری را نیز اجرا می کرد، واقعه توت نده رخ نمی داد. وی نه تنها این کار را نکرد، که با بی سیم گزارش داد جت های جنگی مجدداً به بمباران منطقه پردازند. کایمور می گوید:

همانروز یک هلیکوپتر نظامی آمد و سرگرد فاطمی زاده سوار آن شد [و رفت]. من نمی دانم او کجا رفت ولی پس از مراجعت بمن گفت: [ایمور بمن دستور داده شده است پیادگان سی سخت عقب نشینی کنم]. اما اگر من عقب نشینی کنم عبدالله ده را میچاپد و مردم بی سرپرست میمانند []. بهتر است من با بی سیم خبر بدهم که جتها بیایند و آنها را که در تنگ هستند بکوبند (۳)

برداشت نادرست و توهم آمیز سرگرد فاطمی زاده، موجب پافشاری بی دلیل وی بر مقابله و نبرد با جنگجویان بویر احمدی گردید و سرانجام درگیری خونین توت نده را به وجود آورد. نه او می توانست با نظامیان تحت امر خویش جلوی جنگجویان بویر احمدی را بگیرد؛ و نه عدم حضور آنان در توت نده، خطری متوجه مردم ده می نمود. منابع عصر پهلوی، بر این نکته نادرست تأکید ورزیده که، سرگرد فاطمی زاده برای دفاع از مردم توت نده در ده ماند. در حالی که اگر فاطمی زاده و نظامیان وی در توت نده نمی ماندند، کسی به آنجا حمله نمی کرد. در واقع، جنگ بویر احمدی ها، با نظامیان رژیم و عاملان حکومت بود، نه مردم محلی خویش. در هر حال پافشاری و

ص: ۲۹۹

۱- تابان سیرت، همان، ص ۳۶۷.

۲- تهران مصور، همان، ص ۶.

۳- همانجا.

لجاجت سرگرد فاطمی زاده و بمباران های هوایی، عزم جنگجویان بوییر احمد را به جنگ مسلحانه با نظامیان رژیم و حکومت پهلوی، جزم کرد.

بنابراین در نیمه های شب جنگجویان بوییر احمدی از رودخانه ای عبور کردند و در اطراف ده توت نده موضع گیری نمودند. هدف اصلی، قلع و قمع نظامیان فاطمی زاده و خلع سلاح آنان بود.

در درگیری طرفین که چندین ساعت به طول انجامید، دهها تن کشته و زخمی شدند. مقاومت سرگرد و نیروهای وی که چند تنی از جنگجویان ده توت نده آنها را حمایت می کردند، البته جانانه بود. اما، چون بوییر احمدی ها حلقه محاصره را تنگتر کردند و پیرامون ساختمان سرگرد و نیروهای اندکش حلقه زدند، آثار شکست نظامیان هویدا شد. بوییر احمدی ها، علاوه بر پرتاب وسائل مشتعل و دودزا به درون ساختمان، به تدریج قسمت هایی از آن را سوراخ و به داخل آن رخنه کردند. فشار همه جانبه بوییر احمدی ها و تیراندازی مستمر آنان، هم به کشته شدن تعدادی نظامی انجامید، و هم موجب ورود برخی مهاجمان به درون ساختمان گردید.

در این بحبوحه، سرگرد فاطمی زاده که عرصه را تنگ و وخیم می دید، فرار کرد. اما در طی این فرار نافرجام، هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. روایات مربوط به جنگ و مرگ وی، متفاوت است. برخی معتقدند، تا لحظه مرگ تسلیم نشد و احساس ضعف نکرد. اما کسانی از جنگجویان _ که خود وارد ساختمان شدند _ روایت می کنند، چون جمعی از بوییر احمدی ها نزدیک وی گشتند، تسلیم شد و تقاضا نمود او را نزد عبدالله خان ضرغامپور برند. ولی به دلیل ضرب و جرح به دست مهاجمان، ناگزیر از ساختمان بیرون پرید(۱).

با خلع سلاح و کشته شدن برخی نظامیان پاسگاه ژاندارمری توت نده بوییر احمد، دومین اقدام عشایر جنوب در حمله به مراکز نظامی، با موفقیت انجام گرفت. نخستین

ص: ۳۰۰

۱- بر اساس نقل «حاج رحیم عابدی جلیلی»، او و برادرش ملا- «میرزا» از جمله مهاجمانی بودند که داخل ساختمان شدند. برادرش که جلوتر از او بود، زودتر به سرگرد رسید. سرگرد چیزی بدو داد و اعلام داشت، او را پیش ضرغامپور برند. در همین اثنا، یک تن از مهاجمان با چوبدستی بر سر سرگرد کوبید. در یک چشم به هم زدن، سرگرد از میان افراد فرار کرد و از ساختمان بیرون شد. فردا صبح، برادرش ملا میرزا، وسیله سرگرد را به وی نشان داد که ۷۸۰ تومان پول بود. (مصاحبه های متعدد با حاج رحیم عابدی)

آن پاسگاه ژاندارمری، دادنجان در کوهمره سرخی بود که در شب ۱۲ اسفند به دست عشایر سرخی و قشقایی تسخیر شد.

تقسیم شدن جنگجویان بویراحمدی و پیامدهای آن

اندکی پس از پایان نبرد توت نده، سران سیاسی _ نظامی بویر احمد تصمیم گرفتند به دودسته تقسیم شوند و هر دسته برای ضربه زدن به مراکز و پایگاههای نظامی، مستقل عمل نمایند. بمباران دروهان و اجبار بویراحمدی ها در شروع زود هنگام و محدود قیام، البته برنامه ها و محاسبات آنان را به هم زده بود. کاملاً واضح بود، بویر احمدی ها هنوز به هماهنگی و آمادگی لازم برای قیام عمومی نرسیده اند. معهدا، آن گونه که مؤلف کتاب تاریخ سیاسی کهگیلویه، به درستی نظر می دهد: «سران بویر احمد ناگزیر شدند به رغم نداشتن آمادگی لازم، جنگ را ادامه دهند.»^(۱)

بنابراین، دسته ای متشکل از برخی کدخدایان و بزرگان بویر احمد سفلی، به همراهی عبدالله خان، برای خلع سلاح پادگان لوداب _ در بویر احمد سفلی _ روان شدند. گروهی دیگر در معیت ناصرخان و به رهبری ملاغلامحسین جلیل _ کدخدای طایفه جلیل _ و کی خورشید برومند _ کدخدای حوزه سفیدار _ به مناطق مسکونی طوایف بویراحمد و ممسنی در بخش رستم ممسنی حرکت کردند. در این مناطق که به پشتکوه جلیل یا پشتکوه رستم مشهور است، طوایفی از جلیل، آقایی های بابکانی، دشتی، میدگانی و انصاری ممسنی سکونت دارند. ساکنان تنگ تامرادی که از اقوام مختلف تشکیل یافته بودند _ و جزء طایفه کی خورشید برومند قایدگیوی محسوب می شدند _ تقریباً در همین حوزه واقع بودند.

با این تقسیم بندی جنگی، بویر احمدی ها در تلاش بودند نیروهای نظامی مهاجم یا ساکن در نقاط مسکونی خویش را عقب برانند. اما، در همین بحبوحه _ و در واقع پس از نبرد توت نده _ اکثر کدخدایان مشهور و وابسته عبدالله خان ضرغامپور صحنه مبارزه را رها کردند و تسلیم دولتیان شدند. سستی و ترس این دسته از کدخدایان و کنار کشیدن از میدان رزم، ریزش نیروهای جنگی عشایر را در پی داشت.

ص: ۳۰۱

۱- سیدمصطفی تقوی مقدم، همان، ص ۴۸۳ _ ۴۸۲.

تأثیر آنی این پیمان شکنی، عدم موفقیت گروه عبدالله خان، در تصرف پادگان نظامی لوداب بود. در واقع، اندک نیروی جنگی عبدالله خان که هنوز در صحنه مانده بودند، با کنار کشیدن کدخدایان و فشارهای دیگر، زمینه مناسبی برای حمله به پادگان لوداب به دست نیاوردند. در این میان، بمباران های هوایی مناطق بویراحمد سفلی، نیز مزید بر علت شده بود. این بمباران ها، بیش از پیش روحیه بزرگان قسم خورده عبدالله خان و بالطبع مردم عادی را تضعیف نموده بود. در هر حال، وضعیت به گونه ای شد که عبدالله خان خیلی زود و به اجبار، خان و مان خویش را _ در حوزه استحفاظی و اقتدار سال های گذشته _ رها کرد، و در تنگ تامرادی _ نزد کی خورشید برومند _ مأوا گزید.

طی مدتی که وی و خانواده _ متشکل از زنان و بچگان _ از بویراحمد سفلی به تنگ تامرادی عزیمت نمود، سختی های بسیار کشید. حوزه بویر احمد سفلی از نیروهای نظامی و برخی چریکان محلی و تسلیم شدگان پیمان شکن پر شده بود؛ و در حقیقت نیروهای رزمی عبدالله خان، به حداقل ممکن رسیده بود. شاید بتوان گفت، در همان دهه اول فروردین ماه ۱۳۴۲، عبدالله خان نیروهای جنگی خویش را از دست داده بود.

آریانا در جای جای کتاب خویش، به این مهم اشارت دارد. اطلاعات بالنسبه دقیقی که به دست آریانا _ فرمانده عملیات نیروهای جنوب _ و دیگر فرماندهان نظامی رسیده بود، حاکی از تغییر مکان مداوم و ناگزیر عبدالله خان بود. وی براساس گزارش های دریافتی، به صراحت بیان می دارد که از روز سیزدهم فروردین ۱۳۴۲ «بعده ضرغامپور با چند نفر محدود از کسان خود دائماً در حال فرار و در کوهها متواری میگردد.»^(۱) او، چند روز بعد در گزارشی که به ستاد بزرگ ارتشتاران ارسال می دارد، با اطمینان می گوید: «خوشبختانه پیش بینی ها درست بود و تا روز ۱۸ فروردین بویر احمد سفلی که وسیع ترین مناطق عملیاتی بود در اشغال ارتش درآمده و عبدالله ضرغامپور با عده بسیار کمی در کوه ها متواری گردید.»^(۲)

گزارش های آریانا و نظامیان مستقر در بویر احمد سفلی، دور از واقعیت نبود. در این زمان، عبدالله خان با کمترین نیروی ممکن و با زن و بچه، از بویر احمد سفلی رانده

ص: ۳۰۲

۱- آریانا، همان، ص ۸۲.

۲- همان، ص ۸۳.

شده بود، و در تنگ تامرادی سکنی گزیده بود.

دسته دیگر بویر احمدی ها نیز در این زمان متلاشی و متفرق شده بودند. این گروه که به رهبری یک خان و دو کدخدا وارد منطقه ممسنی گردیده بودند، پس از یکی دو ملاقات با برخی مقامات دولتی و در یک درگیری مختصر و نافرجام، کاملاً از هم پاشید. ناصر خان که همواره با مسئولان ساواک و دولتیانی نظیر سرلشکر همت، مکاتبه و پیغام دوستانه داشت، در اواخر اسفندماه با سرلشکر همت و سرهنگ حریری _ رئیس ساواک فارس و بنادر _ در حسین آباد رستم ممسنی ملاقات نمود. در این دیدار که ولی خان کیانی دولتیان را همراهی می کرد، ناصر خان به تقاضای تسلیم که بوسیله آنان مطرح شده بود، محترمانه جواب رد داد. وی ظاهراً علاوه بر تأمین نامه خویش، امان نامه عبدالله خان را نیز خواستار شده است. خود وی در روایتی رسمی _ که در مواجهه حضوری با ولی خان کیانی و با خط خویش در ساواک مرکز تحریر نموده _ تحریکات ولی خان کیانی را عامل اصلی عدم تسلیم ذکر می نماید. او می نویسد:

... آقایان سهراب کشکولی و فریدون جاوید و ملک منصور فتاحی نژاد را [ولی خان کیانی] نزد بنده و کدخدایان بویر احمد فرستاد و چون ملاحظه نمود که من میخواهم خود را بمأمورین محترم دولت معرفی و حاضر بشوم و تماس با مأمورین گرفته ام [۱]، روی این اصل ایشان مرتباً چه بوسیله شخص خودش و چه بوسیله دوستان و کسانش با افراد و کدخدایان بویر احمد تماس میگرفت که از حاضر شدن بنده نزد مأمورین دولت جلوگیری نمایند و خود بنده را هم تحریک و اغفال میکرد و حتی میگفت که اگر تو حاضر شدی علاوه از خودت که نابود خواهید شد همه ماها را دولت از بین خواهد برد... پیغامهای آقای ولی کیانی طبق گفته های قبلی بوسیله سهراب کشکولی به بنده و کدخدایان بنام خورشید برومند و غلامحسین سیاه پور و علی رضائی و لهراسب بابکانی موسی پور داده شد و رفتند و موقع تشریف فرمائی (۱) تیمسار سرلشکر همت و سرکار سرهنگ حریری به حسین آباد برای ملاقات بنده آقای کیانی نیم ساعت قبل از رفتن بنده در حسین آباد برای شرفیابی حضور رؤسای محترم [۱] در دامنه کوه نزد بنده و کدخدایان بویر احمد بنام خورشید برومند و غلامحسین سیاه پور و لهراسب موسی پور و علی رضائی و شمشیر

ص: ۳۰۳

۱- اصل: تشریف فرمائی.

برومند و بهرام مندنی پور آمد و از آمدن من بآنجا و تماس گرفتن با مأمورین محترم دولت خیلی اظهار نارضایتی کرد و مخصوصاً که شنید من میخوام خانواده ام را بفرستم شیراز خیلی ناراحت و ناراضی بود و افراد و کدخدایان بویر احمد را تحریک میکرد که از اقدام من جلوگیری نمایند و خود بنده را هم تحریک میکرد که از اینکار تماس گرفتن صرفنظر نمایم [۰]. مخصوصاً که میگفت که دیگر کارها تمام (۱) است و شما اگر حاضر شوید خودت که از بین خواهید رفت همه ماها نابود خواهیم شد و حرفهای گذشته خود را تکرار کرد و مجدداً قرآنی از جیب خود بیرون آورد و برای کدخدایان بویر احمد و عده دیگری از افراد که حاضر بودند سوگند خورد... و گفت اگر می بینید که من با مأمورین دولت آمد و شد میکنم ... اول برای آزادی [حسینقلی خان] رستم است [۰]، دوم هم برای این است که در لفافه دوستی کارهای خود را انجام بدهیم و رفیق و دوست بیشتر پیدا نمائیم...» (۲)

در این مواجهه، ولی خان کیانی نیز داستان را این گونه تبیین و تحریر نموده است:

... روز دیگر که سرلشکر همت و سرهنگ حریری آمدند و بنده را هم همراه خودشان آوردند در حسین [آباد] شما [ناصرخان] بعد از ظهر آمدید در کوه پشت حسین آباد آدم فرستادید من را احضار کردید [۰]. بنده به اجازه سرلشکر همت آمدم نزد شما [۰] اظهار نمودید که خورشید [برومند] و کدخدایان بویر احمد (۳) عصبانی شده اند و از من هم شک شده اند [۰] خواهش دارم که شما با آنها صحبت کنید و امیدوار کنید که برای عبدالله [ضرغامپور] هم اطمینان خواهم گرفت [۰]. مدت نیم ساعت معطل شدیم تا خورشید [برومند] و سایر کدخدایان ... آمدند [۰]. آنها با من پرخاش کردند [که] شما و سرلشکر همت میخواستید داخل بویر احمد (۴) نفاق بیندازید و بسیار حرف زشت و زننده زدند [۰]. با هزار خواهش آنها را مجاب کردیم که به شما اجازه بدهند بیائید نزد سرلشکر [همت]. باز اظهار نمودند باید چند نفری از کدخدایان هم در این مجلس شما حاضر باشند... کدخدایان که یکی دو تا [ی] آنها

ص: ۳۰۴

۱- اصل: تماس.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳- اصل: بویره احمد.

۴- اصل: بویره احمد.

[را] میشناختم به خدمت سرلشکر همت آمدم [و] شروع مذاکرات شد [.] شما اظهار نمودید و عریضه هم تقدیم کردید که من بدون عبدالله خان هیچگونه اقدامی نمیکنم [.] باید اطمینان و یا محبت باشد درباره هر دو نفرمان باشد [.] ولی قبلاً محرمانه به بنده گفته بود [ید] که پهلوی خورشید [برومند] و این چند نفر من حرف عبدالله خان [را] میزنم [.] این بود که تیمسار همت و سرهنگ حریری فرمودند منظور ما شما هستید [.] فعلاً کاری به عبدالله خان نداریم [.] شما هم جواب دادید که من بدون عبدالله خان اطمینان نمیخواهم [.] که بنده به اشاره به تیمسار همت و سرهنگ حریری عرض کردم [.] بعد فرمودند حالا به شیراز که میرویم اقدام برای اطمینان عبدالله خان هم مینمائیم ... باز مجدداً دیدیم ناصرخان سرلشکر همت [را] جداگانه کشید کنار و به او قول و وعده داد که چهار روزه حاضر می‌شوم و خورشید و چند نفر کسان عبدالله خان را رد [می]کنم و خودم بر [می]گردم ... (۱)

بدین ترتیب، ناصرخان که هنوز به درستی وارد صحنه مبارزه نشده بود، کاملاً آمادگی تسلیم و جدایی از جنگجویان عشایر را پیدا کرده بود. این زمینه، از همان آغاز در وی وجود داشت، و ظاهراً کسانی چون آقا بیژن منصوری و کی خورشید برومند _ دامادان عبدالله خان _ نسبت بدو، مشکوک و مظنون شده بودند (۲).

بنا به نقل ولی خان کیانی، پیشتر استاندار فارس، سپهبد ورهرام، و سرلشکر همت، وی را مأمور نمودند که ناصرخان را موظف نماید «از عبدالله خان دور شود و حاضر شود [زیرا] اطمینان برای او گرفته [اند]». بنابراین، ولی خان مأموریت خویش را انجام داد. وی در مواجهه حضوری با ناصرخان، می گوید:

... آدم فرستادم نزد جعفرقلی خان رستم و قاصد فرستاد از بوی احمد (۳) شما آمدید نوگک و به شما گفتم که استاندار و سرلشکر همت من را فرستاده اند که شما کاری از عملیات عبدالله خان نداشته باشی [و] حاضر شوید در شیراز همه گونه محبت و

ص: ۳۰۵

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- یعقوب غفاری و ساعد حسینی، هر دو به این مشکوکیت و بدبینی اشاره دارند. رجوع شود: غفاری، همان، ص ۳۷۴/حسینی، همان، ص ۷۰.

۳- اصل: بوی احمد.

مساعادت درباره شما خواهد شد(۱) و شما اظهار نمودید که من حاضر شوم حسینقلی خان را مرخص میکنند[؟] بنده عرض کردم که حتماً از لحاظ عملیات شما است که از حسینقلی خان مظنون(۲) شده اند[.]. بعد قول دادید که کسانم را می بینم و فردا ماشین بفرستید بیایم نورآباد و اظهار نمودید که نزد خورشید[برومند] و سایر کدخدایان بویراحمد(۳) این اظهار(۴) را نکنید که از من مظنون(۵) میشوند و در خطر هستم... فردا بر حسب وعده سهراب خان کَشکولی و فریدون جاویدی را فرستادم که شما بیائید [،] باز جواب دادید که خورشید از من مشکوک شده بگذارید سه الی(۶) چهار روز دیگر حاضر می شوم... (۷).

در هر حال، این گونه رفتارهای شک برانگیز، در ایجاد تفرقه و تشتت بزرگان بویر احمد _ که رهبری قیام را بر عهده داشتند _ تأثیر بیشتری گذاشت.

ملاغلامحسین جلیل، که در واقع خود و طایفه اش پناهگاه امن مبارزان عشایر محسوب می شدند، نسبت به وضع موجود نگران شده، به خورشید برومند، یکی از کدخدایان بویراحمد گفته است: «به گمانم که بجز من و عبدالله خان همه تسلیم خواهند شد.»(۸)

وی از کی خورشید برومند پرسیده است: «اگر ناصرخان خود را به ارتش معرفی کند، تو چکار خواهی کرد؟ او در جواب گفت: من هم خود را تسلیم خواهم کرد.»(۹)

بدین گونه، آثار تزلزل و تردید در باقی ماندگانی نظیر کی خورشید برومند و ناصرطاهری کاملاً هویدا و آشکار شده بود. این مهم، در هنگامه مسدود نمودن پل برین

ص: ۳۰۶

۱- آریانا، در یکی از نخستین گزارشات رسمی به محمد رضا شاه، می نویسد: «راجع به ناصر طاهری نیز با مشورت و تماس با استاندار و مأمورین ساواک اقداماتی در جریان است که بکلی از ضرغامپور مجزا شود...» (آریانا، همان، ص ۸۵).

۲- اصل: مظنون.

۳- اصل: بویره احمد.

۴- اصل: اظهارا.

۵- اصل: مظنون.

۶- اصل: الا.

۷- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۸- غفاری، همان، ص ۲۷۴.

۹- همانجا.

(= پیرین = بریم)، نیز برای بسیاری از جنگجویان عشایر _ که هنوز در صحنه بودند _ آشکار شد.

نبرد نافر جام پل برین

به دنبال بازگشت سرلشکر همت و سرهنگ حریری، رهبران بوییر احمدی که اکنون در حوزه ممسنی مانور می دادند، تصمیم گرفتند تنگه حساس و حیاتی پل برین را مسدود نمایند. با این اقدام، ارتباط میان فارس و خوزستان قطع می شد و عبور و مرور در خط سیر شیراز _ اهواز مختل می گردید. آریانا، در تحلیل «عواقب وخیم» این قطع ارتباط می نویسد:

با تخریب پل بریم گذشته از قطع رابطه استانهای فارس و خوزستان و جدا شدن لشکرهای ۹ و ۱۰ [ارتش] از یکدیگر و عدم امکان کمک های متقابل [۱]، واقعه شرم آوری حیثیت و آبروی کشور را تهدید میکرد [۲]. هنگامیکه شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه پیشرو و رهبر چنان انقلاب بزرگ اجتماعی بوده و انظار جهانیان پشتیبانی بیسابقه ملت ایران نسبت بتصویب لوایح ششگانه بدقت جلب شده بود [۳]، اگر دامنه این اغتشاشات بمناطق نفت خیز سرایت میکرد در مطبوعات جهان چه انعکاسی داشت؟ و چگونه [به] حیثیت اقتصادیات کشور در آن موقع حساس لطمه وارد میآورد(۱)

البته باید توجه داشت، هدف جنگجویان عشایر «تخریب» پل برین نبود، بلکه منتظر ورود نظامیانی بودند که ظاهراً طبق اطلاع قبلی، مأموریت داشتند از منطقه ممسنی به حوزه باشت و باوی عزیمت نمایند.

بنا به نوشته ناصرخان طاهری، ولی خان کیانی «افراد بوییر احمد را برای سر و صدا و راه بستن تنگ پیرین و سرنا تشویق میکرد.» (همان سند)

غفاری و حسینی نیز به نقش ولی خان کیانی در مطلع نمودن بوییر احمدی ها از عبور جمعی نظامی در خط سیر ممسنی _ باشت اشارت دارند(۲). برخی منابع دیگر، این

ص: ۳۰۷

۱- آریانا، همان، ص ۶۴.

۲- غفاری، همان، ص ۳۷۳ / حسینی، همان، ص ۷۰.

اطلاع رسانی محرمانه را مربوط به سرلشکر همت می دانند^(۱) اما به احتمال قریب به یقین، هیچ کدام درست نیست. زیرا در صورت صحت و واقعیت چنین اطلاعات محرمانه، ناصرخان بدون کمترین پنهانکاری به افشای آن _ در اعترافات خویش _ می پرداخت.

در هر حال، جنگجویان عشایر _ متشکل از ایلات بویر احمد، با وی و ممسنی _ در دو سوی تنگه برین موضع گیری نمودند. در این موضع گیری، نه ناصرخان حضور یافته بود، نه کی خورشید برومند. گویا، این دو هدفی جز مراقبت یکدگر و تعقیب و گریز هم نداشتند. در اینجا باز مثل نبرد توت نده، ملاغلامحسین جلیل به شخصه در میدان رزمگاه حضور پیدا کرده بود. به علاوه بر خلاف واقعه توت نده، تعداد بیشتری از جنگجویان جلیلی، شرکت کرده بودند. تعداد نسبتاً زیادی از طوایف آقایی بابکانی، انصاری ممسنی، سادات باوی، نوکران ناصرخان طاهری و وابستگان کی خورشید برومند نیز مشارکت داشتند. ترکیب جنگجویان عشایر و تنوع طوایف و اقوام مختلف در مسدود کردن تنگه برین، البته امیدوار کننده بود. به رغم این مهم، برخی سران نامدار قوم، متزلزل و مشکوک بودند و دل و جرأتی برای حضور فعالانه و صادقانه در صحنه نبرد نشان نمی دادند. در این بحبوحه، حضور فعالانه و دلگرم کننده ملاغلامحسین جلیل _ از کدخدایان مشهور گردهم آیی دروهان _ مؤثر و چشمگیر بود. برخلاف وی، کی خورشید برومند نه تنها خود حضور نیافته بود؛ که بنا به نوشته حسینی، برادرش «کی شمشیر» را سفارش نموده بود، ابواب جمعی خویش را در ته دره مستقر نماید و سعی کند «نقاط آخری و بلندی های اطراف را انتخاب» کند^(۲) ساعد حسینی به درستی نظر می دهد، که این دیدگاه «درست برخلاف اصول و رسم و عادت دیرین بویر احمدی ها [بود] که همواره برای خط اول نبرد و سخت ترین سنگرها به شدت با هم به رقابت می پرداختند.»^(۳)

ص: ۳۰۸

۱- آذریبوند، همان، ص ۴۵۳ / حسینی خواه، نیز بیان می کند: «تیمسار همت که در زیر شخصیت سیاسی خویش نفرت از رژیم و مخالفت با دولت را پنهان کرده بود، در جلسه [حسین آباد] به طور محرمانه عشایر را دعوت به مبارزه با دولت کرد.» (همان، ص ۴۱۳) بی تردید، هیچ دلیلی بر اثبات این گفته در دست نیست.

۲- ساعد حسینی، همان، ص ۷۱.

۳- همانجا.

بالاخره راه تنگه مسدود گردید و جنگجویان عشایر منتظر عبور نظامیان ماندند. نظامیان نیز در خط سیر خویش، قبل از حضور در تنگه برین، می بایست از روستای کوپون (= کوپن = کوه پهن؟) عبور نمایند. آنان در حین ورود به کوپون، با تعدادی تفنگچی مواجه و درگیر می شوند. سپس با بی سیم مراتب را سریعاً اعلام می نمایند. در نتیجه، هواپیماهای جنگی سر می رسند و با شدت تمام تنگه برین و کوه و تپه های پیرامون و محاط بر آن را بمباران می نمایند. نیروی نظامی نیز به جایگاه نخستین خویش باز می گردد و عملاً درگیری زمینی عشایر و نظامیان - جز برخورد مختصر اولیه - صورت نمی گیرد. در بمباران هوایی تنگه تعدادی از جنگجویان عشایر که ظاهراً همگی از ابواب جمعی کی خورشید و در ته تنگه بودند، مجروح و مصدوم شدند.

آریانا از «دخالت بموقع و سریع پادگان باشت و پشتیبانی نیروی هوایی»، به عنوان مهم ترین عوامل سرکوب و صدمه عشایر در تنگه برین نام می برد (۱).

سرهنگ دوم فیروز بخش، که در این موقع فرماندهی پادگان باشت را برعهده داشته می گوید:

روز دوم فروردین بود که یکی از چریکها خبر آورد که یکعهده هفتصد نفری از اشرار قصد انهدام پل بریم و قطع ارتباط بین خوزستان و فارس را دارند. من بلافاصله جریان را با بی سیم به اهواز اطلاع دادم و هواپیماهای جت برای سرکوبی و متفرق کردن اشرار بطرف آن منطقه آمدند و اتفاقاً موقع مناسبی هم رسیدند... حملات هواپیماها بآنها مهلت نداد و پس از دادن تلفات سنگین به کوهها و پناهگاهها فرار کردند... (۲).

بدین ترتیب، اقدام عشایریان در بستن تنگه برین و ضربه زدن به دولت، کاملاً نافرجام ماند. بمباران شدید تنگه و پیرامون آن، ترس و توهم بسیاری را نیز موجب گردید.

بلافاصله پس از پایان واقعه تنگ برین، کی خورشید برومند با تعدادی مجروح و مصدوم به تنگ تامرادی بازگشت. ناصرخان نیز با جمعی از نوکران خویش، در نقاط

ص: ۳۰۹

۱- آریانا، همان، ص ۶۴.

۲- تهران مصور، (جمعه ۱۱ مرداد ۱۳۴۲، شماره ۱۰۳۹)، ص ۹.

دور دست کوهستانی «دو رودان»^(۱)، در حوزه بابکانی ها _ که دایی های وی بودند _ عقب نشینی کرد. اکنون، صحنه خالی شده بود و نظامیان با میدان عمل وسیعتری به سرکوب عشایر می پرداختند.

ص: ۳۱۰

۱- دو رودان، متشکل از دو رود تسوج و دیلگان است.

تشکیل هسته مقاومت

با این پیشامدها، ظاهراً ترغیب کنندگان مردم به نتیجه رسیده بودند که استمرار قیام و مبارزه دیگر ممکن نیست. بنابراین با پناه گرفتن در مکانهای «امن» و دور از دسترس، حفظ جان خویش را در اولویت قرار داده بودند. عبدالله خان که تمام «میراث خواران» او _ که زن و زمین و زر در گرو داشتند _ از همان ابتدای قیام، تسلیم دولتیان شده بودند و تنها «کی خورشید برومند» را در صحنه داشت، تقریباً از سرناچاری به او پناه برده بود.

پسر او، خداکرم، هم که هیچ «عمل» چشمگیری از خود بروز نداده بود، اکنون تنها و بی یاور، در موکب خالی پدر، تن به سرنوشت سپرده بود. البته وی به رغم آنکه از عوامل بحران زای منطقه بوده است، در طول دوره «قیام» عامل مؤثری به شمار نرفته است. ناصرخان طاهری نیز در پناه دایی های بابکانی خویش، در کوهستانهای دوردست مأوا گزید. کی خورشید برومند هم در تنگ تامرادی، میزبان عبدالله خان و خانواده اش شده بود. اکثریت قریب به اتفاق کدخدایان و کلانتران قسم خورده بویراحمد و ممسنی نیز در شیراز، میهمان ساواک و ارتش بودند. بدین ترتیب، از میان آن همه مدعیان مشهور بویراحمدی و ممسنی، کسی در صحنه نمانده بود.

در این بجنبه حساس، تنها فرد مشهوری که در صحنه مانده بود و چرخ مبارزه را به پیش می راند، «ملاغلامحسین سیاهپور جلیل» بود. وی با همیاری و کمک جنگجویان

وفادار و صادق طایفه اش _ طایفه جلیل _ و آقایی های بابکانی و چند تنی از انصاری های امیرایوب، به نبرد رویاروی با حکومت پهلوی ادامه داد. در واقع، حمایت و حضور جنگجویان سه طایفه، و همیاری و همدلی همسایگانی از ایلات باوی، بویراحمد، ممسنی و چرامی، مبارزه و مقاومت را استمرار بخشید. جالب است که ملاغلامحسین از آغاز موافقتی با اندیشه کلانتران قوم نداشت و نمی خواست در جلسات بزرگان ایل شرکت نماید. اما، بنا به نقل «کی خدابخش مظفری»، او با دیدن اعلامیه های علما و موجه بودن مبارزه، در بند و بست سران ایل حضور یافت. وی، داستان را این گونه نقل می کند:

ابتدا در اسفند سال ۴۱ عبدالله خان و ناصرخان آمدند منزل پدرم (حاج اسماعیل مظفری)، ما اطراف آنها جمع شدیم و آنها توضیح دادند که ما قصد حرکت وغائله بر علیه رژیم را داریم. این حرکت از طریق روحانیت هم رهبری و هدایت می شود و عده ای از نیروهای نظامی هم با ما هماهنگ و هم عقیده می باشند؛ و ادامه دادند که هر چه مخارج و هزینه متحمل شویم روحانیت تأمین می کند. بعد ما با آنها هم عقیده شده و در معیت آنها حرکت کرده و رفتیم منزل آقا یدالله ارجمند کدخدای ایل آغا [آقا]. در منزل ایشان نامه امام (ره) که بر علیه رژیم شاهنشاهی مردم را به قیام دعوت نموده بود، بدست ما رسید. قابل ذکر است این نوشته در نی مخفی گردیده بود، که نتیجتاً این اعلامیه موجب تحریک بیشتر در بین مردم گردید. چون این اطلاعیه باعث گردید که ما کاملاً به حرف آنها باور و اعتماد کنیم(۱).

کی خدا بخش در ادامه می گوید «ما» به منزل ملاغلامحسین رفتیم؛

و در آنجا ضمن مذاکره با آقای ملاغلامحسین، [وی] مخالفت خودش را اعلام کرد و گفت: من حاضر به همکاری با خوانین نبوده، ولی شما چرا همراه آنها آمدی [؟] من اطلاعیه ای را که مربوط به حضرت امام (ره) بود، به وی نشان داده و گفتم: که ظاهراً قیام اسلامی، و حرکت ما جهاد است. لذا با خوانین هماهنگ شده، که ایشان هم گفتند که اگر این حرکت مشعل [نشأت] گرفته از پیام روحانیت باشد، من هم

ص: ۳۱۲

روایات شفاهی، حاکی از آن است که بزرگان و ریش سفیدان طوایف جلیل و بابکانی _ که خویشاوندان سببی و نسبی خوانین بویراحمد بودند _ با حرکت کلانتران و همیاری آنان مخالفت صریح داشتند. ملاغلامحسین جلیل نیز یکی از افراد معروف این طوایف بود. برخی منابع مکتوب نیز به جلسه ای اشاره می کنند که در «باغچه جلیل» _ در خانه ملاغلامحسین _ تشکیل گردید و پیش از ورود ناصرخان طاهری و همراهانش به منطقه، بزرگان دو طایفه تصمیم گرفتند «به درخواست [آنان] جواب منفی دهند.» (۲)

قبل از آنکه ناصرخان طاهری و همراهانش _ نظیر کی خورشید برومند و کی خدابخش مظفری _ در سردسیر جلیل یا «بابکان» وارد خانه ملاغلامحسین گردند، در گرمسیری جلیل _ روستای سماک _ به خانه «ملا بهمن کریمی» کدخدای تیره حسنی جلیل رفته بودند و با جمعی از بزرگان طایفه رایزنی کرده بودند (۳) این جمع جلیلی، با حفظ احترام ناصرخان و همراهان وی، نسبت به گذشته گلایه نموده و نظر قطعی خویش را موکول به مشورت با ملاغلامحسین کرده اند. نظر محرمانه و خصوصی آنان، البته منفی بود و به همین دلیل فرزند ارشد ملا بهمن کریمی به نام «ملایدالله» را نزد ملاغلامحسین فرستادند تا مانع همراهی و همکاری وی با کلانتران و کدخدایان مزبور گردند. اما ورود وی، همزمان با ورود ناصرخان و همراهانش گردید و پس از صحبت های مفصل حاضران، او نیز به همراه ملاغلامحسین در اجتماع سران بویراحمد _ در روستای دروهان _ شرکت کرد.

در هر حال ناصرخان طاهری و کدخدایان همراه وی، با ورود به «خانه» بزرگان دو طایفه جلیل و بابکانی، نوعی التزام «اخلاقی» ایجاد کردند که عدم پاسخ مثبت به آن، دور از حمیت ایلی و مروت عشایری شمرده می شد (۴) با این همه، نفس حضور ملاغلامحسین و مشارکت در قیام قوم علیه حکومت پهلوی، علاوه بر ظلم ستیزی

ص: ۳۱۳

۱- فدایی، همان، ص ۲۴/ تقوی مقدم، همانجا.

۲- حسینی خواه، همان، صص ۳۹۲ _ ۳۹۱.

۳- معروفترین این بزرگان عبارت بودند از: ملا بهمن و ملا احمد کریمی، ملاجهانبخش و ملافرار قلندری، ملاخسرو باقری و کاغیضان جعفری.

۴- راجع به این التزام اخلاقی و برخی گفتگوهای طرفین رجوع شود؛ رزمجویی، همان، صص ۲۲۴_۲۲۱.

دائمی، موجه و مذهبی بودن مبارزه بود. این موضوع مهم، در روایات کی خدابخش مظفری کاملاً آشکار است.

با وجود این، شرکت کنندگان اولیه هر دو طایفه در قیام معدود بود. در مجمع سران قوم، یک یک آنان به قرآن سوگند یاد کردند و بر پایداری و عدم تسلیم تأکید نمودند.

ملاغلامحسین «قسم» نخورد و به علامه سخنانی ایراد کرد که هم «حقیقت» داشت و هم می توانست در تحریک حاضران _ که هر کدام خود را بزرگی بی مثل و مانند می پنداشتند _ مؤثر واقع شود و عزم آنان را در مبارزه جزم نماید.

تقوی مقدم به این «مهم» اشاره کرده، می نویسد:

... هنگامی که در اواسط اسفند ۴۱ تعدادی از سران بویراحمد در دروهان اجتماع کرده و برای تداوم مبارزه سوگند یاد می کردند، غلامحسین سیاهپور سوگند یاد نکرد و گفت: من می دانم بسیاری از کسانی که اکنون سوگند یاد می کنند سرانجام وارد بند و بسته‌های سیاسی شده و مبارزه را رها خواهند کرد ولی من بدون سوگند تا آخرین نفس به مبارزه ادامه خواهم داد (۱).

در واقع، همان گونه که تقوی مقدم به درستی نظر می دهد: «سیر حوادث صحت این پیش بینی سیاهپور را تأیید کرد.» (۲)

شاعر عشایری _ ملا درویش دشتیان _ در این باره چنین سروده است:

زعلی_ا و س_فلی هم_ه کدخ_دا

که تا آخرین قط_ره خ_ون، ز نیم

پس از این همه بحث و هم گفتگو

گ_رفتن_د ن_اچ_ار او را هم_هبخ_وردند ق_رآن به اس_م خ_دا

بکوشیم و این رس_م را بش_کنیم

غلامحسین بیامد به سوی گرو[ه]

بیام_د در ای_ن ک_ار پ_ر ز م_ز م_ه

بسیاری از منابع شفاهی و برخی منابع کتبی، متفق القولند که ملاغلامحسین از ابتدا تا انتهای قیام، بعنوان یک فرمانده جنگی تمام عیار، صادقانه و شجاعانه حضور مؤثر داشته است. او که در درگیری های «توت نده» و «پل برین» یکی از فرماندهان اصلی _ و شاید اصلی ترین فرمانده _ بود؛ وقتی جدایی دیگر سران باقی مانده را به چشم دید، تصمیم

-
- ۱- تقوی مقدم، همان، صص ۴۹۵ _ ۴۹۴. همچین رجوع شود؛ تابان سیرت، همان، ص ۳۶۹ / آذر پیوند، همان، ص ۴۳۶.
- ۲- تقوی مقدم، همان، ص ۴۹۵.

گرفت هسته مقاومت مستقلی تشکیل دهد.

باری ملاغلامحسین پس از مشاهده این قبیل ترس و تزلزل ها «هسته مقاومت» را تشکیل داد. بی شک در این هسته مهم، تکیه گاه اصلی او بر جنگجویان وفادار «طایفه اش» بود. البته تعداد زیادی نیز از طایفه آقایی «بابکانی» _ که دوست و همسایه بودند _ در صحنه مبارزه مانده بودند. آنان به سرپرستی «آقا لهراسب موسی پور» و «ملاعلی جفتا (= علی علیداد)»، دلاوران با جنگجویان عشایری همدست و همداستان بودند، و با رژیم می جنگیدند. تعداد انگشت شماری از انصاری های ساکن «امیر ایوب» ممسنی نیز با بویراحمدی ها همکاری می کردند. برخی از جنگجویان ایل «باوی» چون فرزندان میرعباس تکیه ای _ از سادات تکیه _ نیز در «هسته مقاومت» شرکت داشتند.

اینها البته رزمندگان میدان جنگ بودند؛ ولی پشت سر آنان _ و در واقع پشت جبهه ایشان _ اکثریت «توده» مردم در بویراحمد، باوی و ممسنی، قرار گرفته بود. ملاغلامحسین با دلیریهای جنگجویان درون جبهه، ضربات سهمگینی بر رژیم وارد آورد، و با دلاوریهای توده پشت جبهه، هم مدتها مقاومت کرد و هم آبرومندانه در حفظ این دستاورد مهم کوشید. موفقیت و مقاومت وی با همکاری و همدلی هر دو گروه میسر شد.

تولد تازه

تقریباً یک ماهی از قیام گذشته بود که ترکیب نامتجانس قیام کنندگان کاملاً از هم تفکیک شد. غفاری تا اندازه زیادی در تصویر این «تفکیک»، به واقعیت نزدیک شده است. وی می نویسد:

بعد از رویداد پل پرین ناصرخان و همراهانش به تنگ آبشور رفتند. کی خورشید و بقیه هم هر کدام در منزل خود منتظر وقایع غیر قابل پیش بینی بودند، عبدالله خان هم با زن و بچه و بستگانش در تنگ تامرادی نزد کی خورشید به سر می بردند(۱)

غفاری، البته هیچ اشاره ای به فرمانده جنگی قیام کنندگان نمی کند(۲)

ص: ۳۱۵

۱- یعقوب غفاری، همان، ص ۳۷۴.

۲- یکی از نقاط تاریک تاریخ غفاری همین موضوع است که پس از واقعه پل برین و جدایی رهبران قیام، دیگر هیچ اطلاعی از اقدامات ملاغلامحسین و یارانش به دست نمی دهد. وی، حتی جنگ مشهور گجستان را تنها در یک صفحه، آن هم مغلوپ و مجعول شرح داده است.

باری ملاغلامحسین با جنگجویان طایفه اش، به منطقه مسکونی خویش _ که اکنون در کانون حوادث قرار گرفته بود _ بازگشت. در همین بحبوحه، جمعی از نظامیان _ از لشکر ۹ خوزستان _ به فرماندهی سرهنگ فیروز بخش و با حمایت و حضور علنی «ملک منصور خان باشتی» از زمین داران بزرگ کهگیلویه و بویر احمد، در «ده بزرگ» باشت اردو زدند.

ده بزرگ محل توطن سادات معروف «بحرینی» بود که دیگر به سادات ده بزرگی مشهور شده بودند. جمعی از خاندان جلیل القدر «بلادی» _ که در بهبهان، بوشهر و شیراز نیز به سر می بردند _ در این ده می زیستند.

به دلیل همسایگی سادات بحرینی ده بزرگ با طایفه جلیل، ارتباط بسیار نزدیک مادی و معنوی خانواده های بلادی و حسینی با مردم طایفه جلیل، از جمله خانواده ملاغلامحسین _ بخصوص پدرش مُلاسیاه (= سیاه مرد = سیاوش) _ برقرار بود. جالب است که نام ملاغلامحسین را یکی از علمای بزرگوار سادات بحرینی ده بزرگ به نام «سید محمد علی موسوی بلادی» انتخاب کرده بود. او را «غلام» «حسین (ع)»، گذاشته بودند تا برای ملاسیاه _ که به تمام معنا یک «عابد» بود _ باقی بماند و در پناه این اسم عزت و آبرو بیابد(۱)

پس از مرگ ملاسیاه، همچنان ارتباط تنگاتنگ سادات ده بزرگ و مردم طایفه جلیل به قوت خویش باقی ماند، و البته خود ملاغلامحسین نیز در تحکیم هر چه بیشتر این ارتباط تلاش وافر می نمود.

در این برهه حساس و استقرار نظامیان در روستای مربوط به سادات؛ به رغم آنکه در دید عموم یک اشغال جبری و نظامی محسوب می شد، خود نیز یکنوع «پناهندگی» _ و آن هم در خانه سادات _ به شمار می رفت. بنابراین یک نوع مانع مذهبی و تقدس و تعهد اخلاقی برای ملاغلامحسین و جنگجویانش ایجاد شده بود. آنان علیرغم استقرار

ص: ۳۱۶

۱- بنا بر اقوال مشهور «ملاسیاه» بسیار عابد و زاهد بوده و حتی در سحرگاه زمستان یخ آب را می شکسته و خود را برای فریضه صبح آماده می نموده است. یک کتابچه خطی از او به جای مانده که در آن، خود و برخی ملایان طایفه جلیل بخشی از سوره های قرآن و ادعیه مذهبی را به خط خویش تحریر کرده اند. (این نسخه خطی اکنون نزد نگارنده است)

در جنب نظامیان و تصمیم به حمله، قریب دو هفته ای صبر نمودند. معهدا، منطقه باوی و مردم آن، کاملاً از موضع گیری نیروهای عشایر در کوه های اطراف ده بزرگ مطلع شده بودند و اخبار آن را به «رهگذران» می دادند.

علاوه بر سادات ده بزرگ، سادات دیگری در حوزه باوی _ بخصوص در روستاهای تکیه، بیدک و عنا (=انا) _ زندگی می کردند که با ملاغلامحسین و طایفه جلیل آشنایی و ارتباط نزدیک داشتند. تعدادی از این سادات _ بحرینی، بیدکی، تکیه ای و انایی _ در شیراز و در حوزه های علمیه، بخصوص حوزه علمیه «خان»، تحصیل می کردند و از نزدیک با وقایع و رویدادهای مملکتی آشنایی داشتند.

در این بحبوحه، در واقع روحانیت و حوزه های علمیه، کانون اصلی مخالفان رژیم بودند و با واقعه دوم فروردین ۱۳۴۲ در فیضیه قم، اکثریت روحانیون در مخالفت و دشمنی با سردمداران رژیم به جد فعالیت می کردند. فاجعه فیضیه نشان داد که هیچ گونه سازش و مصالحه ای میان روحانیت اصیل و حاکمان رژیم، امکان پذیر نیست.

در فارس _ چنان که پیشتر آوردیم _ تحریک روحانیون در مخالفت با رژیم بالا گرفته بود و لامحاله برخی از طلاب فارس و کهگیلویه و بویر احمد تحت تأثیر اساتید و مراجع خویش فعالیت بیشتری می نمودند. بی شک، جمعی از سادات حوزه بویر احمد و باشت و باوی در تنویر افکار محلیان و تشویق جنگجویان به مبارزه تلاش زیادی می نمودند. رفت و آمد این عده از شیراز به منطقه و از منطقه به شیراز _ علیرغم خطرات آن _ بیشتر و بهتر انجام می گرفت و احتمالاً اعلامیه های صریح و علنی امام خمینی، زودتر از دیگر نقاط روستایی کشور به دست «خواص» محل می رسید(۱).

امام که اعلامیه های متعددی صادر نموده بود و حتی عید نوروز ۱۳۴۲ را تحریم کرده بود؛ اکنون و پس از «فاجعه فیضیه»، تلگراف مشهور «شاهدوستی یعنی غارتگری» را منتشر کرد؛ که در واقع اوج شجاعت و صراحت خویش را نشان داد و مبارزه با رژیم را بر تمام ملت واجب دانست.

ص: ۳۱۷

۱- سیدمحمدحسین محمودی، ساکن سپیدار بویراحمد _ معتقد است؛ او و سیدمحمد قریش دولتخواه، قبل از جنگ توت نده، اعلامیه های علما را به دست جنگجویان بویراحمدی رساندند. یک بار نیز در منطقه ممسنی _ روستای مراسخون _ اعلامیه های علما را برای مبارزین خوانده و تحویل آنها داده اند. (مصاحبه با سیدمحمدحسین محمودی و استفاده از مکتوبات او).

وی صراحتاً اعلان کرد «اصول اسلام در معرض خطر است، قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال، تقیه حرام است و اظهار حق واجب (ولو بلغ ما بلغ)»^(۱)

این فتوای تاریخی در تاریخ ۱۳ فروردین ۱۳۴۲ و در پاسخ تلگراف تسلیت علمای تهران صادر شد و به زودی در سطح وسیع مملکت نفوذ پیدا کرد^(۲)

اندکی پس از انتشار این تلگراف، سید علی اصغر حسینی _ امام جمعه فعلی یاسوج _ و سید عبدالعلی (فتح الله) تقوی و سید یونس هاشمی بیدکی از طلاب جوان حوزه علمیه «خان» شیراز، به دستور آیت الله شیخ بهاءالدین محلاتی و آیت الله سید کرامت الله ملک حسینی با اعلامیه های متعدد، از جمله این تلگراف تاریخی و محرک، به منطقه «باوی» آمدند و سرانجام در کوههای پیرامون ده بزرگ، با ملاغلامحسین و جنگجویان عشایر ملاقات کردند. آنها در ذکر خاطرات مهم و تاریخی خویش، به این ملاقات مؤثر و تاریخ ساز اشاره کرده اند^(۳)

سید علی اصغر حسینی، امام جمعه کنونی یاسوج، در دست نوشته خویش چنین آورده است:

بسم الله الرحمن الرحيم، این حقیر سید علی اصغر حسینی در برخوردی که با مرحوم ملاغلامحسین سیاهپور داشتم در سال ۴۲، که به عنوان پخش اعلامیه مراجع به آن منطقه رفته بودیم، وقتی که اعلامیه ها را خواندیم مخصوصاً اعلامیه امام که این جملات در آن بود اظهار حق واجب و تقیه حرام [است] ولو بلغ ما بلغ را که توضیح دادیم، آن مرحوم این جمله را بر زبان آورد که ۱۴ (چهارده) ساله شدم و اگر این مطلب [را] سه روز قبل می دانستم عده [ای] از ژاندارم ها را قتل عام کرده بودم ولی چون جریان روشن نبود، سعی می کردم که از برخورد با آنها احتراز نمایم ولیکن حالا دیگر پس از حادثه قم و دیدن این اعلامیه از کشتن آنها به هیچ

ص: ۳۱۸

۱- صحیفه امام، همان، ص ۱۷۵.

۲- رجوع شود: صحیفه امام، ص ۱۷۷. نیز: صحیفه نور (مجموعه رهنمودهای امام خمینی)، جلد اول، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، صص ۴۰ _ ۳۹.

۳- سید یونس هاشمی، در حوزه داشت و بیدک از رفقاییش جدا شد و به پخش اعلامیه پرداخت. سید علی اصغر حسینی و سید عبدالعلی تقوی نیز از طریق مناطق کوهستانی، جنگجویان عشایر را ملاقات و با قرائت و توضیح اعلامیه ها به تبلیغ و تشویق آنان پرداختند. (هر سه نفر، خاطرات خویش را از این مسافرت خطرناک و مؤثر مکتوب نموده و بارها برای دیگران _ از جمله نگارنده _ روایت کرده اند.)

سید عبدالعلی تقوی نیز روایت می کند: «ملاغلامحسین سیاهپور وقتی دریافت که ما دو نفر طلبه و «سید» هستیم (البته او پدر مرا که از سادات امام زاده علی بود، کاملاً می شناخت و ارتباط دوستانه داشت) و برای تبلیغ دینی و پخش اعلامیه علما و مراجع نزد آنها آمده ایم، استقبال شایانی کرد و بسیار خرسند شد. بعد که ما اعلامیه مشهور امام خمینی راجع به فاجعه فیضیه را خواندیم و شرح دادیم، ایشان بسیار ناراحت و متألم گردید و اشک در چشمانش حلقه زد. سپس با تعصب خاصی، آمادگی خود و رفقاییش را برای انجام هر اقدامی اعلام کرد. او گفت: حالا جریان برای ما کاملاً روشن شده است. ما از او خواستیم تا حد امکان با علما تفاهم و همکاری داشته باشند. وی با جان و دل پذیرفت و تعدادی از اعلامیه ها را گرفت و خود و یارانش در جیب گذاشتند تا از آن استفاده نمایند و به دیگران هم برسانند. وقتی از او و یارانش خداحافظی کردیم، فردی را همراه ما نمود تا دنباله راه را که بسیار سخت و کوهستانی بود، راهنمای ما باشد.»(۲)

آن گونه که قراین نشان می دهد، حساسیت و تحرک ملاغلامحسین و نیروهای متحد وی، پس از قرائت و تفسیر تلگراف امام خمینی به اوج خود رسیده بود.

روایات متعدد شاهدان عینی، حاکی از تأثیر عمیق نوشته امام خمینی در تهییج و تشویق ملاغلامحسین و عشایر جنگجوست. ملاغلامحسین به صراحت عشایر جنگجو را خطاب قرار داده و گفته است: «تاکنون تلاش می کردم کمتر خونریزی و کشت و کشتار شود؛ اما از این به بعد، از انجام آن پرهیز نخواهم کرد.» به دستور وی، خواهرزاده اش «یدالله انصاری» مجدداً اعلامیه مهیج امام خمینی را در جمع جنگجویان قرائت کرد(۳). ملاسیف الله فروزان نیز روایت می کند: «در کوههای اطراف ده بزرگ نزد ملاغلامحسین رفتم و گفتم که ناصرخان طاهری با دولتی ها مکاتبه و ارتباط محرمانه دارد و به نظرم وضعیت خوب نیست و خطرناک شده است. او، مدتی سکوت کرد و به فکر فرو رفت. بعد گفت: شما هم که دو تا از برادرانت بازداشت شده است، در خطرید. الآن

ص: ۳۱۹

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- تلخیص از دست نوشته و مصاحبه مضبوط سید عبدالعلی تقوی. (قابل ذکر است، فرد راهنمای آنان پس از «دیدار ملاغلامحسین، خواهرزاده اش بهرام امینی بوده است.)

۳- به نقل از: یدالله انصاری و ملاملی بهروزی.

برو و آقا لهراس (فروزان) را به کمک بفرست و تفنگت را با قطار فشنگ به آنها بده تا برایم بیاورند. بعد، تا پرونده ات را منصورخان باشتی و برخی بزرگان بویراحمد خرابتر نکرده اند به شیراز برو. شاید بتوانی به زنان و کودکان کمک نمایی. من گفتم: شما چه کار می کنید؟ گفت: تاکنون سعی داشتم از جنگ خونین با نظامیان خودداری نمایم، تا کسان بی گناهی کشته نشوند. ولی، حالا با توجه به نامه آقای «خمینی» دیگر ابایی ندارم و با نظامیان درگیر خواهم شد، حتی اگر خونریزی و کشت و کشتار زیادی شود.»(۱)

جنگ ده بزرگ

طی مدتی که ملاغلامحسین و جنگجویان عشایر در کوههای اطراف ده بزرگ، منتظر خروج نظامیان از ده سادات بودند؛ فعل و انفعالات متعددی رخ داده است. مؤثرترین آن حضور ناگهانی طلاب جوان و اعلامیه رسان حوزه علمیه خان شیراز بود. پیش از آن، نیروی زیادی از نظامیان برای تقویت پادگان ده بزرگ، با توپ و ارابه وارد منطقه شده بودند. این دسته از نظامیان در دهات اطراف ده بزرگ، موضع گیری نموده و با توپ های خویش، شدیداً کوههای محل سکونت جنگجویان عشایر را گلوله باران می کردند. علاوه بر این، هواپیماهای نظامی نیز مقارن عملیات زمینی، به بمباران هوایی منطقه اقدام می نمودند. بمباران های هوایی و زمینی و حضور گسترده نظامی در منطقه، وحشت زیادی را موجب شده بود. ملک منصورخان باشتی با جمع زیادی از افراد چریک، نیز همیار و همراه نظامیان شده بود. برخی از این چریک ها، البته با

ص: ۳۲۰

۱- سیدنورمحمد بلادی می گوید: «پس از شنیدن داستان گجستان که تعداد زیادی کشته شده بودند، از ملاغلامحسین _ که فرماندهی عشایر را برعهده داشت _ با آن همه سابقه دینی و مذهبی و دوستی ناراحت شدم که چرا این کار را کرده است. چند ماه بعد او را دیدم و نگرانیم را اعلام کردم. او سوگند یاد کرد که تا اعلامیه آیت الله خمینی به دست من نرسید، این عمل را نکردم. گفتم: کی اعلامیه به شما داد؟ گفت: دو تا سید، که یکی از آنها قیافه اش مثل خودت بود، اعلامیه هایی آوردند که در آن «ولو بلغ مابلغ» بود. معنای کلمه عربی را ندانستم. از خودشان سؤال کردم، که برایم توضیح دادند. پس، تصمیم به این کار گرفتم و آن را عملی نمودم. بعد از این گفته ها بود که نگرانی من از او رفع شد.» (با استفاده از دست نوشته سیدنورمحمد بلادی و مصاحبه با وی). سیدیحیی تقوی، که خود از روحانیون مبلغ و اعلامیه رسان بود، روایت می کند: پس از جنگ گجستان، ملاغلامحسین را در کوههای اطراف امیرایوب ملاقات کرده و او را خوشحال دیده است. دلیل خوشحالی اش این بود که «اگر من می جنگم برای خدا و حکم مرجعیت است که می جنگم.» (دست نویس سیدیحیی تقوی)

ملاغلامحسین ارتباط برقرار می کردند و اطلاعات اردوی نظامی را _ تا آنجا که با خبر می شدند _ گزارش می دادند. به علاوه بعضی از مردم ساکن دهات ده بزرگ، تکیه، دالون، بیدک و حتی چاه تلخ، در برخی مواقع خوراک جنگجویان عشایری را تأمین می کردند. جمعی از سادات ده بزرگ، بیدک و تکیه، نیز راغب به حمله عشایر به ستون نظامی بودند.

یکی از جنگجویان عشایر نقل می کند: «هنگامی که در کوههای اطراف ده بزرگ بودیم، سید عبدالرحمان بلادیگی، پیش ملاغلامحسین و جمع ما آمد و گفت: «سید عبدالوهاب بلادی دستور شرعی داده اینجا را رها نکنید؛ تا تکلیف اردوی نظامی مشخص شود. وی حتی گفت: برای تأمین غذای خویش _ علاوه بر بز و گوسفند _ در صورت نیاز می توانید هر گاوی را هم که می بینید، بکشید و سدجوع نمایید؛ ولی از اینجا نروید.»^(۱)

معهداً ملاغلامحسین و یارانش که گویی تحولی تازه پیدا کرده بودند، به جد برای یورش به نظامیان مستقر در ده بزرگ، آماده شدند. دقیقاً شب بعد از ملاقات طلاب اعلامیه رسان، حمله سراسری آغاز گردید. دهها تن از جنگجویان عشایر، در اطراف روستای ده بزرگ و سنگرهای نظامیان، تیراندازی و هجوم خویش را آغاز کردند. هجوم سریع عشایر، خیلی زود نظامیان را از سنگرهای خویش به در آورد و به درون روستا عقب راند. نظامیان که در این درگیری سنگین شبانه، چند تنی زخمی داده بودند؛ به مسجد ده _ که یک مکان مقدس مذهبی بود _ پناه بردند. برخی از آنان نیز در خانه سادات ده بزرگ پناهنده شدند و بدین گونه ادامه حملات عشایر را مختل و خنثی ساختند. فرماندهان نظامی و ملک منصورخان باشتی، به خاندان سادات ده بزرگ _ بلادی و حسینی _ متوسل شدند و تقاضای رفع خطر نمودند. با توسل آنان، چند تن از سادات ده بزرگ، با صدای بلند ملاغلامحسین را به ترک مخاصمه فراخواندند. همین کافی بود تا ملاغلامحسین دستور متارکه نبرد و محاصره را صادر کند و جنگجویان عشایر اطراف ده بزرگ را خالی نمایند. ظاهراً قرار بوده همزمان با حمله جنگجویان عشایر، چریک های ایل باوی از پشت سر به نظامیان حمله کنند و آنان را خلع سلاح نمایند.

ص: ۳۲۱

۱- به نقل از ملاملی بهروزی که پس از نبرد توت نده، همواره همراه ملاغلامحسین و از جنگجویان عشایر بود.

ولی، گویا خان باشتی از موضوع قول و قرار طرفین مطلع گردیده، و با اصرار و التماس و تحریک حس حمیت ایلی، چریک ها را از انجام چنین عملی مانع شده است. احتمالاً در نتیجه انجام همین قول و قرار بوده که یکی از چریک های باوی از پشت سر، فردی نظامی را زخمی نموده و در حین به دست آوردن اسلحه وی، به دست نظامی مزبور کشته شده است.

باری، با خاتمه درگیری که با پناه بردن نظامیان به منازل سادات، انجام گرفت؛ ملاغلامحسین و نیروهایش به کوههای منطقه عقب نشستند. براساس مطالب تاریخچه عملیات نظامی جنوب، درگیری ده بزرگ در ۱۹ فروردین ماه ۱۳۴۲ اتفاق افتاده است (۱) «آریانا» می نویسد:

... طبق گزارش لشکر ۹ خوزستان [،] در اثر ممانعت اشرار از امحاء کشت خشخاش (۲) و درگیری با مأمورین ژاندارمری در آبادی ده بزرگ بنا به تقاضای ژاندارمری که عده اشرار را در حدود (۵۰۰) نفر گزارش کرده [بود] یک گروهان پیاده و گروهان ارکان گردان یک توپخانه ... از پادگان باشت به آبادی ده بزرگ اعزام گردیدند. این عده پس از وصول به آبادی مذکور در ساعت ۹ صبح با توپخانه و خمپاره انداز بر روی مواضع اشرار تیراندازی نموده و هواپیماهای جت از واحدهای هوایی اعزامی نیز در بمباران اشرار شرکت نمودند. تعداد تلفات وارده به اشرار تاکنون معلوم نگردیده. تلفات خودی یک نفر غیر نظامی از همراهان ملک منصور باشتی که برای همکاری همراه مأمورین ژاندارمری بوده شهید می گردد و دو نفر ژاندارم نیز زخمی می گردند (۳)

بدین ترتیب، جنگ ده بزرگ با تلفات اندک نظامیان و عقب نشینی موقتی آنها پایان یافته است.

ص: ۳۲۲

۱- آریانا، همان، ص ۸۳.

۲- سردمداران حکومت پهلوی، برای مخدوش نمودن قیام اصیل و ضدظلم عشایر جنوب، همه گونه اتهام و برچسب بر آن وارد کرده اند. از جمله این اتهامات، نسبت دادن مبارزه به کشت خشخاش است. این در حالی است که عشایر قیام کننده، صرفاً در مقابل تهاجم حکومت پهلوی و عدم پذیرش ستمگری های آنها مبارزه و مقاومت می کردند.

۳- آریانا، همانجا.

نظامیان مستقر در ده بزرگ، پس از نجات از حمله عشایر، برخی به سمت باشت و بوستان عقب نشستند؛ و برخی دیگر در همان جا ماندند. یکی دو روز بعد، عده ای از نظامیان مستقر در ده، از آنجا خارج شدند و به سوی منطقه ای که عشایریان موضع گیری کرده بودند، حرکت نمودند. ملاغلامحسین، فوراً نیروهای عشایر را جمع کرد و پس از یک سخنرانی پندآموز، به تقسیم بندی آنان پرداخت. ملابمانعلی ابروانی (=براتی) که خود یکی از جنگجویان حاضر در صحنه بود، روایت می کند: «چون مشاهده شد نیروی نظامی مستقر در ده بزرگ، به سمت عشایر مبارز می آید؛ ملاغلامحسین همه افراد و جنگجویان را جمع کرد و در وسط جمع ایستاد و با صدای بلند چند بار تکرار کرد که ای مردم: من تاکنون تلاش می کردم تا حد امکان جنگ و خونریزی نشود. اما الآن همه می دانیم که: جنگ، جنگ دین است و دیگر جای درنگ نیست. اگر کشته شوید، بهشتی هستید و اگر بکشید، ظالم را کشته اید. الآن، برای این نیرویی که به سمت ما می آید حوصله نمایید تا نزدیک شوند. زیرا، آدمی طلسم است و تا نزدیک نباشد، کمتر تیر به او اصابت می کند. چون عده ای از شماها، جنگ کم دیده یا ندیده اید و تجربه ندارید؛ بگذارید تا نظامیان نزدیک شوند و با قلع و قمع و تسلیم آنها، صاحب سلاح و مهمات شویم و مبارزه را ادامه دهیم.» (۱)

پس از این سخنرانی، نیروهای عشایر در مواضع تعیین شده مستقر شدند. اما، هر چه منتظر ماندند نظامیان نیامدند. بنابراین، جنگجویان عشایر، چند روزی در موقعیت خویش باقی ماندند؛ و چون ظاهراً تحرک خاصی از نظامیان ندیدند و از لحاظ غذایی، بیش از پیش در مضیقه افتادند؛ به ناچار در منطقه پیچاب پراکنده شدند. قریب یک هفته بعد، تعداد زیادی نظامی به همراه چریک های ملک منصور خان باشتی، به ناگهان وارد مناطق پیچاب و «اشکفت شاه»، شدند. این نیروها تا نزدیکی های اشکفت شاه،

ص: ۳۲۳

۱- با استفاده از گفته ها و مکتوبات ملابمانعلی ابروانی، که جز نبرد گجستان، در تمام صحنه های رزم عشایر با حکومت پهلوی حضور داشت و همراه و همیار ملاغلامحسین بود. عدم حضور وی در جنگ گجستان هم به این دلیل بود که برای انجام کاری به منطقه سردسیر جلیل رفته بود و چون بازگشت، جنگ خاتمه یافته بود. در غیاب او، دو تن از برادرانش به نام های حاج مسلم و علی حیدر براتی و عموزاد گانش مشهدی علی محمد براتی و شاه کرم فرخ نژاد در جنگ گجستان مشارکت فعال داشتند.

بدون مانع و مزاحم پیش رفتند، اما رزمندگان عشایر به محض اطلاع سر رسیدند و با آنان درگیر شدند. نظامیان، مقاومت مختصری نموده؛ ولی خیلی زود هزیمت یافته، عقب نشستند.

در طی این درگیری های مختصر و پراکنده، ظاهراً دو تن از نظامیان مجروح شده اند. به گفته شاهدان عینی، ملک منصورخان باشتی با مکاتبه ای دوستانه با جنگجویان جلیل و بابکانی، به جد خواستار رهایی از مخمصه خطرناک منطقه پیچاب گردیده و قول حتمی داده نظامیان و چریکان، همگی به منطقه باوی باز خواهند گشت. با قطع درگیری، نظامیان و چریک های ملک منصورخان به مناطق باوی بازگشتند. بدین گونه، عملیات نظامی لشکر خوزستان به مناطق مسکونی پیچاب، با دفاع عشایر جنگجو ناکام ماند. درگیری های منطقه پیچاب، در روزهای ۲۷ و ۲۸ فروردین ماه ۱۳۴۲ رخ داده است (۱). آریانا به گونه ای مختصر، در باب وقایع پیچاب می نویسد:

در منطقه پیچاب (۲) در چند نقطه افراد ژاندارم مأمور نابودی کشت خشخاش با اشرار تصادف [نموده] و زد و خوردی روی می دهد و دو نفر ژاندارم زخمی [می گردد] و برای تقویت ژاندارمها دستورات لازم داده می شود (۳).

بنا به نقل آریانا، در همین ایام، عده ای از جنگجویان عشایر جنوب، در منطقه «لار» با یک گشتی ژاندارمری درگیر شده و چهار ژاندارم را به قتل رسانده اند (۴) هم چنین در شهر شیراز «علما اعلامیه پخش کرده اند» و نیروهای نظامی در حوزه قیر و کارزین مشغول خلع سلاح بوده اند (۵).

در بحبوحه این اتفاقات، ستون عملیاتی سرهنگ «ناجی» برای انجام عملیات حساس نظامی، از شیراز به سوی نورآباد حرکت می نماید (۶).

مبارزان عشایر، نیز با بازگشت نظامیان از حوزه پیچاب، پراکنده گشته و به خانه های خویش مراجعت نمودند. اما، این اوضاع دو روز بعد (۳۰ فروردین ۱۳۴۲) کاملاً به هم

ص: ۳۲۴

۱- آریانا، همان، ص ۱۱۳.

۲- اصل: پیچاپ

۳- آریانا، بهرام، همانجا.

۴- همانجا.

۵- همانجا

۶- همانجا

طرح عملیاتی حمله به بوییر احمد علیا

بالاخره، پس از آن که قوای نظامی ارتش و ژاندارمری، موفق به سرکوب عشایر در کوهمره سرخی، فیروز آباد، قیر و کارزین، لار و بوییر احمد سفلی گردید؛ «طرح عملیات تعرضی در منطقه بوییر احمد علیا» را بدین گونه انشا و اجرا کردند. بنا به نوشته آریانا، جهت اجرای طرح حساس و حیاتی حمله به بوییر احمد علیا، «هنگ ۲۰ کرمانشاه (منهای دو گردان)... بعنوان عامل اصلی تعرض نامزد شده بود تا با همکاری سایر عواملی که در مجاورت آن عمل می کنند این مأموریت را ایفا نماید.» (۱) طرح اصلی تعرض به قرار ذیل بوده است:

... ۱- اشغال منطقه نوگک به وسیله هنگ ۲۰ کرمانشاه (منهای دو گردان)

۲- شناسایی ستون مزبور از دو محور تنگ تامرادی [و] محور نوگک و [۱] میرایوب

۳- با مبداء قراردادن آبادی نوگک نفوذ در یکی از دو محور بنابر اطلاعات مکتسبه و پیشرفت عملیات .

۴- این تعرض از چهار جهت اصلی پوشش می شود [...]

الف - در خاور بوسیله عناصری از پادگان نورآباد که در سمت عمومی کل حسینک دشت روم، به موازات نفوذ ستون اصلی از جنوب به شمال پیشروی کرده و جناح خاوری ستون مزبور را پوشش و مراقبت نماید.

ب - از سمت باختر پادگان باشد از لشکر خوزستان به موازات ستون اصلی تا ارتفاعات [کوه] عنا پیشروی می نماید.

ج - از جنوب گشتی های موتو مکانیزه لشکرهای پارس و خوزستان در راه عرضی بهبهان کازرون از رسیدن کمک به اشرار و همچنین از افراد و دستبردهای آنها به جاده و مراکز تدارکاتی ستونها ممانعت به عمل آورد.

د- از شمال یک واحد زبده مرکب از یک گروهان عملیات مخصوص دسته رنجر مرکز پیاده و تعدادی تفنگدار چریک از یاسوج در محور عمومی دشت روم [و]

ص: ۳۲۵

سپیدار _ جلیل بابکان به منظور تکمیل محاصره حرکت می نمایند. این ستون ... با تبادل اطلاعات با ستون اصلی و پیشرفت عملیات پشت سر دشمن که در برابر این ستون عرض اندام می نماید سر در آورده و دشمن را از شمال به جنوب (از سر بالائی به سرازیری) تهدید و باعث آسانی پیشروی ستون اصلی می شود.

۵_ حداکثر تلاش هواپیمائی پشتیبانی نیرو در این منطقه به عمل می آید.

۶_ فرمانده ستون روز و ساعت آغاز عملیات را پس از استقرار در منطقه نوگکک به تشخیص خود تعیین و گزارش می کند. تا از لحاظ روز مناسب از نظر پشتیبانی هوائی و تکمیل اطلاعات محدودیتی نداشته باشد(۱).

سپهبد آریانا، فرمانده عملیات نظامی جنوب، در تاریخ ۲۲ فروردین ماه ۱۳۴۲، به فرماندهان لشکر ۱۰ فارس و ۹ خوزستان، اعلام می دارد؛ برای عملیات آینده، خود را از هر جهت آماده نمایند(۲). وی، در بخشنامه ای «طرح آمادگی ستادها و احتیاط واحدها [را] به منظور نشان دادن عکس العمل سریع و آنی در مقابل اتفاقات غیر مترقبه» چنین اعلام می دارد:

۱_ لشکرها و ژاندارمری باید ترتیبی را اتخاذ نمایند که ستادهای مربوطه در تمام مدت ۲۴ ساعت دائر و برقرار باشند و عناصری در ستاد واحدها باشند که دارای اختیار تام برای اخذ تصمیم و اقدام فوری باشند... ۲_ احتیاط آماده ... یک گروهان از گردان عملیات مخصوص و یک گروهان از گردان کرمانشاه با کلیه پرسنل با اسلحه [و] تجهیزات و خواروبار [،] کنسرو ۴۸ ساعته و کامیونهای مرتب و بی عیب با باک پر و نیم دسته تانک [،] شبانه روز بحال آماده باشند به طوری که به محض ابلاغ مأموریت بدون فوت وقت حرکت کنند... (۳)

حرکت و اقدامات ستون اصلی

با این تمهیدات، ستون اصلی عملیات به فرماندهی سرهنگ ستاد عبدالحسین ناجی، صبح روز ۲۷ فروردین ۱۳۴۲ از شیراز به سمت نورآباد ممسنی حرکت می کند. ستون

ص: ۳۲۶

۱- آریانا، همانجا.

۲- همان، ص ۱۰۷.

۳- همان، صص ۱۰۸ _ ۱۰۷.

نظامی، پس از توقیف کوتاه در کازرون، عصر همان روز وارد نورآباد می‌گردد؛ و فردای آن به سوی «نوگک» روان می‌شود. سرهنگ ناجی، پس از استقرار نیروهای نظامی در نوگک، به مرکز فرماندهی نیروهای جنوب اعلام می‌دارد: «ستون عملیاتی ... در ساعت ۷ [مورخ ۲۸ فروردین ۱۳۴۲] حسین آباد را اشغال و بدون برخورد به مقاومت به نوگک وارد و در ساعت ۰۹۰۰ آبادی پیرین را اشغال و چون در پیرین گنجایش و موقعیت نظامی برای استقرار ستون نبوده [،] ستون در ارتفاعات نوگک که محل مناسبی است مستقر و واحدها به آبادی های مجاور جهت اکتشافات و نابودی کشت خشخاش اعزام گردیده اند.» (۱)

همزمان با حرکت ستون اصلی، ستون های دیگری برای حفاظت جناحین آن به حرکت درآمده اند. از جمله: «گروهان ۱۱ گردان خرم آباد» جهت حفاظت جناح راست ستون اصلی، از نورآباد، به «کَلِ حسینک» وارد می‌گردد. ستون عملیات مخصوص نیز به فرماندهی سرهنگ ستاد علاءالدین ناظم، از خط سیر یاسوج، دشت روم و سفیدار، وارد «بابکان» جلیل می‌گردد. ستون باشت نیز برای محافظت جناح چپ ستون اصلی، از باشت حرکت و به منطقه «آنا» و ارتفاعات کوه انا وارد می‌شود (۲).

سرهنگ ناجی، پس از استقرار نیروهای خویش در نوگک ممسنی، به احضار کدخدایان و کلانتران نوگک، پیرین و نواحی پیرامون، پرداخت (۳) در این میان، احضار کدخدایان و بزرگان طایفه «جلیل» بویر احمد، که ملاغلامحسین فرمانده جنگجویان عشایر، از این طایفه بود، در اولویت قرار داشت. بنابراین، سرهنگ ناجی به واسطه کدخدای نوگک «مشهدی قمصور قایدی» و وابستگان طایفه جلیل، جمعی از ریش سفیدان و بزرگان طایفه جلیل را احضار کرد. تعدادی از آنان، نظیر «ملا بهمن کریمی» _ کدخدای تیره «حسنی» طایفه جلیل و برادر زن ملاغلامحسین _ «کاعلی باقرپور»، «ملاجان محمد جلیل» _ پسرعموی ملاغلامحسین _ و «کاغیضان جعفری» در محل استقرار ستون نظامی و نزد سرهنگ ناجی، حضور یافتند. فرامرز سیاهپور _ فرزند ارشد ملاغلامحسین _ و بهمن امینی، خواهرزاده اش نیز قصد عزیمت نوگک و حضور سرهنگ ناجی را داشته، که از فاصله دور پیشروی ستون نظامی به منطقه را مشاهده

ص: ۳۲۷

۱- همان، ص ۱۱۳.

۲- همان، صص ۱۱۴_۱۱۳.

۳- همان، ص ۱۱۴.

نموده اند. بنابراین، از رفتن منصرف شده، به منازل خویش بازگشتند. علی بخش بخشایی _ پسر برادر ناتنی ملاغلامحسین _ نیز به وسیله قاصدی به نام «بشیر نوگکی» که از جانب سرهنگ ناجی فرستاده شده بود، به نوگک احضار گردید. وی، خدابخش همت پور را نیز همراه خویش، به مرکز نظامیان آورد. هر دو نفر، در معیت قاصد سرهنگ، عصر روز ۳۰ فروردین ۱۳۴۲، در میانه راه و بر حسب اتفاق، با ستون نظامی سروان ریحانی فر مواجه شدند. بنابراین، خود را به سروان ریحانی فر معرفی نموده و هدف خویش را _ که عزیمت به نزد سرهنگ ناجی بود _ اعلام داشتند. سروان ریحانی فر، با مرکز ستون نظامی و سرهنگ ناجی تماس گرفت و خواهان تعیین تکلیف آنان گردید. ظاهراً سرهنگ اجازه داده، هر دو نفر در این مأموریت مهم همراه ستون نظامی گردند و تا امیرایوب حرکت نمایند. بدین گونه، علی بخش بخشایی و خدابخش همت پور _ همچون تعداد دیگری از افراد محلی ممسنی و بابکانی _ بلدچی ستون نظامی گردیدند.

براساس برنامه ریزی های پیشین نظامیان، قرار بوده یک ستون فرعی از نیروهای تحت امر سرهنگ ناجی، برای آغاز عملیات، از نوگک تا امیرایوب پیشروی نماید. آغاز عملیات، روز ۲۹ فروردین ماه ۱۳۴۲ تعیین شده بود. همزمان با حرکت ستون اصلی، دستور بمباران شدید و غافلگیرانه مناطق مسکونی طوایف جلیل، بابکانی و انصاری _ که در مسیر نظامیان واقع بود _ صادر شد (۱). اما بمباران های هوایی، به دلیل بدی آب و هوا، انجام نگرفت (۲). هم چنین عملیات مزبور، یک روز به تأخیر افتاد و در روز ۳۰ فروردین ماه شروع شد.

آغاز عملیات

ملا درویش دشتیان، شاعر خوش قریحه و باذوق عشایری، داستان هجوم نظامیان را این گونه ترسیم کرده است:

در این دم خبر آمدی ناگهان

که آمد سپاهی چ _ و ف _ و ج _ گ _ ران

ص: ۳۲۸

۱- رجوع شود: آریانا، همان، صص ۱۱۸ _ ۱۱۶.

۲- همان، ص ۱۱۸.

سپهدار شان بود «ناجی» به نام

«زریر» سپهدارشان با سپاه

«ایوب (۱)» را کنند جای میخانه شان

زنان را همی پاک، پستان برند

به سوی گجستان و گلُ گرد کوه

ط_ لایه به س_وی «س_یاهپور» گرد

فرستاد لش_کر ه_می س_وی دام

به س_وی گ_جستان کشیدند راه

«مِجَت (۲)» را کنند جای توپخانه شان

ز س_رشان هم_ی نیز معجر برند

سپاه و سپهدار ش_دند ه_م گروه

خ_برها یکایک ب_ر او برش_م_رد

بدین گونه، یورش نظامیان به منطقه آغاز گردید؛ و جنگجویان عشایر، که توسط «طلایه داران» خویش از هجوم آنان مطلع شده بودند، به فرماندهی مجدد ملاغلامحسین برای مسدود نمودن مسیر نظامیان به حرکت درآمدند.

ستون فرعی نظامی، به فرماندهی سروان «محمد تقی ریحانی فر» صبح روز ۳۰ فروردین ماه ۱۳۴۲ از نوگک، حرکت کرد. این ستون نظامی، در طی مسیر خویش، مناطق خالی از سکنه را «اشغال» و خبر «فتح» آن را به مرکز ارسال می داشت:

تیمسار سپهد فرماندهی نیروهای جنوب _ رونوشت تیمسار فرمانده لشکر

محترماً در ساعت ۱۱۳۰ گردنه گان اشغال و ستون به سمت کوه عنا مشغول پیشروی است ...

۳۰/۱/۴۲ سروان ریحانی فر (۳)

همین فرمانده، ساعاتی بعد اعلام می کند: «... ستون در ساعت ۱۷ پس از گذشتن از کوه عنا که در مسیر قرار داشت ارتفاعات مسلط به آبادی شیرخوص را اشغال و به علت خرابی راه و ماندن دواب اجباراً امشب متوقف و صبح فردا به صوب

به محض مشاهده نیروی نظامی _ که در چشم مردم بسیار می نمود _ تمام خانوار های طایفه جلیل که در مسیر نظامیان واقع بودند به سرعت کوچ کرده، خود را از

ص: ۳۲۹

-
- ۱- منظور «امیرایوب» است، که به اعتقاد عموم یک امام زاده مقدس و محترم است.
 - ۲- مجت = «مسجد» به لهجه محلی.
 - ۳- آریانا، همان، ص ۱۱۸.
 - ۴- اصل: گجستان (تقریباً تمام منابع عصر، گجستان را به غلط «گجستان» ضبط کرده اند).
 - ۵- آریانا، همانجا.

ملاغلامحسین و یارانش که تا دو روز قبل، با جمعی از نظامیان لشکر ۹ خوزستان، در پیچاب و اشکفت شاه درگیر بودند و تازه به «امیر ایوب» آمده بودند، خبر ناگهانی عزیمت «سپاهی چو فوج گران» را شنیدند. امیر ایوب، یک مکان مقدس مذهبی است، که جمعی از طایفه انصاری ممسنی _ که بیشتر به «درویش ها» مشهورند _ در آن سکونت دارند. بسیاری از این طایفه، با طوایف جلیل و بابکانی، قرابت نزدیک سببی دارند. چند تنی از مردان جنگجوی این طایفه _ خاصه عبدالمحمد و ملاعلی خان انصاری _ از زمان حضور بویراحمدی ها در حوزه ممسنی، مشارکت فعال خویش را نشان داده و صادقانه در صحنه های رزم عشایر حضور یافته بودند. باری، ملاغلامحسین بلافاصله با تعداد اندکی جنگجو، از امیر ایوب خارج گشت، و کیلومترها به استقبال نظامیان رفت. وی قصد داشت، در همان آغاز ورود نظامیان _ و قبل از پیشروی به عمق منطقه عشایر _ راهشان را مسدود نماید. تقریباً غروب سی ام فروردین ماه بود که با جمعی از نیروهایش وارد آبادی از طایفه جلیل شد. به دستور وی زنان و مردان آبادی _ که همه وابستگان نزدیک او بودند _ خوراک جنگجویانش را تهیه و تحویل «چوبکی»ها دادند. به علاوه، «بار»های سنگین خویش را در اشکفت ها گذاشته، سبکبار آماده پیشامدهای تازه و نامعلوم شدند. جنب و جوش جنگجویان و دیگر مردان و زنان قوم، حکایت از واقعه ای صعب داشت. کاملاً معلوم بود، این بار «حادثه» از «لونی» دیگر است. آنچه در این بحبوحه برای ملاغلامحسین و یارانش جالب و مهم بود، حضور «گردی انصاری» بود؛ که در این برهه حساس به صحنه آمده بود. تا پیش از سی ام فروردین ۱۳۴۲، گردی انصاری _ از جنگجویان بنام بویر احمد و ممسنی _ در هیچ یک از صحنه های قیام شرکت نکرده بود. معهدا، حضور کنونی وی، هم قوت قلبی بود برای جنگجویان و هم نوید فتح و فیروزی می داد. بی مبالغه، وی مؤثرترین و فعال ترین جنگجوی نبرد گجستان بود. گردی به طور جدی با حرکت خوانین مخالف بود، و پس از اینکه نوشته مشهور امام خمینی به دست عشایر رسید و برای او _ نیز در امیر ایوب _ خوانده شد، هم عقیده با مبارزین گردید(۱).

۱- سیدعلی اصغر حسینی، سیدمحمدحسین محمودی و سیدحمدالله حسینی، از طلاب جوان حوزه علمیه شیراز در گفته ها و نوشته های خویش، تأیید نموده اند که گردی انصاری پس از دیدن اعلامیه های امام خمینی و دیگر علما و آگاهی از موجه بودن مبارزه _ همچون ملاغلامحسین و دیگر مبارزان عشایر _ دست به اسلحه برد. (رجوع شود: فدایی، همان، صص ۲۲_۲۱ / کشواد سیاهپور، «نگاهی به قیام عشایر بویراحمد در سالهای ۱۳۴۱_۱۳۴۲»، ص ۱۱۳).

وی، خواهر ملاغلامحسین را در نکاح خویش داشت، و در واقع یک یار دیرین و باوفا برای او به شمار می رفت. روایات شفاهی تأیید می کند، پس از عدم موفقیت نیروهای ملاغلامحسین در جنگ ده بزرگ، جای خالی «کردی، برای او و یارانش کاملاً محسوس بود»^(۱)

بدین ترتیب، حضور کردی در عرصه مبارزه، از بسیاری جهات، خیال ملاغلامحسین را راحت کرد. بنابراین ملاغلامحسین که با عجله و شتاب، برای مسدود نمودن مسیر نظامیان، کیلومترها از امیرایوب، فاصله گرفته بود، وارد حوزه استحفاظی طایفه خویش گشت. وی، تصمیم قطعی به جنگ داشت و هیچ عاملی نمی توانست مانع او گردد. ناصرخان طاهری، که مدت‌ها از کانون حوادث فاصله گرفته بود، به محض این که مطلع شد ملاغلامحسین برای نبرد با جمع دیگری از نظامیان شتافته است، افرادی برای ممانعت وی فرستاد. اما این اقدام، هیچ تأثیری در تغییر عقیده و تصمیم ملاغلامحسین و یارانش نداشت.

«سید ساعد حسینی» نیز روایت جالبی را در خصوص نظر ناصرخان طاهری نسبت به درگیری با ستون نظامی ضبط کرده است. وی می نویسد: «... ناصرخان هم به هیچ وجه مایل نبود بدون گروه کی خورشید [برومند] دست به آن حمله زده شود و به ملاغلامحسین سفارش کرده بود که شما از کی خورشید گول نخورید [۰]. یا باید دست او هم آلوده شود یا شما هم بیش از این دست خود را به خون آلوده نکنید... [اما ملاغلامحسین] علیرغم درخواست ناصرخان بدون گروه کی خورشید مصمم به آن جنگ خونین گردید [۰]. در حالی که تمام افراد آنها که جمعاً ۱۵ نفر بودند دارای ۱۲ تفنگ بودند...»^(۲)

ص: ۳۳۱

۱- همچنین رجوع شود: رزمجویی، همان، ص ۲۳۶.

۲- حسینی، همان، صص ۸۴-۸۳. (ناصرخان طاهری، هم در اعترافاتش _ در ساواک فارس _ و هم در دادگاه علنی شیراز، نسبت به تلاش های خویش برای ممانعت جنگجویان عشایر و عدم درگیری با نظامیان _ در جنگ گجستان _ اشارات صریح دارد. (بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و روزنامه پیغام امروز، (۴ مرداد ۱۳۴۳، شماره ۱۲۷۷)، ص ۵)، بر اساس نقل موکل ناصرخان، «سروان آقایی»؛ وی «حسن بابکانی» را می فرستد و... وقتی مراجعت [می کند]. می گوید آنها حرف ما را قبول نکردند...» (پیغام امروز، همانجا)

علاوه بر ناصرخان طاهری، تعدادی از ریش سفیدان طایفه جلیل، روحانی جوان محل «سید شریف حسینی» را که بسیار مورد احترام ملاغلامحسین بود، برای ممانعت وی به مقر جنگجویان عشایر فرستادند. نزدیکی های سحر، سید شریف وارد جایگاه جنگجویان که در جنب نظامیان کمین کرده بودند _ شد. وی از ملاغلامحسین و یارانش خواست با نظامیان درگیر نشوند. اما، ملاغلامحسین با این استدلال که حکومت شاه و نظامیان وی، سادات و علمای دینی را در مملکت آزار و شکنجه می دهند و در قم بسیاری از آنها را از چند طبقه به زیر انداخته اند؛ قصد خویش را به نبرد با نظامیان حکومت، اعلام کرد. وی حتی اعلامیه امام خمینی را که مدتی پیش سید علی اصغر حسینی و سید عبدالعلی تقوی در کوههای ده بزرگ داشت به او داده بودند، از جیب درآورد و به سیدشریف نشان داد. سیدشریف پس از پاسخ منفی ملاغلامحسین دستش را دور سرش چرخاند و گفت: «امام زمان(ع) پشت و پناحت باشد.»^(۱) علاوه بر ملاغلامحسین، عبدالمحمد انصاری به جمع جنگجویان و سید شریف حسینی آشکارا اعلام داشت: «اگر خودم باشم و مادرم، با این گروه می جنگم و نمی گذارم به سوی امیرایوب بروند.» در هر حال، تصمیم ملاغلامحسین و یارانش بر جنگ گرفته شده بود.

محمد حسن انصاری، نیز از جمله کسانی بود، که تلاش می نمود مانع ملاغلامحسین گردد. وی، که در کنار ملاغلامحسین، موضع گرفته بود، تأکید داشت جنگ شروع نشود. اما، چنان که خود وی نقل می کند، ملاغلامحسین، ضرب المثل «چوب به چاله گنج کردن» (= چوب به لانه زنبور کردن) را مثال زد و گفت: «این کار انجام گرفته و باید جنگید.» مؤلف کتاب «تحولات سیاسی کشور و جنگ گجستان» می نویسد:

ملا- محمدحسن انصاری برایم تعریف کرد که بعد از تیری که ملاغلامحسین شلیک کرد گفتم اگر امکان دارد تا جنگ شروع نشود. [ملاغلامحسین] گفت چوب به چال گنج شیر (زنبور وحشی) کردیم دیگر فایده ندارد و باید جنگید^(۲)

ص: ۳۳۲

۱- ملابهن امینی _ از جنگجویان نبرد گجستان و شاهد عینی ماجرا _ بارها داستان دیدار سیدشریف حسینی با ملاغلامحسین و مبارزان عشایر را روایت کرده است. او و کاخسرو علی پناهی بابکانی نیز بیان می دارند که سیدشریف حسینی قرآن کوچکی را از جیب درآورد و از جنگجویان عشایر خواست زیر آن رد شوند. پس، مبارزان عشایر آن را بوسیدند و از زیر آن رد شدند. (با استفاده از: مصاحبه ضبط شده هر دو نفر).

۲- الله بخش آذربایون، همان، ص ۴۹۸.

معهدا، جنگ گجستان، صرفاً براساس تصمیم فردی ملاغلامحسین و یاران جنگجویانش انجام گرفت. در حالیکه برخی تلاش داشتند، خود را از آن صحنه خطیر و خطرناک کنار کشند. حتی «کی خورشید برومند» که از میان آن همه داعیه داران بویر احمدی _ و میراث خواران عبدالله خان _ مردانه در میدان مانده بود، به عمد خود را از حادثه گجستان کنار کشید. «حسینی» می نویسد:

... اما همچنان بازی شطرنج بین ناصر خان و کی خورشید ادامه یافت. کی خورشید خود می گوید ناصرخان قاصدی نزد من روانه ساخت که ستونی از طرف چوک بال به طرف جلیل می آید شما با تفنگچیان خود در ماشک کالی به ما ملحق شوید.[]. اما من عمداً شانه خالی کردم... و سپس عمداً به قعر تنگ تامرادی رفتم تا صدای تیراندازی ها به گوش تفنگچیان نخورده و به این طریق از آلوده شدن در آن جنگ رهایی یافتم... (۱)

«تقوی مقدم» به درستی نظر می دهد که: «سران عمده بویر احمد علیا (ناصر خان و کی خورشید در این مرحله) عملاً با نیروهای دولت درگیر نشدند و نیروهای بویراحمد سفلی که تحت فرماندهی عبدالله خان در مناطق دیگری مستقر شده بودند نیز در منطقه گجستان حضوری نداشتند... اما به رغم پیش آمدن چنین وضع نامساعدی، تعدادی از مخلص ترین نیروهای عشایر تصمیم گرفتند که با قوای دولتی به نبرد پردازند و مانع از پیشروی آنها و تکمیل محاصره نیروهای عشایر بشوند.» (۲)

بدین گونه، جنگ گجستان بدون حضور و تأثیر رهبران مشهور عشایر بویراحمد _ از جمله عبدالله خان ضرغامپور، ناصرخان طاهری و کی خورشید برومند _ آغاز و انجام یافت.

جمع جنگجویان

در هر حال، ملاغلامحسین با افراد زیر که اکثر آنان از طایفه جلیل بودند، شب را در جنب نظامیان _ و با مراقبت تحرکات آنان _ به سر آورد:

ص: ۳۳۳

۱- حسینی، همان، ص ۸۳.

۲- تقوی مقدم، همان، ص ۴۹۳.

۱_ کردی انصاری؛ ۲_ عبدالمحمد انصاری؛ ۳_ غلامحسن محمدی؛ ۴_ حسنقلی فرخی؛ ۵_ ترکی پیرایش؛ ۶_ گشتاسب خرمی؛ ۷_ ملی بهروزی؛ ۸_ علی محمدی؛ ۹_ فاضل فتاح پور؛ ۱۰_ بهمن امینی؛ ۱۱_ خسرو علی پناهی؛ ۱۲_ علی جان صابری؛ ۱۳_ ملک احمد احمدی؛ ۱۴_ قلندر تیرمایون.

از این جمع، کردی و عبدالمحمد انصاری از انصاری های ساکن امیر ایوب بودند؛ و خسرو علی پناهی از آقایی های بابکانی. ملاغلامحسین مصمم بود، با همین تعداد اندک، نظامیان را محاصره و شکست دهد.

در همان شب، افرادی از طایفه جلیل، با بانگ های بلند و غریو های غرا، خبر تصمیم ملاغلامحسین را _ تا آنجا که ممکن بود _ انتشار دادند. آبادی های طوایف جلیل و بابکانی، در حال «بار» و کوچ بیلاقی بودند. پراکندگی آبادی ها و عدم استقرار و سکونت ثابت خانوارها، دلیل عمده و اصلی تعداد اندک جنگجویان بود. یورش ناگهانی نظامیان، نیز مزید بر علت شده بود. زیرا مردان و بزرگان طوایف، تلاش می نمودند، خانواده های خود را تا آنجا که ممکن است از دسترس نظامیان دور نگه دارند و از خط سیر هجوم خارج سازند. بسیاری از مردان طوایف جلیل و بابکانی، که از بعد ظهر و عصر روز اول درگیری وارد کارزار شدند، مشغول نقل مکان خانواده های خویش بودند. با این حال، تعدادی از جنگجویان بنام «بابکانی» قبل از طلوع آفتاب، خود را به عرصه رزمگاه رسانده، منتظر ملاغلامحسین مانده بودند. معهداً، از ظهر روز اول درگیری، تعداد جنگجویان عشایر _ با سلاح و بی سلاح _ به تدریج افزایش یافته است.

باری، ملاغلامحسین پیش از آن که نیروهای کمکی جدیدی وارد رزمگاه شود، همان چهارده نفر را تقسیم کرد. تقریباً جنگجویان زبده را پشت سر ستون نظامی، موظف به موضع گیری نمود. کردی، عبدالمحمد، حسنقلی، ترکی، گشتاسب، ملی و قلندر، هفت نفری بودند، که جناح راست جبهه را تشکیل دادند. دو تن از آنان _ ترکی و قلندر _ اسلحه «پنج تیر پران» داشتند، و بقیه تفنگ برنو بلند و متوسط.

خود ملاغلامحسین با همراهی افرادی که اکثراً جوان بودند و سابقه ای در جنگها نداشتند، جهت «جلوی» ستون مشخص شدند. خسرو علی پناهی، علی محمدی، بهمن امینی و فاضل فتاح پور، همراهان وی بودند که در نقطه ای به نام «دین (دیم) گرِ آوله» (Dingar-e-Owla) قرار گرفتند. غلامحسن محمدی، ملک احمد احمدی و علی جان

صابری، اندکی بالاتر از آنان، موضع گیری کردند.

جنگجویان عشایر، پس از ادای فریضه صبح، به مکانهای مشخص شده عزیمت نمودند. در همان نقطه ای که ملاغلامحسین و چهار تن دیگر موضع گیری کرده بودند؛ جمعی از جنگجویان طوایف مختلف _ خاصه بابکانی ها _ حضور یافته بودند. آقا لهراسب موسی پور، ملاعلی جفتا (علی علیداد)، بندر باقری، محمد حسن انصاری، عوض زارعی زیلایی، ملا بهرام مندنی پور، آقا حقیقت راد، آقا ولی راد، عیدی پاکباز، امیر چشمک، اعلمون حمیده فر، شیخ افضل مردانی، جهرم مندنی پور، موسی دبیقی، سیاوش فرزند آقاولی، غلامعلی دشمن زیاری مجموع جنگجویان جدید بودند(۱).

از جمع جدید جنگجویان، ملاغلامحسین، تعدادی را به فرماندهی «آقا لهراسب موسی پور» به سمت چپ جبهه گسیل داشت. بهرام مندنی پور و برادرش جهرم، خسرو علی پناهی، عیدی پاکباز، حقیقت راد، امیر چشمک، بندر باقری، غلامعلی دشمن زیاری، شیخ افضل مردانی، شیخ محمد صادق و آقاولی راد که اکثراً دارای تفنگ برنو بلند و متوسط و پنج تیر پران بودند، سمت چپ جبهه را پوشش دادند. در این میان، تنها، تفنگ عیدی پاکباز، ام _ یک بود، که در توت نده به دست آورده بود. در نزد ملاغلامحسین، نیز جنگجویانی چون ملاعلی جفتا، عوض زارعی زیلایی، محمد حسن انصاری، اعلمون حمیده ه فر، سیاوش فرزند آقاولی و موسی دبیقی ماندند.

بدین ترتیب، تقسیم بندی نیروهای عشایر انجام گرفت. علاوه بر این، ملاغلامحسین نیز مقرر کرده بود، آغاز رسمی نبرد با شلیک وی خواهد بود. بدین گونه، نظم و دیسیپلین نظامی را _ که در نبردهای پارتیزانی کمتر مراعات می شد _ مرعی داشته بود. باری، هنوز آفتاب بر نیامده بود، که رزمندگان عشایر، در مواضع خویش مستقر شدند و سکوتی محض منطقه و میدان رزمگاه را فراگرفت.

اردوی نظامی

نیروی نظامی، عصر روز ۳۰ فروردین ۱۳۴۲، در تپه مهم کوه ماندنی، بالای روستای «شیرخوسی» جلیل موضع دفاعی گرفته، سنگر بندی نمودند. در همانجا نیز مطلع شدند

ص: ۳۳۵

۱- یک جوان چوبکی، به نام «حسن ناصر نیا» نیز همراه ملا بهرام مندنی پور و برادرش جهرم بود.

عشایریان قصد راه بندی و نبرد با آنها را دارند. زیرا ملاغلامحسین، یکی از خویشاوندانش به نام «حسین ظهرابی» را نزد «علی بخش بخشایی» که همراه ستون شده بود؛ فرستاد، تا بلدچیان محلی از اردوی نظامی خارج شوند. علی بخش نیز حسین ظهرابی را به اردوی نظامی نزد سروان ریحانی فر برده، قصد جنگجویان عشایر را به وی گوشزد نمود. سروان با بی اعتنایی محض، جواب نا امیدکننده داد. «اینها چیزی نیست. با یکی چند عدد فشنگ پوسیده که دولت به زباله دانی می ریزد، چگونه می توانند جلوی ما را بگیرند.» [چند فشنگ دارند... شلیک می کنند و فرار را بر قرار ترجیح می دهند.] (۱)

نظامیان، البته آن شب را با احتیاط و مراقبت کامل گذرانند، و حتی مانع خروج حسین ظهرابی - پیک عشایریان - شدند. ظاهراً هدفشان حفظ اسرار اردو بود. بدین ترتیب، شب بدون هیچ فعل و انفعالی - که تهدید کننده باشد - سپری شد. تنها، یک نورافکن، که از جانب نظامیان پرتاب شد، آرامش شب را برای لحظاتی بر هم زد. از آن پس، سکوتی مطلق بر منطقه حکمفرما گشت (۲) فردا صبح، حدود ساعت هشت، اردوی نظامی، «بار» کرد، و از گردنه «دوبند»، به سوی «بهمنی» و گجستان، سرازیر شد.

ستون نظامی که تازه سرازیر شده و به چشمه آبی رسیده بود، ناگهان با صدای شلیک تک گلوله ای در جهت شمالی، میخکوب شد. این تیر خبرداری را یکی از محلیان، به عمد، شلیک کرده بود، تا به همراهان محلی ستون اعلام نماید: «راه بسته است!» (۳) علی بخش بخشایی روایت می کند، ما فهمیدیم که مقصود شلیک کننده این است که راه بسته است و امکان درگیری وجود دارد. بنابراین نزد سروان ریحانی فر رفته و گفتم: «مگر زبان ما را نمی فهمید؟» گفت: «بله» گفتم: «این تیر، بی سیم ما لرزا است؛ به این معنا که راه بسته است و امکان درگیری بسیار است.» وی همان گفته های قبلی را تکرار کرد و هیچ توجهی ننمود (۴)

سروان ریحانی فر، به خمپاره اندازان ستون دستور می دهد، در جهات مختلف منطقه،

ص: ۳۳۶

۱- فدایی، همان، ص ۴۲ (به نقل از علی بخش بخشایی)
۲- برخی از جنگجویان، پیشنهاد شیخون و حمله شبانه به ستون نظامی را مطرح کردند؛ اما ملاغلامحسین پذیرفت و آن را نامعقول و خطرناک دانست.

۳- شلیک کننده تیر خبرداری، فردی بود به نام «کامحراب ظهرابی».

۴- فدایی، همان جا. (نیز مصاحبه های متعدد با علی بخش بخشایی).

خمپاره هایی شلیک نمایند. علی بخش بخشایی و خدابخش همت پور، هر دو روایت می کنند؛ وقتی خمپاره اندازان در حال شلیک گلوله بودند، نزد سروان ریحانی فر رفته، گفتیم: «در بخشی از این نقاط که خمپاره می اندازید _ منظور تنگ گجستان بود که آبادی ها در آن سکونت داشتند _ مردم منطقه ساکن اند؛ تیراندازی نکنید، مردم از بین می روند.» اما، او با دست ما را عقب راند و گفت: «به تخم اسبم. می خواهم همه از بین بروند. جلوی ما تیراندازی شده، ما هم شلیک می کنیم. به هر کس بخورد، بخورد!» (۱)

پس از این فعل و انفعالات، ریحانی فر، نظامیان را به سه دسته تقسیم نمود، و با پهلودار راست، پهلودار چپ و عمده قوا، در منطقه عمومی نبرد به پیش راند.

گزارش این واقعه را، سروان ریحانی فر در آخرین تلگرام خویش، چنین ابلاغ داشته است:

تیمسار فرماندهی نیروهای جنوب _ رونوشت تیمسار فرمانده لشکر

محترماً در ساعت ۰۹۰۰ صبح امروز [۳۱/۱/۱۳۴۲] در حین حرکت در برد (۲) بهمین از جلو به ما تیراندازی شد [۰]. چند گلوله خمپاره انداز جهت پاک کردن جلو تیراندازی و با دقت به طرف جلو پیشروی مینمائیم [۰]. مقرر فرمائید در صورت امکان هواپیما جهت شناسائی جلوی ستون اعزام گردد... (۳)

به دنبال این تلگراف، سپهد آریانا به نیروی هوایی دستور می دهد: «سریعاً روی منطقه [عملیاتی] مزبور پرواز نموده و در صورت مشاهده اشرار مراتب را توسط هواپیمای پست پرنده بفرمانده واحدهای هوایی اعزامی اطلاع تا نسبت به بمباران اشرار اقدام نماید.» (۴)

سروان ریحانی فر، همراه هر دسته از نظامیان، یک بلدچی محلی گماشته بود، تا مسیر حرکت را بهتر بپیمایند. بدین گونه نیروهای نظامی _ که پس از تیر خرداری، به سه دسته تقسیم شده بودند _ وارد منطقه عمومی نبرد گردیدند.

ص: ۳۳۷

۱- همان، ص ۴۳. علی بخش بخشایی و خدابخش همت پور بارها جملات سروان ریحانی فر را روایت کرده اند.

۲- بَرْد = سنگ (به لهجه محلی، به سنگ «برد» می گویند).

۳- آریانا، همان، صص ۱۱۹ _ ۱۱۸.

۴- همانجا.

جنگ گجستان، علیرغم نام خویش، در محلی به نام «گجستان» اتفاق نیفتاده؛ بلکه در منطقه ای موسوم به «بهمنی» یا «دلی بهمنی» (Deli Bahmani) رخ داده است. جایگاهی که نبرد در آن رخ داده، بوسیله چند رشته کوه محاط می شود. محل حایل این کوهها، البته به وسیله یک دره باریک و دراز _ و کم عمق _ به دو قسمت تقسیم می شود؛ که سمت متمایل به کوه بهمنی را بهمنی یا دلی بهمنی می نامند؛ و قسمت مربوط به رشته کوه باریک و کوچک «کُل گُرد» و گردنه های «دوبند»، به نام های مختلفی چون «ری ماهین دون» (Rimahindun) و «دین (دیم) گَراؤله» خوانده می شود. رشته کوه بهمنی، تقریباً از سمت شرق به شمال امتداد دارد، و منطقه مورد نظر را در جهت های شرقی و شمالی پوشش می دهد. در سمت جنوب، نیز گردنه های کوه مانند دو بند، که در واقع متصل به رشته کوه گل گرد و بلندی مشهور آن «کِل گُل گرد» (Kelegolgerd) است، قرار گرفته است. فاصله این دو رشته کوه، حدود ۴ کیلومتر است، که البته صاف نیست و نشیب و فراز زیادی دارد.

دقیقاً در وسط این دو رشته کوه _ و موازی نوک پایانی هر دو _ دامنه های شرقی و انتهایی کوه معروف «الورز» (= البرز؟) - Alvarz - به نام «دین گراوله» قرار دارد، که محل درگیری را در جهات مغرب و شمال غربی پوشش می دهد. محل درگیری، در میانه این سه رشته کوه _ بیشتر متمایل به انتهای کوه الورز _ قرار داشته؛ که بدین علت، یک موقعیت مهم رزمی و مؤثر را به وجود می آورد. بالطبع، این منطقه پوشیده از جنگل بوده، که خود باز یک امتیاز مهم دفاعی است.

آغاز نبرد

پهلودار جناح چپ نظامیان، در خط سیر خویش، زودتر از بقیه نظامیان به دسته میانی جنگجویان عشایر نزدیک شد. بنابراین، آنان پیش از دیگر نظامیان، هدف تیر عشایر واقع شدند. ملاغلامحسین، چنان که قبلاً مشخص کرده بود، با نام «خدا» و یاری «امام زمان (عج)» نخستین تیر را به سمت نظامیان شلیک کرد. مجروح شدن، گروهبان «مرادی» _ از معدود ژاندارم های همراه ستون _ حاصل نخستین تیر بود؛ که به دنبال آن، آغاز رسمی نبرد اعلان گردید.

هدف کرد تیری به سوی «زریر»^(۱)

نبرد گجستان، که «کاوه بیات» به درستی آن را «نبرد آخر» عشایر با حکومت پهلوی نامیده است، بدین گونه آغاز شد^(۲)

پس از نخستین شلیک ملاغلامحسین، یاران وی در دسته میانی عشایر، نظامیان همراه گروهبان مرادی را هدف تیرهای مداوم خویش قرار دادند. خیلی زود افراد پهلودار چپ نظامیان کشته، زخمی و تار و مار گردیدند. این دسته از نظامیان، ظاهراً هفت هشت نفری بیش نبوده اند.

اکنون نوبت به جنگجویان جناح راست عشایر _ به فرماندهی کردی انصاری _ رسیده، که از فاصله تقریباً هفتصد متری، عمده قوای نظامی را هدف تیر قرار دهند. اما، از این فاصله، تیرها چندان کارگر نبود. بنابراین کردی، حسنفلی، ترکی، عبد محمد، گشتاسب و ملی، از کمین گاه خویش که در بلندی واقع بود، سرازیر شده و در فاصله حدود صد تا دویست متری نظامیان، در نقطه های مختلفی موضع گرفتند. از این پس، تیرهای آنان بی امانبر پیکر نظامیان فرو می رفت. یک دسته تقریباً پانزده نفری از نظامیان به دستور ریحانی فر، سعی در تصرف تپه ای بالنسبه مسلط بر منطقه عمومی نبرد داشتند، که به دست عشایریان _ خاصه گروه کردی _ از بین رفتند. خود ریحانی فر نیز همراه آنان بود، که کشته شد.

در همین گیر و دار، بی سیم چی ستون _ استوار علی پور _ در اثر تیرهای مداوم عشایر، خاصه گشتاسب خرمی و ملی بهروزی، بی سیم را رها کرد و به همراه یک سرباز در اتاقک گلی _ که مأمّن بهاره بره ها و بزغاله ها بود _ پناه گرفت. اندکی بعد، هر دو دستگیر و به پشت جبهه عشایر منتقل شدند. آریانا، استوار علی پور متصدی بی سیم را یک عنصر خائن و ناپاک می داند، که بارها کردن دستگاه بی سیم «این حادثه شوم را مسلم کرد.»^(۳)

وی به دروغ می نویسد:

ص: ۳۳۹

۱- زریر، نامی است که ظاهراً محلیان به ریحانی فر، اطلاق کرده؛ و در این بیت به ضرورت شعری آمده است.

۲- کاوه بیات، «نبرد آخر»، همان.

۳- آریانا، همان، ص ۱۲۱.

این استوار خائن که از عناصر محلی و با اشرار همدست بود شبانه در شیرخوص و نوگک با پیک اشرار تماس گرفته و آنها را در جریان وضعیت [نظامیان] قرار می دهد و با رد و بدل شدن نخستین تیرها دستگاه بی سیم را رها کرده و به طرف اشرار فراری می شود... (۱)

البته فرار متصدی بی سیم ستون _ استوار علی پور _ و اسارت وی به دست عشایر، کار نظامیان را دشوارتر کرد؛ زیرا امکان تماس و تقاضای کمک، از آنها سلب گردید. اما اینکه وی با عشایر آشنایی و ارتباط داشته و اخبار و اطلاعات اردو را به آنان رسانده، کاملاً نادرست و واهی است؛ و در واقع توجیهی دروغین از جانب آریانا است. مدتی پس از اسارت علی پور، نظامیان دیگری توسط عشایر دستگیر شدند. بدین گونه، جنگجویان عشایر علاوه بر دستگیری تعدادی از نظامیان، قریب ۲۰ تفنگ ام _ یک با فشنگ های زیادی به دست آوردند. این تفنگ و فشنگ های غنیمتی، توان تسلیحاتی عشایر را مضاعف کرد.

جناح چپ عشایر به فرماندهی «آقا لهراسب موسی پور»، به سبب شروع زود هنگام نبرد و فاصله زیادی که با نظامیان داشتند، مجبور شدند از سنگرهای خویش خارج شوند و به حالت دو به سمت نظامیان حرکت نمایند. در طی حرکت خویش، برخی با همان حالت سرپایی و ایستاده، به نظامیان شلیک می کردند. نظامیان که اکنون در پشت سنگها و ته دره، سنگر گرفته بودند، به طرف عشایر جناح چپ تیراندازی نمودند. در نتیجه، تیر یکی از نظامیان، بهرام مندنی پور _ از جنگجویان با تجربه و به نام عشایر _ را مجروح و نقش بر زمین کرد. بدین ترتیب، عشایر نخستین تلفات خویش را داد. مجروح شدن بهرام، کارآیی جناح چپ عشایر را کمتر کرد. به علاوه، تعدادی از همراهان بهرام، نظیر برادرش جهرم و چوبکی اش حسن، مجبور شدند وی را از صحنه جنگ خارج نمایند، و برای معالجه نزد طبیبان محلی برند. بنابراین، تعداد جنگجویان جناح چپ عشایر تقلیل یافت؛ و اکنون آقا لهراسب، بندر باقری، حقیقت راد، عیدی پاکباز، خسرو علی پناهی و امیر چشمک تفنگچیان اصلی سمت چپ عشایر بودند.

ص: ۳۴۰

پس از این فعل و انفعالات، آرایش جنگی هر دو گروه تغییر کرد. ستون نظامی، بر اثر فشار همه جانبه، به هم نزدیک شده و در مکانی کم وسعت، در پشت سنگها و درختان و نیز در ته دره ای نه چندان عمیق، با دفاع دایره ای به مقابله پرداختند. جناح چپ عشایر، به رغم ضربه ای که خورده بود _ و نفرات آن تقلیل یافته بود _ به رهبری آقا لهراسب جنگجوی دلاور بابکانی، به خوبی نظامیان سمت خویش را زمین گیر کرده بود. ملاغلامحسین، پس از شکست پهلودار چپ نظامیان، دستور داد تعدادی از جنگجویان عشایر چون محمد حسن انصاری، علی جفتا، اعلمون حمیده فر، موسی دبیقی، غلامعلی دشمن زیاری و عوض زارعی زیلایی، متمایل به جناح چپ عشایر با نظامیان درگیر شوند. خود وی با غلامحسن محمدی، علی محمدی، ملک احمد احمدی، علی جان صابری، فاضل فتاح پور و بهمن امینی، نزد گروه کردی _ که هم صاحب اسلحه شده بودند و هم تعدادی نظامی اسیر کرده بودند _ تغییر مکان داد. بدین گونه وی آرایش جنگی عشایر را نظم و نسق دوباره ای بخشید. استوار علی پور، متصدی بی سیم ستون نظامی، که اکنون اسیر عشایر بود، مرتباً از آنان سراغ «فرمانده» عشایر را می گرفت. به محض مشاهده ملاغلامحسین، عشایریان، وی را از دور نشان علی پور دادند. وقتی نزدیک شد، استوار علی پور برخاست و با صدایی رسا، سلام نظامی داد(۱)

مصاحبت استوار علی پور و جنگجویان عشایر، ساعاتی طول کشیده است. وی مکرر اصرار می ورزید یکی از افراد عشایر، گلوله ای به انگشتانش بزند، تا با نشان دادن آن خود را از عواقب وخیم بازجویی های فرماندهان نظامی رها سازد. اما هیچ یک از عشایر، حاضر به چنین کاری نشد. ملاغلامحسین از او درخواست کرد، با فرماندهان ستون نظامی تماس گرفته، اعلام نماید مهمات و اسلحه های ستون را زمین گذاشته و

ص: ۳۴۱

۱- ملاملی بهروزی و ملا بهمن امینی، روایت می کنند: «استوار علی پور، مدام اصرار می ورزید، فرمانده را به او نشان دهیم. وقتی از دور ملاغلامحسین را نشان دادیم، از جا جست و با حالتی سریع، دست راست را بالا برد و با صدایی بلند سلام نظامی داد. ما و برخی دیگر فکر کردیم، قصد بدی دارد. بنابراین، دست به اسلحه بردیم. ولی ملاغلامحسین، فوراً متوجهمان کرد، کاری به او نداشته باشیم. استوار علی پور، تا زمانی که ملاغلامحسین دستش را گرفت و نشانند، به همان حالت ایستاد.»

تسلیم شوند؛ تا بیش از این کشته نگردند. علی پور، نیز با این توجیه که فرماندهان ستون ارتشی چنین کاری نمی کنند، شانه خالی کرد.

باری، ساعت از ۱۲ گذشته بود که ملاغلامحسین دستور داد، جنگجویان عشایر سمت راست، به دسته های دو یا سه نفری تقسیم شوند، و در فواصل نزدیک، در سمت غرب و جنوب نظامیان موضع گیری نمایند. به فرمان وی، اسرای نظامی آزاد شدند و حتی یکی دو تن از افراد عشایر آنها را راهنمایی نمودند و با نشان دادن راه برگشت، از معرکه نبرد خارج ساختند.

فشار جنگجویان عشایر، از همه سو نظامیان را به خاک و خون می کشاند. نبرد بعد ظهر تا غروب خورشید، بسیار سنگین بود، و لحظه به لحظه بر تلفات نظامیان می افزود. به علاوه، هر آن نیروهای جنگی جدیدی از مردان عشایر، به کمک هم ولایتی های خویش می شتافت. از این نیروهای جدید، می توان به کازلفعلی پناهی و برادرش عوض، حاج مسلم، علی محمد و علی حیدر براتی، حبیب بهادر، کاعلی وجدانیان (۱)، محمد سعادت، محمد تقی دستخوان، محمد حسین جلیل پور، ابوالقاسم و علی حسن روهنده، علی خان بهروزی، حمزه جلیل مطلق، فرامرز سیاهپور، علی پناه جلیل، سید کریم محمودی، محمد شریف عباسی، مصطفی پیرایش، نعمت الله و حبیب الله برات زاده، شاه کرم فرخ نژاد، علی صفر جامع، سردار پناهی، عزیزخان گلستانی، کاخانعلی چشمک، آقالهراس فروزان، آقا قادر شجاعی و برزین پیوندی اشاره کرد.

هر چند در اواخر روز، از شدت اولیه نبرد خبری نبود، اما شلیک گلوله ها همچنان ادامه داشت. اکنون نظامیان بیشتر آتش می گشودند؛ ولی بی هدف و شاید از ترس و توهم! برخی از جنگجویان جوان عشایر، که در این بحبوحه، جویای «نام» بیشتر بودند، با جست و گریز های جسارت آمیز، بیش از پیش افراد نظامی را مستأصل کرده بودند. باز، در رأس این ناآرامان جسور، «گردی انصاری» قرار داشت، که یک لحظه آرام و قرار نداشت. نبرد تن به تن او با چند ژاندارم، از جمله «امرالله عظیمی»، بسیار جسارت آمیز و متهورانه بود. وی که در اثر تغییرات مداوم جا، ناگهان از فاصله ای کمتر از ۵۰ متر، با شلیک گلوله مواجه شد؛ تنها کاری که توانست انجام دهد، دراز کشیدن

ص: ۳۴۲

۱- به همراه کی حبیب بهادر، یک جوان چوبکی به نام «جعفر» فرزند کاعسکر نیز حضور داشت.

در یک موقعیت خطرناک و مکانی بی پناهگاه بود. در همان حالت درازکش، ژاندارم ها را هدف قرار می داد؛ اما تیر وی کارگر نمی شد. پشت سر او، یکی از جنگجویان عشایر به نام «فاضل فتاح پور» که امکان تیراندازی نداشت، مرتباً تفنگ های ام _ یک و پنج تیر پران را خشاب گذاری می کرد و به دست وی می داد. کردی نیز بدون این که جابجا شود و یا سر برگرداند نظامیان را هدف قرار داد. سرانجام، پس از دقایقی صعب و سنگین، ژاندارم ها را _ که در سنگری محکم موضع گرفته بودند _ هدف تیر قرار داد و از بین برد.

شاعر عشایری، به یادگار همین نبرد تن به تن سروده است:

یکی بانگ زد «کردی» پرهز

ببیند کنون جنگ مردانِ مرد

یک ی ه_ دیه ات می ده_ م ناگه _ ان

بگفت و بزدب_ ترس_ رش تیر سختکه ای «امراهی» کس بدگهر

تک روز میدان و دشت نبرد

که احس_ ن ب_ ود در تم_ ام جه _ ان

که جان داد آن مرد بر گش_ ته بخت

شب نبرد و فردای آن

حلقه محاصره نظامیان، بیش از پیش تنگ تر می شد، و بر تلفات آنان افزوده می گشت. به علاوه، از بعد ظهر روز درگیری، مداوم بر تعداد مردان عشایر اضافه می شد. برخی از آنان البته بی سلاح بودند؛ اما در این موقع به خاطر سلاح های غنیمتی، صاحب اسلحه می شدند. هر چه شب رو به تاریکی بیشتر می رفت، ترس و توهم نظامیان افزوده تر می گشت. سر و صدای جنگجویان عشایر که برخی از آنان افراد نظامی را به تسلیم و دور انداختن اسلحه فرا می خواندند، بیش از پیش روحیه از دست رفته نظامیان را تضعیف می کرد. با این حال، گروهی از نظامیان با استفاده از تاریکی شب، در یک اقدام جسورانه خود را از قتلگاه بیرون کشیدند. آنان، با پیش بینی های قبلی، مسیر بازگشت را معین نموده، و با رگبارهای مداوم خط سیر خویش را پاک سازی کرده، بدون آسیب جدی، از رزمگاه گریختند. سرهنگ ناجی، گزارش گریز این دسته از نظامیان را این گونه به مرکز ارسال داشته است.

... نیمه شب گذشته یک افسر مجروح بنام ستوان سوم پاک کار و سه درجه دار [و] ۲۵ سرباز با کلیه سلاح و مهمات مربوطه ... که بیش از ۲۴ ساعت زد و خورد

نموده و افسر و دو سرباز مجروح شده بودند به نوگک مراجعت [نمودند] (۱)

تحركات نظامی و مقاومت نظامیان که بیشتر به تیراندازی های مستمر اما بی هدف منحصر گشته بود، تا نیمه های شب، به خوبی ادامه داشت. اما از آن پس آثار ضعف و شکست نظامیان به تدریج آشکار شد و دیگر از شلیک های مداوم سلاح هایشان خبری نبود.

جابجایی مداوم جنگجویان عشایر، خاصه کردی، عبدالمحمد، ترکی، حسنقلی، غلامحسن، گشتاسب، ملی، و علی محمدی به فرماندهی و مدیریت ملاغلامحسین، امان و توان نظامیان را بریده و به ستوه آورده بود. این در حالی بود که اکنون دو شب کامل خواب به چشمشان نرفته بود (۲)

از غروب تا نیمه های شب، باز افرادی از عشایر، به میدان رزمگاه وارد شدند. حاجی رضایی (۳)، راه علی پیرا، خان طلا باقری، قلندر آبان فر، سیف الله فرخ زاد و عوض مؤمنی از جمله این تازه واردان بودند. هم چنین، افرادی چون علی میرزا انصاری، حسین انصاری، محمد علی انصاری، اسفندیار باتولی، عبدالمحمد دشتی، سرمست آذر پیوند و سیف الله سیاهپور از روستای امیرایوب، خود را به منطقه عمومی نبرد رساندند. تقریباً تمام این تازه واردان، بدون سلاح بودند (۴)

باری، هوا تقریباً گرگ و میش شده بود که عشایر پشت سر هم، تلفات دادند؛ دو مجروح و یک کشته. ابتدا، خان طلا باقری، خواهرزاده ملاغلامحسین _ که محض احتیاط و برای رعایت امنیت جانی دایی اش، جلوتر از وی حرکت می کرد و تغییر جا می داد، هدف رگبار گلوله قرار گرفت و به شدت مجروح گردید. ملاغلامحسین و برادرش «محمد» مشغول مداوای اولیه «خان طلا» بودند که شلیک تک گلوله یک نظامی، سر «آقا لهراسب موسی پور» را شکافت و او را به قتل رساند. آقا لهراسب بابکانی یکی از مشهورترین جنگجویان عشایر بود که از همان آغاز قیام عشایر، مردانه

ص: ۳۴۴

۱- آریانا، همان، ص ۱۳۲.

۲- یک بار در طی این جابه جایی های شبانه، عبدالمحمد انصاری، جنگجوی دلیر انصاری ها، به ناگهان مواجه با شلیک گلوله نظامیان شد. وی، خود را پشت سنگ نسبتاً بزرگی پنهان کرد و مدتی بعد با زیرکی و ترفند، حریفان را از پا درآورد. آثار دهها گلوله بر سینه سنگ مزبور، تاکنون پیداست.

۳- شاعر می گوید: سر نیمه شب بود که «حاجی» رسید میان س_په راه_می ب_ردرید

۴- از جنگجویان جدید، تنها حاجی رضایی، سیف الله فرخ زاد و محمدعلی انصاری صاحب سلاح بودند.

و دلاورانه وارد عرصه نبرد گردید. وی در نبردهایی نظیر توت نده، لوداب و گجستان، شرکت داشت و از ارکان اصلی عشایر به شمار می رفت. باین جنگجوی بابکانی، در بسیاری از صحنه های حساس، حضور جدی و فعال داشت و نقشی اساسی و برجسته ایفا کرد. قتل وی، برای ملاغلامحسین _ که یکی از جنگجویان زبیده را از دست می داد _ بسیار گران و غم انگیز بود. شاعر عشایری _ ملادرویش دشتیان _ می گوید:

در این دم خبر آمد از دیده بان

که شد کشته لهراسب نامدار

سیاهپور جنگی غمین گشت سخته س _ وی سیاهپ _ ور گ _ رد دم _ ان

ب _ ه _ دس _ ت _ سلحش _ ور ب _ ی _ اعتب _ ار

همی دوختشان یک به یک بر درخت

علاوه بر زخمی و کشته شدن خان طلا باقری و آقا لهراسب موسی پور، جنگجوی دیگری از عشایر، به نام «اعلمون حمیده فر» مجروح گردید. بدین ترتیب، عشایر در اواخر جنگ دچار تلفات شدند؛ و در مجموع سه مجروح و یک کشته دادند. معهدا، هنوز آفتاب طلوع نکرده بود، که هجوم همگانی عشایر _ اعم از با سلاح و بی سلاح _ به مرکز ستون نظامی آغاز شد.

تقریباً تمام نظامیان زنده، سالم و مجروح، اسلحه زمین گذاشته تسلیم شدند. تنها فردی از آنان که تا آخرین تیر تفنگ خویش مقاومت کرد، «پرویز سلحشور» بود که پس از قتل ریحانی فر، فرماندهی ستون نظامی را بر عهده گرفته بود. وی، پس از این که فشنگ هایش تمام گشت، تفنگ را از سنگر به بیرون پرتاب کرد، و بر سنگهای مأمن خویش تکیه داد. لحظه ای بعد، انبوهی از عشایر گرداگردش حلقه زدند (۱) اکنون، همه نظامیان از کار افتاده بودند؛ و محلیان _ که تعدادشان لحظه به لحظه افزون می گشت _ برای غارت اسلحه و مهمات و نیز بار و بانه نظامیان هجوم می آوردند. دیگر از رگبارهای بی وقفه روز و شب گذشته خبری نبود، و جنگجویان عشایر کم کم میدان رزمگاه را خالی می کردند. در میدان قتلگاه، به جز مناظر کشتگان و زخمی های نظامی، و نیز جمعی سالم که با تسلیم شدن نجات یافته بودند؛ به علاوه اسباب و اثاثیه ستون و

ص: ۳۴۵

۱- ملاغلامحسین، خواهرزاده اش «فاضل فتاح پور» را مأمور نگهداری و مراقبت پرویز سلحشور نموده بود. اما، متأسفانه یکی از بابکانی ها به نام «خومکار» _ فرزند آقایونس _ که تازه رسیده بود و ظاهراً از قتل آقالهراسب عصبانی بود، از فاصله چند متری افسر اسیر را هدف قرار داد و کشت. کار نادرست خومکار بابکانی، تمام جنگجویان عشایر را ناراحت و عصبانی نمود و سرزنش او را در پی داشت.

قاطرهای آنان _ که غارت می شد _ چیز دیگری به چشم نمی خورد.

آریانا، تعداد کل ستون نظامی را ۱۸۶ نفر ذکر می کند؛ که از این جمع ۵۳ نفر کشته و ۴۳ نفر مجروح شده است (۱). اما، سرهنگ ستاد «محسن شبستری» رئیس ستاد نیروهای جنوب، در مصاحبه با خبرنگار «تهران مصور» می گوید: «در این حادثه پنج افسر، چهار درجه دار و شش ژاندارم و ۵۴ سرباز شهید شدند و ۴۵ سرباز و ۲ افسر و پنج درجه دار مجروح گردیدند.» (۲). بنابراین، براساس گفته سرهنگ شبستری، ۶۹ کشته و ۵۲ مجروح آمار تلفات نظامیان در جنگ گجستان بوده است. سندی در دست است که رئیس اداره انتشارات و رادیوی استان فارس در گزارشی به جهانگیر تفضلی _ سرپرست اداره کل انتشارات و رادیوی کشور _ تعداد مقتولین جنگ گجستان را «۱۲ افسر، ۲۷ درجه دار و ۱۳۱ سرباز» اعلام می دارد. بر اساس این گزارش، تعداد مجروحان «صد نفر سرباز و افسر» بوده است (۳). در هر حال، شمار دقیق تلفات نظامیان در جنگ گجستان، هیچ معلوم نیست.

طرح حمله مجدد

پس از آن که ستون فرعی، چنین هزیمت سنگینی یافت، و در واقع بر رژیم پهلوی ضربه ای سهمگین و خرد کننده وارد آمد؛ فرماندهان و سردمداران حکومت تصمیم گرفتند برای جبران شکست تحقیرآمیز گجستان، حمله مجددی را به مناطق مذکور آغاز نمایند. در پی این هدف، مقدمه چینی هایی آغاز و تعبیه گردید، تا این مهم به انجام رسد. آریانا، در کتاب «تاریخچه عملیات نظامی جنوب» به خوبی هدف از این حمله را بیان می دارد. وی در مطلبی تحت عنوان «تهیه حمله مجدد در منطقه برد بهممن (تنگ گجستان)» (۴) می نویسد:

۱... _ بمباران هوایی منطقه تنگ گجستان بمنظور [:] الف _ تضعیف روحیه اشراار و پاسخ به آسیبی که به ستون فرعی وارد آورده اند [.] ب _ ممانعت از تمرکز اشراار و

ص: ۳۴۶

- ۱- آریانا، همان، صص ۱۲۵ _ ۱۲۴.
- ۲- تهران مصور، (۲۸ تیرماه ۱۳۴۲، شماره ۱۰۳۷)، ص ۶.
- ۳- رجوع شود: سیدحمید روحانی، همان، صص ۴۰۵_۴۰۴.
- ۴- در متن کتاب آریانا، تقریباً در همه جا «گجستان» به صورت «گجستان» ضبط شده، که غلط است و در اینجا، تصحیح شده آن آمده است.

سلب آزادی عمل از آنان [۰]. ج _ در نتیجه اجبار اشرار به تفرقه به دستجات کوچک [و] حفاظت غیر مستقیم پادگان نوگک که مشغول تکمیل آرایش دفاعی هستند.

۲_ برداشت یک گردان از هنگ کرمانشاه از منطقه (لوداب _ جوخانه) که دارای آرامش نسبی است...

۳_ انتقال این گردان به منطقه عملیات نوگک با دو گردانی که متعلق به یک هنگ سازمانی هستند، تحت نظر فرمانده و ستاد مربوط [که] در حمله اصلی در سمت امیرایوب (۱) شرکت کنند [۰].

۴_ تقویت ستون نوگک با توپخانه و واحدهای مهندسی و باربری قاطری [۰].

۵_ حفظ پهلوهای حمل اصلی [۰]: از جناح خاوری به وسیله پادگان نورآباد ... در سمت عمومی نورآباد _ کل حسینک [۰]. از جناح باختری بوسیله پادگان باشت تا ده بزرگ و ارتفاعات عنا [که هر] دو ستون به موازات ستون اصلی پیشروی خواهند کرد.

۶_ کماکان حفظ راه عرضی (نورآباد _ باشت _ بهبهان) به وسیله گشتی های موتوری و زرهی [۰].

۷_ نگهداری سرپلی که به وسیله یک ستون زبده از عملیات مخصوص در پشت سر دشمن نفوذ داده شده و هم اکنون در جلیل بابکان است [۰].

۸_ تقویت این ستون زبده با کلیه گردان عملیات مخصوص تا حمله از عقب سر دشمن با قدرت انجام گیرد.

۹_ مجموعه این عملیات باید با هم آهنگی در زمان معین ... انجام [گیرد] و این مانور تطبیق داده شده توأم با پشتیبانی مؤثر هوایی باشد (۲).

بنابراین، آریانا به سرهنگ ناجی اعلام می دارد:

در نظر است که پس از چند روز دیگر یک حمله عمومی و منظم و مرحله به مرحله در سمت عمومی توده آبادیهای واقعه [واقع] در محور نوگک، امیرایوب

ص: ۳۴۷

۱- آریانا، در برخی از صفحات کتاب خویش، «امیرایوب» را به صورت «میرایوب» ضبط کرده است.

۲- آریانا، همان، ص ۱۴۰.

آغاز گردد[۱]. این حمله یک حمله تطبیق شده با پشتیبانی کامل هوایی خواهد بود و عناصر پادگان باشت که در جناح چپ نیز قرار دارند زیر امر شما قرار خواهد گرفت [۱]. شب قبل از حمله و در حین حمله واحدهای عملیات مخصوص مستقر در جلیل بابکان از پشت سر داخل منطقه اشرار نفوذ خواهد کرد... (۱)

آریانا در تلگرافی به سرهنگ ناظم، فرمانده ستون عملیات مخصوص، که اکنون در بابکان جلیل مستقر بود، اعلام می دارد:

... همان طوریکه مذاکره کردم در نظر دارم پس از تجدید سازمان حمله اصلی را ... شروع کنم در این صورت شما مأموریت خواهید داشت که از عقب سر اشرار سر در بیاورید [۱]. سه روز فرصت است [۱]. در عرض این سه روز برای شما قاطر فرستاده می شود [۱]. شناسائی خودتان را به سوی امیر ایوب و راههایی که به آن و آبادی های مجاور آن منتهی می شود تکمیل کنید [۱]. پیش از شروع حمله عمومی طبق دستور من از عقب سر دشمن سر در خواهید آورد [۱]. ظرف امروز دستور مقدماتی عملیاتی مخابره خواهد شد [۱]. ضمناً اگر محلی از این که اکنون هستید مناسبتر بطرف جنوب وجود دارد که برای روز اصلی راه شما را کوتاهتر کند پیشنهاد کنید... (۲)

سرهنگ «ناظم» در پاسخ تلگراف آریانا می گوید:

در صورتی که قاطر فرستاده شود هر دقیقه جهت اجرای هر نوع مأموریت آماده هستم... یکنفر افسر و یکنفر درجه دار با یکنفر بلد [چی] جهت شناسائی دقیق به امیر ایوب فرستادم... (۳)

بدین گونه، آریانا تصمیم می گیرد با استفاده از ستون عملیات مخصوص سرهنگ ناظم و ستون سرهنگ ناجی، عملیاتی را از شمال و جنوب به منطقه بحرانی جلیل و امیر ایوب آغاز نماید. بنابراین به سرهنگ ناظم، اعلام می دارد:

... تصمیم من این است که پس از اینکه راه بین یاسوج [۱]، سپیدار [۱]، جلیل بابکان از وجود اشرار با بمباران پاک گردید بقیه گردان [عملیات مخصوص] به شما ملحق

ص: ۳۴۸

۱- همان، ص ۱۴۴.

۲- همان جا.

۳- همان، صص ۱۴۵ _ ۱۴۴.

گردد تا یک حمله تطبیق شده و قوی از شمال به وسیله شما و از جنوب به وسیله سرهنگ ناجی به منطقه میرایوب انجام دهم (۱)

به رغم این دستورات و پیش بینی ها، حمله نظامیان به مناطق جلیل و امیرایوب انجام نگرفت، و وقایعی رخ داد که باز شکست نظامیان را در پی داشت. در واقع، جنگ گجستان ضربه جبران ناپذیری بر حکومت پهلوی و سرداران آن وارد آورده بود و به این زودی قابل ترمیم نبود. آریانا خود معترف است، جنگ گجستان «نه تنها تطبیق عملیات را مختل و غیرممکن کرد»، بلکه باعث یک بحران بزرگی در مجموعه عملیات نیرو گردید. (۲)

کشته شدن مأمورین شناسایی ستون عملیات مخصوص

عملیات در دست اقدام آریانا و دیگر فرماندهان نظامی، قرار بود با همکاری مستمر و مداوم نیروی هوایی و توپخانه انجام گیرد. بدین منظور، هر کدام از ستون ها، موظف به شناسایی دقیق محورهای عملیاتی خویش شده بودند. بنابراین، ستون «عملیات مخصوص» به فرماندهی سرهنگ ناظم، که یک روز قبل در قلعه بابکان جلیل مستقر شده بود، «جهت شناسایی دقیق» منطقه عملیات و مسیر عبور خویش، دو نفر نظامی _ یک افسر و یک درجه دار _ را در معیت یک راهنما و بلدچی محلی، اعزام داشت. ستوان «شفیع عبداللهی زاده» و گروهبان «منوچهر سماعی» به راهنمایی «میر محمود حسینی» (از سادات مقیم منطقه جلیل)، از منطقه بابکان جلیل حرکت نموده، پس از عبور از کوه «زرآورد»، وارد تنگ «آب گردو» گردیدند. ستوان عبداللهی زاده مسئول گروه، روبروی ده امیر ایوب نقشه برداری خویش را انجام داده و دستور بازگشت می دهد. در حین برگشت، با چند تفنگچی و چوبکی محلی برخورد نموده و مسیری را با هم طی می نمایند. ظاهراً در سر دوراهی بالای تنگ آب گردو، محلیان نسبت به آنان ظنین شده، قصد تفتیش بدنی آنها را داشته اند. در همین حین گروهبان سماعی دست به نارنجک برده آن را پرتاب می نماید. انفجار نارنجک، خود او و یکی دو چوپان را

ص: ۳۴۹

۱- همان، ص ۱۴۵.

۲- همان، ص ۱۱۴.

زخمی می نماید.

بنابراین فرد مسلح عشایری _ غلامعلی دشمن زیاری _ درجا سنگر گرفته، ستوان عبداللهی زاده را هدف قرار می دهد. در نتیجه شلیک های پی در پی غلامعلی، ستوان نظامی و گروهبان همراه او کشته می شوند. این واقعه که در تاریخ ۲ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ و یک روز پس از پایان جنگ گجستان رخ داده، ضربه سهمگین دیگری بر نظامیان وارد آورده است. آریانا خود نیز به این مهم معترف است. وی می نویسد:

... شهادت آنان برای ارتش و واحد مربوطه ضایعه بسیار اسفناک و جانگداز [بود، ولی] ورق دیگری بر افتخارات تاریخ نظامی ایران افزوده که هرگز از نظر محو نخواهد شد(۱).

برخی نویسندگان محلی، بدون هیچ سند و مدرکی مأموریت نظامیان مذکور را «ترور خوانین و سران» قیام ذکر کرده اند(۲).

این گفته، کاملاً نادرست و مغلوط است، و هیچ سندی مؤید آن نیست.

در تمام مکاتبات و تلگرافات نظامیان و منابع همزمان واقعه، مأموریت ستوان شفیع عبداللهی زاده و گروهبان منوچهر سماعی، صرفاً «جهت شناسایی» مناطق عملیاتی بیان گردیده است(۳). به همین دلیل، نظامیان مذکور پس از شناسایی و تهیه نقشه کامل منطقه، باز می گردند و در برگشت دچار تصادم و درگیری می شوند. به علاوه، هیچ فرد محلی _ حتی میر محمود حسینی که همراه آنان بود _ از مأموریت نظامیان اطلاع نداشته که آن را منتشر نماید.

انصراف از حمله مجدد

به رغم آمادگی ظاهری نظامیان و تشکیلاتی که برای حمله مجدد به مناطق پشتکوه جلیل (= پشتکوه رستم) سازمان داده بودند، تصمیم آنان به مرحله عمل در نیامد. آریانا،

ص: ۳۵۰

۱- آریانا، همان، ص ۱۷۱.

۲- از جمله رجوع شود: مجیدی، تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویر احمد، ص ۳۳۵ / ساعد حسینی، همان، ص ۹۰ / فدایی، همان، ص ۵۲ / تقوی مقدم، همان، ص ۵۰۱ / حسینی خواه، همان، ص ۴۳۶ / غفاری، همان، ص ۳۸۶ / حامد اکبری، همان، ص ۸۸ / آذریبوند، همان، ص ۴۷۲.

۳- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود: آریانا، همان، صص ۱۷۳، ۱۵۶-۱۵۰، ۱۴۵-۱۴۴.

دلایل «تغییر طرح و انصراف از حمله» را چنین بر می شمارد.

... ۱_ طول مدت برداشت گردان کرمانشاه از لوداب و آوردن آن به منطقه نوگک ...

۲_ عکس العمل دشمن [۱]: پس از زد و خورد تنگ گجستان اشرازی که در نتیجه عملیات بویر احمد سفلی متواری شده دوباره و به تدریج در اطراف رؤسای خود متشکل گردیدند. از آن گذشته در منطقه برد بهمن ایلات تامرادی (۱) _ جلیل بابکان و سایر تیره ها عموماً مسلح و پس از آسیب رساندن بستون فرعی بر تجمعی آنان افزوده شده بود. بمباران های هوایی ... به هیچ وجه نمی توانست مانع تمرکز اشرازی شده و آزادی عمل آنها را سلب نماید (۲) اطلاعات دیگری حاکی از این بود که اشرازی خود را برای حمله شبانه به پادگان نوگک آماده می نمایند. از سوی دیگر آسیب دیدن بستون فرعی و مختل شدن ... عملیات کلی [۳] ستون کوچک و مجزای عملیات مخصوص را [در بابکان جلیل] دچار مخاطره کرده بود... (۳)

آریانا پس از ذکر این دلایل، نتیجه می گیرد که:

... بفرض آن که هیچ یک از این عکس العملها صورت نمی گرفت و در تمام مدت نقل و انتقال عده ها [۴] نیرو دارای آزادی عمل بوده [۵] تازه نتیجه این حمله چه بود؟ عبور از تنگ گجستان و اشغال امیرایوب؟ دیگر دشمن ... در تنگ گجستان کاری نداشت و خودبخود امیرایوب باقی می ماند... با این اوضاع و احوال سوق دادن یک ستون قوی و عبور دادن آن از کوهستانهای سخت و بدون جاده چه نتیجه داشت: حمله در خلاء و اشغال آبادی امیرایوب بدون سکنه و فرسوده کردن نفرات در آن گرمای طاقت فرسا خردمندانه نبود. در یک منطقه که در تابستان (۴) خشک و بی آب و علف است تدارکات چگونه تأمین می شد [۶]؟ این همه خسارت و

ص: ۳۵۱

۱- محل سکونت طایفه تامرادی منطقه گجستان و بهمنی، نبوده و این گفته آریانا نادرست است.

۲- آریانا، همان، ص ۱۴۷.

۳- برخلاف گفته آریانا، بمباران های هوایی هم مانع «تمرکز» عشایر می شد و هم «آزادی عمل» آنها را «سلب» می کرد. در واقع، بمباران های هوایی، تمام عشایر _ اعم از جنگجو و غیرمسلح _ را زمین گیر کرد و عامل اصلی سرکوب سریع آنان گردید.

۴- این گفته ها، همه توجیه و بهانه تراشی بوده؛ زیرا ماه دوم بهار تازه شروع شده بود و هنوز تا فصل تابستان، دو ماهی باقی مانده بود.

قبول همه نوع خطرات محتمله برای چه؟ ... با توجه به دلایل بالا- از اجرای این حمله بی نتیجه منصرف و تمام کوشش من صرف ترمیم اوضاع و مقدمات ایجاد طرح دیگری شد که اشرار را به کلی به زانو درآورده و غائله را پایان داد... (۱)

هر چند، بسیاری از موارد مطروحه آریانا، در واقع «توجیه» ناتوانی و ضعف نظامیان در درگیری رویاروی و زمینی با جنگجویان عشایر بوده است؛ اما فکر «ایجاد طرح دیگری» که عشایر را «به کلی به زانو درآورد»، مهم ترین و آسان ترین راهکار رفع بحران حکومتی بود. این «طرح» جدید چه بود؟ آریانا، به صراحت اشاره ای به طرح مزبور نمی کند؛ اما از عملکرد سردمداران رژیم در سرکوب قیام عشایر، چنین استنباط می شود، که مهم ترین و عملی ترین طرح های آنان، بمباران های مستمر و مداوم و نیز انداختن تفرقه و تشتت میان عشایر بوده است. این طرح ها در گزارش ۱۹ صفحه ای ساواک به تاریخ ۲۶ اردیبهشت ماه به تفصیل آمده است (۲)

ستون «عملیات مخصوص» و نجات آن از منطقه جلیل

ستون «عملیات مخصوص» به فرماندهی سرهنگ «علاءالدین ناظم» متشکل از «گردان عملیات مخصوص» به فرماندهی سرگرد منوچهر خسروداد، و «دسته رنجر مرکز پیاده» شیراز به فرماندهی سرگرد غفاری بود (۳) اقدامات موفقیت آمیز ستون عملیات مخصوص در بویر احمد سفلی، موجبی بود تا آریانا در جای جای کتاب خویش، به کرات از سرهنگ ناظم تعریف و تمجید نماید. وی می نویسد: «سرهنگ ستاد ناظم که افسر بی اندازه دلیر و پرحرارت و با ابتکاری است، چند روز است به یاسوج رسیده و برای آغاز عملیات بی تابی می کند...» (۴)

شاید در نتیجه گفته های آریانا بوده که ارتشبد فردوست به گزاف نقش سرهنگ ناظم را در سرکوب قیام عشایر جنوب بسیار برجسته و بارز نشان می دهد (۵) این در

ص: ۳۵۲

۱- آریانا، همان، صص ۱۴۸-۱۴۷.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳- آریانا، همان، ص ۴۳.

۴- همان، ص ۶۱.

۵- رجوع شود: فردوست، همان، ص ۵۰۸. او می گوید: «... ناظم در جریان جنگ علیه عشایر فارس نقش چشمگیر داشت و در رأس یک گردان زبده در محلی نمایان می شد و عشایر را به رگبار می بست... ناظم در عملیات جنوب بسیاری از واحدهای عشایر را غافلگیر و نابود کرد...»

حالی است که ستون سرهنگ ناظم، هیچ گونه درگیری رویاروی و مستقیم با عشایر نداشته است. بنابراین گفته فردوست که ناظم «بسیاری از واحدهای عشایر را غافلگیر و نابود کرد» اصلاً صحت ندارد. البته به نظر می رسد سرهنگ ناظم، فرماندهی با تدبیر و آگاه بوده است. زیرا به خوبی با مردم منطقه _ در هر قسمتی که مأموریت داشته _ مراوده و مصاحبت پیدا می کرده و نهایت تلاش خویش را برای عدم درگیری و جنگ، به کار می بسته است (۱).

ستون سرهنگ ناظم، از اوایل فروردین ۱۳۴۲ وارد یاسوج شده و در مناطق «دم چنار»، «مارگون» و «لوداب» به موفقیت هایی دست یافته است. آریانا، «نجات دژ لوداب» و گروهان ژاندارمری لوداب را نتیجه کار ستون عملیات مخصوص به فرماندهی سرهنگ ناظم می داند (۲).

ستون عملیات مخصوص، پس از آرامش منطقه بویر احمد سفلی به شیراز عزیمت نموده، به استراحت می پردازد. بعد از یک هفته استراحت، مأموریت دوم ستون، ابلاغ می شود؛ و اعزام می گردند. سرهنگ ناظم، در مصاحبه با خبرنگار تهران مصور، داستان مأموریت نخست را این گونه توضیح می دهد:

ص: ۳۵۳

۱- فردوست می گوید: «[وی] آذربایجانی و رک بود و با لهجه ترکی خیلی راحت همه صحبت های خود را می گفت و از کسی پروایی نداشت. صحبت هایش همیشه توأم با ناسزا بود و از همه ایراد می گرفت و اعمال مقامات عالی ارتش رادر میهمانی های شبانه منزل [ارتشبد] جم رو می کرد. قره باغی و مبصر و امثالهم را کاملاً مسخره می کرد. او زن و فرزند نداشت و تنها زندگی می کرد... ناظم با خواهر خود نیز خشن بود... به علت روحیه اش آریانا نیز از او حساب می برد. او به تدریج سرتیپ و سرلشکر شد، ولی به علت همین روحیه در درجه سرلشکری باقی ماند و محمد رضا [شاه] با ترفیع او موافقت نکرد، در حالی که سایر افسران به سپهبدی رسیدند. ناظم همیشه دوست صمیمی جم بود و هیچ گاه از او جدا نمی شد و به او نیز دائماً دستور می داد. اصولاً طرز صحبت کردنش آمرانه بود... جم به هر شغلی که می رسید، دستور دهنده ناظم بود. زمانی که جم رئیس ستاد ارتش شد، در واقع گویی ناظم به این پست رسید... مسئله عجیبی که از ناظم مشاهده کردم، پیشنهاد کودتا بود که زمانی در یک میهمانی به جم داد. در آن زمان جم رئیس ستاد ارتش بود... ناظم به جم پیشنهاد می کند که او کودتا کند و قدرت را به ناظم بسپارد. در آن زمان محمد رضا [شاه] قدرتمند بود و این حرف درشت را ناظم بیهوده مطرح نمی ساخت. مسلماً یک تحریک خارجی در پشت او بود. جم از پیشنهاد ناظم به شدت بیمناک شد، تا چه رسد به اینکه نظر او را قبول کند. ولی ناظم از این مسائل پروایی نداشت و چنان جسور بود که حتی جلوی من، در اوج قدرت محمد رضا [شاه]، با عنوان «این پسر» از محمد رضا [شاه] نام می برد...» (همان، صص ۵۰۹ - ۵۰۸ / برای اطلاع بیشتر رجوع شود: همان، صص ۲۴۷، ۵۷۱ و ۵۹۸ - ۵۹۶)

۲- آریانا، همان، ص ۸۱.

... روز بیستم اسفند به اتفاق سپهبد آریانا به شیراز آمدم [۰]. در روزهای اول تاروز هشتم رئیس ستاد نیرو بودم [۰]. آریانا به من مأموریت داد که یکی از ستونهای عملیاتی را اداره کنم ... ستون تحت فرماندهی من به کوهمره سرخی رفت ... در همان وقت به من مأموریت داده شد که با گردان چترباز به بوی احمد سردسیر بروم [۰]. روز ۲۸ اسفند بود و سه روز طول کشید تا با اتومبیل و تدارکات لازم از شیراز به یاسوج رفتیم. چون یاسوج در محاصره اشرار بود لذا با آرایش جنگی کامل خود را به یاسوج رسانیدم... اشرازی که یاسوج را محاصره کرده بودند از افراد عبدالله ضرغام پور و ناصر طاهری و حبیب تامرادی و غلام [حسین] سیاه پور و کلیه کدخداهای اغفال شده بودند... روز ششم فروردین با گردان چترباز به طرف سی سخت ... حرکت کردم ... در دم چنار جهت تجدید آرایش ستون ... متوقف شدیم و بعد از استراحت به حرکت خود ادامه دادیم و هدف های تعیین شده را اشغال کردیم و پشت سر ما ستونهای دیگر ارتش آمدند و در این نقاط مستقر شدند... (۱)

سرهنگ ناظم، ادامه می دهد؛ یک شب به دستور آریانا، برای در هم شکستن محاصره پادگان ژاندارمری لوداب حرکت کردیم و پس از ۱۳ ساعت راهپیمایی به لوداب رسیدیم و پادگان ژاندارمری آن را که «چندین ماه ... در محاصره بود و با هواپیما برای افراد پادگان آن غذا و لوازم ریخته می شد آزاد کردیم» (۲).

ناظم می گوید: «وقتی ما از تنگ زیزی عبور کردیم [و] به دم چنار رسیدیم تمام منطقه تحت تصرف ضرغامپور به اشغال ما درآمد... وقتی این منطقه پاک شد آریانا دستور احضار مرا با گردان چترباز داد. [۰]. ما به شیراز برگشتیم و پس از یک هفته استراحت مجدداً دستور داده شد که منطقه تحت تصرف ناصر طاهری را پاک کنم» (۳).

مأموریت دوم ستون عملیات مخصوص، مقارن حرکت و هجوم ستون عملیاتی سرهنگ ناجی آغاز می شود. سرهنگ ناجی از طریق ممسنی وارد پشت کوه جلیل

ص: ۳۵۴

۱- تهران مصور، (جمعه ۴ مرداد ۱۳۴۲، شماره ۱۰۳۸)، صص ۹ و ۴۶.

۲- همان، ص ۴۶ (مدت محاصره پادگان ژاندارمری لوداب چندین ماه نبود، بلکه مدت اندکی _ احتمالاً سه چهار روز بوده _ که با شکست منتهی گردیده است).

۳- همانجا.

می گردد. و ستون سرهنگ ناظم از سمت یاسوج، دشت روم و سفیدار وارد بابکان جلیل _ منطه سردسیر جلیل _ می شود. چنان که پیشتر آمد، قصد نظامیان در عملیات اصلی و زنجیره ای خویش، بر آن بوده تا از جهات مختلف، منطقه مسکونی طوایف جلیل، بابکانی، و انصاری های ساکن امیرایوب را که به زعم آنان محل استقرار جنگجویان عشایر بود، محاصره و پاک سازی نمایند.

آریانا در تاریخ ۲۸ فروردین ماه ۱۳۴۲، به «سرهنگ ناظم فرماندهی ستون عملیات کماندو» می گوید: «شما مأموریت دارید که در روز ۲۹ فروردین با هواپیما به یاسوج عزیمت و با عده [ای] که در اختیار شما گذارده شده در محور عمومی یاسوج، سپیدار _ بابکان در منطقه عملیات تامرادی نفوذ و عمل نمائید.» (۱)

ستون عملیات مخصوص سرهنگ ناظم، روز یکم اردیبهشت ماه وارد منطقه بابکان گردید، و در تپه ای مشرف بر منطقه _ که دارای قلعه ای مستحکم بود _ مستقر شد. روز یکم اردیبهشت، دقیقاً همان روزی است که ستون نظامی سرهنگ ناجی، در «بهمنی» خلع سلاح و تارومار گردیده است.

سرهنگ ناظم، به محض استقرار در بابکان جلیل، به تیمسار آریانا «فرماندهی نیروی جنوب» اعلام می دارد:

... اینجانب فعلاً با یکصد و چهارده نفر چتر باز و تعدادی چریک محلی و ده نفر ژاندارم و هفت دستگاه خودرو در جلیل بابکان هستم ... (۲)

خبر هزیمت سنگین نظامیان در جنگ گجستان، همان روز به فرماندهان ستون های مستقر در نقاط مختلف کهگیلویه و بویر احمد _ از جمله سرهنگ ناظم _ اعلان شده است. آریانا در تاریخ یکم اردیبهشت ماه به سرهنگ ناظم اعلام می کند: «وضع ستون فرعی ... بحرانی می باشد و در اطراف گجستان _ امیرایوب _ درگیر می باشند. [.] از سفیدار به سوی بابکان با تأمین کامل به پیشروی ادامه دهید و ضمناً راههایی که از بابکان به طرف جنوب می رود به وسائل اطلاعات محلی شناسائی نموده تا در صورت امکان از سمت شمال به جنوب که فعلاً بحرانی است اقدام نمائید ولی قبل از اطلاع من چنین کاری

ص: ۳۵۵

۱- آریانا، همان، ص ۱۱۷.

۲- همان، ص ۱۵۷.

هم چنین آریانا به آنها اعلام می دارد، قصد حمله مجدد به مناطق مزبور را داشته؛ و بنابراین ستون های مذکور موظف به شناسایی خط سیر خویش می باشند (۲). معهدا، در اثر دستور صریح آریانا به سرهنگ ناظم که «شناسائی خودتان را به سوی امیرایوب و راههائی که بآن و آبادیهای مجاور آن منتهی می شود تکمیل کنید»؛ دو تن از نظامیان ستون عملیات مخصوص _ سروان عبدالهی زاده و گروهبان سماعی _ در همان روز (دوم اردیبهشت ۱۳۴۲) «جهت شناسائی دقیق» اعزام می گردند. اما این مأموریت، نافرجام می ماند؛ زیرا هر دو نفر در مصاف با افراد عشایر کشته می شوند.

سرنوشت نامعلوم مأموران شناسایی ستون سرهنگ ناظم و نیز انصراف فرماندهان ارشد عملیات جنوب از حمله مجدد، تلاش آنان را مصروف عقب نشینی و نجات ستون عملیات مخصوص نموده است. اخبار ضدونقیضی که مرتباً به فرماندهان نظامی عملیات جنوب گزارش می شد، بیش از پیش بر ترس و توهم نظامیان افزوده است. در مورخه ۴ اردیبهشت ۱۳۴۲، سرهنگ ناظم به مرکز گزارش می دهد:

«...طبق آخرین اطلاع دقیق تأیید شده [،] ضرغامپور و ناصر طاهری و غلامحسین سیاهپور و چهارصد نفر از اشرار در سمت مغرب کوه زرآورد در دو ساعتی راه پیاده محلی که ما مستقر هستیم می باشند و ستوان عبداللهی و یکنفر درجه دار را که با لباس مبدل جهت شناسائی اعزام شده بودند دستگیر نموده اند.» (۳)

بنابراین، تقاضا می نماید؛ چون «اشرار که در دو ساعتی این ستون قرار دارند با از بین رفتن ستون فرعی سرهنگ ناجی از لحاظ اسلحه تقویت گردیده اند [،] در اولین پرواز شش قبضه مسلسل سنگین با جعبه ابزار [و] با فشنگ کافی [،] با چتر ارسال نمائید.» (۴)

سرتیپ «محمود بنی اعتماد» فرمانده نظامیان مقیم بویراحمد نیز گزارش می دهد که:

عناصری از اشرار جلیل به آن پادگان نزدیک بوده به طوری که عوامل اطلاعاتی آن ستون اطلاع داده اند عناصر اشرار در نقاط مشروحه زیر متمرکز می باشند. ۱_

ص: ۳۵۶

۱- همان، ص ۱۵۶.

۲- همان، ص ۱۴۴.

۳- همان، ص ۱۵۰.

۴- همانجا.

تنگ آبشور ۲_ مور دراز(۱) [موردراز] ۳_ سرآسونه ۴_ میرایوب ۵_ پوزه سرنا ۶_ کوه زرآورد ۷_ پیراشکفت... (۲)

این قبیل اخبار و اطلاعات، حاکی از ترس و توهم نظامیان و اقتدار عشایر پس از نبرد گجستان بود. بی تردید، حضور جنگجویان عشایر به فرماندهی ملاغلامحسین در پشت کوه «زرآورد» در منطقه سردسیر جلیل _ عامل تهدید کننده ای برای ستون عملیات مخصوص به شمار می رفت. به رغم بمباران های متوالی عشایر، ملاغلامحسین مجدداً یاران خویش را جمع کرد، و برای درگیری با ستون سرهنگ ناظم در قلعه بابکان، حرکت داد. آنان، در حال صعود بر فراز کوه زرآورد بودند که باد و بوران شدیدی وزیدن گرفت. تداوم آن، موجب پراکندگی جنگجویان و عقب نشینی آنان گردید. این وضعیت، تا دو سه روز ادامه یافت. گزارش های متعدد سرهنگ ناظم، به خوبی مؤید این مسئله است. وی در مورخه ۵/۲/۱۳۴۲ «از بابکان» جلیل به «فرماندهی نیروهای عملیات جنوب» اعلام می دارد:

... چهل و هشت ساعت است که باران و تگرگ سیل آسا می بارد و راهها به کلی مسدود گردیده [،] اگر کامیونها نبود و این ستون در بند وسایل موتوری نبود می توانستم با راه پیمائی خود را به یاسوج برسانم و اگر هوا آفتابی و جاده ها خشک شود باز این امکان هست. فقط بدی بیش از حد هوا ستون را فلج نموده و جای نگرانی دیگری نبوده است... (۳)

اوضاع آشفته و بحرانی نظامیان، موجب نگرانی زاید الوصف فرماندهان _ خاصه سپهد آریانا فرمانده عملیات نظامی جنوب _ گردیده بود. بنابراین، تمام تلاش و مشغولیت فکری و ذهنی آنان در راستای نجات ستون عملیات مخصوص، از مخمصه منطقه جلیل بود.

روز ۴ اردیبهشت ماه، سرهنگ «شبستری» رئیس ستاد عملیات جنوب، در «تلفونگرام خیلی خیلی فوری»، به «خسروداد» فرمانده گردان عملیات مخصوص، اعلان می دارد که کلیه گردان مزبور را آماده حرکت به سمت یاسوج نماید تا از راه یاسوج _

ص: ۳۵۷

۱- اصل: مورد دراز.

۲- آریانا، همان، ص ۱۵۱..

۳- همان، ص ۱۶۳.

دشتروم _ سفیدار برای نجات ستون سرهنگ ناظم در بابکان جلیل، بدو ملحق شود. وی تأکید می نماید: «یک گروهان پیاده و یا لاقل یکدسته ادوات گروهان پیاده با مسلسل سنگین و خمپاره اندازه ۸۱ با خدمه مربوطه را از پادگان یاسوج در اختیار گرفته و همراه ببرند.»(۱)

با این گونه تمهیدات، تمام هم و غم آریانا و همکارانش، بیرون آوردن ستون عملیات مخصوص از منطقه بابکان بوده است. گزارش های فرماندهان نظامی مستقر در بویر احمد، بیش از پیش بر نگرانی فرماندهان مرکز افزوده است.

سرهنگ ۲ اصلانی، فرمانده پادگان یاسوج، در گزارش «خیلی خیلی خیلی خیلی فوری و مهم» می گوید: «... طبق گزارش مأمور ضداطلاعات... اشرار تصمیم دارند امشب [۶/۲/۱۳۴۲] ستون سرهنگ ناظم را محاصره نمایند و تعداد آنها در حدود ۱۵۰۰ نفر بوده و راه بین یاسوج و بابکان را نیز بسته اند.»(۲)

سرتیپ بنی اعتماد، نیز در گزارش خویش، تعداد عشایر مزبور را حدود ۱۵۰۰ نفر ذکر می کند(۳) در نتیجه، سرهنگ شبستری به فرمانده لشکر ۱۰ فارس اعلام می دارد: «تعداد چند جعبه نارنجک و مقدار کافی مهمات (ام - ۱) و مقدار گلوله های منور[،] آماده و به فرودگاه حمل و به وسیله داکوتا در ظرف امروز [۶/۲/۱۳۴۲] از راه هوا به سرهنگ ناظم برسانند...»(۴) با این اوضاع و احوال، البته سرهنگ ناظم امیدوارانه گزارش می داد که:

... حمله اشرار برای ما موضوع مهمی نیست و اشرار به هیچ وجه قادر نیستند در حال حاضر به ما حمله نمایند چون دارای موقعیت بسیار ممتازی هستیم و آرزوی ما این است که اشرار به ما حمله کنند(۵)

با این حال، برای نجات ستون سرهنگ ناظم «چند طرح در شورای ستادی» عملیات جنوب مطرح گردیده است(۶) سرانجام تصمیم گرفته شد که گردان عملیات مخصوص

ص: ۳۵۸

۱- همان، ص ۱۶۲.

۲- همان، ص ۱۶۳.

۳- همانجا.

۴- همانجا.

۵- همانجا.

۶- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: همان، ص ۱۵۴.

که از شیراز به یاسوج حرکت داده شده بود، برای حمایت ستون سرهنگ ناظم تا دشتروم و سفیدار عزیمت نماید. هواپیماها نیز علاوه بر بمباران شدید خط سیر و اطراف و جوانب آن، مرتباً بر فراز منطقه پرواز نموده و با پشتیبانی و پوشش هوایی، ستون را از هرگونه گزند و آسیبی مصون دارند. بنا به نقل آریانا:

بعد از ظهر روز ششم اردیبهشت اشرار برای حمله شبانه در یکی از دره های مجاور موضع دفاعی [۱] متمرکز شده و منتظر رسیدن تاریکی شب بودند. این موضوع... به پست پرنده مخابره گردید. هواپیماها بالای سر دشمن پدیدار شده و از خطای تاکتیکی اشرار که به هواپیماها تیراندازی و در نتیجه محل خود را نشان دادند استفاده کرده و آنها را شدیداً بمباران کردند. نتیجه این بمباران بسیار رضایت بخش [بود] و اشرار دچار تلفات و ضایعات زیادی شدند. لحظه مطلوب فرا رسیده بود و اینک می بایستی با استفاده از گرفتاری اشرار... و با بهره برداری از این تخریب روحیه [۲] ستون سرهنگ ناظم را از محاصره خارج کرد. این درست همان لحظه بود که انتظار آن را داشتم... (۱).

بنابراین، ستون عملیات مخصوص در ساعت ۵ صبح روز هفتم اردیبهشت ماه، از بابکان به سمت یاسوج حرکت نموده و سرهنگ ناظم تقاضا می نماید: «هواپیمای جت به محض امکان پرواز روی ستون پرواز نموده و تا دشت روم و گذشتن از تنگ سپیدار [و] دامنه کوه پازنان ستون را همراهی نمایند.» (۲)

سپهد آریانا نیز به فرماندهی نیروی هوایی اعلام می دارد:

دستور داده شد ستون عملیات مخصوص از جلیل بابکان به سوی یاسوج حرکت نماید [۱]. در تمام طول راه پیمائی با حداکثر قدرت هوایی از ستون مزبور پشتیبانی بعمل آورده و نبایستی لحظه ای این ستون بدون پشتیبانی در حرکت باشد و نقاط مظنون را در جلو و اطراف ستون بمباران نماید (۳).

بدین گونه، ستون عملیات مخصوص با پشتیبانی کامل هوایی، بعد ظهر همان روز (هفتم اردیبهشت ۱۳۴۲) وارد یاسوج شد.

ص: ۳۵۹

۱- همان، ص ۱۵۵.

۲- همانجا.

۳- همان، ص ۱۶۸.

البته نیروهای عشایر به فرماندهی ملاغلامحسین، که در نتیجه باران و تگرگ شدید دو روز قبل، پراکنده و عقب نشسته بودند؛ به محض اطلاع از حرکت ستون، برای صعود بر فراز کوه زر آورد، حرکت کردند. آنان در مازه کوه و به موازات حرکت ستون، دوان دوان به سمت سفیدار، پیش تاختند. اما، تلاش آنها نافرجام ماند؛ زیرا ستون نظامی با وسایل موتوری و سرعت حرکت، قبل از رسیدن آنها، از سفیدار گذشته بود. البته، ظاهراً قرار بوده نیروهای کی خورشید برومند، «تنگ رواتک» _ در نزدیکی سفیدار _ را بر ستون نظامی مسدود نمایند؛ اما این عمل تحقق نیافته است.

سرهنگ ناظم، در خاطرات خویش که در همان اوان، در مجله «تهران مصور» منتشر گردید، می گوید:

[در] مأموریت دوم مجدداً با صد نفر از واحد چترباز که با هواپیما به یاسوج حمل شده بود در ساعت یازده شب از یاسوج به طرف سفیدار و جلیل بابکان حرکت کردیم. اینجا منطقه ای بود که مرکز تجمع اشرا بود و از خیلی پیش پای واحدهای نظامی به آنجا نرسیده بود و ساکنین آن از لحاظ مهارت در تیراندازی و جنگ و گریز جنگجو ترین و شجاع ترین افراد بویر احمدی بودند. در آنجا پس از ۴۸ ساعت راه پیمائی به بابکان که مرکز تجمع اشرا بود رسیدیم و در همین روز بود که واقعه تنگ گجستان ... رخ داد... من در داخل یک رشته کوهستانهای صعب العبور تپه ای را که مشرف به اطراف خود بود انتخاب و وضع دفاعی گرفتم. اینجا خطرناکترین موقعیت را داشتیم چون از چهار طرف اشرا ما را محاصره کرده بودند و تعداد آنان از هزار نفر متجاوز بود و برای تضعیف روحیه ما به وسیله فرستادن پیک شایعاتی منتشر می نمودند و من پاسخ می دادم که اگر جرأت دارید حمله کنید تا نتیجه را ببینید... همان روز تیمسار آریانا به وسیله بی سیم سؤال کرد آیا قادر هستید بدون کمک از این منطقه حرکت نمائید [؟] جواب دادم ما واحدی هستیم دست نخورده و قادر به هر نوع عملیات نظامی می باشیم. تیمسار دستور داد با تأمین و پیش بینی های لازم حرکت نمائیم و بلافاصله به طرف یاسوج بازگشتیم... (۱)

ص: ۳۶۰

چنان که پیشتر آمد، اکنون مدتها بود که تنها نیروی فعال و مؤثر، ملاغلامحسین و جنگجویان طوایف جلیل، آقایی های بابکانی و انصاری های امیرایوب بود. عبدالله خان، که از همان اوان بی یاور شده و تنها چند تن از نوکرانش همراه وی بودند، مدتها در تنگه بالنسبه امن تامرادی و در کنف حمایت کی خورشید به سر می برد. ناصرخان هم که جنگجوی بنامی چون بهرام مندنی پور را از دست داده بود، با تعداد انگشت شماری چوبکی و تفنگچی، سرگردان در پشت کوه جلیل تغییر مکان می داد.

وی که عصر روز پایان جنگ گجستان، به خانه ملاغلامحسین آمد و خواهان «پنج یک» غنایم جنگی شد، با پاسخ تند و تهدید آمیز ملاغلامحسین مواجه گشت. مهمات جنگ گجستان را افراد متعددی از طوایف جلیل، بابکانی و انصاری تصاحب کرده، به غنیمت برده بودند. خود ملاغلامحسین به عنوان فرمانده جنگجویان نه تنها از کسی طلب تفنگ و فشنگ نکرده بود، که از تفنگداران نیز حمایت می کرد. وی معتقد بود که هر فردی که جانش را به خطر انداخته و در نبرد شرکت کرده و اسلحه ای را صاحب گشته، قابل تقدیر و حمایت است. در واقع، هر چه تعداد تفنگچیان و صاحبان سلاح بیشتر می شد، بر جنگجویان عشایر افزوده می گشت.

اخذ اسلحه از مردم منطقه _ حتی کسانی که در لحظات آخر جنگ مشارکت جسته و اسلحه به دست آورده بودند _ موجب نارضایتی و بدبینی عامه می شد و به طور قطع در حمایت مبارزان منطقه تأثیر منفی می گذاشت. به علاوه، بیشتر غنایم جنگی گجستان، نصیب طایفه جلیل شده بود، و ملاغلامحسین به عنوان بزرگ طایفه _ مثل همیشه _ حاضر و راضی به فشار بر طایفه خویش و نارضایتی آنان نبود. طوایف بابکانی و انصاری های امیرایوب نیز خویشاوندان و دوستان نزدیک او و طایفه جلیل بودند و ناخرسندی آنان، نگرانی همه شان محسوب می شد.

بنابراین، پاسخ قاطع و تهدید آمیز ملاغلامحسین، ناصرخان و مأموران وی را ناکام گذاشت.

سید ساعد حسینی، به اختلاف ملاغلامحسین سیاهپور و ناصر خان طاهری بر سر غنایم و تسلیحات جنگ گجستان اشاره دارد؛ اما، دلیل اصلی آن را ذکر نمی کند. وی می نویسد:

... بر سر تقسیم غنائم و اسلحه و مهمات چند و چون و اختلاف نظر پیش آمد، چه آنکه قسمت اعظم غنائم به دست افراد و ایل جلیل افتاده بود... و ناصرخان ... به دلایل مختلف می خواست سلاح زیر نظر او تقسیم شوند... (۱)

چنان که پیشتر گفته شد، موضوع اصلی اختلاف، تقاضای ناصرخان جهت «پنج یک» غنائم بود، و اصلاً بحثی از «تقسیم غنائم و اسلحه و مهمات» در میان نبود. زیرا ملاغلامحسین مدعی اخذ اسلحه از مردم نبود؛ بلکه معتقد بود که هر کس در جنگ و پس از جنگ غنیمتی به دست آورده _ هر اندازه هم که باشد _ مختص اوست؛ و دلیلی ندارد آن را دو دستی تقدیم کسانی کند که هیچ نقش و تأثیری نداشته و اهل مبارزه هم نیستند. بنابراین، ملاغلامحسین اصلاً اعتقادی به «تقسیم غنائم» نداشت.

باری جنگجویان جلیلی، بابکانی و انصاری، تمام تلاش خویش را برای ضربه زدن به ستون عملیات مخصوص انجام دادند، ولی کارشان نافرجام ماند. دو سه روز بعد _ در حالی که بمباران شدید هوایی ادامه داشت _ ملاغلامحسین آنها را جمع کرد و برای حمله به ستون ضربه خورده سرهنگ ناجی، که هنوز بخشی از آن در نوگک مستقر بود، حرکت داد. آنان تا گردنه «گنگون» (= گل گون؟) پیش راندند.

اما برخی از جنگجویان از فاصله نسبتاً دور، جمعی از نظامیان را که از پادگان نوگک خارج شده و به سمت گردنه می آمدند، زیر تیر گرفتند. نظامیان فوراً عقب نشستند، و با مسلسل و خمپاره انداز گردنه را هدف قرار دادند. اندکی بعد، هواپیماهای جنگی سررسیده و به شدت منطقه را بمباران کردند. این وضعیت تا دو سه روز ادامه یافت، و به ناچار جنگجویان عشایر به کوههای منطقه عقب نشینی کردند. براساس گزارش سرهنگ ناجی، آریانا به نیروی هوایی دستور می دهد که چون «عده ای تفنگچی در پشت ارتفاعات غربی نوگک موضع گرفته اند دستور فرمائید در ظرف امروز [۱۸/۲/۱۳۴۲] آن محل را شناسایی در صورت مشاهده اشرار آنها را منهدم نمایند...» (۲)

سه روز بعد، آریانا مجدداً به «فرماندهی واحدهای هوایی اعزامی» اعلان می دارد:

طبق گزارش سرهنگ ناجی [،] با اطلاع صحیحی که از وجود ناصر طاهری و

ص: ۳۶۲

۱- حسینی، همان، ص ۱۰۶.

۲- آریانا، همان، ص ۱۵۲.

غلامحسین سیاهپور و تعداد ۸۰ الی ۱۰۰ نفر تفنگچیان آنها در کوه عنا هست دستور فرمائید سریعاً و بدون فوت وقت تعداد هواپیماهای لازم بر روی: ۱- ارتفاعات عنا که درست در سمت مغرب نوگک... واقع است پرواز و اشرار را سرکوب نمایند.

۲- امیرایوب و اطراف را نیز شناسائی و در صورت مشاهده اشرار آنها را سرکوب نمایند.

۳- سپیدار و اطراف را شناسائی و در صورت مشاهده اشرار آنها را سرکوب نمایند(۱)

با این دستورها و بمباران های روزانه و پی در پی، امان عشایر منطقه _ اعم از زن و مرد و جنگجو و غیر جنگجو _ گرفته شده بود و همه به ستوه آمده بودند. تلفات مالی و جانی مستمر و فشار سنگین روحی و روانی، تاب و توان عشایر منطقه را از حرکت انداخته بود. هیچ کس نمی توانست کاری انجام دهد و آزادی عمل جنگجویان نیز گرفته شده بود. کاملاً معلوم بود که ادامه این روند، سرکوب قطعی عشایر را به دنبال خواهد داشت. ملاغلامحسین و یارانش نیز به ناچار برای سر و سامان دادن اوضاع بحرانی و به هم ریخته خانواده ها و خویشاوندان خویش به نزد آنان بازگشتند. در این رستخیز وحشتناک، حفاظت کودکان، زنان و پیران در اولویت قرار گرفته بود.

ص: ۳۶۳

۱- همان، صص ۱۵۳ _ ۱۵۱.

پس از شکست مهلک نیروهای نظامی رژیم در جنگ گجستان، ناتوانی نظامی حکومت در نبرد زمینی در برابر عشایر محرز گردید. بنابراین، برنامه حمله زمینی و اعزام پیاده نظام ارتش، ملغی اعلام شد و برنامه جدیدی بر اساس گزارش های ویژه ساواک مدنظر قرار گرفت. بعید نیست که این تغییر تاکتیک در نتیجه مشورتهای عناصر نظامی و اطلاعاتی آمریکایی، نظیر سرهنگ گراتیان یاتسویچ رئیس ایستگاه سیا در ایران و رابرت کومر، متخصص جنگهای چریکی، اتخاذ شده باشد.

بر اساس سندی خیلی محرمانه، که به صورت «گزارش ویژه» در ۱۹ صفحه، از طرف اداره بررسی های ساواک تنظیم گردیده؛ «مشکلات واحدهای انتظامی و نیروهای اعزامی ارتش شاهنشاهی در مورد مقابله با اشرار و متجاسرین [عشایر جنوب] که مفاد آن مورد تأیید فرماندهی نیروهای جنوب» قرار گرفته، به مقامات ساواک ارایه شده است (۱). مقامات ساواک نیز با سران لشکری و کشوری و شخص محمد رضا شاه، هماهنگی های لازم را انجام داده و سیاست سرکوب عشایر را تغییر داده اند. جالب آن است که مقامات کشوری و لشکری و محمد رضا پهلوی، به ناتوانی نظامی حکومت در مقابل عشایر اذعان پیدا کرده و راه کارهای دیگری برای خاموش نمودن قیام عشایر تنظیم و اجرا

ص: ۳۶۵

نموده اند.

مطالعه بخش های مختلف گزارش ویژه اداره بررسی های ساواک، بیانگر بسیاری از واقعیت هاست. در واقع، براساس چنین اندیشه ها و طرح هایی بود که عشایر سرکوب می شد.

گزارش ویژه مزبور، پس از ذکر «مشخصات منطقه عملیات»، به «نواقص واحدها و عده هایی که مأمور عملیات جنوب گردیده اند.» پرداخته است.

علاوه بر نواقص نیروهای نظامی، به عدم همکاری کامل سازمان های انتظامی و اطلاعاتی، «لزوم تمرکز گزارش های نیروهای جنوب در تهران، مسائل تدارکاتی، واحدهای هوایی، استفاده از هلی کوپتر، نواقص ژاندارمری، وجود عوامل محلی در کلیه سازمانهای انتظامی و اطلاعاتی محل، کافی نبودن اطلاعات مکتسبه از اشرار و دیر و به موقع نرسیدن اطلاعات و راه کار[های] پیشنهادی» اشاره و تشریح شده است.

براساس بررسی و تحلیل عناصر ساواک، در میان موارد مربوط به عملیات جنوب و نیروهای نظامی عمل کننده، تنها نقطه مفید و مؤثر آن «واحدهای هوایی» و عملیات های هوایی بوده است. تحلیل گران ساواک می نویسند:

میتوان با کمال صراحت اذعان نمود که پرسنل و وسائل جنگنده نیروی هوایی شاهنشاهی از هر حیث و همواره آماده اجرای مأموریت بوده و این قسمت از نیروی جنگنده تحت اختیار نیروی جنوب با اینکه منطقه کوهستانی و پوشیده از جنگل بوده است اثر بسیار مفیدی از این سلاح ممتاز برای سرکوبی و ایجاد رعب و هراس در اشرار [،] بدست آمده است و تنها وسیله مؤثری بوده است که در حداکثر سرعت در محل مورد نظر دخالت و خدمات و عملیات ذیقیمتی انجام داده است... در نتیجه میتوان گفت که همکاری و کمک و پشتیبانی نیروی هوایی در این عملیات از نظر شناسائی و ارتباط _ پشتیبانی عملیات زمینی _ حمل و نقل و رساندن تدارکات و عده ها از راه هوا و بخصوص تخلیه مجروحین بسیار ذیقیمت و کاملاً مؤثر بوده است.

بنابراین، گزارش گران ویژه ضمن تأیید کامل عملیات های هوایی، راه کارهای زیر را برای سرکوب کامل و قطعی قیام عشایر ارایه داده اند.

۱... تشکیل مناطق نظامی و پایگاههای قوی نظامی در نقاط و نواحی مهم

مخصوصاً در مجاورت ییلاقات عشایر [که] از این قدرت نظامی بمنظور ارائه قدرت نظامی و ارباب و تهدید عشایر استفاده گردد...

(۲) استفاده از قدرت انهدامی نیروی هوایی بمنظور:

الف _ ارباب و تهدید عشایر مسلح و خسته و فرسوده کردن آنان در هر موقعیتی که باشند.

ب _ بمباران و نابودی آنان در نقاطیکه حیثاً جمع شده و یا مخفی شوند و یا در حرکت. برای این منظور بمحض کسب اطلاعات تأیید شده با سرعت و یا غافلگیری شدیداً اشرار را بمباران و آنها رادائماً در حال اضطراب و ناراحتی نگهدارند.

(۳) تشکیل دستجات عشایر مسلح مورد اعتماد محلی با دادن وعده های با ارزش و پول کافی برای تعقیب و نابودی و یا دستگیری اشرار مسلح. این عمل مطلقاً بایستی بوسیله عشایر و افراد مسلح مورد اعتماد محلی انجام شود و با استفاده از دشمنی ها و اختلافات گذشته عشایر و اعطاء پول و تطمیع آنان میتوان از این راه اقدامات مؤثر و مفیدی انجام داد.

(۴) محاصره و در دست گرفتن خانواده و اغنام و احشام عشایری که مردان مسلح آنان علیه دولت قیام کرده اند و جدا نمودن آنان از عائله و اغنام و ایل خود و در صورت امکان بردن موقتی یا دائمی این ایلات و اسکان (۱) آنها در سایر مناطق مساعد کشور. اجرای این طریقه یقیناً اشرار را بزانو درخواهد آورد [۰]. هر فردی در هر شرایطی بعائله و اغنام و احشام و قبیله خود علاقمند و پای بند است.

(۵) اقدام به ترور سران عمده اشرار با استفاده از اعزام افراد داوطلب خود عشایر با دادن پول و وعده های بزرگ [۰]. با استفاده از این طریقه و خرج مبالغ کافی پول میتوان اشخاصی را پیدا کرده و مأمور کشتن سران اشرار نمود و چنانچه چند نفر از سران اشرار ترور شوند باعث متفرق شدن و تسلیم فوری آنان خواهد شد [۰]. از طرف دیگر کم خرج ترین راهها میباشد زیرا بکار بردن و داخل در عملیات کردن واحدهای بزرگ نظامی و حتی قدرت هوایی برای ارتش بسیار گران خرج بوده و

ص: ۳۶۷

۱- اصل: امکان.

نتایج مورد انتظار نیز بدست نیاید.

۶) کاشتن یک ستون پنجم قوی اطلاعاتی در داخل اشرار و بدست آوردن اخبار و مخبره فوری اطلاعات بدست آمده که (تشکیل این عناصر و انتخاب کادر عمل کننده آن بایستی با نظر و هدایت سازمان اطلاعات و امنیت کشور و سازمان ضد اطلاعات انجام شود).

۷) اجرای یک برنامه تبلیغاتی مؤثر با توسل بکلیه طرق ممکنه:

الف _ صدور اعلامیه.

ب _ صحبت ها و گفتارهای رادیویی (اغلب اشرار رادیوهای باطری دار دارند).

پ _ ارسال نامه های جداگانه بمران اشرار و دعوت آنان بتسلیم و گوشزد کردن عواقب وخیم عمل آنان.

ت _ در صورت امکان سخنرانی و پخش گفتارها با بلندگو.

۸) آغاز و ادامه یک سلسله اقدامات اصلاحی در منطقه شامل:

الف _ اصلاحات اقتصادی شامل جاده سازی اساسی _ احداث کارخانجات قند _ توزیع خواربار مجانی _ مساعده دادن بزارعین و حشم داران [و] اقدامات اصلاحی دیگر برای بهبود وضع اقتصادی ساکنین منطقه.

ب _ اصلاحات اجتماعی: ایجاد مدارس _ درمانگاهها و سایر مؤسسات اجتماعی.

پ _ اعزام مأمورین درستکار برای عهده داری امور اداری _ سیاسی این منطقه و ارشاد و رهبری افراد مردم و تفهیم نتایج برنامه های اصلاح طلبانه شاهنشاه و اجرای صحیح و دقیق برنامه های مزبور.

۹) جستجو و دستگیری محرکین اصلی عشایری که اقدامات مسلحانه نموده اند در داخل هر طبقه ای که باشند و قطع ایادی این تحریکات و ارتباط آنان با اشرار (محرکین اشرار در مرکز و شهرها).

دقت و توجه در مطالب مطروحه و مفاد آن، نشان می دهد حکومت پهلوی بر مبنای تحلیل و بررسی عناصر ساواک _ که بی تردید تحلیل گران برجسته سازمان سیا با آن همکاری مستقیم داشتند (۱) _ سیاست سرکوب قیام عشایر جنوب را تغییر اساسی داده و با

ص: ۳۶۸

۱- ارتشبد حسین فردوست می گوید: «در آن زمان یک مستشار آمریکایی در ساواک بود که در اداره کل سوم کار می کرد و باهوشترین و مسلط ترین فرد هیأت مستشاری آمریکا در ساواک بود... به نظر من سرهنگ یاتسویچ (رئیس «سیا»ی سفارت)

و سایر عناصری که دیده ام، از نظر هوش و تسلط بر امور اطلاعاتی در مقابل او ناچیز بودند.» (فردوست، همان، ص ۵۱۴)

استفاده از شیوه های جدید تفرقه افکنانه و تطمیع و تحیب و تهدید، آن را فرونشانده است.

آنچه مقامات رژیم، از اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ تا اواخر مرداد ۱۳۴۳ _ و حتی بعد از آن _ برای خاموش نمودن شعله های قیام عشایر اقدام کردند، عصاره عملی و حساب شده راهکارهای پیشنهادی ساواک در گزارش ویژه ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ بود. سرتیپ منوچهر هاشمی _ معاون و مدیر کل اداره ضد جاسوسی ساواک _ که در آن زمان ریاست ساواک خراسان را بر عهده داشت، معتقد است که وی پیشنهاد بهره برداری بیشتر از کدخدایان بویر احمدی را ارایه داد و آنها را به ملاقات شاه برد(۱) او می گوید قبل از ملاقات، شاه از من پرسید: «برای چه اینها را به تهران آورده اید؟ آیا آریانا یا پاکروان این پیشنهاد را کرده اند؟ عرض کردم پیشنهاد از طرف بنده بود.»(۲)

هاشمی می گوید، شاه:

فرمودند، من جواب مردم را چه بدهم که با ارتشی به این عظمت و ژاندارمری و نیروی مقاومت ملی، مجبور هستیم برای سرکوب یک عده یاغی از وجود عشایر استفاده کنیم؟ بعرض رساندم با آشنائی شورشیان به منطقه، که کوهستانی و جنگلی میباشد و شیوه های جنگ های پراکنده و جنگ و گریز که آن ها بکار می برند، سرکوب آنها توسط نیروهای انتظامی مدتها طول خواهد کشید و اسباب خستگی سربازان خواهد شد... از طرف دیگر وجود این یاغیان در کوهها، با گذشت زمان اهمیت پیدا خواهد کرد و تعدادی از افراد ناراضی و یا دزدان و راهزنان به آنها ملحق خواهند شد و امکان دارد تحریکات عوامل خارجی هم به مسئله کمک کند و باز مشکل بزرگی بوجود بیاید. مصلحت چنین است که به هر وسیله ممکن با این قبیل شورش های پراکنده سریعاً مقابله شود. فرمودند به آریانا و پاکروان بگو هر غلطی میخوانند بکنند. ماههاست هشت گردان نظامی در فارس سرگردان

ص: ۳۶۹

۱- منوچهر هاشمی، همان، ص ۲۵۳.

۲- همانجا.

براساس چنین طرح‌ها و ترفندهایی بود که سرانجام قیام عشایر جنوب، با شدت و خشونت تمام سرکوب و خاموش شد.

بمباران‌های بیرحمانه هوایی

مؤثرترین و مهم‌ترین اقدام عملی و مستقیم نظامیان در سرکوب قیام عشایر، بمباران‌های وحشیانه مناطق عشایری بود. این بمباران‌ها، تقریباً از همان آغاز قیام، بیرحمانه آغاز شد. این نبرد نابرابر، از آن جهت که تمام عشایر و هستی آنان را عرصه ویرانی و فنا می‌نمود، بسیار مؤثر و تضعیف‌کننده بود. جنگجوی عشایر، تا زمانی که خود وی هدف نابودی و نبرد بود، می‌توانست تا مدت‌های مدید مقاومت نماید؛ اما به محض آن که پای زنان و کودکان – و پیران و جوانان – قوم به میان می‌آمد، به آسانی آسیب‌پذیر و گرفتار می‌گردید.

بمباران‌ها، تنها مختص مردان جنگجو و غیر جنگجو نبود، بلکه زنان و کودکان قوم را نیز هدف قرار داده بود. بنابراین، وظیفه و تکلیف جنگجوی عشایری، صدچندان شده بود. وی، به ناچار می‌بایستی هم توجه فراوان و زیرکانه به جنگ رویاروی و مستقیم داشته باشد، هم در حفظ و حراست مردان و زنان و کودکان قوم تلاش نماید. این مهم، به خصوص درباره طوایف جلیل، بابکانی و انصاری‌های ساکن امیرایوب، بیش از همه صدق می‌کرد. بمباران‌های متوالی منطقه، بیش از پیش فکر و ذهن جنگجویان عشایر را مغشوش و مشوش نموده بود.

در هر حال، قیام عشایر بویر احمد با بمباران روستای «دروهان» – محل تجمع سران قوم – آغاز شده است. رژیم پهلوی، پیش از هر اقدامی، بویر احمدی‌ها و روستای تجمع آنان را بمباران کرد، و در تحریک هر چه بیشتر جنگجویان قوم و یورش شبانه به پادگان نظامیان در ده توت‌نده، تأثیر فراوان گذاشت. بنابراین، در بویر احمد، این حکومت پهلوی بود که تهاجم را آغاز کرد. متأسفانه این تهاجم، نیز در بدترین شکل ممکن، که حمله هوایی بود، اتفاق افتاد.

ص: ۳۷۰

سپهبد ورهرام که تا زمان اعزام آریانا به فارس _ ۲۱ اسفند ۱۳۴۱ _ منکر هرگونه اتفاق در جنوب می شد، اعلام داشت:

تا ۲۴ ساعت دیگر کلیه اشرا را یا در بمباردمان نابود یا در شیراز بدار آویخته میشوند. من حتی اجازه نمی دهم اجساد اشرا در شیراز دفن شود. از اینکه عده ای بیگناه در این بمباران از بین میروند متأثرم ولی چاره دیگری نیست (۱).

وی، البته یک روز بعد، با بی اهمیت جلوه دادن قیام عشایر، عنوان نمود: «سرکوبی عده ای دزد و قطاع الطریق احتیاج به بمباران ندارد. شرارت و سرقت چند نفر انگشت شمار سارق و خائن اهمیت ندارد.» (۲).

اما، به رغم گفته ورهرام، در تمام درگیری های عشایر با نظامیان، نیروی هوایی ارتش، به کمک نظامیان شتافته و مواضع عشایر را بمباران می کردند. درگیری های متعدد عشایر بویر احمد، سرخی و قشقایی (موصولها) با نظامیان، در اکثر مواقع با پشتیبانی هوایی نظامیان مواجه می شد. نبردهای لوداب، پل برین، گردنه بلقو، ده بزرگ و پیرنو، همه با بمباران هوایی به سود نظامیان و ضرر عشایر پایان یافت. نجات ستون عملیات مخصوص از بابکان جلیل، نیز با پشتیبانی هوایی انجام گرفت.

بمباران ها نه فقط نظامیان را از هزیمت و نابودی نجات می داد، که در بسیاری مواقع تاب و توان جنگجویان عشایر و تحمل تیره و تبارشان را نزار و ناتوان می ساخت.

این مهم، به خصوص پس از جنگ گجستان، به نقطه اوج خود رسید. آن گونه که آریانا می نویسد: «بفرمان جهانمطاع ملوکانه از تاریخ ۱۶/۱۲/۴۱ مناطق کوهمره سرخی، فراشبند، فیروز آباد، قیروکارزین، بویر احمد علیا و سفلی، ممسنی و کهگیلویه منطقه جنگی اعلام گردید.» (۳) بنابراین، بمباران های هوایی که با اجازه و اوامر شاه صورت می گرفت، در این مناطق طبیعی به شمار می رفت.

پایگاههای مهم هوایی که هواپیماهای جنگی از آن بلند می شدند و مناطق عشایری را بمباران می کردند، عبارت بود از: پایگاه هوایی شیراز و پایگاه هوایی وحدتی دزفول.

در روز ۲۳ اسفند ۱۳۴۱، محمد رضاشاه در پایگاه هوایی وحدتی دزفول «عناصر دزد

ص: ۳۷۱

۱- کیهان، (۲۲ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۵۸۹۷) ص ۱.

۲- کیهان، (۲۳ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۵۸۹۸)، ص ۱.

۳- آریانا، همان، ص ۴۶.

و قاتل و راهزن با همکفران ارتجاعی خودشان» را خطاب قرار داد: «اگر از خواب غفلت بیدار نشوند چنان مثل صاعقه مشت عدالت در هر لباسی که باشند بر سر آنها کوفته خواهد شد که شاید برای همیشه به آن زندگی ننگین و کثافتشان خاتمه داده بشود.»^(۱)

مقصود محمد رضا شاه از عناصر دزد و قاتل و راهزن، عشایر بود، و همفکران ارتجاعی آنان نیز روحانیون به شمار می رفتند. آیا، این «مشت عدالت» که «مثل صاعقه بر سر آنها کوفته خواهد شد»، بمباران های هوایی بوده است؟ بنابراین، نبرد نابرابر هوایی با عشایر، از عوامل مهم شکست و سرکوب عشایر جنوب محسوب می شود.

براساس نوشته آریانا، نمونه ای از «طرح عملیاتی پشتیبانی هوایی» این گونه بوده است:

... مأموریت [:] اجرای یک عملیات شدید هوایی بصورت حمله دسته جمعی بمنظور متلاشی نمودن مرکز تجمع اشرار و ایجاد تزلزل و اضطراب در دستجات مسلح اشرار و هرگونه پشتیبانی هوایی درخواست شده از طریق نیروهای جنوب ...

دوازده فروند هواپیما بصورت بندی دو فروندی بفاصله زمانی ۱۰ دقیقه طوری از فرودگاه وحدتی [دزفول] پرواز خواهند نمود که اولین دسته در رأس ساعت ۴۵ - ۰۴ و آخرین دسته در رأس ساعت ۳۵ - ۰۵ هدفهای مشخص شده در کالک را بمباران نمایند... هر دسته باید مدت ۹ دقیقه باضافه منهای ۳۰ ثانیه در روی هدف باشد...

در روزهای [بعد،] از طلوع آفتاب تا غروب در روی منطقه پروازهای ایزدائی و شناسائی در رأس ساعات زوج انجام و در صورتیکه هدفی مورد نظر قرار گرفت کوبیده خواهد شد [.] در این روزها کلیه هواپیماها مسلح به راکت و فشنگ بوده و ساعت بلند شدن اولین دسته از شیراز ۰۰ - ۰۶ صبح [و] دومین دسته از وحدتی ۰۰ - ۰۸ [صبح] و بدین ترتیب تا ساعت ۱۸ عمل خواهد شد [.] هواپیماهایی که از وحدتی پرواز مینمایند باید در شیراز بنزین گیری و مسلح بشوند تا در مراجعت

ص: ۳۷۲

۱- محمد رضا پهلوی، مجموعه تألیفات، نطقها، ...، صص ۳۱۴۵ - ۳۱۴۴.

یکی از مأموریت‌ها را انجام دهند... (۱)

با این تقسیم بندی، هواپیماهای رژیم روزانه چندین بار مناطق مسکونی عشایر را بمباران می کردند.

در واقع، بمباران‌های هوایی از همه لحاظ - اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و... - ضربات جبران ناپذیری بر عشایر و زندگی آنان وارد آورد. آریانا، در جای جای کتاب خویش، به موفقیت‌های هوایی و ضربات و لطمات وارده بر عشایر، اشارت دارد (۲).

وی، در گزارش ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲، به «ریاست ستاد بزرگ ارتشداران»؛ نتایج حاصل از بمباران‌های هوایی را این گونه به «شرفعرض» شاهنشاه می رساند:

۱... اشرار را از محل استراحت شبانه محروم میسازد.

۲- آذوقه و تدارک آنها که اغلب در خانه یا چادرهایشان ذخیره است نابود ساخته و از این حیث در مضیقه [می افتند].

۳- احشام و دواب که بزرگترین سرمایه آنها میباشد از بین می‌رود و در تخریب و تضعیف روحیه آنان بسیار مؤثر است.

۴- اشرار ناچارند زن و فرزندان خود را از خود جدا ساخته در کوهها و غارها مخفی نمایند...

۵- حرکت روزانه آنها را به نقاط مختلف محدود ساخته و ناچاراً شبها باید حرکت کنند...

۶- چون اغلب خانها و اشخاص مهم عشایر اسب سوار میشوند [،] هر جا تعدادی اسب توسط هواپیما دیده شود و بویژه آنکه در خارج آبادی باشد احتمال وجود اشرار نیز در آن نقطه بوده و باسبها و نقاط مظنون اطراف آنها تیراندازی میشود و احتمال از بین رفتن تعدادی از اشرار است...

از بمبارانهای انجام شده تاکنون نتایج بسیار خوبی گرفته شده و بسیاری از خانه‌ها و دواب و احشام اشرار و بطور قطع تعدادی زیادی از تفنگچیان آنها از بین رفته اند... (۳)

ص: ۳۷۳

۱- آریانا، همان، ص ۲۲۱.

۲- از جمله رجوع شود: همان، صص ۱۴۳ - ۱۴۲، ۱۵۵، ۲۰۶، ۲۱۹ و ۲۲۷.

۳- همان، صص ۱۴۳ - ۱۴۲.

کاملاً معلوم است، هدف اصلی بمباران‌ها، نابودی کامل زندگی و هستی عشایر و خود ایشان بوده است. در حقیقت آریانا، به درستی به «شرفعرض ملوکانه» رسانیده، که «بسیاری از خانه‌ها و دواب و احشام» عشایر «از بین رفته‌اند». اما، آنچه درباره کشته شدن تفنگچیان عشایر ذکر می‌کند، صحت ندارد؛ بلکه مقتولین عشایر، کودکان، پیران و زنان بوده است.

وی، به نقل از لشکر ۹ خوزستان گزارش می‌دهد:

... بمباران هوایی روز ۲۰/۲/۴۲ و ۲۱/۲/۴۲ تلفات زیادی بنفرت و احشام اشرار وارد آورده [۱]، اشرار از لحاظ تدارکات سخت در مضیقه بوده و با خوردن گوشت احشام گذران مینمایند و گوسفندان خود را نیز بشهرها برای فروش و تهیه تدارکات می‌فرستند (۱).

هم چنین اعلام می‌دارد:

محاصره نظامی توأم با بمبارانهای شدید و پی در پی هوایی همراه با محاصره اقتصادی روحیه اشرار بویر احمدی را فوق العاده خراب کرده... و مخصوصاً بمباران‌های ۱۸ و ۲۰ و ۲۱/۲/۴۲ بسیار مؤثر بوده و تلفات قابل ملاحظه‌ای به اشرار وارد شده و نیز ساعت [۴ صبح] ۲۴/۲/۴۲ حمله هوایی شدیدی بآبادی [۱] میرایوب و حوالی آن که محل تجمع اشرار در چند روز اخیر بوده اجرا گردیده که ... پیش بینی میشود ... تلفات سنگینی بآنان وارد شده باشد (۲).

آریانا، به استناد گزارش لشکر ۹ خوزستان، نتایج «مرحله یکم دستور عملیاتی شماره ۸ (بمباران اشرار)» را اینگونه بر می‌شمارد:

۱- تلفات انسانی در تمام منطقه ممنوعه در حدود ۵۰ نفر. ۲- احشام اشرار تلفاتی داشته است. ۳- روحیه اشرار بسیار ضعیف [شده است]. ۴- قدرت حرکت در روز و دستبرد را بواحدهای نظامی ندارند. ۵- بین اشرار اختلاف بروز کرده است. ۶- شبانه مرتباً در حال تغییر محل هستند. ۷- تعدادی از اطراف غلامحسین جلیل پراکنده شده اند (۳).

ص: ۳۷۴

۱- همان، ص ۲۰۶.

۲- همان، ص ۲۱۹.

۳- همان، ص ۲۳۱.

هرچند بمباران های هوایی در طول مدت عملیات جنگی و در تمام مناطق عشایری، بالنسبه اجرا می شد؛ ولی پس از قلع و قمع ستون نظامی در جنگ گجستان، با شدت و خشونت هر چه تمامتر انجام گرفت. «بهمن بیگی» به درستی می گوید: «خلبان های ارتش، خشمگین از این فاجعه، با خشونت بی سابقه، به پرواز درآمده بودند.»^(۱)

اگر تا پیش از جنگ گجستان _ و شکست مفتضحانه ارتش _ خلبان ها موظف به پشتیبانی نظامیان و نجات آنان از محاصره و شکست بودند، اکنون مأموریت داشتند که تمام مناطق مهم عشایر را بمباران کنند.

در واقع خلبان های ارتش، برای نخستین و آخرین بار در سطحی وسیع و نبردی واقعی به عملیات هوایی مبادرت ورزیدند.

هر چند ممکن است برخی از آنان تحت تأثیر «وجدان» سعی داشتند در حملات هوایی خویش، با «مسامحه» و ترحم بیشتری عمل نمایند؛ ولی غالباً تحت فشار فرماندهان ارشد نظام قرار می گرفتند، و احتمال داشت به «خیانت» متهم گردند. بنابراین، چاره ای جز انجام سریع و دقیق و مداوم عملیات هوایی نداشتند. از همان روز خلع سلاح ستون نظامی در جنگ گجستان _ یکم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ _ بمباران های شدید مناطق گرمسیری و سردسیری طوایف جلیل، بابکانی، انصاری، دشتی، میدجانی و ساکنان سپیدار، آغاز گردید. همه گونه بمب، راکت و تیر، به طور مداوم و مستمر بر جانداران و بی جانان، باریده می شد. بمباران های هوایی، اغلب از ساعات اولیه سپیده دم آغاز می گشت و تا تاریکی شب ادامه می یافت. این عمل بیرحمانه و نابرابر در هر روز، چندین بار تکرار می شد، و مناطق وسیعی را در بر می گرفت. طی این بمباران ها برخی منازل مسکونی ویران شد؛ بسیاری از دام های عشایر از بین رفت؛ و تعدادی از کودکان، جوانان، و پیران کشته و مجروح شدند. بی مبالغه صدها رأس گاو و گوسفند و بز و بزغاله و بره و اسب و الاغ و قاطر از بین رفتند. مدت یک ماه و اندی، از اول اردیبهشت تا اواسط خرداد ماه، طوایف جلیل، بابکانی انصاری، دشتی، میدجانی و ساکنان سپیدار، در زیر شدید ترین حملات هوایی قرار داشتند. بی تردید، یکی از سختترین و تلخترین دوران زندگی مردم منطقه «اردیبهشت ماه جلالی» بود. در این

ص: ۳۷۵

۱- بهمن بیگی، اگر قره قاج نبود...، ص ۱۳۱.

مدت زنان و مردان عشایر با کودکان خویش جز در شکاف کمرها و غار کوه ها پناهی نداشتند. در این ایام فجایعی رخ داد که کم سابقه و منحصر به فرد بود. غم انگیزترین آن، نابودی شش نفر از یک خانواده ۹ نفری بود. مادر، مادر بزرگ و چهار فرزند خردسال پسر و دختر خانواده ای _ به نام نیساریان _ در نتیجه بمبی آتش زا از بین رفتند. سه نفر بازمانده البته بر حسب تقدیر در خانه حضور نداشتند: _ پدر و دو فرزند دیگرش (۱) یک بار نیز زنی باردار _ از طایفه جلیل _ که به محض رؤیت هواپیماها، پا به پای مردم آبادی فرار نموده، پناهگاهی می جست؛ به زور خود را زیر سنگی نسبتاً کوچک جا داد. وقتی بمباران تمام شد و وضعیت عادی پیش آمد، نتوانست بیرون آید. بسیاری از مردان و زنان آبادی به کمکش آمدند و با کندن خاک های جلوی سنگ، زمین را شکافته و او را بیرون آوردند. از این قبیل حوادث رقت انگیز، روزانه اتفاق می افتاد.

حتی کار به جایی رسیده بود که نظامیان رژیم برای تسهیل خلع سلاح عشایر، بمباران شدید هوایی را در دستور کار قرار داده بودند. سند ذیل بیانگر این موضوع است.

خیلی خیلی فوری طبق امریه نیروهای جنوب

بکلیه کدخدایان و ریش سفیدان آبادیهای دشت روم و سفیدار و جلیل بابکان بدینوسیله ابلاغ می شود که هر چه زودتر اسلحه خود را بستون آورده تحویل نمایند.[.] چنانچه تا فردا ساعت ۱۰ صبح ۳۰/۲/۴۲ سلاح خود را تحویل نمایند. شدیداً بمباران خواهند شد. ضمن اینکه در سه روز قبل بوسیله غیضان(۲) نام به کدخدایان جلیل بابکان پیغام دادم که هر چه زودتر سلاح خود را شخصاً باردوگاه آورده تحویل نمایند و تا این ساعت اینعمل انجام نشده [است]. فرمانده ستون

ص: ۳۷۶

- ۱- بر اساس نوشته و نقل «عطاءالله نیساریان» _ یکی از بازماندگان خانواده _ مادر جوانش به نام کبری به همراه دو برادر و دو خواهر ۲ تا ۸ ساله اش (بی گُل، فتاح، همه گُل و بزرگ) و نیز مادر بزرگش «نورالنساء» کشته شدند. علاوه بر قتل عام خانواده نیساریان، افراد دیگری از طوایف مختلف نیز کشته شده اند. از جمله: _ رحیم و کرامت بهروزی (کودکان ۴ و ۵ ساله) از طایفه جلیل. _ امرالله و خانم جان صفری (کودکان ۱۰ و ۱۲ ساله) از طایفه جلیل. _ مشتری ویسی (زنی ۵۵ تا ۶۰ ساله) از طایفه جلیل. _ بیگم زارع از طایفه میدجانی. _ علی انصاری (کودک ۱۰ ساله) از روستای کناره، طایفه انصاری. _ حبیب اله و ماهرخ دژمان (حدوداً ۴۰ و ۱۶ ساله)، از طایفه سادات امام زاده علی _ ماه بس یزدان بخش (تقریباً ۴۵ ساله) از طایفه سادات امام زاده علی. _ لطف الله فرزند آقا ملی، از طایفه بابکانی تیره تیگونی. _ زهرا آهی آزاد، از ساکنان سپیدار.
- ۲- منظور، «کاغیضان جعفری» از ریش سفیدان و بزرگان طایفه جلیل بوده است.

محمد بهمن بیگی، مسئول آموزش عشایر و دلسوز فرهنگی فرزندان عشایر، از جمله کسانی بود که سعی داشت در این برهه حساس، فرماندهان نظامی را توجیه نماید تا خلبان های ارتش را لاقفل از «حمله به دبستان ها» باز دارند. وی در خاطرات خود از این روزهای بحرانی می نویسد: «من در این مدت از گشت و گذار به مناطق جنگی باز نایستادم و به چندین سفر پرخطر دست زدم. در یکی از سفرهایم از راه یاسوج و «سپیدار» خطوط آتش را پشت سر نهادم و خودم را به چادرهای غلامحسین سیاه پور، کدخدای مشهور و سرکش طایفه جلیل رساندم، طایفه ای که بیش از همه طوایف گرفتار حریق جنگ شده بود. در همین طایفه بود که گلوله هایی را که بر چادر یکی از دبستان ها به آموزگار جوانی به نام فرخ [فرخیانی] فروریخته بود شمردم و با خود به شهر آوردم. شمارشان به پنجاه می رسید. قصدم این بود که گلوله ها را به فرماندهان ارتش نشان دهم و خلبان ها را از حمله به دبستان ها که چادر سفید، شبیه به چادر خان ها داشتند باز دارم.»^(۱)

وی، در جایی دیگر می نویسد:

در گوشه جنوبی بویر احمد جنگ به تازگی پایان یافته بود، جنگ بین دولت و ملت، دولتی که اشتباه کرده بود و ملتی که زیر بار نمی رفت. در طول جنگ، مدارس عشایری به همت معلمان بویر احمد بازبود. غرش توپ ها و تانک ها، انفجار بمب ها و سروصدای هواپیماها نتوانسته بود دبستان ها را از کار بازدارد. نمی توانستم آموزگاران و شاگردان جنگ زده و مصیبت دیده را نینم و بازگردم. از «دشت روم» به سوی طایفه جسور «جلیل» که بار دشوار جنگ را بر دوش گرفته بود روان شدم... شب هنگام بود که به اقامتگاه گروهی از چادرنشینان جلیل رسیدم... دو روز در میانشان ماندم و باز همه بچه ها را دیدم و آزمودم. در همه چیز شبیه به بچه های طوایف دیگر بویر احمد بودند. با آنان فقط یک تفاوت داشتند. لباس هایشان تیره بود. چارقد دختران و پیراهن پسران سیاه بود... هیچگاه دبستان های عشایری را اینچنین عزادار و سیاه پوش ندیده بودم، یکی از دبستان ها گرفتار رگبار هوایی شده بود، چادر تر و تمیز دبستان را... به گلوله بسته بودند.

ص: ۳۷۷

چادر بیش از چهل سوراخ گلوله داشت. بچه ها در غار مجاور پناه گرفته بودند، چند تن از عزیزان و کسانشان کشته و زخمی شده بودند. کودکان به شیوه همیشگی خویش سر و صدا می کردند و شعر و سرود می خواندند ولی در رفتار و گفتارشان آثار اندوهی عمیق پیدا بود...»^(۱)

بدین ترتیب، حملات هوایی و بمباران های مستمر و متوالی، از مهم ترین عوامل تضعیف، نابودی و سرکوب عشایر بوده، که سرانجام به نفع رژیم خاتمه یافته است.

در پایان عملیات نظامی جنوب _ به فرمان شاه _ تعداد ۲۲ نفر «از خلبانان و کارکنان فنی نیروی هوایی» که «علیه یاغیان و اشرار فارس ابراز لیاقت کرده بودند» مدال و نشان افتخار گرفتند^(۲) از جمله:

چهار افسر خلبان نشان سپه [،] سه افسر خلبان مدال طلا [،] ۹ افسر خلبان نشان لیاقت [،] یک ستوانیار خلبان مدال افتخار [،] چهار افسر فنی نشان لیاقت [و] یک افسر فنی نشان افتخار^(۳)

تحلیل برخی محققان تاریخ معاصر _ اعم از داخلی و خارجی _ از بمباران های بیرحمانه و خشن عشایر جنوب، بر آن است که رژیم پهلوی به هر طریق ممکن سعی در نابودی و سرکوب کامل عشایر قیام کننده داشته است. پیتراوی وری، مورخ انگلیسی می نویسد:

در سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲] ایل بویر احمدی را از راه هوا بمباران کردند. و این گونه بنظر می رسید که تصفیه نهائی آنان آغاز شده است^(۴)

بنا به گفته سرهنگ «غلامرضا مصور رحمانی» _ از نظامیان عصر پهلوی _ افسران رژیم، عمل آریانا در بمباران کردن بویر احمدی ها را «عملی در نهایت ناجوانمردی نسبت به زن و بچه یک طایفه اصیل ایرانی برشمردند.»^(۵)

بنا به گفته سرهنگ مصور رحمانی:

ص: ۳۷۸

۱- بهمن بیگی، بخارای من ایل من، صص ۳۳۶ _ ۳۳۵.

۲- تاریخ نیروی هوایی شاهنشاهی، ص ۲۵۷.

۳- همانجا.

۴- پیتراوری [ای وری]، همان، ص ۶۳.

۵- غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، جلد سوم، ص ۱۲۰.

کار [آریانا] منحصر به این بود که تعدادی هواپیما را مأمور کند، زن و بچه و حشم بوی احمدی ها را زیر بمب هواپیما قلع و قمع کنند، وی این عمل شنیع و غیر انسانی... را، با عده ای زن و بچه، آن قدر ادامه داد که برای مردان رزمنده آنها چاره ای جز تسلیم نماند... جالب است در مطبوعات ایران در آن موقع کوچکترین اعتراضی به این عمل قبیح نشد؛ و حتی انجمن حمایت از حیوانات هم برای دلسوزی جهت گوسفندان قطعه قطعه شده یک قلم روی کاغذ نگذاشت (۱).

با این بیرحمی و خشونت و نبرد نابرابر زمینی و هوایی، البته شکست عشایر جنوب طبیعی به نظر می رسید.

تفرقه و جدایی سران و بزرگان عشایر

اتحادیه نیم بند عشایر، از همان آغاز شکل گیری دچار تفرقه و جدایی گردید. برخی از بزرگان قوم متشکل از کلانتران و کدخدایان، صحنه مبارزه را رها کرده به دامن حکومتیان افتادند.

در واقع، شکست زود هنگام قیام عشایر جنوب به دنبال تسلیم بسیاری از بزرگان و سران آنان رخ داد. توده مردم، به رغم تبلیغات گسترده رژیم و ارایه امکانات مالی و اقتصادی هیچ گاه دست به دامن دولتیان نشدند، و از طرق مختلف مبارزان قوم را کمک کردند. اما اکثر مدعیان سروری و ریاست قوم، از همان شروع قیام، قافیه را باخته در خدمت رژیم قرار گرفتند. آریانا، در گزارش مورخه ۲/۲/۱۳۴۲ به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران، از عدم همکاری «رعایا» با دولتیان سخن می گوید. وی، البته به غلط دلایل این موضوع مهم را «ترس از خوانین و مالکین» و «عدم رشد فکری» ذکر می کند.

آریانا می نویسد:

... اطلاعات [مکتسبه] بدلائل مشروحه زیر بدشواری و غالباً غلط و اگر هم درست باشد خیلی دیر بدست میرسد.

۱- تمام خوانین - کدخدایان - مالکین - روحانیون در مورد تقسیم اراضی متفقاً اختلافات را یکسو گذاشته و حاضر به همکاری با مأمورین انتظامی نیستند.

ص: ۳۷۹

۲_ رعایا از ترس خوانین و مالکین و یا بعلت عدم رشد فکری نیز کمتر حاضر به همکاری هستند و همه منتظر نتیجه عملیات نشسته اند.

۳_ وسیله مالکین و رؤسای قبایل پول پخش و همه گونه اقدام میشود که جلو مأمورین کسب اطلاعات گرفته شود...

۴_ رعایا که در کشت خشخاش با مالکین هم داستانند برای جلوگیری از کشف زمین مزروعی خشخاش و امحاء آن بتحریک مالکین از همکاری خودداری می کنند... (۱)

این در حالی بود که به جز عبدالله خان ضرغامپور و ناصر خان طاهری، تمام خوانین و مالکین عشایر و ایلات کهگیلویه، باوی، ممسنی، قشقایی و حتی بختیاری، یا در خدمت رژیم قرار گرفته بودند و همکاری می کردند؛ یا بیطرفی و سکوت اختیار کرده بودند.

تعداد زیادی از کدخدایان مشهور بویر احمد نیز تسلیم دولتی ها شده، به آنان خدمت می کردند. هیچ «رعیتی» نیز در آن اوضاع بحرانی و نابسامان، که تمام خوانین و کدخدایان دست به دامن رژیم شده بودند، «از ترس خوانین و مالکین» با آنها همکاری نمی کردند. در واقع، اکثر توده مردم _ که رعیت خوانده می شدند _ از سر اختیار و علاقه، جنگجویان عشایر را کمک می کردند و به مأمورین رژیم اطلاعات نمی دادند.

باری، کلانتران ایل قشقایی کاملاً ساکت و بیطرف ماندند. کلانتران ایل ممسنی هم توسط مسئولان دولتی به شیراز برده شدند و تحت نظر و مراقبت قرار گرفتند. کدخدایان ایل بویر احمد نیز با جدایی از کلانتران ایل، به شیراز رفته خود را در اختیار حکومت گذاشتند.

روزنامه اطلاعات در ۲۷ اسفند نوشت: «خانهای بویر احمدی فارس در ملاقات با سپهد و وهرام بدولت اعلام وفاداری کردند.» (۲)

ملک منصورخان باشتی که املاکش از عبدالله خان و ناصر خان بسیار بیشتر بود، از همان اوان قیام همکار نظامیان شد و با دسته ای چریک در خدمت آنان قرار گرفت.

ص: ۳۸۰

۱- آریانا، همان، ص ۲۰۱.

۲- اطلاعات، (۲۷ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۱۰۴۹)، ص ۱.

ناصرخان طاهری هم که در هسته قیام کنندگان باقی مانده بود، به مکاتبات و پیام های محرمانه و مخفیانه خویش با امثال سرلشکر همت ادامه می داد. در این میان، عبدالله خان ضرغامپور مانده بود با چند تن از فرزندان، برادران و خادمانش. جنگجویان طوایف جلیل، بابکانی و انصاری های ساکن امیرایوب به رهبری ملاغلامحسین سیاهپور جلیل نیز به مقاومت و مبارزه ادامه می دادند. در کوهمره سرخی هم حبیب شهبازی با تعدادی تفنگچی مبارزه و مقاومت می کرد. بدین ترتیب، قیام عشایر با جدایی و تفرقه بزرگان قوم ضربه سنگینی خورد و رو به ضعف و ناکامی نهاد.

بزرگان عشایر نه تنها خود متفرق و مطیع دولت شدند، که با ارایه اطلاعات و راهنمایی نظامیان، زمینه سرکوب سریع قیام را فراهم کردند. دهها نفر از کلانتران و کدخدایان ایلات بویر احمد، باوی، ممسنی و قشقایی با حضور در نزد دولتیان اطاعت و انقیاد خویش را اعلام داشته، همکاری و مساعدت نمودند. حکومتی ها نیز با تقسیم پول و امکانات مالی گسترده، بیش از پیش کلانتران و کدخدایان را منقاد و مورد بهره برداری قرار دادند. محمد بهمن بیگی، به درستی نظر می دهد که: «بودجه کلان، تجهیزات فراوان و پیمان شکنی پیمان شکنان اجازه نداد که طغیان [عشایر] بیش از یک سال و چند ماه به طول انجامد.»^(۱)

آریانا، خود به پرداخت پول و پاداش «از اعتبار مرحمتی» محمد رضاشاه به «سران و کدخدایان و کلانتران عشایر ممسنی و بویر احمدی» اشاره مستقیم و آشکار دارد. وی، در نامه ای به شاه می نویسد:

البته اقدامات سیاسی استانداری و ساواک که با نظریات جان نثار کاملاً تطبیق داده شده بود و همچنین تحیب سران عشایر و پادشهایی که بوسیله جان نثار از اعتبار مرحمتی بسران و کدخدایان و کلانتران عشایر ممسنی و بویر احمدی داده شده در متلاشی شدن سازمان عبدالله ضرغامپور و پراکنده شدن تعداد کدخدایان از اطراف وی و همچنین بی طرف نگهداشتن عشایر منطقه ممسنی بسیار مؤثر بوده است. در غیر اینصورت نیروهای نظامی مجبور بودند در چندین جبهه با اشرار درگیر شوند... چنانچه این اقدامات و پیش بینی های سیاسی و تحیب اطرافیان انجام نمیشد عقبه

ص: ۳۸۱

۱- محمد بهمن بیگی، اگر قره قاج نبود...، ص ۱۷۶.

ستونهای نظامی بمخاطره افتاده و طرح های نظامی جان نثار اجباراً بشکل دیگری درآمده و سرعت و آسانی اجرا نمیگردید. (۱)

بدین ترتیب، تفرقه و جدایی سران و رهبران عشایر و ترس و توهم آنها و نیز تحیب و پاداش های مالی حکومت، موجب خاموشی زود هنگام قیام و سرکوب سریع آن گردیده است.

عدم ارتباط و اتصال قیام کنندگان

قیام عشایر جنوب، در واقع در دو منطقه کوهمره سرخی و بویر احمد، آغاز و انجام یافت. حذفاصل کوهمره سرخی و بویر احمد، منطقه ممسنی بود که به دلیل اقدامات دولت، مجال مشارکت مؤثر در قیام را نیافت.

ولی خان کیانی، تلاش بسیار نمود تا حوزه استحفاظی خویش _ بکش ممسنی _ و دیگر تیره های ممسنی را به شبکه عمومی قیام متصل نماید. اما، اقدامات وی به دلیل حضور مؤثر نظامیان و مسئولان ساواک فارس، عقیم ماند و خودش بالاجبار به همراهی آنان تن درداد. در نیمه اسفند ماه ۱۳۴۱ که تازه قیام عشایر در کوهمره سرخی و بویر احمد شروع شده بود، کلانتران مشهور تیره های ممسنی توسط سرلشکر همت و سرهنگ حریری از نورآباد ممسنی به شیراز گسیل شدند. عدم حضور کلانتران ممسنی، مهم ترین عامل در عدم ارتباط و اتصال حوزه ممسنی به بخش های بویر احمد و سرخی گردید. بدین ترتیب، خلأ بزرگی میان مناطق قیام کننده کوهمره سرخی و بویر احمد ایجاد شد و از اتصال و ارتباط قیام کنندگان جلوگیری نمود. ساواک فارس در گزارش های متعدد خویش به این مهم اشاره دارد. از جمله می نویسد: «... ولی کیانی و جعفرقلی رستم و فریدون جاوید و سایر خوانین ممسنی با اجرای طرح هائی که وسیله این ساواک تنظیم و بموقع اجرا گذارده شده در شیراز حاضر و اظهار انقیاد در خدمتگذاری نموده...» (۲)

در گزارش دیگری از ساواک فارس، ایجاد خلأ میان مناطق بویر احمد و کوهمره

ص: ۳۸۲

۱- آریانا، همان، ص ۸۵.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

سرخی، از مهم ترین و مؤثرترین «عملیات و اقدامات ساواک» در سرکوب قیام عشایر جنوب به شمار رفته است.

ایجاد خلأ در نقطه حساس و مرکزی مناطق اشغالی اشرار یعنی منطقه ممسنی [:] به این ترتیب که ساواک موفق شد با تبلیغ و تلقین مستقیم و غیر مستقیم و با تماسهای حضوری مکرر و مبادله نامه و طرق مختلفه دیگر نه تنها کلانتران و خوانین ممسنی را از اشرار سرخی و بویر احمدی جدا نماید بلکه موفق گردید در بین خود کلانتران و خوانین ممسنی یک اختلاف اساسی ایجاد نماید که به آسانی مرتفع شدنی نیست و به هیچ وجه نمی تواند مجدداً با یکدیگر متفق گردند (۱).

آریانا نیز در گزارشی از وضعیت «دشمن» (= عشایر) در دهه اول اردیبهشت ۱۳۴۲، می نویسد: «در بادی امر کلانتران و کدخدایان ایلات ممسنی و بویر احمد با عبدالله ضرغامپور و ناصر طاهری همداستان شده و افراد خود را مسلح نموده بودند ولی اقداماتی که بوسیله نیرو بعمل آمده بیشتر کدخدایان و کلانتران مؤثر آنان بشیراز احضار و امنیت نسبی در منطقه ممسنی برقرار گردیده و پادگان قوی نظامی در نقاط حساس آن منطقه مستقر گردید.» (۲)

به هر حال، در منطقه واسط ممسنی، در نتیجه حضور نظامیان و عملکرد دولتیان، اقدامات مؤثری صورت نگرفت و عملاً زنجیره اتصال قیام کنندگان کوهمره سرخی و بویر احمد از هم گسیخته شد. این عامل مهم، ضربه سنگینی بر قیام کنندگان وارد آورد و سرکوب قیام را سهل تر نمود.

در میان ایل بزرگ قشقایی، جز تیره موصلو و افراد جنگجویی نظیر دشتی، مسیح، بلوط و همراه آنان، طوایف دیگری در قیام حضور نیافتند. به نظر می رسد، نبودن رهبری واحد و قاطع، عامل مهمی در عدم حضور طوایف و تیره های مختلف ایل قشقایی در قیام عشایر جنوب بوده است. قشقایی ها و سران آنها، به رغم نارضایتی و مخالفت با حکومت و اقدامات سردمداران رژیم، زمینه و فرصت مناسب برای ابراز علنی آن را نیافتند. عملکرد سریع و مؤثر حکومت، مانع اتحاد و اتصال تیره های

ص: ۳۸۳

۱- فرهاد رستمی (به کوشش)، همان، ص ۵۲۲.

۲- آریانا، همان، ص ۱۹۵.

مختلف قشقایی در قیام عشایر جنوب گردید.

ساواک فارس در گزارش های متعدد، به نقش بازدارنده و تأثیرگذار خویش بر عدم مشارکت قشقایی ها در قیام عشایر _ و حفظ بیطرفی _ اشارات مکرر نموده است. مسئولان ساواک فارس یکی از مهم ترین اقدامات خویش در سرکوب قیام عشایر را این گونه برمی شمارند: «بی طرف نگاه داشتن سایر عشایر و به خصوص قشقایی ها (که همواره در قشلاق و ییلاق مجاور ایلات سرخی و بویراحمد بوده و قبلاً هم به اجرای قانون اصلاحات ارضی خوشین نیستند) با تبلیغات صحیح، تشویق [،] امیدوار ساختن و وعده کمک و مساعدت و سایر اقدامات فرعی.» (۱)

در گزارشی دیگر از ساواک آمده است:

... در اثر اقدامات ساواک کلانتران ممسنی را از همکاری با اشرار بازداشته و در نتیجه خلأی بین منطقه سرخی و بویر احمدی بوجود آمده و با تسلیم حبیب شهبازی و تحیب سران و کلانتران قشقایی و دور نگهداشتن کلانتران ممسنی خودبخود از بهم پیوستگی و نزدیک شدن کلیه عشایر فارس جلوگیری و وضع بحران منحصر بمنطقه بویر احمد گردیده است (۲)

با این گونه اقدامات تحیبی و تهدیدی، سران ایلات ممسنی و قشقایی نتوانستند مشارکت مؤثری در قیام عشایر جنوب ایفا نمایند. بنابراین، سردمداران رژیم با سهولت بیشتر و خیال بالنسبه آسوده تر به سرکوب قیام در بویر احمد و سرخی پرداختند.

بازداشت و اعدام بی گناهان عشایر

دهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲، نخستین فرد عشایری به اتهام درگیری با نظامیان و مشارکت در قیام عشایر، به دار آویخته شد. این مهم، نشان می داد سردمداران رژیم، به هر وسیله ای دست می یازند، تا قیام عشایر را سرکوب و خاموش نمایند. تقریباً تمام منابع محلی _ مکتوب و شفاهی _ متفق القولند که «عبدالله باشرونی» جوان ۳۵ ساله بویر احمدی، که در سحرگاه روز دهم اردیبهشت ماه به دار آویخته شد، بی گناه اعدام

ص: ۳۸۴

۱- فرهاد رستمی، همان، ص ۵۲۳.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

بنا به نقل برخی روزنامه ها، عبدالله باشرونی به عنوان «قاتل سرگرد فاطمی زاده» اعدام شده است (۲) خبرنگار کیهان، در همان روز اعدام، گزارش می دهد:

سحرگاه امروز قاتل سرگرد فاطمی زاده در شیراز اعدام شد... مقارن ساعت ۵/۴ بامداد عبدالله باشیرانی [باشرونی] را در حالی که پای او در قفل و دستش در دستبند بود به دفتر زندان آوردند. قیافه آرام و بدون ترس و وا همه عبدالله نشان می داد از جریان محکومیتش بی اطلاع است... قاضی عسکر خطاب به او گفت: از گذشته توبه کن. وی گفت: من کاری نکرده ام که توبه کنم... محکوم تا هنگامیکه به پای چوبه دار آورده شود از جریان محکومیت خود اطلاعی نداشت و هنگامیکه مأمورین طناب دار را به گردن وی انداختند او طناب را از گردن خود خارج کرد و مأمورین مجدداً طناب را به گردن او انداختند و او را به بالا کشیدند (۳)

روزنامه کیهان، علت محکومیت وی را «اظهارات بانو طلعت همسر سرجوخه شهید [۴] و اظهارات بانو عزت همسر ژاندارم رمضانزاده و شناسایی عبدالله در حین غارت خانه» برشمرده است (۴) همچنین «بانو طلعت گفته است که عبداله کسی بود... که دستش را با قنداق تفنگ شکافته» است (۵) در هر حال، براساس «مواجهه بین مدعیان و عبدالله و اقرار او به کیفیت و چگونگی حمله، مشارالیه را مجرم دانسته»، به اعدام محکوم نمودند (۶)

روز دهم اردیبهشت ماه روزنامه اطلاعات، چنین نوشت: «یکی از اشرار فارس اعدام شد... محکوم در شهادت فاطمی زاده و چند تن دیگر از ژاندارمها دست داشت.» (۷)

خبرنگار روزنامه «مهر ایران» جریان اعدام عبدالله باشرونی را این گونه گزارش

ص: ۳۸۵

۱- از جمله رجوع شود: قدرت الله اکبری، همان، ص ۲۴۴/ ساعد حسینی، همان، صص ۱۱۱ _ ۱۱۰/ یعقوب غفاری، همان، ص ۳۸۱.

۲- مهر ایران، (۱۱ اردیبهشت ۱۳۴۲، شماره ۱۸۱۵)، ص ۱/ کیهان، (۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۲، شماره ۵۹۳۳)، ص ۱/ بهار ایران، (۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۲، شماره ۱۵۹۱)، ص ۲.

۳- کیهان، همان، صص ۱ و ۱۲.

۴- همان، ص ۱۲.

۵- همانجا.

۶- همانجا.

۷- اطلاعات، (دهم اردیبهشت ۱۳۴۲، شماره ۱۱۰۸۱)، ص ۱.

... قاتل در پای چوبه دار فریاد میزد من بیگناهم اگر به من رحم نمی کنید باطفال معصوم من رحم کنید. [وی] مرتباً ائمه اطهار را بکمک میخواست و میگفت بمن بگوئید چرا میخواهید مرا اعدام کنید[؟] گناه من چیست؟ من که گناهی مرتکب نشده ام و مرتباً در پای چوبه دار فریاد میزد بخدا من بیگناهم [.] اگر بمن رحم نمیکنید لااقل باطفال معصوم رحم کنید[.] آن هاچشم براه من هستند. در حدود ساعت ۵ بامداد مأمورین اجرای حکم طناب را بگردن عبدالله انداختند موقعی که می خواستند عبدالله را بالای دار بکشند طناب پاره شد و او به زمین افتاد ولی مأمورین مجدداً طناب دیگری حاضر کرده و به گردن عبدالله انداختند و لحظه ای بعد طناب کشیده شد و بزندگی این مرد بجرم جنایت و راهزنی خاتمه داده شد(۱)

بدین گونه، ظاهراً رژیم سعی داشت با اعدام «بی گناهان» روحیه مخالفان را ضعیف و نزار نماید.

آریانا، در اعلامیه شماره ۱۳، اعدام عبدالله باشرونی را «فاتحانه» اعلام کرد، و به مخالفان «هشدار» داد، «از سرنوشت شوم او اندرز بگیرید و دستخوش و بازیچه مشتی فریب کار نشوید.» (سند شماره ۱۳)

وی در این اعلامیه، به دروغ می گوید:

... کانون گرم خانوادگی را فراموش کرد. با اهریمن دست دوستی و فرمانبرداری داد و تفنگ برداشت و شرارت آغاز کرد. دیوانه وار [به] آدم کشی و غارت و آزار بی گناهان پرداخت. اینها تاریخچه زندگی ننگین جنایتکاری بنام عبدالله باشرانی میباشد که دست توانای عدالت گلوی او را فشار داده و جسد بیجان او بر فراز چوبه دار سنگینی میکند... بشما ای کسانی که مانند او تفنگ برداشته و خواهران و برادران ایرانی خود را شکنجه و آزار میکنید. هشدار باد: از سرنوشت شوم او اندرز بگیرید و دستخوش و بازیچه مشتی فریب کار نشوید[.] تفنگ خود را باولین پادگان نظامی محل تسلیم کنید و بزندگی شرافتمندانه و آسوده کشاورزی خود بازگردید...

روزنامه محلی «پارس» با اشاره به اعدام عبدالله باشرونی _ در سرمقاله ای _ اعلام

کرد: «دوره عصیانها سپری شده» است (۱).

باری، به دار زدن عبدالله باشرونی، سرآغاز اعدام عشایر به شمار می آید، کزان پس آسان تر و بیش تر انجام گرفت. به جز عبدالله باشرونی، دو تن دیگر از بویراحمادی ها به اسامی «شیخ مندنی انصاری» و «فریدون تبریک» اندکی بعد، بی گناه اعدام شدند. این دو نفر، به همراه سه تن دیگر به نام های نازعلی انصاری، فیض الله چراغی و گرگ الله بهور، در فروردین ماه ۱۳۴۲ دستگیر شدند و به اتهام همکاری با عبدالله خان ضرغامپور و مشارکت در قیام عشایر محاکمه گردیدند. دادگاه طاهری ویژه زمان جنگ، خیلی سریع احکام آنان را صادر کرد و دو نفر نخست را به اعدام و سه نفر اخیر را به حبس ابد محکوم نمود (۲).

تسلیم شدن حبیب شهبازی و پایان قیام در کوهمره سرخی

فشار همه جانبه نظامیان و بمباران های متوالی منطقه کوهمره سرخی، موجب تضعیف و تزلزل عشایر منطقه گردید، و به تدریج آثار ضعف و شکست آنان را نمودار ساخت. پس از درگیری پیرنو و حضور کامل نظامیان در کوهمره و اشغال روستاهای آن، تعداد تفنگچیان رو به کاهش رفت و تمام تلاش مأموران آشکار و پنهان رژیم، برای نابودی، دستگیری و تسلیم حبیب شهبازی به کار گرفته شد. مسئولان رژیم، به درستی در این اندیشه بودند، که خاموشی قیام در کوهمره سرخی و پیرامون شیراز _ به دلیل نزدیکی به مرکز فرماندهی نظامیان _ تأثیر مثبتی خواهد داشت. به همین دلیل، مرتباً تقاضای ملاقات با حبیب شهبازی نموده، و از جانب اشخاص عادی و نظامی، به تحریک و تحریض وی پرداختند. سرهنگ اعظمی، فرمانده نظامیان مستقر در کوهمره سرخی، در تاریخ چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ با حبیب شهبازی، ملاقات و مذاکره می نماید. وی، خلاصه مذاکرات و عرایض حبیب شهبازی را به سپهبد آریانا اعلام می دارد (۳) آریانا نیز براساس آن، نامه ای به محمد رضا شاه نوشته، تقاضا می نماید:

ص: ۳۸۷

-
- ۱- پارس، (بیست و سوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲، شماره ۲۷۰۲)، ص ۱.
 - ۲- گرگ الله بهور، از بازماندگان محکومین فوق روایت می کند؛ تا پیروزی انقلاب در بهمن ماه ۱۳۵۷ هر سه نفر در زندان بوده اند.
 - ۳- آریانا، همان، ص ۲۰۲.

... چنانچه تکلیف کوهمره سرخی از نظر عملیات نظامی روشن گردد [۶] با ایجاد امنیت در آن منطقه و برداشت واحدهای آن حدود و اعزام آنان به منطقه بویر احمدی در امر سرکوبی و خلع سلاح منطقه اخیر [۶] تسهیلاتی فراهم شده و با برقراری امنیت در بویر احمدی امکان اینکه سایر ایلات استانهای فارس و خوزستان دست بشرارت و نافرمانی بزنند موجود نخواهد بود... (۱)

مدتی پس از دیدار سرهنگ اعظمی با حبیب شهبازی، رئیس کارخانه قند مرو دشت مهندس «جمشید کوششی» در نامه ای به حبیب شهبازی می نویسد:

... به جناب سرهنگ حریری، رئیس سازمان امنیت مراجعه کردم... ایشان فرمودند چنانچه آقای شهبازی اواخر شب خودش را به سازمان امنیت رسانیده و پناهنده شود، قول می دهم که از هرگونه تعرضی مصون بوده و شخصاً جنابعالی را به تهران برده و موجبات استخلاص و راحتی شما را فراهم سازند... (۲)

سرانجام، مکاتبات مکرر و ملاقاتهای انجام گرفته، حبیب شهبازی را به یقین می رساند که خطر جانی او را تهدید نمی نماید، و به ناچار به تسلیم وا می دارد. آریانا، در گزارش خویش به محمدرضا شاه می نویسد:

... در اجرای فرامین مبارک ملوکانه و پیرو عرایضی که در شیراز بشرفعرض مبارک رسید روز جاری [۲۱/۲/۱۳۴۲] سرلشکر همت و رئیس ساواک فارس [سرهنگ حریری] و مهندس جمشید کوششی برادر سپهبد کوششی جهت مذاکره نهائی و اتمام حجت با حبیب شهبازی بمنطقه سرخی اعزام و حبیب شهبازی با اتکاء بمراحم شاهانه بدون قید و شرط شخصاً خود را تسلیم و در ساعت ۱۸۰۰ روز جاری بشیراز وارد گردید... (۳)

ساواک فارس، نیز در گزارشی به شاه «جریان تسلیم شدن حبیب شهبازی» را این گونه به «شرفعرض» ملوکانه می رساند:

ساواک فارس بوسیله مهندس کوششی رئیس کارخانه قند مرو دشت ... مکرر حبیب شهبازی را دعوت به تسلیم مینموده [۶] تا اینکه روز جمعه ۲۰/۲/۱۳۴۲ مشارالیه

ص: ۳۸۸

۱- همان، ص ۲۰۳.

۲- ایل ناشناخته، ص ۲۷۷.

۳- آریانا، همان، ص ۲۰۵.

مهندس کوششی را به مخفی گاه خود دعوت مینماید.[۱] مهندس مزبور مراتب را باطلاع سرهنگ هاشمی رسانیده و بالنتیجه پس از مشاوره با تیمسار سپهبد آریانا [۲]، به تیمسار سرلشکر همت و سرهنگ ستاد مسعود حریری رئیس ساواک فارس مأموریت داده میشود باتفاق مهندس کوششی به مخفی گاه حبیب شهبازی حرکت نمایند.[۳] روز شنبه ۲۱/۲/۱۳۴۲ هیأت مزبور نزدیک قریه شوراب وسط جنگل با مشارالیه ملاقات و پس از مذاکره و امیدوار نمودن وی بمراحم ملوکانه و وعده کمک از طرف دولت بدون قید و شرط تسلیم شده و در ساعت ۱۵۰۰ همانروز بشیراز حرکت و ساعت ۱۹۰۰ [به] ساواک فارس تحویل میگردد. مراتب از نظر استحضار خاطر خطیر ملوکانه بعرض میرسد(۱)

باری، حبیب شهبازی پس از آن که اطمینان یافت خطر جانی ندارد، تسلیم شد،(۲) و به دنبال وی دیگر جنگجویان کوهمره سرخی، اسلحه را زمین گذاشته، تسلیم نظامیان شدند.

به علاوه خلع سلاح منطقه کوهمره سرخی، به سرعت آغاز و انجام یافت. اوج خلع سلاح عشایر منطقه، در خرداد و تیر ۱۳۴۲ بود. گزارشات ساواک فارس در باب خلع سلاح عشایر منطقه، مؤید حساسیت و تلاش دولتیان است(۳)

بازداشت کلانتران ممسنی

کلانتران و کدخدایان منقاد، اکنون مثل موم در دست ساواک، وهرام، آریانا و دیگر نظامیان چرخانده می شدند. آنان، دیگر اختیاری از خود نداشتند و بالاجبار مطیع حکومت شده بودند. اعدام فرد بیگناهی چون عبدالله باشرونی از ایل بویر احمد، ترس و توهم آنها را بیش از پیش نمود و بر ضعف و زبونی آنان افزود. در همین ایام،

ص: ۳۸۹

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- سرلشکر سیف الله همت، در دادگاه زمان جنگ شیراز، در پاسخ این سؤال دادستان که: «تیمسار [شما] مأمور آوردن حبیب شهبازی بوده اید... چه تعهدات اخلاقی و اداری در این مورد... نموده اید؟» می گوید: «ما مفاد نامه سپهبد آریانا را به ایشان ابلاغ کردیم که ممکن است زندانی بشوید، محاکمه هم بشوید و بوسیله افسران بیطرف غیربومی مورد رسیدگی قرار گیرید. ضمناً به شما اطمینان دادیم که چون تسلیم می شوید خطر جانی برای شما نیست.» (رجوع شود: ایل ناشناخته، ص ۲۷۷)

۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

بمباران های هوایی مناطق بویر احمد و ممسنی با شدت تمام ادامه داشت. تلاش حکومتیان برای تسلیم حبیب شهبازی در کوهمره سرخی نیز تداوم یافته بود. یک شب، پس از آن که حبیب شهبازی تسلیم شد، واقعه ای در شهر شیراز رخ داد که موجب بازداشت و زندانی شدن کلانتران ممسنی گردید. در جریان سرقت از پمپ بنزین قصر دشت شیراز که عاملان آن کریم کیانی فرزند ولی خان کیانی و یکی دو تن از خویشان و دوستانش به اسامی نصیر کیانی، یوسف خسروی و کریم شیروانی بودند، مأموران گشت وارد عمل شدند و در نتیجه درگیری رخ داد. به دنبال این درگیری، دو تن از پاسبانان کشته و یک تن مجروح گردید. با دستگیری عاملان قتل پاسبانان، خانه ولی کیانی در شیراز تفتیش گردید که در این بازرسی، اعلامیه ای «منتسب به دانشجویان دانشگاه شیراز وابسته به جبهه ملی» کشف و ضبط شد (۱).

ستاد بزرگ ارتشتاران، طی اطلاعیه ای جریان قتل پاسبان ها را این گونه اعلام کرد:

... سارقین دو نفر پاسبان را با اسلحه کمبری مقتول و یک نفر را مجروح کردند، اما در این زد و خورد یکی از سارقین بنام نصیر فرزند ناصر کیانی با یک قبضه کلت دستگیر و پسر ولی کیانی و یکنفر دیگر بنام یوسف خسروی متواری می شوند و پس از بازجوئی از یکی از دستگیرشدگان و تفحص منزل ولی کیانی و کشف مقداری اوراق تبلیغاتی بخط پسر ولی کیانی، در نتیجه ولی کیانی و نوکرانش دستگیر شدند و بدین وسیله جنایت و خیانت این اشخاص کاملاً مبرهن گردید و با مدارک متقن تسلیم مراجع قانونی شدند (۲).

به دنبال دستگیری ولی خان کیانی، برخی دیگر از کلانتران ممسنی چون جعفر قلی رستم فرزند حسینقلی خان رستم، فریدون جاویدی و باباخان ایلامی بازداشت و زندانی شدند (۳).

ترتیب ملاقات کدخدایان بویر احمد با محمدرضا شاه

پس از تسلیم حبیب شهبازی و بازداشت کلانتران ممسنی، طراحان و سردمداران

ص: ۳۹۰

۱- رجوع شود: اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران (۱۳۵۷ _ ۱۳۲۹ ه. ش)، همان، ص ۲۳۸.

۲- مهر ایران، (۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۲، شماره ۱۸۲۶)، ص ۵.

۳- آریانا، همان، ص ۲۱۹.

رژیم برای پایان دادن به مقاومت بوییر احمدی ها، تصمیم گرفتند کدخدایان بوییر احمدی را به ملاقات شاه برند. مقصود آنان بهره برداری بیشتر از کدخدایان مزبور و تضعیف روحیه مردم عادی و استفاده های سیاسی - تبلیغاتی بود. تقوی مقدم به درستی اظهار می نماید که:

... شاه و مقامهای نظامی او در صدد برآمدند تا به منظور تضعیف افکار عمومی به ویژه نیروهای عشایر، اکثر سران طوایف بوییر احمدی را که از آغاز قیام تا آن تاریخ در نتیجه تهدید، تطمیع و اقدامات تفرقه افکنانه از صف مبارزه جدا ساخته بودند، به دیدار شاه برده تا به عنوان همبستگی نمایندگان عشایر با شاه وانمود شود^(۱).

بدین ترتیب، تصمیم گرفته شد کدخدایان بوییر احمد که مدتها در شیراز میهمان ساواک بودند و همه گونه کمک و پذیرایی می شدند، به نزد شاه برده شوند.

سرهنگ مسعود حریری، ریاست ساواک فارس و بنادر در نامه مورخ ۲۴/۲/۴۲ به مرکز اعلام می دارد:

... تصمیم گرفته شده کدخدایان [بوییر احمد] صبح روز ۲۵ جاری از راه زمینی به تهران حرکت کنند و در ساعت ۲۲ همانروز به تهران خواهند رسید... یک روز بعد از حرکت کدخدایان آقای هاشمی با هواپیما بتهران خواهند آمد تا ضمن گزارشهای حضوری در مورد طرح استفاده از وجود این کدخدایان و موارد دیگر در تنظیم برنامه پذیرائی از کدخدایان شرکت نماید... برای پذیرایی کردن از آنها چنانچه منزل مجزائی وجود داشته باشد که وسائل خواب و نظافت و غذای آنها از طرف ساواک تأمین گردد بهتر خواهد بود و در صورت عدم امکان ... در یکی از مهمانخانه های درجه ۲ پیش بینی های لازم بعمل آید... بهر کدام از کدخدایان در موقع عزیمت پنج هزار ریال پول پرداخت خواهد شد [تا] در تهران با راهنمایی ساواک یک دست لباس مشکی و مناسب برای شرفیابی تهیه نمایند... مدت اقامت کدخدایان در تهران چهار روز پیش بینی شده که ... برنامه آن در مرکز تهیه و وسائل لازم از قبیل ماشین و راهنما و غیره پیش بینی شود... یک روز از این چهار

ص: ۳۹۱

۱- تقوی مقدم، همان، ص ۵۰۷.

روز برای شرفیابی بحضور شاهنشاه اختصاص داده خواهد شد که مقرر فرمایند از هم اکنون ترتیب کار داده شود... درباره تأمین وسیله مراجعت کدخدایان ... اقدام [گردد] تا بمحض خاتمه برنامه و بدون فوت وقت مراجعت نمایند که طرح استفاده از آنان هر چه زودتر اجرا گردد... (سند شماره ۱۴)

بدین گونه، ترتیب ملاقات کدخدایان بویر احمد با شاه داده شد، تا بیش از پیش زمینه استفاده از آنها مهیا گردد. سرهنگ حریری، در نامه ای دیگر به ساواک مرکز، موارد مهم جدیدی را گوشزد می نماید:

... یک نفر از کدخدایان اعزامی [،] مأمور ویژه این ساواک میباشد مقرر فرمائید مأمورین ساواک مرکز با او تماس مخصوص و جداگانه نگیرند زیرا جلب توجه سایرین را کرده و در آتیه استفاده از این مأمور غیر ممکن خواهد بود... مراقبت شود اشخاص خارج و عناصری از مخالفین دولت در تهران با کدخدایان تماس نگیرند... به ولی پناهی بیش از سایر کدخدایان محبت و احترام و به مطالب و مستدعیات او توجه شده و چنانچه سئوالاتی باشد از او سئوال [و] اگر دستور باشد باو ابلاغ شود... به مستدعیات کدخدایان طوری توجه فرمایند که نامبردگان اطمینان حاصل کنند ترتیب اثر داده خواهد شد...» (سند شماره ۱۵)

بر اساس سفارش ها و تأکید های سرهنگ حریری ریاست ساواک فارس، برنامه پذیرایی از کدخدایان بویر احمد در تهران تنظیم گردید و ترتیب «شرفیابی» آنان داده شد.

کدخدایان مزبور، علاوه بر ۵۰۰ تومان ساواک فارس، ۲۵۰ تومان دیگر نیز از ساواک مرکز بابت «پول لباس» دریافت داشته اند. در این میان، ملاولی پناهی ۵۰۰ تومان دیگر اضافه پاداش گرفته است (۱) حکومتی ها، برای انجام مقاصد خویش دست به چنین اقداماتی می زدند.

سرتیپ منوچهر هاشمی، داستان ترتیب ملاقات کدخدایان بویر احمدی با شاه را این گونه تعریف می نماید:

... تعداد سی نفر از ریش سفیدان و کدخدایان منطقه بویراحمدی به ساواک مراجعه

ص: ۳۹۲

و اظهار داشتند، آنها حاضرند در صورت همکاری نیروهای انتظامی با آنها و در اختیار داشتن اسلحه، به مقابله با شورشیان برآیند و آنها را وادار به تسلیم و تحویل اسلحه هایشان بکنند و یا حتی اگر لازم باشد، دست به کشتار آنها بزنند. زیرا از ادامه این وضع اضطراب آور خسته شده اند و بسیاری از فعالیت هایشان بر اثر همین ناامنی متوقف مانده است.

مراتب را به مرکز گزارش دادم و پیشنهاد کردم اجازه و دستور داده شود این افراد را همراه خود به تهران ببرم و در مرکز نسبت به پیشنهادهای آنان، و در صورت لزوم، شرفیابی آنان به حضور اعلیحضرت، تصمیم گرفته شود. ساواک مرکز بلافاصله با پیشنهاد من موافقت و برای اعزام ریش سفیدان و کدخدایان نامبرده یک فروند هواپیما به شیراز فرستاد(۱). به محض ورود به تهران، به کارپردازی دستور داده شد امکانات اقامت آنان در تهران فراهم و برای همه آنان کت و شلوار مشکی و پیراهن و کراوات و کفش و جوراب نو تهیه بشود که در شرفیابی بحضور اعلیحضرت سر و وضع مرتب داشته باشند. ترتیب شرفیابی آنان را تیمسار پاکروان داده بود و روزی که قرار بود این کار انجام شود، تیمسار پاکروان مرا احضار و گفت، اعلیحضرت فرمودند خود شما این عده را به دربار ببرید. دستور اجرا شد و در ساعت مقرر «مهمانان» را به دربار بردم و در سالن بزرگ شرفیابی در یک صف قرار دادم. لحظاتی بعد، آجودان اعلیحضرت نزد من آمد و گفت شما را احضار فرمودند. پس از ورود من به دفتر و ادای احترام، اعلیحضرت فرمودند «برای چه اینها را به تهران آورده اید؟ آیا آریانا یا پاکروان این پیشنهاد را کرده اند؟» عرض کردم پیشنهاد از طرف بنده بود. خود این کلانتران و کدخدایان هر کدام بستگانی در بین افراد شورشی دارند. بستگان نزدیک مثل پسر، برادر، داماد و غیره که در بین یاغیان بسر میبرند. این ها از سرنوشت آنها نگران هستند و نیز از ادامه تشنج در منطقه به تنگ آمده اند. خودشان به من مراجعه و تقاضا کرده اند اگر تعدادی اسلحه در اختیار آنها گزارده شود، در ظرف مدت کوتاهی شورشیان را تار و مار خواهند کرد یا زنده تحویل خواهند داد. فرمودند اگر اینها سلاح ها را بردند، چه کسی

ص: ۳۹۳

۱- البته، کدخدایان مزبور با اتوبوس به تهران اعزام شدند.

جوابگو خواهد بود؟ عرض کردم، صد قبضه اسلحه در مجموع مورد تقاضای آنها می باشد و به فرض اینکه تعدادی از آنها از بین برود، بهتر است که تعداد زیادی سرباز و افسر در کوهها سرگردان بمانند. بعلاوه اینها از کانال های دیگر به اسلحه دسترسی دارند، با این تقاضا می خواهند عملشان موجه و مورد پشتیبانی دولت باشد. در ضمن برای کنترل اینها، اگر اجازه فرمایند، با هر گروه از اینها یک درجه دار و یک دستگاه بی سیم همراه بکنیم و هر گروه را زیر نظر یک افسر و مأمور ساواک قرار دهیم که اعمالشان تحت کنترل باشد. فرمودند، من جواب مردم را چه بدهم که با ارتشی به این عظمت و ژاندارمری و نیروی مقاومت ملی، مجبور هستیم برای سرکوب یک عده یاغی از وجود عشایر استفاده کنیم؟ بعرض رساندم با آشنائی شورشیان به منطقه، که کوهستانی و جنگلی می باشد و شیوه های جنگ های پراکنده و جنگ و گریز که آن ها بکار می برند، سرکوب آنها توسط نیروهای انتظامی مدتها طول خواهد کشید و اسباب خستگی سربازان خواهد شد. زیرا سربازان برای جنگ های منظم آموزش دیده اند و با این قبیل برخوردها بیگانه هستند. از طرف دیگر وجود این یاغیان در کوهها، با گذشت زمان اهمیت پیدا خواهد کرد و تعدادی از افراد ناراضی و یا دزدان و راهزنان به آنها ملحق خواهند شد و امکان دارد تحریکات عوامل خارجی هم به مسئله کمک کند و باز مشکل بزرگی بوجود بیاید. مصلحت چنین است که به هر وسیله ممکن با این قبیل شورش های پراکنده سریعاً مقابله شود. فرمودند به آریانا و پاکروان بگو هر غلطی می خواهند بکنند. ماههاست هشت گردان نظامی در فارس سرگردان است... (۱)

بدین گونه، ملاقات کدخدایان بوی احمدی با شاه انجام گرفت. در این دیدار نیم ساعته که گزارشگر ساواک آن را ثبت کرده، چنین آمده است:

عده ای از کدخدایان بوی احمد... به نمایندگی از طرف کلیه اهالی رشید و شرافتمند بوی احمد... بحضور اعلیحضرت همایون شاهنشاه بار یافته و با احساساتی بی شائبه مراتب فداکاری و جانبازی خود را اعلام و از عده معدود خائنین که برای اجرای مقاصد پلید خود قیام نموده بودند بشدت ابراز انزجار و

ص: ۳۹۴

برای شدت مراتب وفاداری خود نسبت بشاهنشاه و ملت ایران قرآن مهر شده ای که در آن تصریح نموده بودند تا آخرین قطره خون خود را در راه نیت شاهنشاه و مصوبات ملت ایران فداکاری و جانبازی خواهند نمود بحضور اعلیحضرت همایونی تقدیم نمودند. کدخدایان مزبور ضمن اظهار عبودیت و آمادگی برای هر نوع فداکاری برای عمران و آبادی منطقه زیبا و مستعد بوی احمد که متأسفانه بعلت وضع طبیعی آن هنوز خیلی عقب افتاده است مستدعیاتی بخاک پای همایونی عرضه نمودند [۱]. از آنجائیکه صفات عالی و احساسات پاک این مردم ساده و بی آرایش در تمام کشور شهرت بسزائی دارد گفتار صادقانه و مستدعیات آنان مورد توجه خاص اعلیحضرت همایون شاهنشاه واقع گردید... (۱)

به رغم این توضیحات، هیچ یک از کدخدایان تسلیم شده بوی احمدی، نماینده اهالی بوی احمد محسوب نمی شدند. بلکه در دید عموم ایل، برخی از آنان فرصت طلبانی بودند که حتی به ولی نعمتان و خویشاوندان نزدیک خود رحم نکرده بودند. عده ای از این کدخدایان نیز دو ماه و اندی پیش در دروهان بوی احمد قسم قرآن خورده بودند که با رژیم شاه بجنگند و به اقوام خویش و دیگر مبارزان پشت نکنند. ولی اکنون «قرآن مهر شده ای» را به شاه تقدیم می کردند. معلوم بود چنین سوگندهایی، دروغین و ناپایدار است (۲)

به دنبال این دیدار، روزنامه های رسمی کشور در تیرهای درشت و تبلیغات وسیع، به انتشار همبستگی نمایندگان عشایر بوی احمد با شاه و اعلام مراتب فداکاری و جانبازی آنان پرداختند.

مطالب این روزنامه ها، البته همه برگرفته از دیدگاه رسمی مقامات کشوری و لشکری بود.

یکی از روزنامه های رسمی، در مطلبی با عنوان «کلانتران توبه کار» با طنز و کنایه نوشت: «خبر میمنت اثر ابراز وفاداری کلانتران قشقایی و بوی احمدی [۱]، نسبت به شاهنشاه

ص: ۳۹۵

-
- ۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. (دقیقاً گزارش ساواک را روزنامه «پیغام امروز» به چاپ رسانیده بود. رجوع شود: پیغام امروز، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۲، شماره ۹۳۸)، ص ۵.
 - ۲- روزنامه پیغام امروز، با عنوان «کلانتران بوی احمدی قرآن مهر شده ای برای ثبوت وفاداری خود نسبت به شاهنشاه و مصوبات ملت ایران تقدیم کردند.» (همان، ص ۱)

و ملت ایران که به همراه کلام الله مجید مهرشده یی مؤکد و مؤید شده بود، به مراتب کمتر از آن مایه مسرت خاطر... شد که گذشت و جوانمردی شهرداری... امید است دولتمداران ما، در قبال این توبه کاری کلانتران قشقایی و بویراحمدی، همان می کردند که اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر... به کار بستند و آن اینکه پس از تسلط کامل بر فتودالیسم و خانها و کلانتران، راه هرگونه اعمال نفوذ [و] هرگونه فعالیت اجتماعی را به روی آنها به طور کامل سد کردند و چنان آنها را در تنگنای زندگی عادی و قانونی محصور نگه داشتند که جرأت هیچ گونه دست درازی دیگر نیافتند... در حاشیه توبه کاری کلانتران قشقایی و بویراحمدی امروز بیش از این نتوان گفت که کاش دولتمداران ما در این زمینه پای در جای پای آن فقید سعید نهند. (۱)» علاوه بر روزنامه ها و نشریات، رسانه های جمعی رادیو و تلویزیون و نیز خبرگزاری های خارجی، به تبلیغ و انتشار این دیدار... که به زعم آنان بیانگر تسلیم ایل بویراحمد بود... پرداختند.

شاه و مقامات محرمش... خاصه ساواک... البته طرح های عملی و مهم دیگری با استفاده از این ملاقات در سر داشتند. سرلشکر پاکروان رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در نامه «خیلی محرمانه» مورخه ۳۰/۲/۴۲ به ساواک فارس می نویسد:

زمینه برای کلیه اقدامات لازم فراهم شده، [بمحض مراجعت آقای هاشمی همانطوریکه در تهران بررسی گردیده ترتیب کارها داده شود. (سند شماره ۱۶)

تصمیمات سیاسی جدید و تبعات آن

پس از ملاقات کدخدایان بویراحمد با محمد رضا شاه، سپهبد بهرام آریانا فرمانده نیروی عملیاتی جنوب، در نامه ای به شاه تصمیم جدید و سیاسی اتخاذ شده را برای تأیید قطعی محمد رضا شاه اعلام داشت.

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

مفتخراً بشرفعرض مبارک میرساند بنا باستدعای کدخدایان بویراحمدی از خاکپای همایونی جان نثار در نظر دارد اعلامیه ای صادر و طی آن بغیر از عبدالله ضرغامپور و پسرانش و ناصر طاهری و چند نفر از نزدیکان وی، [غلامحسین جلیل و سایر

ص: ۳۹۶

اشراری که دست آنان بخون افسران و درجه داران و سربازان شهید آلوده شده است [،] به بقیه افراد عامی و فریب خورده که بلااراده آلت دست سران تبهکاران اشرار واقع شده اند تأمین بدهد و از این اقدام دو نتیجه معروضه پائین حاصل خواهد شد.

۱- پراکنده شدن افراد از اطراف سران اشرار خائن با راهنمایی و همکاری کدخدایان خدمتگذار بوییر احمدی [.]

۲- تسهیل عملیات نظامی و خاتمه دادن هر چه زودتر بآن [.]

جانشار استدعا دارد فرمان مبارک شاهانه نسبت به پیشنهاد معروضه بالا شرفصدور یابد تا قبل از آغاز عملیاتی که در پیش است اعلامیه مزبور تنظیم و در تمام منطقه بوییر احمدی پخش گردد... (۱)

ظاهراً شاه موافقت خویش را اعلام داشته، زیرا یک روز بعد _ در تاریخ ۴/۳/۱۳۴۲ _ سپهد آریانا اعلامیه معروف شماره ۱۷ را بدین مضمون منتشر نمود:

اخیراً هنگام شرفیابی کدخدایان و کلانتران شاهدوست و میهن پرست بوییر احمد بحضور مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ ارتشتاران از خاکپای ذات مبارک ملوکانه استدعا نموده بودند آن عده از افراد ساده لوح و عامی بوییر احمد که روی نادانی و بی خبری و بویژه باجبار تحت تأثیر گفتار پوچ و دروغ اشرار و خائنین قرار گرفته و گول خورده اند مورد عفو ملوکانه واقع و بآنها تأمین داده شود [.] این استدعای کدخدایان مورد تصویب ذات شاهانه واقع و فرمان جهانمطاع ملوکانه بشرح زیر به نیروی جنوب ابلاغ گردیده است.

باستثنای افراد شریری که در بلوای اخیر بوییر احمد توطئه چینی نموده و یا دست ناپاک خود را بخون افسران و درجه داران و سربازان دلاور ارتش شاهنشاهی آلوده نموده اند بسایر افرادی که ندانسته بنحوی از انحاء در این اعمال شرم آور و خائنانه باشرار کمک نموده اند بشرطی که با اسلحه خود را تسلیم و احياناً خائنین را بقتل رسانده و اسلحه آنان را تسلیم نمایند تأمین داده شود.

نام کسانی که جزء اشرار بوده و هرگز بآنها تأمین داده نخواهد شد در زیر نوشته

ص: ۳۹۷

میشود [۱]. بقیه اشخاص میتوانند از این تاریخ تا مدت ده روز با فرستادن نماینده بستون های عملیاتی و مذاکره قبلی با فرماندهان ستونها ترتیب تسلیم و تحویل اسلحه خود را بفرماندهان ستون داده و برای حفظ جان و مال خود اقدام نمایند...

اینک اسامی اشرار و خائنین: ۱- عبدالله ضرغامپور ۲- خداکرم ضرغامپور ۳- منصور ضرغامپور ۴- ناصر طاهری ۵- غلامحسین جلیل ۶- کردی (داماد غلامحسین جلیل) ۷- عیدی و شیخ محمد رضا (نوکران ناصر طاهری) ۸- درویشعلی و علی خان (۱) (نوکران عبدالله ضرغامپور) ... (۲)

سپهبد آریانا، یک روز پس از انتشار اعلامیه شماره ۱۷، اعلامیه دیگری منتشر نمود که در آن، عامه عشایر را تهدید کرده بود: «هر فردی به هر نحوی» به افراد عفو نشده «پناه» دهد «و یا وسایل اختفاء و تأمین تدارک» آنها را فراهم نماید «جزء یاغیان و اشرار قلمداد [گردیده] و با آنان نیز مانند خود اشرار رفتار خواهد شد.» (سند شماره ۱۷)

به دنبال این تصمیم و انتشار اعلامیه شماره ۱۷ [برخی] افرادی چون کی خوشید برومند - که هنوز برای عبدالله خان مفید بود - تسلیم نظامیان شدند. علاوه بر کی خورشید، برادرش کی شمشیر، کی خدابخش مظفری و ملابهرام مندنی پور با حضور در پادگان های نظامی سرتسلیم فرود آوردند. در کوهمره سرخی نیز پس از تسلیم شدن حبیب شهبازی، عوض قلی محمدی و بهادر امیری «با کلیه کسان و بیست و پنج قبضه سلاح خود را تسلیم نمودند.» (۳) این افراد، در روزهای هفتم و هشتم خرداد ماه تسلیم نظامیان گردیدند.

پس از این وقایع، آریانا در گزارشی به ستاد بزرگ ارتشتاران و فرماندهی نیروی زمینی و ریاست دفتر ویژه اطلاعات، آخرین وضعیت نیروهای «خودی» و عشایر را از عصر روز هفتم خردادماه تا عصر روز هشتم خردادماه ۱۳۴۲، این گونه اعلام داشت:

... الف - جناب آقای نخست وزیر [اسدالله علم] در ساعت ۱۱۰۰ روز جاری در ستاد اینجانب حضور بهمرسانیدند و ضمن توجیه معظم له درباره عملیات [جنوب] مذاکرات مفصلی نیز درباره طرحهای آینده برای منطقه بوییر احمدی و ممسنی بعمل

ص: ۳۹۸

۱- اصل: علی جان.

۲- آریانا، همان، ص ۲۳۸.

۳- همان، ص ۲۳۹.

ب _ در روز جاری عوضعلی [عوضقلی] مسقانی و بهادر امیری و ۲۳ نفر دیگر از تفنگچیان منطقه سرخی با ۲۵ قبضه تفنگ که ۱۲ قبضه آن ام _ ۱ (سلاحهای از دست رفته از پاسگاه ژاندارمری دادنجان) [بود] در ستاد نیروهای جنوب حاضر شده و خود را تسلیم و تفنگهای خود را نیز تحویل دادند...

پ _ ناصر طاهری و غلامحسین سیاهپور پس از اینکه بمنطقه جاوید و کشکولی رفته و از همراهی و همکاری آنان مأیوس گردیده دو روز قبل مجدداً از طریق سفیدار و جلیل و بابکان بهمان منطقه اولین که زیر نفوذ غلامحسین سیاهپور میباشد [و] در تنگ آبشور و دشتوه قرارداد مراجعت نموده اند.

ت _ عبدالله ضرغامپور در منطقه تامرادی است [و] غلامحسین سیاهپور و همراهان هنوز در منطقه بابکان هستند (۱).

بنابراین، تصمیم سیاسی حکومت که انتشار اعلامیه عفو عمومی بود، تأثیر شایانی در پراکنده سازی جنگجویان و حامیان ایشان داشت. سیاست جدید دولت که با همفکری برخی کدخدایان بویر احمد ریخته شده بود، باعث شد عبدالله خان به ناچار تنگ تامرادی را رها کند و به کوههای اطراف چرام و دهدشت پناه ببرد.

تشکیل دسته های چریک محلی در مقابل مبارزان عشایر

یکی دیگر از اقدامات مؤثر رژیم در سرکوب قیام عشایر، استفاده از چریک مزدور محلی بود.

در این طرح خطرناک و کشنده که نمونه ای واضح از طرح انگلیسی «تفرقه بینداز و حکومت کن» بود، برخی عشایر را در مقابل هم قرار داد و با یکدیگر معارض نمود. «رژیم [پهلوی] به علت عدم کارائی ارتش در جنگهای پارتیزانی، با استفاده از نیروی چریکهای مزدور، به سرکردگی کلانتران خریده شده و فتودالها به عملیات چریکی علیه عشایر قیام کننده اقدام نمود؛ (۲) که در واقع «سهم مهمی در شکست نهضت داشت.» (۳)

ص: ۳۹۹

۱- آریانا، همان، ص ۲۳۱.

۲- ایل ناشناخته، ص ۲۸۶.

۳- همان، ص ۲۸۲.

در برابر هم قرار دادن عشایر، شرایط بسیار سختی برای مبارزان و مردم محل به وجود آورد. در واقع، آن گونه که «تقوی مقدم» نظر می دهد، در مقابل هم قراردادن نیروهای مردمی عشایر «علاوه بر اینکه از تجربه و مهارت رزمی افراد عشایر سوء استفاده می شد... وضع دشواری را برای افراد مخالف دولت فراهم می کرد.»^(۱)

در این «وضع دشوار» که تصمیم گیری برای جنگجویان عشایر سخت شده بود، ادامه درگیری و جنگ با نظامیان رژیم نیز دشوار و جبران ناپذیر می نمود. زیرا در صورت درگیری طرفین، دیگر معارضه دولت و ملت به شمار نمی رفت؛ بلکه در اخبار رسمی و تبلیغی و نیز افواه عموم، جنگ داخلی عشایر محسوب می شد.

در حقیقت، تبعات این گونه جنگهای داخلی بود که اکنون حکومت پهلوی از آن بهره برداری می کرد. در برابر این سیاست خطرناک و تخریبی، جز تحمل و تأمل چاره ای نبود. تشکیل دسته های چریک دولتی از افراد محلی، که چون مزد اعمال خویش را دریافت می کردند، «مزدور» محسوب می شدند، از جمله طرح هایی بود که مقامات ساواک پس از دیدار کدخدایان بویراحمد با شاه، راه اندازی کردند. این مهم، با همکاری برخی کدخدایان بویراحمد عملی و اجرا شد. بنا به نوشته آریانا:

استخدام چریک زیر نظر ساواک بعمل آمد [و] نگهداری و زیست این عناصر از نظر غذا، نان، جیره، سیگار، قند و چای و سایر احتیاجات طبق اعتبارات ویژه از طرف ساواک تأمین گردید. طبق دستورات مرکز بجای حقوق روزانه [،] پاداش برای آنان در نظر گرفته شد تا افراد چریک بامید یک حقوق مرتب علمیات را طول ندهند...^(۲)

فعالیت دسته های چریک محلی که غالباً تحت فرماندهی یک افسر و چند درجه دار بود، از همان اوایل خرداد ماه _ و پس از اعلامیه شماره ۱۷ _ با شدت آغاز گردید. آریانا، در گزارش های متعدد روزانه، به این فعالیت ها اشاره دارد. او در گزارش ۱۵ خرداد ماه، می نویسد: «دستجات عملیات مخصوص و چریک در حدود ۲۵۰ نفر تشکیل گردیده و بطور محرمانه و آشکار در کوهها پراکنده و در تعقیب اشرار میباشند و تاکنون

ص: ۴۰۰

۱- تقوی مقدم، همان، ص ۵۰۸.

۲- آریانا، همان، ص ۲۴۵.

چهل قبضه تفنگ برنو و پنج تیر پران و شش قبضه تفنگ ام - ۱ جمع آوری نموده اند. اشرار در کوهستانها متواری و دستجات مزبور در تعقیب آنها میباشند.»^(۱)

وی در گزارشی دیگر، به استناد اطلاعات لشکر ۹ خوزستان، عملیات موفقیت آمیز چریک ها را این گونه بیان می دارد: «دستجات چریک خودی تحت فرماندهی افسران نیرو با وسائل بی سیم در چهار دسته مشغول تعقیب سران اشرار (عبداله ضرغامپور، ناصر طاهری، غلامحسین سیاهپور و حبیب بهادر) میباشند و عده ای از اطرافیان نامبردگان خود را معرفی و مشغول جمع آوری سلاح آنان گردیده و پنج قبضه از تفنگ های (ام - ۱) از دست رفته مسترد گردیده - تعقیب و قلع و قمع و خلع سلاح اشرار ادامه دارد.»^(۲)

اوج استفاده از چریکان وابسته محلی، در تعقیب ناصرخان طاهری و ملاغلامحسین سیاهپور صورت پذیرفت. متلاشی شدن گروه ناصرخان، نتیجه کار یک دسته از این چریک های محلی بود. چریکان طایفه «تیرتاجی» بویراحمد، بنا به دستور نظامیان، در تعقیب گروه ناصرخان به راه افتادند و با وی درگیر شدند. در این درگیری، چریک های محلی موفق به هزیمت ناصرخان و همراهانش گردیدند و یک دسته از مخالفان حکومت را سرکوب نمودند. این اقدام، در آن شرایط بحرانی کمک بسیار بزرگی به رژیم پهلوی محسوب می شد. به دنبال تار و مار شدن دسته ناصرخان و تسلیم وی، تمام توان رژیم برای از بین بردن ملاغلامحسین سیاهپور جلیل و یارانش به کار گرفته شد. در اینجا نیز استفاده از چریک مزدور محلی، جزو اهم برنامه های اساسی سردمداران رژیم بود.

هر چند ملاغلامحسین و یارانش در بسیاری مواقع، می توانستند این وابستگان محلی را قتل عام کنند، اما غالباً سیاست اختفا و عدم درگیری را به کار می بستند. البته، بسیاری از چریک های محلی نیز هیچ علاقه ای به درگیری و برخورد با گروه ملاغلامحسین نداشتند. اکیپ های متعدد چریک، که از اواسط مرداد ماه ۱۳۴۲ و پس از تسلیم شدن دسته های مقاومت عشایر بویر احمد، در سطح بسیار وسیع برای دستگیری و قلع و قمع ملاغلامحسین و گروهش راه اندازی شده بود، تلاش مضاعف خویش را آغاز کردند.

ص: ۴۰۱

۱- همان، ص ۲۴۶.

۲- همانجا.

دسته های چریک محلی، که تعدادشان بسیار بیشتر از قبل شده بود، از نقاط مختلف منطقه جلیل، وارد سردسیر و گرمسیر طایفه مزبور گردیدند.

گروه های زیادی از سمت دهدشت و با تقسیم بندی لشکر ۹ خوزستان _ با سخنرانی غرا و تشجیع کننده سرهنگ غفور عزیزاده فرماندار نظامی کهگیلویه _ روانه پشتکوه جلیل گردیدند. به اینان تأکید شده بود، «اعلیحضرت همایونی» امر مطاع و مستقیم خویش را مبنی بر «نابودی» طایفه جلیل صادر نموده است. بنابراین، غارت و کشتن آنان مجاز است.

جمع زیادی از چریکان دولتی، به رهبری ملک منصور خان باشتی، از سمت باشت و باوی به سوی منطقه جلیل حرکت کردند. دسته های متعدد دیگری از چریک های محلی، از ایل بویر احمد سردسیر و به رهبری برخی کدخدایان مشهور قاید گیوی، نظیر ملاولی پناهی و کی خورشید برومند برای قلع و قمع ملاغلامحسین و یارانش به منطقه جلیل وارد شدند.

بدین ترتیب، جمع زیادی از اکیپ های عملیاتی چریک محلی، تحت رهبری دولتیان، برای نابودی دسته ملاغلامحسین و طایفه جلیل وارد عمل شده بودند. بسیاری از این چریک ها، البته سعی می نمودند به گونه ای عمل شود که اصطکاک با گروه ملاغلامحسین پیدا نکنند.

برخی از این چریک ها، البته در آزار و اذیت مردم طایفه جلیل و انصاری های امیرایوب تلاش بسیار نمودند. آنان، به طرق مختلف مردم منطقه را شکنجه و آزار می دادند و با شدت و خشونت رفتار می کردند. در واقع، یکی از عوامل مهم و اصلی تسلیم شدن ملاغلامحسین و یارانش در اواخر مرداد ۱۳۴۳ _ پس از یکسال و اندی مقاومت _ همین برخوردهای خشن و غیرانسانی چریک های مزدور محلی و آزار و شکنجه مردم طایفه جلیل بود. بعضی از چریک ها، به طمع پول و کالا _ شامل قند، چای، سیگار، برنج و غیره _ وارد دسته های چریکی شده بودند. برخی نیز از سر ترس و تهدید و اجبار و یا به تبع سران خویش به جرگه چریک های دولتی پیوسته بودند.

در هر حال، تشکیل دسته های چریک محلی و همکاری آنها با نظامیان، از عوامل مهم سرکوب قیام عشایر محسوب می شود. همکاری آنان با رژیم پهلوی، اوضاع بحرانی و به هم ریخته داخلی عشایر را بیش از پیش مغشوش و نابسامان نمود. به

علاوه، فشار مضاعفی بر جنگجویان عشایر و حامیان آنها وارد آورد و آزادی عمل مبارزان عشایر را سلب کرد.

کشته شدن عبدالله خان ضرغامپور

عبدالله خان ضرغامپور که تقریباً از نیمه اول فروردین ماه ۱۳۴۲ وارد تنگ تامرادی شده بود، در واقع در کنف حمایت کی خورشید برومند به سر می برد. علاوه بر وی، خانواده اش نیز در آرامش نسبی تنگ تامرادی، بیش از یک ماه و نیم دوام آورد. در این مدت تنها تلاش عبدالله خان و فرزندان و همراهان، حفظ جان خویش و خانواده بود. او دیگر نمی توانست اقدام خاصی انجام دهد.

این اوضاع به ظاهر آرام، پس از دیدار کدخدایان بویر احمد با محمد رضا شاه و انتشار اعلامیه شماره ۱۷، کاملاً به هم ریخت. تلاش برخی نظامیان و همکاری جدی ولی پناهی _ از کدخدایان بنام عبدالله خان _ بالاخره موجب جدایی کی خورشید برومند و رها نمودن عبدالله خان گردید. با جدایی و تسلیم کی خورشید، عبدالله خان صلاح ندید که بیش از این در تنگ تامرادی بماند. بنابراین، جمع زنان و فرزندان خرد و درشت و برخی نوکران وفادارش را برداشت و از تنگ تامرادی خارج گشت. در خط سیر خویش از پشتکوه جلیل و بلندی های کوه زرآورد به سوی منطقه مسکونی بابکانی ها حرکت کرد. مدتی در حدفاصل مناطق مسکونی طوایف جلیل، بابکانی، انصاری و بایاری، به سر برد.

عبدالله خان که در همین چند روز اقامت در حوزه جلیل و آقایی های بابکانی، با همکاری مردم منطقه برخی زنان و کودکان خویش را نزد باوی ها و سادات بحرینی ده بزرگ فرستاد، تا اندازه ای راحت شد. در ده بزرگ داشت، سرهنگ فیروز بخش نیروهای نظامی خود را مستقر نموده بود و چریکان باوی به رهبری ملک منصورخان باشتی، ملاابوالفتح رضوانی و برخی دیگر از بزرگان منطقه، با او همکاری می نمودند.

در نیمه اول خردادماه عبدالله خان با ده پانزده تن از همراهان به سوی کوههای پیرامون چرام و دهدشت روانه شد. ناصرخان هم با همراهان، به همراه ملاغلامحسین سیاهپور وارد منطقه جلیل گردید. ملاغلامحسین نیز که دسته ای منسجم تر و متحد تر داشت، در منطقه خویش باقی ماند. اما ناصرخان به سوی کوههای اطراف یاسوج رفت.

اکنون دو خان بوییر احمدی، تنها تر از همیشه، در دو سوی مخالف حرکت می کردند؛ یکی به سمت دهدشت و دیگری به طرف یاسوج. هدفشان البته استتار در کوههای اطراف دهدشت و یاسوج بود. شاید هم قصد داشتند در صورت امکان با مقامات دولتی و فرماندهان نظامی، ملاقاتی مؤثر انجام دهند.

اما، پیش از آن که این امکان ها رخ دهد، هر دو مورد سوء قصد محلیان قرار گرفتند. یکی از نوکران پیشین عبدالله خان، به نام علی فرزند غلامعلی از زمان بازگشت کدخدایان بوییر احمد از تهران، مأموریت یافته بود خود را به سران مشهور قیام نزدیک نماید و در فرصت مناسب یک یا چند تن از آنان را به قتل رساند.

وی ابتدا در پشتکوه جلیل و پیرامون امیرایوب، خود را به ناصرخان و ملاغلامحسین _ و همراهان ایشان _ نزدیک کرد. ولی در همان آغاز حضور، کاملاً مورد شک قرار گرفت و مراقبت گردید. با وجود این، پس از آن که عبدالله خان، ناصرخان و ملاغلامحسین از یکدیگر جدا شدند، در دسته عبدالله خان و به عنوان معتمد و خدمت گذار او وارد شد. تقریباً تمام افراد موجود، نسبت به «علی» مشکوک بودند و در مجالس عمومی و خصوصی خطر او را به عبدالله خان گوشزد نمودند. اما عبدالله خان نه تنها سخن هیچ کدام را نپذیرفت، که در همراهی و حمایت علی اصرار ورزید.

علی غلامعلی نیز از اعتماد و اصرار عبدالله خان نهایت سوء استفاده را برد و در نخستین ساعات بامداد ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ او را به قتل رسانید. همراهان اندک عبدالله خان هم به زودی صحنه قتل و جسد مقتول را رها کردند و آواره کوه و بیابان شدند. قاتل نیز خود را به نظامیان رسانید و خبر قتل عبدالله خان و اقدام خویش را اعلام داشت. همان روز نیروهای نظامی وارد قتلگاه شدند و نعش بر جای مانده عبدالله خان را برداشته به بهبهان بردند. در آنجا هم براساس تصمیم حکومتیان، جسد عبدالله خان را چند روزی به دار آویختند، تا به همگان اعلام نمایند دیگر عبدالله خانی وجود ندارد. خبر قتل عبدالله خان، که پیروزی مهمی برای حکومت محسوب می شد، در روزنامه های سراسری کشور منتشر گردید. این اخبار و گزارشات، بیانگر اهمیت و ارزش قتل عبدالله خان ضرغامپور برای سردمداران حکومت پهلوی بود.

تیمسار سرتیپ علی نادور فرمانده پادگان بهبهان، گزارش قتل عبدالله خان را به

فرماندهی نیروهای جنوب و فرمانده لشکر ۹ خوزستان مخابره نمود(۱) آریانا نیز در پاسخ تلگراف سرتیپ نادور اعلام داشت: «از این مژده بسیار خوشوقت شدم فوراً بهر قیمتی هست نعش را پیدا کرده و از آن چند قطعه عکس روشن برداشته و در بهبهان بدار آویخته و پس از عکس برداری برابر تشریفات قانونی ب خاک بسپارید...»(۲)

وی که در همان روز، خبر قتل عبدالله خان را به شاه اعلان داشت؛ استدعا نمود: «تا پیدا شدن جنازه عبدالله ضرغامپور و عکس برداری از آن»، اوامر مبارک شاهانه شرفصدور یابد که از انتشار این خبر در جرائد و رادیو خودداری شود...»(۳)

بالاخره، جسد عبدالله خان کشف و به بهبهان حمل گردید. آریانا، در بخشنامه ای به تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ اعلام نمود:

عبدالله ضرغامپور خائن و جنایت کاری که دستش بخون سربازان فداکار شاهنشاه و میهن آلوده و سردستگی اشرار را داشته و نظم منطقه ای از میهن عزیز را برای مدت محدودی بر هم زده بود بدست عوامل نفوذی لشکر ۹ خوزستان کشته و جنازه گناهکارش جهت عبرت سایرین آنهایی که راهی جز خدمت بشاهنشاه و میهن در پیش می گیرند به بهبهان حمل و بدار مجازات آویخته گردید _ پایان زندگی شوم و ننگ آمیز این یاغی شرور را بافسران و درجه داران و افراد و همچنین عشایر منطقه ابلاغ نمائید(۴)

وی در تاریخ ۲۱ خردادماه، اعلامیه شماره ۲۲ نیروهای جنوب را این گونه منتشر نمود:

عبدالله ضرغامپور سردسته اشرار جنوب که عمری را بشرارت و یاغیگری گذرانده بود بکیفر گناهان خود رسید و تسلیم چوبه دار شد... بآن عده ای که هنوز فکری پوچ در سر دارند و کورکورانه با اسلحه در کوهستانها مخفی شده اند و بهمه کسانی که در منطقه عملیاتی نیروهای جنوب و کلیه مناطق فارس _ اصفهان _ خوزستان اسلحه داشته و تابحال آنرا بستونهای اعزامی تحویل نداده اند هشدار میدهم که تا وقتی

ص: ۴۰۵

۱- آریانا، همان، صص ۲۳۲ _ ۲۳۱.

۲- همان، ص ۲۳۲.

۳- همانجا.

۴- همان، ص ۲۳۴.

پشیمان نشده و اسلحه خود را تحویل ندهند سرنوشتی شوم چون عبدالله ضرغامپور در انتظار آنها است [۱]. کیفر این تبه کار را به بینید [و] بخود و خانواده خود رحم نموده و اسلحه خود را به نزدیکترین پادگان نظامی تحویل دهید. حتی یک اسلحه در دست هیچکس نباید باقی بماند (۱).

برخی روزنامه های رسمی کشور، با چاپ عکس قاتل و مقتول، خبر کشته شدن عبدالله خان را با آب و تاب فراوان _ و با اطلاعات راست و دروغ _ منتشر نمودند.

روزنامه کیهان، در صفحه اول خود به دروغ نوشت:

«پس از یک زد و خورد شدید در کوههای کهگیلویه [۲]، عبدالله ضرغام پور کشته شد.» (۲)

مجله تهران مصور، با تیتراژ «قتل جانی شماره یک جنوب» گزارش واقعه را از زبان منابع رسمی نظامی، انتشار داد (۳).

اخبار مربوط به قتل عبدالله خان، موجب توقیف روزنامه «جهان» و بازداشت مدیر مسئول آن «صادق بهداد» گردید. این روزنامه در تاریخ بیستم خردادماه، سر مقاله ای تحت عنوان «فرجام کار» نوشت، که به اختصار زندگی و اعمال عبدالله خان را بیان داشته بود. اما، انتقاداتی که به چگونگی اقدامات و عملکرد حکومت وارد نمود، مهم تر بود (۴). یک روز بعد، مسئولان روزنامه مسئله ای حقوقی را مطرح کردند، که همین مهم عاملی برای توقیف روزنامه و زندانی شدن مدیر مسئول آن گردید. در روزنامه آمده بود: «آیا علی قائد [گیوی] (۵) قاتل عبدالله خان ضرغامپور از مجازات معاف است؟» نویسنده مطلب در توضیح بیشتر آورده بود:

... علی ... اقرار بقتل ضرغام پور میکند و این موفقیتی برای نیروهای نظامی جنوب محسوب میشود چون بنا باظهار مقامات نظامی فارس دیگر مسئله ای بنام عملیات نیروهای جنوب وجود ندارد، اکنون یک مسئله قضائی پیش میآید و آن اینکه علی قائد [گیوی] یک فرد عادی است نه نظامی و او که کسی را کشته است و اقرار هم

ص: ۴۰۶

۱- همان، ص ۲۴۱_۲۴۰.

۲- کیهان، (یکشنبه ۱۹ خرداد ماه ۱۳۴۲، شماره ۵۹۶۲)، ص ۱.

۳- تهران مصور، (جمعه ۲۴ خرداد ۱۳۴۲، شماره ۱۰۳۲)، ص ۸.

۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۵- منابع رسمی نظامی و روزنامه های کشوری، به غلط علی فرزند غلامعلی را «قاید گیوی» اعلام داشتند. وی، از تیره ای به نام «اولاد سیاه» محسوب می شد و ربطی به طایفه قاید گیوی بویر احمد نداشت.

کرد طبق قانون باید مجازات شود [۶]، در صورتیکه عملیات نظامی که وسیله سربازان انجام میشود تابع این قاعده قضائی نیست و هیچ تعقیب قانونی ندارد [۷]، اما در این مورد چون قاتل فرد عادی است این سؤال پیش میآید که آیا قاتل باید مجازات شود یا نه؟ (۱)

به دنبال درج این مطلب، روزنامه جهان توقیف و مدیر مسئول آن زندانی گشت. در سندی به امضای ستاد فرمانداری نظامی تهران و گزارش شهربانی کل کشور _ که پس از وقایع ۱۵ خرداد، فعالیت سختگیرانه زیادی داشت _ به دستگیری صادق بهداد، مدیر مسئول روزنامه جهان و توقیف روزنامه مزبور اشاره شده است. در این سند، آمده است:

... آقای صادق بهداد مدیر روزنامه جهان در مورد علی قائد [گیوی] چریک که عبدالله ضرغام پور را کشته است مطلبی در شماره ۱۱۲۹ مورخه سه شنبه ۲۱ خرداد ماه درج نموده که چون تحریک آمیز بوده روزنامه توقیف و مدیر آن نیز طبق ماده ۵ بازداشت گردیده است (۲)

بدین ترتیب، قتل عبدالله خان ضرغامپور پیروزی بزرگی برای مقامات مملکتی بود. به علاوه در تضعیف روحیه همراهان، و ناکامی بیشتر عشایر تأثیر زیادی داشت.

گروه ناصر خان طاهری و شکست سنگین

پس از قتل عبدالله خان، هر کدام از همراهان وی _ متشکل از فرزندان، برادران و نوکرانش _ سرگردان و سراسیمه در کوهها و دهات متواری و مخفی شدند. بدین ترتیب، اهمیت وجودی گروه عبدالله خان از بین رفت. بنابراین، تمام توجه و حساسیت حکومت و در رأس آن محمد رضا شاه، بر دستگیری و نابودی ناصر خان طاهری و ملاغلامحسین جلیل قرار گرفت. این دو، هنوز تشکیلات چریکی نسبتاً منسجمی داشتند و برای رژیم خطرناک می نمودند. فشار نیروهای نظامی و دسته های چریک مزدور محلی که _ پس از ملاقات کدخدایان با شاه تشکیل شده بود _ برای قلع و قمع

ص: ۴۰۷

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- آرشیو اسناد و مدارک مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۲۹۶، کد ۷۰۴/۹۹، ص ۴.

آنان بیش از پیش گردید. ناصرخان، که قریب ۲۰ نفر تفنگچی داشت، بعد از خروج از منطقه جلیل، وارد حوزه ممسنی شد و به سوی کمهر و کاکان _ و حوزه استحفاظی خوانین کشکولی _ حرکت کرد. ظاهراً در خط سیر خویش، تحت تعقیب و مراقبت جاسوسان محلی قرار گرفته است. در این موقع، سرهنگ علاءالدین ناظم فرمانده عملیات مخصوص، دسته های چریک محلی از طایفه «تیرتاجی» را موظف به تعقیب و درگیری با ناصرخان نموده است. ظاهراً آنان، از ورود ناصرخان به مناطق کمهر و کاکان اطلاع دقیق پیدا کرده بودند. آریانا در گزارشی به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران _ یک روز قبل از درگیری چریکان تیرتاجی با گروه ناصرخان _ می گوید: «... ناصر طاهری بوسیله مانورهای دائمی واحدهای زبده و چریک در داخل منطقه جای امنی برای اقامتش باقی نمانده و باین جهت بطرف کوه دنا رانده شده است و با چند گروه تعقیب که تشکیل شده است و دائماً به او فشار می آورند... امید می رود بزودی نابود و دستگیر و یا تسلیم شود.» (۱)

وی، در گزارشی دیگر _ به تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۴۲ _ آخرین وضعیت دسته های مبارز بویر احمدی را اعلام می دارد؛ تا «از شرفعرض پیشگاه مبارک شاهانه» گذرانده شود:

... تعداد دقیق اطرافیان ناصر طاهری [،] باقی مانده اطرافیان ضرغامپور و جلیل سیاهپور در دست نیست و برابر آخرین اطلاعات واصله دستجات زیر که سران آنها از گرفتن تأمین ناامید و بصورت افراد از جان گذشته آخرین تلاش خود را بصورت جنگ و گریز ادامه میدهند عبارتند از: الف _ دسته خداکرم [،] منصور [و] شهباز ضرغامپور و اطرافیان [،] دو نفر اخیر امروز درصدد بدست آوردن تأمین بودند که ابلاغ گردید بدون قید و شرط تسلیم شوند. ب _ دسته ناصر طاهری [،] با عده [ای] از نوکران و اطرافیان. علاوه بر تعقیب این جانی با چندین واحد تعقیب (نظامی و چریک) [،] اقدامات محرمانه ای معمول گردیده که بوسیله یکی از نوکران نزدیکش معدوم شود. ت _ [غلامحسین] جلیل [،] با عده [ای] از افراد طایفه خود. فرامرز فرزند جلیل چند روز قبل با چند نفر خود را معرفی و چون خود سیاهپور

ص: ۴۰۸

از تأمین ناامید است اقداماتی برای تسلیم بلاشرط وی در جریان است که نتیجه متعاقباً بشرفعرض خواهد رسید. پ _ حبیب بهادر با عده معدودی از اطرافیان. برای تعقیب و نابودی هر چهار دسته اقدامات مجدانه بوسیله واحدهای زبده نظامی و چریک از طرف لشکرهای ۹ و ۱۰ در جریان است... (۱)

در میان این چهار دسته، ناصرخان و گروهش در همان روز ۲۲ خرداد ماه به دست چریکان محلی هدف قرار گرفته تار و مار شدند. در درگیری طرفین، که چندین ساعت به طول انجامید، دو نفر از همراهان ناصرخان به اسامی عیدی پاکباز و سید محمد صالح _ از سادات ده برآفتاب بویر احمد _ کشته شدند. دو نفر دیگر نیز زخمی شده و چند نفر دستگیر گردیدند (۲) خود ناصرخان، در پناه تیراندازی جنگجویانی نظیر عیدی، سید محمد صالح، شیخ محمد صادق و دیگران از معرکه گریخت و جان سالم بدر برد. وی، البته در این جنگ و گریز خطرناک، شهادت زیادی نشان داد (۳) در میان نیروهای ناصرخان، عیدی پاکباز به تنهایی رزم جانانه ای نمود. وی که ظاهراً در نخستین مرحله درگیری مجروح گشته بود، تا لحظات آخر درگیری و کشته شدن، مقاومت نمود. برخی روایات حاکی است که دست کم دو تن از چریکان محلی به دست وی مجروح شدند. سید محمد صالح، که در روزهای اخیر به دسته ناصرخان پیوسته بود، ظاهراً در همان نخستین شلیک های مهاجمان به قتل رسیده است.

سرهنگ ستاد علاءالدین ناظم، در گزارشی از واقعه قلع و قمع گروه ناصرخان طاهری، می نویسد:

ص: ۴۰۹

۱- همان، صص ۲۵۰ _ ۲۴۹.

۲- شیخ محمدصادق انصاری و حبیب الله حسین پور، مجروح شدند که چند روز بعد شیخ محمدصادق از بین رفت. دستگیرشدگان نیز به زندان محکوم گشتند و هر کدام چند سال در حبس باقی ماندند. از جمله: عوض گوهری، فایز همتی، خانی بختیاری، خلیفه جوزاری و حبیب الله حسین پور. یک تن از دستگیرشدگان به نام حسین انایی از سادات انا، در ستاد نیروهای جنوب _ در شیراز _ حالش به هم خورد و اندکی بعد فوت کرد. برخی منابع، علت مرگ او را «کتک کاری» در ستاد ارتش شیراز عنوان کرده اند. (رجوع شود: آذرپیوند، همان، ص ۴۸۰). البته، دستگیرشدگان، به دست برخی چریکهای محلی و نظامیان آزار و شکنجه بسیار دیدند.

۳- برخی چریکهای مهاجم معتقدند، هیچ کدام قصد از بین بردن ناصرخان را نداشته و حتی بدو فرصت مناسب فرار داده اند. در مقابل، گروهی دیگر اعتقاد دارند، چریکهای مهاجم با تمام توان برای قلع و قمع ناصرخان و نیروهایش تلاش نمودند.

... برای این مأموریت منحصرأ ایل نگین تاجی(۱) [طایفه تیرتاجی] را انتخاب نمودم. در ملاء عام و داخل آبادی یاسوج افراد ایل [طایفه] را توییح و دستور دادم بآبادیهای خود مراجعت نمایند. [اما] محرمانه سرپرست ایل را با سه نفر از سرکردگان [آنها] احضار و بآنها علت تندی را ... تفهیم نمودم.

دستور دادم ستوان یکم ناصری... پنج قبضه تفنگ و دو هزار و پانصد تیر فشنگ [و] خواربار پنج روزه را در کامیون خالی گذارده و شبانه از آبادی خارج و در ... نقطه ای دور افتاده... منتظر باشد. به تفنگچی های نگین تاجی دستور دادم از بیراهه ... حرکت نموده ... خود را ... بکامیون تعیین شده برسانند و بمحل مأموریت حرکت نمایند... چریک ها پس از سوار شدن بکامیون بسمت کاکون حرکت و ساعت [۲ بامداد] بکاکون وارد و شبانه با پای پیاده بسمت کوه (جوب خله)(۲) حرکت و ساعت [۵ صبح] بمحل رسیدند و پس از یکساعت استراحت بسمت آبادی مارگون اردکان حرکت و در ساعت [۱۱ صبح] با اشرار تصادف نمودند. تعداد اشرار بطور دقیق بیست نفر بوده و تعداد چریک بیست پنج نفر. این عده ۲۵ نفری برای محاصره اشرار از دو طرف شروع به پیشروی مینمایند ولی در این لحظه دیدبانان اشرار متوجه وجود چریک های دولتی شده و با صورت بندی چهار نفر بمعیت محمد صالح و ناصر[طاهری] که سوار قاطر بودند شروع [به] صعود بقلعه کوه مینمایند و بقیه مشغول تیراندازی میگردند و بدین ترتیب زد و خورد با شدت تمام شروع میگردد... محمد صالح و قاطر ناصر تیر میخورد [که] در نتیجه محمد صالح دزد معروف مقتول و ناصر با پای پیاده در پناه تیراندازی شدید همراهان موفق بفرار میگردد... (۳)

به دنبال درگیری میان چریک های محلی و گروه ناصرخان، شکست سنگینی بر دسته ناصرخان وارد آمد، اما خود وی موفق به فرار و نجات جان گردید. از زمان درگیری و شکست، تا هنگام تسلیم ناصر طاهری حدود چهل روز طول کشید. در این مدت، ناصرخان با همکاری محلیان در اختفای نسبتاً کاملی به سر برده است.

ص: ۴۱۰

۱- منظور طایفه تیرتاجی است.

۲- اصل: چوب خله.

۳- آریانا، همان، ص ۲۵۳.

چون مدت یکماهه از قتل عبدالله خان گذشت و نیروهای دولت موفق به دستگیری و قلع و قمع ناصر خان طاهری و ملاغلامحسین جلیل نگردیدند، شاه عصبانی شد و فرماندهان نظامی را تحت فشار و سرزنش قرارداد. سپهبد بهرام آریانا در امریه ای محرمانه و خیلی خیلی فوری به تاریخ ۱۷/۴/۱۳۴۲، به فرماندهان لشکرهای ۹ خوزستان و ۱۰ پیاده فارس و ریاست سازمان اطلاعات و امنیت، نارضایتی شدید محمد رضا شاه و دستور اکید وی را ابلاغ می نماید. براساس امریه مذکور «اوامر مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بزرگ ارتشتاران چنین شرفصدور یافت که تا کی ناصر طاهری و [غلامحسین] سیاه پور باید برای خود بگردند _ چرا اینقدر عناصر مختلف سستی به خرج میدهند و اینها را دستگیر نمی کنند...» (سند شماره ۱۸)

در پی این دستور اکید شاهانه، جنب و جوش نظامیان و تحریک عناصر چریک محلی بیش از پیش گردید. تلاش و تکاپوی دولتیان و مزدوران محلی آنان برای دستگیری و از بین بردن ملاغلامحسین چندان نتیجه بخش نبود. اما ناصر خان که پس از ضربه مهلک درگیری ۲۲ خرداد، تقریباً تنها شده بود، هر لحظه فشار و سختی بیشتری را احساس می کرد. بنابراین، تصمیم به تسلیم گرفت. ولی تلاش می نمود تا حد ممکن، تأمین نامه جانی خویش را دریافت نماید. معهدا، مکاتبات محرمانه و دوستانه وی با دولتی ها پیگیری شد؛ اما، این بار حاکی از ترس و لرز شدید او، از عاقبت کار بود. همسرش «زرین تاج رستم» _ دختر حسینقلی خان _ در شیراز فعالیت می کرد، تا شاید پیغام ها و مکاتبات او را فرجامی میمون بخشید. گفته های فرماندهان نظامی نیز حاکی از امیدواری بود. در اواخر خرداد ماه مأمور ویژه ساواک فارس گزارش می دهد:

طبق اطلاع بانو زرین تاج طاهری عیال ناصر طاهری و دختر حسینقلی رستم از راه کازرون و ممسنی به حدود بویر احمد رفته است تامشارالیه را پیدا کرده و وادار نماید خود را تسلیم ارتش نماید... (۱)

البته باید توجه داشت، ناصر خان طاهری خود آمادگی و قصد تسلیم شدن را داشته و همسرش تنها می توانسته گفته های ارتشیان را بدو ابلاغ نماید. بنابراین، آمد و شد

ص: ۴۱۱

همسر ناصرخان طاهری چندین بار صورت گرفته است. علاوه بر مقامات ارتشی، مسولان ساواک فارس، غیرمحموس و امیدوارانه او را از طریق همسرش تشویق به تسلیم نموده اند.

در سندی از ساواک، به تاریخ ۱۳۴۲/۴/۱۲ آمده است:

... نظر ساواک این بود که با تلقین غیر مستقیم و تشویق زرین تاج زن ناصر طاهری او را وادار به گرفتن تماس با ناصر نموده و تردید و دودلی او را در آمدن بشهر و تسلیم ساواک رفع نماید و در اجرای این طرح هم اقداماتی معمول و زن مزبور آماده رفتن بوده[۱]، ولی چون سرهنگ ناظم امروز صبح بدون تماس با این ساواک زن مزبور را جبراً با هواپیما به یاسوج برد تا دنبال ناصر طاهری بفرستد طرح این ساواک بهم خورد و زن مزبور هم که بغیر از ساواک نسبت بسایر مراجع و مقامات دولتی خوشبین نیست با اینکه از محل ناصر اطلاع داشت بسرهنگ ناظم اظهار نکرد که رفتن او به بویر احمد بمنظور گرفتن تماس با طاهری بی نتیجه میباشد... با شرح مراتب بالا در اجرای امر در ساعت ۱۱ روز جاری مراتب ... به نیرو گزارش گردید که در مورد تعقیب و دستگیری او اقدامات لازم بعمل آورند(۱)

در پاسخ این گزارش، ساواک مرکز اعلام می دارد:

... چون هدف و منظور اصلی دستگیری ناصر طاهری و خاتمه دادن بغائله اخیر فارس میباشد... بهتر بود قبل از عزیمت بیهوده بانوی مزبور به بویر احمد حقیقت جریان را با فرماندهی نیرو در میان گذاشته و با تبادل نظر و همکاری صمیمانه نسبت باین موضوع اقدام میشد. اکنون نیز بهتر است بهمین نحو رفتار [شود] و ضمن تحیب بانو زرین تاج و بوسیله وی در مورد معرفی بدون قید و شرط ناصر طاهری اقدام و نتیجه را اعلام دارند.»(۲)

به دنبال پیشنهاد ساواک مرکز، تیمسار سرهنگ حریری _ ریاست ساواک فارس و بنادر _ و سرهنگ شاهین پور، معاون وی در امور عشایر، با مذاکره با سپهد آریانا، روز ۱۳ تیر ماه «با هواپیمای ارتشی بیاسوج عزیمت [نموده] تا با بررسی های دقیق نسبت به

ص: ۴۱۲

۱- همانجا.

۲- همانجا.

آنها با ملاقات همسر ناصرخان و عمه های وی در روستای مادوان یاسوج، قاصدی به نزد ناصرخان فرستادند، «قرار ملاقات بعدی گذاشته» و بازگشته اند(۲)

دیدارهای بعدی، بیشتر از طریق سرهنگ ناظم و فرستادگان وی صورت گرفته است. در پی این اقدامات، ناصرخان طاهری نامه ای محرمانه و مهم به سرهنگ ناظم نوشته، که سرهنگ ناظم نامه مزبور را به تهران برده است. ساواک فارس، جریان نامه ناصرخان و عزیمت سرهنگ ناظم به تهران را، این گونه گزارش می دهد:

«... بقرار اطلاع روز بیست جاری [تیرماه] سرهنگ ناظم نامه ای از ناصر طاهری دریافت و بطوریکه استنباط شده در نامه ناصر طاهری نوشته بوده است که از تسلیم شدن میترسم [.] سرهنگ ناظم دیروز قبل از ظهر بشیراز وارد و بعد از ظهر با هواپیما بتهران حرکت نموده و تصور می رود قصد او مذاکره با مقامات مربوطه درباره تسلیم ناصر طاهری است.»(۳)

از فحوی گزارش بعدی ساواک فارس بر می آید که نامه ناصرخان طاهری از طریق سرهنگ ناظم به رؤیت قائم مقام ساواک _ تیمسار علوی کیا _ و در نتیجه محمد رضا شاه رسانده شده است. اما شاه چندان توجهی به گفته های ناصر خان ننموده دستور داده، چون «بنظر می رسد اطلاعات جالبی نداشته باشد دسته منتخب هر چه زودتر بکار او خاتمه دهد.»(۴)

به احتمال زیاد، در این نامه ناصرخان قول داده بود اطلاعات محرمانه ای از شکل گیری قیام و شخصیت های مؤثر و محرک ارائه نماید.

به دنبال دستور شاه، ساواک فارس نامه ای به مرکز ارسال می دارد و خواهان تعیین تکلیف خویش می گردد. ضمناً رئیس ساواک فارس پیشنهاد می نماید:

اینجانب عقیده دارم همانطوریکه حضوراً بعرض رسید با مشارالیه ملاقات و بدون قید و شرط او را تسلیم و با خود بشیراز بیاورم [.] چنانچه اطلاعات جالبی که

ص: ۴۱۳

۱- همانجا.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

۴- همانجا.

مکمل اطلاعات قبلی باشد ابراز نماید]، تا اندازه ای بحل مسئله توطئه فارس کمک خواهد نمود و علی ایحال چون بدون قید و شرط تسلیم شده هر نوع که اراده سنیه ملوکانه تعلق گیرد با وی رفتار خواهد شد. استدعا دارد هر چه زودتر نظریه عالی را ابلاغ فرمایند تا قبل از تاریخ مقرر تکلیف ساواک روشن شده باشد.

سرتیپ حسین فردوست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات در پاسخ تلگراف سرهنگ حریری، رئیس ساواک فارس می نویسد: «تلگراف شماره ۱۶۱ / ب مورخه ۲۸/۴/۴۲ بعرض ملوکانه رسید مقرر فرمودند (اگر نتیجه ملاقات تسلیم بدون قید و شرط باشد _ اقدام شود)» (۱)

بنابراین، سرلشکر همت، سرهنگ حریری و سرهنگ ناظم _ همان گونه که ناصر خان تقاضا کرده بود _ در تاریخ ۳۱ تیرماه ۱۳۴۲ با او ملاقات نموده و ضمن امیدوار کردن وی، بدون قید و شرط تسلیمش نموده اند (۲)

البته شب قبل از تسلیم، سرهنگ ناظم به تنهایی با ناصرخان طاهری دیدار نموده و فرمان شاه «مبنی بر تسلیم بلاقید و شرط» را ابلاغ کرده است. ناصرخان نیز پذیرفته و تسلیم گردیده است (۳)

بدین ترتیب، ناصرخان طاهری در تاریخ ۳۱ تیرماه ۱۳۴۲ ناگزیر بر تردید خویش غالب آمد و تسلیم دولتیان شد. او البته، ظاهراً چاره ای جز این نداشت.

تسلیم شدن همراهان عبدالله خان

چنان که گفته شد، پس از قتل عبدالله خان ضرغامپور همراهان وی کاملاً متلاشی و تار و مار شدند. آنان تنها به فکر نجات خویش بودند و بهترین راه و چاره را می جستند.

فشار چریک های محلی و جاسوسان منطقه ای، بیش از پیش آنها را در تنگنا گذاشته بود. بنابراین، دو تن از برادران عبدالله خان به نام های منصور و کلبعلی و یک تن از فرزندانش به نام شهباز، در اواخر خردادماه تسلیم نظامیان شدند. بر اساس نوشته آریانا،

ص: ۴۱۴

۱- همانجا.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

شهباز ضرغامپور و عمویش کلبعلی ضرغامپور در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۴۲ در روستای بیدک از توابع باشت و باوی خود را تسلیم سرهنگ فیروزبخش، فرمانده ستون باشت نموده اند^(۱). اسناد موجود نشان می دهد، منصور ضرغامپور دیگر برادر عبدالله خان که نامش در اعلامیه شماره ۱۷ قید شده بود، در تاریخ ۲۶/۳/۴۲ خود را در اختیار سرهنگ فیروزبخش گذاشته است. وی از طریق بهبهان، به اهواز اعزام و زندانی گردید. اما، ظاهراً کلبعلی و شهباز ضرغامپور از جانب مأمورین دولتی مورد محبت قرار گرفته، بدون اینکه بازداشت شوند مأموریت یافته، خداکرم ضرغامپور _ که حساسیت و توجه دولتیان نسبت به او زیاد بود _ تسلیم نمایند. مأموریت آنان، یک ماه بعد نتیجه داد و خداکرم در روزهای نخست مردادماه، خود را به سرهنگ جلال پژمان فرمانده ستون خلع سلاح بویر احمد معرفی نمود. سپهبد پژمان در خاطرات خویش می نویسد: «با اقداماتی که انجام گرفت خداکرم ضرغام پور فرزند عبدالله ضرغام پور حاضر به تسلیم شد. برای ترتیب تسلیم نام برده روز ۲/۵/۴۲ من به بیدگر حرکت و روز ۳/۵/۴۲ در آن مقر نامبرده را ملاقات کردم و وی تسلیم بدون قید و شرط گردید و در پناه ارتش قرار گرفت و به شیراز اعزام شد.»^(۲) خداکرم، به همراه برادر دیگرش هادی توسط سرهنگ پژمان تحویل ستاد نیروهای جنوب گردید. اندکی بعد، خداکرم در ساواک فارس بازداشت و بازجویی شد. ساواک فارس، گزارش بازداشت و تسلیم خداکرم ضرغامپور را این گونه به مرکز ارسال داشته است:

پس از کشته شدن عبدالله ضرغامپور و حاضر شدن کلبعلی^(۳) برادر نامبرده و شهباز پسرش در شیراز با تأیید و آموزش این ساواک نامبردگان از طرف نیرو مأموریت پیدا کردند که بمحل رفته آقایان خداکرم و هادی ضرغامپور و سایرین را برای تسلیم بدون قید و شرط حاضر نمایند [۰]. اینک در روز ۵ جاری خداکرم ضرغامپور توسط فرمانده ستون خلع سلاح منطقه بویر احمد [سرهنگ پژمان] باین سازمان اعزام و در ساواک بازداشت و اطلاعات او اخذ خواهد شد [۰]. مستدعی است با توجه به وضع سایر زندانیانی که در مرکز هستند در تعیین تکلیف وی مبنی بر

ص: ۴۱۵

۱- آریانا، همان، ص ۲۳۵.

۲- جلال پژمان، همان، ص ۳۰۷.

۳- اصل: کلبعلی.

اعزام بتهران نظریه عالی را ابلاغ فرمایند... (۱)

ساواک مرکز، در پاسخ نامه بالا اعلام می دارد:

... اعزام خداکرم و هادی بمرکز ضرورت نداشته و بهتر است اطلاعات جامعی در مورد اقدامات و فعالیت های مضره که در این مدت شخصاً دخالت داشته و انجام داده اند و همچنین در مورد روابط نامبردگان با ملک منصور باشتی و ولی کیانی مطالب لازم جمع آوری و سریعاً بمرکز ارسال دارند... (۲)

ساواک فارس نیز متن مصاحبه و بازجویی خداکرم ضرغامپور را در تاریخ ۲۰ مرداد ماه، به ساواک مرکز ارسال داشت و خود وی را تحویل دادستان دادگاه زمان جنگ و زندان شهربانی شیراز نمود (۳)

افراد باقی مانده دیگر، چون کی حبیب بهادر، کادرویشعلی و کا علی خان رواز، جدا از یکدیگر در کوههای کهگیلویه و بویراحمد _ و برخی مناطق بختیاری _ متواری شده و خود را حفاظت می کردند (۴)

ص: ۴۱۶

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

۴- کی حبیب بهادر در اسفند سال ۱۳۴۲ خود را به مقامات ژاندارمری معرفی نمود و چون نام وی در اعلامیه شماره ۱۷ قید نشده بود، تأمین نامه خویش را دریافت کرد و آزاد شد؛ اما برادران رواز، تا مهر ۱۳۴۳ خود را مخفی نموده و پس از تسلیم شدن ملاغلامحسین جلیل و یارانش، بالاچار تسلیم نظامیان شدند.

محاصره نظامی منطقه جلیل و همسایگان آن

پس از تسلیم حبیب شهبازی و انتشار اعلامیه شماره ۱۷، گروه رزمی «ببر» به فرماندهی سرهنگ ستاد اعظمی از کوهمره سرخی فراخوانده شد و مأموریت یافت از شیراز به یاسوج و از آنجا وارد دشت روم، سفیدار و جلیل بابکان گردد. این گروه، متشکل از: «گردان ۳ خرم آباد، گردان ۱ تیپ ساری، آتشبار دوم گردان ۳۷ توپخانه، یک گروهان مهندسی از گردان لشکر ۳ مراغه و یک دسته ارابه از گروهان ارابه مرکز پیاده» بود^(۱).

آریانا می گوید:

... واحدهای گروه عملیاتی ببر را در شیراز بازدید و آنها را رده برده بیاسوج (مبدأ عملیات) اعزام داشتم. در این فاصله سرهنگ ستاد اعظمی فرمانده گروه عملیاتی و ستادش را در زمینه عملیات آینده کاملاً توجیه و در حدود مقدور رفع نواقص گروه مزبور گردید. تعیین خیزها و مراحل مختلفه عملیاتی و بویژه ارتباط دائمی با هواپیماهای پشتیبانی نکاتی بودند که با دقت زیاد در ستاد نیرو مورد بحث قرار گرفت... روز سه شنبه ۷ خرداد با هواپیما بیاسوج حرکت و پس از بازدید گروه عملیاتی ببر و توجیه مجدد فرمانده گروه عملیاتی و سخن رانی برای افسران و

ص: ۴۱۷

درجه داران اجازه آغاز عملیات را برای روز بعد دادم(۱)

این گروه در طی سه روز و سه رده حفاظتی از یاسوج وارد دشت روم، سفیدار و بابکان جلیل گردیده است. آریانا، با خرسندی از عملیات موفقیت آمیز گروه رزمی ببر می نویسد:

... این عملیات با تهیه کامل انجام شد. تهیه هوایی که باعث تفرقه اشرار و تضعیف روحیه آنان شده بود سبب گردید که رده های متوالی گروه رزمی ببر بدون هیچ حادثه هدفهای مربوطه را اشغال و به این ترتیب حلقه محاصره را از جنوب تنگ تر نمایند... دشمن محاصره و در عین حال تجزیه شده بود(۲)

وی، با خوش بینی کامل، در نامه ای به محمدرضا شاه می نویسد:

... جان نثار بامداد سه شنبه ۷ خردادماه با هواپیما عازم یاسوج بوده که ضمن بازدید گروه رزمی ببر که در سمت عمومی قلعه ماندنی [در دشت روم] - سفیدار - جلیل بابکان بایستی تعرض نماید... دستور عملیاتی شماره ۸ که از تصویب ذات شاهانه گذشته است مرحله به مرحله و با کمال دقت و با حداکثر سرعت ممکنه اجرا خواهد شد. روحیه اشرار خراب و به دستجات کوچک تقسیم و متفرق شده و شمارش تسلیم شدگان روز به روز افزایش می یابد... (۳)

بدین ترتیب گروه عملیاتی و مجهز «ببر» وارد مناطق دشت روم، سفیدار و بابکان جلیل گردید و با قدرت و شدت به اشغال منطقه پرداخت. آریانا، یک روز پس از قتل عبدالله خان ضرغامپور (۱۸ خرداد ۱۳۴۲)، وارد سفیدار و بابکان شد و از پادگانهای منطقه بازدید نمود(۴)

«بابکان»، منطقه سردسیر طوایف جلیل و بابکانی بود. حوزه گرمسیر طایفه جلیل که با مرز ممسنی و باوی مشترک بود، از جانب هر دو ناحیه در محاصره نظامی قرار گرفته بود. بر اساس دستور عملیاتی شماره ۸ نیروهای جنوب، گروه نظامی مستقر در باشت و بوستان (منطقه شماره ۶) به فرماندهی سرهنگ دوم فیروزبخش، موظف به نفوذ در

ص: ۴۱۸

۱- همان، ص ۲۲۶.

۲- همانجا.

۳- همان، ص ۲۲۷.

۴- همان، ص ۲۴۶.

منطقه مسکونی طایفه جلیل شده بودند(۱) این گروه نظامی، از جانب چریک های باوی به رهبری ملک منصورخان باشتی، حمایت و راهنمایی می شدند. از جانب ممسنی نیز گروه رزمی شیر، به فرماندهی سرهنگ ستاد عبدالحسین ناجی در نوگک (منطقه شماره ۸) مستقر شده بودند، که نزدیک ترین نقطه به سکونت گاه طایفه جلیل و برخی از بابکانی ها و انصاری ها بود(۲) این جمع نظامی، همان ستونی بودند که ضربه هولناک عشایر را در جنگ مشهور گجستان دریافت کرده بودند. با این وضعیت، منطقه مسکونی طایفه جلیل و همسایگان بابکانی و انصاری های امیرایوب کاملاً در محاصره نظامی قرار گرفته بود. گروه های نظامی، به طور ثابت در نقطه ای مستقر می شدند و با رعایت کامل اصول حفاظتی و با همکاری چریکهای محلی اقداماتی نظیر عملیات خلع سلاح، کسب اطلاعات و خبر و نیز دستگیری مردم منطقه و آزار و اذیت آنها را انجام می دادند. فشار مضاعف بر مردم منطقه، هدفی جز تسلیم شدن جنگجویان عشایر و پایان سریع قیام نداشت.

«جیم» (= جلیل) باید نابود گردد!

این دستور صریح، از جانب «اعلیحضرت همایونی» صادر شده بود. زیرا سرهنگ غفور علیزاده فرماندار نظامی کهگیلویه، در موقع اعزام نیروهای نظامی و چریکهای محلی به منطقه جلیل، در سخنرانی خویش، به صراحت اوامر مطاع محمدرضا شاه را اعلان داشت.

«کی عطا طاهری» که در آن مقطع خود از مسئولان چریک های اعزامی بود، در خاطرات خویش می نویسد: (۳)

... از سوی فرماندار نظامی کهگیلویه عده ای از کلانتران و افراد زبده ی طوایف احضار شدند و مسلح گردیدند. هر گروه به اتفاق افسری، که ناظر اعمال و رفتار اعزام شدگان بود، به سوی کوه ها و بزنگاهها و به قول آنها جایگاه شورشگران

ص: ۴۱۹

۱- همان، ص ۲۱۷.

۲- همانجا، صص ۲۱۷-۲۱۸.

۳- کی عطا طاهری که مسئول چریکهای تیره دشت موری بویراحمد بود، خود و برادرش «کی سالار عزیزی» در جمع مزبور حضور داشته و بارها گفته سرهنگ علیزاده را روایت کرده اند. وی، به عنوان مسئول گروهی از چریکان محلی، مانع بسیاری از تعدیات و تندروی های آنان شده است. (متن دست نوشته آقای طاهری نزد نگارنده است.)

فرستاده شد... سرهنگ عزیزاده فرماندار، هر دسته را به سلاح لازم و مهمات مجهز نمود. برای هر دسته افسر تعیین شده را به نام رابط چریک ها و ارتش معرفی کرد... لحظه ی خداحافظی... افسر همراه گروه به نام فرشادفر را بوسیده و گفت: شما به جایی می روید که خطرناک و دشوار است. امیدوار است که سلامت و پیروز برگردید. نبردی است در برابر افرادی شورشگر، که متهورند و در جنگ و گریز ماهر. امر مطاع مستقیم شاهانه است که بایستی با فداکاری و هشیاری کامل اجرا گردد: اشرار باید قلع و قمع گردند. به خصوص طایفه «ج» به سرکردگی غلامحسین سیاهپور که جنگ «گجستان» را رهبری کرد، باید نابود گردد. غارت و کشتن آنها مجاز است. این دستور حتماً شامل کسانی که به ظاهر همراه طایفه خود یاغی نیستند، هم می شود. (منظور از طایفه «ج» طایفه ی جلیل دشت موری بویراحمدی است.)...

در حقیقت، اجرای «امر مطاع مستقیم شاهنشاه»، پس از خاتمه جنگ گجستان، شروع شده بود. بمباران های متوالی و بی رحمانه، محاصره نظامی و اقتصادی منطقه، کنترل منطقه و تعقیب مردان طایفه، نمونه ای از اقدامات ویرانگر رژیم بود. این اقدامات، نه فقط تا اواخر مردادماه ۱۳۴۳ که ملاغلامحسین و یارانش برای نجات مردان و زنان طایفه تسلیم شدند، که تا پیروزی انقلاب و سقوط رژیم پهلوی _ به گونه های مختلف _ ادامه داشت. دو سه روز پس از جنگ گجستان، یک تن از بزرگان طایفه جلیل، که کدخدای نیمی از طایفه بود، بازداشت و به شیراز اعزام گردید. وی، «ملا بهمن کریمی» نام داشت، که پیش از جنگ گجستان، از طرف سرهنگ ناجی، فرمانده ستون عملیاتی مستقر در نوگک ممسنی احضار شده بود. او، با وجودی که هیچ تقصیری در ایجاد جنگ گجستان نداشت، متهم به اطلاع رسانی به ملاغلامحسین و یاران وی گردید. بنابراین، وی و یکی دیگر از خویشاوندان ملا-غلامحسین به نام «مشهدی قمصور قایدی» _ کدخدای نوگک ممسنی _ دستگیر و تحت الحفظ روانه شیراز شدند. در آنجا، به عنوان اشرار تازه دستگیر شده، معرفی گردیدند؛ سپس، در سلول هایی نمودار و تاریک زندانی گشتند. در بازجویی های مفصلی که نظامیان رژیم از ملا بهمن کریمی و مشهدی قمصور قایدی انجام دادند، تأکید می نمودند که اخبار و اطلاعات ستون نظامی مستقر در نوگک را به ملاغلامحسین داده اند. اوضاع وخیم آنان،

البته با حمایت سرهنگ ناجی فرمانده ستون مزبور بهبود یافت. هر دو نفر از اعدام و مرگ قطعی نجات یافتند. به رغم این، هر دو بازداشت و زندانی شدند و تا زمان بازگشت کدخدایان بویراحمدی از تهران به شیراز و انتشار اعلامیه شماره ۱۷ در اوایل خردادماه ۱۳۴۲، در زندان کریم خانی شیراز گرفتار بودند(۱).

با بازگشت کدخدایان بویراحمدی و انتشار اعلامیه شماره ۱۷، گروه رزمی ببر، منطقه سردسیر جلیل و بابکانی ها را محاصره و کنترل کرد. بسیاری از کوچ نشینان هر دو طایفه در این زمان در سردسیر مستقر شده بودند. در این بحبوحه، مهم ترین اقدام نظامیان، دستگیری و شکنجه مردان هر دو طایفه بود. انصاری های ساکن امیرایوب، نیز همین وضعیت را داشتند. بهانه اصلی شکنجه های وحشتناک مأموران نظامی حکومت، خلع سلاح طوایف جلیل، بابکانی و انصاری های امیرایوب بود. در این میان، آنچه برای رژیم اهمیت داشت، به دست آوردن سریع و کامل اسلحه های به یغما رفته جنگ گجستان بود(۲). در طول تاریخ ایلات، یکی از بدترین مواقع حضور نظامیان، زمان خلع سلاح بود. این عمل، حتی در حالتی عادی، همواره توأم با شکنجه ها و فشارهای طاقت فرسا و خردکننده بود. اکنون، نه تنها وضعیتی عادی وجود نداشت، که اوج قیام عشایر علیه حکومت مرکزی بود و منطقه، جنگی به شمار می رفت. در این منطقه، هر متهم و دستگیر شده ای، ممکن بود به دادگاه زمان جنگ معرفی شود. عملیات خلع سلاح، در تمام مناطق بویراحمد، کوهمره سرخی و قشقایی با شدت تمام ادامه داشت. گروه رزمی ببر و نیروهای جدید نظامی، نیز در بابکان جلیل مستقر شده و با تمام توان و خشونت بسیار به بازداشت و شکنجه مردان جلیل و بابکانی پرداخته است. گروهی از نظامیان نیز در نزدیکی روستای امیرایوب استقرار یافته و به خلع سلاح مردم روستا پرداختند. شکنجه ها، قابل توصیف نیست. گودال های عمیق کنده می شد و دستگیر شدگان را دست و پا بسته در آن انداخته، به شدت کتک می زدند. گاهی، افراد

ص: ۴۲۱

- ۱- علاوه بر مشهدی قمصور قایدی، پسرش مشهدی «مذکور» نیز شدیداً مورد آزار و اذیت و شکنجه نظامیان مستقر در یاسوج و نوگک ممسنی قرار گرفت. اتهام اساسی آنان، همکاری و همراهی ملا غلامحسین و دادن اطلاعات به او بوده است.
- ۲- برخی آمارهای نظامی حاکی است، قریب ۲۰۰ تفنگ ام-۱ و هزاران عدد فشنگ و تعدادی مسلسل سبک و تجهیزات نظامی دیگر، از شکست خوردگان گجستان به دست عشایر افتاده است. متهم اصلی آن نیز افراد طایفه جلیل و تا حدودی بابکانی ها و انصاری های امیرایوب بودند.

برای رهایی از ضربات شکنجه، به دروغ اعتراف می کردند. بعد که نمی توانستند اسلحه ای تحویل نظامیان دهند، شکنجه های سخت تر می دیدند. برخی افراد، بارها زیر شکنجه از هوش می رفتند (۱) عده ای از شکنجه دیدگان جلیلی، انصاری و بابکانی تا زمان مرگ خویش، از درد ضربات بیل و آهن نظامیان در سال ۱۳۴۲ می نالیدند (۲) از میان کسانی که شکنجه های وحشیانه نظامیان را متحمل گردیده و به تبع آن صاحب درد و رنج شدید شدند، می توان به: کازلفعلی پناهی، کاحمزه جلیل مطلق، کاعلی کرم جعفریان، ملامیرزا عابدی و بیت الله نوروزیان اشاره کرد. افرادی دیگر، چون ملاپرویز باقری، آقاکیار و آقا حسن خوبانی، ملاخدا بخش و فریرز بخشایش، کافرج شفیعی، حسین صفری، کاجان محمد و کازالی رفیعی، ملامحمدباقر عزیزاده، ملاکیار مسعود، کاسردار مسعودی، سیامک حیدریان، دهراب محمدزاده، کاعوض چترآذر، آقاحمزه راد و کاحسن خان شهامدار نیز ضرب و شتم بسیار شدند.

فردی به نام «کاسهراب ظهرابی» که مدتها پیش قطع نخاع شده و در بستر افتاده بود، به همراه پسر نوجوانش «شاپور» بازداشت و بازجویی و ضرب و شتم شدند. نظامیان رژیم، بی شرمی را به جایی رساندند که اعضای خانواده یک متهم فراری صاحب اسلحه را دستگیر و گروگان گرفتند. آنان، گروگان ها را _ که متشکل از یک زن و دو دختر بود _ تحت الحفظ وارد پادگان نظامی کردند و قصد داشتند زندانی نمایند. اما، وساطت برخی ریش سفیدان طایفه و گوشزد نمودن عواقب وخیم این تصمیم، فرمانده پادگان را راضی به آزاد کردن آنها نمود (۳) در واقع، نظامیان رژیم که از جانب برخی وابستگان ایلی همراهی می شدند، از انجام چنین اعمال شرم آوری ابا نداشتند. این گونه برخوردهای وحشیانه و غیرانسانی، در راستای نابودی طایفه جلیل و طوایف بابکانی و

ص: ۴۲۲

۱- علی جعفریان فرزند کاعلی کرم جعفریان به نقل از پدرش روایت می کند، ضربات متعدد چوب و آلات دیگر شکنجه چون کابل و آهن، آن قدر طول می کشید که دیگر درد آن احساس نمی شد و فقط با بالا رفتن دست شکنجه گران می فهمیدیم که دارند ضربه می زنند.

۲- برخی نزدیکان این افراد معتقدند، علت مرگ بعضی از آنان، همان شکنجه های صعب و زجرآور سال ۱۳۴۲ بوده است؛ از جمله «کاحمزه جلیل مطلق».

۳- در طی مدتی که مردم طوایف جلیل و بابکان، زیر شکنجه نظامیان _ برای اخذ اسلحه _ قرار گرفته بودند؛ افرادی چون ملابهن کریمی _ کخدای صبور و باوقار طایفه جلیل _ کاغیطان جعفری، ملاجان محمد جلیل و ملاسیف الله فروزان _ از کخدایان بنام بابکانی _ دائماً در تلاش و تکاپو برای رهایی دستگیرشدگان بودند.

انصاری صورت می گرفت. البته، برخی نظامیان _ خاصه سرهنگ نجات که مدتی مسئولیت خلع سلاح منطقه را برعهده داشت _ با ترحم و تحیب بسیار، با مردم منطقه برخورد می کرد و اغماض زیادی می نمود.

نگاهی به تاریخچه طایفه جلیل

طایفه ای که از اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ تا مردادماه ۱۳۴۳_ و حتی تا پیروزی انقلاب _ زیر مهمیز ظلم و شکنجه حکومت پهلوی بود، چه سابقه تاریخی داشت؟ اطلاعات ما از تاریخچه طایفه جلیل، مثل تمام طوایف و ایلات جنوب، بسیار اندک و ناچیز است.

از قراین و شواهد چنین برمی آید که برخی طوایف و تیره های کنونی عشایر جنوب، بازماندگان «گردان» فارس اند. کردان فارس، در واقع عشایر و ایلات مسکون و اصیل فارس در اواخر عهد ساسانی و اوایل دوره اسلامی است. بنا به نوشته جغرافی نویسان اسلامی در قرن چهارم هجری، طوایف کرد فارس، آنچنان متعدد و زیاد بود، که رقم درست آن، جز از «دیوان صدقات» به دست نمی آمد(۱) با این همه، اصطخری در مسالک و ممالک (تألیف ۳۴۰ ه ق)، ابن حوقل در صوره الارض (تألیف ۳۶۷ ه ق) و مقدسی در احسن التقاسیم (تألیف ۳۷۵ ه ق) به ۳۲ طایفه کرد فارس اشارت دارند(۲) یکی از این طوایف مشهور، «جلیلیه» یا «جلیلیان» بوده، که هر سه منبع، نام آن را ضبط کرده است.

با تحقیقات کنونی، نام برخی از این طوایف در مناطق مختلف فارس مشخص گردیده است.

با این وصف، چنین به نظر می رسد که نام طایفه کنونی «جلیل»، بازمانده از جلیلیان کرد فارس باشد. پراکندگی طایفه جلیل در استانهای فارس، بوشهر، خوزستان، چهار محال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد، خود دلیلی بر این نظر و گستردگی جمعیت

ص: ۴۲۳

۱- اصطخری، همان، ص ۹۷؛ ابن حوقل، صوره الارض (سفرنامه)، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶، چاپ دوم، ص ۴۰.

۲- برای شناخت و اطلاع بیشتر از طوایف کرد فارس، رجوع شود به: مقدمه ای بر شناخت ایلات و عشایر، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹، صص ۱۱۸-۷۸.

و قدرت آنان بوده است. به نظر می‌رسد، جلیلیان، تا قرن چهارم هجری _ همچون دیگر طوایف مشهور کرد فارس _ از قدرت و آوازه زیادی برخوردار بوده؛ اما به تدریج این نام و آوازه رو به ضعف و زوال گذاشته است. این ضعف، که در طی تاریخ بعد از قرن چهارم هجری تداوم یافته، دست کم تا عصر صفوی (۱۱۳۵-۹۰۷ ه ق) استمرار داشته است. روایات شفاهی تأکید می‌کنند قرن‌ها پیش میان دو تیره از ایل بزرگ جلیل به نام های جاکی و جونکی (= جانکی = جوانکی) درگیری خونینی در خیرآباد گچساران رخ داده، که دهها نفر از مردان قوم به قتل رسیده است. پس از این نبرد خونین، ایل جلیل از هم پاشیده و متلاشی شده است. هر چند این روایت در هیچ منبعی مکتوب نیست، اما می‌تواند حاکی از قدمت و اصالت قوم باستانی جلیل باشد^(۱).

در منابع عصر تیموری و صفوی از ایلات جاکی و جانکی (= جوانکی) اسم برده شده است^(۲) اقوام مذکور، به عنوان دو قوم مستقل و جداگانه _ و مسکون در کهگیلویه و بختیاری _ ضبط شده اند. امروزه، ایل جلیل ساکن لردگان، خود را از جانکی ها قلمداد می‌کنند.

بدین ترتیب، نشانه‌هایی هر چند مبهم، از جلیلیان بازمانده ساسانی و ایلات جاکی و جانکی دوره تیموری و صفوی، به جا مانده است. به رغم این ابهامات، قدمت تاریخی طایفه جلیل، جای تردید ندارد. این طایفه، از طوایف اولیه مسکون در کهگیلویه و بویراحمد، و نیز تشکیل دهنده ایل بویراحمد بوده است. هر چند شکل‌گیری اولیه ایل بویراحمد و سابقه تاریخی آن درست معلوم نیست؛ اما بر اساس تحقیقات قابل‌اعتنای «رینهولد لوفلر» محقق اتریشی، طایفه جلیل یکی از پنج طایفه تشکیل دهنده اتحادیه بویراحمد بوده است^(۳) وی می‌نویسد: «به نظر می‌رسد، این ائتلاف و اتحادیه، شامل بخش‌های اصلی قاید گیوی، گودرزی، جلیلی، تاس احمدی و تامرادی بوده است.»^(۴)

به احتمال زیاد، در میان اقوام ساکن کهگیلویه و بویراحمد و ممسنی، طایفه جلیل از

ص: ۴۲۴

-
- ۱- تپه ای تاریخی در خیرآباد وجود دارد که به تپه «جاکی، جونکی» مشهور است.
 - ۲- از جمله رجوع شود به: معین الدین نطنزی، همان، صص ۴۱-۴۰؛ حمدالله مستوفی، همان، ص ۵۴۱؛ اسکندر بیگ منشی، همان، جلد اول، همانجا؛ جلد دوم، همانجا؛ وحید قزوینی، همانجا.
 - ۳- رینهولد لوفلر، مشهور به «هنس»، از سال ۱۳۴۴ تاکنون به همراه همسرش خانم «اریکا فریدل» در کهگیلویه و بویراحمد _ خاصه سی سخت _ تحقیق مداوم داشته است.

۴- Reinhold, Loeffler, Ibid, p. ۳۲۲

اقتدار و اهمیت سیاسی _ اجتماعی بالایی برخوردار بوده است. پس از آنکه قوم مشهور «شول» در نتیجه حملات اقوام متعدد اتحادیه لُر بزرگ متلاشی و پراکنده شد، یک دسته از آنها به طایفه جلیل ملحق گردید. این مهم، نشان می دهد که طایفه جلیل دارای اقتدار و جایگاه برجسته ای در منطقه بوده است.

آنچه امروز از مجموع مطالعات انجام گرفته و روایات شفاهی به دست آمده، قوم جلیل در بویراحمد، کهگیلویه، گچساران، بهبهان، لردگان، ممسنی، زیدون، آبادان و ظاهراً دزفول و کازرون و باغ ملک مقیم و ساکن اند. این پراکندگی، علی الظاهر قرنهایست که صورت گرفته است. آن گونه که نگارنده تحقیق نموده، آن دسته از جلیلی های خارج کهگیلویه و بویراحمد، از منطقه اخیر _ به دلایلی _ خارج گشته و تا دهها سال پیش ارتباط خویش را نگه داشته اند. امروزه جلیلیان ساکن لردگان بختیاری که از پرجمعیت ترین و قدرتمندترین ایلات بختیاری به شمار می آید، معتقدند قرنهای پیش، از جایگاه اصلی خویش _ کهگیلویه و بویراحمد _ به لردگان نقل مکان کرده اند. هیچ معلوم نیست، این مهاجرت اجباری در عصر صفوی رخ داده، یا دوره افشاریه و زندیه. مؤلف کتاب «شناسنامه ایلات و عشایر استان کهگیلویه و بویراحمد»، این مهاجرت اجباری را مربوط به «زمان کریم خان زند» ذکر می کند (۱). نویسنده کتاب «نبرد گجستان» به نقل از پیرمردان طایفه جلیل، متلاشی شدن اقوام جلیلی و مهاجرت برخی از آنها به لردگان بختیاری را در عهد نادرشاه افشار بیان کرده است (۲).

با این همه، هیچ روشن نیست که تلاشی طایفه قدرتمند جلیل در زمان کدام پادشاه و سلسله حکومتی انجام گرفته است. در هر حال، برخورد شدید حکومتی با طایفه جلیل، چنان شیرازه اتحاد و پیوستگی قومی آنها را متلاشی نموده که مدتهای مدید در ضعف و زوال بوده اند. به احتمال زیاد، پس از سرکوب های متعدد اقوام کُرد فارس در

ص: ۴۲۵

- ۱- یعقوب غفاری، شناسنامه ایلات و عشایر استان کهگیلویه و بویراحمد، تهران: نشر روایت، ۱۳۷۴، ص ۷۱.
- ۲- محمد کرم رزمجویی، همان، ص ۱۳ (یک نویسنده محلی که متأسفانه از اطلاعات بسیار ضعیفی برخوردار بوده، طایفه جلیل را از طوایف «بختیاری» ذکر کرده که «احتمالاً در اواخر حکومت صفوی به بویراحمد آمده اند.» (نورمحمد مجیدی، تاریخ و جغرافیای کوهگیلویه و بویراحمد، ص ۴۴۳). به تبع وی، نویسنده ای دیگر، این جمله را نقل کرده است. (تابان سیرت، همان، ص ۳۷۰). گفته آنان، نه تنها در هیچ منبع مکتوب نیامده؛ که روایات شفاهی و سینه به سینه جلیلیان _ لردگان و بویراحمد _ خلاف آن است. متأسفانه، هیچ یک زحمت مراجعه به پیران قوم در لردگان و بویراحمد را به خود نداده است.)

عهد خلفای اموی (۱۳۲-۴۱ ه ق) و عباسی (۶۵۶-۱۳۲ ه ق)، این چندمین سرکوب شدید قوم جلیل بوده است. با این همه، ظاهراً از اواخر صفویه به بعد، طایفه جلیل _ که دیگر جزیی از اتحادیه بویراحمد محسوب می شد _ از قدرت قابل ملاحظه ای برخوردار بوده است. دو تن از بزرگان این طایفه به نام «کی محمدرضا» و پسرش «کی ملک احمد»، از آوازه و شهرت زیادی در منطقه برخوردار بوده اند. تاریخ مرگ پسر، که گویا در عهد جوانی وفات یافته، سال ۱۲۲۴ ه . ق است، که برابر با سیزدهمین سال سلطنت «فتحعلی شاه» قاجار (۱۲۵۰-۱۲۱۱ ه ق) است. به نظر می رسد، سنگ نبشته مزار او در بابکان، بیانگر بزرگی و اقتدار اوست. شاعری گمنام، در رثای او _ که بر سنگ قبرش نقر شده _ چنین سروده است:

«ز تقدیر این گردش روزگ _ ار

بین چرخ گردون چها می کند

یکی نونه _ الی زمل _ ک جلیل

ز گل _ زار ب _ اغ محم _ درض _ ا

جوانی _ ش م _ اند آب حی _ ات

ملک احمدش نام ک _ رده پدر

بگاہ جلد بود چون پور زال

بگاہ س _ خا ح _ اتم طائی _ ش

بمانند لقم _ ان و بوذرحم _ هر

اجل آمد از غی _ ب او را ربود

دریغ از قدوقام _ ت آن جوان

من از بهر تاریخ آن [تاجور]

بد از بعد میراث ختم رسل

ک _ ه م _ ی بود ش _ ه _ ر جم _ ادی دوی _ ماگر هوشمندی سخن گوش دار

چه بازی نماید س _ رانج _ ام کار

عیان بود چون گلش _ ن نوبه _ ار

برس—ته یکی س—رو بر جویبار

نمایان و خرم چو فصل به—ار

جوانی خ—ردمند و زیب—اوق—ار

چو بر پشت مرکب گرفتی قرار

هم—ی گفت احسن هزاران هزار

سخن سنج ب—ود آن گل نوبه—ار

بب—رد و نه—ان ک—رد آن نامدار

که یکبارگی—ی رفت در خاکسار

بیان کردم این نظم [را] سوگوار

سنه الف مأتین و عشرین و چار

ک—ه او رف—ت از ای—ن ده—ر ناپایدار»

همزمان با دوره حاکمیت کی ملک احمد و پدرش کی محمدرضا جلیل، «محمد طاهرخان» بویراحمدی، خان ایل بویراحمد شده بود. این محمدطاهرخان، دختر یکی از کدخدایان و بزرگان طایفه جلیل را به زنی گرفته بود. هیچ معلوم نیست نام وی چه بوده است. احتمال دارد، خواهر کی ملک احمد، یعنی دختر کی محمدرضا، زن خان بویراحمد

بوده است. محمد طاهرخان، در سال ۱۲۱۷ ه ق به دست «صادق خان آقای قاجار» حاکم کهگیلویه و بهبهان، کور شده است (۱).

بر اساس نوشته «فسایی»، محمد طاهرخان «سالها در کوری زندگانی داشت و در زندگی خود، ناحیه بویراحمد را دو قسمت نمود [۰]. آنچه را از بلاد شاپور در تصاحب داشت به علی محمدخان پسر بزرگتر خود واگذاشت و به این اندازه از تیره های بویراحمد، ضمیمه این محال نمود و آنچه از ناحیه تل خسروی و ناحیه رون متصرف بود به عبدالله خان و خداکرم خان پسران کوچکتر خود سپرد و به این اندازه از تیره های بویراحمد ضمیمه نمود... (۲).

در پی این تقسیم، منطقه و ابوابجمعی علی محمدخان، بویراحمد گرمسیری خوانده شد و بخش مربوط به قلمرو عبدالله خان و خداکرم خان، بویراحمد «سرحدی» یا سردسیری نام گرفت (۳) در میان فرزندان محمدطاهر خان، عبدالله خان از مادر جلیلی بود و قبل از خداکرم خان، قدرت را به دست گرفت. وی، به دنبال حمایت طوایف مختلف بویراحمد، به ویژه دایی های خویش _ طایفه جلیل _ از چنان قدرت و آوازه ای برخوردار گردید، که دیگر ایلات کهگیلویه و بویراحمد را سرکوب و تا حدود زیادی مطیع نمود. اقتدار و عظمت وی به جایی رسید که طی سالهای ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ ه ق با حاکم دولتی «ایالت کوه گیلویه و بهبهان» به نام «شکرالله خان نوری» و حامیان محلی وی، دست کم دو جنگ سنگین و خونین نمود (۴) حاصل این جنگهای ویرانگر، هزیمت و تلاشی ایل بویراحمد _ و ابواب جمعی عبدالله خان _ و مجروح شدن خان بویراحمد و مرگ او بود. میرزا فتاح خان گرمرودی، در سال ۱۲۶۱ ه ق «در بیان اوضاع طایفه بویراحمد» می نویسد:

طایفه مزبور از طوایف بزرگ و با استعداد کوه گیلویه است و املاک بسیاری از گرمسیر و سردسیر در تصرف آنها می باشد و همیشه با اوضاع بوده اند. لکن عبدالله

ص: ۴۲۷

-
- ۱- میرزا حسن فسایی، همان، جلد دوم، ص ۱۴۸۲.
 - ۲- همانجا. (بنا به نوشته «میرزا فتاح خان گرمرودی»، عبدالله خان از علی محمدخان بزرگتر بوده است. رجوع شود: گرمرودی، سفرنامه ممسنی، به کوشش فتح الدین فتاحی، تهران: انتشارات مستوفی، ۱۳۷۰، چاپ دوم، ص ۱۴۹).
 - ۳- فسایی، همانجا.
 - ۴- همان، جلد اول، ص ۷۸۱؛ گرمرودی، همانجا.

خان برادر بزرگ علی محمد خان از راه خیرگی چند وقتی از اطاعت مرحوم شکراله خان [نوری] بیرون رفته در تقدیم خدمت کوتاهی و غفلت می نماید، بالاخره کار به جایی منتهی می شود که مرحوم مزبور [شکرالله خان] از راه اضطرار جمعیت بسیاری از سرباز و غلام و توپچی و توپخانه فرستاده [و] دو دفعه با او جنگ کرده طایفه او را به کلی غارت نموده است، در دفعه آخر عبدالله خان را زخم دار دستگیر و گرفتار کرده، به بهبهان آورده اند و بعد از چندی به همان زخم فوت شده است (۱).

بدین گونه ایل بویراحمد به کلانتری عبدالله خان، با دولت مرکزی درگیر شده و طی دو درگیری سنگین، صدمات زیادی بر دو طرف تحمیل شده است. ظاهراً در درگیری اول، بویراحمدی ها پیروز میدان بوده؛ اما در درگیری دوم، سپاه بسیار شکرالله خان که مجهز به توپخانه بوده است، با همکاری و حمایت جنگجویان ایلات باوی و ممسنی، بویراحمدی ها را شکست داده، غارت کرده اند (۲).

اندکی پس از این شکست سخت، «محمدعلی خان نویی» با سپاه خویش، بر سر غارت زدگان بویراحمدی ریخته، نهب و غارتشان کرده است. در نتیجه این حملات مکرر، برخی طوایف ایل بویراحمد متواری و پراکنده گردیده است. گرمروودی، به این مهم چنین اشاره نموده است:

بعد از [غارت ایل بویراحمد به دست دولتیان] محمدعلی خان نوئی با جمعیت کلی آمده بقیه السیف این طایفه را چپاول کرده است و به همین علت بعضی از این طایفه فراری و برخی بی اوضاع و مستأصل می باشند (۳).

احتمالاً در میان طوایف پراکنده ایل بویراحمد، طایفه جلیل _ که دایی های عبدالله خان به شمار می رفته اند _ صدمات بیشتری متحمل گردیده اند. روایات سینه به سینه حاکی از آن است که بخش زیادی از طایفه جلیل، مجبور به ترک بویراحمد گردیده و در جنوب «مالکی» (= نورآباد ممسنی) سکنی گزیده اند (۴). این دسته از مردمان طایفه

ص: ۴۲۸

۱- گرمروودی، همانجا.

۲- محمود باور، همان، ص ۹۳.

۳- گرمروودی، همانجا.

۴- رزمجویی، همان، صص ۱۴-۱۳.

جلیل، یک سال بعد دوباره به منطقه بازگشته اند. به احتمال بسیار زیاد، این بخش از طایفه جلیل، به همت «خداکرم خان» برادر ناتنی عبدالله خان، به منطقه عودت داده شده اند^(۱) گرمرودی که خود در سال ۱۲۶۱ ه ق در فهلیان ممسنی، شاهد مراجعت آنان بوده، می نویسد:

اوقات توقف بنده در گاه در چمن فهلیان خداکرم خان برادر علی محمدخان [و عبدالله خان] که جوان قابل و زبان فهمی است آمده کاغذ و آدم گرفته به جهت جمع آوری و استمالت آنها رفت و در مدت ده بیست روز اقلأ یک صد و پنجاه خانوار از میان قشقای و ممسنی آورده روانه ساخت، بعضی از آنها که در عرض راه به سمت طایفه خود می رفتند بنده در گاه دیدم که فی الحقیقه بسیار بی اوضاع بودند و همه به مرحوم شکرالله خان [نوری] نفرین می کردند...^(۲)

به رغم تلاش های مجددانه و زیرکانه خداکرم خان در جمع آوری طوایف پراکنده ایل بویراحمد سرحدی، به احتمال زیاد جمعی از خانوارهای طایفه جلیل برای همیشه متلاشی و از وطن مألوف دور افتاده اند. به علاوه، تقسیم اجباری طوایف، به سردسیری و گرمسیری، در جدایی و انشقاق طایفه جلیل و تضعیف قدرت آنان، تأثیر بسیار داشته است. گذشته از این، خوانین بعدی غالباً از «آقایی» و «قاید گیوی» حمایت می کردند طوایف دیگر کمتر مورد توجه واقع می شدند. احتمالاً در همین ایام، اتحادیه «دشت موری» – متشکل از طوایف مستقل – شکل گرفته است. ظاهراً این اتحادیه، به پیشنهاد و رهبری «کی محمد زکی تاس احمدی» ایجاد گردید، تا در مقابل طوایف مورد حمایت خوانین – چون آقایی و قاید گیوی – عرض اندام نماید^(۳) بنا به نوشته محمود باور، شش طایفه «اولاد میرزاعلی، تاس سید احمدی (= تاس احمدی)، شیخ، برآفتابی، باطولی و جلیل» تیره های تشکیل دهنده دشت موری بوده است^(۴) برخی منابع دیگر –

ص: ۴۲۹

۱- بر اساس روایات سینه به سینه، چند تن از ریش سفیدان طایفه جلیل به نام های «کاملک حسن» بزرگ، کامحمدتقی و کامحمدزمان، متواریان جلیلی را از نورآباد ممسنی به منطقه بازگردانده اند.

۲- گرمرودی، همانجا.

۳- کی محمد زکی تاس احمدی، از کدخدایان مقتدر و آگاه طایفه تاس احمدی و تیره دشت موری بویراحمد بود، که برای استقلال و اقتدار دشت موری ها در میان طوایف متعدد کهگیلویه و بویراحمد، فعالیت های بسیار نموده است.

۴- محمود باور، همان، ص ۱۰۱.

شفاهی و کتبی _ طوایف «ملاکلی»، «آرویی»، «ساداتی» و حتی «تامرادی» را جزء دشت موری به شمار آورده اند (۱) چنانکه پیشتر آورده شد، جواد صفی نژاد بر اساس روایت بویراحمدی ها، دشت مور را «منطقه گرمسیری نیاکان بویراحمدی ها» ذکر می کند و بنابراین «دشت موری ها بویراحمدی اصیل هستند» (۲) در هر حال، طایفه جلیل سردسیر _ که سالهاست به حسنی و حسینی مشهور است _ در دوره کریم خان بهادرالسلطنه (مقتول ۱۳۲۵ ه ق)، آخرین ایلخان مقتدر ایل بویراحمد، مورد توجه و احترام بود. اما، پس از قتل کریم خان، دوره دیگری از نزول و افول این بخش از قوم بزرگ جلیل آغاز گردید. هر دو تیره، در اثر فشار خوانین و کدخدایان وابسته آنان _ خاصه آقایی ها و قایدگیوی ها _ به نهایت سختی و عذاب افتادند. روایت می کنند، کی محمد زکی تاس احمدی، به آنها سفارش نمود با طوایف دور و نزدیک وصلت نمایند، تا کمتر عرصه تهدید واقع شوند. این توصیه دلسوزانه تا حدود زیادی اجرا شد، اما تأثیر اندکی داشت. مردان بزرگ طایفه، با دوراندیشی و تأمل _ و به صورت مسالمت آمیز _ مصلحت و امنیت طایفه را در نظر داشتند. اما، در جامعه ای که در بسیاری مواقع، زور و قدرت تعیین کننده بود، عدم توانایی و ارائه قدرت _ و تکیه صرف بر مدارا و مسالمت _ کارساز نبود. با این همه، جنگجویان طایفه در حوادث مهم ایل، مثل جنگ تنگ تامرادی، نقش بارز و برجسته داشتند؛ و گاه به طور مستقل در برابر فشار همسایگان عرض اندام می کردند.

به رغم این تلاش ها، پس از قتل کریم خان بهادرالسلطنه (۱۳۲۵ ه ق برابر با ۱۲۸۶ ه ش) تا سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ ه ش، طایفه جلیل در بسیاری مواقع در تنگنا و فشار بود. در این دوران سخت، که دست کم ۳۵ سال طول کشیده، مردان طایفه جلیل مقاومت ورزیده، اما متحمل مشقات بسیار شده اند. سرانجام، جمعی از جوانان طایفه که سری پرشور داشتند، دست به اسلحه بردند و در مقابل تهاجم همسایگان ایستادند. گویا سقوط رضاشاه، برای طایفه جلیل خوش یمن بود؛ زیرا اندکی پس از عزل شاه ایران، جمعی از جوانان جلیلی، به رهبری ملاغلامحسین سیاهپور

ص: ۴۳۰

۱- از جمله رجوع شود: «سرگذشت ایل [بویراحمد]»، نامه نور (ویژه نامه هنر و فرهنگ ایل بویراحمدی)، شماره دهم و یازدهم، ۱۳۵۹، ص ۱۰۷.

۲- جواد صفی نژاد، اطلس ایلات کهگیلویه، ص ۲۳.

جلیل عده ای از مهاجمان همسایه را با تنها سلاح گرم خویش سرکوب نمودند. آغاز نیمه دوم سال ۱۳۲۰ ه ش، شروع اقتدار و آوازه مجدد قبیله «جلیل» بود. جوانان طایفه، دیگر طاقتشان، طاق شده بود و شیوه مسالمت آمیز پیران و ریش سفیدان قوم را نمی پسندیدند. ابتدا ملاغلامحسین ۲۶ ساله، دست به اسلحه برد و با کمک برادرش «کاخدابخش» قدرت رزمی جلیلیان را نشان دادند (۱). سال بعد، جوانان دیگری از طایفه، به نام های «کاقباد عسکری» کافرج شفیعی، ملامحمدباقر علیزاده و کاکریم مسعودی عده ای دیگر از مهاجمان را سرکوب کرد. بدین ترتیب، آوازه تفنگ جوانان جلیلی، کاملاً به گوش همسایگان دور و نزدیک رسید و آنها را به ترس و واهمه واداشت. سیر صعودی روند اقتدار طایفه به رهبری ملاغلامحسین جوان و همدلی دلیرانه دیگر جوانان، به سرعت پیش رفت و یک بار دیگر طایفه جلیل، عظمت از دست رفته خویش را بازیافت. بنابراین، اوضاع به گونه ای شد که ۲۲ سال بعد، در جنگ گجستان، برای سرکوب ملاغلامحسین میانسال و دیگر جوانان طایفه، تمام توان حکومت مرکزی و عده ای از وابستگان محلی به کار گرفته شد.

تعقیب ملاغلامحسین جلیل و همراهانش

به رغم شکست بسیار سنگین ارتش محمدرضا شاه در نبرد گجستان، تغییر سیاست سردمداران رژیم و استفاده از اهرم های متعدد فشار داخلی و خارجی، موفقیت های پی در پی و بزرگی نصیب آنان نمود. در اواخر اردیبهشت ماه، حبیب شهبازی تسلیم شد و در واقع قیام کوهمره سرخی پایان یافت. در همین ماه، بمباران های متوالی و بی رحمانه، جنگجویان بویراحمدی را زمین گیر نمود و عشایر منطقه را به ستوه آورد. در خردادماه، با استفاده از برخی کدخدایان مطیع شده بویراحمدی و نیروهای نفوذی، عبدالله خان ضرغامپور، ترور گردید و دارو دسته اش متلاشی شد. به علاوه، با بهره برداری از چریک های مزدور محلی، ناصرخان و همراهانش را نیز تار و مار نموده و خود وی را در تیرماه به تسلیم واداشتند.

ص: ۴۳۱

۱- در این درگیری، کاخدابخش برادر ناتنی ملاغلامحسین، نقش اصلی را ایفا کرد. وی، پسر کابهر روز بود که مادرش پس از قتل پدر، زن ملاسیاه (= سیاوش) شده بود و ملاغلامحسین از این ازدواج دوم بود.

پس از آنکه تمام هسته های مقاومت عشایر، جز گروه ملاغلامحسین جلیل، متلاشی شدند؛ تمام توان و امکانات مادی و معنوی حکومت برای نابودی و دستگیری وی به کار گرفته شد. سرهنگ خاوری، ریاست ساواک خوزستان، در اطلاعیه محرمانه مورخ ۶/۵/۱۳۴۲، به مرکز اعلام می دارد:

طبق اطلاع خداکرم پسر ضرغام پور و هادی در آبادی چنار (۱) خود را به سرهنگ پژمان تسلیم نموده و به شیراز اعزام شده اند و در حال حاضر فقط غلامحسین سیاه پور باقی مانده که آن هم به وسیله دوستان مورد تعقیب است و از قرار معلوم در میرایوب می باشد. (۲)

در این موقع، علامه بر مأموران مخفی نظامی که غالباً کسب خبر و اطلاعات می کردند، دسته های چریک دولتی در سطح گسترده و وسیع تشکیل یافته و به تعقیب ملاغلامحسین و گروه وی پرداختند. در حقیقت، تشکیل گروه های چریک محلی، به طور گسترده و مؤثر در نیمه دوم مردادماه ۱۳۴۲ و برای تعقیب و دستگیری ملاغلامحسین جلیل و همراهانش، از کهگیلویه، بویراحمد، باوی و ممسنی راه اندازی شد. از آن سو، باقی ماندگان عشایر مبارز، متشکل از جنگجویان طوایف جلیل و بابکانی، هنوز در «هسته مقاومت» ملاغلامحسین حضور داشتند. در واقع، پس از طایفه جلیل که به گفته محمد بهمن بیگی «بار دشوار جنگ را بر دوش گرفته بود»؛ طایفه آقایی منسوب به بابکان - که دیگر بابکانی خوانده می شدند - بیشترین نقش و حضور مؤثر را در قیام عشایر بویراحمد و ممسنی داشتند. پس از قتل جنگجوی دلیر آنان «آقا لهراسب موسی پور» در جنگ گجستان، رهبری بابکانی ها بر عهده «ملا- علی جفتا (= جغتای)» مشهور به «علی علیداد» قرار گرفته بود. اکنون تمام تلاش دولتیان با همکاری چریک های وابسته محلی، بر دستگیری و نابودی ملاغلامحسین و متلاشی نمودن گروه وی استوار شده بود. وضعیت نیز به گونه ای شده بود که ملاغلامحسین و یارانش، صلاح نمی دانستند با چریک های محلی درگیر شوند. کوچکترین درگیری میان طرفین، با تبلیغات وسیع و دامنه دار رژیم مواجه می شد. طراحان حکومت، با چنین ترفندی به دنبال جنگ و خونریزی داخلی عشایر بودند. هرگاه این اتفاق می افتاد، حکومت پهلوی

ص: ۴۳۲

۱- اصل: کنار.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

با تبلیغات گسترده خویش، آن را به حساب اختلاف درونی ایلات می گذاشت و جنبه ظلم ستیزی عشایر را مخدوش می کرد. کافی بود، کوچکترین برخورد مسلحانه میان عشایر _ مبارزان قوم از یک طرف و معدود مزدوران محلی از طرف دیگر _ رخ دهد، آن وقت بهره برداری های گسترده حاکمان رژیم، آغاز و انجام می یافت. با این اتفاق، هم ارزش و اصالت قیام عشایر زیر سؤال می رفت؛ و هم حکومت، قیام عشایر را اختلاف و درگیری داخلی قلمداد می کرد.

ملا- غلامحسین، با درک چنین توطئه و ترفندی، نه تنها خود اقدام به درگیری نمی کرد، که در بسیاری مواقع، مانع یاران خویش می گردید. برخی از بازماندگان همراه ملاغلامحسین روایت می کنند، بارها تصمیم به راه بندی و کشتن مزدوران محلی گرفتیم، اما هر بار با سرزنش و ممانعت ملاغلامحسین مواجه شدیم.

در حقیقت، از زمان حضور چریک های محلی در جمع نظامیان، ملا غلامحسین سیاست اختفا و عدم درگیری با آنان را در پیش گرفت. در واقع، حضور و نقش چریک های محلی در خاموشی قیام عشایر، بسیار مؤثر و اساسی بود.

چریک های محلی و شکنجه طوایف جلیل، بابکانی و انصاری

شکنجه های طاقت فرسای نظامیان تمام نشده بود، که دسته های چریک مزدبگیر محلی وارد مناطق گرمسیری طوایف جلیل، بابکانی و انصاری های امیرایوب شد. برخی از این چریکان محلی، در آزار و اذیت مردم منطقه دست کمی از نظامیان رژیم نداشتند. آنان از مردادماه ۱۳۴۲، برای تعقیب ملاغلامحسین و همزمان وی وارد منطقه شدند. تندروی و خشونت برخی دسته های چریک، طاقت مردم را طاق کرده بود. در طی این تعدیات و تندروی ها، یک بار دسته ای از چریکان مزدور، سیل آسا وارد امیرایوب انصاری شدند. در نتیجه، مردم آبادی، به ویژه جوانان و نوجوانان، از ترس بدرفتاری آنان، فرار کرده، از ده خارج شدند. دسته چریک مزبور، با اسلحه های رژیم، جوانان فراری را زیر رگبار گلوله گرفتند. در پی این تیراندازی یکی از جوانان جلیلی به نام «نادر نصرتی» _ که داماد انصاری ها بود _ هدف قرار گرفته، کشته شد. به علاوه، آنان پیران و ریش سفیدان روستا را، به جرم مبارزه با رژیم پهلوی، شکنجه و کتک کاری نمودند.

یک فرد محلی _ از طایفه انصاری و پسر برادر کُردی _ که در آن زمان نوجوانی ۱۵ ساله بود، در دست نوشته خویش، به هجوم وحشیانه گروهی از چریک های محلی اشاره کرده است(۱) وی می نویسد:

... من بالاتر از یُرد خودمان با خیال راحت مشغول بریدن چند شاخه درخت... بودم [که] صدای نفس و پای آدم شنیدم که با عجله به طرف آبادی به سرعت در حرکت هستند [و] تفنگها روی دست مسلح آماده تیراندازی [و] با سرعتی که من نتوانستم آنها را درک کنم وارد آبادی شدند... ابتدا صدای شلیک تفنگ در قسمت بالای آبادی بلند شد. مردان ما زودتر باخبر شده و پا به فرار گذاشته [بودند]. چریکها از هم سبقت می گرفتند و هر کدام کوشش می کرد[ند] زودتر و بیشتر قتل و یا جنایتی انجام داده... اینها چریکهای نرم آبی و فارسی و زنگوائی به سرکردگی آقا شیروان کاظمی و علی خان آقا تیمور و یک نفر افسر ارتشی به نام سروان هنرچی بودند... نرسیده به نوک کوه برادرم ذوالفقار و نادر نصرتی که پشت سر هم در یک محور در حرکت بودند مورد اصابت گلوله برنو قرار گرفته، نادر مقتول و ذوالفقار مجروح سطحی گردید... چریکها وارد آبادی شده پیرمردان و کودکان و زنان آبادی را مورد تهدید و کتک کاری بی رحمانه قرار داده و از آنان می پرسیدند این یاغیها و تفنگچیهایی که از آبادی شما فرار کردند کی بودند؟ کجا رفتند؟ همه جواب می دادند کسی نبود بچه های آبادی بودند [که] از ترس شما فرار کردند [چریک ها] وارد خانه ها می شدند و هر گونه اشیاء قیمتی حتی لباس که به چشمشان می خورد یغما می کردند، گروهی از پیرمردان و کودکان را جمع کرده و بازخواست می کردند[.].

سروان [هنرچی] از کل غلام [کربلایی غلام انصاری] پرسید: پیرمرد غلامحسین [سیاهپور] کجاست [؟] جواب داد: نمی دانم از آقا شیروان پرس که دائی غلامحسین است. هر لحظه بر عصبانیت سروان افزوده می شد. وقتی که باز چریکی آمد و گفت تفنگچی بودند که فرار کردند سروان از کل غلام پرسید این تفنگچی ها

ص: ۴۳۴

۱- وی محمد انصاری نام دارد، که خود به دست چریک های محلی دستگیر و به دهدشت منتقل گردید. خاطرات وی از ایام سخت بازداشت و آزار و اذیتش رقت انگیز و تأثیربرانگیز است.

کی بودند که از آبادی شما فرار کردند. باز کل غلام جواب داد جناب سروان مردان ما به گرمسیر رفته اند، اینها چند بچه بودند که از ترس چریکها فرار کردند... گفتگوی سروان با کل غلام به درازا کشید. سروان عصبانی شد [و] با ته تفنگ «امیک» [ام یک] به شانه کل غلام زد که خرد شد. کل غلام به هوش رفته سرش به زمین افتاد. قاید علی او را در بغل گرفته و گفت جناب سروان زدن این پیرمرد هشتاد ساله که شهامت نیست. کل غلام را در حالت بیهوشی بخانه برده و در رختخواب افتاد... شب شد، مردم هر کس به صورت نگهبانی در کنار آتش خود نشسته، از خوف حمله وحشیانه چریکها از همه چیز خود مراقبت می کردند. چریکها هم در این شب سعی می کردند به سراغ خلوت ترین خانه رفته و هر چیز بهادر را در آن به سرقت می بردند... (۱)

یک نویسنده محلی _ که خانواده اش در امیر ایوب می زیستند _ به نقل از مردم منطقه می نویسد:

هر چند روز یک بار یک دسته چریک بر حسب معمول به تعقیب یاغیان می پرداختند... بعضی از چریکهای محلی خصومت و عداوت های [قومی] گذشته را مدنظر داشتند و پاره ای از اقداماتشان در همین رابطه بود. عده ای از آنها هم دنبال فرصت و جمع کردن کالا و ابزار و تریاک [و] تفنگ و فشنگ بودند [که] کم و بیش هم پیدا می کردند (۲)

به هر حال چریک های محلی در امیر ایوب انصاری، افراد ریش سفید و محترم را آزار و اذیت و هتک حرمت بسیار نمودند؛ از جمله حاج ابوالحسن و غلامحسین انصاری (۳) این چریک ها، نه فقط افراد طوایف جلیل، بابکانی و انصاری امیرایوب را اذیت و تحقیر می نمودند، که یاری دهندگان ایشان را نیز شکنجه و کتک کاری می کردند. به طور مثال افرادی از طایفه «گوهر گانی» _ از ایل باوی _ به دلیل حمایت و حفاظت از

ص: ۴۳۵

۱- محمد انصاری، خاطرات (دست نویس)، صص ۲۳-۲۰.

۲- الله بخش آذریبوند، همان، ص ۴۸۲.

۳- در این زمینه، به خصوص ذکر نام مشهدی کهپار عبدالهی و فرج الله محمدی گوهرگانی که توسط چریک ها و سروانی به نام «فرشادمهر» کتک کاری شدند، گفتنی است

زنان و کودکان ملاغلامحسین و وابستگان وی ضرب و شتم شدند^(۱). برخی از این چریک‌ها، افراد محلی را به اتهام ارتباط و همکاری با ملاغلامحسین و یاران وی، و نیز نسبت خویشاوندی با او و کردی انصاری، بازداشت و شکنجه می‌کردند. نمونه آن، محمد انصاری پسر برادر کردی انصاری بود که در کوه‌های اطراف امیرایوب دستگیر و به دهدشت _ مرکز نظامیان شهر _ منتقل گردید. ایام بازداشت و آزار وی، یک ماهی بیش طول کشیده است. او پس از آزادی _ با وجود کمی سن _ با عبور از کوه‌های صعب‌العبور و دره‌ها و جنگلهای انبوه و سخت گذر، از چرام به امیرایوب انصاری بازگشت.

فشار و تعدی چریک‌های وابسته محلی، در شهریورماه ۱۳۴۲ پایان یافت. بنابراین، سردمداران حکومت برای دستگیری و نابودی ملاغلامحسین و یارانش، به طرح‌ها و اقدامات دیگری دست یازیدند.

اوضاع سیاسی _ نظامی جدید و جنگجویان عشایر

اکنون، مدت‌ها بود که قیام عشایر جنوب در کوهمره سرخی، قشقایی و ممسنی، به خاموشی گراییده بود. در بویراحمد، نیز سرکوب شدید و خشن قیام نتیجه داده بود. تنها در یک بخش از بویراحمد و ممسنی نفس‌ها هنوز کاملاً حبس نشده بود. در واقع آن گونه که «محمد بهمن بیگی» به درستی می‌نویسد: «فقط در کوهستانهای جنوبی هنوز از زخم‌ها خون می‌چکید.»^(۲) این همراهی و همکاری گروه بابکانی تا اواخر فروردین ماه ۱۳۴۳، که یکی از جنگجویان مشهور عشایر به نام «غلامعلی زیاری» قاتل سروان عبدالهی زاده، به دست گروه بابکانی کشته شد، ادامه داشت. با وجود این، مردان و زنان این طایفه و منسوبین آنان، همچون مردان و زنان طایفه جلیل، ملاغلامحسین و یارانش را یاری می‌کردند. در واقع، اگر قتل غلامعلی دشمن زیاری در اواخر فروردین ۱۳۴۳ و کشته شدن «کردی انصاری» در تیرماه ۱۳۴۵ به دست ملاعلی بابکانی نبود، هیچ موردی مبنی بر خیانت گروه بابکانی‌ها در قیام عشایر، وجود نداشت. در واقع

ص: ۴۳۶

۱- الله بخش آذربایون، همان، ص ۴۸۲.

۲- محمد بهمن بیگی، به اجاقت قسم، ص ۵۷.

مقاومت و همراهی بابکانی ها از آغاز تا پایان قیام عشایر استمرار یافت.

طایفه انصاری ساکن امیرایوب _ که به درویش ها معروف اند _ تنها گروه از ایل ممسنی بودند که همچون بویراحمدی ها، سرخی ها و موصلوها نقش برجسته ای در قیام عشایر جنوب ایفا کردند. جنگجویان مشهور آنان در وقایع پل برین، ده بزرگ و گجستان، تحت فرماندهی ملاغلامحسین جلیل حضور مؤثری داشتند. روستای معروف آنان _ امیرایوب انصاری _ و مناطق پیرامون آن، شدیدترین حملات هوایی رژیم را متحمل گردید. چریک های مزدور محلی، در شکنجه و آزار آنان، با شدت و خشونت بسیاری عمل کردند. به رغم آن که جنگجویان انصاری، همواره به دو سه تن محدود می شدند، اما همکاری صمیمانه و صادقانه ای با عشایر بویراحمدی داشتند. پس از انتشار اعلامیه شماره ۱۷ و پایان بمباران های هوایی در خردادماه ۱۳۴۲، دو تن از عناصر نامدار انصاری، به نام های عبدالمحمد، معروف به عبدی و محمدحسن انصاری _ که هر دو برادر بودند _ همچون برخی از بویراحمدی ها، خود را به ستون های عملیاتی نظامی معرفی و در واقع امان نامه خویش را دریافت کردند. اندکی پس از جدا شدن انصاری ها، عبدالمحمد انصاری به همراه یکی دیگر از آنان _ به نام چوپان انصاری _ در سفری به شیراز دستگیر و زندانی شد. این بازداشت، که در اوایل تیرماه ۱۳۴۲ اتفاق افتاد، سرانجام به بازجویی و محکومیت عبدالمحمد منجر گردید. در نتیجه، وی در اواخر مردادماه ۱۳۴۳ _ که تسلیم شدن ملاغلامحسین و یارانش قطعی شده بود _ اعدام شد.

هر چند نقش طوایف جلیل، بابکانی و انصاری های امیرایوب، در میان طوایف بویراحمد و ممسنی از همه لحاظ برجسته تر و چشمگیرتر بود؛ اما بسیاری از طوایف دیگر در میان ایلات بویراحمد، باوی، ممسنی و چرامی، با رغبت و علاقه ای خاص، جنگجویان عشایر _ خاصه دسته ملاغلامحسین _ را یاری می کردند. طوایف دشتی، میدگانی و سادات حوزه ممسنی؛ طوایف بایاری و بناری از چرام کهگیلویه و طوایف متعدد ایل باوی، بیشترین همکاری اطلاعاتی و مالی را به ملاغلامحسین و همزمانش انجام می دادند.

سند مهمی در دست است که بیانگر آگاهی دولتیان از همکاری و حمایت طوایف باوی، ممسنی و بویراحمد با ملاغلامحسین و یارانش می باشد. در این سند، سرلشکر

محمدحسین ضرغام، فرمانده لشکر خوزستان، به فرماندهی نیروی زمینی ارتش و ریاست ساواک خوزستان، اعلام می دارد:

طبق اطلاع... غلامحسین جلیل فعلاً در شعاع دو فرسنگی منزل خود واقع در حوزه سالاری سکونت داشته و به طور آزادانه در بین طوایف (جلیل _ بابکانی _ ده بزرگی _ با امیرشیخی _ ممسنی _ بویراحمدی _ امیر ایوبی _ عنائی) رفت و آمد [دارد] و با اهالی آن که اکثراً از بستگانش می باشند ارتباط داشته و طوایف مزبور نیز تریاک کاری زیادی نموده اند... (سند شماره ۱۹)

در واقع، طوایف باوی منحصر به «با امیرشیخی، ده بزرگی و عنائی» نبود، بلکه طایفه های «دولیاری»، «کشینی»، «گوهرگانی» و سادات بحرینی (ساکن ده بزرگ)، تکیه ای و بیدکی از حمایت کنندگان مالی و اطلاعاتی ملاغلامحسین و یارانش بودند (۱). در حقیقت، مقاومت ملاغلامحسین و همراهانش، با همکاری و حمایت طوایف متعدد ایلات باوی، بویراحمد، ممسنی و چرامی مدتها ادامه یافت.

اقدامات دولتیان

سیاست خشن و بدرفتاری نظامیان به همراه برخی چریک های محلی، تأثیری در تسلیم ملاغلامحسین و یارانش نداشت. مقاومت مردان و زنان جلیلی، بابکانی و انصاری ساکن امیرایوب، مهم ترین عامل ناکامی حکومت و چریک های مزدور محلی بود. همین مهم البته عامل تقویت بیش از پیش ملاغلامحسین و یارانش شده بود. بنابراین، از پاییز تا اواخر اسفند ۱۳۴۲، گروه ملاغلامحسین از آزادی نسبی برخوردار بودند. با این حال، حکومتیان به همراه محدود محلیان اجیر شده، طرح های دیگری را به آزمایش گذاشتند.

بر اساس برخی اسناد موجود، می توان احتمال داد که از نیمه دوم سال ۱۳۴۲ ژاندارمری کل کشور مجری سیاست سرکوب مبارزین عشایر گردیده است. در این

ص: ۴۳۸

۱- بعضی از افراد سرشناس طوایف باوی به دلیل همکاری و کمک به ملاغلامحسین، دستگیر و شکنجه شدند. از جمله: «ملی تمی»ها به رهبری بزرگانی چون کاعلی، کاولی و مشهدی قربانعلی. طایفه نارک و افرادی چون داغلامحسین، داجعفرقلی و میرزاقلی نارکی. (رجوع شود: نادر عسکری، باوی گوشه ای در سرای همایون، یاسوج: انتشارات چویل، ۱۳۸۶، ص ۲۸۱).

میان، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، به همکاری با ژاندارمری و طرح های در دست اقدام آن فراخوانده شده است. در تاریخ ۲۴ آذرماه ۱۳۴۲، سپهبد مظفر مالک فرمانده ژاندارمری کل کشور، در نامه ای محرمانه و خیلی فوری به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور اعلام می دارد:

... به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی [۱] به منظور تسلیم شدن غلامحسین سیاهپور اقداماتی از طرف ناحیه ژاندارمری فارس انجام و پیشرفتهایی نیز حاصل گردیده است [۰]. برای اینکه برنامه تنظیم شده توسط ناحیه ژاندارمری فارس بعدم موفقیت منجر نشود متمنی است از لحاظ هماهنگی بین اقدامات دو سازمان [۱] بسواک فارس دستور فوری صادر فرمائید که درباره شخص نامبرده و کسان وی بدون نظر و موافقت قبلی فرمانده ناحیه ژاندارمری فارس اقدامی نکنند تا مأموریت ناحیه مذکور با موفقیت انجام شود. (سند شماره ۲۰)

در پاسخ نامه مزبور، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، از فرماندهی ژاندارمری کل کشور تقاضا می نماید: «از چگونگی طرح مذکور این سازمان را مطلع فرمایند تا دستورات لازم به ساواک فارس داده شود.» (۱)

سپهبد مالک چنین پاسخ می دهد:

... چون در درجه اول و مرحله اول تسلیم غلامحسین سیاهپور از طریق مسالمت موردنظر می باشد منظور این است که سازمان امنیت فارس با فرمانده ناحیه جهت تسلیم غلامحسین کمک و همکاری فکری نمایند (۲)

به دنبال این توضیحات، اداره کل سوم ساواک، درخواست فرمانده ژاندارمری کل کشور را به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت فارس اعلام می دارد:

... برابر نامه... ژاندارمری کل کشور به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اقداماتی جهت دستگیری غلامحسین جلیل سیاهپور از طرف ژاندارمری ناحیه فارس به عمل آمده است [۰]. علیهذا به منظور هماهنگی و پیشرفت در کار دستور فرمائید با ژاندارمری ناحیه مزبور همکاری لازم به عمل آورده و نتیجه اقدامات

ص: ۴۳۹

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- همانجا.

بر اساس شواهد و مکاتبات موجود، ناحیه ژاندارمری فارس مسئولیت اصلی سرکوب ملاغلامحسین و همراهان او را برعهده داشته است. بدین ترتیب سازمان ها و ادارات سیاسی _ نظامی فارس و حتی خوزستان، تحت نظارت و هماهنگی فرمانده ژاندارمری فارس قرار گرفته تا به گونه ای مناسب و مطلوب، مسئله ملاغلامحسین را حل نمایند. در این میان ژاندارمری های فارس و خوزستان، مسئولیت اصلی تعقیب و دستگیری جنگجویان عشایر را برعهده داشته اند. در میان فرماندهان نظامی فارس و خوزستان، سرلشکر منصور طالب زاده اردوبادی، معروف به «اردوبادی» معاون ناحیه ژاندارمری فارس، ظاهراً از اقتدار و اختیار بالایی برخوردار بوده است. سوابق نشان می دهد که تکیه اساسی او بر مدارا و مسالمت بوده و کمتر به خشونت و تندی دست می یازیده است. باقر پیرنیا، استاندار وقت فارس، در خاطرات خویش می گوید: «از آنجا که سرلشکر اردوبادی پای بند به قدرت خویش بود، برای صاحب منصبان دیگر استان و همچنین استاندار ارزشی قایل نبود.»(۲)

در خوزستان هم سرهنگ «الیاس دانشور»، فرمانده ناحیه ژاندارمری بود. هر دو فرمانده ژاندارمری فارس و خوزستان، از جانب فرماندهان ارتشی در استان های مذکور حمایت و جانبداری می شدند. به تاسی از روش سرلشکر اردوبادی، تلاش نظامیان برای تسلیم نمودن ملاغلامحسین و همزمانش، بر شیوه ای آرام و مسالمت آمیز قرار گرفته است. در این میان، استفاده از برخی خویشان، دوستان و سران طوایف بویراحمد و باوی، مهم ترین و معمول ترین روش دولتیان برای معرفی ملاغلامحسین گردید. نظامیان مستقر در خوزستان و فارس در پاییز و زمستان ۱۳۴۲، دائماً ریش سفیدان و بزرگان بویراحمد و باوی را که با ملاغلامحسین نسبت دوستی و خویشاوندی داشتند، به مراکز اهواز و شیراز فرا می خواندند و محترمانه به حاضر نمودنش تشویق می کردند. تکیه کلام آنان، البته نجات وی از این اوضاع نابسامان بود. با این همه، تأکید می کردند در صورت عدم معرفی خویش، سرانجام مثل عبدالله ضرغامپور کشته خواهد شد.

ص: ۴۴۰

۱- همانجا.

۲- باقر پیرنیا، همان، ص ۱۸۵.

بنابراین بهتر است خود را معرفی نماید و از عفو شاهنشاه بهره مند گردد. در میان دوستان و خویشان ملاغلامحسین، افرادی از طایفه بابکانی و سادات بحرینی _ ساکن ده بزرگ داشت _ بارها از جانب سرلشکر ضرغام فرمانده لشکر خوزستان، سرهنگ فیروزبخش معاون عملیاتی سرلشکر ضرغام و سرهنگ دانشور معاون ناحیه ژاندارمری خوزستان، به اهواز احضار شدند و مورد مشورت و تشویق قرار گرفتند. ملاسیف الله فروزان از کدخدایان و بزرگان طایفه بابکانی، که از دوستان قدیمی و خویشاوند نزدیک ملاغلامحسین بود، دست کم دو بار از سوی سرهنگ دانشور، به اهواز احضار شده است. وی می گوید: «سرهنگ دانشور، پیشنهاد مبلغ کلانی پول و یک باب خانه در گچساران و ۱۰ تفنگ برای خود و کسانم داد که ملاغلامحسین را قانع نمایم برای نجات خویش، از طریق ژاندارمری خوزستان حاضر شود. همچنین پیشنهاد دستگیری یا قتل او را ارائه کرد. من بدو گفتم: جناب تیمسار! اگر ایشان دست بسته جلوی خانه من حاضر شود، هیچ گاه این کار را نمی کنم و حتی به وی آذوقه و کمک می رسانم. سرهنگ از پاسخ من برآشفته و مدتی به فکر فرورفت. بعد، در حالی که از عصبانیت در اتاق قدم می زد، گفت: می دانی در چه مکانی و از چه کسی حمایت می کنی؟ جواب دادم، تیمسار! ما عشایر به عهد و پیمان و خویشاوندی زنده هستیم. چگونه می توانم به سیاهپور که خویشاوندم هست خیانت کنم. خودتان می دانید در صورتی که تسلیم شود، اعدام خواهد شد. سپس، سؤال کرد: چه نسبتی با او دارید که این قدر روی ایشان حساس هستید؟ گفتم: غیر از دوستی دیرینه، دخترم زن پسرش هست. گفت: کدام پسرش؟ فرامرز یا گودرز؟ جواب دادم: گودرز. وی، دقایقی فکر کرد و گفت: غلامحسین سیاهپور، از اولین و بهترین دوستان من در بویراحمد بود. الآن، بین ارتش و ژاندارمری رقابت هست که او را دستگیر یا نابود کنند. اعلیحضرت هم از سوی تماس گرفته، که تا برگردد بایستی تکلیف غلامحسین سیاهپور مشخص شده باشد. مخالفین محلی غلامحسین، با همکاری و حمایت سرهنگ علیزاده، شما و دیگر طرفداران وی را تحت فشار قرار خواهند داد. شما برای نجات خویش و او بایستی کاری بکنید.» (۱)

سرهنگ دانشور نیز یکی دو بار از طریق «سید سلیمان حسینی» از سادات بحرینی

ص: ۴۴۱

ده بزرگ، نامه و پیغام برای ملاغلامحسین ارسال داشته و او را تشویق به تسلیم نموده است. سرهنگ فیروزبخش به نمایندگی از سرلشکر ضرغام _ فرمانده لشکر خوزستان _ به واسطه سیدسلیمان حسینی و ملک منصورخان باشتی، در نیمه دوم خرداد ۱۳۴۲ با ملاغلامحسین و یارانش ملاقات و مذاکره کرد؛ اما نتیجه مطلوبی به دست نیاورد.

تلاش سرلشکر اردوبادی و نیروهای تحت امرش، دست کمی از کوشش فرماندهان نظامی خوزستان نداشت. در پی همین تلاش ها بود، که سرانجام با وساطت سید عبدالوهاب بلادی، از سادات مشهور بحرینی ده بزرگ، سرهنگ ناصر اشرفی موفق به ملاقات ملاغلامحسین در دامنه کوه آنا (= عنا) _ نزدیک بهره عنا _ گردید.

در طی این اقدامات، تمام سعی نظامیان بر حل مسالمت آمیز مقاومت ملاغلامحسین قرار داشته است.

علاوه بر مسئولان ژاندارمری فارس و خوزستان که به دستور مستقیم محمدرضا شاه، مأمور خاتمه دادن جریان ملاغلامحسین شده بودند، مسئولان ساواک فارس و مأمورین ویژه آن در تلاش جمع آوری اطلاعات از وضعیت ملاغلامحسین و همراهانش بودند. برخی اسناد موجود بیانگر آن است که مسئولان سازمان اطلاعات و امنیت کشور و ساواک فارس و بنادر، در پی آن بوده اند که همراهان ملاغلامحسین و تعداد آنان و نیز اسلحه و تجهیزات ایشان را شناسایی و مشخص نمایند. سندی خیلی محرمانه، به تاریخ ۳۰ مهرماه ۱۳۴۲، با موضوع «غلامحسین سیاهپور و اطرافیانش» علام می دارد:

به قرار اطلاع غلامحسین سیاه پور از کدخدایان جلیل بویراحمد که جزو اشرار دستگیر نشده بویراحمد می باشد در حال حاضر در [پانزده] ۱۵ کیلومتری قریه سالاری [جلیل] واقع در قسمت شمال غربی دهستان رستم ممسنی اقامت نموده است و زن و بچه او و اطرافیانش در همان قریه سالاری بوده و اطرافیانش او که با چشم دیده شده اند عبارت بوده اند از [۱]: ۱- کردی بویراحمدی داماد غلامحسین ۲- ترکی بویراحمدی ۳- حاجی سلمانی اهل حسین آباد رستم ۴- برادر حاجی سلمانی به نام عبدالله... ۵- شیخ یداله نام که سابقاً از طلاب مدرسه خان بوده از اهالی امیرایوب ۶- راه علی بویراحمدی ۷- سهراب بلیانی(۱) بویراحمدی ۸- بهمن

ص: ۴۴۲

۱- احتمالاً منظور «سهراب بادلانی (= بادلونی)» است.

که مادر او پس از فوت شوهرش با کردی ازدواج کرده است. علاوه بر اشخاص فوق یازده نفر دیگر همراه غلامحسین بوده اند که شناخته نشده و به طوری که گفته می شود سه نفر از آنها اهل شهر می باشند. اسلحه مشارالیه که همگی داشته اند عبارت است از هفت قبضه تفنگ ام یک و بقیه تفنگ برنو و بعلاوه سه قبضه اسلحه کمری نیز در نزد آنها دیده شده که یک قبضه نزد کردی و یک قبضه در نزد حاجی سلمانی و سومی نزد بهمن بوده است. در پایان به قرار اطلاع حیب تامرادی و علی آقا علیداد و غلامعلی دشمن زیاری نزد غلامحسین سیاه پور نبوده و به شکل دسته مجزائی در حدود تامرادی بسر می برند(۱).

در پاسخ گزارش رئیس ساواک فارس و بنادر، مدیرکل اداره سوم ساواک مرکز، از سرهنگ حریری درخواست می نماید: «دستور فرمائید هرگونه سوابقی که از اشرار یادشده در نامه معطوفی که هم اکنون با غلامحسین سیاه پور همکاری می کنند [وجود دارد] اعلام فرمایند.»(۲)

سرهنگ حریری، در جواب نامه مدیرکل اداره سوم ساواک کشور، می نویسد:

اشرار مزبور هیچ کدام بیوگرافی و عکس و سوابق مخصوصی در این ساواک ندارند ولی به قرار اطلاع همه آنها از ابتدای غائله بویراحمد به غلامحسین سیاه پور پیوسته و در معیت او با ناصر طاهری همکاری و پس از تسلیم ناصر طاهری بعضی از آنان که طبق اعلامیه نیروی جنوب مشمول عفو عمومی نشده اند و بعضی از آنها هم از ترس خود را معرفی و تسلیم نیروهای انتظامی ننموده و همراه غلامحسین جلیل که به قرار آخرین اطلاع در حدود باشت می باشد بسر می برند... (۳)

در گزارشی که سرلشکر محمدحسین ضرغام فرمانده لشکر خوزستان، از «غلامحسین جلیل و همدستانش» به فرماندهی نیروی زمینی ارتش ارائه می دهد، آمده است:

طبق اطلاع... غلامحسین جلیل فعلاً در شعاع دوفرسنگی منزل خود واقع در حوزه سالاری سکونت داشته و به طور آزادانه در بین طوایف (جلیل - بابکانی - ده

ص: ۴۴۳

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

بزرگی _ با امیر شیخی _ ممسنی _ بویراحمدی _ امیر ایوبی _ عنائی) رفت و آمد [دارد] و با اهالی آن که اکثراً از بستگانش می باشند ارتباط داشته و طوایف مزبور نیز تریاک کاری زیادی نموده اند و همراهان سرشناس... وی عبارتند از کردی _ حسنقلی _ غلامحسین (۱) _ حاجی _ علی علیداد و عده دیگر که شناخته نشده اند.[. اسلحه آنان عبارت است از تفنگ برنول]، ام-۱ و شکاری میباشد و در حدود سی تا هفتاد قبضه تخمین زده می شود. (سند شماره ۱۹)

سرلشکر ضرغام، پس از شرح مختصر ملاقات سرهنگ اشرفی با ملاغلامحسین، پیشنهاد می نماید:

با عطف توجه بمراتب فوق و اینکه غلامحسین جلیل فعلاً با کمال آزادی و آسایش و بدون مضیقه ارتباطی و اقتصادی بسر میرد مقرر فرمائید او امر مقتضی در مورد تعقیب نامبرده به ژاندارمری فارس صادر و نتیجه را بلشکر ابلاغ فرمایند. (همان سند)

این گونه گزارش ها و پیشنهاد ها، زمینه برخورد قهرآمیز و عملی حکومت را فراهم می نمود، و محدودیت شدیدی را برای یاری کنندگان ملاغلامحسین و همراهانش ایجاد می کرد.

گنه گر مرا بود، پیران چه کرد؟

مأموران حکومت، علاوه بر احضار افراد مختلف طوایف و تحریک آنان به برخورد قهرآمیز و یا دوستانه با ملاغلامحسین، خود تلاش می نمودند به طرق مختلف با او تماس بگیرند. برخی چون سرهنگ دانشور، از طریق سادات بحرینی ده بزرگ _ خاصه سید سلیمان حسینی _ نامه های امیدوارکننده به ملاغلامحسین می نوشت. بعضی دیگر نیز با کوشش فراوان زمینه ملاقات خویش را با او فراهم می کردند. در سال ۱۳۴۲ و پس از جنگ گجستان و پایان بمباران های هوایی، نخستین مقام معتبر نظامی در حوزه باوی با ملاغلامحسین دیدار کرد. وی سرهنگ فیروزبخش، معاون لشکر خوزستان و فرمانده ستون باشت و بوستان بود که از جانب سرلشکر ضرغام _ و به عنوان نماینده

ص: ۴۴۴

وی _ به همراه ملک منصورخان باشتی و به واسطه سادات بحرینی ده بزرگ، با ملاغلامحسین دیدار نمود(۱) این دیدار در نیمه خردادماه صورت گرفت و تلاش نظامیان برای جدا نمودن ملاغلامحسین و یارانش از عشایر قیام کننده و یا قتل خوانین بویراحمد _ عبدالله خان و ناصرخان _ ناکام ماند. پاسخ ملاغلامحسین در مقابل این پیشنهادات، بسیار صریح و آشکار بود. وی، در جواب نظامیان و واسطه های محلی ایشان به صراحت بیان کرد، هیچ گاه ننگ رفیق کشی و خیانت به هم رزمان و هم پیمانان را بر وفاداری و نیک نامی ترجیح نمی دهد.

دقیقاً در بحبوحه ملاقات، خبر قتل عبدالله خان را به سرهنگ فیروزبخش داده اند و او هم جریان را به ملاغلامحسین و همراهانش گفته است. بنابراین در روز ملاقات که ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ بوده، سرهنگ فیروزبخش بدون اخذ نتیجه مثبتی بازگشته است.

ملاقات دوم نظامیان، در پاییز ۱۳۴۲ و در حوزه ممسنی انجام گرفته است. این مقام نظامی که «سروان عدالت» نام داشته، مسئولیت انتظامات بخشی از منطقه رستم ممسنی را برعهده داشته است. وی، ظاهراً از سر علاقه شخصی، تقاضای دیدار با ملاغلامحسین را مطرح نموده و از مشهدی قمصور قایدی کدخدای نوگک ممسنی و از خویشاوندان ملاغلامحسین، مصرانه تحقق آن را خواسته است. مشهدی قمصور نیز با همکاری «ملاعلی خان انصاری» _ پسر برادر کردی انصاری _ خواسته سروان عدالت را با ملاغلامحسین مطرح کرده اند. ملاغلامحسین نیز پذیرفت و ملاقات صورت گرفت. در این دیدار، سروان عدالت نصایح دوستانه ای که حاکی از خیرخواهی و

ص: ۴۴۵

۱- مرحوم سیدسلیمان حسینی روایت می کرد: یک بار نظامیان حوزه گچساران و باشت او را به اهواز احضار کردند. ملک منصور خان باشتی هم در اهواز بود. نزد او رفتم و با هم به ملاقات سرلشکر ضرغام فرمانده لشکر خوزستان رفتیم. ملک منصورخان به سرلشکر ضرغام گفت: این سید و خانواده اش با غلامحسین سیاهپور ارتباط خوبی دارند. سرلشکر از من خواست ترتیب دیدار او با ملاغلامحسین را بدهم. گفتم: تلاش خود را انجام می دهم. در میان صحبت های متعدد راجع به ملاغلامحسین و همراهانش، این نکته نیز گفته شد که به احتمال زیاد موقع ملاقات همه را تفتیش بدنی می نمایند. سرلشکر پس از شنیدن این سخن به فکر فرو رفت و دقایقی بعد گفت: «نه. برای من زیننده نیست که جمعی از لرها تفتیش بدنی ام نمایند.» او، سپس سخن از ملاقات سرهنگ فیروزبخش با ملاغلامحسین به میان آورد که در صورت امکان انجام گیرد. ما نیز موضوع را پیگیری کردیم و نهایتاً ملاقات صورت گرفت. (مؤلف کتاب نبرد گجستان، جریان را به درستی ضبط کرده؛ اما واسطه ارتباط سرلشکر ضرغام و ملاغلامحسین را به اشتباه سیدعبدالوهاب بلادی ذکر نموده است. رجوع شود: رزمجویی، همان، صص ۲۶۸_۲۶۵).

دلسوزی بود به ملاغلامحسین و همراهان بیان داشت و اجازه گرفت گزارش ملاقات را به مرکز فرماندهی خویش ارائه دهد. بدین گونه، ملاقات دوم نظامیان که چندان جنبه رسمی نداشت، انجام گرفت. شاید این دیدارها، بیشتر برآورد نظامیان را از زمینه حضور ملاغلامحسین و چگونگی تسلیم وی، محک می زده است.

اما، مهمترین و رسمی ترین ملاقات نظامیان مسئول با ملاغلامحسین، در اواخر آذرماه ۱۳۴۲ انجام گرفت. در طی مدتی که نظامیان حوزه خوزستان تلاش های سیاسی _ نظامی خویش را ادامه می دادند، مسئولان نظامی _ سیاسی فارس نیز در تکاپو برای حل «مسئله» ملاغلامحسین و همراهان او بودند. پیشتر گفته شد، که سرلشکر اردوبادی به رغم فرماندهی ناحیه ژاندارمری فارس، برای پایان دادن به بحران ملاغلامحسین نوعی ریاست بر نیروهای نظامی خوزستان و فارس داشت. وی که شیوه ای مسالمت آمیز برای حل بحران ها در پیش گرفته بود، چاره کار را در «مذاکره مستقیم» با ملاغلامحسین دانست.

بنابراین، سرهنگ «ناصر اشرفی» معاون خویش را مأمور انجام این مهم نمود. سرهنگ اشرفی، از طریق سادات محل _ خاصه سید عبدالوهاب بلادی، که در شیراز مقیم بود _ با ملاغلامحسین تماس گرفت و تقاضای ملاقات حضوری نمود. آمد و شد سید عبدالوهاب و دیگر سادات بحرینی ده بزرگ، نتیجه داد و ملاغلامحسین پذیرفت. وعده گاه ملاقات نیز در دامنه کوه آنا (=عنا)، _ حدفاصل ممسنی و باوی _ تعیین گردید. در روز ملاقات، ملاغلامحسین و یارانش مثل دفعات گذشته، تمام مسائل امنیتی و حفاظتی را رعایت کردند. وی، یکی از جوانان بابکانی همراه گروه را که نسبت مادری با او داشت، راهنمایی و موظف نمود قبل از ورود نظامیان به میعادگاه، آنان را تفتیش بدنی نماید(۱).

فرد مزبور _ «آقا بیژن علی نژاد» _ به یاد می آورد که ملاغلامحسین تمام نکات مهم و ضروری را به وی گوشزد نمود و به محل قرار فرستاد. او نیز از ساعتی قبل در موعد مقرر حضور یافت و با رسیدن سرهنگ اشرفی _ و سید عبدالوهاب بلادی و دو تن

ص: ۴۴۶

۱- در ملاقات های پیشین نیز افرادی از گروه خویش را مأمور تفتیش سرهنگ فیروزبخش و سروان عدالت نموده بود.

همراه _ ضمن مشایعت و راهنمایی آنان، تقاضای خویش را مبنی بر تفتیش بدنی اظهار داشت. سرهنگ با خوشرویی پذیرفت و تفتیش انجام گرفت. تمام وسایل سرهنگ _ از جمله عینک، عطر، کلید و دفترچه ها _ ضبط گردید، سپس مسیر و محل قرار نشان داده شد.

در میعادگاه، ملاغلامحسین و چند تن از همزمان، با سرهنگ اشرفی و سید عبدالوهاب بلادی دیدار و گفتگو کردند. در این دیدار که چند ساعت به طول انجامید، ملاغلامحسین و سرهنگ اشرفی سخنان زیادی رد و بدل نمودند. روایت شاهدان عینی و برخی اسناد مختصر موجود، بیانگر آن است که هر دو طرف با صراحت و تندی سخن گفته اند(۱).

بر اساس اسناد و روایات، سرهنگ اشرفی به نصیحت ملاغلامحسین پرداخته و با اظهار مطالبی از قبیل این که: «این وضع زندگی برای شما درست نیست»، خواستار معرفی و تسلیم وی گردیده است. (سند شماره ۱۹) مطابق سند مذکور، ملاغلامحسین می گوید «تا موقعیکه از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه تأمین داده نشود خود را معرفی نمی‌نمایم.»

وی، البته اضافه نموده «اکنون که کندی کشته شد[ه] دیگر شماها چه می‌خواهید.»

کندی، رئیس جمهور وقت آمریکا، در دوم آذرماه ۱۳۴۲ _ حدود بیست و چند روز قبل از ملاقات سرهنگ اشرفی و ملاغلامحسین _ در شهر «دالاس» کشته شده بود. ترور وی، برای محمدرضا شاه و حکومت استبدادی او، بسیار خوشایند و راضی کننده بود.

امروزه، با انتشار آثار متعدد تاریخی، آشکار گردیده که محمدرضا شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بدترین دوران حکومت خویش را در زمان ریاست جمهوری کندی (۱۹۶۳-۱۹۶۱ م / ۱۳۴۲-۱۳۴۰ ه ش) گذرانده است(۲). گویا ملاغلامحسین، مثل

ص: ۴۴۷

۱- از افراد حاضر در جلسه مزبور، اکنون دو تن زنده اند و روایت یکسانی از واقعه دارند. در حقیقت، آنچه در خاطر راویان مانده، برخی گفته های مهم و حساس طرفین بوده است. شاهدان و راویان مزبور عبارتند از: ملابهن امینی و آقا بیژن علی نژاد.

۲- «جیمز بیل» در کتاب «عقاب و شیر» می نویسد: «شاه ایران از دولت کندی احساس نگرانی می کرد. وی به آرامی از نامزدی «نیکسون» [رقیب کندی] حمایت کرده بود و بیم داشت، اکنون از جانب دمکراتها [حزب طرفدار کندی] مورد انتقاد و فشار قرار گیرد. وی بویژه از اینکه کندی در طول مبارزات انتخاباتی مستمراً از کلمه «انقلاب» استفاده می کرد، آشفته خاطر بود... وی نسبت به «جان. اف. کندی» یک حس تنفر شخصی داشت و زمانی که خبر ترور کندی را شنید، ناراحت نشد. وی نسبت به محبوبیت و جذبه وی در میان توده های مردم ایران رشک می برد و از این حقیقت که کندی... سعی دارد او را در مورد چگونگی اداره پادشاهی راهنمایی کند، شدیداً رنجور بود. کندی نیز به همین میزان از شاه دل خوشی نداشت و او را یک فرد مستبد فاسد و حقیر می شمرد.» (جیمز بیل، همان، صص ۲۲۶-۲۲۴؛ برای اطلاع بیشتر رجوع شود: همان، صص

۲۳۲-۲۱۷). فریده دیبا مادر فرح پهلوی در خاطرات خویش به نقل از فرح می گوید: «کندی به محض روی کار آمدن انگشت روی ایران گذاشت و می خواست در اینجا تغییر و تحولات اساسی بدهد. امینی را هم کاندیدای جانشینی شاه کرده بود. هدف آمریکایی ها ایجاد جمهوری در ایران و تغییر سیستم حکومت در ایران و انتصاب علی امینی به عنوان ریاست جمهوری بود، اما محمدرضا که با جمهوریخواهان روابط صمیمانه ای داشت این رویای کندی را نقش بر آب کرد و اختلاف دو جناح حکومتی آمریکا بر سر ایران باعث شد نقشه جان کندی از مرحله حرف فراتر نرود. البته بعداً محمدرضا مجبور شد تن به فشار آمریکا داده و برنامه های اصلاحی و اشنگتن برای تغییر نظام فئودالی ایران و اصلاحات سیاسی و اجتماعی را شخصاً به اجرا بگذارد. در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ محمدرضا اصول شش گانه انقلاب سفید شاه و مردم را اعلام کرد. این اصول همان برنامه های تهیه شده توسط محققین و جامعه شناسان و سیاستمداران آمریکایی وارد در امور ایران بود. محمدرضا همیشه از دمکراتهای آمریکا ناراضی بود...» (رجوع شود: فریده دیبا، دخترم فرح، ترجمه الهه رئیس فیروز، تهران: نشر به آفرین، ۱۳۷۹، صص ۳۵۷-۳۵۶).

یک سیاستمدار کهنه کار و آشنا به مسایل، از ترس و نگرانی محمدرضا شاه و ایادی اش از ادامه ریاست جمهوری کندی آگاه بوده است. بنابراین، به سرهنگ اشرفی که نماینده حکومت محمدرضا شاه محسوب می شد، اعلام می دارد: «حالا که کندی کشته شده، خیالتان آسوده گشته؛ پس دست از سر عشایر و ماها بردارید!»

باری، ملاغلامحسین در دنباله سخنان خویش، شدیداً نسبت به محاصره اقتصادی طایفه جلیل و فشارهای وارده بر مردان و زنان آن، معترض و منتقد می گردد. وی، ضمن سؤال از دلایل این اعمال نادرست، خواستار رفع آن می گردد. پاسخ سرهنگ اشرفی نیز صریح و واضح بود. وی در سخنانی _ بدین مضمون _ می گوید: «دلیل این گونه برخوردها، اقدامات مسلحانه شماست. شما با نیروهای دولت جنگیده اید و آنها را از بین برده اید. شما علیه مصالح و امنیت کشور قیام مسلحانه کرده اید. شما، هنوز با دولت در حال ستیز هستید و تسلیم نشده اید. بنابراین، تبعات اقدامات شما _ به عنوان رئیس طایفه جلیل _ به تمام مردم طایفه برمی گردد.»

ملاغلامحسین در پاسخ دلایل سرهنگ اشرفی، با خواندن بیتی از شاهنامه فردوسی موضوع بحث محلی را عوض می کند و به مسایل سیاسی کشور می پردازد. او می گوید: «گنه گر مرا بود پیران چه کرد؟» سرهنگ می پرسد، منظورت چیست؟

ملاغلامحسین

جواب می دهد: «اگر من گنه کارم و عامل این همه حوادث محسوب می شوم، آیت الله خمینی چه کرده که این همه زیر فشار و شکنجه است؟ چرا سادات و روحانیون در قم و جاهای دیگر تحت فشار و ستم اند؟» شاه‌دان عینی روایت می کنند؛ سرهنگ اشرفی بسیار متعجب گردید و این گونه پاسخ داد که چرا «حرف سیاسی» می زنید؟ ما برای تو تلاش می کنیم عفو شاهانه بگیریم و شما این گونه حرف سیاسی می زنید!

هر چند از مطالب ملاغلامحسین درباره «امام خمینی» چیز زیادی ثبت نشده است؛ اما همین نکته که: «بعداً در مورد آقای خمینی مذاکراتی می شود»، بیانگر بسیاری از واقعیت هاست. چرا ملاغلامحسین، در کوههای دورافتاده کهگیلویه و بویراحمد و در اوج فشار نظامیان رژیم و برخی محلیان خریدار شده و جاسوس، درباره «امام خمینی «مذاکره» نموده است؟ او، به جای آن که مظلومانه و ملتسمانه از مقام نظامی رژیم خواهش نماید که حاکمان مملکت از سر تقصیرات او بگذرند، با جرأت و جسارت تمام نسبت به برخورد آنان با امام خمینی _ این سید شجاع _ و دیگر روحانیون انتقاد و اعتراض می نماید. در حقیقت، این گفته اعتراض آمیز، در آن شرایط حساس و بحرانی، جز از یک علاقمند عاشق بر نمی آمد.

باری، پس از چند ساعت مذاکره طولانی و تند، سرهنگ اشرفی امیدوارانه قول همکاری و مساعدت داده «سپس با ربوبوسی از یکدیگر خداحافظی مینمایند.»

ترفند جدید حکومت و کمک مالی به طایفه جلیل

حدود ده روز پس از ملاقات سرهنگ اشرفی و ملاغلامحسین، کمک های مالی دولت که شامل گندم و وام کشاورزی بود، به افراد طایفه جلیل ارزانی شد. این اقدام دولت، در واقع ترفند جدیدی بود که در راستای تسلیم نمودن هر چه زودتر ملاغلامحسین و یارانش صورت می گرفت. تصمیم گیرندگان حکومت، که در بحبوحه قیام عشایر، برای خاموش ساختن سریع قیام، کمک مالی _ بویژه گندم و آرد _ به مناطق مختلف بویراحمد، سرخی و قشقایی می نمودند، هیچ گاه منطقه جلیل را مدنظر نداشتند. تا زمانی که آریانا، وره‌رام و دار و دسته آنان حاکمیت فارس را در دست داشتند، طایفه جلیل از هرگونه کمک مالی حکومت محروم بود. اکنون، نیز پس از اعتراض شدید ملاغلامحسین و اطلاع رسانی سرهنگ اشرفی، مسئولان فارس _ خاصه

سرلشکر اردوبادی _ اقدام به این کار نموده بودند.

بدین ترتیب، سرلشکر اردوبادی فرمانده ناحیه ژاندارمری فارس، سرهنگ اشرفی را مأمور تقسیم سهمیه گندم منطقه جلیل و وام کشاورزی آنان نمود. در تقسیم گندم مزبور، ظاهراً به تعداد افراد هر خانوار، یک «گونی» گندم تعلق گرفته است. وام کشاورزی، نیز تنها به تعداد معدودی، آنهم به مبلغ ۵۰۰ تومان داده شده است.

در پی تقسیم گندم میان افراد طایفه جلیل، طوایف همسایه ای چون ساکنان رستم ممسنی _ از جمله حسین آباد، اکبری، مُراسخون و نوگک _ از کمکهای مرحمتی دولت برخوردار شدند(۱) میزان وام کشاورزی افراد نیز بر اساس قانون پرداخت وام کشاورزی در سال ۱۳۴۲، تعیین و تأدیه می شد. به رغم چنین «مرحمت» دولتی، ملاغلامحسین هیچ نرمشی در تسلیم شدن نشان نداد. گروه وی همچنان در کوهها و دهات آمد و شد می کردند و منتظر حوادث آینده بودند.

سیاست دولتمردان فارس خاصه سرلشکر اردوبادی و باقر پیرنیا استاندار فارس، بر آرامش منطقه و عدم برخورد خشن و قهر آمیز بود. به رغم خیرخواهی سرلشکر اردوبادی و هدف اصلی وی در پایان دادن به مسئله ملاغلامحسین، کمک های اهدایی او کاملاً با بدبینی معاندان محلی و دولتی مواجه شد. مأمور ویژه ساواک، در گزارش مورخه ۲۱/۱۰/۱۳۴۲ می نویسد:

۱- شخصی به نام وطن دوست روز ۱۸/۱۰/۴۲ غلامحسین جلیل را در حالیکه کردی داماد او همراه مشارالیه بوده است ملاقات و معلوم نموده است که سرهنگ اشرفی معاون ناحیه ژاندارمری فارس کاغذی به غلامحسین نوشته است در این زمینه که طبق تقاضای شما و کردی [،] گندم و پول (وام کشاورزی) برای شما آوردم که دیگر سر و صدائی نکنید.

۲- غلامحسین میگفته است که مقامات دولتی بمن وعده داده اند که تا بیست روز بعد از عید کارم را درست کنند و اگر نکردند مجبور بزد و خورد خواهم بود.

۳- تقسیم گندم و وام کشاورزی به طائفه جلیل ابوابجمعی غلامحسین در محل از نظر عناصر دولتخواه با بدبینی تلقی و اظهار داشته اند این همه محبت به غلامحسین

ص: ۴۵۰

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

گزارش دیگری از مأمور ویژه ساواک، حاکی است:

۱- غلامحسین جلیل (سیاه پور) از گرفتن وام کشاورزی که بوسیله سرهنگ اشرفی معاون ناحیه ژاندارمری [فارس] به محل برده شده است خودداری و اظهار داشته است که با این وام میخواهند مرا به دام بیندازند و اضافه نموده است که اگر میخواهند مساعدت نمایند برای من عفو بگیرند.

۲- داده شدن وام کشاورزی و گندم و جو به اطرافیان غلامحسین جلیل در بین مردم با بدبینی تلقی شده است (۲).

بنابراین، ترفند جدید حکومت نه تنها تأثیری در معرفی ملاغلامحسین و پایان مقاومت او و همزمانش نداشت؛ که نگرانی دولتیان و «عناصر دولت خواه» و وابسته محلی آنان را بیشتر کرد. در این میان، برخی کدخدایان بویراحمد و مسئولان ساواک فارس _ دادن وام کشاورزی و گندم به مردم طایفه جلیل راد «حق سکوت» به ملاغلامحسین و «به مناسبت یاگیری و عدم اطاعت» او عنوان کردند.

باز هم کدخدایان بویراحمد

بیشتر گفته شد که با تسلیم سریع کدخدایان مشهور بویراحمد، بهره برداری های حکومت از آنان آغاز و ادامه یافت. دولتیان، با وجود موفقیت های چشمگیر در کشتن عبدالله خان و تسلیم نمودن ناصرخان و کسانی چون خداکرم ضرغامپور و دیگر همراهان عبدالله خان و ناصرخان، هیچ پیشرفتی در حل «معضل» ملاغلامحسین به دست نیاوردند. اکنون، بیش از پنج ماه بود که پس از پایان سرکوب قیام عشایر، ملاغلامحسین و یارانش مقاومت نموده و حکومت موفق به خاتمه مقاومت آنها نشده بود. طرح ها و ترفندهای متعدد حکومت برای خاموش نمودن جریان ملاغلامحسین هم با شکست مواجه شده بود. حتی وضعیت به گونه ای شده بود که وی به صراحت «حرف سیاسی» می زد و آشکارا نسبت به سرسخت ترین مخالف رژیم _ امام خمینی _

ص: ۴۵۱

۱- همانجا.

۲- همانجا.

علاقه نشان می داد و سخت گیریهای رژیم را در باب او زیر سؤال می برد.

به دنبال لاینحل ماندن مسئله ملاغلامحسین، بار دیگر مأموران رژیم دست به دامن «کدخدایان» بویراحمد شدند. اسناد موجود نشان می دهد، دعوت های مکرر کدخدایان مشهور بویراحمد و پرداخت پول و پاداش، همه در راستای جلب همکاری آنان در سرکوب قطعی ملاغلامحسین صورت گرفته است.

بر اساس اسناد محرمانه ساواک، ژاندارمری فارس، دست کم «سه» دعوت عمومی از کدخدایان بویراحمد به عمل آورده است. بی تردید، هدف اصلی این دعوت های مکرر، خاتمه دادن به مسئله ملاغلامحسین و پایان مقاومت عشایر بوده است.

در دعوت نخست، که حدوداً یک هفته پس از ملاقات سرهنگ اشرفی با ملاغلامحسین انجام گرفته، ظاهراً هیچ صحبتی مطرح نشده است (۱).

دعوت دوم، با حضور سرهنگ اشرفی معاون ناحیه ژاندارمری فارس و کدخدایان بویراحمدی چون «هادی پناهی، مجید موسوی، حداد پناهی، سیف الله امیری، ایموردلی، حسین امیری، کاوس نیک نام و الماس باقری» صورت گرفته است. (سند شماره ۲۱)

گزارشگر ساواک بیان می دارد:

سرهنگ اشرفی معاون ناحیه ژاندارمری فارس... در ضمن صرف نهار صحبت از غلامحسین سیاه پور را پیش کشیده و اظهار داشته است که مشارالیه هر چه زودتر تسلیم شود به نفع او است و به کدخدایان نصیحت کرده است که در تسلیم او اقدام نمایند و کدخدایان مزبور هم جواب داده اند ما میانه خوبی با غلامحسین سیاه پور نداریم و تلویحاً جواب رد به ژاندارمری داده اند. (همان سند)

سه روز بعد، ژاندارمری فارس، جمع دیگری از کدخدایان بویراحمد را در ناحیه مزبور گرد کرد و در باب چگونگی تسلیم نمودن ملاغلامحسین و همراهانش بحث و مذاکره نمود. در جلسه مذکور، سرلشکر اردوبادی، فرمانده ژاندارمری فارس، خود برای کدخدایان بویراحمد صحبت کرده است.

گزارش «مأمور ویژه» ساواک از سومین دعوت کدخدایان بویراحمد در ناحیه ژاندارمری فارس این گونه است:

ص: ۴۵۲

بعد از ظهر روز جمعه ۱۳/۱۰/۴۲ فرماندهی ناحیه ژاندارمری [فارس] کدخدایان بویراحمد به اسامی... ولی پناهی _ خورشید برومند _ بیژن منصوری _ حمداله بهادر تامرادی _ هوشنگ بهادر تامرادی _ مجید موسوی _ حداد پناهی [و] علی نیک اقبال [را] به ناحیه ژاندارمری دعوت کرده و مجدداً در مورد غلامحسین سیاه پور صحبت و از کدخدایان مزبور تسلیم او را خواسته است.[۱] کدخدایان مزبور به ایشان جواب داده اند که اگر کریم برکت بهبهانی را ژاندارمری در کار غلامحسین سیاه پور دخالت نداده و او را واسطه کار قرار نداده بود شاید خود غلامحسین سیاه پور تسلیم می گردید ولی با کارهایی که شخص مزبور انجام داده کار را مشکل کرده است... (همان سند)

از مفاد گزارش جلسه اخیر برمی آید که برخلاف گروه قبلی، لاقلاً برخی از این دسته از کدخدایان بویراحمد، زمینه استفاده از خویش و مشارکت در سرکوب ملاغلامحسین و همراهانش را به تلویح و تصریح نشان داده اند. شرکت کنندگان جلسه دهم دیماه ۱۳۴۲ با این بهانه که «ما میانه خوبی با غلامحسین سیاه پور نداریم... تلویحاً جواب رد به ژاندارمری داده اند.» اما، برخی از کدخدایان جلسه سیزدهم دیماه، نسبت به حضور و همکاری یک پيله ور بهبهانی با مأموران ژاندارمری و ارتباط با ملاغلامحسین سیاهپور معترض شده اند. این پيله ور بهبهانی، کریم برکت نام داشته که تقریباً از سال ۱۳۳۵ به ممسنی آمده و در «حسین آباد» ساکن گشته بود. وی، فردی فعال در عرصه اقتصاد و سیاست بود. اوضاع مناسب مالی وی، این اجازه را داده بود که با داد و ستد اقتصادی، اقلام و اجناس مردم منطقه را تأمین نماید. طایفه جلیل، یکی از طوایف همسایه ممسنی های رستم بود، که تقریباً شش ماه از سال در گرمسیر _ کنار ممسنی ها _ می زیست. طبعاً این طایفه نیز با کریم برکت بهبهانی، دادوستد اقتصادی داشت. وی که با ملاغلامحسین و دیگر ریش سفیدان طایفه جلیل آمد و شد و همکاری اقتصادی داشت، در بحبوحه وقایع خونین ۱۳۴۲ و پیامدهای آن، این مناسبات را ادامه داد. مأموران دولت نیز سعی می کردند از این مناسبات دوستانه و اقتصادی در جهت حاضر نمودن ملاغلامحسین استفاده نمایند. کریم برکت، به رغم همکاری و همراهی نیروهای نظامی، برخی اطلاعات کسب شده را به نزدیکان ملاغلامحسین منتقل می کرد. همین اطلاعات اندک و دادوستد اقتصادی، کمک بالنسبه بزرگی به ملاغلامحسین و

یاران او بود. به نظر می‌رسد، کدخدایان بویراحمد _ که خود هیچ کمکی در حفظ ملاغلامحسین و یارانش نمی‌کردند و معدودی از آنان در نابودی او راهنما و همکار دولتیان شده بودند _ عمداً به تخریب کریم برکت بهبهانی پرداخته و موقعیت او را در نزد نظامیان تضعیف کرده‌اند.

کدخدایان بویراحمد، پا را از این فراتر گذاشته، نسبت به کمک‌های مالی دولت به طایفه جلیل _ که تنها تقسیم‌گندم و پرداخت اندکی وام کشاورزی بود _ صریحاً اعتراض گزافه‌آمیز نموده‌اند. آنها با تأکید گفته‌اند، خدمتگزاران حکومت و شاهنشاه را مدت‌های مدید در انتظار وام کشاورزی نگه می‌دارند؛ اما «به مناسبت یاغیگری و عدم اطاعت غلامحسین سیاه پور» و «دادن حق سکوتی باو» به طایفه جلیل کمک می‌گردد!

سرتیپ مسعود حریری در گزارشی به مدیریت اداره کل سوم ساواک کشور می‌نویسد:

در ملاقاتی که چند روز قبل با کدخدایان بویراحمد انجام شد نامبردگان به طور کلی از داده شدن وام کشاورزی و گندم و جو به طایفه جلیل (که من غیرمستقیم کمک به غلامحسین سیاه پور تلقی می‌شود) وسیله ژاندارمری ناراحت بوده و تلویحاً اشاره می‌نمودند که این کمک‌ها بمناسبت یاغیگری و عدم اطاعت غلامحسین سیاه پور از مأمورین دولت و مانند دادن حق سکوتی باو انجام میشود[؟] در حالی که کدخدایان خدمتگذار مدت مدیدی است بانتظار پرداخته شدن وام کشاورزی در شیراز معطل هستند و تاکنون در انجام تقاضای آنان اقدام نشده است. اینجانب ضمن تذکرات لازم [،] نامبردگان را بمراحم و کمکهای دولت و قدردانی مقامات عالی‌ک کشور از خدمتگذاران واقعی امیدوار [نموده] و در ضمن باستانداری هم در مورد وادار(۱) ساختن و پرداخت وام کشاورزی بآنان توصیه لازم بعمل آمد. (سند شماره ۲۲)

به دنبال این گزارش، سرلشکر پاکروان رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، مراتب نگرانی و «بدبینی کدخدایان خادم بویراحمد» را به ریاست اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران اعلام می‌دارد. وی می‌نویسد:

ص: ۴۵۴

برابر تحقیقات معموله پرداخت وام کشاورزی بطایفه جلیل بویراحمد (که من غیرمستقیم کمک به غلامحسین سیاهپور تلقی شده) موجب ناراحتی و بدبینی کدخدایان خادم بویراحمد گردیده و اظهار میدارند دولت در مقابل تمرد و بعنوان حق سکوت باشخاص وام میدهد. (سند شماره ۲۳)

رئیس ساواک کشور، در پایان گزارش خویش، به دروغ می گوید: «غلامحسین جلیل اکنون در باشت نزد ملک منصور باشتی و تحت حمایت وی میباشد [و] نامبرده چنانچه مایل باشد میتواند او را تسلیم نماید.»

با این گونه اعتراضات صریح، که از جانب برخی کدخدایان بویراحمد مطرح گردیده _ و مکاتبات متعدد رؤسای ساواک _ زمینه سرکوب قطعی ملاغلامحسین و طایفه جلیل و مسدود نمودن هر گونه روزنه کمک به آنان مهیا می شده است. این دسته از کدخدایان بویراحمد، که وقایع بعد نشان داد تنها دو تن از آنان _ ملاولی پناهی و کی خورشید برومند _ همدست دولتیان شده بودند، پیشنهادهای دیگری برای خاتمه دادن به مقاومت ملاغلامحسین ارائه داده اند. از جمله، برای جلوگیری از کمک های مختلف طوایف متعدد «باوی» که همسایه طایفه جلیل بودند، نسبت به ملک منصور خان باشتی _ که خود با سرکوبگران عشایر همکاری می کرد _ گزارش های متعدد داده اند. در این گزارش های مکرر، به دروغ بر حمایت و جانبداری مخفیانه ملک منصور خان باشتی از ملاغلامحسین سیاهپور جلیل تأکید بسیار شده است. این گونه گزارش های، موجب فشار بیشتر بر بزرگان باوی و عدم همکاری با ملاغلامحسین می گردید(۱)

سرتیپ مسعود حریری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت فارس و بنادر، در گزارش مورخه ۲۰/۱۱/۱۳۴۲ به مدیریت کل اداره سوم ساواک می نویسد:

در مذاکره ایکه اخیراً با دو نفر از کدخدایان متنفذ بویراحمد درباره وضع

ص: ۴۵۵

۱- نمونه های متعددی از این گزارشات در پرونده ملاغلامحسین سیاهپور و ملک منصور خان باشتی موجود است. علی بخش بخشایی، پسر برادر ناتنی ملاغلامحسین خود معترف است که در ساواک فارس، به عمد و دروغ علیه ملک منصور خان باشتی و ارتباط و همکاری با ملاغلامحسین سخن گفته است. وی، هدف از این کار را تخریب خان باشتی و ضربه به موقعیت مناسب دولتی وی عنوان می کند.

غلامحسین سیاهپور^(۱) انجام شد نامبردگان با قطعیت هر چه تمامتر اظهار داشتند که شخص مزبور اکنون در باشت تحت حمایت ملک منصور باشتی بوده و چنانچه این شخص بخواهد می تواند نامبرده را تسلیم نماید...^(۲)

در حقیقت، در نتیجه تحریک و توطئه چینی برخی کدخدایان بویراحمد، ملک منصورخان باشتی بالاجبار از جانب دولتیان موظف به تعقیب ملاغلامحسین و حتی تهیه طرح «ترور» وی گردید.

سرتیپ حریری، در گزارش مورخه ۱۲/۱۲/۱۳۴۲ به مدیریت کل اداره سوم ساواک اعلام می دارد:

تیمسار سرلشکر ضرغام فرمانده لشکر ۱۰ مستقل اهواز و سرکار سرهنگ دانشور فرماندهی ناحیه ژاندارمری خوزستان و سرکار سرهنگ عزیزاده فرماندار کل کهگیلویه که بمنظور بررسی هائی بشیراز آمده بودند که مراتب جداگانه به استحضار رسیده [۴]، ملک منصور باشتی نیز در همان تاریخ به شیراز آمده [است]. به قراری که اطلاع کسب شده آمدن ملک منصور باشتی به منظور بررسی روی موضوع غلامحسین سیاه پور و تهیه طرح برای ترور شخص منظور بوده است^(۳).

بدین ترتیب، باز کدخدایان بویراحمد به آغوش حکومت پناه بردند و یکی دو تن از آنان، با تمام وجود به همکاری نظامیان در سرکوب ملاغلامحسین و همراهانش تن دردادند. سند محرمانه زیر نشان می دهد کی خورشید برومند _ همچون ملا ولی پناهی _ برای «خاتمه دادن به کار غلامحسین سیاهپور» به جمع نظامیان پیوسته است. سرتیپ حریری، در گزارش مورخ ۲۳/۱۱/۱۳۴۲ به مرکز می نویسد:

خورشید برومند یکی از کدخدایان قائد گیوی بویراحمد که همراه سایر کدخدایان برای اخذ وام کشاورزی بشیراز آمده اند چند روز است [که در] شیراز نیست و غیبت او با توجه باوضاع و احوال برای بستگانش و کدخدایان تولید نگرانی و ناراحتی نموده است [۰]. طبق تحقیقاتیکه بعمل آمده و استنباط می شود مشارالیه بطور کاملاً محرمانه برای خاتمه دادن بکار غلامحسین سیاهپور همراه تیمسار اردوبادی

ص: ۴۵۶

۱- اصل: سیاپور.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳- همانجا.

به رغم همکاری ملا- ولی پناهی و کی خورشید برومند با نیروهای دولتی، دیگر کدخدایان بویراحمد به انحاء مختلف از حضور آشکار و جانبداری حکومت سر باز زدند. اسنادی در دست است که نشان می دهد برخی کدخدایان _ چون آقا بیژن منصوری و آقا یدالله ارجمند _ به پسر ملاغلامحسین به نام فرامرز گفته اند: «فوری حرکت کن نزد پدرت و علی [آقا علیداد] که مبادا در دام ده من گندم و پول بیفتی و اضافه کرده... که ما غرق شده ایم خیلی مواظب خودتان باشید که مثل ما بیچاره نشوید.» (۲) کدخدایان مشهوری نظیر کی اسماعیل مظفری، ملا محمدعلی نیکبخت، کی الله قلی جهانبازی و کی مندنی جهان بین _ از قایدگیوی های حوزه دشتروم _ همواره نقش مثبت داشتند.

کدخدایان طایفه تامرادی و ابوابجمعی ایشان، هیچ گاه در دسته های چریک محلی و تعقیب جنگجویان جلیلی مشارکت نکردند. تیره های متعدد «آقایی» که ملاغلامحسین، خواهرزاده شان محسوب می شد، کمک های فراوان می نمودند و هیچ علاقه ای به نابودی او و یارانش نداشتند. تیر تاجی ها که در متلاشی نمودن ناصرخان و گروه وی، نقش اساسی را ایفا کرده بودند؛ به توصیه کدخدایان و بزرگانی چون «ملاردشیر نگین تاجی» هیچ گاه نسبت به طایفه جلیل و تعقیب ملاغلامحسین و همراهانش، اصرار و سرسختی نشان نمی دادند. با وجود این، تصمیم سردمداران حکومت پهلوی بر پایان دادن به مسئله ملاغلامحسین و همزمانش _ که آخرین مبارزان عشایر محسوب می شدند _ قطعی و لایتغیر بود.

تنها نگرانی موجود در فارس

در چهارمین روز نوروز سال ۱۳۴۳، استاندار فارس و بنادر _ باقر پیرنیا _ نخستین گزارش خویش را از اوضاع سیاسی _ امنیتی فارس به محمدرضا شاه اعلام کرد. اکنون، قریب یکسال و نیم از بحران خونین فارس می گذشت و هنوز برخی عاملان آن دستگیر

ص: ۴۵۷

۱- همانجا.

۲- همانجا.

و تسلیم نشده بودند.

البته، نگرانی های مسئولان سیاسی و امنیتی فارس تا حدود زیادی مرتفع شده بود، و تنها نگرانی موجود در فارس، مسئله ملاغلامحسین و یارانش بود. این مهم، در اولین گزارش استاندار فارس به صراحت ذکر شده است.

... پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه

مفتخراً بشرفعرض می رساند با حضور سپهبد مالک و سرلشکر اردوبادی بمسائل امنیتی فارس رسیدگی شد.

۱- تا این ساعت امنیت کامل در راه ها با مراقبت گشتی ها و پستهای سیار کاملاً برقرار [و] مسافری کاملاً راحت و راضی هستند. ۲- تعقیب سارقین لر و نفر بتدریج شروع [شده] و خوشبختانه با عنایات ذات مبارک شاهنشاه بعد از زد و خورد و قتل سه نفر سارق مسلح از دسته مزبور و شهادت (۱) یک ژاندارم و یک نفر محلی و مجروح شدن دو نفر محلی تعدادی در حدود هزار گوسفند مسروقه از سارقین متواری اخذ و طبق اطلاعاتی که می رسد مردم محل از کشف گوسفندهای خود راضی و شکر گزارند. ۳- در مورد تعقیب غلامحسین سیاهپور، اوامر مبارک توسط ژاندارمری بموقع اجرا گذاشته شده و آغاز گشته است و تدابیر لازم اتخاذ گردیده و تا پای جان در اجرای آن خواهند ایستاد، ولی جان نثار برای اجتناب از هزینه های زیاد و هم چنین کوتاه کردن کار و جلوگیری از هرگونه نگرانی در آن منطقه و با توجه به عرائضی که شفاهاً در مورد اعمال غلامحسین سیاهپور بشرفعرض مبارک رساند از پیشگاه مبارک اجازه می خواهد که جهت تسریع تسلیم [،] بوی اطمینان داده شود همانطوری که درباره عوامل دست دوم اغتشاش فارس عمل شده نسبت به کار وی رسیدگی قانونی خواهد شد و طبق اعلامیه صادره نیروی زمینی محکوم قطعی شمرده نخواهد شد. جان نثار یقین دارد که نامبرده با اطمینان و اطلاع از مظاهر عدالت پروری شاهنشاه خود را در اختیار خواهد گذاشت و با این عمل تنها نگرانی موجود در فارس رفع خواهد شد. [و]. نظریات فوق مورد تأیید سپهبد مالک و سرلشکر اردوبادی نیز میباشد... (سند شماره ۲۴)

ص: ۴۵۸

۱- اصل: شهادت.

معهدا، کاملاً مشخص است تنها نگرانی موجود در فارس، که مسئولان سیاسی - نظامی فارس با آن دست به گریبان بوده، مسئله ملاغلامحسین سیاهپور و یارانش بوده است. این مسئله مهم، به گونه ای بود که محمدرضا شاه حساسیت زیادی نسبت به آن پیدا کرده بود. اکنون، یازده ماه از اتمام جنگ گجستان می گذشت و عوامل اصلی آن دستگیر نشده بودند.

بنابراین شاه، حق داشت ناراحت و عصبانی گردد. یک بار، سپهبد آریانا حدود ۹ ماه پیش - تیرماه ۱۳۴۲ - در نامه ای مهم و محرمانه، عصبانیت محمدرضا شاه را به ارتش و ساواک اعلام کرده بود. به نظر می رسد، در این زمان نگرانی و عصبانیت شاه به اوج خود رسیده است. وی، البته حق داشت؛ زیرا لشکرهای ارتش و مأموران مخفی ساواک و نیروهای انتظامی ژاندارمری و حتی چریک های مزدبگیر محلی، تاکنون نتوانسته بودند ملاغلامحسین و همزمانش را دستگیر یا نابود نمایند. طرح های متعدد دولت، مقاومت ملاغلامحسین و یارانش را نشکسته بود و هنوز آخرین دسته عشایر مبارز باقی مانده بود.

در اسناد موجود، نشانی از پاسخ محمدرضا شاه به نخستین نامه استاندار فارس و درخواست وی - و سپهبد مالک و سرلشکر اردوبادی - نیست. آیا، او پاسخی بدین درخواست نداده است؟ در این باره، اظهار نظر قطعی نمی توان کرد. از مفاد گزارش استاندار فارس برمی آید که وی در سال گذشته - ۱۳۴۲ - در باب ملاغلامحسین سیاهپور با محمدرضا شاه صحبت کرده است. هر چند اطلاعی از واکنش شاه نسبت به گفته های باقر پیرنیا در دست نیست؛ اما به نظر می رسد محمدرضا شاه چندان روی خوشی نشان نداده است. اسناد موقت بعدی، این نظر را تأیید می کند. در هر حال، استاندار فارس با همفکری سپهبد مالک و سرلشکر اردوبادی به شاه پیشنهاد می نماید، برای رفع «تنها نگرانی موجود در فارس و اجتناب از هزینه های زیاد و همچنین کوتاه کردن کار و جلوگیری از هرگونه نگرانی» در منطقه، به ملاغلامحسین اطمینان داده شود که «محکوم قطعی شمرده نخواهد شد»، تا بدین طریق «خود را در اختیار» دولت بگذارد.

با عدم پاسخ محمدرضا شاه، مأموران او برای تسلیم نمودن ملاغلامحسین و یارانش به ترفندهای دیگری دست یازیده اند.

وقتی طرح های متعدد دولتیان، در طول سال ۱۳۴۲ تأثیری در معرفی و تسلیم ملاغلامحسین و یارانش دربر نداشت، تصمیمات تازه دیگری اتخاذ گردید.

بنابراین، در نیمه اول اسفند ماه ۱۳۴۲، حکومتیان با همفکری و همیاری دو تن از کدخدایان بویراحمد - ملاولی پناهی و کی خورشید برومند - و نیز ملک منصور خان باشتی زمینه تشکیل سریع دسته های متعدد چریک محلی و تعقیب ملاغلامحسین و یارانش را فراهم کردند.

با موافقت این دو کدخدای بویراحمدی و خان باوی، اکیپ های متعدد چریک، به همراه مأموران امنیتی و نظامی، از اوایل فروردین ۱۳۴۳ در اطراف منطقه جلیل، مأموریت خویش را آغاز کردند (۱). اکیپ های مختلف چریک مزدور محلی که چند تن نظامی، هر دسته را رهبری و نظارت می کرد وارد منطقه جلیل شدند. علاوه بر این، نیروهای نظامی ژاندارمری از واحدهای هنگ ژاندارمری بهبهان و کازرون به صورت «محرمانه و مخفی» برای دستگیری ملاغلامحسین، فعالیت خویش را آغاز کردند. ساواک فارس در گزارش های محرمانه خویش به ساواک مرکز، به این موارد اشاره نموده است.

برابر اظهارات شفاهی تیمسار سرلشکر اردوبادی از روز ششم فروردین ماه جاری دستجات محرمانه و مخفی ژاندارمری با همکاری ناحیه ژاندارمری خوزستان در تعقیب غلامحسین سیاهپور بوده [و] واحدهای هنگ ژاندارمری بهبهان و کازرون برای اجرای طرح و قلع و قمع نامبرده بالا و همدستانش داخل در عمل خواهند شد (۲).

به دنبال این گزارش، ساواک فارس در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۴۳ به مرکز اعلام می دارد:

ص: ۴۶۰

۱- در اواخر اسفند ماه ۱۳۴۲، یک فروند هلی کوپتر نظامی در روستای سالاری جلیل به زمین نشست. سرنشینان آن سرهنگ اشرفی و ملاکریم برکت بهبهانی بودند. سرهنگ، پس از توقفی کوتاه، مواردی را با ریش سفیدان آبادی از جمله یکی دو تن از پسران ملاغلامحسین مبنی بر معرفی او عنوان کرد. در این بحبوحه، ملاکریم برکت به صورت محرمانه و آرام، خبر تشکیل دسته های چریک محلی را اعلام داشت و خواستار مقاومت بیشتر شد.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

واحد‌های هنگ ژاندارمری کازرون و بهبهان که در تعقیب غلامحسین سیاهپور و همراهان بوده اند هنوز به محل اختفاء اشرار پی نبرده و کماکان در جستجوی آنان می باشند... (۱) بر اساس اطلاعات برخی از محلیان، یکی از اهداف اصلی گروه های محرمانه و مخفی نظامی در شناسایی محل اختفای ملاغلامحسین و همزمانش، بمباران هوایی آن بوده است. آموزگار عشایری روستای محل سکونت ملاغلامحسین _ که در خانه او مقیم شده بود _ در خاطرات خویش از ایام مزبور، به یاد می آورد که مأموران دولتی به او پیشنهاد مبلغ کلانی را دادند تا محل اختفا و سکونت شبانه ملاغلامحسین و همراهانش را نشان دهد و آنها به بمبارانش پردازند. وی به رابط نظامیان جواب منفی داده و به صراحت گفته است، من در خانه ملاغلامحسین زندگی می نمایم و نان و «نمک» آنان را می خورم و هیچ گاه این کار را نمی کنم (۲)

در پی ناتوانی «دستجات محرمانه و مخفی ژاندارمری» و عدم دسترسی و دستگیری ملاغلامحسین و یارانش، دولتیان به فکر دیگری افتادند. آنان در یک اقدام غیرمنتظره، دستور سریع احضار بزرگان و ریش سفیدان طایفه جلیل را صادر کردند، تا شاید بدین طریق معضل ملاغلامحسین را حل نمایند.

حضور ناگهانی مقامات عالی رتبه نظامی در منطقه جلیل

تقریباً از اوایل فروردین ۱۳۴۳ دسته های متعدد چریک محلی و پادگانهای کوچک نظامی در کنار روستاهای مختلف طایفه جلیل مستقر شدند. برخی دسته های چریک و پادگانهای نظامی به صورت ثابت استقرار یافتند و جمعی از آنان سیار بودند. در نیمه اول فروردین ماه ۱۳۴۳، سه فروند هلی کوپتر نظامی، در روستای «پهون» جلیل به زمین نشست. در حین پیاده شدن سرنشینان یکی از هلی کوپترها، ناگهان هلی کوپتر مزبور به

ص: ۴۶۱

۱- همانجا.

۲- به نقل از «سیداسلام قلی پور» که خود در خاطرات مکتوب خویش آن را نگاشته و در اختیار نگارنده قرار داده است. وی، اضافه می نماید که چندین بار دیگر به مراکز نظامی در گچساران و نورآباد ممسنی احضار و با تهدید و شکنجه خواستار همکاری وی و تعیین مخفی گاه ملاغلامحسین و همزمانش گردیده اند. اما، وی هیچ گاه تن بدین کار نداده است.

حرکت در آمد. خلبان آن، که ظاهراً در کنارش ایستاده بود، به صورت خمیده پرید که آن را خاموش نماید. در اثر برخورد ملخ هلی کوپتر با سر و دست خلبان، میچ دستش قطع و استخوان سرش شکست. سرانجام یکی دیگر از خلبانان دویده و خود را به هلی کوپتر مذکور رسانده، آن را خاموش کرد. فوراً خلبان مجروح را سوار هلی کوپتر دیگر کرده به سوی شهر حرکت کردند؛ اما ظاهراً وی در بین راه _ یا نرسیده به بیمارستان _ جان سپرد.

سرنشینان سالم هلی کوپترها ساعتی در روستای پهون جلیل باقی ماندند. آنان، سپهبد مالک فرمانده ژاندارمری کل کشور؛ سرلشکر اردوبادی فرمانده ژاندارمری ناحیه فارس؛ سرهنگ دانشور فرمانده ژاندارمری ناحیه خوزستان و دو سه تن دیگر بودند. از میان آنها، سرهنگ دانشور که از قبل شناخت و آشنایی با مردم روستا منطقه داشت، وارد تجمع مردم روستای «پهون» جلیل گردید و با آنان احوالپرسی و سؤال و جواب نمود. سپهبد مالک و سرلشکر اردوبادی با همراهان خویش، به فاصله نسبتاً دورتری از مردم روستا، ایستادند و منطقه را نظاره گر شدند. اما، سرهنگ دانشور با مردم سخن گفت. نکته بسیار مهمی که در ذهن تمام شاهدان عینی مانده است، این بوده که سرهنگ دانشور سؤال کرد: «مرا می شناسید؟» برخی جواب دادند، بله. شما سرهنگ دانشور هستید. بعد ادامه داد: «من از دوستان غلامحسین سیاهپورم. چند بار به خانه اش آمده ام. آن موقع که رفت و آمد می کردم، وی اهل عبادت بود و بسیار قشنگ نماز می خواند. آیا، الآن مثل گذشته نماز می خواند؟» فوراً، یکی از ریش سفیدان طایفه به نام «کاغلامعلی اقتصادی» پاسخ داد: «جناب سرهنگ! آن موقع که ما هم او را می دیدیم قشنگ نماز می خواند. اما، مدتهاست که پس از آن وقایع و درگیری ها، او را ندیده ایم و نمی دانیم.»

با پاسخ هوشمندانه کاغلامعلی، سرهنگ دانشور ساکت شد و دیگر در این باب سخنی نگفت. این گونه به نظر می رسد، سرهنگ دانشور با استفاده از علاقه و تعصب مذهبی مردم و بیان ویژگی برجسته مذهبی ملاغلامحسین، به دنبال کسب اطلاع از حضور ملاغلامحسین و یارانش در منطقه بوده است. او می خواست بداند ملاغلامحسین با مردم منطقه رفت و آمد دارد یا نه. کاغلامعلی نیز باهوش سرشار خویش، فوراً دریافت که منظور سرهنگ چیست. پس با پاسخ سریع، مانع سخن گفتن دیگران شد. بقیه هم ساکت شدند. اما، همه می دانستند که ملاغلامحسین و رفقاییش در

منطقه هستند، و چون نمی خواستند او را از دست دهند، اطلاعی به نظامیان نمی دادند.

مقامات عالی رتبه نظامی، ساعتی در روستای «پهون» جلیل ماندند. سپس با هلی کوپترهای خویش بازگشتند. هر چند، هدف اصلی حضور این جمع عالی رتبه نظامی در منطقه جلیل معلوم نشد؛ اما برخی منابع محلی معتقدند، مقصود اصلی، ملاقات و مذاکره با ملاغلامحسین بوده است (۱) حسینی می نویسد:

... در بهار ۱۳۴۳ سپهبد مالک به اتفاق سرلشکر ضرغام فرمانده لشکر خوزستان و فرمانده ناحیه ژاندارمری خوزستان سرهنگ دانشور [،] با ملاغلامحسین در روستای پهون وعده ملاقات گزاردند اما در موقع پیاده شدن ملخ هلی کوپتر به سر خلبان آن اصابت ... نمود و سرهنگ عزیزاده نیز مجروح گردید که آنها مجبور شدند به طور اضطراری برگشت نمایند و آن مسافرت بدون اخذ نتیجه به پایان رسد (۲).

به نظر نمی رسد، چنین وعده ای گذاشته شده؛ زیرا هیچ یک از منابع شفاهی و شاهدان عینی، تاکنون بدین مهم اشارت نکرده است. شاید مقامات نظامی، چنین هدفی داشته اما هیچ گاه آشکارا اعلام نشد. احتمال دارد فرماندهان نظامی مذکور، برای شناسایی و بررسی دقیق تر منطقه و اجرای طرح های بعدی، چنین اقدامی کرده باشند. در هر حال، هیچ اطلاع درستی از هدف حضور این جمع نظامی در دست نیست.

احضار بزرگان و ریش سفیدان طایفه جلیل

اندکی پس از حضور مقامات عالی رتبه ژاندارمری در منطقه جلیل، دستور احضار برخی بزرگان و ریش سفیدان طایفه جلیل به مراکز نظامی و امنیتی فارس و خوزستان صادر شد. حدود ۱۷ نفر از بزرگان طایفه جلیل، که از خانواده های مختلف بودند، به وسیله اتومبیل های دولتی و تحت نظارت نظامیان به گچساران اعزام شدند. این افراد عبارت بودند از: ملابهمن کریمی، کاعلی باقرپور، کاغیضان جعفری، ملافرار قلندری، ماباباخان مرادی، ملاعلی سینا پناهی، ملابیت الله علی پور، ملا علی محمد محمدی، مشهدی رمضان آرامش فر، ملاخداخواست خرمی، ملاغلامرضا رضایی، ملا غلام

ص: ۴۶۳

۱- ساعد حسینی، همان، ص ۱۲۸.

۲- همانجا.

نصرتی، خدابخش همت پور، علی بخش بخشایی، بهمن امینی و فرامرز سیاهپور در گچساران، که دو سه روزی محترمانه نگه داشته شدند، چند تن از مقامات نظامی به پند و اندرز آنان پرداخته و خواستار معرفی ملاغلامحسین گردیدند. افرادی چون سرهنگ علیزاده فرماندار کل کهگیلویه و بویراحمد، سرهنگ دانشور فرمانده ژاندارمری خوزستان و سرهنگ تژده فرماندار ممسنی به ایراد سخن پرداختند. علاوه بر مقامات نظامی و دولتی، ملک منصورخان نیز مختصر صحبتی نمود و به تأیید گفته های مقامات کشوری و لشکری پرداخت (۱).

گزیده بیانات آنان تحریک آمیز و توأم با تهدید و تطمیع بود. آنها، ابتدا به تعریف و تمجید مردم منطقه و طایفه جلیل پرداخته، سپس در نکوهش اعمال و اقدامات ملاغلامحسین و عدم معرفی خویش به دولت داد سخن دادند.

در پایان نیز با تهدید و تحیب اعلام داشتند: «شماها بایستی برای نجات جان او و بیرون آمدن از اوضاع نابسامان و سخت کنونی، وی را مجبور به تسلیم نمایید. در غیر این صورت، سختی ها و تنگناهای بیشتری خواهید دید. تسلیم شدن او، هم به نفع شماست و هم به نفع خودش. سرنوشت وی، بهتر از عبدالله خان نخواهد بود. بالاخره، در کوه کشته خواهد شد. بهتر است، شماها او را وادار به معرفی و تسلیم نمایید، تا نجات یابید و از همه گونه امکانات مالی و معنوی برخوردار شوید.»

در خلال گفته های آنان به تلویح و تصریح، بر این نکته مهم تأکید می شد که در صورت حاضر شدن «سیاهپور»، هیچ گونه خطر جانی نخواهد داشت و در امان خواهد بود (۲).

پاسخ بزرگان طایفه جلیل به تهدیدات، تطمیع ها و تحیب های مقامات مزبور، غالباً

ص: ۴۶۴

۱- در خلال جلسات، ملک منصور خان باشتی، یکی از ریش سفیدان طایفه جلیل به نام «کاغیضان جعفری» را، محترمانه کنار کشیده و به او گفته است: «در صورتی که اسلحه بگیری و ملاغلامحسین را ترور کنی، دولت به تو حقوق ماهیانه و یک دستگاه خانه در گچساران می دهد. ما بررسی کرده ایم و تو می توانی این کار را انجام دهی.» کاغیضان، در جواب او گفته: «آقای خان! ملاغلامحسین در جنگ نیمدور به تو کمک بسیار کرد. چرا این پیشنهاد را مطرح می کنی؟» منصورخان لحظه ای سکوت کرده، بعد گفته است: «من هم مجبورم. دولت و مسئولان آن از من توقعاتی دارند که بایستی انجام دهم.»

۲- ملا بهمن امینی می گوید: «منصورخان باشتی، پس از صحبت های مفصل دولتیان، رو به بزرگان طایفه جلیل کرد و با کنایه گفت: اگر این همه صحبت با سنگ می شد، جوابی از او شنیده می شد. ولی شما هیچ پاسخی نمی دهید.»

این نکته بود که: «ما قادر به یافتن و معرفی او نیستیم. او از جان گذشته و نسبت به ما بی اعتماد است و هیچ به حرف ما گوش نمی کند.»

مأموران حکومت می دانستند این گفته نمایندگان جلیلی نادرست است، و آنان نمی خواهند فشاری بر ملاغلامحسین وارد آورند و مجبور به تسلیمش کنند. معهذا قبل از مرخص نمودن ریش سفیدان طایفه، از آنها درخواست نموده چند روزی فرصت دارند که خوب فکر کنند و بهترین تصمیم را بگیرند. از نظر مقامات دولتی، بهترین تصمیم معرفی نمودن ملاغلامحسین بود. بزرگان طایفه، اندکی پس از جلسه گچساران، به نورآباد ممسنی اعزام شدند. آنان دوباره به نزد نظامیان برده شدند تا نتیجه تصمیم خویش را اعلان نمایند. معهذا دو سه روزی نیز در مهمانسرای شهرداری نورآباد، اقامت اجباری نمودند و به دستورات و تهدیدها _ و تا حدی نیز تطمیع و تحیب دولتیان _ گوش فرا دادند. برخورد نظامیان، بویژه سرلشکر اردوبادی، به تندی و غضب گراییده بود. مقامات نظامی و دولتی، چون با پاسخ های قبلی بزرگان جلیل مواجه گردیدند، ناامیدانه غضبناک و خشمگین شدند. سرلشکر اردوبادی، با حالتی عصبانی، گوش فرامرز فرزند ارشد ملاغلامحسین را محکم کشید و اعلام کرد: «اگر غلامحسین را معرفی نمایید، این را زندان می کنیم.» وی همچنین ادامه داد: «تا امروز شما ظالم بودید و ما مظلوم! از این به بعد ما ظالم می شویم و شما مظلوم!»^(۱)

تهدید های نظامیان، هیچ تأثیری در تغییر عقیده ریش سفیدان طایفه جلیل نداشت. آنان با روحیه ای قوی، هرگونه تهدید، تطمیع و تحیب را بی اثر نموده، دولتیان را مأیوس و ناامید کردند. به دنبال بی نتیجه ماندن جلسات نظامیان و ریش سفیدان طایفه جلیل، اجازه ترخیص آنان داده شد. بنابراین، یکی دو اتومبیل دولتی، بزرگان طایفه را به منطقه بازگرداند و حکومتیان به فکر دیگری افتادند.

قتل غلامعلی دشمن زیاری قاتل سروان عبدالهی زاده

چنان که پیشتر گفته شد، گروه ملاغلامحسین متشکل از جنگجویان طوایف جلیل و

ص: ۴۶۵

۱- مصاحبه با: ملاغلامرضا رضایی و ملابهمن امینی از ریش سفیدان حاضر در جلسه. (علی بخش بخشایشی می گوید: «سرلشکر اردوبادی، گوش وی را نیز کشید و تهدیدات خویش را اعلام کرد.»)

بابکانی بود. در میان این جمع، جنگجوی دیگری از ایل دشمن زیاری کهگیلویه نیز حضور داشت. وی که از مبارزان جنگ گجستان بود، در دوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ سروان شفیع عبدالهی زاده و گروهبان منوچهر سماعی را که برای شناسایی منطقه مأموریت یافته بودند، به قتل رساند. از آن پس، معروفیت غلامعلی دشمن زیاری زیادتر شد و نظامیان حساسیت بیشتری نسبت به او پیدا کردند. غلامعلی که امنیت جانی نداشت و داماد بابکانی ها بود، به همراه دسته ملاعلی جفتا (= علی علیداد) به حالت متواری می زیست. او به همراه دسته مزبور، از سال ۱۳۴۲ تا فروردین ۱۳۴۳ تحت رهبری ملاغلامحسین، در کوهها و دهات به سر می برد. پس از آنکه دوباره برخی کدخدایان بویراحمد، توسط دولت تطمیع و تحریک شدند تا بر ملاغلامحسین و همراهانش فشار مضاعفی وارد نمایند، تلاش نمودند با ایجاد اختلاف داخلی، مبارزان عشایر را از هم جدا کنند. بنابراین، به طرق مختلف با ملاعلی علیداد تماس گرفتند و او را برای انجام عملی خیانت آمیز آماده کردند. در طی این تماسها و فشارها، ملاعلی مأمور شد برای نجات جان خویش و دریافت عفو و پاداش، یکی از همراهان خود، بویژه ملاغلامحسین سیاهپور و گردی انصاری را به قتل رساند.

ظاهراً در همان اسفند ماه ۱۳۴۲ ملاغلامحسین و همراهانش از موضوع مطلع گردیده و کاملاً مواظب او بوده اند. روایت می کنند که برخی افراد بابکانی، ملاغلامحسین را از ماجرای ارتباط ملاولی پناهی و ملاعلی جفتا باخبر نمودند. ملاغلامحسین هم البته ضمن هوشیاری کامل به نصیحت یاران پرداخته است. یکی از بازماندگان دسته ملاغلامحسین _ که در آن زمان همراه آنان بود _ می گوید: «ملاغلامحسین در اواخر اسفند ۱۳۴۲ گروه ده دوازده نفری خویش را جمع کرد و نصیحت نمود، مبدا کسی تحت تأثیر مخالفان و دشمنان قرار گیرد و درصدد قتل یاران برآید. منظور وی در آن موقع ملاعلی و همراهانش بود.»^(۱)

علاوه بر بابکانی ها، «کی هادی پناهی» محرمانه افرادی را به نزد «ملاجان محمد جلیل» _ که شوهرخواهر او و پسرعموی ملاغلامحسین بود _ فرستاد و از سر و سر

ص: ۴۶۶

۱- به نقل از: «براتعلی براتی» _ از طایفه دشتی _ که از اسفندماه ۱۳۴۲ تا زمان تسلیم ملاغلامحسین (مرداد ۱۳۴۳) همراه آنان بود.

ملاولی پناهی و علی علیداد خبر داد. با این اخبار تأیید شده، معلوم بود ملاعلی بابکانی تحت تأثیر ولی پناهی قرار گرفته و در صدد قتل فردی چون ملاغلامحسین یا گردی انصاری است.

از زمانی که این اطلاعات به صورت محرمانه به ملاغلامحسین منعکس شد، تا آن هنگام که ملاعلی علیداد موفق به قتل غلامعلی دشمن زیاری گردید، بیش از یک ماه طول کشید. از اواخر اسفند ۱۳۴۲ تا اواخر فروردین ۱۳۴۳، همراهان ملاغلامحسین در کوههای باشت و باوی، چرام، پیچاب، تسوج و اطراف امیرایوب انصاری به سر می بردند. در این مدت چون ملاعلی بابکانی توفیقی در قتل ملاغلامحسین و گردی انصاری به دست نیاورد تصمیم به قتل غلامعلی دشمن زیاری قاتل سروان عبداللهی زاده گرفت.

عملی کردن این تصمیم، که به پیشنهاد «ستوان آرین فر» - از نظامیان مسئول پادگان تمبی چرام - بود، البته برای وی آسان تر بود. بنابراین، در یک تصمیم محرمانه، همراهانش به نام های هومان، فتاح، موسی و غلامعلی را از ملاغلامحسین جدا کرد و خیلی زود اندیشه نادرست خویش را عملی نمود.

غالب روایات حکایت از آن دارد که غلامعلی دشمن زیاری در حال ادای نماز صبح بود که از سوی ملاعلی - و برخی همراهانش - هدف گلوله قرار گرفت (۱).

خبرنگار کیهان، در گزارشی که از بهبهان ارسال داشته، به نقل از «علی علیداد» می نویسد:

... چندی قبل آقای ستوان آرین فر افسر ژاندارمری به من پیغام داد که اگر موفق شوم غلامعلی [دشمن زیاری] را به مأمورین تحویل دهم پاداش نقدی خوبی دریافت خواهم داشت و گذشته از این از مجازات من نیز که با اشرار همکاری داشته ام صرف نظر خواهد شد. من با علاقمندی کامل موافقت خود را به مأمورین اطلاع دادم و در پی فرصت بودم که غلامعلی را اغفال کنم و او را تحویل مأمورین دهم [۰]. سرانجام باو پیشنهاد کردم که از دسته ای که قبلاً با آنها بودیم جدا

ص: ۴۶۷

۱- هر چند در منابع رسمی، ملاعلی قاتل غلامعلی دشمن زیاری محسوب شده است؛ اما برخی منابع محلی یکی دیگر از همراهان او را قاتل قلمداد کرده اند. در هر حال، غلامعلی دشمن زیاری به دست گروه بابکانی ها کشته شد.

شویم و باتفاق هم دسته دیگری تشکیل بدهیم و با این کار او را از دسته غلامحسین جلیلی که از اشرار معروف است جدا کردم و چند روز نیز با هم در کوهها گردش کردیم و من سعی نمودم که او را به نزدیکی یکی از پاسگاههای ژاندارمری ببرم[۱]. ولی او به من ظنین شد و خواست به طرفم تیراندازی کند که من باو مهلت ندادم و بسویش شلیک کردم. یک گلوله به سینه اش خورد ولی چون هنوز قصد مقاومت داشت تیر دیگری به پهلویش چپ او زد که از پهلویش راستش خارج شد و منجر به قتل وی گردید... (۱)

قتل غلامعلی دشمن زیاری، در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۴۳ اتفاق افتاد و به دنبال آن، جمع دیگری از عشایر مبارز _ بعد از یک سال مقاومت _ با کشتن همدستان خویش، تسلیم نظامیان شدند.

باقر پیرنیا، استاندار فارس، بر اساس گزارش ژاندارمری، خبر قتل غلامعلی را به «هیراد» رئیس دفتر مخصوص شاه اعلام می دارد (۲)

جناب آقای هیراد رئیس محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی

طبق گزارش ژاندارمری غلامعلی دشمن زیاری قاتل سروان عبدالهی در غائله سال گذشته فارس [،] امروز [۲۷/۱/۴۳] در طسوج توسط مأمورین ژاندارمری خوزستان بقتل رسید... (۳)

یک روز پس از این گزارش، سرهنگ احمد دهنادی، جانشین سرلشکر اردوبادی و فرمانده هنگ ژاندارمری شیراز، خبر تسلیم شدن «علی علیداد» را به استاندار فارس اعلام می دارد. به دنبال قتل غلامعلی دشمن زیاری سرهنگ دانشور فرمانده ژاندارمری ناحیه خوزستان، خبر آن را به سرهنگ «منشی زاده» مسئول ستون های عملیاتی حوزه

ص: ۴۶۸

۱- کیهان، (۶ اردیبهشت ۱۳۴۳، شماره ۶۲۲۲)، ص ۱۲. (کپی یک روزنامه در دست است که قاتل اعتراف نموده: «من موقعی که غلامعلی مشغول نماز خواندن بود اسلحه اش را برداشتم تا او را تسلیم کنم ولی او بلافاصله نمازش را قطع کرد و تفنگ مرا که در کناری افتاده بود برداشت و خواست به طرفم تیراندازی کند که من به او مهلت ندادم و به سویش شلیک کردم.» ملاعلی همچنین افزوده که: «این جریان را به وسیله شخصی به نام موسی هاطی به مأمورین اطلاع دادم و مأمورین ژاندارمری به سرپرستی ستوان آرین فر به تنگ رود (محل حادثه) آمدند و من خود را با سه قبضه اسلحه... تسلیم مأمورین کردم.» (سند شماره ۲۵)

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳- همانجا.

ممسنی و پشتکوه جلیل داد. در این تلگراف، وی ابراز امیدواری کرده بود که «غلامحسین سیاهپور و بقیه یاغیان» هر چه زودتر خود را به یگان های نظامی معرفی نمایند. متن تلگراف این بود:

سرکار سرهنگ منشی زاده

علی علیداد حاضر و تأمین خود را دریافت نمود. او، غلامعلی دشمن زیاری، قاتل سروان شفیع عبدالهی زاده را به قتل رسانید که جنازه وی اکنون در تسوج می باشد. امیدوارم که هر چه زودتر غلامحسین سیاهپور و بقیه یاغیان خود را به یگان های نزدیک معرفی و امان نامه دریافت نمایند.

با قتل غلامعلی دشمن زیاری و تسلیم شدن چهار تن دیگر از جنگجویان عشایر _ از طایفه بابکانی _ وضعیت ملاغلامحسین و همراهانش بحرانی تر شد. در این زمان، ملاغلامحسین به همراه کُردی انصاری، غلامحسن محمدی، ترکی پیرایش و حسنقلی فرخی (ایزدی)، آخرین بازماندگان عشایر جنگجو بودند. جوانی به نام براتعلی براتی، از طایفه دشتی ممسنی نیز آنان را همراهی می کرد و با ایاب و ذهاب در نقاط مختلف، اطلاعات و اخبار کسب می نمود و خوراکشان را تأمین می کرد.

اسارت طایفه جلیل

ماه اول بهار سال ۱۳۴۳ پایان یافته بود که دستور جدید حکومت اعلام شد. پس از آن همه فشار و تهدید توأم با تطمیع و تحبیب، سیاست جدید دولت به کار گرفته شد. این سیاست جدید، کوچ اجباری طایفه جلیل در حداقل زمان ممکن بود. به دستور مسئولان حکومت، تمام خانوارهای طایفه جلیل، موظف و مجبور شدند در طی سه روز، از گرمسیر به سردسیر کوچ نمایند. ظاهراً پیش از این اقدام، قصد دولتیان بر کوچ طایفه از حوزه بویراحمد به گرمسیر ممسنی و نورآباد بود؛ اما به دلایلی چند، اجرا نشد. معهدا، دسته های ثابت و سیار نظامی و چریک، که از اول فروردین ماه وارد منطقه شده بودند، کوچ اجباری طایفه را تحت نظارت و مراقبت قرار دادند. برخی از دسته های نظامی و چریک محلی، همچون ماه گذشته، به آزار و اذیت روحی و جسمی مردم طایفه پرداختند. در این میان، گروهی از چریک های محلی که از حوزه چیتاب و نقاره خانه بویراحمد بودند، در شکنجه و تعدی مردم طایفه، گوی سبقت از همگنان

ص: ۴۶۹

ربوده بودند. سردسته این شکنجه گران یک نظامی خشن و کینه توز به نام «گروهبان شریف لو» بود که در هتک حرمت ریش سفیدان طایفه و افراد عادی تلاش بسیار می نمود. ضرب و شتم بزرگان طایفه و توهین و تحقیر مردم، از عادات دائمی وی شده بود. او از همان آغاز حضور در منطقه، اعمال خشن و نامناسب خویش را نشان داد. چند روزی از عید نوروز ۱۳۴۳ گذشته بود که با دسته ای نظامی و چریک وارد منطقه شد.

در همان نخستین روز ورود، دستور داد کفشهای پسر ارشد ملاغلامحسین را از پاهایش دریاورند و با پای برهنه به خانه برگردانند. برخی چریک های محلی همراه او نیز با استفاده از اوضاع بحرانی و نابسامان طایفه جلیل، در آزار و شکنجه مردم طایفه کوشش می نمودند(۱). همین دسته از نظامیان و چریک ها، مردم در حال کوچ را با چوب و قنداق تفنگ و مشت و لگد همراهی می کردند. یکی از شاهدان عینی در خاطرات خویش می نویسد: «نظامیان و چریک ها با بی رحمی و هتک حرمت فراوان، آبادی ها را کوچ داده و تا محل کنترل هدایت می کردند. به یکی از آبادی ها که از مسیر گرمسیر کوچ کرده و به سردسیر وارد شده بود، دستور دادند بدون توقف به مکان تعیین شده حرکت نمایند. مردم راه طولانی را طی کرده و خسته بودند و حتی چهارپایان توان حمل بارها را نداشتند. آقایان ملامهمن کریمی و کاغیضان جعفری از مسئولان نظامی خواهش کردند که فرصت کوتاهی بدهند تا مردم رفع خستگی نمایند، بعد به محل موردنظر کوچ کنند. نظامیان، نه تنها توجهی نکردند، که هر دو نفر را کتک زدند و بالاجبار کوچ از سر گرفته شد.» با چنین فشار و اجحافی، طایفه جلیل به ناچار در طول سه روز از گرمسیر به سردسیر حرکت داده شد. با ورود خانوارهای متعدد طایفه در سردسیر، نیروهای نظامی مستقر در منطقه، مکان مشخص و کم وسعتی را برای سکونت آنان تعیین کردند. گویی کاروان اسیری بودند که در دست دشمن جرار به اسارتگاه خویش رانده می شدند. هر چند، تعداد دقیق جمعیت طایفه جلیل، در این مقطع، معلوم نیست، اما به نظر می رسد سه چهار هزار نفری بوده اند. این جمعیت کثیر _ شامل زن و مرد و کودک و پیر _ در اسارتگاه تعیین شده، تحت نظارت و مراقبت قرار گرفتند و زندگی سخت و عذاب آور

ص: ۴۷۰

۱- بر اساس نقل عموم، مشهورترین چریکان شکنجه گر عبارت بوده از: اسکندر طاهری و کهیار چیتابی.

خویش را آغاز کردند. در این هنگامه سخت، برخی از خویشاوندان طایفه جلیل _ از طوایف دیگر _ تلاش نمودند وابستگان جلیلی خویش را از معرکه نجات دهند. اما، بزرگان خانواده های مربوطه حاضر بدین کار نشدند و آن گونه که خود اذعان داشتند، راضی به رهایی خویش و رنج و عذاب دیگر جلیلیان نبودند(۱).

در واقع، همین بزرگان و ریش سفیدان «جلیل» بودند که با نهایت تدبیر و تأمل، مانع از هم پاشیدگی و تفرقه طایفه شدند و در حفظ مقاومت مردان و زنان و کودکان تلاش فراوان نمودند. این مهم، از همان آغاز قیام از مؤثرترین عوامل پایداری درون طایفه و مقاومت ملاغلامحسین و همراهانش بود.

حکومت نظامی و مقررات ویژه

اکنون اردیبهشت ماه ۱۳۴۳ بود، و همچون سال قبل آغاز شکنجه ها و ستم های مجدد نظامیان و برخی مزدوران محلی بر طایفه جلیل. اعلام و استقرار حکومت نظامی در منطقه و استفاده از چریکهای وابسته محلی و اختلافات داخلی عشایر، بیانگر این مهم بود که یک بار دیگر «اردیبهشت ماه جلالی» از بدترین ماههای زندگی مردم طایفه خواهد بود. نخستین اقدام نظامیان در اسکان اجباری مردم طایفه جلیل در مکانی معین و کم وسعت، نشان از سخت گیریهای تازه بود. زندگی در این مکان کم وسعت و کنترل شده، خود عذاب آور و جانفرسا بود. کوچکترین تحرک و آمد و شد مردان و زنان طایفه تحت کنترل و نظارت نظامیان بود. آزادی مردم طایفه، کاملاً سلب شده بود و محل زندگی آنان در واقع اردوگاه اسرا بود. مقررات ویژه حکومت نظامی، زندگی طاقت فرسا و زجرآوری را برای مردم طایفه به وجود آورده بود. با اسکان اجباری چندین هزار مرد و زن جلیلی، مقررات مخصوص حکومت نظامی اعلام و اجرا شد. در نخستین روزهای اسکان اجباری، سرهنگ دانشور فرمانده ژاندارمری ناحیه خوزستان که خود شخصاً به منطقه آمده و مسئولیت انتظامات و مقررات حکومت نظامی را برعهده گرفته بود، دستور احضار برخی از ریش سفیدان طایفه را صادر کرد. به زودی،

ص: ۴۷۱

۱- نمونه واضح آن کربلایی «عیلی مرادی» بود، که قاطعانه جواب رد به خویشاوندان قایدگیوی خویش داد. مؤلف کتاب نبرد گجستان نیز آن را ضبط کرده است. (رجوع شود: رزمجویی، همان، صص ۲۸۵-۲۸۴).

دهها تن از بزرگان و ریش سفیدان طایفه جلیل حاضر و به سخنان سرهنگ دانشور گوش فرا دادند. وی، همانند صحبت‌های پیشین، به پند و اندرز و تهدید متوسل شد. او که از ناحیه دست مصدوم بود، قسمت مصنوعی آن را نشان داد و گفت: «دست من، دچار سرطان شده بود. ناگزیر، برای آنکه سرطان به همه بدنم سرایت نکند، قسمتی از دست را قطع کردند. امروز، غلامحسین برای شما یک سرطان است و شما مجبورید برای اینکه همه تان نابود نشوید، آن را قطع کنید.»

طراحان و برنامه ریزان رژیم، با استفاده از شیوه های غیراخلاقی و غیرانسانی در نظر داشتند مقاومت مبارزان عشایر را پایان بخشند. به همین دلیل، مسئولان سیاسی، نظامی و امنیتی فارس در جلسه مورخه ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۴۳ تصمیم گرفتند «تا خاتمه عملیات علیه غلامحسین سیاهپور و استقرار امنیت کامل در بویراحمد» نسبت به انجام اقدامات و تصمیمات گذشته تأمل و تأخیر نمایند. در جلسه اخیر که با حضور استاندار فارس باقر پیرنیا، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت فارس سرهنگ پرویز، فرمانده تیپ ۲۳ فارس سرتیپ مهدوی، سرپرست شهربانی های فارس سرتیپ شاه خلیلی و نماینده ناحیه ژاندارمری فارس سرهنگ افاضت تشکیل شده بود، چنین تصمیم گرفته شد:

... چون در حال حاضر ژاندارمری برای تعقیب و سرکوبی غلامحسین سیاهپور و سایر متواریان بویراحمدی در منطقه درگیر می باشد[۱] به هیچ وجه صلاح نیست آرامش منطقه را بر هم زد و درگیری جدیدی برای ژاندارمری به وجود آورد[۲]. خصوصاً که با طرد و کوچ دادن یک نفر و یا خانواده ای از خوانین طبعاً موجبات رعب و وحشت سایرین نیز فراهم می گردد[۳] و یقیناً در اثر این ترس و وحشت عده ای از آنان متواری و در نتیجه منطقه آرامش فعلی را از دست داده و متشنج خواهد شد. بنابراین اقتضا دارد تا خاتمه عملیات علیه غلامحسین سیاهپور و استقرار امنیت کامل در بویراحمد و همچنین تهیه و ساختن جاده در منطقه مزبور[۴] نسبت به کوچانیدن بازماندگان خوانین و کدخدایانی که سابقه شرارت و ناراحتی... دارند تأمل شود... (۱)

بدین گونه، کاملاً معلوم بود، چنین شیوه ای کارگر خواهد افتاد. باری، سرهنگ

ص: ۴۷۲

دانشور مقررات حکومت نظامی منطقه را اعلام داشت. بر مبنای این مقررات، هیچ فرد جلیلی حق نداشت بدون مجوز پادگان نظامی، به گرمسیر عزیمت نماید. آنان می بایستی برای درو کردن زراعت خویش، مجوز عبور و اقامت دریافت کنند. حتی مدت زمان اقامت هر کشاورز مشخص می شد. به علاوه، چوپانان طایفه برای خوراک هر روزینه خود، مجبور بودند اندازه معینی، نان حمل نمایند.

با این گونه مقررات که حکومت نظامی وضع کرده بود، ریزترین موارد زندگی مردم طایفه تحت نظارت و کنترل قرار گرفته بود. در چنین وضعی ممکن بود مردان طایفه مقاومت ورزند، اما به طور قطع زنان، کودکان و پیران شکسته و خرد می شدند. وضعیت نیز همین گونه شد، زیرا هر چه مردان طایفه مقاومت می نمودند و در مقابل فشارها، تهدیدات و تطمیع ها ایستادگی می کردند؛ زنان و کودکان طایفه نزار و نالان می شدند. ضجه کودکان و زاری زنان، وضعیت بسیار اسفناک و رقت انگیزی را به وجود آورده بود. اکنون مردم طایفه جلیل، فقط به ظاهر زنده بودند و هیچ زندگی نمی کردند. به علاوه، هر چه زمان طولانی تر می شد، فشار و تعدی نظامیان بیشتر و بیشتر می شد (۱). پس از سرهنگ دانشور، مسئولیت انتظامات منطقه برعهده سرهنگ «توکی» قرار گرفت. وی که از ایل دشمن زیاری ممسنی بود، از هر نظامی غیرایلی خشن تر و متعدی تر بود.

در دوره حاکمیت وی که تقریباً از خردادماه شروع شد و تا پایان ادامه یافت، آزار و هتک حرمت ریش سفیدان و مردم عادی طایفه جلیل امری عادی شده بود. خود او با بداخلاقی و خشونت رفتار می کرد و نیروهای تحت امرش غالباً چون او بودند. آنان، ملاحظه هیچ فردی را نمی کردند و در تعدی و ستم، خودسرانه و مختار عمل می نمودند. بسیاری از مردم طایفه و ریش سفیدان قوم ضرب و شتم شدند و آزار و شکنجه دیدند. این گونه برخوردهای ظالمانه و شکنجه آمیز، تنها مختص نظامیان نبود. برخی چریک های مزدور محلی که به نظر می رسید عقده های چرکین خویش را خالی می نمایند، در بعضی مواقع از نظامیان خشن رژیم آزاردهنده تر بودند. به رغم آنکه، دسته های متعدد چریک از ایلات بویراحمد، باوی و ممسنی تشکیل شده بود، تنها گروه

ص: ۴۷۳

۱- سرهنگ دانشور، بسیاری از ریش سفیدان طایفه را جمع کرد و آنها را موظف نمود اسلحه به دست گیرند و همانند چریک های محلی برای دستگیری و قلع و قمع ملاغلامحسین و یارانش فعالیت نمایند. آنان نیز با دلایل متعدد و معاذیر مختلف، از درخواست سرهنگ شانه خالی کردند و هیچ کدام حاضر بدین کار نشد.

خاصی از آنها، که بیشتر از حوزه «چیتاب» و «نقاره خانه» بویراحمد بودند، در آزار و شکنجه مردم طایفه کوشش می کردند. آنان که با ترس و لرز فراوان در کوهها به دنبال ملاغلامحسین و یارانش می گشتند، در جمع مردم مسکون طایفه با خشونت رفتار می کردند.

چگونگی برخورد خشن و غیرانسانی نظامیان و چریکها، در برخی مواقع مورد اعتراض خودشان نیز قرار می گرفت. یکی از افراد مشهور بویراحمدی به نام «کی هادی پناهی» که پسرعموی ملاولی پناهی بود، از همان آغاز فروردین نسبت به رفتار و عملکرد نظامیان و چریکان معترض شد و کنار کشید. فرد دیگری به نام «کی فرج الله مظفری» از کدخدایان مشهور طایفه قایدگیوی و خویشاوند ملاولی پناهی، یک بار از سر ناراحتی و دلسوزی، با تندی و خشونت، ملاولی را که در حال نماز خواندن بود، خطاب قرار داد و گفت: «نماز خواندنت چه معنا دارد! در حالی که این همه زن و بچه را اسیر کرده اید؟»

نسبت به این همه آزار و شکنجه، گه گاه مردم طایفه عکس العمل نشان می دادند. یک شب که جمعی نظامی و چریک، قصد داشتند به زور، تنها «نمد» یک خانواده را از زیر پای میهمان او به در آورند، صاحب خانه و دو سه تن دیگر، با نظامیان و چریکان درگیر شدند. درگیری مختصر، البته با وساطت دیگران خاتمه یافت؛ اما یکی از مردان طایفه به نام «کازینل خون یزدانی» با سر و صدای زیاد و فریادهای بلند، به سوی پادگان نظامی _ که در چند کیلومتری آبادی بود _ دوان شد. به دنبال او، بسیاری از مردان و زنان و بچگان آبادی، که از وضعیت موجود به تنگ آمده بودند، با غریوهای خشمناک، به سمت پادگان نظامی روان شدند. سر و صدا و تظاهرات عمومی مردم به گونه ای بود که حتی حیوانات اهلی آبادی، به تل و تپه های اطراف متواری شدند. با مشاهده این اعتراض و تظاهرات عمومی، نظامیان مستقر در پادگان، آماده و مسلح گردیدند. سرانجام با وساطت برخی چریکهای محلی مورد احترام و نیز حضور فرمانده نظامیان، شورش عمومی و خشمگینانه مردم فرونشست و به خانه های خویش بازگشتند. یک بار نیز به دنبال آزار بیش از حد مردم، تنی چند از جوانان طایفه به دستور یکی از بزرگان معروف طایفه به نام «ملافرار قلندری» تعدادی از چریک های مزدور و متعددی را ضرب و شتم و خلع سلاح کردند. اما، با پادرمیانی عده ای از

ریش سفیدان، سلاح‌ها تحویل آنان گردید و غائله خاتمه یافت. در پی این واقعه، ملافرار دستگیر و آزار و اذیت شد (۱) ظاهراً پس از این اعتراضات عمومی، آزار و اذیت‌های مستمر و شبانه‌روزی نظامیان و برخی چریک‌های محلی، کمتر شد. اما، این پایان کار نبود و تأثیری در تغییر مقررات حکومت نظامی نداشت. حکومت تصمیم گرفته بود به هر نحو ممکن، مقاومت ملاغلامحسین، هم‌زمان او و طایفه جلیل را بشکند.

پایان مقاومت ملاغلامحسین و یاران

هر چند ملاغلامحسین و یارانش فرسنگها از اسارتگاه طایفه جلیل دور بودند، اما اخبار و اطلاعات آزاردهنده شکنجه و ایداء ابوابجمعی خویش را می‌شنیدند. محاصره و کنترل هزاران زن و مرد و کودک _ که همه، وابستگان سببی و نسبی او بودند _ تأثیر بسیار عمیقی بر روح و روان او گذاشته بود. وی که از همان اوان جوانی، برای استقلال و آزادی آنها دست به اسلحه برده و جنگیده بود، امروز نمی‌توانست نظاره گر سلب آزادی و اسارت آنان باشد. بنابراین، به ناچار تصمیم به «تسلیم» گرفت. این مهم البته تا مدتی از دید بزرگان طایفه و حتی یاران همراهش پنهان شده بود. تنها دو سه نفر، از این تصمیم آگاه شدند. چون خردادماه آغاز شد و هر لحظه فشار و تعدی نظامیان و برخی چریک‌های مزدور محلی بیشتر گردید، ملاغلامحسین دو تن از سادات بحرینی ده بزرگ را فراخواند و تصمیم قطعی خویش را اعلام کرد. این دو، سید غلامحسین بلادی و سید سلیمان حسینی بودند. رایزنی و مشورت ملاغلامحسین و سادات بحرینی ده بزرگ، یکی دو روز طول کشید. این دو سید، از فعالترین دلسوزانی بودند که از یک سال پیش برای نجات جان ملاغلامحسین و یارانش، تلاش مجدانه می‌کردند. سید غلامحسین بلادی چندین نامه به اسم ملاغلامحسین جلیل و کُردی انصاری به مقامات سیاسی _ نظامی کشور نوشته بود؛ که غالباً توسط سید سلیمان حسینی به گچساران و

ص: ۴۷۵

۱- آزادی ملافرار قلندری، پس از دخالت دخترعموی ملاولی پناهی، که همسر ملاجان محمد جلیل بود صورت گرفت. وی با ناراحتی و عصبانیت، چریک‌های وابسته ملاولی و خود او را دشنام داد و خواستار رهایی ملافرار گردید. چریک‌ها نیز به احترام وی، ملافرار را آزاد کردند.

اهواز برده می شد و پس از تایپ، به اشخاص مورد نظر ارائه می گردید(۱) علاوه بر این دو، سید عبدالوهاب بلادی _ که در بیشتر مواقع در شیراز مقیم و مشغول تحصیل بود _ درصدد به دست آوردن راه نجات جان ملاغلامحسین بود. وی با سرهنگ ناصر اشرفی، معاون سرلشکر اردوبادی ارتباط دوستانه پیدا کرده بود و در ملاقات مشهور سال گذشته شرکت داشت. بی تردید، برای نجات جان ملاغلامحسین، افراد زیادی مشتاقانه فعالیت می کردند. اما، در حقیقت فعال ترین مشتاقان نجات جان ملاغلامحسین، سوای مردم طایفه جلیل، سادات بحرینی ده بزرگ بودند. این فعالیت، از یک سال پیش آغاز شده بود و هنوز هم ادامه داشت. بنابراین، پس از آنکه ملاغلامحسین قصد قطعی خویش را به سادات بحرینی اعلان داشت، رایزنی برای پیدا کردن راهی کم خطر آغاز شد. ابتدا تصمیم گرفته شد، سیدغلامحسین بلادی نامه ای به اسم ملاغلامحسین، به یک وکیل مشهور محلی به نام «احمد عبدی زاده» _ از طایفه دشتی ساکن ممسنی _ نوشته، تقاضای کمک نماید. این نامه به وسیله فرستاده ای محلی به نام «کامحمد نبی دشتی» به اهواز نزد عبدی زاده برده شد(۲) کامحمد نبی دشتی روایت می کند:

یک روز مرحوم سیدغلام [غلامحسین] بلادی (۳) و مرحوم میرمطلب سجادی (۴) در گرمسیر مرا خواستند و گفتند: کاری هست که تنها تو می توانی آن را انجام دهی. آنها نامه ای را درآوردند و با یک زیرپوش جیب دار مخصوص که خود دوخته بودند، به دست من دادند. بعد گفتند: این نامه را به امضای ملاغلامحسین نوشته ایم که شما آن را به آقای عبدی زاده در اهواز بدهید. من گفتم: تا حالا از بهبهان آنطرف تر نرفته ام و ناصریه (= اهواز) را بلد نیستم. مرحوم سیدغلام گفت: من دو سه روز پیش از اهواز آمده ام. به شما نشانی می دهم که چگونه پیش آقای

ص: ۴۷۶

۱- سید قدرت الله حسینی _ نماینده کنونی مردم گچساران و باشت _ به نقل از پدرش سید سلیمان حسینی روایت می کند: «تلاش های سادات بحرینی ده بزرگ برای نجات جان ملاغلامحسین، به راهنمایی و مساعدت «سناتور سیداسدالله موسوی بهبهانی» انجام می گرفته است.»

۲- احمد عبدی زاده در آن موقع ساکن اهواز بود.

۳- سیدغلامحسین بلادی، بیشتر به سیدغلام مشهور بود.

۴- میرمطلب (سیدعبدالمطلب) سجادی، از سادات کریک بویراحمد بود، که از مدتها قبل در نزد طایفه جلیل و ملاغلامحسین سیاهپور مقیم شده بود. وی نیز از جمله ساداتی بود که برای نجات جان ملاغلامحسین تلاش می کرد.

عبدی زاده بروید. وقتی نشانی‌ها را گفت، آن را به خاطر سپردم و نامه را در جیب زیرپوش گذاشتم و به سوی داشت و گچساران حرکت کردم. پیاده تا داشت راه رفتم و از آنجا با ماشین‌های نفتی به اهواز رسیدم. با همان نشانی مرحوم سیدغلام، به راحتی خانه آقای عبدی زاده را پیدا کردم. در زدم. یک پسر بچه در را باز کرد. از او پرسیدم، مگر منزل آقای عبدی زاده نیست؟ جواب داد: بله، گفتم: آقای عبدی زاده تشریف دارند؟ گفت: چند لحظه بمان تا سؤال کنم. بچه برگشت و گفت: بیا داخل. وقتی رسیدم، سلام کردم و دست روی سینه گذاشتم و حال او را پرسیدم. آقای عبدی زاده گفت: شما را دیده‌ام، ولی نمی‌شناسم. گفتم: به همراه آقای ملاغلامحسین سیاهپور و ملاعلی محمد دشتی، شیراز خدمت شما رسیدم. تعارف کرد که بنشینم. من قبل از نشستن، نامه را از محل جاسازی شده بیروم آوردم. وقتی نامه را در دستم دید، شروع به گریه کرد. فهمید که نامه ملاغلامحسین است. گفت: کاشکی این نامه را ندیده بودم، و به گریه ادامه داد. بعد گفت: حتماً می‌خواهد حاضر شود. گفتم: بله؛ ملاغلامحسین می‌گوید: من یک نفر هستم، حاضر و نابود شوم بهتر است از اینکه تیره و طایفه‌ام در رنج و عذاب باشند. آقای عبدی زاده گفت: شما تا حالا به قصابخانه رفته‌ای، گفتم: بله. گفت: الآن خودش می‌خواهد خودش را به قلاب قصابخانه بزند. گفتم: همه ما این را به او گفته‌ایم. ولی او می‌گوید: من یک نفرم. از بین بروم بهتر است تا تمام طایفه‌ام در عذاب باشند و همه از بین بروند. من ۹ پسر دارم. حتماً یکی از آنها مثل من می‌شود. آقای عبدی زاده گفت: محمدنبی! تمام سازمان‌ها و ادارات خط ما را می‌شناسند. من یک نامه‌ای می‌نویسم و شما می‌بری و همان کسی که این نامه را نوشته، از روی آن می‌نویسد و تو را به خدا قسم می‌دهم، بعد از نوشتن نامه آن را بسوزانی. گفتم: چشم. بعد آقای عبدی زاده گفت: کسی که امروز در فارس آبرو و عزت دارد، سرلشکر اردوبادی است. شما خواسته‌های خود را از او بخواهید، اگر اردوبادی کاری نکند، کسی دیگر نمی‌تواند برای شما کاری کند. وقتی نامه را تمام کرد، آن را به من داد و من هم در همان لباس زیر، جاسازیش کردم و از او خداحافظی نمودم. پس از یکی دو روز به نزد مرحوم ملاغلامحسین برگشتم. وقتی سلام کردم. جواب داد: سلام جانم. نامه را بدو و مرحوم سیدغلام دادم. پس از

مطالعه نامه، مرحوم ملاغلامحسین گفت: محمدنبی! خودت باید این نامه را به شیراز پیش آقای اردوبادی ببری. جواب دادم: من سواد ندارم. نمی دانم به او چه بگویم. یک سواد دار ببرد بهتر است. مرحوم ملاغلامحسین گفت: نه تو خودت بهتر از تمام سوادداران هستی! قبول کردم. در همین لحظه مرحوم ملاعلی محمد محمدی _ پسرعموی ملاغلامحسین _ آمد و پس از اندکی صحبت، خبر داد که مرحوم سید عبدالوهاب بلادی رفته شیراز و مدتی آنجا می ماند. مرحوم ملاغلامحسین، خندید و گفت: محمد نبی! مگر یادت نیست که من و تو با هم در شیراز، منزل سیدعبدالوهاب رفته ایم؟ گفتم: بله. گفت: حال، نامه را به خط سیدغلام می نویسیم و شما آن را می بری نزد سید عبدالوهاب. نامه را مرحوم سیدغلام رونویسی کرد و من فردای آن روز به سوی شیراز حرکت کردم. در پوزه سرنا (کوپون ممسنی) با تانکرهای نفتی به شیراز رفتم. فوراً به خانه سیدعبدالوهاب، که دقیقاً آن را بلد بودم، رفتم و نامه را بدو دادم و گفتم: ملاغلامحسین می خواهد حاضر شود. سؤال کرد: واقعاً چنین تصمیمی گرفته است؟ گفتم: بله. مردم طایفه جلیل بسیار زیر فشار و عذاب قرار گرفته و ملاغلامحسین می گوید: دیگر زندگی برای من ارزشی ندارد. من یک نفرم، از بین بروم، بهتر است تا همه مردم طایفه ام. سید عبدالوهاب بسیار ناراحت و غمگین شد و گفت: محمدنبی، تو یک آدم معمولی هستی و من یک روحانی ام. نکند فریبی در کار باشد، که آن وقت آبروی من می رود، و برای شما هم خطر دارد. گفتم: نه! مگر نمی دانی من در فکر خودم چه ساخته ام که اگر تیمسار اردوبادی سؤال کرد شما این نامه را چطور آوردی و آنها کجا هستند، چه جواب دهم؟ گفت: نه. گفتم: من داستانی در ذهن خودم ساخته ام که در نزدیکی باشت مشغول چیدن بادام کوهی بودم که چهار نفر مسلح پیش من آمدند و توبره ام را گرفتند و گفتند: ما توبره ات را پر از بادام می کنیم و نزد خود نگه می داریم و هزینه آمد و رفت شیرازت را می دهیم، شما این نامه را پیش سید عبدالوهاب بلادی و تیمسار اردوبادی ببر و جواب بیاور. من را به زور فرستادند شیراز و گفتند اگر جواب ما را نیاوردی خودت و اقوامت را در منطقه می کشیم! پس من قبول کردم به شیراز بیایم و جواب نامه آنها را ببرم. سید عبدالوهاب تشویق و دعایم کرد و با هم نزد تیمسار اردوبادی رفتیم. نامه را به تیمسار اردوبادی دادم. وقتی آن

را خواند، با تعجب پرسید، این نامه را کی و چگونه به شما دادند؟ من، داستان ساختگی خود را برای تیمسار تعریف کردم. اما، کاملاً احساس کردم که تیمسار اردوبادی فهمیده، که من دروغ می گویم. پس او سؤال کرد: جوان! این افراد چرا این کار را بر سر خود آورده اند؟ من پاسخ دادم: نمی دانم. خدا بهتر می داند. تیمسار گفت: من تا الآن میلیونها تومان هزینه کرده ام، که نیروهای ژاندارمری و محلی از این افراد کسب خبر و اطلاعات کنند، اما تاکنون موفق نشده اند. بعد گفت: من چطور می توانم حرف شما را باور کنم؟ گفتم: به شما قول می دهم، روی محلی که مرا دیدند و وعده گذاشتند، می روم. اگر آنها آمدند و چیزی گفتند، پیش شما برمی گردم. وی نامه ای نوشت و به دست من داد. من سه چهار روز بعد به منطقه برگشتم و نزد مرحوم ملاغلامحسین رفتم. هم نامه را دادم و هم حکایت سفر را بی کم و زیاد برای ایشان تعریف کردم. لازم به ذکر است این آمد و رفتها و نامه های فی مابین را فقط من و ملاغلامحسین و سید غلام بلادی و سید مطلب سجادی و سید سلیمان حسینی در جریان بودیم و حتی رفقای مرحوم ملاغلامحسین از آن بی خبر بودند. ملاغلامحسین بسیار سفارش می کرد که فعلاً هیچ کس نفهمد او می خواهد حاضر شود. به هر حال، مرحوم ملاغلامحسین نامه دیگری به اردوبادی نوشت و آمادگی کامل خود را برای حاضر شدن اعلام کرد. البته در نامه اولی، خواسته اش این بود که آقای اردوبادی تلاش کند برای او امان نامه بگیرد. تیمسار اردوبادی به من و سید عبدالوهاب گفت: به سیاهپور بگویید خاطر جمع باشد. من این کار را انجام می دهم و او هم به قولی که داده وفا کند. اما فعلاً خود را در غاری پنهان کند که کسی او را نکشد، تا من کارها را ردیف کنم. من همه مطالب تیمسار اردوبادی را به مرحوم ملاغلامحسین گفتم. مرحوم ملاغلامحسین، نامه دوم را به من داد و من به شیراز حرکت کردم. در آنجا، دوباره با مرحوم سید عبدالوهاب نزد تیمسار اردوبادی رفتیم و نامه را دادیم. اردوبادی بسیار خوشحال شد و قرآن کوچکی را به ما نشان داد که در حاشیه آن به قول شاه سوگند نوشته بودند که او را نمی کشند و ممکن است زندان شود. تیمسار گفت: به سیاهپور بگویید اصلاً نگران نباشد. هیچ خطری او را تهدید نمی کند. هر وقت من سرهنگ اشرفی را فرستادم به منطقه جلیل، بیاید و به او حاضر شود. ولی در

همانجا باشد تا من خودم بیایم آنجا و با احترام او را به نزد مقامات و شخص شاه ببرم. من، دو سه روز بعد به گرمسیر باز گشتم و فوراً رفتم پیش مرحوم ملاغلامحسین و تمام گفته های تیمسار اردوبادی را به او گفتم. برای مرحوم ملاغلامحسین، داستان قرآن کوچک تیمسار اردوبادی و نوشته حاشیه آن را تعریف کردم و گفتم بایستی منتظر آمدن سرهنگ اشرفی بماند. مرحوم ملاغلامحسین فقط گوش می داد و چیزی نمی گفت. وقتی خواستم از او خداحافظی کنم و به خانه بروم، گفت: چند روز دیگر، مقداری آذوقه برایمان بیاور و ملاخداداد و کامحمدزمان(۱) را خبر کن که در گجستان یکدیگر را ببینیم. چند روز بعد، من به همراه پسر طالب و برادر مرحوم ترکی به نام مصطفی و ملاخداداد خداپرست، آذوقه برداشتیم و نزد آنها رفتیم. در آنجا، مرحوم کردی انصاری گفت: محمد نبی، به روح پدرم شما مشورتی دارید و به من نمی گوید. من چیزی نگفتم. اما، مرحوم ملاغلامحسین خود جریان را توضیح داد. مدتی بعد مرحوم ملاغلامحسین مرا خواست و با او نزد دشتی ها رفتیم و در یک عروسی شرکت کردیم. کم کم دیگران هم فهمیدند که ملاغلامحسین به تیمسار اردوبادی قول داده که حاضر شود. طایفه جلیل را هم از محاصره و فشار آزاد کرده بودند.

مدتی بعد تیمسار اردوبادی به بابکان آمد و ملاغلامحسین را با خود به تهران برد. البته قبل از او، سرهنگ اشرفی به منطقه آمده بود و ملاغلامحسین خود را به او معرفی کرده بود(۲).

روایت «کامحمد نبی دشتی جلیلی» بیانگر آن است که ملاغلامحسین از اوایل خردادماه ۱۳۴۳ تصمیم قطعی خویش را به «تسلیم» و تن دادن به «اسارت» گرفته بود. او یک نفر بیش نبود و نابودشدنش بهتر از نابود شدن جمع زیاد طایفه بود. تکیه کلام او در مقابل تمام کسانی که او را سرزنش می کردند و خواهان مقاومت بیشتر و عدم تسلیم وی می شدند، همیشه همان بود. او تصمیم گرفته بود، برای آزادی و نجات مردان و زنان و کودکان طایفه جلیل از اسارتگاه نظامیان و مزدوران رژیم، خود تن به تسلیم و

ص: ۴۸۰

- ۱- ملاخداداد خداپرست و کامحمدزمان جلیل منفرد، دو تن از ریش سفیدان طایفه جلیل بودند.
- ۲- با تشکر از حسین محمدی، که زحمت مصاحبه با مرحوم کامحمد نبی دشتی و نگارش آن را کشیدند.

اسارت دهد (۱) وی، حتی پس از قریب چهار ماه زندان در تهران و شیراز، در نامه ای که «سلام و دعای» عموم طایفه جلیل را رسانده است، به صراحت می گوید: «امروز روزی است که خداوند برای شما درست کرده است و شما... دیگر زیر ظلم و ستم نیستید، از سرحد [= سردسیر] تا گرمسیر آزادید (۲)». [در فکر زراعت خودتان باشید... (۳)]

باری، اسارت و آزار طایفه جلیل، پایان مقاومت ملاغلامحسین و یارانش را در پی داشت و پس از یک سال و نیم مبارزه، به «تسلیم» وادار کرد. این یک سال و نیم، البته مدت کمی نبود. در واقع، دورانی بسیار سخت و طولانی بود که یک حکومت مستبد تا دندان مسلح، با مساعدت مزدوران و جاسوسان محلی و استفاده از شیوه های غیراخلاقی و غیرانسانی، مقاومت آنان را در هم شکست.

در طی یک سال و نیم زجر و شکنجه مردان، زنان و کودکان معصوم طایفه، حتی یک تن از آنان حاضر نشد از ملاغلامحسین بخواهد تسلیم حکومت شود. نیروهای نظامی - امنیتی و فرماندهان ارشد ارتشی و ژاندارمری، بارها ریش سفیدان و بزرگان طایفه را وادار کردند که از ملاغلامحسین بخواهند «حاضر» شود. اما، هیچ یک از آن بزرگان چنین خواسته ای را مطرح نکردند. طراحان و برنامه ریزان رژیم، پس از اجرای طرح های متعدد و عدم توفیق، بدین نتیجه رسیدند که با اسارت و شکنجه عموم مردم طایفه جلیل، ملاغلامحسین و یارانش را به تسلیم وادارند. بنابراین، چنین طرح غیرانسانی و وحشتناک را اجرا کردند و خیلی زود نتیجه گرفتند (۴) تلاش های متعدد بزرگان طایفه جلیل و برخی از بابکانی ها، برای قانع نمودن ملاغلامحسین به عدم

ص: ۴۸۱

۱- در مردادماه که بعضی از بزرگان طایفه فهمیدند ملاغلامحسین و یارانش قصد حاضر شدن دارند، جمع زیادی از ریش سفیدان طایفه در خانه ملابهن کریمی گرد شدند و با تأکید بسیار از ملاغلامحسین خواستند حاضر نشود. حتی آنان به وی گفتند: «تاکنون هرچه سختی و عذاب و شکنجه بود را متحمل شده ایم. الآن، ایام آسانتری داریم.» اما، ملاغلامحسین با پافشاری بسیار، بر همان نکته تأکید داشت که: «دیگر کافی است و من یک نفرم. فدا شوم، بهتر است از اینکه طایفه چند هزار نفری جلیل همچنان زیر شکنجه و عذاب باشد.» (به نقل از: حمید قلندری و دست نوشته وی).

۲- اصل: آذادید.

۳- با تشکر از «عبدالصاحب حسینی» فرزند مرحوم میریدالله حسینی، که اصل نامه را در اختیار خانواده سیاهپور گذاشتند. (اصل نامه، اکنون نزد نگارنده است).

۴- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: ساعد حسینی، همان، ص ۱۲۸؛ تقوی مقدم، همان، ص ۵۱۴؛ حسینی خواه، همان، ص ۴۴۷؛ تابان سیرت، همان، صص ۳۷۸ - ۳۷۷؛ آذرپیوند، همان، صص ۴۸۵ - ۴۸۴؛ رزمجویی، همان، صص ۳۱۵ - ۳۰۹.

تسلیم، نتیجه ای نبخشید. بزرگان و ریش سفیدان طایفه «دشتی» _ که خویشاوندی زیادی با طایفه جلیل داشتند _ نیز فعالیت های بسیاری نمودند. در این میان، احمد عبدی زاده که از ابتدا، ملاغلامحسین مقصود خویش را _ از طریق نامه _ با وی در میان گذاشت، تلاش ها و پیشنهادهای متعددی را برای نجات وی مطرح کرد. وی، از طریق افرادی چون ملاعلی محمد دشتی (= دشتیان) و ملابهن کریمی _ و احتمالاً ملاقات محرمانه با ملاغلامحسین _ پیشنهادهای عملی زیر را ارائه نمود: خروج از کشور، از طریق جنوب، زندگی مخفیانه در یکی از نقاط ایران، پراکندگی و در واقع پناهنده شدن خانواده های طایفه جلیل به طوایف مختلف بویراحمد. اما، ملاغلامحسین، هر سه پیشنهاد را با صراحت و قاطعیت رد کرده است. خروج از کشور و پناه بردن به بیگانگان را عار و ننگ دانسته است. زندگی مخفیانه در کشور را راه چاره رهایی طایفه جلیل از اسارت و عذاب حکومت ندانسته است. مورد سوم که ظاهراً او را بسیار ناراحت نموده است، با این استدلال که این همه تلاش من _ و درگیری های متعدد داخلی با حاکمان ایلی و نبرد با حکومت _ در راستای استقلال طایفه جلیل صورت گرفته است، مردود اعلام شده است. ضمناً به مذاکره کنندگان گفته است، من به سرلشکر اردوبادی قول حتمی ولایتیغیر داده ام و هر سرنوشتی داشته باشم، عهدشکنی نمی کنم(۱).

بدین گونه، ملاغلامحسین، تصمیم قطعی خویش را به تسلیم شدن و پای بندی به قول و قرار سرلشکر اردوبادی اعلام داشته است.

مراسم تسلیم یا تجلیل؟

در اواسط مردادماه، ملاغلامحسین با هماهنگی سرلشکر اردوبادی برای خداحافظی و سپاسگزاری از زحمات و رنج های فراوان مردان و زنان طوایف جلیل و بابکانی به ملاقات آنان رفت. وی، بر اساس سنت ایلی، در خانه بزرگان و ریش سفیدان هر دو

ص: ۴۸۲

۱- با استفاده از دست نوشته ها و گفته های سهراب مرادی، که خود از احمد عبدی زاده شنیده است. آقای مرادی، به تفصیل بیشتری مذاکرات را ضبط کرده است، که در اینجا به اختصار آمده است. وی در نوشته خویش آورده که آقای عبدی زاده به صراحت به ملاغلامحسین گفته است که سرلشکر اردوبادی با وجودی که «مردی بزرگ و شرافتمند» است، نمی تواند برای تو کاری انجام دهد. اما، ملاغلامحسین پاسخ داده: «من سوگند یاد کرده ام که تصمیم عوض نشود و نمی توانم از این قرار برگردم و عهد شکنی کنم. شماها، عذر مرا بپذیرید.

طایفه حضور یافت و ضمن سپاسگزاری، حلالیت طلبید. به رغم حضور نیمه آشکار در منظر عموم، همواره جانب احتیاط را رعایت می کرد. این احتمال وجود داشت معدود بدخواهان ایلی و معاندان دولتی، از فرصت به دست آمده استفاده نموده پیش از تسلیم رسمی، او را از بین برند. بنابراین، در زمینه احتیاط و حفاظت از خویش هشیارانه عمل می کرد.

اکنون یک هفته ای بود که ملاغلامحسین و یارانش به صورت نیمه آشکار، در طایفه جلیل و طایفه همسایه _ بابکانی ها _ دیده می شدند. در این ایام، به دستور وی فرزندش فرامرز و پسرعمویش «ملاعلی محمد محمدی» و پسر برادرش «علی بخش بخشایی» به همراه «کی هادی پناهی» نزد سرلشکر اردوبادی _ در شیراز _ رفته و از آخرین اقدامات اطمینان بخش سرلشکر مطلع گردیدند. مأمور ویژه ساواک، گزارش حضور فرزند ملاغلامحسین و کی هادی پناهی را در شیراز، ارائه داده است. وی می نویسد: «فرزند غلامحسین جلیل به نام فرامرز»، [غروب روز ۱۹/۵/۴۳ با هادی پناهی یکی از کدخدایان قانداگیوی بویراحمد در شیراز دیده شده است]. [هادی پناهی چند روز قبل در شیراز بوده که از طرف ژاندارمری به بویراحمد عزیمت [نوده] و به قرار اطلاع یا شخصاً و یا به وسیله فرامرز نامبرده با غلامحسین جلیل تماس حاصل کرده و احتمال دارد به همین زودی کار تسلیم غلامحسین جلیل پایان پذیرد]. [و نیز احتمال دارد هادی پناهی زمینه ملاقاتی بین غلامحسین و یک نفر از افسران ژاندارمری در محل آماده کرده باشد].^(۱) علاوه بر این، یکی از کلانتران مشهور ایل قشقایی به نام «زکی خان فرهنگ دره شوری»، نیز با علاقه و جدیت، برای نجات جان ملاغلامحسین تلاش می کرد. وی، از مدت‌ها پیش بنا به تقاضای ملاغلامحسین، فعالیت خویش را شروع کرده بود. ملاغلامحسین، علاوه بر آشنایی و دوستی دیرینه با برخی کلانتران ترک قشقایی، مشتاق همکاری آنان نیز بود.

در این میان، ملاغلامحسین از زکی خان فرهنگ و برادرش «زیادخان سترگ دره شوری» که نماینده مجلس بود و از توجه خاصی نزد شاه و دربار برخوردار بودند. درخواست همکاری و کمک کرده بود. بنابراین، حمایت و همکاری آنها با سرلشکر

ص: ۴۸۳

اردوبادی، در موفقیت احتمالی وی و نجات جان ملاغلامحسین تأثیر بیشتری داشت. زکی خان دره شوری، در روز برگزاری مراسم حاضر شدن ملاغلامحسین حضور یافت. بر اساس گزارش مأمور ویژه ساواک فارس، زکی خان فرهنگ دره شوری، در معیت سرهنگ اشرفی، در تاریخ ۲۲ مردادماه ۱۳۴۳ وارد بویراحمد گردیده تا به اتفاق کی هادی پناهی، در منطقه جلیل با ملاغلامحسین دیدار نمایند. سند مذکور نشان می دهد، هنوز سازمان اطلاعات و امنیت فارس و مسئولان و مأموران ویژه آن، هیچ اطلاعی از توافق میان ملاغلامحسین و سرلشکر اردوبادی و تسلیم قطعی ملاغلامحسین نداشته اند. در این سند آمده است:

تیمسار سرتیپ اشرفی معاون ناحیه ژاندارمری فارس و آقای زکی فرهنگ دره شوری ساعت پنج صبح روز جاری بوسیله هواپیما به بویراحمد عزیمت [نموده اند] که بوسیله هادی پناهی در محل تعیین شده با غلامحسین سیاهپور ملاقات و مشارالیه را وادار به تسلیم نمایند... (۱)

در واقع، سرهنگ اشرفی در این مرحله، دیگر برای ترتیب برگزاری مراسم معرفی ملاغلامحسین و یارانش به منطقه آمده بود؛ نه اینکه آنان را «وادار به تسلیم» نماید. زکی خان دره شوری، نیز بنا به تقاضای ملاغلامحسین برای حضور در مراسم مذکور دعوت شده بود. اینها، همه مطلع بودند که ملاغلامحسین از مدتها پیش تصمیم قطعی به معرفی و تسلیم خویش گرفته بود.

باری، تلاش های سرلشکر اردوبادی ظاهراً نتیجه بخش بوده است؛ زیرا وی در تاریخ ۲۵ مردادماه، تأمین نامه ای به خط خویش نوشته و به صراحت به ملاغلامحسین اطمینان داده که: «جان شما محفوظ ... و همه گونه مساعدت به شخص شما و کلیه افراد طایفه جلیل خواهد شد.» (۲)

سرلشکر اردوبادی، تأمین نامه ملاغلامحسین را به پسرش فرامرز داد و خود فردای آن روز با هواپیما عازم یاسوج گردید، تا در مراسم تسلیم ملاغلامحسین شرکت نماید. بنابه دعوت سرلشکر اردوبادی، بسیاری از مقامات عالی رتبه نظامی در فارس و

ص: ۴۸۴

-
- ۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. (ضمناً تصویر تأمین نامه سرلشکر اردوبادی، در برخی کتب محلی، از جمله کتابهای آقایان تقوی مقدم، یعقوب غفاری، حامد اکبری و الله بخش آذرپیوند آمده است).
 - ۲- همان جا.

خوزستان در این مراسم شرکت کرده بودند. دهها اتومبیل نظامی و غیرنظامی، نیروهای عادی و صاحب منصب را وارد منطقه جلیل کردند. با اطلاع مردم، بسیاری از افراد طوایف بابکانی و جلیل و افراد کمتری از طوایف انصاری، دشتی، میدگانی، قایدگیوی، بایاری و باوی حضور یافته بودند. در روز ۲۶ مردادماه ۱۳۴۳ جمعیتی چند هزار نفری در مراسم تسلیم ملاغلامحسین و یارانش _ که یک سال و نیم علیه حکومت پهلوی مبارزه کرده بودند _ شرکت کردند. سرلشکر اردوبادی و هیأت همراه، صبح زود با هواپیما وارد یاسوج گردید و بلافاصله با جیب مخصوص به سمت بابکان جلیل حرکت کرد. سرهنگ دهنادی، سرهنگ منشی زاده، سرهنگ توکلی و بسیاری دیگر از افسران نظامی، به دنبال او حرکت کردند (۱). ساعت بین ۱۰ تا ۱۱ صبح بود که سرلشکر اردوبادی وارد منطقه جلیل شد و در نزدیکی آبادی ملاغلامحسین مورد استقبال عامه مردم قرار گرفت. یک دانش آموز به نام «محمدشریف کرمی»، در نوشته ای که معلم منطقه «سهراب حیدری» نوشته بود، به او خوش آمد گفت. مردان و زنان و کودکان بسیاری در صف استقبال ایستاده بودند و برخی از آنان قرآن به دست گرفته بودند. ملاغلامحسین، پس از سالها، لباس رزم از تن درآورده، کت و شلوار پوشیده بود. ابتدا ملاغلامحسین و سرلشکر اردوبادی با هم دست داده، روبوسی کردند. پس از او، یارانش چنین کردند. سرلشکر نیز یکی از قرآنها را بوسید و به آن سوگند خورد، ملاغلامحسین را سالم برمی گرداند.

جمعی از همراهان سرلشکر اردوبادی، عکس می گرفتند. یکی از عکاسان که عقب عقب می رفت و عکس می گرفت، پایش به سنگی گیر کرد و از پشت سر واژگون شد. بسیاری از نظامیان، با سر و روی خاکی به دنبال سرلشکر اردوبادی و ملاغلامحسین که چند صدمتری با هم راه رفته وارد جایگاه شدند، حرکت می کردند. سر و صدای بسیاری در منطقه پیچیده بود. برخی زنان، مردان، کودکان و نوجوانان با خوشحالی داد و فریاد می کردند. عامه میانسالان و پیران گوش به گفته های سرلشکر اردوبادی و ملاغلامحسین می دادند. وقتی سرلشکر و ملاغلامحسین وارد جایگاه شدند، نظامیان خود پذیرایی را آغاز کردند. روبروی جایگاه، نوازنده محلی که از پیش آماده شده بود،

ص: ۴۸۵

به نواختن ساز و نقاره پرداخت. جمعی از نظامیان و مردان عشایر به رقص و پایکوبی پرداختند و چون مطرب «جنگنامه» را نواخت، به رسم معمول عشایر با چوب بازی به «جنگ» هم رفتند. گویی جنگ پایان ناپذیر بود!

سرلشکر اردوبادی، بیشتر مواقع با ملاغلامحسین و همزمانش کردی انصاری، حسنقلی فرخی، ترکی پیرایش و غلامحسین محمدی، صحبت می کرد. به دنبال مشورت آنان، سرلشکر تأمین نامه ای به خط خویش نوشت و به دست «کردی انصاری» داد. بر اساس این تأمین نامه، کردی آزاد بود به کار کشاورزی و زندگی عادی پردازد و تحت تعقیب نظامیان واقع نشود. کردی از جمله کسانی بود که در اعلامیه شماره ۱۷ مستحق «عفو ملوکانه» نشده بود و بایستی دستگیر، محاکمه و مجازات می شد. اما سرلشکر اردوبادی، ظاهراً با اقتدار آجودانی و اختیار تامی که داشته او را عفو و آزاد نموده است. کردی نیز با استفاده از تأمین نامه سرلشکر اردوبادی و شلوغی مراسم، معرکه را رها کرد و موقتاً از خطر گریخت.

چند ساعت بعد ظهر، مراسم پایان یافت و سرلشکر اردوبادی، ملاغلامحسین را با خود سوار جیب مخصوص نمود و حرکت کرد. مراسم تسلیم ملاغلامحسین و یارانش، که گویی مراسم «تجلیل» بود، از دید معاندان و بدخواهان سرلشکر اردوبادی پنهان نماند. می توان حدس زد که این معارضات و بداندیشان، مبهوت بودند که سرلشکر اردوبادی بر مبنای کدام اختیار، از یک دشمن حکومت که مسلحانه جنگیده بود و ضربات مهلکی بر ارتش شاه وارد آورده و یک سال و نیم مقاومت کرده بود، این گونه «تجلیل» می کرد؟ به احتمال زیاد، بر بسیاری از ناظران، از جمله مأموران و مسئولان سازمان اطلاعات و امنیت فارس و خوزستان، این «تجلیل» گران می آمد. این مهم، حتی حسادت بیش از حد مقامات عالی رتبه نظامی _ در ژاندارمری و ارتش _ را برمی انگیزد. بنابراین، تأثیر منفی و نتیجه معکوس آن خیلی زود آشکار شد.

خبرخواهی اردوبادی و کارشکنی بدخواهان

از نخستین نامه ملاغلامحسین به سرلشکر اردوبادی، تا زمان برگزاری مراسم «تسلیم» حدود سه ماه طول کشیده است. در این مدت، که از اوایل خردادماه تا اواخر مرداد به طول انجامید، سرلشکر اردوبادی در تلاش برای به دست آوردن تأمین نامه

جانی ملاغلامحسین بود. سندی محرمانه از ساواک فارس در دست است که نشان می دهد سرلشکر اردوبادی به «رابط» ملاغلامحسین قول داده: «چنانچه مشارالیه تسلیم شود» ترتیبی خواهد داد «که بیش از سه سال زندانی نشود.»(۱)

ساواک فارس در مورخه ۲۲ تیرماه ۱۳۴۳ در گزارشی به «مدیریت کل اداره سوم» سازمان اطلاعات و امنیت کشور، می نویسد: (۲)

غلامحسین سیاه پور بویراحمادی (غلامحسین جلیل) پسرش را به نام فرامرز نزد فرماندهی ناحیه ژاندارمری فارس فرستاده و تقاضای تأمین نموده است و فرماندهی ناحیه هم قول داده اند که چنانچه مشارالیه تسلیم شود ترتیبی بدهند که بیش از سه سال زندانی نشود و برای اینکه غلامحسین مزبور اطمینان بیشتری پیدا کند خانواده [و طایفه] او را که تحت نظر ستون اعزامی بوده آزاد نموده اند که به محل قبیله خود برود و ناحیه ژاندارمری سعی دارد که تا حاضر شدن غلامحسین جلیل این جریانات افشا نشود تا کدخدایان بویراحمد باعث تحریک او نشده و مانع تسلیم شدن مشارالیه نگردند(۳)

بدین ترتیب، سرلشکر اردوبادی نیز همچون ملاغلامحسین، سعی می نمود ماجرای تسلیم شدن، محرمانه و پنهان بماند. وی، در اواسط تیرماه ۱۳۴۳ دستور آزادی طایفه جلیل را صادر کرد. گویی، اطمینان خاصی به «قول» قطعی ملاغلامحسین پیدا کرده بود. از آن طرف نیز با کمک سپهد مالک فرمانده ژاندارمری کل کشور، کوشش می نمود قول قطعی تأمین نامه جانی ملاغلامحسین را به دست آورد. با وجود این قول و قرارها، حکومت نظامی منطقه جلیل و دسته های چریک مزاحم برقرار بود. سرهنگ توکلی، همان نظامی خشن و بداخلاق، به همراه ملاولی پناهی _ سردسته چریک های محلی _ هنوز مسئولیت انتظامات منطقه را برعهده داشتند. تقریباً اوایل مردادماه بود که این دو نفر تصمیم گرفتند خانواده های ملاغلامحسین و همراهانش را در نزدیکی ستون نظامی

ص: ۴۸۷

- ۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
- ۲- در این سند «مخبر» ساواک به اشتباه فرستاده ملاغلامحسین نزد سرلشکر اردوبادی را پسرش فرامرز، عنوان می کند. در حالی که، تا نیمه دوم مردادماه، افرادی چون «سیدعبدالوهاب بلادی»، زکی خان فرهنگ دره شوری و کی هادی پناهی از جانب ملاغلامحسین نزد سرلشکر اردوبادی رفته اند.
- ۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

تحت کنترل در آورند. هم چنین دو تن از فرزندان بزرگ ملاغلامحسین به اسامی فرامرز و گودرز، و نیز برادر ناتنی اش «محمد» و پدرزنش «ملا خسرو باقری» را در قلعه قدیمی بابکان _ که اکنون تحت اشغال نظامیان بود _ زندانی کردند. به دستور سرهنگ توکلی، مأمورین نظامی، فرزندان ملاغلامحسین را شکنجه بسیار دادند. گذشته از این، شایع کردند که حکومت تصمیم دارد خانواده های مبارزین جلیل را به نقاطی دور دست و نامعلوم تبعید کند. برخوردهای خشن سرهنگ توکلی چنان شده بود که دو تن از افراد ایل باوی به نام های سیدعبدالرحمان بلادی و میرزا ضرغام محمدپور، که برای سرکشی اقوام جلیلی خویش وارد منطقه گشته بودند، به وسیله مأمورین نظامی دستگیر و بازداشت شدند. این دو نفر، که علاوه بر بازدید خویشاوندان، چند رأس گاو گم کرده بودند، به اتهام جاسوسی و کسب خبر برای ملاغلامحسین، ضرب و شتم و شکنجه بسیار شدند. اخبار و اطلاعات این وقایع، اندکی بعد به ملاغلامحسین منعکس شد. به گفته شاهدان عینی، وی چنان ناراحت و خشمگین شد، که به «گردی انصاری» و «حسنقلی فرخی» مأموریت داد، شب هنگام وارد اردوگاه نظامیان شوند و سرهنگ توکلی و ملاولی پناهی را از بین برند؛ هر دو، خیلی زود حرکت کردند؛ اما مدتی بعد ملاغلامحسین کسانی، دنبال آنان فرستاد و آنها را بازگرداند. او، بدین اندیشه فرو رفت که در صورت جنگ و خونریزی در منطقه، طایفه جلیل برای همیشه قلع و قمع و نابود خواهد شد. همه تلاش او در طول یک سال اخیر، عدم درگیری با محلیان و چریک های وابسته بود. او و یاران جنگجویش به راحتی می توانستند معدود مزدوران محلی را از بین برند، اما همواره در فکر طایفه زجر دیده جلیل بود که بی تردید به دست حکومت مستبد پهلوی نابود می شد. به علاوه، قول و قرار محرمانه اش با سرلشکر اردوبادی ناشکستی بود. در پی اقدامات اخیر سرهنگ توکلی، ملاغلامحسین از طریق سیدعبدالوهاب بلادی، سرلشکر اردوبادی را در جریان قرار داد. تیمسار اردوبادی نیز با ناراحتی از این اقدام، دستور جمع آوری تمام ستون های عملیاتی چریک و ژاندارم را داد(۱)

ص: ۴۸۸

۱- علی بخش بخششایی روایت می کند: «چون دستور آزادی خانواده های ملاغلامحسین و همراهانش را دادند، سرهنگ توکلی و سرهنگ منشی زاده جز خانواده ملاغلامحسین، اجازه آزادی بقیه را ندادند. من فوراً حرکت کردم به شیراز و فردای آن در ناحیه ژاندارمری به حضور سرلشکر اردوبادی رسیدم و جریان را توضیح دادم. سرلشکر عصبانی شد و به سرهنگ دهنادی گفت: «به آنان بگو، پدر سوخته ها خلاف دستور من عمل می کنید.» سرهنگ دهنادی فوراً، تلگراف زد و همان لحظه بقیه خانواده ها را آزاد کردند و دستور جمع آوری ستونها داده شد.»

معهدا، با وجود جمع آوری ستون های عملیاتی در نیمه اول مردادماه، هنوز بسیاری مطمئن نبودند ملاغلامحسین می خواهد تسلیم شود. این مهم چنان از سوی طرفین _ ملاغلامحسین و سرلشکر اردوبادی _ محرمانه مانده بود، که حتی سازمان اطلاعات و امنیت فارس از آن بی خبر بود. در هر حال، به همان اندازه که سرلشکر اردوبادی خیرخواهانه برای امان نامه جانی ملاغلامحسین تلاش می نمود؛ بدخواهان و سعایت گران در نابودی او کوشش می کردند.

وداع آخر

در روز برگزاری مراسم «تسلیم» ملاغلامحسین و یاران _ که به نظر می رسید مراسم تجلیل و بزرگداشت است _ وی با عموم مردم شرکت کننده خداحافظی کرد. هر چند او به ظاهر امیدوار بود و همچون مردان و زنان حاضر، به گفته ها و سوگندهای سرلشکر اردوبادی دل بسته بود؛ اما در باطن امیدی به قول و قرار «پادشاه» نداشت. او در همان روز مراسم، تأمین نامه جانی خویش را _ که روز قبل سرلشکر نوشته و به فرزندش داده بود _ دید و خواند:

آقای غلامحسین سیاهپور

در این موقع که به استظهار به مراحم عالی بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی[،] با اطاعت از قانون و انقیاد از اوامر دولت خود را در اختیار ژاندارمری گذارده اید اطمینان می دهد که با اتکاء به مراحم عالی اعلیحضرت همایون شاهنشاه [،] جان شما محفوظ و مشمول عنایات خاصه اولیاء محترم امور به خصوص تیمسار سپهبد مالک فرماندهی معظم ژاندارمری کل کشور واقع و همه گونه مساعدت به شخص شما و کلیه افراد طایفه جلیل خواهد شد.

فرمانده ناحیه ژاندارمری فارس _ سرلشکر اردوبادی (۱)

ص: ۴۸۹

۱- این تأمین نامه، از مهم ترین مدارک مجرمیت سرلشکر اردوبادی قلمداد شد. سندی در دست است که رئیس اداره خدمت و عملیات ژاندارمری «سرهنگ دادفر» به سرلشکر اردوبادی نوشته است: «نامه شماره ۳۳۱۵/۱۱_۳۳/۱۰/۴۳ واصله از دادرسی ارتش به ژاندارمری کل حاکی است[:] غلامحسین سیاهپور و سه نفر همراهانش در غائله فارس شرکت داشته و بعد از ختم غائله نیز مدتی در کوهها مخفی بوده اند [و] پس از تسلیم شدن و تحویل سلاح های دولتی (که در جریان غائله پس از بمانید کردن افراد و افسران ستونهای اعزامی به دست آنها افتاده) از طرف تیمسار که فرماندهی ناحیه فارس را عهده دار بوده اند به هر یک از آنان نامه ای داده شده... و از این عناصر شرور و قاتل حمایت شده که این مطلب در نامه ای که به غلامحسین سیاهپور داده اند منعکس می باشد... علیهذا با شرح مراتب فوق [،] چون در سابقه امر در مرکز اثری از نامه ای که تیمسار به نامبردگان در موقع تسلیم داده اند نمی باشد[،] دستور فرمایید جواب... و رونوشت نامه ای که به آنها داده شده[،] ارسال که به اداره دادرسی ارتش پاسخ مقتضی داده شود.» (بایگانی اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی).

به رغم این امان نامه به ظاهر وثیق و استوار، که سرلشکر اردوبادی صادقانه و با اطمینان نوشته بود، ملاغلامحسین در جمع زیادی از بزرگان و ریش سفیدان طایفه جلیل مراسم حاضر را «جشن سَرَبُزُون» قلمداد نمود^(۱). او با دست خویش، بسته های شیرینی «حکومت» را در میان جمع توزیع کرد و بعد داستان قالی بافی زنان عشایر را مثال زد. داستان بدین قرار است که هرگاه زنان قالی باف، پس از مدت‌ها تلاش و کار، بافتن قالی را پایان می بخشند، جشن سربرون می گیرند و قالی را از «دار» مربوطه بریده جدا می کنند^(۲). با این مَثَل، به حاضران اشاره می کرد که امیدی به بازگشت نیست و مأموران حکومت با چنین مراسمی، جشن سربریدنش را برگزار می کنند. وی مدت‌ها پیش خوابی دیده بود که «مرده» است و با دو پا وارد قبرش می کنند. تعبیر خودش این بود، که با پای خویش به سوی مرگ می رود^(۳). البته چاره ای هم جز این نداشت. تا کی بایستی طایفه جلیل و چندین هزار وابسته و خویشاوند وی زیر فشار و شکنجه حکومت مستبد پهلوی و نظامیان خشن رژیم می بود؟ در هر حال می بایست با پای خود به استقبال مرگ می رفت، تا تعدیات نظامیان و چریک های مزدور محلی، نسبت به چندین هزار زن و مرد جلیلی پایان می یافت.

باری، بعد از ظهر روز ۲۶ مردادماه ۱۳۴۳، ملاغلامحسین آخرین وداع خویش را با هزاران زن و مرد و کودک جلیلی و بابکانی _ و برخی همسایگان دیگر _ انجام داد و با احترام خاص در جیب مخصوص سرلشکر اردوبادی نشست. اندوه و غم، سراسر منطقه را فراگرفت و تقریباً صدای گریه تمام مردان، زنان و کودکان بلند شد. اتومبیل

ص: ۴۹۰

۱- جشن سربرون، اصطلاحی است خاص قالی بافان عشایر که پس از اتمام بافت قالی، مراسم شادی برپا می کنند و با بریدن سر قالی، آن را از دار مربوطه جدا می نمایند.

۲- رجوع شود: تابان سیرت، همان، ص ۳۷۷؛ رزمجویی، همان، ص ۳۱۲.

۳- رزمجویی، همانجا.

حامل او و سرلشکر اردوبادی، زودتر از اتومبیل های دولتی، حرکت کرد. در آخرین نقطه منطقه، یک پیرمرد جلیلی به همراه جمعی دیگر _ که نتوانسته بودند در مراسم حضور یابند _ سر راه ایستاده بود. به اشاره ملاغلامحسین، خودروی حامل او و سرلشکر اردوبادی متوقف شد و ملاغلامحسین، با پیرمرد و همراهانش احوالپرسی و وداع نمود. آخرین گفته های طرفین، هم غم انگیز بود و هم بیانگر برخی واقعات طایفه جلیل. پیرمرد که «کابرجعلی فرخ زاد» نام داشت، به نمایندگی جمع _ و در واقع طایفه _ از سرلشکر اردوبادی استدعا نمود، «بزرگ و رئیس محبوبشان را، سالم به طایفه برگرداند.» سرلشکر، با خوشرویی و اعتماد کامل، «قول» داد. ملاغلامحسین نیز به پیرمرد که سالها پیش پسرش در منازعات منطقه ای به قتل رسیده بود، گفت: «تا آنجا که توان و امکان داشتم، به طایفه جلیل خدمت کردم و اکنون که با شماها وداع می گویم، شرمندم ام که انتقام خون پسر تو گرفته نشده است.» پس از این گفته ها، دست و صورت یکدیگر را بوسیدند و خداحافظی نمودند.

اندکی بعد نیز، در منطقه «سپیدار» _ حوزه استحفاظی کی خورشید برومند _ بنا به درخواست سرلشکر اردوبادی، توقف کوتاهی کردند. ظاهراً عده ای به سرلشکر گفته بودند، ملاغلامحسین از برومند بسیار ناراحت است. پس، به صلاحدید سرلشکر، مصالحه ای ظاهری انجام گرفت. کی خورشید، همچون ملاولی پناهی، سرپرستی دسته ای از چریک های محلی را برعهده گرفته بود و در تعقیب ملاغلامحسین و آزار طایفه جلیل مشارکت کرده بود. این کار او، چیزی نبود که با یک روبروسی ظاهری از دل ملاغلامحسین بیرون آید.

توقف بعدی، در گروهان ژاندارمری یاسوج بود که بسیاری از کدخدایان و بزرگان بویراحمد و برخی مردم روستاهای اطراف در میعادگاه حضور یافته بودند؛ و آخرین وداع ملاغلامحسین با ایل بویراحمد را تماشا می کردند. حدود یک سال و نیم پیش، اکثریت این کدخدایان با او سوگند قرآن خورده بودند که تا پای جان با حکومت پهلوی بجنگند. اما، خیلی زود به دامن دولتیان افتادند و دائماً از بودجه تعقیب ملاغلامحسین _ و عبدالله خان و ناصرخان _ بهره مند شدند.

تقریباً خورشید غروب کرده بود، که کاروان نظامی حکومت پهلوی، آخرین جنگجویان بویراحمد را از ایل بویراحمد خارج کرد. با وجود این، ملاغلامحسین و

یارانش، «شام آخر» را در عشایر قشقایی صرف کردند و برای همیشه از ایلات و عشایر جدا شدند. «علی محمد خان کشکولی» و ترکان مقیم «کُمهر» _ حدفاصل یاسوج و اردکان _ میزبان مبارزان عشایر بودند. در آنجا نیز مردان و زنان ترک، ملاغلامحسین را ملاقات و احترام بسیار کردند و دوباره با قرآنهاي خویش، سرلشکر اردوبادی را به نجات جان او قسم دادند. سرلشکر نیز با اطمینان خاطر، پاسخ مثبت می داد. هیچ کس نمی دانست دو روز دیگر، سرلشکر اردوبادی خود قربانی خواهد شد. پس از صرف شام، کاروان نظامی حامل قهرمانان دیگری از عشایر، به راه افتاد و در اردکان فارس توقف نمود. شب در اردکان خوابیدند و فردا صبح، عازم شیراز شدند. قبل از ظهر روز ۲۷ مردادماه در «مسجد بردی» (= قصر دشت) شیراز توقف کوتاهی نمودند و سرلشکر اردوبادی در سخنانی مجمل، خواستار عدم انتشار ورود ملاغلامحسین به شیراز گردید. آیا او هنوز در نظر داشت ماجرای تسلیم شدن ملاغلامحسین، محرمانه بماند؟ سرلشکر اردوبادی، ملاغلامحسین را همراه خویش به خانه شخصی خود برد(۱) در آنجا، مقامات سیاسی، نظامی و امنیتی فارس به دیدارش آمدند. باقر پیرنیا، استاندار فارس؛ سرهنگ جعفری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت فارس؛ سرلشکر سهراب پور، فرمانده لشکر فارس؛ سرتیپ مهدوی، فرمانده تیپ ۲۳ فارس و سرتیپ شاه خلیلی، رئیس شهربانی های فارس از جمله این مقامات بودند. پس از این دیدارها، سرلشکر اردوبادی و ملاغلامحسین عصر روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۳ با هواپیما به تهران عزیمت نمودند. سرهنگ جعفری رئیس ساواک فارس و نماینده ویژه ارتشبد فردوست، گزارش حرکت سرلشکر اردوبادی و مقصود وی را به تهران مخابره کرد.

ص: ۴۹۲

۱- نادر طالب زاده اردوبادی، فرزند ارشد سرلشکر اردوبادی که در آن زمان بیش از یازده سال سن داشت، به یاد می آورد که، ملاغلامحسین یک شبانه روز در منزلشان مقیم بود و به نظر می رسید با پدرش بسیار خودمانی و نزدیک است. او می گوید: احتمالاً بعد ظهر بود که در حیاط خانه، هر دو بر صندلی نشسته و صحبت می کردند. من پشت سر پدرم ایستاده بودم و به دوست پدرم که می گفتند علیه دولت یاغی و در کوه بود، نگاه می کردم. از صحبت های متعدد آنها، دو نکته در خاطر من محفوظ ماند. یکی اینکه، ملاغلامحسین با حالتی که نوعی اضطراب در آن بود، از پدرم پرسید: جناب تیمسار فکر می کنی، شاه بر «قول» خویش باقی می ماند؟ پدرم جواب داد: من مطمئنم شاهنشاه به قول خویش وفا می کند. اصلاً جای نگرانی نیست. مورد دیگری که از پدرم سؤال کرد، این بود که با خنده گفت: جناب تیمسار، هر چه هواپیماها را با تفنگ می زدیم، سقوط نمی کردند. کدام قسمت آنها را بایستی هدف می گرفتیم؟ پدرم خندید و پاسخ داد: آقای سیاهپور، بایستی باک هواپیماها را با گلوله می زدید، تا آتش می گرفتند! (مصاحبه های متعدد با نادر طالب زاده _ تهران).

غلامحسین سیاه پور یکی از عاملین غائله فارس خود را معرفی و به معیت تیمسار سرلشکر اردوبادی ساعت ۱۷ روز ۲۸ جاری به تهران عزیمت نمود[۱]. طبق اطلاع[۲] ژاندارمری کل کشور در نظر دارد ترتیب شرفیابی وی را به حضور اعلیحضرت شاهنشاهی فراهم نماید(۱).

در تهران، سرلشکر اردوبادی، ملاغلامحسین را در منزل پدرزنش _ امیر شرفی بدر _ میهمان کرد، تا خود به همراه سپهبد مالک، اجازه ملاقات با محمدرضا شاه را به دست آورد(۲). تلاش و تمنای سرلشکر اردوبادی «آجودان مخصوص» محمدرضا شاه، و سپهبد مالک فرمانده ژاندارمری کل کشور، پذیرفته نشد. فوراً فرمان عزل سرلشکر اردوبادی صادر شد و ملاغلامحسین، تحویل زندان «دژبان مرکز» گردید. در واقع، گزارش های سازمان اطلاعات و امنیت کشور و نفوذ ارتشیان کار خود را کرده بود. البته، ظاهراً تاریخ دوباره تکرار شده بود؛ زیرا دیکتاتور مستبد هیچ گاه اجازه عرض اندام به نزدیکترین و مطمئن ترین کسان خود نخواهد داد. سندی خیلی محرمانه در دست است که «مأمور ویژه» ساواک، گزارش «معرفی» ملاغلامحسین و عزیمت او به تهران در معیت سرلشکر اردوبادی را ارائه داده است. در این سند، مأمور ویژه اطلاع می دهد: «در نظر است نامبرده [ملاغلامحسین] به حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاه وسیله ژاندارمری شرفیاب گردد.»(۳)

مدیر کل اداره سوم ساواک، در پی نوشت گزارش مزبور، اظهار نظر می نماید که: «لزومی ندارد.»

مسئولان ساواک، بدین اقدامات قانع نشده، پنج روز بعد در گزارشی که بخش «عشایری» ساواک تنظیم نموده بود، «خلاصه سوابق» ملاغلامحسین و «نظریه» خویش

ص: ۴۹۳

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- سرتیپ «رکنی» شوهرخواهر سرلشکر منصور اردوبادی که در سال ۱۳۳۵ مسئول خلع سلاح ایل بویراحمد بود و از همان زمان سابقه دوستی با ملاغلامحسین داشت، روایت می کرد: شبی که ملاغلامحسین و سرلشکر اردوبادی در منزل پدر خانم سرلشکر حضور داشتند، اردوبادی به من تلفن کرد که بیا اینجا یکی از دوستان منتظر است. وقتی رفتم، دیدم آقای سیاهپور است. همدیگر را در بغل گرفتیم و بوسیدیم. در آنجا داستان درگیری ها و نقش سیاهپور را شنیدم. بعد که خواستم خداحافظی کنم، دم در آهسته به اردوبادی گفتم: «منصور! شاه سیاهپور را نمی بخشد. او را می کشد. او گفت: نه، به من قول حتمی داده اند.» (مصاحبه با سرتیپ رکنی _ تهران).

۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

را به صراحت اعلام کرد:

غلامحسین جلیل سیاهپور... فرزند ملاسیاه سیاهپور کدخدای طایفه جلیل بویراحمد و پدرزن ناصر طاهری میباشد که از شهریور ۲۰ تاکنون در کلیه شرارتها و ناامنی های منطقه فارس شرکت داشته و در غائله ۴۱_۴۲ فارس از عاملین اغتشاش بوده [و] پس از سرکوبی اشرار همراه عده ای تفنگچی بکوههای اطراف بویراحمد متواری گردیده است. در تاریخ ۲۴/۹/۴۲ بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه [۱] ژاندارمری فارس مأموریت پیدا میکند از طریق مسالمت آمیز ویرا دستگیر نماید. [۰] لیکن نامبرده از ترس مجازات و عناوین مختلف از تسلیم شدن خودداری میکند. گزارش های واصله حاکیست مشارالیه در ۲۸/۵/۴۳ خود را بژاندارمری فارس معرفی و در ساعت ۱۷۰۰ روز ۲۸/۵ در معیت سرلشکر اردوبادی بتهران آمده است. [۰] گفته میشود ژاندارمری کل کشور در نظر دارد وسیله شرفیابی او را بحضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فراهم سازد...

نظریه: مشارالیه از اشرار سابقه دار و اصولاً فردی آشوب طلب میباشد [و] تسلیم شدن وی بخاطر این نیست که از اعمال گذشته خود پشیمان شده بلکه علل آن ترس از سرنوشت عبدالله ضرغامپور و غلامعلی دشمن زیاری و همچنین تفرقه بین تفنگچی های اطراف او و تنهائی میباشد (۱)

معهدا، با این سوابق و نظریات صریح ساواک، تکلیف سرنوشت ملاغلامحسین معلوم شده بود. در واقع، اگر خلاف آنچه انجام شد، عمل می گردید مایه شگفتی و تعجب بود.

عزل سرلشکر اردوبادی و محاکمه او

سرلشکر منصور طالب زاده اردوبادی، مشهور به اردوبادی در همان روز ۲۹ مردادماه به دستور محمدرضا شاه معزول و برکنار گردید. روایت می کنند، شاه نسبت به عملکرد احترام آمیز وی در قبال ملاغلامحسین، بسیار عصبانی و برافروخته شده بود. حتی ظاهراً

ص: ۴۹۴

۱- نظریه پردازان ساواک، هیچ اشاره ای به محاصره و اسارت طایفه جلیل و استفاده از شیوه های غیرانسانی حکومت در تسلیم نمودن ملاغلامحسین و همزمانش ننموده اند. (بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی)

بدو گفته بود، کار را به جایی رساندی که برای یک یاغی حکومت «جشن عروسی» راه انداخته ای! با برخورد تند و خشن محمدرضا شاه، سرنوشت سرلشکر در هاله ای از ابهام فرورفت. گزارشات پیشین و کنونی ساواک، علیه او سازماندهی و تنظیم شد. هم چنین، اتهامات راست و دروغ افراد عادی بر ضد او، ملا-ک عمل قرار گرفت. فردی تحت عنوان «دوست شاه»، در مهرماه ۱۳۴۳، گزارشی بر ضد اردوبادی به «دفتر مخصوص شاهنشاهی» فرستاده، که بلافاصله به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ارسال شده است. وی، در گزارش خویش مدعی شده بود که:

میخواهم عملیات سرلشکر اردوبادی (عبدالکریم قاسم ایران) را بگویم [۰]. سرلشکر اردوبادی دزد و جانی ایران ماهانه سی هزار تومان پول در اختیارش بود و به عناوینی سند درست می کرد و انگشت میزد و میخورد [۰]. اردوبادی را برای آرام کردن فارس فرستادند (۱) ولی او همه دزدهای نامدار و جانی های معروف فارس را بنام چریک استخدام کرد و بآنها تفنگ داد [و] در بیابانها گوسفندهای مردم بیچاره را دزدیدند و با اردوبادی خوردند [۰]. سرلشکر اردوبادی با غلامحسین سیاه پور مسبب غائله فارس دست داشت و به یارانش تفنگ میداد و از این طرف ژاندارم (۲) برای دستگیری او میفرستاد [۰]. آخر هم که تا اردوبادی نرفت تسلیم نشد و گفت برادر من بیاید [۰]. یکدفعه دیگر میخواست در ایران کودتا بکند و خود اردوبادی شاه ایران بشود. با فرستادن مأمور (۳) مخصوص و باشرف تحقیق بکنید (۴)

در هر حال، محمدرضا شاه از چگونگی رفتار سرلشکر اردوبادی با ملاغلامحسین، بسیار ناراحت گردید و حکم عزل یکی از جوانترین سرلشکرهای نظامی را صادر کرد. او و ایادی اش، به برکناری سرلشکر قانع نشده، امر به محاکمه و مجازاتش دادند. بنابراین، موارد گذشته اتهامات او که بر اساس «نظریه» ساواک، حاکی از «سوء سابقه» بود، در دادرسی ارتش _ به ریاست سپهبد خسروانی _ مطرح شد. یکی از مهمترین اتهامات سرلشکر اردوبادی _ و در واقع اتهام اصلی او _ چگونگی ارتباط با طایفه جلیل

ص: ۴۹۵

۱- اصل: فرستادن.

۲- اصل: ژاندار.

۳- اصل: مامو.

۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

و کمکهای صورت گرفته بود. آن گونه که اسناد موجود نشان می دهد، سرلشکر اردوبادی از آبان ۱۳۴۳ تا پایان ۱۳۴۴ به تناوب محاکمه و بازجویی شده است. وی در این مدت، تحت عنوان «افسر منتسب به ستاد» بلامتکلیف بوده است. سرانجام در تاریخ ۱/۷/۱۳۴۴ بازنشسته اجباری اعلام گردید و برای همیشه از گردونه نظام شاهنشاهی خارج شد. وی متولد ۱۲۹۷ ه ش بود، که در مهرماه ۱۳۱۶ وارد دانشکده افسری گردید و در مهرماه ۱۳۴۲ موفق به دریافت درجه سرلشکری شده است (۱).

او قبل از به دست گرفتن فرماندهی ناحیه ژاندارمری فارس، مسئولیت ژاندارمری خراسان را برعهده داشته است. وی تقریباً از اوایل خرداد ۱۳۴۲ موظف به حضور در فارس گردیده است.

روایت سرلشکر اردوبادی از سرنوشت خویش

به گفته فرزند سرلشکر اردوبادی _ نادر طالب زاده _ ماجرای ملاغلامحسین و برکناری پدرش از مسئولیت های نظامی و خانه نشین کردن او، همواره موضوع مهم و تازه زندگی آنان بود. این داستان واقعی و تراژدیک زندگی آنها، در بیشتر مواقع با زبان سرلشکر اردوبادی روایت می شده است. در واقع، ترجیع بند خاطرات سرلشکر اردوبادی، این داستان بود؛ زیرا مسیر زندگی و حیات آنان را به گونه ای دیگر تغییر داده بود.

در یکی از ایام حضور همگانی خانواده، سرلشکر اردوبادی داستان تسلیم شدن ملاغلامحسین و عزل و محاکمه خویش را به اختصار روایت کرده است. فرزندش نیز آن را ضبط نموده، در آرشیو خصوصی خویش نگه داشته است (۲).

در این روایت، که به گفته سرلشکر اردوبادی «آخرین مأموریت» او بود، تنها به

ص: ۴۹۶

۱- سرلشکر اردوبادی، تا پیروزی انقلاب خانه نشین بود. پس از پیروزی انقلاب، بنا به سابقه دوستی با سرلشکر قرنی، از جانب او پیشنهاد برعهده گرفتن مسئولیت ژاندارمری کل کشور را دریافت کرده است. اما او، بدین دلیل که در مدت ۱۴ سال خانه نشینی، فرسوده و شکسته شده بود، نپذیرفت و به عنوان دوست و مشاور او همکاری خویش را آغاز کرد. این همکاری، مدت زیادی طول نکشید؛ زیرا سرلشکر قرنی به دست منافقان به شهادت رسید. سرلشکر اردوبادی تا سال ۱۳۶۰ در ایران بود. پس از آن به آمریکا نزد پسرش رفت و در سال ۱۳۷۲ در همانجا وفات یافت.

۲- با تشکر از نادر طالب زاده اردوبادی، که نسخه ای از خاطره مزبور را به نگارنده اهداء نمودند.

کلیات موضوع پرداخته شده و جزئیات وقایع ذکر نگاشته است. وی در پاسخ پسرش که از او می پرسد: «شما آن موقع فکر نمی کردید که یک همچو پایان ناگهانی برای کارتان باشد؟» می گوید: «نه خیر. حالا مسئله خیلی مفصل است. باید بعدها و بعدها گفته بشود.»^(۱)

روایت بسیار مختصر او از «آخرین مأموریت» که تسلیم شدن ملاغلامحسین و یارانش بود، جالب و خواندنی است^(۲) وی می گوید:

... در سال ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ عشایر فارس یک قیامی کردند علیه حکومت پهلوی و شاه مجبور شد یکی از افسران بنام خودش، با نام آریانا را _ که آن موقع سپهبد بود و بعداً ارتشبد شد _ به این مأموریت فرستاد. مأموریت آریانا حدود یکسال به طول انجامید. در ظرف این مدت، باید گفت کاری از پیش نبرد و عملیاتی که در ارتفاعات بویراحمد و اطراف شیراز انجام شد، در یکی از عملیات ها ۴۰۰ نفر سرباز کشته شدند و ۵ نفر از افسران جوانشان از دست رفتند. در آن موقع، من در خراسان فرمانده ژاندارمری خراسان بودم... بنابراین، در آنجا آریانا به سختی شکست خورد و شاه مجبور شد که به وسیله ای این موقعیت را ترمیم بکند. البته من خوب اطلاع ندارم که این قیام [عشایر] ارتباط به چه جریانی داشت. ولی بعدها گفتند که این یک قیامی بود که به وسیله آقای خمینی ریشه دار بوده... در فارس اصولاً هر وقت ارتش دست به اقداماتی زده و علیه عشایر اقدام کرده، متأسفانه شکست خورده. این برای اولین بار نبود که ارتش، در اینجا شکست می خورد. در تنگ تامرادی، در زمان رضاشاه عین همین واقعه پیش آمد... [به هر حال] شاه مرا احضار کرد و خواست بفرستد به فارس، برای همین عملیاتی که در آنجا بود و البته اول به نام امحاء کشت خشخاش بود، ولی موضوع کشت خشخاش در بین نبود. مسئله همین قیام عشایر بود که یک محرکی داشتند، محرک مذهبی هم بود. همین مربوط به آقای خمینی بود. بعدها من متوجه شدم. در هر حال محمدرضا شاه مرا از خراسان احضار کرد. من آمدم تهران و یکسره رفتم به

ص: ۴۹۷

-
- ۱- متأسفانه با مرگ سرلشکر اردوبادی و عدم ثبت خاطرات مفصل او، برای همیشه این «مسئله خیلی مفصل» ناگفته ماند.
 - ۲- در این خاطره خانوادگی، گه گاه پسر سرلشکر اردوبادی سئوالاتی از او پرسیده که در متن به همان صورت آمده است.

سعدآباد. خوب خاطر م هست، محمدرضا شاه خیلی اظهار محبت به من کرد. (این فرمول محمدرضا شاه بود. به هر که احتیاج داشت محبت می کرد، بعد لگد می زد، زندانی می کرد، حبس می کرد، بعد می کشت. این سیستم آقای محمدرضا شاه بود.) علم، نخست وزیر و آقای سپهبد مالک آنجا بودند. شاه به من دستور داد که شما مأموریت خراسانتان را خوب انجام دادید و من می خواهم شما را بفرستم به فارس که فرمانده ژاندارمری آنجا مریض و ضعیف است و هر روز گزارش می رسد که چند تا ژاندارم در پاسگاهها خلع سلاح و کشته می شوند. از من سؤال کرد، شما به فارس آشنایی دارید؟ گفتم: بله. من به فارس آشنا هستم. ایشان پرسیدند که چند سال آنجا بودید؟ من جواب دادم در زمان ستوان یکمی و سروانی، یکی دو سال آنجا بودم. ایشان گفتند: این زمان کافی نیست. من گفتم: دوستانی دارم و به آن محوطه آشنایی دارم و بخوبی می توانم این مأموریت را انجام بدهم. [پس] یک بودجه سرّی در اختیار من گذاشتند و وسایل هم که در ناحیه ژاندارمری موجود بود. البته تقویت هم کردند. در آن جلسه که خوب به خاطر م هست، شاه راجع به بودجه سرّی اصرار کردند که مبلغ زیادتری در اختیار من گذاشته بشود. بالاخره تصویب کردند یک مبلغی را در اختیار من بگذارند... من اصرار کردم که چون من می روم در آنجا برای عملیات، فرصت خرج کردن و جوابگویی راجع به این بودجه سرّی که در اختیار من گذاشته می شود را ندارم. این را اجازه بدهید که در اختیار یک دستگاهی، سازمانی گذاشته بشود و من بگویم که به چه مصارفی برسد. شاه اصرار کرد که این بودجه سرّی است و بودجه سرّی هیچ سئوالی و جوابی، هیچ وقت ندارد. ولی بعدها، که البته بیشتر از ده ماه یازده ماه طول نکشید (۱)، به همین مناسبت مدت زیادی راجع به بودجه سرّی از من تحقیق و بازرسی کردند... هر گزارشی که من می دادم، اینها خیال می کردند که من می خواهم در آنجا برای خودم یال و کوبالی درست کنم و ارتش را تضعیف کنم... از این برنامه من شاه خوشش نمی آمد؛ ظاهراً اظهار رضایت می کرد بوسیله «مالک» و اینها، ولی باطناً

ص: ۴۹۸

۱- از اوایل خرداد ۱۳۴۲ تا پایان مرداد ۱۳۴۳ (جمعاً ۱۵ ماه) دوره فرماندهی سرلشکر اردوبادی در ژاندارمری فارس بوده است.

خوشش نمی آمد. من به عکس دیگر فرماندهان ژاندارمری قرارم بر این بود که گاه گاهی گزارش مستقیم به شاه بدهم و این گزارش مستقیم را در خراسان و فارس می دادم. خوب خاطر من هست که بعد از اینکه [شاه] از من اوقاتش تلخ شده بود، به مالک گفته بود: اردوبادی به من دستور می ده... موقعی که می خواست مراد بکند و بازنشسته و تسلیم دادگاه بکند و از فارس معلّم [کرد]، به مالک گفته بود که این اردوبادی به من دستور می خواهد بدهد...

س: شما آن موقع حس می کردید که این پایان کارتان هست؟

ج: اصلاً حس نمی کردم.

س: یعنی فکر نمی کردید که یک همچو پایان ناگهانی برای کارتان باشد؟

ج: نه خیر. حالا مسئله خیلی مفصل است. باید بعدها و بعدها گفته بشود. من برای آخرین مأموریتی که داشتم، او می خواست من را گول بزند، فارس را امن کنم، فارس را بدستش بدهم، بعد من را رد بکند که از شر من راحت بشود. آخرین مأموریت، موضوع غلامحسین سیاهپور بود. یعنی همان کسی که آریانا را شکست داده بود. مسئله غلامحسین سیاهپور، به طوری که قبلاً هم گفته بودم، مطلب خیلی جالبیه. غلامحسین سیاهپور رئیس طایفه جلیل بویراحمدی بود (۱) سن او حدود ۵۱ و ۵۲ [سال] بود (۲) قیافه خیلی جالبی داشت. اصولاً بویراحمدی ها، افراد نژاد واقعی آریایی هستند و خیلی نژاد سلامتی هستند. این هم، از همان افراد بود. هیکل متوسطی داشت. بور و «بولوند» (Blond) بود، مثل همه بویراحمدی ها. در هر حال، او اظهار می کرد که مسئله چهارصد نفر [نظامی] در تنگ گجستان _ که درست مثل تنگ تامرادی که شکست رضاشاه بود، در تنگ گجستان شکست محمدرضا شاه بود _ همه ایلات و عشایر بودند، طایفه من هم بودند. بعد همه آنها را کنار گذاشته بودند [و] شاه فشار آورده بود به آریانا که غلامحسین سیاهپور مسبب این جریان... غلامحسین سیاهپور برای من قسم خورد که ما بودیم و بقیه عشایر هم بودند. همه عشایر در آنجا حضور داشتند و فقط طایفه ما نبوده و فقط من نبودم. بعد از اینکه

ص: ۴۹۹

۱- سرلشکر اردوبادی، طایفه جلیل را «جلیوند» ذکر می کند.

۲- ملاغلامحسین، ۴۹ سال سن داشت.

ما رابطه ای با او گرفتیم و قرار شد که بیاد خودش را تسلیم بکند، تقریباً روزهای آخر خدمت من در فارس بود. من هم از همه جا بی خبر، که ارتش، استانداری، سازمان امنیت، شهربانی با ژاندارمری که من در رأسش هستم، مخالفند. حالا چرا مخالفند، برای اینکه من با تمام این افراد که هرکدامشان به نحوی از انحاء آدمهای نادرست و ناباب و بی اطلاع و بیهوده ای بودند، مخالفت می کردم. اینها هم با من مخالف بودند، ولی ظاهر همه عرض ادب می کردند، عرض احترام می کردند. آقای [باقر] پیرنیا دائماً با من تلفن می کرد. این آقای رئیس سازمان امنیت، آقای سرهنگ جعفری (که بعد بدست توانای رهبر بزرگ آقای [امام] خمینی به درک واصل شد)... یک فرد فاسد، دزد و کثیف بود [که علیه ما گزارش می داد]. در آن روز مخصوص که غلامحسین سیاهپور تسلیم به ژاندارمری شد و ما او را آوردیم _ که اتفاقاً شب ۲۸ مرداد ۱۳۴۳ بود (۱) _ همه آمدند برای دیدن غلامحسین سیاهپور. برای اینکه یک دیو بزرگی بود، کسی که ارتش ایران را شکست داده [بود]؛ آریانای ارتشبد را شکست داده [بود]، باید بیایند ببینندش... [سرهنگ] جباری بود؛ فرمانده ناحیه ژاندارمری خوزستان [سرهنگ دانشور] بود؛ پیرنیا بود؛ فرمانده لشکر بود؛ همه بودند. یک عکسی هم با او برداشتند... من خودم رفتم به یاسوج با هلی کوپتر و [غلامحسین سیاهپور] و سه تا از افراد وابسته به خودش تسلیم شدند و فقط شرطشان این بود که شما از شاه تقاضا بکنید که... غلامحسین سیاهپور را نکشند. من هم به آنها قول دادم و جمعیت خیلی زیادی بودند... چندین هزار نفر بودند، قرآن سر گرفتند و به آن قرآن من قسم خوردم که این کار را انجام می دهم. آنها حاضر شدند و من با هلی کوپتر، غلامحسین سیاهپور و همراهانش را آوردم به شیراز و در شیراز این آقایان [مسئول] آمدند (۲) روز ۲۵ یا ۲۶ مرداد بود و روز ۲۸ مرداد، ما پرواز کردیم با هواپیما به تهران.

س: از عاقبت کار بیم نداشتید که منزل خودتان بیاورید؟

ص: ۵۰۰

۱- او به اشتباه سال ۱۳۴۲ می گوید.

۲- چنانچه پیشتر آمد، سرلشکر اردوبادی و ملاغلامحسین سیاهپور و یارانش، با اتومبیل از منطقه جلیل به شیراز عزیمت نمودند. طبیعی است که پس از قریب ۳۰ سال از گذشت وقایع، برخی جزئیات از یاد سرلشکر، رفته باشد.

ج: نه. او، به اصطلاح تسلیم شده بود و می خواستیم او را به عنوان بزرگترین شاهکار ژاندارمری و خود من، تحفه ای به شاه داده شود؛ و خوب خاطر هست که مادر شما _ و خانم من _ به من اظهار کرد که چهارده پانزده شبه که شب تا صبح بیدار هستی... به او گفتم که با این کار بزرگی که ما کردیم، شاه به ما محبت می کند و برای یک سفر تفریحی به خارج از کشور خواهیم رفت؛ و واقعاً فرسوده شده بودیم. ولی متأسفانه معلوم شد _ بعدها فهمیدم _ که آقای جعفری [رئیس ساواک فارس]، با فرمانده لشکر آقای سپهد سهراب پور... و آقای سرتیپ مهدوی [فرمانده تیپ] و آقای باقر پیرنیا استاندار، اینها هر کدام گزارشی به قسمت مربوطه داده اند که اردوبادی می توانسته سه ماه پیش، چهار ماه پیش، غلامحسین سیاهپور را تسلیم کند و بیاورد و این مدت که نخواست بیاورد، خواسته ارتش شاهنشاهی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر! را تضعیف کند (۱) و اعلیحضرت این گزارشی که از طریق جعفری به فردوست، و از طریق پیرنیا، لابد به هویدا، و از طریق فرمانده لشکر به حجازی آن ارتشبد خائن و دزد، داده بودند، حرف اینها را باور کرده بود و گویا از قیافه و ژست و کارهای اردوبادی هم خیلی خوشش نمی آمد و بلافاصله دستور داد من را تسلیم دادگاه بکنند و فردای آن روز که قرار بود غلامحسین سیاهپور را من و مالک، متفقاً ببریم نزد شاه و از شاه بخواهیم که چون من قسم قرآن خوردم و فرمانده شما هستم و سرلشکر هستم، به من احترام بگذارید، آقای اعلیحضرت دیکتاتور احمق دیوانه، من را نپذیرفت و تمام اطرافیان [من در] ارتش و ژاندارمری، از آن تاریخ تا ۱۴ سال بعد که آقای [امام] خمینی تشریف آوردند، به من چپ چپ نگاه می کردند و هیچ کس جرأت نمی کرد به خانه من بیاید و با من معاشرت کند، از گشتاپوی شاهنشاه می ترسیدند و شما شاهد هستید که خیلی بندرت افراد جرأت می کردند [بیایند]. حتی آقای سرلشکر جباری با من معاشرت نمی کرد، در حالیکه همه چیزش از من بود، همه موقعیت هایش از

ص: ۵۰۱

۱- اسناد موجود نشان می دهد که ساواک فارس و مرکز، علیه ملاغلامحسین و سرلشکر اردوبادی گزارش داده و فعالیت بسیار کرده است. البته، ارتشیان هم قطعاً مخالف آنان بوده است. اما، هیچ مدرکی مبنی بر کارشکنی و تعارض باقر پیرنیا _ استاندار فارس _ علیه سرلشکر اردوبادی و ملاغلامحسین در دست نیست؛ بلکه اسناد در دست مؤید همکاری و تلاش های مثبت اوست.

من بود. او و دیگران، هیچ کدام به سراغ من نمی آمدند، از ترس محمدرضا شاه ترسو... این داستان بر خورد محمدرضا شاه بود با یک سرلشکری، با یک نظامی، با یک سربازی که واقعاً قصد خدمت به آن مملکت و آن کشور [را] داشتم و دارم و آن آب و خاک را دوست دارم و علاقه دارم و متأسفم که نه فقط به من این ظلم و ستم را کردند، بلکه به تمام افرادی که در آن مملکت می توانستند خدمت بکنند، به نحوی از انحاء آنها را نابود کردند و از بین بردند... و مملکتی که پادشاهش خائن، دروغگو، جاسوس و جاسوس پرور باشد، نتیجه همین بود که شد و بهتر از این هم نخواهد شد.

هر چند روایت سرلشکر اردوبادی از سرنوشت خویش و آخرین مأموریت وی، بسیار مختصر است و وارد جزئیات نشده؛ اما جالب و عبرت آموز است.

محاكمه سری ملاغلامحسین و یارانش

برخلاف محاكمه چند ماه پیش «سران عشایر جنوب» که «علنی» و آشکار برگزار گردید؛ محاكمه ملاغلامحسین و یارانش کاملاً «سری» و محرمانه بود. آنان پس از مدت ۴۰ روز حبس در تهران، روز نهم مهرماه ۱۳۴۳ با هواپیما به شیراز منتقل شدند.

ملاغلامحسین که در این مدت به تنهایی در زندان دژبان پادگان مرکز به سر می برد، هیچ اطلاعی از سرنوشت یارانش _ غلامحسین محمدی، ترکی پیرایش و حسنقلی فرخی _ نداشت. آنها نیز یکی دو روز پس از عزیمت ملاغلامحسین و سرلشکر اردوبادی به تهران، تحت الحفظ به تهران انتقال داده شدند. سرانجام ملاغلامحسین و یارانش در فرودگاه مهرآباد یکدیگر را ملاقات کردند و با یک هواپیمای امنیتی به شیراز اعزام شدند.

روزنامه اطلاعات، در ۱۱ مهرماه ۱۳۴۳ اطلاع می دهد: «یکی از سران اشراَر «تنگ گجستان» از تهران به شیراز اعزام و زندانی شد.»^(۱)

خبرنگار روزنامه چنین گزارش می دهد که:

... غلامحسین سیاهپوش از طایفه جلیل بابکان یکی از سردسته های اشراَر تنگ

ص: ۵۰۲

گجستان متهم در پرونده سران غائله فارس به اتفاق سه نفر دیگر با هوایما از تهران به شیراز اعزام شد. وی که پیش از ظهر پریروز [۹ مهرماه] از تهران بشیراز اعزام شده باتفاق سه نفر دیگر تحویل دادگاه ویژه زمان جنگ گردید و قرار بازداشت غلامحسین سیاهپوش و سه نفر مزبور به وسیله آقای سرگرد طباطبایی معاون دادستانی صادر شد و هر چهار نفر روانه زندان گردیدند(۱)

دو روز بعد، همان روزنامه با چاپ عکس ملاغلامحسین و یارانش، خبر زندانی شدن آنها را به اطلاع خوانندگان رساند(۲)

اندکی بعد مجدداً روزنامه مزبور در مطلب مختصری تحت عنوان «محاكمه می شود»، نوشت: «بقرار اطلاع محاکمه غلامحسین سیاهپور یکی از سران غائله فارس که با سه نفر همدستانش اخیراً دستگیر و بشیراز اعزام گردید[،] بزودی در دادگاه بدوی زمان جنگ شروع خواهد شد.»(۳)

به رغم این گزارش ها مختصر، محاکمه «سری» ملاغلامحسین و یارانش، چنان محرمانه انجام گرفت، که هیچ یک از نزدیکان آنها خبردار نشد. متأسفانه اکنون هیچ سندی در دست نیست که نشان دهد دادگاه سری ملاغلامحسین و یارانش چگونه برگزار گردیده و در خلال آن چه مواردی مطرح شده است. در پنجم آذرماه ۱۳۴۳، ساواک فارس در گزارشی با موضوع «غلامحسین سیاه پور و اطرافیان او»، به مدیریت کل اداره سوم ساواک مرکز می نویسد:

بطوریکه استحضار دارند نامبرده بالا [غلامحسین سیاهپور] به اتفاق حسنقلی(۴) و ترکی و غلامحسن(۵) نامان روز ۲۷/۵/۴۳ تسلیم و از طریق ژاندارمری به تهران اعزام و پس از مدتی توقف در زندان دژبان پادگان مرکز با پرونده مربوطه بشیراز منتقل شدند که دادگاه نظامی بوضع آنان رسیدگی نماید. دو نفر دیگر به اسامی بهرام ماندنی پور... و حاجی رضائی که نیز از متهمین غائله فارس و تنگ گجستان(۶)

ص: ۵۰۳

۱- همانجا.

۲- اطلاعات، (۱۳ مهرماه ۱۳۴۳، شماره ۱۱۵۰۵)، ص ۱۰.

۳- همان، (۱۵ مهرماه ۱۳۴۳، شماره ۱۱۵۰۷)، ص ۱۰.

۴- اصل: حسینقلی.

۵- اصل: غلامحسین.

۶- اصل: گچستان.

میباشند و دستگیر شده اند با چهار نفر فوق الذکر مورد بازپرسی مقامات قضائی نظامی قرار گرفته و پرونده آنان به دادگاه احاله و هر شش نفر نامبردگان بالا در جلسه مورخه ۲۳/۸/۴۳ دادگاه که به طور سری تشکیل گردید محکوم به اعدام گردیده اند و چون متهمین فوق تقاضای تجدیدنظر نموده اند پرونده امر عنقریب از طرف دادگاه تجدیدنظر مورد رسیدگی واقع خواهد شد. چون احتمال قوی می‌رود هر شش نفر فوق یا اکثریت نامبردگان به اعدام محکوم گردند،[۱] با توجه به ابلاغیه... آن اداره کل و گزارش... این ساواک (حاوی رونوشت نامه... استانداری فارس صادره به مقام نخست وزیری) و با در نظر گرفتن اوضاع و احوال عمومی فارس خصوصاً وضع منطقه کهگیلویه و بویراحمد و همچنین با در نظر گرفتن اینکه در حال حاضر ناحیه ژاندارمری فارس مشغول اجرای طرح به منظور تسلیم و یا قلع و قمع دستجات دشتی گله زن و مسیح بوالوردی... و سایر اشرار و متواریان منطقه میباشد،[۲] این ساواک عقیده مند است که بعد از قطعیت رأی دادگاه تجدیدنظر درباره شش نفر متهمین فوق الذکر در مورد اجرای حکم اعدام،[۳] مراتب قبلاً در کمیته اطلاعاتی استان مطرح و اطراف و جوانب این عمل مورد بررسی قرار گرفته و تاریخ اجرای حکم اعدام (مبنی بر اینکه رأی صادره دادگاه تجدیدنظر برای مدتی به حال تعلیق بماند تا بتوان نسبت به دستگیری سایر متهمین غائله فارس اقدام عاجل بعمل آید) با نظر کمیته اطلاعاتی استان بوده باشد... در پایان باستحضار میرساند که طی چند جلسه که در این خصوص با آقای استاندار [باقر پیرنیا] صحبت شده،[۴] ایشان عقیده دارند با توجه به اینکه به تعدادی از متهمین فوق وسیله سرلشکر اردوبادی و به تعدادی نیز با انتشار اعلامیه شماره ۱۷ نیروهای جنوب در سال ۴۲ تأمین داده شده است اساساً اجرای حکم اعدام درباره آنان صلاح نبوده و منطقه را که فعلاً بالنسبه آرام شده است شدیداً متشنج خواهد کرد و کارهای امنیتی و انتظامی را به کلی مختل خواهد ساخت(۱)

بر اساس این گزارش، رئیس بخش عشایری سازمان اطلاعات و امنیت کشور، گزارشی تهیه نموده و در سه قسمت جداگانه، «منظور»، «سابقه» و «نظریه» خویش را به

ص: ۵۰۴

تمام «مقامات ساواک به ترتیب سلسله مراتب» اعلام می دارد:

منظور:

ساواک فارس طی گزارش ۸۹۴۸ _ ۵/۹/۴۳ اعلام میدارد: شش نفر نامبردگان مشروحه زیر که اخیراً در دادگاه بدوی زمان جنگ شیراز محکوم باعدام شده و تقاضای تجدیدنظر نموده اند پرونده آنان عنقریب از طرف دادگاه تجدیدنظر مورد رسیدگی واقع [شده] احتمال قوی می‌رود که هر شش نفر و یا اکثراً باعدام محکوم گردند.[.] ساواک مزبور اضافه مینماید با در نظر گرفتن اوضاع و احوال فعلی منطقه خصوصاً وضع منطقه کهگیلویه و بویراحمد و همچنین با توجه باینکه در حال حاضر ناحیه ژاندارمری فارس مشغول اجرای طرحی به منظور تسلیم و یا قلع و قمع دستجات دشتی گله زن _ مسیح بوالوردی و سایر اشرار و متواریان میباشد[.] بجاست پس از قطعیت رأی دادگاه تجدیدنظر[.] قبلاً در کمیته اطلاعاتی استان در اطراف و جوانب اجرای حکم بررسی تا با توجه بموقعیت منطقه تاریخ اجرای حکم تعیین گردد.

سابقه:

۱_ غلامحسین سیاهپور کدخدای طایفه جلیل بویراحمد که از شهریور ۲۰ تا زمان دستگیری در کلیه شرارتهای و ناامنی های منطقه فارس شرکت داشته[.] در غائله ۴۱_۴۲ فارس از عاملین اغتشاش بوده [و] پس از سرکوبی اشرار همراه عده ای تفنگچی بکوههای اطراف بویراحمد متواری که در نتیجه اقدامات در مورخه ۲۷/۵/۴۳ باتفاق سه نفر (حسنقلی _ ترکی _ غلامحسین)(۱) خود را بژاندارمری فارس معرفی مینمایند[.] پرونده در دادگاه بدوی زمان جنگ شیراز مورد رسیدگی واقع که نتیجتاً هر چهار نفر باعدام محکوم گردیده اند.

۲- بهرام ماندنی پور: مشارالیه یکی از نوکران ناصر طاهری که بدو دادگاه ویرا بعنوان مطلع احضار [و] سپس قرار بازداشت او را صادر [نموده که] پس از رسیدگی پرونده[.] نامبرده نیز در دادگاه بدوی باعدام محکوم میگردد.

۳- حاجی رضائی: نامبرده ابتدا محافظ حسینقلی رستم بوده[.] سپس متواری و

ص: ۵۰۵

۱- در متن، به اشتباه نام حسنقلی و غلامحسین، «حسینقلی» و «غلامحسین» ضبط شده است.

بدسته غلامحسین سیاهپور می پیوندد(۱) مشارالیه یکی از متهمین غائله فارس و تنگ گجستان(۲) میباشد که پس از دستگیری در دادگاه بدوی زمان جنگ شیراز با اعدام محکوم شده است(۳).

نظریه:

با عرض مراتب فوق بطوریکه استحضار دارند با انتشار اعلامیه شماره ۱۷ نیروهای جنوب جز چند نفر که غلامحسین سیاهپور نیز جزو آنان میباشد به بقیه متهمین تأمین داده شد تا بکار و زندگی خود مشغول شوند[.]. اینک چنانچه حکم اعدام پس از قطعیت درباره نامبردگان بالا- با استثنای غلامحسین سیاهپور عملی گردد مسلماً سایر اشرار بازداشت شده بوحشت افتاده و موجبات فرار و متواری شدن عده ای که هم اکنون ژاندارمری فارس در تعقیب آنان میباشد فراهم میگردد.

علیهذا بمصلحت است که بمنظور نگهداری آرامش و امنیت فعلی منطقه فارس و کسب موفقیت در دستگیری سایر متهمین با پیشنهاد ساواک شیراز موافقت فرموده و در صورت تصویب [،] نامه پیوست را که جهت اداره دادرسی ارتش نیز تهیه گردیده است امضاء فرمایند. در غیر اینصورت اجازه فرمایند مراتب فوق بدفتر ویژه اطلاعات جهت هرگونه اقدام مقتضی منعکس گردد(۴).

ده روز پس از گزارش رئیس ساواک فارس از حکم اولیه دادگاه سری درباره غلامحسین و یارانش، نتیجه دادگاه تجدیدنظر را نیز به مرکز اعلام می دارد. نتیجه، همان گونه که پیشتر پیش بینی کرده بودند، تأیید حکم دادگاه بدوی بود. ملاغلامحسین و سه یار وفادارش به اعدام محکوم شده بودند. بخش عشایری سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در گزارشی مجدد، نظریه قبلی را اعلام کرده بود:

... چنانچه حکم اعدام درباره چهار نفر فوق الذکر [ملا غلامحسین، حسنقلی، ترکی و غلامحسن] با استثنای غلامحسین سیاهپور عملی گردد مسلماً سایر اشرار بازداشت

ص: ۵۰۶

۱- اصل: میوندد.

۲- اصل: گجستان.

۳- ملابهرام مندنی پور و حاجی رضایی در دادگاه تجدیدنظر به حبس ابد محکوم شدند و حکم اولیه اعدام آنان با یک درجه تخفیف به زندان دایم تغییر یافت. سرانجام، حاجی رضایی در زندان وفات یافت و ملابهرام مندنی پور، پس از ده سال زندان آزاد شد.

۴- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

شده بوحشت افتاده و موجبات فرار و متواری شدن عده ای که هم اکنون ژاندارمری فارس در تعقیب آنان میباشد فراهم میگردد. علیهذا بمصلحت است که بمنظور نگهداری آرامش و امنیت فعلی منطقه فارس و کسب موفقیت در دستگیری سایر متهمین با پیشنهاد ساواک شیراز موافقت فرمایند.

صدور هر گونه اوامر موکول بر رأی عالیست (۱)

معهدا در پی نوشت این گزارش، «رأی عالی» این گونه صادر شده است: «از لحاظ ساواک اقدامی ندارد»، چنانچه استاندار [فارس] تمایل بهر گونه اقدامی دارد از طریق مراجع مربوطه اقدام نماید.»

به دنبال این اظهار نظر صریح، «اداره کل سوم» ساواک کشور، پاسخ نامه ساواک فارس را این گونه اعلام داشته است:

... درباره: غلامحسین سیاهپور و اطرافیان او

عطف بشماره ۸۹۴۸/۷ هـ

موضوع از لحاظ ساواک اقدامی ندارد [فارس]، چنانچه آقای استاندار [فارس] تمایل دارد که اجرای حکم بتعویق افتد بهتر است از طریق مراجع مربوطه اقدام فرمایند (۲)

استاندار فارس نیز تلاش خویش را انجام داده، اما نه تنها به نتیجه مثبتی نرسیده که خود وی مورد تهدید و عصبانیت شاه واقع شده است.

تلاش استاندار فارس و عصبانیت شدید شاه

در پی عدم همکاری ساواک مرکز، استاندار فارس، باقر پیرنیا، برای به تأخیر انداختن حکم اعدام ملاغلامحسین و یارانش، تلاش دیگری را آغاز کرد. وی، همچون سرلشکر اردوبادی، از شیوه تحیب و مسالمت پیروی می کرد. بنابراین، به همراه سپهبد مالک تلاش بسیار نمود تا تأمین نامه سرلشکر اردوبادی معزول را معتبر و موجه سازند. او در تاریخ ۱۴ دی ماه ۱۳۴۳، در چهارصد و پنجاه و دومین تلگراف خویش، «استدعا» نامه ای بدین مضمون، به شاه عرضه می دارد:

ص: ۵۰۷

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- همانجا.

جناب آقای هیراد رئیس محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی[.] استدعا دارم بعرض پیشگاه مبارک ملوکانه رسانده شود که [:] تیمسار سپهبد کمال و تیمسار سپهبد مالک و تیمسار سرلشکر بیگدلی و تیمسار ماهوتیان به شیراز وارد و مشغول رسیدگی بعلل راهزنی مسلحانه راه فیروزآباد و مرتکبین میباشند که در نتیجه یک طرح کلی و قطعی هم برای برقراری امنیت دائم در فارس تهیه و بشرفعرض پیشگاه مبارک ملوکانه رسانده شده[.] ضمن بررسی این طرح بموضوع غلامحسین سیاه پور برخورد نمود[.] مطالبی پیش آمد که تیمسار سپهبد کمال پس از مراجعت به طهران بشرفعرض پیشگاه مبارک ملوکانه خواهند رسانند[.] استدعا دارد ابلاغ اجرای حکم دادگاه تجدیدنظر تا مراجعت تیمسار سپهبد کمال و بعرض رساندن گزارش به تأخیر افتد[.] ۴۵۲» (سند شماره ۲۶)

اما، استدعای نامه استاندار فارس، نه تنها پذیرفته نشد، که عصبانیت شدید شاه را به همراه داشت. رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، پاسخ شاه را این گونه اعلام داشت:

فوری است!! جناب آقای پیرنیا استاندار فارس [.] شماره ۴۵۲-۱۴/۱۰/۴۳ از شرفعرض پیشگاه مبارک شاهانه گذشت[.] فرمودند جواب داده شود این استدعا مورد توجه واقع نشد[.] ضمناً امر فرمودند بعدها مبادرت به مخابره این قبیل تلگرافات ننمائید... (سند شماره ۲۷)

بدین ترتیب، چهار روز بعد _ ۱۹ دی ماه _ که پنجم ماه مبارک رمضان بود، حکم اعدام ملاغلامحسین و یارانش در میدان تیر مرکز پیاده شیراز اجرا شد.

پیرنیا، در خاطرات خویش که در سال ۱۳۷۳ در آمریکا انتشار یافته است، داستان تأمین نامه سرلشکر اردوبادی و تسلیم شدن ملاغلامحسین، و همچنین صدور حکم اعدام ملاغلامحسین و یارانش و نیز تلگراف خویش به شاه و «پاسخ بسیار تند» او را به اختصار بیان کرده است. وی می نویسد:

مانند همیشه نیروی انتظامی کاری از پیش نبرد و ناچار فرمانده ژاندارمری فارس [سرلشکر اردوبادی] از شهرت تأمین نامه هایی که صادر شده بود استفاده کرد و به امضاء شخص خود تأمین نامه هایی برای سران این تیره ها [جلیل و بابکان] صادر کرده و برایشان فرستاد. در نتیجه سه تن که سردسته آنان غلامحسین سیاه پور بود خودشان را تسلیم کردند. پس از تسلیم آنان سپهبد خسروانی در تهران با شنیدن

این خبر درخواست تشکیل محکمه و صدور حکم اعدام برای آنان کرد.[۱] در صورتی که غلامحسین سیاه پور افزوده بر ریاست ایل [طایفه] مسئول مذهبی ایل نیز محسوب می شد.[۲] او در زندان هنگام ماه رمضان نیز روزه گرفته و هرگز نماز را ترک نمی کرد. افراد ایل جلیل و بابکان در حدود چهار هزار تن همه رشید و بی باک و از خود گذشته بودند... با تأمین نامه ای که فرمانده ژاندارمری صادر کرده بود، اجرای نظر سپهبد خسروانی درست به نظر نمی رسید.[۳] در نتیجه با تماس هایی که با تهران گرفته شد [با] تشکیل کمیسیونی در دفتر من مقرر شد که به این موضوع رسیدگی کند. کمیسیون با مشارکت سپهبد کمال رئیس اداره دوم [ارتش]، سپهبد مالک فرمانده ژاندارمری، سپهبد ماژین فرمانده ارتش سوم، سرلشکر اردوبادی فرمانده ژاندارمری فارس(۱) و سرلشکر پالیزبان معاون سازمان امنیت تشکیل شد و پس از بررسی موضوع همگی یک زبان نظر دادند که حکم اعدام غیرمنطقی است و باید تجدیدنظر شود.

مقرر شد نتیجه را فرماندهان ارتشی در کمیسیون به شاه تلگراف کنند که هیچکدام از آنان حاضر نشدند این کار را بکنند. از اینرو من پیشقدم شده و پس از آماده کردن تلگراف جریان را توضیح دادم. سپهبد خسروانی هم در تهران بیکار ننشسته به تحریک خود برای اعدام ادامه می داد. شاه از تلگراف من بسیار عصبی شده و پاسخ بسیار تندی به تلگراف داد. سپهبد ماژین که مرد بسیار شریفی بود از اختیار فرماندهی خود سود جست و به تهران گزارش داد که من با استفاده از این اختیار حکم اعدام را اکنون متوقف کرده ام البته تلگراف سپهبد ماژین در فاصله ای بود که هنوز پاسخ تند شاه را دریافت نکرده بودم. بی درنگ حکم بازنشستگی سپهبد ماژین ابلاغ شد و مقارن آن دستور اجرای حکم اعدام از طرف سپهبد خسروانی صادر گردید. پس از یک هفته به تهران آمده به درخواست دیدار من با شاه برخلاف همیشه که دست کم سه چهار روز برای تعیین وقت طول می کشید، بی درنگ اطلاع دادند که بامداد روز بعد هنگام شرفیابی است. هنگامی که شرفیاب

ص: ۵۰۹

۱- به طور قطع در کمیسیون مذکور، سرلشکر اردوبادی حضور نداشته؛ زیرا وی در این زمان معزول و خانه نشین بود. به علاوه، در تلگراف پیرنیا به شاه، نامی از سرلشکر اردوبادی برده نشده است.

شدم از زمینه های مختلف و پیشرفت های عمرانی فارس آگاهی هایی دادم که برخورد ایشان بسیار محبت آمیز بود. رفتار ایشان پس از آن تلگراف عتاب آمیز به راستی شگفت انگیز می نمود. در پایان دیدار پرسیدند که مطلب دیگری نیست؟ گفتم موضوع غلامحسین سیاه پور است [۱]. در جواب گفتند: خودم از پیشامدها آگاهم و داستان به خوبی برای من روشن شده است... (۱)

با مطالعه و مذاقه در گفته های استاندار فارس، به چند نکته مهم پی می بریم: یکی؛ تلاش و نظر مساعد استاندار فارس در عملی نمودن تأمین نامه سرلشکر اردوبادی به ملاغلامحسین سیاهپور، و ممانعت از اجرای حکم اعدام او و یارانش. دوم؛ تلاش و تقوی سپهبد خسروانی دادستان ارتش شاهنشاهی، در صدور حکم اعدام ملاغلامحسین و رفقاییش و نیز اجرای سریع آن. سوم؛ اسناد موجود، مؤید تلگراف استاندار فارس به محمدرضا شاه و نیز پاسخ تند و عتاب آلود شاه به اوست. چهارم؛ بازنشستگی اجباری و فوری سپهبد «احمد ماژین» فرمانده نیروهای جنوب، به دلیل توقف چند روزه حکم اعدام ملاغلامحسین و رفقای او، و در واقع عزل دومین امیر عالی رتبه نظامی، پس از سرلشکر اردوبادی. بنابراین، به دنبال ماجرای ملاغلامحسین و مبارزه وی با حکومت پهلوی، دست کم دو مقام عالی رتبه نظامی، یک سپهبد و یک سرلشکر، معزول و بالاجبار بازنشسته گردیده اند. به نظر می رسد، حمایت از ملاغلامحسین و یاران او، از دید محمدرضا شاه گناهی نابخشودنی بوده، و هر فرد و مقامی خلاف این نظر رفتار می کرده، از صحنه حذف می شده است. وی هیچ گاه نظر مساعدی نسبت به «عفو» و بخشش ملاغلامحسین نشان نداده است. پنجم؛ اعمال و رفتار دینی ملاغلامحسین، از چنان برجستگی برخوردار بوده که حتی فردی چون باقر پیرنیا، پس از گذشت ربع قرن، به ذکر آن پرداخته است. وی در خاطرات خویش، به نحوه نماز خواندن و روزه گرفتن ملاغلامحسین اشاره صریح دارد. ملاغلامحسین که از اعتقادات قوی مذهبی برخوردار بوده، در وصیت نامه مختصر خویش _ که لحظاتی قبل از اعدام تقریر شده _ سفارش نموده: «انگشتی که در دستم است نیز در دستم باشد که مرا دفن کنند.» (۲)

ص: ۵۱۰

۱- باقر پیرنیا، همان، صص ۲۰۷-۲۰۶.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. (ضمناً در فصلنامه مطالعات تاریخی شماره ۱۲، بهار ۱۳۸۵، ص ۷۱ چاپ شده است.)

خبرنگار کیهان می نویسد:

غلامحسین سیاهپوش که جرمی سنگین تر از دیگران داشت [۱] انگشتی در دست داشت [۰]. مأمورین باو گفتند انگشتت را بده که ضمیمه پرونده کنیم و به فرزندت بدهیم [۰]. گفت نه این انگشت را میخواهم همراه خود به گور ببرم [۰]. ولی وقتی او را به چوبه اعدام بستند [۱] گفت بیاید انگشتت را بگیرد و به فرزندم بدهید (۱).

به رغم گفته خبرنگار کیهان، عاقبت معلوم نشد «انگشت» مزبور به دست کی افتاد!

پایان زندگی ملاغلامحسین و یاران او

سرانجام به دستور مستقیم محمدرضا شاه، حکم اعدام ملاغلامحسین و سه تن از یارانش به اسامی غلامحسین محمدی، حسنقلی فرخی (ایزدی) و ترکی پیرایش در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۳ برابر با پنجم ماه مبارک رمضان ۱۳۸۴ ه. ق اجرا شد. بدین ترتیب، ملاغلامحسین پس از ۴۹ سال زندگی پرماجرا و پر بار در میان طایفه جلیل، به دست حکومت پهلوی تیرباران شد.

ملاغلامحسین متولد سال ۱۲۹۴ هجری شمسی بود. تقریباً یک ساله بود که پدرش در یک درگیری داخلی میان برخی طوایف بویراحمد، به دست طایفه دایی هایش کشته شد (۲). پدرش، فردی عابد و عارف مسلک بود، که در میان طایفه خویش نیز به زهد و تقوی شهرت داشت. این پدر عابد، وقتی پس از تولد دو دختر، صاحب پسری گردید، به صلاحدید سادات همسایه، نام «غلامحسین» را برایش برگزید. سیدمحمدعلی بلادی

ص: ۵۱۱

۱- کیهان، (۲۰ دیماه ۱۳۴۳، شماره ۶۴۳۶)، ص ۱۱.

۲- بر اساس روایت جلیلی ها، قتل «ملاسیاه» (= سیاه مرد = سیاوش) پدر ملاغلامحسین، برخلاف رسم معمول طوایف بویراحمد انجام گرفت. می گویند: درگیری طرفین چند ساعتی به طول انجامیده بود که بر اساس شیوه مرسوم، هر دو گروه به یکدیگر «بخت» دادند. بخت، نوعی پیمان شفاهی بود که با قید قسم به امامان معصوم خاصه امیرالمؤمنین علی (ع)، بین طرفین منعقد می شد و از جنگ و خونریزی بیشتر ممانعت می گردید. پس از آن که «بخت» زده شد، ملاسیاه و سه تن دیگر از جلیلی ها، نزد خویشاوندان او رفته و در حال صحبت و گلایه بودند که یک تن قاصد، خبر قتل یکی از سران مشهور طایفه خویشاوند ملاسیاه _ طایفه نرمابی _ را آورده است. در نتیجه، خویشاوندان مقتول _ که خویشاوندان ملاسیاه نیز بودند _ اقدام به دستگیری و بستن ملاسیاه و رفقاییش کردند. اندکی بعد نیز علیرغم پیمان شفاهی و رسم دیرین قوم، او و یارانش را گلوله باران کردند. بدین گونه، چهار تن از «ملایان» طایفه جلیل، به نام ملاسیاه، ملااسماعیل، ملاعزیز الله و ملاریحان در یک جا کشته شدند.

بحرینی _ پدر سید عبدالوهاب بلادی _ که بزرگ سادات بحرینی ده بزرگ داشت بود، نام غلامحسین را بر او گذاشت، تا به افتخار «غلامی» امام حسین (ع) عزت و آبرو بیابد.

ملاغلامحسین، پس از مرگ پدر، تحت سرپرستی عمویش «کاعلی کاظم» _ که مادرش را نیز به زنی گرفته بود _ قرار گرفت. وی در سن ۱۵ سالگی ازدواج کرد و خود اداره زندگی را برعهده گرفت. در زمان کودکی و نوجوانی او، طایفه جلیل یکی از سخت ترین دوران حیات خویش را پشت سر گذاشت. کشته شدن چهار تن از ملایان بنام طایفه جلیل، چیزی نبود که به آسانی بتوان از خون آنان گذشت. قدرت طایفه جلیل به اندازه ای ضعیف بود که انتقام «ملایان» از دست رفته را برخی طوایف «دشت موری» گرفت. طایفه «اولاد میرزاعلی» و جنگجویان نامی آن توانستند به انتقام خون ملایان طایفه جلیل، نزدیک به ده نفر از وابستگان طایفه قاتل را از بین ببرند. معهذاً، در این ایام طایفه جلیل غالباً تحت فشار همسایگان دور و نزدیک _ خاصه آقایها و قایدگیویها _ بود. این دو تیره، به پشت گرمی حمایت و جانبداری خوانین وقت، از قدرت بالایی برخوردار بودند.

ملاغلامحسین جوان، از دوران کودکی تا بلوغ، کم و بیش خود شاهد این گونه برخوردهای ستمگرانه و قهرآمیز بود. او و برخی جوانان هم سن و سالش تصمیم گرفته بودند، همچون یاغیان معروف بویراحمد _ کی علی خان و کی ولی خان _ به کوه زنند و یاغی وار مقابل فشار متجاوزان بایستند. اما با پیشامد شهریور ۱۳۲۰ و نابسامانی اوضاع مملکت، دیگر لزومی به یاغیگری نبود. به علاوه، آوازه هجوم «کی علیخان» به منطقه جلیل شایع گشته بود. ملاغلامحسین و تعدادی از بزرگان طایفه جلیل تصمیم گرفتند به بهبهان مسافرت نمایند و علاوه بر خرید اجناس و اقلام، تفنگ و فشنگ _ که مهم ترین عامل دفاع و قدرت بود _ به دست آورند. البته، وی در حوادث نسبتاً مهم گذشته جرأت و جسارت خویش را نشان داده بود. بنابراین، نام او به عنوان یک جنگجوی باشهامت جلیلی، کم کم بر زبانها افتاده بود. با این همه، آنچه نام جنگی او را بلندآوازه و مشهور کرد، درگیری با چند «امنیه» رضاشاهی، در پنج کیلومتری شرق بهبهان _ به نام پیرگل سرخ _ بود. در این درگیری که در پاییز ۱۳۲۰ رخ داد، او و یارانش چهار تن از امنیه ها را به قتل رساندند و چهار تفنگ «برنو بلند» به دست آوردند. یک تن از یارانش به نام «کاظم» نیز کشته شد. با تقسیم اسلحه های غنیمتی میان

جنگجویان طایفه، توان و قدرت طایفه رو به افزایش نهاد. اوضاع نابسامان کشور و خصومت دیرین عشایر و حکومت پهلوی، زمینه طغیان عشایر و عدم تبعیت از حکومت مرکزی را موجب شده بود. طایفه جلیل نیز مثل دیگر طوایف و ایلات جنوب، از سال ۱۳۱۰ به بعد زیر نظر و ستم حاکمیت مطلق نظامی بود. در واقع از سال ۱۳۱۰ به بعد، «حکومت نظامی بهبهان و کهگیلویه» حاکمیت ایلات و طوایف منطقه را در دست داشت. در این میان طایفه جلیل، پس از کشته شدن جنگجوی نامی ایل بویراحمد - کی لهراسب باتولی - به نورآباد ممسنی که ده کوره ای بیش نبود، تبعید گردید. یکی دو سال بعد نیز برخی مردم طایفه را - همچون دیگر طوایف و ایلات - مجبور کردند در سردسیر قهار بابکان «تخته قاپو» شوند. تخته قاپو یا اسکان اجباری عشایر، یکی از ظالمانه ترین اقدامات حکومت رضاشاه بود. طایفه جلیل نیز یکی از صدها طایفه عشایر جنوب بود که به اجبار تن به تخته قاپو داد. اسکان اجباری و خلع سلاح طوایف و عدم ایجاد امنیت، طوایف بالنسبه ضعیف را در وضعیت بسیار بدی قرار داده بود. طایفه جلیل یکی از طوایفی بود که در نتیجه عدم امنیت در سطح مملکت و عدم حمایت حکومت مرکزی، در وضعیت نابسامان و ضعیف گونه ای قرار داشت. اوضاع بد اقتصادی عشایر، که در نتیجه سیاست نادرست تخته قاپو و نابودی دام های آنان حاصل شده بود، خود موجب ناامنی و غارت همسایگان دور و نزدیک می شد.

معهدا، طوایفی که فاقد سلاح و ابزار دفاعی بودند، بیشتر در معرض هجوم و دستبرد واقع می شدند. ضعف حکومت مرکزی در پی سقوط رضاشاه، کاملاً آشکار بود. بنابراین، تمام طوایف و ایلات در دوران هرج و مرج قبل و بعد از شهریور ۱۳۲۰، در اندیشه اقتدار خویش و به دست آوردن ابزار دفاع و حمله بودند. تفنگ و فشنگ، مهم ترین و مؤثرترین ابزار مورد نیاز بود. بدین گونه، طایفه جلیل به رهبری ملاغلامحسین جوان و دیگر جوانان هم عهد او، در پی دست یابی و خرید این ابزار کارساز و مهم بود. او که در سال ۱۳۲۰ جوانی ۲۶ ساله بود، با همکاری و حمایت دیگر مردان طایفه، در نزدیکی های بهبهان، چند تن از امنیه های رضاشاهی را قلع و قمع و خلع سلاح کرد. یاران وی در این اقدام خطرناک و مهم، عبارت بودند از: کاکاظم نصرتی، ملاعلی رضا ایزدی، کازلفعلی پناهی، کاسهراب ظهرابی، کامان الله نوروزیان،

کامحمدزمان جلیل منفرد، کاعلی میرزا برکتی، کاخلیفه صابری، کاگرگ علی روشن و کانورعلی از جلیل های ساکن خیرآباد گچساران. در اواخر همین سال، وی و جمع دیگری از مردان طایفه، در نزدیکی گچساران، با عده ای دیگر از امنیه ها درگیر شدند و چند اسلحه جدید به دست آوردند. این جنگجویان جلیلی عبارت بودند از: ملااحمد کریمی، کاغلامعلی و کافرهاد اقتصادی، کاخلیفه و کااحمدخان صابری، کاسهراب ظهرابی، کردی انصاری، ملاکریم باقری، کاگرگ علی روشن، کاراه خدا برات زاده، ملاعلی محمد محمدی، کاسلبعلی برهانی اصل و بابا نادعلی پیرا. برخی دیگر از مردان طایفه، به رهبری ملاسیاوش باقری، به همراه عبدالله خان ضرغامپور که به تازگی قدرت بویراحمد را در دست گرفته بود، به پاسگاه «حنا» _ در پشت کوه دنا، در حوزه سمیرم اصفهان _ هجوم بردند و با تسخیر پاسگاه، اسلحه های آن را غارت کردند. یکی از مردان جنگجو و مشهور طایفه به نام «کاقباد عسکری» تفنگ برنوی وسطی به دست آورد. این تفنگ ها توان طایفه را بالا می برد. همین جنگجوی جلیلی به همراه چند تن دیگر از دلاوران طایفه، عده ای از غارت گران همسایه که بخشی از مردم طایفه جلیل را نهب و غارت کرده بودند را هدف تیرهای خویش قرار داده و به شدت سرکوب کردند. با این اقدامات نشان داده شد جوانان جنگجوی جلیلی هر تجاوزی را با پاسخی قاطع، جواب خواهند داد. این اتفاق مهم، در زمستان سال ۱۳۲۱ رخ داد. چند ماه بعد _ تیرماه ۱۳۲۲ _ تعداد زیادی از پیران و جوانان طایفه جلیل، به همراه جنگجویان طوایف متعدد ایلات بویراحمد و قشقایی، مشارکت مؤثر و فعال خویش را در نبرد سمیرم نشان دادند. در این هجوم همگانی، بیش از ۱۵۰ اسلحه برنو و هزاران عدد فشنگ، به دست جنگجویان طایفه جلیل افتاد(۱)

به علاوه، ملاغلامحسین ۲۸ ساله و دیگر جوانان طایفه، نظیر «کاغلامعلی اقتصادی» _ که شبانه راه نفوذ به پادگان نظامی را شناسایی کرد _ نمود چشمگیری از خود به ظهور رساندند. پس از این نبرد سنگین و کارساز بود که ملاغلامحسین جوان و طایفه جلیل، برای ترکان قشقایی و دیگر طوایف دور دست بویراحمد، کاملاً شناخته شدند.

ص: ۵۱۴

۱- در این نبرد مهم و حساس، بیش از ۷۰ نفر از افراد طایفه جلیل به رهبری کدخدایان خویش _ ملاسیاوش باقری و کاخان احمد جلیل _ حضور مؤثر داشتند و یک تن از آنان به نام «ولی حسن زاده» کشته شد.

یک نویسنده قشقایی معتقد است: «نام و یاد غلامحسین سیاه پور جلیلی همچون رستم دستان بعد از نبرد سمیرم زینت بخش محافل قشقایی ها بوده است.»^(۱)

حضور درخشان مردان طایفه جلیل در سمیرم و تصاحب صدها تفنگ و هزاران عدد فشنگ، خان قدرتمند بویراحمد را به طمع اخذ «پنج یک» مرسوم انداخت. عبدالله خان ضرغامپور که در سال بعد، با زیاده خواهی خود و مشاورانش حمله به بویراحمد علیا را آغاز کرد، خواهان پنج یک سلاح های جنگ سمیرم گردید. طایفه جلیل، مجدداً به رهبری ملاغلامحسین جوان در برابر تقاضای خان ایستاد و جنگ خونین و سختی را متحمل گردید. در این نبرد که جمع زیادی از جوانان و میانسالان طایفه، همراه ملاغلامحسین در کوه «زرآورد» موضع گیری کردند، یک شبانه روز درگیری شدید و خونینی را پشت سر گذاشتند. به رغم آنکه، جمع دیگری از طایفه جلیل و کدخدایان رسمی قوم، به لشکر خان پیوسته بودند، ملاغلامحسین جوان فرماندهی جلیلیان را در نبرد با خان مشهور ایل بویراحمد به دست گرفت. وی از دو روز قبل، سه تن از جنگجویان به نام طایفه _ کاعلی کاظم سعادت، کاخدابخش بخشایی و کاعیوض عباسی _ را برای ممانعت مهاجمان لشکرخان، مأمور محافظت کوه زرآورد نمود. کوه زرآورد، یک نقطه حیاتی بود که در صورت تسخیر آن، هزیمت و غارت طایفه جلیل قطعی می شد. رشادت و سرسختی این سه تن، از عوامل اصلی پیروزی جلیل ها در روز اول جنگ بود. با شروع نبرد، البته افرادی چون ملانصیب الله برات زاده و برادرش «بریم» (= ابراهیم)، کاعلی میرزا برکتی و ملادهراب ظهرابی _ که خود از دلاوران طایفه بودند _ به کمک آنان شتافتند. در دامنه و میانه کوه زرآورد، ملاغلامحسین جوان با همراهی و حمایت جنگجویان با تجربه و نامدار دیگری چون ملابهمن کریمی، ملاجهانبخش قلندری و برادرش ملاخدابخش، ملاحمد کریمی، ملاحداد مؤمنی، ملاعیسی فرخیانی، مشهدی علی بابایی، فرج مرادیان، کردی انصاری و برادرش ملاسهراب، ملابهروز هوشیاری، کامحمدعلی جانی پور و برادرانش کاغلام علی، کاعلی کرم و کافرهاد، کامحمدزمان جلیل منفرد، کاحمدخان صابری و برادرش کاخلیفه، کاعلی اکبر حسین زاده، کاسکندر راستگو، کاعلی مراد التیامی، کامختار احساس نژاد، کابول جانی پور،

ص: ۵۱۵

کامان الله و ملائوذر نوروزيان، کاسهراب ظهرايی، ملاحداد ايزدی، ملاحداد خداپرست و کاسليمان جلوه گر، راه را بر قشون خان بويراحمد بستند و در نبرد سنگين و خونيني آنان را شکست دادند(1).

در اين پيروزي مهم، طايفه جليل تنها نبود. بلکه طوايف بابکاني و نرمابی و رهبران قدرتمند و مشهور آن نظير آفاکهيوار و آقامحمد تقی خوباني، ملاسييف الله فروزان، آقانصرالله و آقاجهانگير نرمابی، آقاوارث و علی بگ خان پايه، ملازلفعلي دارفرين، کاعوض چترآذر، کاکلبعلی داور، ملاعلی جفتا، کاکلی نرمابی و جعفر فرزند کاجانقلي، نقشی همانند طايفه جليل داشتند. اين طوايف که از مخالفان زياده خواهی و لشکرکشی عبدالله خان بودند، در منطقه «بابکان» در مقابل صدها نفر از نيروهای عبدالله خان ايستادند و او را ناکام گذاشتند. با رفع خطر هجوم لشکر عبدالله خان، ملاغلامحسين جوان که از چگونگی واکنش برخی بزرگان طايفه جليل و همراهی آنان با لشکر خان، بسيار ناراحت و عصباني شده بود، تصميم به جنگ با آنان گرفت. اما، بدون اينکه درگیری داخلي رخ دهد، بقيه مردم طايفه به جمع مبارزان و مخالفان خان و سلطه گری او پيوستند. در واقع، از زمان ناکامی خان مقتدر و مشهور بويراحمد در منطقه بابکان و شهادت و مقاومت ملاغلامحسين مردم طايفه جليل، او را به عنوان رهبری شجاع و جنگجو پذيرفتند. وی از محدود کدخدایانی به شمار می آيد که نامه رسمی کدخدایی خویش را از دست خوانين و دولتيان دریافت نکرد. در حقيقت، مشروعیت رهبری وی، با انتخاب و علاقه عمومی رقم زده شد. باری، پس از اتحاد دوباره طايفه جليل، سران طوايف جليل و بابکاني، با همراهی و حمايت مردانی چون آقاجلو نیک پی (رستگار)،

ص: ۵۱۶

۱- اندکی پيش از شروع جنگ، پيکی از جانب عبدالله خان، نزد ملاغلامحسين و همراهانش آمد و قرآن امضاء شده ای را آورد که در حاشيه آن، عبدالله خان و کدخدایان معروف وی نظير کی نصير بهادر، ملاولی پناهی و کی خورشيد برومند سوگند نامه نوشته و تضمين داده بودند که طايفه جليل _ بويژه ملاغلامحسين _ از هر خطری مصون هستند و مثل تمام کسانی که به اردوی خان پيوسته اند، مورد احترام و توجه اند. با قرائت سوگند نامه، برخی ملاغلامحسين را تشويق به پذيرش قدرت خان و پيوستن به او نمودند. در اثنای اين مباحث، ملاجهانبخش قلندری که فردی بسيار زيبرک و دانا بود، به صراحت اعلام داشت: «اگر ملاغلامحسين نزد عبدالله خان و همراهانش رفت، چنان گلوله باران خواهد شد که جسدش قابل شناسایی نباشد.» بعد با ناراحتی و عصبانيت، تیری به آسمان شليک کرد و روان شد. بنابراین، همه به دنبال او حرکت کردند و متحد و مصمم، مقابل لشکر خان ايستادند و پيروز شدند. ملاجهانبخش و برادرش ملاحدابخش، در اين رزم جانانه، نقش برجسته ای ایفا کردند.

آقا بیژن منصوری، کی اسماعیل مظفری و کی علیخان ایزدپناه، حمله به کی خورشید برومند، داماد عبدالله خان و از محرکان اصلی هجوم خان به منطقه جلیل و بابکان را آغاز کردند. در درگیری طرفین، که چند تنی مقتول و مجروح به دنبال داشت، کی خورشید مجبور به تخلیه منطقه استحقفاظی خویش گردید. ظاهراً او تاوان زیاده خواهی خود و خان را می داد. زیرا از عبدالله خان خواسته بود طایفه جلیل را به عنوان رعایای رسمی او قلمداد نماید. این سخن، بر ملاغلامحسین جوان و دیگر مردان طایفه، سخت گران آمده بود. با این اقدامات مهم، هم پیران طایفه جلیل و هم دیگر طوایف و ایلات همسایه، قدرت جنگی جوانان جلیلی، به رهبری ملاغلامحسین را پذیرفتند. از این به بعد، طایفه جلیل در معادلات سیاسی _ نظامی ایلات کهگیلویه، بویراحمد و ممسنی تأثیرگذار و برجسته تر شد.

دو سال پس از جنگ «عبدالله خانی» (در سال ۱۳۲۳)، طایفه جلیل به فرماندهی ملاغلامحسین سیاهپور و ملابهنم کریمی در نهضت جنوب و تسخیر پادگان نظامی کازرون شرکت مؤثر نمودند؛ (مهر ۱۳۲۵). این طایفه، تنها طایفه بویراحمدی بود که به همراه قشقایی ها و ممسنی ها در کازرون حضور یافت و نقش تعیین کننده ایفا کرد. عده ای از نامداران طایفه چون ملااحمد کریمی، ملاپرویز باقری، کاغیضان جعفری، ملافرار قلندری، ملاعلی محمد محمدی، علی محمد صفری و کردی انصاری _ از طایفه انصاری _ در شیراز و اطراف آن حضور یافته و به همراه قشقایی ها و ممسنی ها پاسگاه گویم را محاصره و خلع سلاح کردند. جمعی چون ملابهنم کریمی، ملاغلامحسین سیاهپور، ملاعیدی فرخیانی، ملاخسرو باقری، کربلایی عیدی مرادی، ملاخدابخش بخشایش، کاعلی باقرپور، کاقباد عسکری، ملامحمدباقر علیزاده، کاملک جمشیدی، کاخداامراد و کازلفعلی پناهی، ملااسدالله و کاامان الله نوروزیان، کافرهاد و کاغلامعلی اقتصادی، کاهانی محمدیان، کاخدابخش بخشایشی، ملادهراب ظهرابی، کاسهراب ظهرابی، غلامحسن محمدی و جمع دیگری از طایفه نقش مؤثر خویش را ایفا کردند(۱). در اینجا نیز ملاغلامحسین، که هنوز از نشاط و غرور جوانی برخوردار بود، در تسخیر پادگان نظامی از نیروهای پیشرو و اصلی بود. سندی از ساواک در دست است، که در

ص: ۵۱۷

۱- دو نفر از جلیل ها نیز کشته شدند: ۱. عوض علی فرزند کاحسن

ذکر «خلاصه سوابق» او می نویسد: «در جریان سمیرم و هم در نهضت فارس [۱۳۲۵] شرکت و با اینکه سایر بویراحمدیها نادم شدند وی تا آخر عملیات کازرون حضور داشته و تعدادی اسلحه از تیپ کازرون ربوده است.»^(۱) با این مشارکت های مؤثر که افراد طایفه جلیل به رهبری ملاغلامحسین در وقایع و حوادث عصر نشان می دادند، دیگر قدرت طایفه تثبیت شده بود. ارتباط دوستانه و مسالمت آمیز وی با حاکمان وقت طوایف و ایلات بویراحمد، باوی و ممسنی _ که منطقه جلیل دقیقاً میان هر سه ایل واقع شده بود _ تا زمانی ادامه داشت که آنها چشم طمع به طایفه و منطقه اش ندوخته باشند. او با تمام توان، برای حفظ استقلال و آزادی طایفه جلیل تلاش می کرد. به طور مثال، سالها با حسینقلی خان رستم ممسنی بر سر اراضی کوهستانی طایفه و محل سکونت بخشی از طایفه جلیل _ در پشتکوه جلیل _ درگیری های اداری و محلی داشت. در واقع، پافشاری و قدرت رزمی او بود که بالاخره محل های موردنظر را از چنگ حسینقلی خان رستم به درآورد و به صاحبان آن داد. او خود را حافظ جان، مال و ناموس طایفه می دانست و همچون «پدری» دلسوز عمل می کرد.

وی در مسایل مهم کشوری، نظیر درگیری دکتر محمد مصدق، آیت الله کاشانی و طرفداران آنها با شاه و دربار، جانب «مصدقیان» را گرفت. این در حالی بود که ناصرخان طاهری، خان معروف بویراحمد علیا _ که داماد او بود _ با ابواب جمعی اش، از شاه حمایت کردند. ولی ملاغلامحسین، با بینش سیاسی خویش، در دفاع از دکتر مصدق تلگرافی جداگانه به مرکز ارسال نمود و حمایت خود و طایفه اش را اعلام داشت. وی در این تلگراف، می گوید:

... جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر محبوب... در این هنگام که بر اثر حسن تدبیر و عزم آنجناب و فداکاری های ملت ایران [،] امور ایران در مسیر سعادت جاری و روزنه امید برای حیات سیاسی و اقتصادی مشهود است عناصری که از دستگاه شکست خورده دشمنان ایران الهام می گیرند برای تخریب در تلاش بوده و هستند [.] اینجناب غلامحسین جلیل با تمام برادران و طوایف جلیل بویراحمد علیا مراتب پشتیبانی خود را اعلام و به عرض می رسانم برای اجرای اوامر عالی

ص: ۵۱۸

جان نثار از بذل مساعی و فداکاری دریغ نخواهم نمود[.] غلامحسین جلیل(۱)

وی برخلاف بسیاری از کلانتران و کدخدایان ایلات جنوب، که در هر فرصت مناسب به حضور شاه «شرفیاب» می شدند، هیچ گاه نزد وی نرفت. او به مناسبت خویشاوندی با ناصرخان طاهری که پس از سقوط دولت دکتر مصدق و قدرت یابی مجدد محمدرضا شاه، از موقعیت سیاسی بسیار خوبی برخوردار گردید، می توانست به شاه و دربار نزدیک شود. اما بر عقیده مخالفت آمیز خویش با شاه و حمایت از دکتر مصدق و مخالفان شاه پایدار ماند. سندی در دست است که نشان می دهد برای برگزاری باشکوه مراسم سالگرد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ _ و پیروزی محمدرضا شاه بر مخالفان _ افسر انتظامات بویراحمد، سرگرد «اسودی» از ناصرخان طاهری و کدخدایان جمعی او دعوت نموده، در روز موعود شرکت نمایند. نخستین کدخدایی که در نامه مزبور اسم برده شده «ملاغلامحسین سیاهپور جلیل» است؛ که پشت همان دعوت نامه، ناصرخان طاهری با دستخط خویش او را ترغیب به پذیرش و حضور نموده است. اما، ملاغلامحسین نپذیرفته و شرکت نکرده است. سرگرد اسودی، در دعوت نامه خویش به ناصرخان می نویسد:

آقای ناصر طاهری

به منظور اجرای مراسم تاریخی ۲۸ مرداد در پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مرکز [،] لازم است خود شما و هشت نفر کدخدایان مشروحه زیر[.]:

۱_ غلامحسین سیاه پور جلیل ۲_ بیژن منصوری ۳_ یداله ارجمند ۴_ هدایت شجاعی ۵_ اسماعیل مظفری ۶_ شیروان نگین تاجی ۷_ آقا محمد پناهی ۸_ اله قلی جهانبازی

طوری به شیراز حرکت نمایند که عصر روز ۱۹/۵/۳۳ در شیراز خود را در ستاد لشکر به اینجانب معرفی نمایند[.]. هر یک از کلانتران و کدخدایان بایستی با یک دست لباس رسمی یا معمولی و یک دست لباس محلی (قبا _ شال _ کلاه سفید[و] چقه زناره) همراه داشته باشند[.]. حرکت و مراجعت آنها از شیراز به طهران و بالعکس و پذیرایی آنها به عهده ارتش خواهد بود[.]. لازم است به عموم کدخدایان

ص: ۵۱۹

۱- رجوع شود: سیدمصطفی تقوی مقدم، همان، ص ۶۲۰ (بخش اسناد و تصاویر).

منظور صریحاً ابلاغ نمایید که بایستی از هر جهت مراقب باشند و حفظ حیثیت افراد ایل بویراحمدی را مراقبت نموده و عملی که موجب سرزنش ایل واقع شود از آنها سرزنند[۱]. در هر حال انتظار دارم که خود شما کاملاً مراقب وضع آنها باشید که عملی برخلاف که موجب سلب آبروی افراد ایل باشد از آنها سرزنند[۲]. بدیهی است اینجانب یا افسر دیگری از لشکر در معیت آنان بوده و مراقب اعمال و رفتار آنها می باشد...»(۱)

ناصرخان طاهری، پشت همین نامه، به ملاغلامحسین می نویسد:

خالوئی محترم ملاغلامحسین سیاه پور

پس از احوالپرسی [۳]، فوری فوری به رسیدن کاغذ حرکت نموده بیاید که با سایر کدخدایان به اتفاق جناب سرگرد [اسودی] به طرف تهران حرکت نمایم... این مسافرت به تهران خیلی واجب است و آبرومندی دارد[۴]. اینجانب این چند کلمه را محض خودت نوشتم که خیال نکنید به شما نگرانی دارم و فوری حرکت نمایید...»(۲)

در حقیقت، ملاغلامحسین همواره نسبت به حکومت پهلوی دوم بی اعتماد و معارض بود.

آخرین تلاش های مخالفت آمیز وی با حکومت پهلوی، از اواخر سال ۱۳۴۱ آغاز و تا اواسط ۱۳۴۳ ادامه یافت. سرانجام در پی اسارت طایفه جلیل، او و یارانش مجبور شدند «تسلیم» شوند. آنچه در طی مبارزات طولانی مدت وی _ از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۳ _ آشکار است، حمایت عمومی و بی دریغ عامه طایفه جلیل نسبت به او است. به علاوه، در هر مرحله از مبارزات و درگیری های او، تعداد زیادی از جوانان و میان سالان دلاوری از طایفه جلیل، صادقانه و برادرانه همراهی می کردند.

در آخرین مبارزه با حکومت پهلوی (اواخر ۱۳۴۱ تا اواسط ۱۳۴۳)، تقریباً تمام جنگجویان جوان طایفه مشارکت مؤثر و فعال داشتند. از جمله در مجمع مشورتی سران بویراحمد، در دروهان و نیز نبرد توت نده، چند نفر از جلیلیان به نام های کازلفعلی پناهی، ملایدالله کریمی، ملابمانعلی ایروانی، علی حیدر براتی، بندر باقری، علی رنجبر،

ص: ۵۲۰

۱- آرشیو خصوصی نگارنده و بایگانی اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- همانجا.

نادر قلی پور و بهرام امینی با ملاغلامحسین حضور یافته بودند. جمع دیگری از جلیلی ها به اسامی ملامحمدباقر علیزاده، ملارحیم عابدی و برادرش ملامیرزا کاجهان جویبارنژاد، کالاه کرمی و مشهدی منصور مسعودی با عده ای از قاید گیوی ها شرکت کرده بودند.

هر چند در درگیری توت نده، تعداد آنان اندک بود؛ اما در وقایع تنگ برین، ده بزرگ و گجستان، جلیلیان بسیاری مشارکت داشتند. پس از جنگ گجستان نیز بسیاری از جنگجویان جلیلی به همراه ملاغلامحسین، در کوهها و دره ها مقاومت و مبارزه می کردند. سرانجام در اوایل سال ۱۳۴۳ که حکومت پهلوی، محاصره نظامی _ سیاسی طایفه جلیل را آغاز کرد، ملاغلامحسین همه جلیلیان همراهش را موظف به حضور در جمع مردم طایفه نمود. در این موقع، هر چه تعداد آنان اندک تر بود، حفظ و حراست ایشان آسان تر می نمود. بالاخره با صلاحدید عموم، اکثریت قریب به اتفاق آنان مرخص شدند. اما، چهار تن از آنها به دلایل مختلف، نزد او ماندند. غلامحسن محمدی، گردی انصاری، حسنقلی فرخی و ترکی پیرایش چهار تنی بودند که همراه وی ماندند و سرانجام جان شیرین را فدا کردند. آنان، از جنگجویان اولیه و مؤثر جنگ گجستان بودند. شجاعت و دلیری آنها در نبرد مهم و حساس گجستان، مشهور و زبانزد شد. غلامحسن محمدی که از بقیه بزرگ تر بود، بسیار شوخ طبع، پرطاعت و هیکل مند و نترس بود. وی پسرعموی ملاغلامحسین بود. حسنقلی فرخی (= ایزدی) که پسر عمه ملاغلامحسین و غلامحسن به شمار می رفت، جوانی بسیار چابک، تیزدست و شجاع بود. وی به رغم جوانی، از تجربه جنگی بسیار بالایی برخوردار بود. شاعر عشایری، در وصف این دو می گوید:

غلامحسینی بود و حسنقلی که هر یک به کردار شیریلی (۱)

ترکی پیرایش، پسر ارشد «باباعلی» سلمانی مورد احترام محل، از جوانان زرننگ، باشهامت و چابکی بود که از اوان نوجوانی تا دم مرگ مثل یک برادر فداکار و باوفا، همراه و همدم ملاغلامحسین بود. او که از ایام نوجوانی، تعلیمات نظامی را از جنگجویان طایفه، خاصه ملاغلامحسین، آموخته بود، در جنگ گجستان آن را نشان داد.

ص: ۵۲۱

۱- چنانکه پیشتر آورده شد، این شعر از سروده های ملادرویش دشتیان است.

شاعر عشایری، در توصیف عملکرد او در جنگ گجستان، می گوید:

همان ترکع لی، آن جـ وان نجیب

بوده ز زمـان برخـ روشد همـی

نه تـرس و نه خوفی نمـی داشت او سرش پر ز کینه، دلش پرنهیب

تو گفتمی که دریا بجوشد همی

کـه شـیر سـیاهپور بـد پشت او

باری، بر اساس اعلامیه شماره ۱۷، ملاغلامحسین و یارانش همه «عفو» نشده و محکوم به اشد مجازات بودند. خود او و کردی انصاری، نامشان در اعلامیه ذکر شده بود. اما یارانش، چون غلامحسن، ترکی و حسنقلی، به دلیل همراهی و حمایت ایشان و استمرار مبارزه، مجرم و محکوم شمرده می شدند؛ زیرا در اعلامیه شماره ۱۷ آمده بود:

... کسانی که خود را معرفی و اسلحه خود را تحویل نمایند در امان بوده و بر عکس چنانچه دست از شرارت برنداشته و در اطراف اشرار و خائنین باقی بمانند با آنها مانند یاغیان و خائنین رفتار و پس از دستگیری به اشد مجازات محکوم خواهند شد (۱)

به رغم این مسایل، سرلشکر اردوبادی ظاهراً بر مبنای اقتدار و اختیار خویش، مطمئن بود که ملاغلامحسین را از محاکمه و اعدام نجات خواهد داد. بنابراین، به کردی انصاری که نامش در اعلامیه شماره ۱۷ آمده بود و محروم از عفو شاهانه بود امان نامه ای به خط خویش داد و آزاد اعلام کرد. طبعاً دیگر هم‌زمان ملاغلامحسین، از نظر سرلشکر اردوبادی «آزاد» بودند؛ اما، مأموران ویژه حکومتی اعم از ژاندارمری، ساواک و ارتش آنان را زیر نظر داشتند. با وجود مراقبت مأموران ویژه، کردی انصاری از فرصت استفاده کرد و زیرکانه از محل مراسم خارج شد. دیگر یاران ملاغلامحسین ترکی پیرایش، غلامحسن محمدی و حسنقلی فرخی البته در مجلس حضور داشتند. حتی، حسنقلی فرخی که از گفته های برخی افراد فهمیده بود ممکن است دایبی اش «ملاغلامحسین» را عفو ندهند و اعدام نمایند؛ از سرنگرانی و عصبانیت رو به کی هادی پناهی از کدخدایان مشهور قایدگیوی کرد و گفت: «اگر تا ده روز دیگر دایبی ام را سالم برنگردانند، دهها تن از شماها را خواهم کشت».

معهدا، پس از آنکه ملاغلامحسین و سرلشکر اردوبادی در جیب مخصوص

ص: ۵۲۲

سرلشکر سوار شدند و حرکت کردند، مأموران ویژه حکومت هم‌زمان او را به اجبار سوار اتومبیل های نظامی نمودند و اعزام داشتند. بدین ترتیب، ملاغلامحسین و سه تن از یارانش، مجدداً در سرنوشت هم شریک شدند. هیچ معلوم نیست که ملاغلامحسین و سرلشکر اردوبادی، چه موقع از اعزام این سه نفر مطلع گردیدند. به نظر می رسد، سرلشکر اردوبادی، آنچنان از گرفتن «تأمین نامه» محمدرضا شاه برای ملاغلامحسین اطمینان داشته، که توجهی به اعزام یاران ملاغلامحسین نکرده است. در هر حال، سرلشکر اردوبادی، عصر روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۳، ملاغلامحسین را با خود به تهران برد. اما روز ۲۹ مرداد که شاه مملکت، اجازه ملاقات به آنان نداد و سرلشکر را معزول کرد، ملاغلامحسین به زندان برده شد. ظاهراً همان روز _ یا یک روز بعد _ یاران ملاغلامحسین از طرف ژاندارمری فارس، تحت الحفظ به تهران اعزام گردیدند و در جایی جدا از وی زندانی گشتند. بنابراین، ملاغلامحسین تا روز نهم مهرماه که در فرودگاه مهرآباد مجدداً یارانش را ملاقات کرد، نمی دانست چه بر سر آنها آمده است. بدین گونه، هر چهار نفر از تهران به شیراز اعزام و زندانی گردیدند و سه ماه بعد نیز در شیراز تیرباران شدند. این افراد _ و کسانی چون آنان _ بنا به گفته همعصران خویش، دلاورانی نترس و شجاع بودند که هیچ گاه زیر بار ظلم نرفتند و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دادند. یکی از مأمورین ویژه ساواک، در گزارشی از اجتماع کلانتران مشهور ایل قشقایی در خانه «زکی خان فرهنگ دره شوری» _ در اواخر آبان ۱۳۴۳ که هنوز ملاغلامحسین و یارانش اعدام نشده بودند _ می نویسد:

... پس از لحظه استراحت در منزل آقای زکی فرهنگ [دره شوری] عکس غلامحسین جلیل بویراحمدی و فرزندان او را آقای زکی فرهنگ بیرون آورده [،] پس از دیدن آقای ملک منصور قشقایی [،] آقای زیاد سترگ [دره شوری] و فریدون کشکولی و زیریر فارسیمدان و امیر تیمور کشکولی و امیر تیمور شش بلوکی و محمدحسن دره شوری کلیه نگاه کرد [ند] و بعد آقای عبدالله کشکولی و حسین خان شش بلوکی اظهار داشتند (۱) که واقعاً مردمان غیور [ی] می باشند که هیچ وقت

ص: ۵۲۳

۱- اصل: داشت.

زیر بار نخواهند رفت [و] فعلا به اشتباه به دام افتاده اند... (۱)

بدین گونه، سرنوشت این مردمان غیور، همچون صدها غیور مرد دیگر عشایر جنوب، اعدام به دست حکومت پهلوی بود.

ص: ۵۲۴

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

پیامدها و تأثیر های قیام عشایر (۱)

به نظر می رسد قیام عشایر جنوب سردمداران رژیم پهلوی را به این نتیجه رسانید که سرکوب قطعی و دایمی عشایر لازم و ضروری است. بنابراین، شیوه های متعدد این سرکوب اعمال و اجرا شد. به احتمال زیاد، این اظهار نظر مورخ بیگانه _ که کتابش از منابع طرفدارانه حکومت پهلوی به شمار می رود _ درست باشد که: «احتمال دارد که دولت در نظر داشت از حوادث پیش آمده در فارس استفاده کند و یک بار و برای همیشه قدرت عشایر را در هم بشکند.» (۲) همین نویسنده، به درستی احتمال می دهد که بمباران «ایل بویراحمدی» _ و البته دیگر ایلات جنوب _ نشان از آغاز «تصفیه نهایی» آنان بود (۳) بیشتر گفته شد که پس از قتل اتفاقی مهندس ملک عابدی در فیروزآباد فارس، سردمداران حکومت پهلوی دوم حملات زهر آگین تبلیغاتی و مسلحانه خویش را به عشایر منطقه آغاز کردند. حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی وقت، به صراحت اعلام کرد: «به افتضاح چادرنشینی در فارس خاتمه می دهیم. ما عشیره نمی شناسیم.» (۴)

ص: ۵۲۵

۱- در حقیقت، تمام مواردی که در فصل «سرکوب قیام» بدان پرداخته شده، از پیامدهای مهم قیام عشایر جنوب محسوب می شود. در این فصل، علاوه بر موارد گذشته به برخی دیگر از پیامدها و تأثیرات قیام عشایر، نیز اشاره شده است.

۲- ای وری، همان، جلد سوم، ص ۱۹۲.

۳- همان، جلد دوم، ص ۶۳.

۴- اطلاعات، ۸ آذرماه ۱۳۴۱، ص ۱.

وقتی از نظر وزیر «روشنفکر» کشاورزی، «چادرنشینی» و عشایری، یک «افتضاح» بود؛ اعتقاد یک «سپهبد» نظامی، نظیر کریم ورهرام استاندار فارس چگونه باید باشد؟ او در مصاحبه با مجله تهران مصور - در بهمن ماه ۱۳۴۱ - می گوید:

ما دیگر کسی را به نام (عشایر) نمی شناسیم... دولت ایران از دو ماه قبل در خاک فارس و شاید هم همه نقاط کشور [،] کلمه (عشایر) را از مکاتبات خود حذف کرده است... در فارس کلیه سازمانهای عشایری ارتش حذف شده و افسرانی که به نام (افسران عشایری) نامیده می شدند از مناطق مختلف احضار شده اند(۱).

حاکمان رژیم - از روشنفکر گرفته تا نظامی و بی سواد - با چنین تفکری به جنگ «عشایر» جنوب آمده بودند. جالب است، این افکار و اقدامات از همان اوان داستان که با قتل ناگهانی و بدون برنامه یک مأمور اجرای اصلاحات ارضی - پیش از اعلام انقلاب سفید و لوایح شش گانه - روی داد، آغاز گردید. بنابراین، با شروع قیام عشایر در اسفند ۱۳۴۱، حکومت پهلوی با تمام توان به فکر سرکوب قطعی و دائمی عشایر افتاد. شیوه های متعدد این سرکوب نیز از همان اسفندماه شروع شد و تا سکوت کامل عشایر در سال ۱۳۴۳ ادامه یافت. بمباران های مستمر و متوالی و بی رحمانه، دستگیری و بازداشت های همگانی، اعدام سریع بی گناهان و گناهکاران، زندانی های طولانی مدت و از همه بدتر و ناجوانمردانه تر شکنجه ها و عذاب های صعب و سنگین، در راستای سرکوب کامل و قطعی بود(۲). وقتی در سال ۱۳۴۳ آخرین مبارزان عشایر تسلیم و اعدام شدند، دیگر سکوت مطلق بر عشایر فارس مستولی گردید. بسیاری از بزرگان عشایر - از خان گرفته تا کدخدا - مطیع محض حکومت شدند و همراه و همدست نظامی و مأمور جزء دولت در چپاول رعیت های «دهقان» شده و در تطاول عامه ایلات، شریک گردیدند. به جز حرکت بهمن قشقایی و یاران معدودش در سال ۱۳۴۴، دیگر حتی یک تن از مردان عشایر جنوب دست به تفنگ نشد تا از فشار حکومت پهلوی برعامه عشایر بکاهد. معدود یاغیان پیشین، که ظاهراً «تأمین» یافته بودند و در کنار سر و همسر

ص: ۵۲۶

۱- تهران مصور، (شماره ۱۰۱۵، ۲۶ بهمن ۱۳۴۱)، ص ۹.

۲- محمد بهمن بیگی - نویسنده مشهور عشایری - به درستی می نویسد که: «در تاریخ ننگین ستم هایی که بر عشایر رفته است [،] شکنجه ها بیش از اعدام ها سزاوار لعنت و نفرین هستند...» (بهمن بیگی، اگر قره قاج نبود، ص ۱۷۴).

می زیستند، به آسانی _ و البته به ترفند و حيله _ به دست نظامیان و مزدوران ایلی به قتل رسیدند. سکوت سنگین و درازمدت دیگری بر عشایر و ایلات جنوب حکمفرما شد، و تا ۱۳ سال بعد که تمام ملت ایران به پا خاست، تداوم یافت. در طی مدت این ۱۳ سال، دولت حاکم مطلق بود و سیاست های آن به دست مأموران و نظامیان حکومت _ و همراهی و همسازی برخی سران قوم _ اعمال و اجرا می شد. یک بار دیگر، حکومت پهلوی بر ایلات و عشایر مسلط گردید و جز مزدوران و مجیزگویان، کسی اجازه حضور در صحنه را نداشت. پاسگاههای ژاندارمری دایر شد و عنان کامل عشایر و ایلات را در دست گرفت؛ و حکومت، نظم قیرستانی و استبدادی خویش را اعمال کرد. عشایر، دیگر سرکوب قطعی و دایمی شده بودند. کاری که رضاشاه «قلدر» به طور کامل نتوانست فرجام بخشد، پسرش محمدرضا شاه _ با کمک بیگانگان _ به خوبی انجام داد. در واقع، مهم ترین و ارزشمند ترین پیامد قیام عشایر جنوب برای حکومت پهلوی، سرکوب قطعی و دایمی عشایر بود. این سرکوب، به گونه ای بود که معدود جنگجویان و یاغیان بازمانده عشایر جنوب _ که غالباً تأمین داده شده بودند _ یک به یک «ترور» مسلحانه گردیده از میان برداشته شدند. معروف ترین این جنگجویان، کُردی انصاری، دشتی گله زن، مسیح بولوردی و برادران خوردل موصولو بودند.

نقش آمریکا و دیگر بیگانگان در سرکوب قیام عشایر

هر چند در باب نقش آمریکا و دیگر بیگانگان در سرکوب قیام عشایر جنوب _ آن گونه که باید _ اسناد محرمانه و مهم در دست نیست؛ اما قرآینی وجود دارد که نشان می دهد بیگانگان _ خاصه آمریکا و انگلیس _ نقش مهمی در سرکوب قیام عشایر جنوب ایفا کرده اند. بنا به نقل روزنامه های رسمی، چهار روز پس از قتل ملک عابدی، دو هیأت از سناتورهای آمریکایی برای بررسی «طرح های مستشاران و هیأت های نظامی آمریکا در ایران» و نیز کسب «اطلاعات دست اول درباره وضع نظامی و سیاسی ایران» وارد تهران گردیده و با مقامات ایرانی مذاکره نمودند (۱). بنا به نوشته نشریه محلی پارس، این هیأت «برای دیدار از تأسیسات مرکز پیاده و لشکر ۱۰ فارس به شیراز وارد

ص: ۵۲۷

۱- رجوع شود: کیهان، (۲۴ آبان ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۲)، ص ۱.

شدند. مدت اقامت این هیأت در شیراز ۳ روز^(۱) تعیین شده است.

در بحبوحه دستگیری های گسترده و بازجویی های شکنجه آمیز صدها عشایر متهم به قتل ملک عابدی در فیروزآباد فارس، برای نخستین بار از دستگاهی آمریکایی به نام «دروغ سنج» که تنها متخصص آن یک فرد آمریکایی بوده استفاده شده است.

خبرنگار کیهان، در گزارش های مکرر و مهیج خویش از دستگیری و بازجویی متهمان قتل ملک عابدی، «طرز کار دستگاه کشف دروغ» را این گونه گزارش داده است:

دستگاه کشف دروغ که از چند روز پیش مورد استفاده قرار گرفته است، طرز کار آن به این شرح است: قسمتی از دستگاه را به بازوی متهم می بندند و دستگاه را به برق وصل می کنند، در همین موقع از متهم بازجویی می شود، متهم به محض اینکه شروع به صحبت کرد وسیله موادی که روی نوار کاغذ در حرکت است آثاری از خود به جای می گذارد، هر وقت خطوط منظم و دقیق باشد معلوم است که متهم مطالب را آنچه که واقع بوده اظهار داشته ولی موقعی که دروغ می گوید چون دچار هیجان و ناراحتی فکری قرار می گیرد آثار آن دقیق و منظم نیست. متخصص این کار در ایران فقط یک نفر آمریکایی است که فعلاً در فیروزآباد از متهمین بازجویی می کند^(۲).

بدین گونه، حمایت و حضور آشکار عناصر آمریکایی در خاموش ساختن قیام عشایر جنوب، در همین نخستین واقعه نمود پیدا کرده است. جای تردید نیست، که پس از اعلام «انقلاب سفید» و طرح اصلاحات آمریکایی، حمایت و پشتیبانی سردمداران و مسئولان آمریکا بیشتر و بیشتر شده است.

یکی از مشهورترین و فعال ترین عناصر آمریکا در ایران، سرهنگ گراتیان یاتسویچ بود که از مهرماه ۱۳۳۶ «به عنوان دبیراول سفارت آمریکا وارد تهران شد و طی دوران اقامت خود دارای سمت های پوششی چون مستشاری سازمان برنامه و (از ۱۳۴۱) وزیرمختاری سفارت آمریکا بود.»^(۳) وی که مدت شش سال در ایران انجام مأموریت نموده است؛ در فروردین ۱۳۴۲ و در اوج قیام عشایر به فارس مسافرت کرده است.

ص: ۵۲۸

۱- پارس، (هشتم آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۲۶۵۸)، ص دوم.

۲- کیهان، (۷ آذر ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۳)، ص ۱۶.

۳- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، چاپ هشتم، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۲۲۴.

همراه وی در این سفر، «رابرت کومر، کارشناس عالیرتبه «سیا» در جنگ های چریکی» بود (۱). مسافرت دو تن از مقامات مهم آمریکایی به فارس و دیدار و مشورت با مسئولان فارس _ از جمله رئیس ساواک _ حاکی از نظارت مستقیم سازمان سیا بر عملیات سرکوب عشایر جنوب است (۲).

یاتسویچ، پس از بازگشت به تهران، در نامه ای دوستانه به تاریخ بیستم فروردین ۱۳۴۲، به ریاست ساواک فارس و بنادر، سرهنگ مسعود حریری می نویسد:

اینجانب مایل است از لطف و محبت سرکار و کارمندان مربوطه نسبت به دوستدار و آقای رابرت کومر ضمن دیدار ما از شیراز در روزهای یکشنبه و دوشنبه [۱۸ و ۱۹] بار دیگر صمیمانه تشکر نمایم. ما در مورد ترتیب ملاقاتمان با تیمساران ورهرا و آریانا و همچنین در مورد ترتیب اقامت ما در شیراز که به بهترین وجهی انجام گرفت عمیقاً خود را نسبت به جنابعالی مدیون می دانیم و نیز در مورد مذاکرات بسیار جالبی که در مورد مسائلی که علل اصلی اوضاع جاری فارس را تشکیل می دهد با هم به عمل آوردیم و همچنین نسبت به راه حل های بسیار منطقی که جنابعالی چه در مورد تصمیماتی که باید فعلاً و چه آنهایی که باید بعدها نسبت به این مسائل اتخاذ گردد ارائه نمودید خود را مدیون سرکار می دانیم. ایده های جنابعالی ما را تحت نفوذ قرار داد و مایلم به شما اطمینان بدهم که منتهای کوشش را به عمل خواهیم آورد که این ایده ها را هر موقع که باعث تأمین کمک های مورد لزوم به خصوص استان فارس شود ارائه دهیم...» (۳).

سندی در دست است که ساواک فارس، در مطلبی مختصر، به «ملاقات مستشار آمریکایی با تیمسار آریانا و مذاکرات آنان در مورد نحوه تقسیم خواروبار و یکی دو موارد دیگر» اشاره نموده است. (سند شماره ۲۸) احتمال داده می شود «یکی دو موارد دیگر» که به دلایل امنیتی بیان نشده، همان قیام عشایر و چگونگی سرکوب آن بوده است. در واقع مهم ترین مسئله حکومت در جنوب، قیام عشایر بود. تقریباً یک هفته پس از جنگ مهیب گجستان و ضربه سنگینی که بر ارتش محمدرضا شاه وارد آمد، سیزدهمین دوره

ص: ۵۲۹

۱- همانجا.

۲- همان، ص ۲۲۵.

۳- همانجا.

«کمیته نظامی پیمان مرکزی سنتو» در ایران تشکیل شد. در این کمیته، مقامات عالی رتبه نظامی از کشورهای آمریکا، انگلیس، ترکیه، پاکستان و ایران شرکت کرده بودند. ارتشبد ماکسول تایلور رئیس ستاد مشترک ممالک متحده آمریکا، دریاسالار اول مونت باتن وزیر دفاع پادشاهی انگلیس، سپهد کمال الدین گوگالین از ترکیه، ارتشبد محمد موسی از پاکستان و ارتشبد حجازی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران ارتش شاهنشاهی ایران در جلسات مربوط به کمیته نظامی پیمان مرکزی سنتو شرکت داشتند (۱).

هر چند اطلاعی از مذاکرات و تصمیمات محرمانه آنان منتشر نشد؛ اما به نظر می‌رسد وقایع جاری کشور ایران، خاصه قیام مسلحانه عشایر جنوب، بحث و بررسی شده است. به احتمال زیاد، در این مذاکرات، همفکری و مشورت اعضای کمیته نظامی پیمان مرکزی سنتو درباره خاموش نمودن قیام عشایر جنوب، ارایه و تأثیر گذاشته است. به علاوه، دریاسالار لرد مونت باتن در مورخه ۹ اردیبهشت ماه با هواپیمای اختصاصی خود وارد شیراز شده است.

ارتشبد حجازی در نامه مورخ ۳/۲/۱۳۴۲ به سپهد آریانا فرماندهی نیروهای عملیاتی جنوب اعلام داشته: «نظر باینکه ساعت ۰۸۳۰ روز دوشنبه ۹/۲/۴۲ دریاسالار لرد منباتن [مونت باتن] رئیس ستاد دفاع انگلستان با هواپیمای اختصاصی خود [به] فرودگاه شیراز وارد خواهد شد. خواهشمند است تیمسار سپهد ورهرام استاندار [فارس] در فرودگاه از ایشان استقبال به عمل آورند [۱]. در مورد گارد تشریفاتی به نیروی زمینی دستور لازم داده شده است.» (۲)

اگرچه، اطلاعی از اهداف مسافرت دریاسالار انگلیسی و نتایج آن در دست نیست؛ اما می‌توان حدس زد از مقاصد مهم وی نظارت مستقیم و نزدیک بر جریان اوضاع جنوب و چگونگی سرکوب قیام عشایر بوده است.

اعضای کمیته نظامی پیمان سنتو به همراه پادشاه ایران محمدرضا شاه، روز یکشنبه هشتم اردیبهشت ماه، ناظر «مانور بزرگ ارتش» در اطراف قم بودند. در این مانور، جت‌های جنگی ارتش، مواضع فرضی تعیین شده را بمباران می‌کردند. این در حالی بود

ص: ۵۳۰

۱- مهنامه ارتش، (سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲، شماره ۲)، ص ۴.

۲- آریانا، همان، ص ۲۰۲.

که هواپیماهای جنگی ارتش، قریب یک هفته پیش به گونه ای واقعی مناطق عشایری کهگیلویه و بویراحمد، سرخی و ممسنی را بمباران می نمودند. در واقع، تمرینات مانوری خلبانان جنگی ارتش در روز هشتم اردیبهشت ماه، از مدتها پیش در جهت سرکوب قیام عشایر جنوب آغاز شده بود.

پیشنهاد های سرلشکر پاکروان و

تأسیس فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد

یکی از مهم ترین تأثیرات قیام عشایر، استقلال و جدایی مناطق بویراحمد، کهگیلویه و گچساران از استان های فارس و خوزستان بود. تا قبل از تأسیس فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد، بخش های کهگیلویه و گچساران جزو خوزستان بود و منطقه بویراحمد جزو فارس. اما، نقش و تأثیر برجسته جنگجویان بویراحمد و تحمیل ضربات سنگین بر حکومت پهلوی _ خاصه جنگ گجستان _ متولیان رژیم را بدین نتیجه رسانید که برای کنترل بیشتر و نظارت مستمر و دقیق تر، منطقه و مردم آن را محدود و مستقل و از عشایر دیگر جدا نمایند. این تصمیم، سهولت سرکوب و خاموش نمودن مخالفت های احتمالی را ممکن می ساخت. به علاوه، حکومت پهلوی یک بار دیگر می توانست _ پس از اقتدار دهه ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ _ به طور کامل و مستبدانه، عنان حاکمیت منطقه را در دست گیرد.

بنابراین، سرلشکر پاکروان رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در تاریخ ۲۶ خردادماه ۱۳۴۲، پیشنهاد های متعددی به نخست وزیر کشور ارائه داد، تا «برای رفع کلی مشکلات و جلوگیری از نظایر حوادث اخیر» و «بهبود اوضاع منطقه بویراحمد» مؤثر واقع شود(۱).

وی ابتدا به «موقعیت عالی» منطقه بویراحمد و وجود «منابع طبیعی» نظیر «آب» و «کوهستانهای پوشیده از جنگل» اشاره نموده، که «برای هر نوع عمران و آبادی آمادگی داشته و می توان سرزمین آنجا را به صورت یک منطقه نمونه درآورد». اما، «متأسفانه در گذشته به علل گوناگون توجهی به این ناحیه نشده» است.

ص: ۵۳۱

سپس، بر اساس شیوه معمول و مرسوم حاکمان رژیم - که همه نوع اتهام و توهین به عشایر جنوب وارد می کردند - معتقد است: «در اثر نبودن راه و جاده [و] عدم وجود ادارات و تأسیسات دولتی [و] عدم توجه به وضع اجتماعی و اقتصادی آنجا»، مردم منطقه «به کلی از تمدن امروزی بی بهره مانده و می توان گفت به صورت نیم وحشی زندگی می نمایند».

هر چند، نبودن راه و جاده و عدم وجود ادارات و تأسیسات دولتی و عدم توجه به اوضاع اجتماعی و اقتصادی یک منطقه، اهالی آن را از برخی مظاهر «تمدن امروزی» محروم و بی بهره می نماید؛ اما این مهم «کلی» و عمومی نیست و نمی توان محروم شدگان را «نیم وحشی» خواند. البته، این قبیل نوشته ها و گفته ها از شعارهای رایج سردمداران رژیم پهلوی در جهت تضعیف، تخفیف و تحقیر عشایر قیام کننده بود و هیچ با واقعیت و حقیقت، انطباق نداشت (۱) غالباً حکومت های استبدادی، برای توجیه عملکرد ستمگرانه و غیرمردمی خویش، هر گونه مخالفت و اعتراض مردمی را به «وحشی گری» و «بی فرهنگی» و «جهالت» منسوب می نماید. به علاوه، حاکمان رژیم برای توجیه اعمال ظالمانه خویش و عدم تأمل و تدبیر در علل و اسباب قیام های مردمی و توجه به حقوق حقه آنان، فرافکنی نموده، تمام معایب و نقایص را به توده مردم نسبت داده است. عشایر جنوب نیز بخشی از مردم ایران بود، که هر گونه اعتراض آنان، به بی فرهنگی و وحشی گری و جهالت متهم می گردید.

باری، در میان پیشنهاد های سرلشکر پاکروان، آنچه سریع جامه عمل پوشید، تأسیس فرمانداری کل بویراحمد و کهگیلویه بود. وی، پیشنهاد «تجدیدنظر در وضع جغرافیایی و تقسیم بندی اجتماعی و سیاسی منطقه و تشکیل یک فرمانداری کل و انتخاب یک افسر

ص: ۵۳۲

۱- نقل است، پس از سرکوب قیام و استقرار حکومت نظامی در بویراحمد، یکی از مقامات عال رتبه آمریکا سفری به یاسوج می نماید و از سرهنگ علیزاده، فرماندار کل می خواهد که از کلانتران بویراحمد، کسی را نزد او بیاورند. بنابراین، محمدحسین خان طاهری را - که به دلیل اتخاذ سیاست بی طرفی محفوظ مانده بود - نزد او برده اند. چون کلانتر بویراحمدی را با کت و شلوار و کراوات و به اصطلاح «اتوکشیده» می بیند، به کنایه می گوید: «چطور بین بویراحمدی ها که «وحشی» و «بی فرهنگ» اند شما این گونه اید؟» وقتی مترجم، مطالب او را ذکر می کند، محمدحسین خان با حاضر جوابی پاسخ می دهد: «به نظرم، شما آمریکایی ها «وحشی» هستید، که مرد بزرگی چون «کندی» را در وسط خیابان ترور می کنید.» با این پاسخ صریح، مقام آمریکایی شرمنده و خجلت زده می شود. معهدا، معلوم می گردد تلقی مقامات آمریکایی و حاکمان حکومت پهلوی، مثل هم بوده است.

شایسته و دلسوز برای اداره امور محل» را داده بود. دیگر پیشنهاد های وی عبارت بود از:

۱_ ایجاد راههای خوب و مربوط نمودن این ناحیه به اصفهان و بهبهان و فارس به طوری که راههای مزبور برای تمام مدت سال قابل استفاده باشد.

۲_ تأسیس و ایجاد ادارات و مؤسسات دولتی برای رسیدگی به وضع عمومی مردم.

۳_ احداث و ایجاد کارخانجات برق با توجه و استفاده از آبشارهای طبیعی موجود در محل.

۴_ ایجاد مدارس ابتدایی و حرفه ای و تشویق مردم [به] کسب علم و دانش...

۵_ ایجاد مؤسسات بهداشتی و آشنا نمودن مردم به اصول بهداشت.

۶_ ایجاد کارخانجات تولیدی از جمله کارخانه قند _ کبریت سازی و غیره.

۷_ ایجاد مؤسسات کشاورزی و دامپروری و آشنا نمودن مردم به وسایل مدرن و مکانیزه امروزی...

رئیس ساواک کشور، در پایان هشدار داده بود: «چنانچه توجهی نسبت به موارد معروضه فوق به عمل نیاید در آتیه به هیچ وجه نمی توان به آرامش آن منطقه امیدوار شد و احتمال می رود هر آن به عللی که قبلاً به عرض رسیده مشکلات تازه ای برای دولت ایجاد گردد.»

به دنبال پیشنهاد های سرلشکر پاکروان، تصمیم به تأسیس فرمانداری کل بویراحمد و کهگیلویه گرفته شد. وزیر کشور، «دکتر مهدی پیراسته»، روز جمعه هفتم تیرماه ۱۳۴۲ در جمع عده ای از کدخدایان بویراحمد اعلام کرد: «به فرمان شاهنشاه و تصمیم دولت مقرر است که فرمانداری کل در ناحیه بویراحمدی تأسیس شود و به احتیاجات مردم این منطقه توجه لازم مبذول گردد.» (۱) همین روزنامه، یک روز بعد در بخش اخبار «شهرستانها» نوشت:

در مناطق بویراحمدی فرمانداری کل تأسیس می شود... آقای دکتر پیراسته وزیر کشور صبح روز جمعه [۷ تیرماه] با سران عشایر بویراحمدی درباره تأسیس فرمانداری کل در منطقه بویراحمدی مذاکره کرد و از روی نقشه ای که با خود به

ص: ۵۳۳

شیراز آورده بود و مناطقی را که دولت در نظر دارد در آنها درمانگاه و دبیرستان تأسیس نماید و همچنین منطقه ای را که دولت برای تأسیس فرمانداری کل در نظر گرفته است [به] سران عشایر نشان داد. فعلاً به موجب اوامری که شاهنشاه جهت انجام کارهای عمرانی در منطقه بویراحمدی فرموده اند قرار است در میان دشت [؟] و یاسوج فرمانداری کل تأسیس گردد.» (۱)

وزیر کشور، در بخش دیگری از سخنان خود، خطاب به بویراحمدی ها گفته است:

کاری می کنیم که از هر گوشه بویراحمدی طلا جمع شود... به دستور اعلیحضرت همایونی در منطقه بویراحمدی و ممسنی اصلاحاتی شروع خواهد شد. در منطقه بویراحمدی فرمانداری کل تأسیس می شود. با اجرای برنامه هایی که طرح کرده ایم منطقه فارس و مخصوصاً بویراحمدی تبدیل به یک منطقه آباد و سرسبز خواهد شد و ان شاءالله با کمک مردان وطن پرست و عشایر ممسنی و بویراحمدی کاری خواهیم کرد که از هر گوشه و کنار این منطقه طلا جمع آوری شود... (۲)

در پی این سخنان، وزیر کشور پیشنهاد مکتوب تأسیس فرمانداری کل بویراحمد و کهگیلویه را به نخست وزیر ارائه داد؛ که در جلسه مورخ ۲۲ تیرماه ۱۳۴۲ هیأت وزیران به تصویب رسید. در تصویب نامه دولت آمده بود:

منطقه بویراحمد سردسیر و گرمسیر تبدیل به فرمانداری کل بویراحمدی و کهگیلویه گردد [و] مرکز فرمانداری کل بویراحمدی و کهگیلویه [،] یاسوج خواهد بود و شهرستانهای آن و بخشهای هر یک به قرار ذیل است.

۱) شهرستان بویراحمد سردسیر که از استان فارس منتزع می شود [،] مرکز آن یاسوج [و] شامل دو بخش:

الف _ بخش حومه شامل تل خسرو _ دشت روم _ سفیددار و تنگ تامرادی _ جلیل و بابکان.

ب _ بخش دوراهان [دروهان] شامل سی سخت _ پاتاوه و میمند _ نقاره خانه _ چنار [_] مارگان _ لوداب و زیلائی.

ص: ۵۳۴

۱- همان، ۹ تیرماه ۱۳۴۲، (شماره ۵۹۸۰)، ص ۶. (منظور از دشت معلوم نیست، شاید «دشت روم» یا «دشت سروک» باشد.)

۲- همان، ص ۷.

۲) شهرستان کهگیلویه که از استان خوزستان منتزع می شود،] مرکز آن دهمشدهشت [و] شامل پنج بخش... است:]

۱- بخش حومه ۲- لنده ۳- بهمئی ۴- باشت ۵- گچساران و دوگنبدان... (۱)

بدین ترتیب، مهم ترین اقدام اصلاحی و ظاهری حکومت پهلوی در پی قیام عشایر جنوب - خاصه بویراحمد و جنگ مشهور گجستان - تأسیس فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد بود. مرکز این فرمانداری، یاسوج تعیین گردید که تقریباً خالی از سکنه بود؛ و هیچ سرپناهی جز چند دکانک «کپری» پيله وران اردکانی و یکی دو اتاقک گلی، نداشت.

محمد بهمن بیگی، به درستی بهترین تعبیر را در باب چگونگی تأسیس استان کهگیلویه و بویراحمد، بیان کرده است. او می گوید: «استان بویراحمد تنها استان ایران بود که نه به دلیل جمعیت، نه به دلیل وسعت، نه به دلیل ثروت [،] بلکه فقط در نتیجه قدرت موجودیت یافت.» (۲)

پیشنهاد های سپهد بهرام آریانا و

حکومت نظامی در کهگیلویه و بویراحمد

در همان روزی که دولت اسدالله علم، تشکیل فرمانداری کل بویراحمدی و کهگیلویه را به تصویب رسانید، سپهد بهرام آریانا فرمانده نیروهای نظامی عملیات جنوب، در نامه ای به شاه نوشت: «به منظور استقرار امنیت کامل در منطقه عملیات جنوب (بخصوص منطقه بویراحمدی) انجام یک سلسله اقدامات اساسی ضرورت دارد.» (۳) وی، اقدامات اساسی مزبور را این گونه برمی شمارد:

۱- فرمانداری کل بویراحمدی (۴)

۲- استقرار کلیه سازمانهای اداری

ص: ۵۳۵

۱- رجوع شود: یعقوب غفاری، همان، ص ۵۰۶ (سند شماره ۵۸ همان اثر).

۲- محمد بهمن بیگی، بخارای من ایل من، ص ۳۱۹.

۳- آریانا، همان، ص ۲۶۹ (تاریخ نامه ۲۲/۴/۱۳۴۲ است).

۴- آریانا محدوده فرمانداری کل بویراحمد را متشکل از بویراحمد علیا، بویراحمد سفلی (کهگیلویه) و ممسنی ذکر می کند، که مرکز آن یاسوج تعیین گردیده است. (رجوع شود: آریانا، همان، صص ۲۹۲-۲۹۱) البته طرح تأییدی هیأت دولت، منطقه ممسنی را از آن مجزا نموده بود.

۳_ استقرار پاسگاههای ژاندارمری

۴_ مسئله خلع سلاح کامل منطقه عملیات جنوب

۵_ راه سازی

۶_ مسئله عفو عمومی

۷_ رها نمودن سریع واحدهای مأمور از منطقه عملیات

۸_ فعالیت های اقتصادی _ اجتماعی و فرهنگی (۱)

پیشنهاد های آریانا درباره «فرمانداری کل بویراحمدی» و استقرار سازمان های اداری و انجام فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تقریباً همان پیشنهاد های ساواک و سرلشکر پاکروان است. آریانا می گوید:

جان نثار تأسیس یک فرمانداری کل در منطقه بویراحمدی را به شرف عرض مبارک رسانیده و لزوم حیاتی این موضوع را به هیأت دولت و مقامات وزارت کشور نیز روشن گردانیده است... این اقدام هر چه زودتر عملی گردد به استقرار امنیت در آن منطقه کمک بزرگی خواهد نمود... فرماندار کل بویراحمدی چنانچه یک افسر ارشد آرتش [باشد] برای احراز این مقام مناسب تر خواهد بود و ترجیحاً از افسرانی انتخاب گردد که کاملاً به این منطقه آشنا بوده و به روش های اداره و سرپرستی امور عشایری آگاهی داشته باشند (۲)

وی، استقرار سازمان های اداری و متناسب با فرمانداری کل و دیگر احتیاجات منطقه نظیر «بهداری _ پست و تلگراف _ آمار و ثبت احوال _ ثبت اسناد و املاک _ بانک _ فرهنگ _ دادگستری و غیره» را نام می برد (۳)

همچنین به «مسئله راه سازی که یکی از برجسته ترین اقدامات بوده و در امنیت منطقه و... پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی آن تأثیر بسزایی خواهد داشت» اشاره می کند (۴) راههای پیشنهادی وی عبارت بوده از:

ص: ۵۳۶

۱- همان، صص ۲۷۲_۲۶۹.

۲- همان، ص ۲۶۹.

۳- همان، ص ۲۷۰.

۴- همان، صص ۲۷۱_۲۷۰.

۱- راه اردکان - یاسوج ۲- راه نظامی بهبهان - قلعه تمبی (۱) - تنگ نالی - چنار ۳- راه فرعی نوگک - امیرایوب (۲)
۴- راه فرعی آباده - آسپاس ۵- راههای داخل ممسنی، که «با استفاده از گندم رایگان و واحدهای مهندسی نظامی در دست ساختمان و پیشرفت می باشد.» (۳)

سپهد آریانا، در خصوص اقدامات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بهداشتی به موارد زیر اشاره می کند؛

الف - تأسیس کارخانجات تولیدی در نقاط مساعد منطقه و استفاده از نیروهای انسانی.

ب - تهیه طرحهای عمرانی به منظور:

(۱) بهبود وضع آبیاری و استفاده بهتر از وجود آب های رودخانه های موجود در منطقه.

(۲) ایجاد مراکز ترویج دامپروری [که] برای تربیت دام یکی از مساعدترین نواحی کشور می باشد.

(۳) استفاده از جنگلهای موجود در منطقه و توسعه و بهره برداری از آنها.

(۴) ترویج کشاورزی و ایجاد تسهیلات برای زارعین جهت کشت چغندر قند و سایر محصولات کشاورزی که با آب و هوای منطقه مناسب می باشد.

پ - فعالیت های اجتماعی و فرهنگی و بهداشتی شامل:

۱- ایجاد مدارس بخصوص توسعه سازمان تعلیمات عشایری.

۲- ایجاد درمانگاه ها و سازمانهای بهداشتی (۴)

آریانا، مسئله خلع سلاح عشایر جنوب را «مهمترین مسئله ای [می داند] که با استقرار امنیت کامل در منطقه عملیات نیروهای جنوب ارتباط مستقیم دارد.» (۵) بنابراین، انجام آن ضروری و نیازمند «اعتبار پولی به سازمان های سرپرستی عشایری»؛ «واگذاری وسایل

ص: ۵۳۷

۱- اصل: تمپی.

۲- اصل: میرایوب.

۳- همان، ص ۲۷۱.

۴- همان، ص ۲۷۲.

۵- همان، ص ۲۷۰.

مخابرات، موتور و سررشته داری»؛ «مراقبت دائمی سواحل و بنادر جنوب و ایجاد یک شبکه تجسسی و اطلاعاتی برای مبارزه با ورود اسلحه قاچاق» و مجازات شدید قاچاقچیان اسلحه و تبعید آنان می باشد(۱).

سپهبد آریانا، در پایان نامه خویش به «شاهنشاه» یادآور می شود: «توجه عاجل به پیشنهادات معروضه جان نثار... در تحکیم مبانی امنیت منطقه و اصلاح و بهبودی وضع اقتصادی مردم و پیشرفت و توسعه وضع اجتماعی و فرهنگی اهالی منطقه تأثیر کاملی داشته و برای همیشه به تحریکات خانهای یاغی و فئودالهای خائن پایان خواهد بخشید.»(۲) خبرنگار مجله تهران مصور، که در [مسافرت دوازده روزه خویش به فارس و کهگیلویه و بویراحمد، به زعم خود] «وقایع حقیقی جنوب را به اطلاع خوانندگان» [رسانیده بود؛ در پایان _ به اختصار _ چنین اظهار نموده است]: «... با استقرار یک گردان سرباز و اعزام مأموران باوجدان و وظیفه شناس به خوبی می توان یک ایل را اداره نمود و جلو خان بازی را گرفت[.] مردم اصیل و پاک نژاد بویراحمدی همانها هستند که داریوش و خشایارشا را به وجود آوردند. همین مردم بودند که تا قلب امپراطوری عظیم رم و یونان پیش رفتند و همین مردم بودند که خاک میهن را از حملات بیگانگان حفظ کردند... اسامی زن و مرد آنان اغلب فارسی است، آداب و رسومشان اصیل و قدیمی و باستانی است... مردمی بسیار صمیمی و مهمان دوست و ساده و بی آرایش هستند. از این احساسات باید به نفع خود آنها و مملکت استفاده شود. حالا که امنیت کامل برقرار شده و گردنکشان منکوب شده اند و ارتش وظیفه خود را انجام داده[.] سایر سازمان های دولتی نیز باید به دنبال ارتش وظایف خود را انجام دهند. تنها تصویب تأسیس فرمانداری کل در کوه گیلویه کافی نیست[.] باید وسایل کار را فراهم کرد. مأموران صدیق و وظیفه شناس و باوجدان به آنجا فرستاد[.] نه مأمورانی که قصد پر کردن جیب خود را داشته باشند. یک قسمت از این اغتشاشات و دست بلند کردن برای مأمور دولت به خاطر ظلم و نارواییهایی بوده که سابقاً توسط بعضی از مأموران ناصالح دولت به این ایرانیان اصیل می شده است[.] باید این رویه به کلی عوض شود و دولت بهترین مأموران خود را اعزام دارد. خداوند همه گونه لطف را به این

ص: ۵۳۸

۱- همانجا.

۲- همان، ص ۲۷۲.

منطقه نموده و اینک وظیفه ما است که از این همه امکانات طبیعی و جغرافیایی و اقلیمی استفاده کنیم. بویراحمدی به حق سویس ایران است.[.] هرگونه زراعت در آنجا می شود. همه نوع میوه هست.[.] شکارگاه - صید ماهی - کوه پیمایی - پیک نیک و هرگونه وسیله تفریح و ورزشی دیگر در آنجا فراهم است...»(۱)

از فحوای مطالب فوق چنین استنباط می گردد که گزارشگر مجله تهران مصور، پس از تحقیقی دوازده روزه به واقعیاتی از نحوه تعامل حکومت مرکزی و عشایر جنوب دست یافته و تا حدودی تحت تأثیر مردم منطقه قرار گرفته است. به رغم آنکه وی یک گزارش رسمی حکومتی تنظیم نموده است؛ ولی همین مختصر نظرات و پیشنهادهایی که به نوشته وی «نتیجه سفر عبرت انگیز جنوب» بود، قابل توجه و بیانگر برخی واقعیت هاست. در نشریه «بهار ایران» نیز مطلبی به عنوان «بعد از ختم غائله فارس و خلع سلاح چه باید کرد؟!» آمده بود، که بخشی از آن جالب توجه و قابل ذکر است. نویسنده مطلب، به درستی اظهار داشته بود: «... می گویند آنانکه تا به حال تفنگ در دست داشته اند باید بیل به دست بگیرند.[.] این حرف ظاهراً صحیح است ولی تنها بیل در دست گرفتن کافی نیست.[.] زیرا آنکه بیل در دست می گیرد و می خواهد زراعت کند باید وسائل کار و لوازم داشته باشد. در فارس اراضی بسیار متعددی برای زراعت و کشاورزی وجود دارد[.] ولی متأسفانه در همه جا «کم آبی» یا به عبارت بهتر «بی آبی» به چشم می خورد... دولت و سازمان برنامه با سرعت عجیبی در تمام نواحی شمال و غرب ایران سد می سازد و وسائل زراعت و کشاورزی را در اختیار اهالی می گذارد... ولی متأسفانه هنوز توجهی به فارس نشده و برای نمونه یک سدی هم در فارس ساخته نشده است!»(۲)

باری، چنانکه بعداً آشکار شد، تنها آن بخش از پیشنهادهای آریانا و ساواک عملی شد که حاکمیت مطلق منطقه را در سلطه اقتدار دولتمردان و نظامیان حکومت تثبیت و ماندگار می کرد. بر اساس توصیه آریانا و ساواک، یک مأمور نظامی ارتش به نام سرهنگ «غفور علیزاده» - که از مردادماه ۱۳۴۰ فرماندار نظامی کهگیلویه (=دهدشت و گچساران) بود - در اوایل آبان ماه ۱۳۴۲ به عنوان «کفیل فرمانداری کل کهگیلویه و

ص: ۵۳۹

۱- تهران مصور، (۱۱ مرداد ۱۳۴۲، شماره ۱۰۳۹)، ص ۴۸.

۲- بهار ایران، (هفتم مردادماه ۱۳۴۲، شماره ۱۶۱۴)، ص ۱.

بویراحمد» معرفی و آغاز به کار کرد. وی، در مرداد ۱۳۴۳ فرماندار کل کهگیلویه و بویراحمد گردید و تا اواسط شهریورماه ۱۳۵۱ که استانداری کردستان را به دست گرفت، در کهگیلویه و بویراحمد حاکمیت مطلق داشت. در این مدت طولانی، او که قدرتمندترین نماینده حکومت مرکزی محسوب می شد، «ایلخان» اصلی کهگیلویه و بویراحمد بود و دیگر خوانین و کدخدایان ایلات بویراحمد، باوی، بهمئی، چرامی _ و تا حدودی طیبی و دشمن زیاری _ نمایندگان واقعی و مورد احترام او بودند. از هرم قدرت و ساختار اجتماعی و طبقاتی ایلات کهگیلویه و بویراحمد، فقط دو خان _ عبدالله خان ضرغامپور و ناصرخان طاهری _ و یک کدخدا (ملاغلامحسین جلیل) حذف شده بودند و دیگر کلانتران و کدخدایان منطقه باقی مانده و مورد احترام نماینده حکومت مرکزی بودند. ایلخان، سرهنگ غفور عزیزاده شده بود و دیگر خوانین و کدخدایان قوم به عنوان بازوان راست و چپش عمل می کردند و سیاست و قدرت و ثروت منطقه را در دست گرفته بودند. در این میان، توده عظیم اجتماع، تمام محرومیتها و مشکلات پیشین و شیوه زندگی گذشته را دارا بودند و معدود رعایای «دهقان» شده، همچنان «رعیت» محسوب می شدند. در واقع، حکومت مرکزی و نماینده تام الاختیار آن، ساختار طبقاتی و اجتماعی قوم و حاکمیت حاکمان سنتی ایلات را حفظ کرد و منفعت طلبی آنان را به طرق دیگر تأمین نمود.

یک نویسنده محلی، در مقاله ای که در سال ۱۳۵۵ در «سمینار بررسی مسائل جامعه عشایری ایران» _ در کرمانشاه _ ارائه داد، متنفذین محلی هم دست دولتیان را «دوزیستانی» می خواند که «با روحیه دوزیستی، هم از مردم منتفع شده و هم از دولتیان»^(۱). اکثر این دوزیستان، همان کسانی بودند که تا اسفند ۱۳۴۱ _ که عبدالله خان ضرغامپور بر اریکه قدرت سوار بود _ از او منفعت ها برده و به تبع قدرت و ثروت خانی او، قدرت و ثروت یافته بودند. آنها، چون خان خویشاوند خویش را در ضعف و ذلت دیدند، به دامن دولت افتادند و از خوان کرم و قدرت آنان، حال و آینده خویش را تأمین نمودند. روند انتفاع و انقیاد آنان از دولت مرکزی و حاکمانی چون سرهنگ

ص: ۵۴۰

۱- عطا طاهری، «عشایر کهگیلویه و بویراحمد»، سمینار بررسی مسائل جامعه عشایری ایران، کرمانشاهان، دبیرخانه سمینار، (شماره ۹)، ۲۵۳۵، ص ۱۶.

علیزاده _ سرلشکر بعدی _ و جانشینان وی، تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت.

نگاهی به گذشته

موارد مهمی که سرلشکر پاکروان و سپهبد آریانا در نامه های خویش به محمدرضا شاه و دولت اسدالله علم اعلام کرده بودند، دست کم از سال ۱۳۲۵ در مکاتبات بویراحمدی ها به حکومتگران پهلوی ارائه شده بود. اسنادی در دست است که سران ایل بویراحمد علیا _ محمدحسین خان و ناصرخان طاهری _ در نیمه دوم سال ۱۳۲۵، از دولت مرکزی خواسته اند:

۱_ در هر موقع که انتخابات دوره پانزدهم شروع شود یک نفر از طرف ایل بویراحمد جزء استان هفتم (۱) معلوم شود.

۲_ برای تعلیم و تربیت و رفع بی سوادی دستور فرمایند یک باب دبستان ۶ کلاسه با مدیر و معلم در تل خسروی تأسیس که از مراحم عالیہ برخوردار باشند.

۳_ برای دفع امراض گوناگونی که در خارج بدون دسترسی به پزشک و دواجات به ظهور می رسد، [مستدعی است دستور فرمایند یک نفر دکتر حاذق برای ایل بویراحمد علیا تعیین گردد که یک عده مردم بیچاره از این هلاکت و گمراهی محفوظ بماند...

۴_ جاده بین اردکان و تل خسروی را... دستور صادر فرمایند بودجه کافی برای تعمیرات آن معلوم شود که مانند سایر نقاط فارس اهالی بویراحمد بتوانند به آسانی به شهرها آمد و شد نمایند... استدعا داریم نسبت به تصویب [مواد] بالا که وظیفه قانونی [و] ملی است [،] اوامر مقتضی صادر فرمایند که ایل بویراحمدی بیش از این از هر حیث عقب نباشد...» (۲)

این گونه اقدامات که بنا به نوشته درخواست کنندگان «وظیفه قانونی و ملی» حکومت بوده است، در سال های قبل از سوی یک نویسنده غیربومی به نام «محمود باور» اعلام

ص: ۵۴۱

۱- استان هفتم، استان فارس بود که بویراحمد علیا جزء آن به شمار می رفت.

۲- کلانتران بویراحمد علیا، در دو نامه جداگانه، درخواست های خویش را به قوام السلطنه نخست وزیر، و سرلشکر زاهدی فرمانده نیروی جنوب اعلام داشته اند. (برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: تقوی مقدم، همان، صص ۵۹۳-۵۹۲، بخش اسناد و تصاویر).

شده بود. وی، در کتاب «کوه گیلویه و ایلات آن»، در مطلبی تحت عنوان «چطور ایلات اصلاح می شوند؟» به مواردی چون: «احداث راههای اتومبیل رو»، «تأسیس دبستان های چهار و شش کلاسه»، «تشویق و تقویت امور زراعتی و کشاورزی»، «فرستادن پزشک و درمانگاه سیار با مقدار کافی دارو و آمپول های ضد آبله، تیفوس و تیفوئید و غیره که مرتباً در ایلات در حرکت باشند.» اشاره کرده بود^(۱).

محمود باور معترف است: «آنچه در اطراف پیشنهادات بالا به منظور اصلاح ایلات و عشایر نوشتیم»، [یک رشته مطالبی است که جسته جسته از خود آنها شنیده شده و ایمان داریم اگر از روی یک برنامه مرتب و به وسیله مردان صالح و پاک سرشتی اجرا گردد در بهبودی اوضاع عشایر تأثیر مهمی خواهد بخشید.]^(۲)

نویسنده منصف دیگری به نام منوچهر ضرابی، که در سال های دهه ۳۰، مدتی در خوزستان و بهبهان و میان عشایر کهگیلویه و بویراحمد خدمت می کرده است، در مقاله ای با عنوان «طوایف کهگیلویه» می نویسد: «ایل بویراحمد از جوانترین ایلات ایران و در شجاعت، تیراندازی، سواری، گذشت و مهمان نوازی زبانزد کسانی است که با آنها دم خور بوده اند... صدیق و راستگو هستند و اگر از آنها متوجه شوند مسلماً نقطه اتکایی برای قوای دفاعی کشور خواهند بود. [اما] در سراسر سرزمین این ایل اثری از بیمارستان و پزشک و دارو و دبستان نیست... ده سال قبل هنگامی که هنوز شمشیر را از دست نداده بودم، [این نکات را به طور مشروح نگاشتم؛ ولی افسوس [که] در دل کسی اثر نکرد. از فرزندان رشید بویراحمد خود باید نگاه داری کنیم، زیرا یار غمخوار روزگار بدبختی ما خواهند بود.]»^(۳)

با این قبیل استنادات، کاملاً معلوم است که از سال های ۱۳۲۰ به بعد _ تا قیام عشایر و در اواخر سال ۱۳۴۱ _ افراد مختلفی از سران ایلات و شخصیت های مسئول و صاحب نظر دولتی، بارها در نوشته ها و گفته های خویش از حکومت مرکزی درخواست اقدامات اولیه _ چون مدرسه، پزشک، دارو، جاده و... _ کرده اند. اما، متأسفانه هیچ یک جامه عمل نپوشیده است. بنابراین، آشکار است که «صدای رسای گلوله» از صدای

ص: ۵۴۲

۱- محمود باور، همان، صص ۵۷-۵۶.

۲- همان، صص ۵۸-۵۷.

۳- منوچهر ضرابی، همان، ص ۲۸۹.

صامت قلم _ در نزد حاکمان پهلوی _ مؤثرتر و نتیجه بخش تر بوده است. این تجربه طولانی بود که ظاهراً بویراحمدی ها _ آن گونه که محمد بهمن بیگی به درستی می گوید _ «هرگاه گوش ها را برای شنیدن کلام حق ناتوان می دیدند، با صدای رسای گلوله سخن می گفتند.»(۱)

فرجام محرومین «عفو ملوکانه» در اعلامیه شماره ۱۷

چنانکه پیشتر آمد، در اعلامیه شماره ۱۷ ارتش شاهنشاهی، ده نفر از افراد ایلات بویراحمد و ممسنی، مستثنی گردید و به عنوان کسانی که «هرگز به آنها تأمین داده نخواهد شد»، به اطلاع عموم رسید. این افراد عبارت بودند از: عبدالله خان، منصور و خداکرم ضرغامپور، ناصرخان طاهری، ملاغلامحسین سیاهپور، کُردی انصاری، عیدی پاکباز، شیخ محمدرضا انصاری، درویشعلی و علی خان رَواز.

از جمع ده نفر مذکور، عبدالله خان ضرغامپور در ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ به قتل رسید. منصور ضرغامپور (بویراحمدی)، ناصرخان طاهری و خداکرم ضرغامپور در ماههای خرداد، تیر و مرداد ۱۳۴۲ یکی پس از دیگری تسلیم شدند. این سه تن، در احکامی جداگانه، به حبس ابد و اعدام محکوم گشتند. ناصرخان طاهری و خداکرم ضرغامپور، در ۱۳ مهرماه ۱۳۴۳ در شیراز تیرباران شدند. منصور بویراحمدی نیز که به حبس ابد محکوم گشته بود، پس از تحمل ده سال زندان، آزاد گردید. «عیدی پاکباز» هم که از همراهان ناصرخان طاهری به شمار می رفت، در تصادم چریک های محلی با گروه ناصرخان _ در اواخر خرداد ماه ۱۳۴۲ _ کشته شد. پس از این موفقیت ها، تمام تلاش حکومت برای نابودی و دستگیری ملاغلامحسین، کُردی و همراهان آنان به کار گرفته شد. این تلاشها _ چنانکه پیشتر بیان گردید _ پس از یک سال و اندی فعالیت و فشار، ثمر داد و ملاغلامحسین در اواخر مردادماه ۱۳۴۳ تسلیم شد. وی به همراه سه تن دیگر از یارانش، در ۱۹ دیماه ۱۳۴۳ _ پنجم رمضان _ اعدام گردیدند. کُردی انصاری نیز که با تأمین نامه سرلشکر اردوبادی، ظاهراً آزاد گشته بود، پس از اعدام ملاغلامحسین و یارانش مورد تعقیب حکومت قرار گرفت و سرانجام در تابستان ۱۳۴۵ به دست

ص: ۵۴۳

بعد از تسلیم شدن ملاغلامحسین جلیل و یارانش، نظامیان حکومت با حمله به خویشاوندان دو برادر جنگجو و شجاع به نام های درویشعلی و علی خان رواز، آنان را به تسلیم واداشتند.

هجوم نظامیان به فامیل و وابستگان این دو برادر، موجب آزار و اذیت آنان و نیز دستگیری و شکنجه برخی مردان وابسته شان گردید. در نتیجه، دو برادر برای نجات و رهایی خویشاوندان، تسلیم نظامیان شدند. ساواک کهگیلویه، که یک ماهی از تشکیل آن می گذشت، در گزارشی مختصر به تسلیم شدن دو برادر اشاره دارد. در این گزارش آمده است:

درویشعلی و علی جان [علی خان] دو نفر از نوکران عبدالله ضرغامپور بعد از تسلیم غلامحسین سیاه پور با دو قبضه تفنگ برنو خود را به گروهان ژاندارمری لوداب معرفی و تسلیم دادگاه نظامی لشکر اهواز شده اند(۱).

در احکامی که برای آنان صادر گردید، هر دو به اعدام محکوم گشتند. اما، در دادگاه تجدیدنظر، احکامشان به حبس ابد تغییر یافت. دو برادر، پس از ۱۰ سال تحمل زندان با اعمال شاقه، در نیمه دوم سال ۱۳۵۳ آزاد گردیدند.

یکی دیگر از افراد عفو نشده، شیخ محمدرضا انصاری بود که پس از تسلیم شدن ملاغلامحسین و یارانش، تحت فشار نظامیان قرار گرفت و به ناچار با توسل و مذاکره با یکی از اشخاص بانفوذ محلی به نام «میرزاجید موسوی» اطمینان پیدا کرد که خطری متوجه او نخواهد شد. بنابراین، در معیت میرزا مجید موسوی و مأمورین نظامی، در شیراز حاضر و مورد محاکمه سرهنگ همایون _ دادستان دادگاه ویژه زمان جنگ _ قرار گرفت.

با حمایت میرزاجید موسوی و احتمالاً نفوذ ساواک فارس بر دادستان مزبور، شیخ محمدرضا انصاری بدون اینکه بازداشت و زندانی گردد، آزاد شد. وی، تنها فرد مذکور در اعلامیه شماره ۱۷ بود که بدون حکم زندان یا اعدام، رهایی یافت. بقیه آنان اعدام، کشته و زندان گردیدند. ملاغلامحسین جلیل، خداکرم ضرغامپور و ناصرخان

طاهری تیرباران شدند؛ منصور ضرغامپور، درویشعلی و علی خان رواز حبس ابد گردیدند؛ عبدالله خان ضرغامپور و عیدی پاکباز در بحبوحه قیام کشته شدند و کُردی انصاری در سال ۱۳۴۵ ترور گشت.

قتل عام فجیع مردان، زنان و کودکان طوایف لر و نفر

ایل نفر، از جمله پنج ایل تشکیل دهنده ایلات «خمس» فارس بود. این ایل، همچون دیگر ایلات جنوب، از طوایف و تیره های متعدد تشکیل شده بود^(۱). یکی از مهم ترین تیره های ایل نفر، تیره زمان خانلو است که بخشی از آن در صحرای باغ لارستان سکونت گزیده «و به دلیل آمیختگی تاریخی با تیره لر به لر نفر معروف شده اند.»^(۲) این گروه از «لرها، ظاهراً از قدیم الایام، از کهگیلویه و بویراحمد به لارستان و گله دار مهاجرت کرده، در تداول ایام قدرت و مکتبی به دست آوردند. آنان در طی تقسیمات ایلی حکومتگران فارس، جزو ایل نفر به شمار رفته، با همسایگان خویش ارتباط قومی و سببی برقرار کردند. با این همه، در میان تیره های مختلف ترک و فارس و عرب، به اشتها و انتساب «لر» بودن خویش باقی ماندند؛ هر چند بخشی از ایل نفر محسوب شدند. لرهای وابسته به ایل نفر، در مناطق لار و لارستان (بویژه صحرای باغ و عمادده) به صورت سیار و نیمه سیار زندگی می کردند. بخشی از تیره زمان خانلوی ایل نفر، نیز در کنار لرها زندگی کرده و با هم خویشاوند گشته اند. بنابراین، بخشهای مذکور در اصطلاح عام به «لر نفر» مشهورند و از گذشته های دور با هم متحد و هماهنگ بوده اند. این تیره ها، از چابکی و جنگجویی خاصی برخوردار بوده و در عصر پهلوی، همواره با حکومت مرکزی درگیری داشته اند. در بحبوحه قیام عشایر جنوب، جنگجویان و یاغیان «لر نفر» به انحاء مختلف برای دولتیان مزاحمت ایجاد می کردند. از جمله در اسفندماه ۱۳۴۲، جمعی از جنگجویان تیره های لر و نفر مسیر عده ای از ژاندارمها را مسدود نموده و ضمن زد و خورد چند تن از آنان را به قتل رسانده و اسلحه های آنها را به یغما بردند. به دنبال این حادثه، هنگ ژاندارم لار در تاریخ ۲۶

ص: ۵۴۵

۱- برای اطلاع بیشتر از تیره های تشکیل دهنده ایل نفر، رجوع شود: غلامرضا توکلی، همان، ص ۲۳.

۲- همانجا.

اسفند ۱۳۴۲ در سه ستون به سمت کوههای منطقه برای تعقیب متهمان لر و نفر حرکت کردند. بالاخره یکی از ستون های نظامی، با کمک چریک های وابسته محلی، با افراد لر و نفر درگیر شدند و با دادن تلفاتی چند _ دو ژاندارم کشته و زخمی و دو چریک محلی نیز مقتول و مجروح _ سه تن از عشایر را کشتند و فراری دادند.

به دنبال این درگیری ها و مقتول و مجروح شدن تعدادی ژاندارم و چریک محلی، تلاش برای تسلیم نمودن یا قلع و قمع تیره های لر و نفر آغاز گردید. در این میان، «اوامر مطاع اعلیحضرت» مزید بر علت شده بود. فشارها به گونه ای شد که سرلشکر اردوبادی فرمانده مسالمت جوی ژاندارمری فارس، سرهنگ اشرفی معاون خویش را برای ختم غائله نیروهای ژاندارمری با کمک نظامیان تیپ ۲۳ شیراز به سوی لار و «صحرای باغ» محل استقرار تیره های لر و نفر روانه شدند. عملیات نظامیان علیه طوایف لر و نفر، از ۱۵ فروردین ۱۳۴۳ آغاز گردید. به علاوه، اعلامیه هایی مبنی بر تسلیم شدن افراد لر و نفر، به وسیله هواپیما پخش گردید و به دنبال آن عملیات مخصوص در اواخر فروردین ۱۳۴۳ شروع شد(۱).

برخی مبارزان لر و نفر که احساس کرده بودند نظامیان قصد دارند خانواده هایشان را به مناطق دوردست کوچ دهند و فشار همه جانبه ای را متحمل گردیده بودند، شبانه خانواده های خود را از دسترس نظامیان خارج کردند. بعضی از خانواده های لر و نفر، از اواخر فروردین تا اواسط اردیبهشت، به تدریج تسلیم نظامیان شدند و از معرکه مبارزه کناره جستند(۲).

در این میان، گروهی از خانواده های لر و نفر، به رهبری رستم خان و زیادخان _ دو تن از دلاوران مشهور قوم _ سر تسلیم فرونیاورند و یاغی وار در صحرای باغ موضع گرفتند. به رغم این موضع گیری، به درخواست سرلشکر اردوبادی فرمانده ناحیه ژاندارمری فارس، داریوش قشقایی فرزند سهراب خان بهادری قشقایی _ و برادر بهمن قشقایی _ نزد سران لر و نفر رفته و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ماه چند تن از افراد مهم قوم، از جمله صمصام و لهراسب فرزندان رستم خان و زیادخان را تسلیم نظامیان نمود.

ص: ۵۴۶

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲- همانجا.

این اقدام مسیر موضع گیری و تعارض شدید طرفین را به سوی مسالمت و سازش سوق داد. در واقع، فرزندان ارشد سران لر و نفر، گروگان نظامیان محسوب می شدند. در پی این اقدامات، سران لر و نفر خواهان فرصت یک ماهه ای گشتند تا تسلیم شوند. اما، این مهلت ظاهراً بدین دلیل که قصد وقت گذرانی و اغفال نظامیان را دارند، به آنها داده نشد. با این حال، در حالی که مذاکرات طرفین در جریان بود و داریوش قشقایی مأموریت مصلحانه خویش را به اتمام نرسانده بود، یورش ناگهانی و بیرحمانه نظامیان آغاز شد.

در سحرگاه روز ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۴۳ نیروهای نظامی و چریک مزدور محلی با انواع سلاح های مجهز و مدرن تیربار و خمپاره انداز، محل استقرار مردان و زنان و کودکان لر و نفر را محاصره و زیر آتش شدید گرفتند. هجوم نظامیان، چنان بی رحمانه و غافلگیر کننده بود که ظاهراً جمع زیادی از زنان و کودکان و مردان قوم در خواب خوش صبحگاهی هدف تیر و ترکش قرار گرفته، کشته و زخمی شدند. حمله سریع و ناگهانی نظامیان، فرصت هیچ گونه مقاومت و واکنشی را به مردان لر و نفر نداد. در این هجوم بی رحمانه، دهها تن از مردان، زنان و کودکان لر و نفر در خون خویش خفته از بین رفتند.

در این فاجعه غم انگیز و موحش ۲۱ نفر زن و مرد و کودک کشته شدند و ۱۳ نفر مجروح گردیدند. (سند شماره ۲۹) از تعداد مقتولین و مجروحین، بیش از ۲۰ تن زن و کودک بودند. به دنبال قتل عام فجیع مردان، زنان و کودکان تیره های لر و نفر، استاندار فارس، گزارش موفقیت آمیز عملیات و سرکوب قطعی «یاغی» گری های چندین ساله طوایف لر و نفر را به عرض شاهنشاه، نخست وزیر و هیواد رئیس دفتر مخصوص شاهنشاه رسانید (۱).

روزنامه اطلاعات در گزارشی که دو هفته پس از فاجعه، منتشر کرد به تفصیل واقعه پرداخت (۲). در این گزارش، که تحت عنوان «اشرار و یاغیان لر و نفر چگونه تسلیم شدند»، انتشار یافت، آمده بود: حدود ۵۰ سال پیش، اشرار لر و نفر راه کاروانی را

ص: ۵۴۷

۱- همانجا.

۲- اطلاعات، (۱۱ خرداد ۱۳۴۳، شماره ۱۱۴۰۰)، ص ۹.

بستند و ۷۰ نفر را قتل عام کردند. در سال ۱۳۴۲ دو نفر ژاندارم را مجروح و خلع سلاح کردند. همچنین، در اسفندماه ۱۳۴۲، به سرقت گوسفندان پرداختند و مورد تعقیب مأمورین نظامی قرار گرفتند، که در نتیجه دو نفر از تعقیب کنندگان کشته شدند و دو نفر مجروح گردیدند. سرانجام به «امر شاهنشاه» و «دستور سپهبد مالک» فرمانده ژاندارمری کل کشور، تحت تعقیب قرار گرفتند. بنابراین، ژاندارمری فارس، با همکاری تیپ ۲۳ شیراز و چریکهای محلی، آنها را محاصره و سرکوب کردند و برای همیشه به غائله لر و نفر خاتمه دادند^(۱).

طبیعی است در یک گزارش تنظیم شده رسمی، تمام تخلفات و تقصیرات متوجه عشایر منطقه گردیده، سردمداران حکومت بی گناه جلوه گر شوند. اما، گذر زمان نشان داد بی گناهان واقعی، مردمان محروم و استثمار شده ای بودند که حکومتگران حاضر به دادن ذره ای از حقوق حقه ایشان نبودند. بسیار جالب است سالها پس از فاجعه خونین کشتار طوایف لر و نفر، استاندار وقت فارس _ که در نامه های جداگانه گزارش پیروزی را به محمدرضا شاه و حسنعلی منصور، نخست وزیر وقت داده بود _ در خاطرات خویش، به تقبیح قتل عام تیره های لر و نفر پرداخته، می گوید: «به درستی کار ناپسندیده و غیرشرافتمندانه ای بود.»^(۲)

وی، در نوشته خویش داستان را این گونه شرح می دهد:

در صحرای باغ متوجه شدم که پیش از رسیدن ما به آنجا [،] فرمانده ژاندارمری به رستم و زیاد دو تن از رؤسای لر و نفر تأمین داده و هنگامی که آنان با خیال راحت برای استراحت در میان دام های خود شب را سپری می نمودند [مورد حمله نظامیان قرار گرفته و] زیاد و رستم و چند تن دیگر از سران این دو ایل کشته می شوند که به درستی کار ناپسندیده و غیرشرافتمندانه ای بود. کسان دو ایل به محض دیدار ما به دادخواهی پرداختند و من با مهربانی بسیار وعده دادم که این کار غیرشرافتمندانه و نادرست را به هر ترتیبی که باشد بررسی کنم^(۳).

بررسی باقر پیرنیا، استاندار فارس البته نتیجه ای جز تعیین مستمری برای بازماندگان

ص: ۵۴۸

۱- همانجا.

۲- باقر پیرنیا، همان، ص ۲۴۵.

۳- همان، صص ۲۴۴_۲۴۵.

مقتولین دربر نداشت. وی، از تلاش خویش برای جذب اعتبار جهت «ایجاد یک دهکده در صحرای باغ [و] یک آموزشگاه و دیگر وسیله های زندگی» سخن می گوید؛ اما به نظر نمی رسد چنین اقداماتی صورت گرفته باشد^(۱).

بدین ترتیب، سرکوب خونین و بی رحمانه عشایر، حتی در دوره حاکمان مسالمت جو و ظاهراً آرامی چون سرلشکر اردوبادی و باقر پیرنیا ادامه یافت. سرهنگ ناصر اشرفی که فرماندهی عملیات قلع و قمع طوایف لر و نفر را برعهده داشت، فوراً به درجه «سرتیپی» ارتقا یافت^(۲). علاوه بر وی، تعداد ۸ نفر دیگر از درجه داران ژاندارمری فارس، که در قتل عام مزبور مشارکت داشتند «نشان»های مختلف «افتخار» و «سپه» دریافت کردند^(۳).

قتل عام فجیع و بی رحمانه زنان، مردان و کودکان لر و نفر، یکی از وحشیانه ترین اقدامات سرکوبگرانه نظامیان رژیم، برای سرکوب قطعی و دائمی عشایر جنوب بود که پس از قیام عشایر صورت گرفت.

قیام عشایر و عزل و ارتقای فرماندهان ارشد نظامی

سرکوب قیام عشایر جنوب، برای فرماندهان ارشد نظامی و امنیتی حکومت پهلوی، تبعات مثبت و منفی متفاوتی داشت. برخی از آنان، به تبع موفقیت های کسب شده به مدارج و مراتب بالایی رسیدند. چند تنی نیز معزول و برکنار گردیدند. مشهورترین نظامیان معزول، سرلشکر منصور اردوبادی، فرمانده ناحیه ژاندارمری فارس و سپهبد احمد مازین فرمانده ارتش سوم بودند؛ که شرح برکناری آنها در صفحات پیشین آورده شد. این دو تن در برابر مسئله ملاغلامحسین سیاست آشتی جویانه اتخاذ کرده بودند.

معهدا به جز دو نفر مذکور، منابع از کسان دیگری که معزول و منفصل شده باشند، نام نبرده اند. اما، در مقابل معزولین محدود، تعداد بیشتری از نظامیان به سبب سرکوب قیام عشایر، ارتقاء درجه و مقام یافتند. نخستین دسته از نظامیانی که ترفیع درجه یافتند، مجروحان جنگ گجستان بودند. روزنامه اطلاعات، در تاریخ ششم خردادماه ۱۳۴۲

ص: ۵۴۹

۱- همان، ص ۲۴۵.

۲- اطلاعات، همان، ص ۱۰.

۳- همانجا.

اعلام داشت که: «۳۶ افسر و سرباز در فارس به مناسبت ابراز شجاعت در غائله اخیر ترفیع یافتند»^(۱) خبرنگار اطلاعات در توضیح بیشتر مطلب چنین آورده بود:

بفرمان ملوکانه عده ای از افسران و درجه داران و سربازان تابعه نیروهای جنوب که در عملیات رزمی در مناطق مختلف فارس بویژه تنگ (گجستان) ضمن مصادمه با اشرار ابراز رشادت و کفایت فوق العاده نموده بودند،] از تاریخ یکم خردادماه جاری بافتخار ترفیع درجه نائل شدند و صبح امروز طی مراسم نظامی ترفیعات آنان به وسیله تیمسار سپهبد آریانا فرمانده نیروهای جنوب اهداء شد... سپهبد آریانا ضمن حضور در بیمارستان بهداری لشکر فارس و بیمارستان نمازی [شیراز] ترفیعات افسران و درجه داران مجروح را اهداء نمود... جمعاً ۳۶ نفر از افسران و درجه داران و سربازان نیروهای جنوب به ترفیع درجه نائل شدند^(۲)

بر اساس منابع موجود، «سرتیپ محمدحسین ضرغام» فرمانده لشکر ۹ اهواز که در آبان ۱۳۴۱ به این سمت منصوب شده بود، در تاریخ نهم تیرماه ۱۳۴۲ به درجه «سرلشکری» ترفیع یافت^(۳) در مهنامه ارتش، در این باره چنین آمده است:

به فرمان مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ ارتشتاران نظر به اینکه تیمسار سرتیپ محمدحسین ضرغام فرمانده لشکر ۹ اهواز مراتب کفایت و کاردانی خود را در مقام فرماندهی لشکر همواره ابراز داشته و در انجام وظایف محوله فداکاری نموده از تاریخ نهم تیرماه ۱۳۴۲ به درجه سرلشکری مفتخر گردید^(۴)

در مردادماه ۱۳۴۲، که سرکوب شدید قیام عشایر جنوب پایان یافته بود، محمدرضا شاه در «تقدیر از عملیات نیروهای جنوب» فرمانی به این شرح صادر کرد:

فرمانده ستاد و کلیه واحدهای تابعه نیروی عملیاتی جنوب مأموریتی را که به آنها محول شده بود با موفقیت کامل به پایان رسانیده اند و به ویژه گردان یکم هنگ ۲۰ لشکر ۷ پیاده کرمانشاه (ارتش یکم) به نحو کامل تا سرحد شهامت و فداکاری و جانبازی وظیفه خود را انجام داده تا جایی که قاتلین حرفه ای و دزدان سابقه دار و

ص: ۵۵۰

۱- اطلاعات، (ششم خردادماه ۱۳۴۲، شماره ۱۱۱۰۲)، ص ۱.

۲- همان، ص ۱۳.

۳- مهنامه ارتش، (شماره ۴، سی و یکم تیرماه ۱۳۴۲)، ص ۵۲.

۴- همانجا.

همچنین فئودالها و مرتجعین مخالف اصلاحات اجتماعی سر جای خود نشانیده شده اند.[۱] مقرر می داریم رضایت خاطر ما را به کلیه افسران و درجه داران و افرادی که در نیروی عملیاتی جنوب شرکت داشتند ابلاغ دارند... (۱)

به دنبال پایان عملیات نیروهای جنوب، سپهبد بهرام آریانا فرمانده نیروهای مزبور به درجه «سرلشکری» ارتقاء یافت (۲) همچنین سرهنگ مسعود حریری، ریاست ساواک فارس و بنادر، به درجه «سرتیپی» نایل گردید (۳)

چنانکه پیشتر آمد، به فرمان محمدرضا شاه، ۲۲ نفر از خلبانان و کارکنان فنی نیروی هوایی ارتش که در عملیات هوایی علیه عشایر جنوب مشارکت موثر و «ابراز لیاقت کرده بودند به اخذ نشانها و مدالهای» مهم دست یافتند (۴) از جمله:

چهار افسر خلبان نشان سپه [،] سه افسر خلبان مدال طلا [،] ۹ افسر خلبان نشان لیاقت [،] یک ستونیار خلبان مدال افتخار [،] چهار افسر فنی نشان لیاقت [و] یک افسر فنی نشان افتخار (۵)

برخی نظامیان حاضر در عملیات جنوب، نظیر منوچهر خسروداد، بلافاصله «فرمانده واحد نیروهای مخصوص و هوابرد» گردید. وی، در روز دوشنبه هجدهم شهریورماه ۱۳۴۲، که «عملیات نیروهای مخصوص و هوابرد در پیشگاه شاهنشاه» اجرا گردید، «گزارش اردوگاه را به عرض [شاه] رسانید.» (۶) سرگرد خسروداد، بعدها به مدارج و مقامات عالی نظامی دست یافت (۷)

علاوه بر فرماندهان ارتشی و ساواک، مقامات ارشد ژاندارمری فارس نیز پس از «قلع و قمع» مردان، زنان و کودکان طوایف لر و نفر در صحرای باغ لارستان به درجات بالا- و نشان های مهم نایل گردیدند. سرهنگ ناصر اشرفی، فرمانده اصلی سرکوبگران

ص: ۵۵۱

۱- مهنامه ارتش، (شماره ۵، سی و یکم مردادماه ۱۳۴۲)، ص ۳.

۲- همان، (شماره ۶، سی و یکم شهریورماه ۱۳۴۲)، ص ۲.

۳- همان، ص ۸۳.

۴- تاریخ نیروی هوایی شاهنشاهی (از افسانه تا واقعیت)، همان، ص ۲۵۷.

۵- همانجا.

۶- مهنامه ارتش، (شماره ۶)، ص ۸۱.

۷- وی در بحبوحه پیروزی انقلاب دستگیر و مدتی بعد اعدام شد.

طوایف لر و نفر «به افتخار این موفقیت بزرگ به درجه سرتیپی مفتخر شد.»^(۱)

علاوه بر ناصر اشرفی معاون ناحیه ژاندارمری فارس، دیگر فرماندهان و مقامات عالی رتبه ژاندارمری در فارس «نشان»های مختلف افتخارآمیز، به دستور مستقیم محمدرضا شاه دریافت کردند. بر اساس نوشته روزنامه اطلاعات «به فرمان شاهنشاه، به پاس فداکاری مأمورین در راه خاتمه غائله لارستان به گروهی از افسران ژاندارمری فارس، نشان اعطاء شد.» این نشان ها، «به پیشنهاد تیمسار سپهبد مالک فرمانده ژاندارمری کل کشور» و «تصویب ذات ملو کانه» به افسران ژاندارمری فارس اعطاء گردیده است^(۲) این اشخاص و نشان ها عبارت بوده از:

۱_ سرلشکر منصور اردوبادی، فرمانده ژاندارمری فارس «نشان درجه اول افتخار»

۲_ سرهنگ احمد دهنادی، «نشان درجه دوم افتخار»

۳_ سرهنگ محمد صالح آزر، «نشان درجه سوم افتخار»

۴_ سروان منوچهر نجف دری، «نشان درجه سوم افتخار»

۵_ سروان صادق محمودی، «نشان درجه سوم سپه و ۶ ماه ارشدیت»

۶_ سروان محمدحسین ایرانی، «نشان درجه سوم سپه و ۶ ماه ارشدیت»

۷_ ستوان یکم نصرالله زاهدی، «نشان درجه سوم سپه و ۶ ماه ارشدیت»، که در نتیجه به درجه سروانی ارتقاء یافت.

۸_ ستوان دوم علیدوستی، «نشان درجه سوم سپه و ۶ ماه ارشدیت»^(۳)

بنابراین، به تبع قیام عشایر، جمع زیادی از نظامیان سرکوبگر، مدارج بالا و مقامات عالی کسب کردند و تعداد معدودی نیز معزول گردیدند.

اعدام عبدالمحمد انصاری

عبدالمحمد انصاری، معروف به «عبدی» از مؤثرترین جنگجویان عشایر در جنگ مشهور گجستان بود. وی از اواخر اسفند ۱۳۴۱ به جمع جنگجویان عشایر بویراحمد و ممسنی پیوست و از آن پس در تمام درگیری هایی که عشایریان به فرماندهی

ص: ۵۵۲

۱- اطلاعات، (۱۱ خردادماه ۱۳۴۳، شماره ۱۱۴۰۰)، ص ۹.

۲- همان، ص ۱۰.

۳- همانجا.

ملاغلامحسین جلیل با نیروهای نظامی داشتند، حضور فعال و مؤثر داشت. او تنها جنگجوی «ممسنی» بود که به جز نبرد توت نده، در دیگر جنگ های عشایر بویراحمد و ممسنی با حکومت پهلوی، مشارکت تأثیرگذار داشت. وی به رغم جوانی، از تجربه زیادی در رزم و نبرد بهره مند بود. عبدی، مثل دیگر جوانان جویای نام جنگ گجستان، از جرأت و جسارت بسیاری برخوردار بود. این گروه از جوانان عشایر، تحت نظارت و پشتیبانی میانسالانی چون ملاغلامحسین، آقا لهراسب و کُردی انصاری، پیروزی عشایر را در نبرد سنگین گجستان رقم زدند. پس از پایان جنگ گجستان و انتشار اعلامیه شماره ۱۷، عبدی انصاری که جزو عفوشدگان محسوب می شد، خود را به نظامیان معرفی کرد. نظامیان، قصد داشتند از او به عنوان چریک محلی استفاده کنند؛ اما خیلی زود با مشورت یاران قدیم، منصرف شد. با این همه، تقدیرش چنین بود که بسیار زودتر از یاران خویش دستگیر و اعدام گردد. وی، که احتمالاً به اتکاء تأمین نامه و قول و قرار دولتیان به شیراز مسافرت نمود، در آنجا دستگیر و روانه زندان شد. تاریخ بازداشت وی، پنجم تیرماه ۱۳۴۲ بود، که سرانجام در اواخر فروردین ۱۳۴۳ محاکمه گشت. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۳۱ فروردین ماه ۱۳۴۳ _ در سالگرد جنگ گجستان _ خبر از «شروع محاکمه» عبدی انصاری داد. خبرنگار روزنامه چنین اطلاع: «قبل از ظهر دیروز [۳۰ فروردین] اولین جلسه محاکمه عبدی انصاری متهم به شرکت و داخل بودن در دسته اشرار واقعه تنگ گجستان، در دادگاه بدوی زمان جنگ در شیراز تشکیل گردید. جلسات محاکمه متهم مذکور ادامه دارد.» (۱) این جلسات، در اردیبهشت ماه ادامه و با حکم اعدام وی پایان یافت. حکم دادگاه بدوی زمان جنگ، در اواخر خردادماه، در دادگاه تجدیدنظر تأیید و در ۲۴ مردادماه اجرا شد. خبرنگار روزنامه اطلاعات، در گزارشی تحت عنوان «اعدام قاتل سروان ریحانی فر» نوشت:

ساعت پنج صبح امروز عبدالمحمد عبدی انصاری یکی از اشرار واقعه تنگ گجستان که در دادگاه تجدیدنظر زمان جنگ فارس محکوم به اعدام شده بود در میدان تیر پادگان شماره یک مرکز پیاده شیراز تیرباران شد. [وی قاتل سروان شهید ریحانی فر فرمانده گردان اعزامی از کرمانشاه به فارس بود... ساعت ۴ بعد از نیمه

ص: ۵۵۳

شب گذشته عبدالمحمد عبدی انصاری فرزند محمدامین اهل «امیرایوب» از توابع ممسنی ۲۷ ساله که یکی از افراد مؤثر اشرار تنگ گجستان بود و در تاریخ ۲۸/۳/۴۳ طبق ماده ۴۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش در دادگاه تجدیدنظر زمان جنگ محکوم به اعدام شده بود جهت اجرای حکم در میان مراقبت مأمورین به محل پادگان شماره یک مرکز پیاده اعزام شد. هنگامی که محکوم را به اطاق پاسدارخانه پادگان آوردند وی روحیه اش را کاملاً باخته بود (۱) عبدی انصاری پس از نوشتن وصیت نامه به عنوان صبحانه مقداری نان و کره و مربا و یک فنجان چای خورد [۱]. محکوم خیلی ناراحت بود و مرتب سیگار می کشید [۱]. آنگاه مراسم مذهبی به وسیله قاضی عسکر انجام شد و محکوم نماز خواند. پس از آن وی را با آمبولانس به میدان تیر محل اجرای حکم اعدام منتقل کردند. در این فاصله محکوم تقاضا کرد که هنگام اجرای حکم چشمهایش را نبندند و باز بگذارند. در وسط میدان تیر چوبه اعدام نصب شده بود و پس از آن که محکوم را به چوبه اعدام بستند حکم دادگاه قرائت گردید و آنگاه فرمان آتش داده شد» (۲)

با تیرباران شدن عبدالمحمد انصاری که پیشتر تأمین داده شده بود، نخستین فرد از متهمین جنگ گجستان، به جوخه اعدام سپرده شد؛ تا هشدار می باشد به تأمین نیافتگان.

محاكمه و مجازات برخی کلانتران مشهور عشایر

به دنبال قیام عشایر جنوب، تعدادی از افراد عادی و سرشناس عشایر محاکمه و مجازات شدند. برخی از این افراد، در سکوت محض و کاملاً سری و پنهانی محاکمه و مجازات شدند؛ اما برخی دیگر که به اصطلاح حاکمان رژیم، «سران» عشایر شمرده می شدند، به صورت «علنی» و آشکار محاکمه گردیدند. اندکی پس از آغاز قیام عشایر، افرادی چون حسینقلی خان رستم ممسنی، فتح الله خان حیات داودی، محمدحسین خان

ص: ۵۵۴

- ۱- شیوه گزارشگران روزنامه های رسمی این گونه بود که روحیه محکومین عشایر را ضعیف نشان دهند. هر چند در این گونه مواقع _ که فرد برای اعدام آماده می شود _ هر انسانی ممکن است بالطبع ناراحت و عصبی گردد؛ اما کسی که با جرأت تقاضا می کند در موقع تیرباران چشمهایش را نبندند و باز بگذارند، مسلماً از روحیه ای قوی برخوردار بوده است.
- ۲- اطلاعات، ۲۴ مردادماه ۱۳۴۳، شماره ۱۱۴۶۱)، ص ۱۳. (عین مطالب اطلاعات، در روزنامه صدای مردم چاپ شده بود. رجوع شود: صدای مردم، ۲۵ مرداد ۱۳۴۳، شماره ۳۴۷۲، ص ۴).

صوالت قشقایی و امیربهنم خان صمصام بختیاری که همگی در تهران ساکن بودند، بازداشت شدند. این اشخاص که هیچ یک به طور عملی و علنی، علیه حکومت اقدام نکرده بودند، به اتهام «اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت» دستگیر و زندانی گردیدند. محمدحسین خان قشقایی و امیربهنم خان بختیاری، خیلی زود در دوم فروردین ۱۳۴۲ «پس از تبدیل قرار تأمین و معرفی کفیل آزاد» شدند؛ اما فتح الله خان حیات داودی و حسینقلی خان رستم، احتمالاً به دلیل حساسیت دولتیان نسبت به آنها و سابقه دشمنی با حکومت پهلوی و ترس حاکمان از آزادی عمل آنان در بازداشت ماندند^(۱) در میان متهمان غائله فارس، حبیب شهبازی مجرم ترین فرد به شمار می رفت. وی قبل از همه مخالفان عشایری حکومت، قیام عشایر را آغاز کرد. حبیب شهبازی، عملاً و علناً علیه حکومت پهلوی اقدام کرد و پس از وارد نمودن ضربات متعدد بر رژیم پهلوی، در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۲ تسلیم و بازداشت گردید. در همین بجنوحه، قتل پاسبانان شهربانی شیراز _ در شهر شیراز _ اتفاق افتاد، که چون برخی عاملان آن دستگیر و مشخص گردیدند، کلانتران معروف ممسنی نیز بازداشت شدند. از جمله: ولی خان کیانی، فریدون خان جاویدی، جعفرقلی خان رستم، باباخان ایلامی و سهراب خان ضرغامی کشکولی داماد و خواهرزاده ولی خان کیانی که از ترکان قشقایی بود.

اسناد موجود نشان می دهد، تا قبل از تسلیم شدن ناصرخان طاهری، هیچ اعترافی از جانب متهمان مذکور صورت نگرفته است. اما به محض حضور ناصرخان در ساواک فارس و انتقال به ساواک مرکز _ در تهران _ نقش و تأثیر برخی کلانتران مشهور عشایر جنوب آشکار و برملا گردید. در رأس این محرکان، فتح الله خان حیات داودی و ولی خان کیانی قرار داشت. در پی این اعترافات و نیز مواجهه حضوری متهمان، افرادی چون حسینقلی خان رستم، فریدون خان جاویدی، محمدحسین خان قشقایی و امیربهنم خان صمصام بختیاری متهم گردیدند. بنابراین، طی مدت ششماه بازداشت در تهران، پرونده متهمین برخی سران عشایر جنوب در سازمان اطلاعات و امنیت کشور

ص: ۵۵۵

۱- در این میان، کینه حاکمان رژیم بویژه محمدرضا شاه نسبت به فتح الله خان حیات داودی بیشتر از دیگران بود. سالها بود که بر سر مالکیت «خارک و خارکو» میان طرفین درگیری بود، و فتح الله خان هیچ گاه در مقابل فشار حکومت کوتاه نیامد و از مدعای خویش دفاع می کرد. فشار حکومت البته او را از سکونت در منطقه خویش و نیز فارس و بوشهر مانع گردید و از سال ۱۳۳۷ به بعد بالاجبار در تهران مقیم نمود.

بسته شد و در اواسط دی ماه ۱۳۴۲ به دادگاه ویژه زمان جنگ شیراز احاله گردید. چند ماه بعد، تعدادی از متهمان نظیر باباخان ایلامی، با قرار منع تعقیب آزاد شدند(۱). بالاخره دادگاه متهمان اصلی در تاریخ ۲۱ تیرماه ۱۳۴۳ به صورت «علنی» برگزار گردید. در این دادگاه، یازده نفر به اسامی ناصر طاهری و خداکرم ضرغامپور از ایل بویراحمد، حبیب شهبازی از ایل سرخی فارس، حسینقلی رستم و فرزندش جعفرقلی، ولی کیانی و فریدون جاویدی از ایل ممسنی، سهراب ضرغامی کشکولی و محمدحسین قشقایی از ایل قشقایی، فتح الله حیات داودی از ایل حیات داود و امیربهن صمصام بختیاری از ایل بختیاری محاکمه شدند. دادگاه بدوی محاکمه آنان ۲۵ جلسه تشکیل شد و در نتیجه ناصر طاهری، حبیب شهبازی، ولی کیانی، فتح الله حیات داودی، حسینقلی و جعفرقلی رستم به اعدام محکوم گشتند. هم چنین خداکرم ضرغامپور به حبس ابد، سهراب کشکولی به ۱۵ سال زندان، امیربهن صمصام بختیاری و محمدحسین قشقایی به ۲ سال زندان _ با احتساب مدتی که قبلاً در زندان بوده اند _ و فریدون جاویدی به ۱۴ ماه زندان محکوم گردیدند(۲).

با اعتراض محکومین و وکلای مدافع آنان، دادگاه تجدیدنظر نیز به صورت علنی در تاریخ ۱۵ شهریورماه تشکیل و پس از ۱۷ جلسه دادرسی علنی، در ۲۵ شهریورماه رأی خود را صادر کرد. بنا به گفته یکی از کارمندان ساواک که در تماس با سرهنگ عبدالله ناصر رئیس دادگاه بدوی متهمان مذکور، مطالبی منعکس نموده؛ رأی دادگاه بدوی در تهران: «بسیار مورد توجه واقع شده و حتی... به نظر ذات مبارک شاهانه رسیده و موافقت فرموده اند چون قرار است برای جشن ۲۵۰۰ ساله [،] والاحضرت شاهپور غلامرضا به شیراز تشریف فرما شده و روی منطقه فارس و خوزستان و کرمان سرپرستی عالیه داشته باشند و آقای علم هم با ایشان هستند و دکتر پیراسته هم با حفظ سمت شهردار خواهند بود این است که این مناطق باید از لوٹ وجود خائنین پاک شود و خبر موثق دارم که یکی دو نفر از متهمین هم مانند خداکرم ضرغام پور و سهراب کشکولی در خطر هستند و به اشد مجازات خواهند رسید و در تهران هم با دادرسی ارتش قرار هم همین شده

ص: ۵۵۶

۱- اطلاعات، (۱۹ خردادماه ۱۳۴۳، شماره ۱۱۴۰۷)، ص ۱۴.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

بنابراین، رأی دادگاه بدوی و تجدیدنظر متهمان غائله فارس، با محمدرضا شاه و دادرسی ارتش هماهنگ گردیده و در نتیجه ناصر طاهری، خداکرم ضرغامپور، حبیب شهبازی، فتح الله حیات داودی، حسینقلی رستم و جعفرقلی رستم به اعدام محکوم گشتند.

تنها تخفیفی که دادگاه هماهنگ شده تجدیدنظر اعمال کرد، در خصوص ولی کیانی و خواهرزاده اش سهراب کشکولی بود. این دو نفر که محکومیت اولیه آنان، اعدام – برای ولی کیانی – و ۱۵ سال زندان – برای سهراب کشکولی – بود؛ به ۱۰ سال زندان تخفیف یافت. تغییر دیگری که در حکم دادگاه بدوی داده شد – همان گونه که مأمور ساواک فارس به نقل از رئیس دادگاه بدوی گفته بود – اشد مجازات برای خداکرم ضرغامپور فرزند عبدالله ضرغامپور بود؛ که نهایتاً محکوم به اعدام گردید.

رأی دادگاه تجدیدنظر، از طرف محکومین «فرجام خواهی» شد؛ اما مورد موافقت قرار نگرفت و رئیس اداره دادرسی ارتش – سپهبد خسروانی – در نامه مورخه ۱۲/۷/۱۳۴۳ به دادستانی و فرماندهی تیپ ۲۳ شیراز، دستور اجرای حکم را صادر کرد. بنابراین، فردای آن در سحرگاه ۱۳ مهرماه ۱۳۴۳ حکم صادره اجرا شد و ناصرخان طاهری، حبیب شهبازی، خداکرم ضرغامپور، فتح الله خان حیات داودی، حسینقلی خان رستم و جعفرقلی رستم تیرباران گشتند. بدین ترتیب حاکمان رژیم پهلوی، جمع دیگری از سران عشایر را اعدام کردند، تا به دیگران بفهمانند عاقبت مخالفت و طغیان علیه حکومت مرکزی، چه سرنوشتی خواهد داشت.

نامه سرلشکر همت و پاسخ ساواک

یک روز پس از اعلام رأی دادگاه بدوی متهمان غائله فارس، سرلشکر سیف الله همت که نقش مؤثری در تسلیم نمودن برخی متهمان مذکور داشت، نسبت به رأی صادره معترض و نگران گردید. وی در نامه ای به استاندار فارس – باقر پیرنیا – مواردی را منعکس نمود که حاکی از پیمان شکنی حکومتیان و نقض عهد و سوگند خوردن بود.

ص: ۵۵۷

او در نامه مهم خویش می نویسد:

جناب آقای پیرنیا استاندار محترم فارس

محترماً به عرض می رساند [::] البته خاطر عالی از رأی دادگاه ویژه زمان جنگ درباره متهمان غائله فارس مستحضر گردیده [است.] علتی که این چاکر جان نثار شاهنشاه را بر آن داشت که این عریضه را عرض کنم آنکه مدت چهل و سه سال است که چاکر با پاکدامنی و شرافت و خوش قولی در فارس خدمت کرده ام و مراتب شاه پرستی بنده زبانزد و مورد گواهی کلیه اهالی فارس می باشد و روی همین عقیده و اطمینان بود که بعضی از متهمان رفتن بنده را به محل و قول دادن خواستار شدند که تسلیم گردند[.] این بنده هم پس از گرفتن قول و اطمینان از استاندار وقت [سپهد و رهرام] و فرماندهی نیروی جنوب [سپهد آریانا] به محل رفته به آنها قول داده و آنها را به شیراز آورده ام[.] حتی در مورد ولی کیانی به معیت سرتیپ حریری رئیس ساواک وقت تأمین داده قسم قرآن خوردم[.] در مورد حبیب شهبازی که در بدو امر در نتیجه قتل مرحوم مهندس ملک عابدی [،] فرمانده ژاندارمری وقت [سرتیپ اشکان] جداً قاتل مهندس را به قید اینکه اگر فوری تحویل نداد زندانی خواهد شد[،] متواری و کوهی گردید را با قول اینکه ممکن است زندانی و محاکمه گردد ولی خطر جانی نخواهد داشت تسلیم گردید و به شیراز آوردم[.] ناصر طاهری نیز با دادن قول مبنی بر اینکه تسلیم می گردد و از طرفی با در نظر گرفتن خدمات او در گذشته خطر جانی نخواهد داشت، به شیراز آورده شد[.] اما در باب جعفرقلی رستم که آن قدر بی عرضگی او معروف بوده و هست و از طرفی عمل خلافی از او سر نزده بود که مستلزم دادن تأمین باشد[،] فقط بنده پیغام برای او فرستادم (گرچه همواره مورد بی مهری پدر بود و هیچ وقت محبت لازمه پدری را ندیده ولی به پسر حسینقلی رستم بودن معروف هستی و ممکن است همین سمت با بودن شما در محل پاپوشی برایت بسازد[،] علیهذا بودن شما در محل صلاح نیست و فوری خود را به پادگان نورآباد معرفی و به شیراز بیا) که همین عمل را انجام داد[.] پس از ورود به شیراز [،] از جانب آقای استاندار وقت اجازه خواست به محل رفته اثاثیه و خانواده خود را به شیراز منتقل کند و در همین موقع بود که بنده و سرتیپ حریری فرمانده سازمان امنیت وقت برای بار اول

ص: ۵۵۸

به ملاقات ناصر طاهری رفتیم و این بیچاره [جعفرقلی رستم] آن قدر بی عرضه و بی پناه بود که حتی رعایای ده حسین آباد که در آنجا سکنی داشت آب را از باغچه مسکونی او بریده بودند و تمام درختان مرکبات باغچه خشک شده بود... آن وقت دادگاه روی پرونده سازی سرهنگ حمیدی فرمانده موقت ژاندارمری محل او را به سردستگی اشرار حتی سرقت در طریق متهم نموده که به سر اعلیحضرت همایونی قسم است که به هیچ وجه صحت ندارد[،] بلکه عرضه این را نداشته و ندارد که عمل خوب یا بدی را انجام دهد[.]. اساساً کسی به حرف او گوش نمی کند و به همین علت هم بود که پس از وقوع قتل دو نفر پاسبان در شیراز که منتج به دستگیری همه گردید این شخص پس از چند روز زندانی آزاد گردید[.]. آیا سزاوار است که یک چنین شخصی را به نام سردسته اشرار خواند و چاکر از نقطه نظر شاهپرستی و علاقه مندی به عرض می رساند... ممکن است محکومیت او در اذهان سوءتعبیر و تأثیر داشته باشد چه رسد به اینکه محکوم به اعدام گردد[.]. غرض از عرض مراتب بالا این است که آیا سزاوار است یک سرلشکر پیر و بازنشسته که عمری را به بی آلایشی و صحت عمل و قول گذرانیده و به شاه پرستی معروف گردیده بقیه عمر را با سرشکستگی و حيله گری و خدعه و بدقولی بدنام که حتی پس از مرگم، فرزندانم مورد نفرت و سرزنش قرار گیرند[.]. علیهذا استدعا می کنم عرایض بنده را به هر نحو که صلاح می دانید به شرف عرض پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایونی ارواحنا فدا برسانید چرا که همانطوری که بنده به آنها قول داده ام به همین طریق هم از استاندار و فرمانده نیروی جنوب وقت قول گرفته ام و اقدام چاکر صرفاً استرضای خاطر مبارک شاهنشاه محبوب بوده و اگر نه یک افسر پیر بازنشسته که انتظار مقام و پاداش مادی نداشته[،] هیچ وظیفه ای در مقابل اولیای امور وقت دارا نبوده است که بی جهت خود را آلوده سازد... (۱) (سند شماره ۳۰)

آن گونه که از اسناد موجود برمی آید، نامه سرلشکر همت از طریق استاندار به ساواک فارس ارائه شده است. سرهنگ جعفری رئیس ساواک فارس نیز طی نامه ای به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور، موضوع و تصویر نامه مزبور را «جهت اطلاع»

ص: ۵۵۹

اعلام می دارد(۱) یکی از مسئولان عالی رتبه ساواک _ احتمالاً سرلشکر پاکروان ریاست ساواک کشور _ در پی نویسنده نامه، دستور می دهد که: «برای تقدیم گزارش بررسی لازم را نموده و نتیجه را هر چه زودتر به اینجانب گزارش دهید.»

به علاوه سرهنگ «آیرملو» یکی دیگر از مسئولان رده بالای سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در اظهارنظری می نویسد:

... چون تیمسار همت هنگام دستگیری بعضی از آنان [سران عشایر فارس] قولهایی داده که فعلاً عملی نشده است [،] شرف خود را در مقابل مردم در خطر دیده و مبادرت به تقدیم نامه ای نموده است [.] چون وقت برای هرگونه اقدام یا اتخاذ تصمیم فوق العاده تنگ است [،] استدعا دارد اوامر مبارک را به موقع ابلاغ فرمایید(۲)

به دنبال این دستورات، گزارشی بدین مضمون _ که تا حدودی پاسخ نامه سرلشکر همت بود _ تهیه می گردد:

... نسبت به اظهارات افسر یادشده بالا بررسی [،] آنچه که از مدارک و پرونده های موجود در مورد نحوه تسلیم شدن متهمین و اقدامات سرلشکر همت استنباط می گردد [،] ذیلاً به عرض می رسد:

۱_ نحوه تسلیم شدن ناصر طاهری: زمانی که یاغی مزبور دست به اقدامات مسلحانه و مقاومت در مقابل قوای انتظامی زده بود [،] نامه ای جهت سرهنگ ناظم فرستاده و تقاضای ملاقات با افسر مزبور، سرلشکر همت [و] سرهنگ حریری را نموده و اظهار می دارد: «حاضرم اطلاعاتی در اختیار بگذارم» [.] نتیجتاً موضوع از شرفعرض شاهانه گذشته و فرمان ملوکانه به شرح ذیل شرفصدور می یابد: «اگر نتیجه ملاقات تسلیم بدون قید و شرط باشد اقدام نمائید». در نتیجه در تاریخ ۳۱/۴/۴۲ (۳) سرلشکر همت، سرهنگ حریری و سرهنگ ناظم به یاسوج رفته، پس از ملاقات با طاهری فرمان ملوکانه را به وی ابلاغ و نامبرده را به شیراز آورده اند.

۲_ نحوه دستگیری جعفرقلی رستم: برابر اطلاعیه های متعدد نامبرده سردسته اشارار یاغی ممسنی بوده که در نتیجه اجرای طرح مورخه ۱۵/۱/۴۲ ساواک فارس در

ص: ۵۶۰

۱- همانجا.

۲- همانجا.

۳- در متن به اشتباه تاریخ تسلیم شدن ناصر طاهری را ۳۱/۲/۴۳ ذکر کرده است.

شیراز حاضر و تسلیم می گردد. به موجب امریه لشکر فارس مستند به امریه فرمانده نیروهای جنوب [۴] نامبرده به اتهام اقدام بر علیه امنیت داخلی کشور از لحاظ بیم تبانی و فرار بازداشت می گردد.

۳_ نحوه دستگیری ولی کیانی: برابر گزارش مورخه ۱۵/۱/۴۲ ساواک فارس [۴] پس از اجرای طرحی از طرف آن ساواک ولی کیانی در شیراز حاضر ضمن اظهار انقیاد و با گرفتن تأمین تقاضای همکاری با مأمورین انتظامی را نموده و از طرف استانداری و سرلشکر همت مأموریت پیدا می کند رابط بین اشرار و مقامات دولتی باشد [۵]. لیکن در شب ۲۱/۲/۴۲ پس از سرقت مسلحانه کریم کیانی فرزند وی در شیراز و کشته شدن دو نفر از مأمورین انتظامی [۶] نامبرده همراه ۱۲ نفر از منسوبین خود دستگیر و ضمن بازرسی از منزل مشارالیه مقداری اوراق مربوط به جبهه ملی به دست می آید [۷]. نتیجتاً بنا به تقاضای شهربانی شیراز قرار بازداشت وی از طرف دادستانی لشکر صادر می گردد. پس از دستگیری و اعتراف ناصر طاهری معلوم می گردد:

(الف) ولی کیانی با کلانتران ممسنی متحد بوده.

(ب) حبیب اله شهبازی را تحریک به مقاومت نموده.

(ج) در ادای سوگند چهار نفری استخر تهران پارس شرکت داشته و با مهارت کامل توانسته نظر مقامات دولتی را به خود جلب و به عنوان نماینده از طرف استانداری و افسر یادشده بین شیراز و مناطق عشایری تردد نماید.

۴_ تسلیم شدن حبیب اله شهبازی: هنگامی که یاغی مزبور سردستگی اشرار منطقه کوه مره سرخی را داشته [۸] آقای کوششی (مهندس کارخانه قند مرودشت) [۹] به مخفیگاه خود دعوت و تقاضای انقیاد می نماید [۱۰]. نتیجتاً پس از مشاوره با فرمانده نیروی جنوب [۱۱] مهندس کوششی، سرهنگ حریری [۱۲] سرلشکر همت به مخفیگاه وی می روند و پس از امیدوار نمودن نامبرده به مراحم عالیه دولت تسلیم بدون قید و شرط را بوی ابلاغ و مشارالیه را به شیراز می آورند.

نظریه: با عرض مراتب فوق چون ناصر طاهری و حبیب اله شهبازی [به] فرمان مطاع شاهانه تسلیم بدون قید و شرط گردیدند اصولاً سرلشکر همت نایستی قولی درباره تخفیف مجازات به آنان داده باشد. در مورد ولی کیانی با اینکه نامبرده در

ابتدا طبق طرح ساواک فارس خود را معرفی و دستگاہهای انتظامی و سرلشکر همت به وی اعتماد کرده بودند مع‌هذا مشارالیه از حسن نظر مقامات سوءاستفاده کرده و در دستگیری بعدی یعنی شبی که کریم فرزند وی مبادرت بسرقت مسلحانه و کشتن مأمورین انتظامی را نمود قولی درباره تخفیف مجازات [به] ولی کیانی داده نشده است.[.] درباره جعفرقلی رستم برابر سوابق موجود نامبرده فردی است بیچاره و بی عرضه که لیاقت انجام هیچ کاری را ندارد[.]. مشارالیه قبل از دستگیری روی سختی معیشت به اتفاق خانواده خود [به] حسین آباد می رود و در حالیکه طرز تفکر وی با پدرش حسینقلی کاملاً فرق دارد لیکن روی اشتباهات بعضی از مأمورین ژاندارمری و تحریکات مغرضین دستگیر می گردد[.]. علیهذا بجاست که دادگاه تخفیفی درباره مجازات وی قائل شود... (۱)

به رغم نظریه ساواک در باب «تخفیف» مجازات جعفرقلی رستم، دادگاه تجدیدنظر ویژه زمان جنگ شیراز در حکم مورخه ۲۵ شهریور ۱۳۴۳، حکم اعدام او، ناصرخان طاهری و حبیب شهبازی را تأیید نمود. البته دادگاه تجدیدنظر، حکم اعدام ولی خان کیانی را به «ده سال» زندان تبدیل کرد؛ که به نظر نمی رسد ربطی به گزارش ساواک مرکز داشته باشد. یک روز پس از اعلام حکم دادگاه تجدیدنظر، یکی از مسئولان ساواک در پی نویس گزارش مذکور می نویسد: «محترماً در اجرای امریه تیمسار ریاست ساواک مراتب به دفتر ویژه اطلاعات منعکس گردد.»

هر چند اطلاعی از اقدام و نظر «دفتر ویژه اطلاعات» در دست نیست؛ اما، عملاً هیچ تغییری در احکام دادگاه تجدیدنظر زمان جنگ شیراز، داده نشد. بنابراین، نامه سرلشکر همت _ که امروز جزئی از تاریخ قیام عشایر جنوب به شمار می آید _ تأثیری در تغییر احکام ناصرخان طاهری، حبیب شهبازی و جعفرقلی رستم نداشت. شاید در تغییر حکم ولی خان کیانی از اقدام به ده سال زندان، تأثیر گذاشته باشد.

تشکیل ساواک کهگیلویه و بویراحمد

تا قبل از قیام عشایر جنوب، در کهگیلویه و بویراحمد که جزئی از فارس و

ص: ۵۶۲

خوزستان بود تشکیلات ساواک به طور رسمی وجود نداشت. حوزه کهگیلویه و گچساران _ که جزو خوزستان بود _ از طریق ساواک «آجاری» تحت مراقبت و نظارت قرار داشت و منطقه بویراحمد، نیز از جانب ساواک شیراز مواظبت و پوشش داده می شد. البته، فعالیت نیروهای ویژه ساواک و برخی مأموران آن _ که به نظر می رسد، بسیار اندک بوده _ محدود و مختصر بوده است. با این همه، قیام عشایر و نتایج حاصل از آن، ضرورت تشکیل و راه اندازی شاخه ای از ساواک یا «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» را در کهگیلویه و بویراحمد آشکار ساخت. بنابراین، در نیمه دوم شهریور ۱۳۴۳، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت فارس، در نامه ای به استاندار فارس، راه اندازی و تشکیل «ساواک کهگیلویه» را اعلام داشت. بر اساس نامه مذکور، تشکیل ساواک کهگیلویه، از تاریخ ۱۶ شهریورماه به طور رسمی آغاز شده است (۱). ساواک کهگیلویه، تا سال ۱۳۴۴ شاخه ای از ساواک فارس محسوب می شد؛ اما، از آن به بعد مستقل گردید و تا پیروزی انقلاب اسلامی، در گچساران مستقر بود. این در حالی بود که تمام شعبات اداری و سازمان های دولتی، در یاسوج مرکز فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد استقرار یافته بودند.

مبارزات بهمن قشقایی

بهمن بهادری قشقایی فرزند سهراب خان بهادری قشقایی و نوه دختری صولت الدوله قشقایی بود. وی در سال ۱۳۴۱ که بر اثر قتل ملک عابدی، ایلات قشقایی و سرخی زیر فشار جانفرسای حکومت پهلوی قرار گرفتند، در لندن مشغول تحصیل بود. بی تردید اخبار ظلم و جور حکومت پهلوی بر عشایر قشقایی و شکنجه مردان ایل _ خاصه فشاری که نظامیان حکومت بر خانواده بهمن وارد می کردند _ به طرق مختلف به گوش او می رسید. به علاوه، حدود چهار ماه بعد از آغاز تعدیات رژیم، عشایر جنوب به ویژه ایلات سرخی و قشقایی، قیام خویش را آغاز کردند. اندکی بعد، ایلات بویراحمد و ممسنی، علیه حکومت پهلوی به پا خاستند و در مخالفت رژیم به نبرد پرداختند. حکومت نیز برای نجات خویش و جلوگیری از سقوط و اضمحلال به

ص: ۵۶۳

سرکوب شدید و خشن قیام عمومی پرداخت. این قیام وسیع، در بهمن قشقایی که جوان کم سن و سال و ناآرامی بود تأثیر عمیق گذاشت. بنابراین، تصمیم گرفت درس و بحث لندن را رها کند و در کوههای جنوب، همچون جنگجویان عشایر، مقابل حکومت پهلوی بجنگد. اما، زمانی به فارس رسید که قیام عشایر سرخی، بویراحمد، ممسنی و قشقایی سرکوب گردیده بود. در بهار ۱۳۴۳، برادر بهمن به نام منوچهر قشقایی از سوی نظامیان احضار شد. او که در سال ۱۳۴۱ و به تبع قتل ملک عابدی فشار و شکنجه بسیار دیده بود، ترسید و متواری گردید. بهمن نیز به همراه او راه کوه گرفت و همچون یاغیان جنگجو، مقابل مأموران ایستاد. اما با وساطت دولتی ها هر دو حاضر و بازداشت شدند. مدتی بعد، مشکل بازداشت آنها حل شد و بهمن به لندن اعزام گردید. بهمن قشقایی، فقط چند ماه در لندن ماند و خیلی زود از طریق عراق وارد ایران شد. وی که در اواخر اسفند ۱۳۴۳ وارد ایل قشقایی شده بود، با طبع ناآرامی که داشت یاغیان سالهای دور ایل قشقایی نظیر دشتی و مسیح را پیدا کرد و به همراه آنان بر ضد حکومت شورش کرد. همه دریافتند که هدف بهمن، مبارزه مسلحانه با حکومت پهلوی است. در بهار سال ۱۳۴۴ جمع جنگجویان بهمن قشقایی، به پاسگاه «دِهْرَم» _ از دهات فراشبند _ حمله کردند و پس از چند ساعت درگیری شبانه، موفق به خلع سلاح جمعی از ژاندارم های پاسگاه شدند. بعضی از نظامیان، با استفاده از تاریکی شب، پاسگاه را رها کرده در کوههای اطراف پناه گرفتند. بقیه نظامیان، مقتول، مجروح و خلع سلاح شدند(۱). یاران بهمن تصمیم گرفتند به پاسگاههای دیگر هجوم برند. پاسگاه «آب گرم» نیز از جمله آن بود. افراد مستقر در پاسگاه آب گرم، بعد از شنیدن خبر خلع سلاح نظامیان دهرم، به سوی «اَفْزَر» _ چند کیلومتری قیر _ حرکت کردند که با گروه بهمن مواجه شدند. بنا به نوشته صفری کشکولی، این عده در محاصره یاران بهمن افتادند و بالاچار تسلیم و خلع سلاح شدند(۲). بعد از این اقدامات، نیروهای نظامی با تمام قوا به تعقیب بهمن قشقایی و همراهانش پرداخت. این اوضاع تا یک سال بعد ادامه یافت و نظامیان برای تسلیم نمودن بهمن قشقایی به انواع فشار و ترفند متوسل

ص: ۵۶۴

۱- صفری کشکولی، همان، صص ۲۸_۲۷.

۲- همان، ص ۲۸.

گردیدند؛ تا بالاخره در پایان سال ۱۳۴۴ موفق بدین کار شدند^(۱) سندی در دست است که نشان می دهد فرماندهان نظامی فارس، خانواده بهمن قشقایی را به اجبار وادار کرده اند، علیه او اقداماتی نمایند. یکی از عناصر ساواک، در اطلاعیه ای به تاریخ ۱۷ خردادماه ۱۳۴۳ بدین موضوع اشارت دارد. وی می نویسد: «امروز جناب سرهنگ دانشور به وسیله آقایان زیادخان دره شوری و حسین خان زکی پور و عبدالله کشکولی [،] به سهراب خان بهادری قشقایی [پدر من] پیغام داده بود که چنانچه خودش و پسرهایش برای قلع و قمع بهمن بهادری اقدام نکنند و تلگرافی به خاکپای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مبنی بر انزجار از عملیات بهمن و ابراز خدمتگزاری نمایند[،] مورد تعقیب قرار خواهند گرفت[.] ایشان [هم] تلگراف به خاکپای اعلیحضرت همایونی نموده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده و در تلگراف شرح داده بود چون خودم به واسطه کبر سن قادر به همکاری با ژاندارمری نیستم[،] فرزند خود داریوش را برای خدمتگزاری معرفی می کنم و صورت تلگراف [را] وسیله آقایان فوق به ژاندارمری فرستاده [است]...» (سند شماره ۳۱)

بدین ترتیب، با فشار نظامیان بر خانواده، بستگان و کسانی که به بهمن قشقایی و رفقاییش کمک های مالی و غذایی می کردند، به تدریج همراهان بهمن جدا شدند و او تک و تنها مجبور به حضور در خانه محمدخان ضرغامی باصری گردید. محمدخان نیز با ارتباط اسدالله علم _ که در آن موقع رئیس دانشگاه پهلوی شیراز بود _ ظاهراً امان نامه ای برای بهمن قشقایی دریافت کرد^(۲) با تسلیم شدن بهمن قشقایی، بخش دیگری از مبارزات عشایر جنوب رو به خاموشی گذاشت. به علاوه، امان نامه دولتیان مثل همیشه دروغین از آب درآمد و بهمن قشقایی، جوان ۲۲ ساله ایلی در ۱۷ آبان ۱۳۴۵ در میدان تیر پادگان باغ تخت شیراز تیرباران شد. مقامات نظامی لشکر فارس، در اعلامیه ای که پس از اعلام وی منتشر نمودند، به دروغ اظهار داشتند: «... برابر سوابق جوانی ماجرا جو بود و در تحصیلات عقب مانده و از این لحاظ در خود احساس حقارت و

ص: ۵۶۵

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: «حماسه جنوب یا قیام مسلحانه بهمن قشقایی»، همان، (شماره ۱۱۰۹)، ص ۱۳ و ۴۵؛ نیز: (شماره ۱۱۱۰)، ص ۱۴.

۲- همان، صص ۱۴ و ۴۴. همچنین خاطرات ایرج کشکولی که خود در چند ماه آخر مقاومت بهمن قشقایی همراه او بود جالب و خواندنی است. (رجوع شود: حمید شوکت، گفتگو با ایرج کشکولی)، صص ۷۳-۵۲.

ناراحتی می کرد.» (۱) در اعلامیه مزبور، نیز به اختصار داستان مبارزه بهمن قشقایی چنین آمده بود: «در سال ۴۳ مدتی در بلوک قیروکارزین متواری [بود. اما] به توصیه و صوابدید جناب آقای استاندار فارس برای نامبرده گذرنامه اعزام به انگلستان برای تحصیل صادر و به خارج اعزام شد.» لیکن در اوائل فروردین ۴۴ غفلتاً به فارس وارد و یکسره به کوهستانهای حدود فیروزآباد رفت و با دستجات اشرار معروف تماس حاصل نمود و به اتفاق اشرار معروف مزبور به پاسگاه دهرم شیخون زد و در زدوخورد... شش نفر ژاندارم شهید شدند. سپس دو نفر از ژاندارم های پاسگاه آبگرم را به شهادت رسانید... یک بار هم در حدود مزرعه پهن به نفرات ژاندارم برخورد و مسلحانه با نامبردگان زدوخورد نموده است. در اواخر اسفند ۴۴ آخرین دو نفری که همراه مشارالیه بودند نیز تسلیم شدند و به این ترتیب مشارالیه یکه و تنها شد و... به ناچار تسلیم و برابر مقررات تحویل دادگاه نظامی گردید و در دادگاه عادی ۳۰۱ و تجدیدنظر ۳۰۷ نیز به اتفاق آراء به گناه تسکیل دسته اشرار و قتل هشت نفر ژاندارم به اعدام محکوم گردید و حکم قطعی مزبور در صبح دم روز ۱۷/۸/۴۵ در میدان تیر باغ تخت به موقع اجرا گذاشته شد.» (۲) بهمن قشقایی، جوانی جنگجو و ناآرام بود، که بر اساس غیرت و حمیت عشایری، تحمل ظلم و تعدی حاکمان پهلوی بر عشایر قشقایی _ و خانواده اش _ را نکرد و محیط آرام لندن را رها نمود و در کوههای فارس با حکومت پهلوی جنگید. بیژن جزنی، به اشتباه او را تحت تأثیر «سازمان انقلابی» حزب توده می خواند، که «برای پیاده کردن طرح های خود در زمینه برپا کردن جنگ پارتیزانی و دهقانی بهمن را تشویق به بازگشت به ایران و رفتن به منطقه قشقایی و برپا کردن شورش کرد.» (۳) نویسندگان کتب «ایران و تاریخ» و «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران»، به استناد نوشته بیژن جزنی _ بدون ذکر منبع _ همین نکته را اشارت کرده اند (۴) در واقع، گفته بیژن جزنی _ و دیگران _ نادرست و خالی از حقیقت بوده است. ایرج کشکولی که خود عضو سازمان انقلابی حزب توده بود، در خاطرات خویش به صراحت می گوید: «بهمن [قشقایی] هیچ رابطه تشکیلاتی با ما

ص: ۵۶۶

۱- اطلاعات، (۱۸ آبان ماه ۱۳۴۵، شماره ۱۲۱۲۸)، ص ۱.

۲- همان، صص ۱ و ۱۳.

۳- بیژن جزنی، همان، ص ۱۴۱.

۴- بهرام افراسیابی، همان، ص ۴۷۱؛ غلامرضا نجاتی، همان، ص ۲۹۲.

نداشت.»^(۱) به علاوه، ایرج و عطا کشکولی از اعضای سازمان انقلابی حزب توده ایران، مدت‌ها پس از شروع مبارزه بهمن قشقایی وارد فارس شدند. با وجود این، بیژن جزنی باز به اشتباه عنوان می‌کند که: «برادران کشکولی (عطا و ایرج) «به همراه بهمن به ایران بازگشتند.»^(۲)

بنابراین، حضور بهمن قشقایی در ایران و استمرار مبارزه عشایر جنوب علیه حکومت پهلوی، هیچ ربطی به سازمان انقلابی حزب توده و دیگر گروه‌های سیاسی خارج و داخل کشور نداشت. او، همچون عشایر ظلم ستیز جنوب، نسبت به ستمگری های حکومت جبار پهلوی به تنگ آمده و دست به تفنگ برده، بود.

ترور آخرین بازمانده جنگجویان عشایر بویراحمد و ممسنی

چنانکه پیشتر گفته شد، بنا به صلاحدید سرلشکر اردوبادی و تأمین نامه او، کُردی انصاری در منطقه ماند، تا پس از «عفو ملوکانه» و قطعی ملاغلامحسین سیاهپور، او نیز آزادانه و بدون دردسر به زندگی ادامه دهد. اما، با عزل سرلشکر اردوبادی و اعدام ملاغلامحسین، بالطبع تعقیب کُردی انصاری در دستور کار دولتیان قرار گرفت.

نام کُردی انصاری در اعلامیه معروف شماره ۱۷ آمده بود و از «عفو ملوکانه» محروم گشته بود. با این حال، ساواک کشور در آذرماه ۱۳۴۳ که هنوز ملاغلامحسین جلیل و یارانش اعدام نشده بودند، در نامه ای به «ریاست اداره دوم ارتش»، وضعیت فعلی کُردی انصاری و محمدحسن انصاری _ برادر عبدالمحمد _ را این گونه شرح داده است:

... برابر اعلام ساواک فارس:

۱_ کُردی انصاری داماد غلامحسین جلیل (سیاهپور) بوده و جزو افرادی است که در اعلامیه شماره ۱۷ نیروهای جنوب صادره در سال ۴۲ از تأمین محروم گردیده و تا تسلیم شدن غلامحسین جلیل نزد او بوده است. در موقع تسلیم شدن غلامحسین مزبور چون از طرف سرلشکر اردوبادی به شخص اخیر تأمین داده می‌شود کُردی فوق الذکر نیز مورد محبت ژاندارمری واقع گردید و قرار می‌شود موقعی که وضع

ص: ۵۶۷

۱- حمید شوکت، همان، صص ۳۰ و ۵۴.

۲- بیژن جزنی، همان، صص ۱۴۲_۱۴۱.

تأمین غلامحسین سیاهپور تثبیت گردید او هم با گرفتن تأمین تسلیم گردد[.] ولی چون تأمین غلامحسین سیاهپور مورد قبول واقع نگردید و با پرونده مربوطه تسلیم مقامات قضایی گردید او هم از نزدیک شدن به مقامات انتظامی اجتناب و اکنون متواری است.

۲_ محمد [حسن] انصاری فرزند محمدامین از اهالی قریه امیرایوب رستم ممسنی می باشد که عده ای از اهالی این قریه در غائله فارس به ناصر طاهری پیوستند و به احتمال زیاد این شخص هم از این عده بوده است[.]. معهدا پس از ختم غائله این شخص با اخذ سلاح از ژاندارمری محل با مأمورین مزبور همکاری می کرد و به اصطلاح جزو افراد چریک محلی بود[.]. ولی بعد از اینکه برادر او (عبدی انصاری یکی از سردستگان مؤثر تنگ گجستان(۱)) دستگیر و محاکمه و در شیراز اعدام گردید محمد [حسن] انصاری یا از ترس و یا از تأثر تفنگ مأخوذه از ژاندارمری را مسترد و از نزدیک شدن به مأمورین انتظامی احتراز می نماید و اکنون به حال نیمه متواری است.

با توجه به مراتب فوق این اشخاص فقط از ترس جان خود و بیم از دستگیری و مجازات متواری بوده و تاکنون هم دست به عمل خلافی نزده اند[.]. معهدا چون عده دیگری هم از اهالی بویراحمد و ممسنی همین حال نگرانی و وحشت زدگی را دارند به همین علت از مأمورین انتظامی دوری جسته نزدیک نمی شوند(۲).

علیرغم نظر ساواک، در تابستان ۱۳۴۴ فرمانده ناحیه ژاندارمری فارس، سرهنگ دانشور، در نامه ای «به کلی سری» دستور «دستگیری و یا قلع و قمع» کردی را صادر می نماید. متن سند نشان می دهد که متأسفانه باز «ملاولی پناهی» مأمور اصلی نابودی کردی انصاری می گردد. وی، به عنوان مسئول تعقیب کردی، رهبری شش تن دیگر از افراد محلی را بر عهده می گیرد.

از ناحیه ژاندارمری فارس به آقای ولی پناهی درباره تعقیب کردی انصاری شش نفر افراد نامبرده زیر[:]

ص: ۵۶۸

۱- اصل: گجستان.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۱- علی فرزند علیداد ۲- کهپار فرزند مختار ۳- عیدی فرزند لهراسب ۴- محمودعلی فرزند کریم ۵- نوراله فرزند بیت اله ۶- موسی فرزند هاتی به سرپرستی شما با سمت نگهبان مسلح مأموریت دارند شیر معروف کردی انصاری را که باقیمانده دسته اشراز واقعه تنگ گجستان بوده و نام او جزء اعلامیه شماره ۱۷ نیروهای سابق جنوب ذکر شده دستگیر و یا قلع و قمع نموده، نتیجه را به ناحیه گزارش نمایید(۱)

مأموریت ملاولی پناهی و دیگر همدستان محلی اش، تقریباً یک سال بعد نتیجه داد. در اوایل تیرماه ۱۳۴۵، علی علیداد _ که در سال ۱۳۴۳ غلامعلی دشمن زیاری را به قتل رسانده بود _ در کوه «زرآورد» جلیل، غفلتاً کردی را هدف قرار داد و کشت(۲) با کشته شدن کردی انصاری به دست مزدوران محلی، آخرین جنگجوی مبارز ایلات بویراحمد و ممسنی، برای همیشه آرام گرفت. خبر قتل او، در روزنامه «مهر ایران» با عنوان «یاغی معروفی کشته شد»، منتشر گردید. خبرنگار مهر ایران، از بهبهان چنین گزارش داد:

غلامحسین سیاهپور و دامادش بنام کردی فرزند شمشیر شهرت انصاری چندی پیش [در] غائله تنگ گجستان گردان اعزامی هنگ ۲۰ کرمانشاه به سرپرستی سروان ریحانی فر را محاصره کردند و با طرز رقت باری افسر و عده زیادی از سربازان

ص: ۵۶۹

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و بخش اسناد کتاب: الله بخش آذرپیوند.

۲- کردی، کاملاً می دانست که ملاعلی جفتا (= علی علیداد) در تعقیب اوست. او به همراه سه تن دیگر از جلیلی ها _ ملاخداداد خداپرست، ملابهمن امینی و قدم پیرایش برادر ترکی پیرایش _ در کوه زرآورد به شکار رفته بود. در همان اوایل صبح، ملاعلی جفتا و یکی از همراهانش را با دوربین شکاری دیده بودند. بنابراین، همراهان وی خطر را بدو گوشزد نموده و تأکید کرده اند از این منطقه خارج شوند. کردی پذیرفته و یکی دو بار تصمیم گرفته، ملاعلی بابکانی را هدف تیر قرار دهد. حتی، تفنگ را به سوی وی کشیده و نشانه گذاری کرده است. اما، منصرف شده و گفته است: «او به شکار آمده و ما هم به شکار آمده ایم. درست نیست قبل از اقدام وی، من کاری انجام دهم.» معهدا، کردی و همراهانش تا بعد از ظهر در همان نقطه نشسته و استراحت نموده اند. چون ساعاتی از جریان گذشته بود، به تدریج پادشاه رفته که صبح زود، ملاعلی را دیده اند. عصر هنگام کردی از خواب بیدار شده و دستور حرکت داده است. وی، مسیری را انتخاب نموده که به زعم یارانش خطرناک بود و احتمال راه بندی وجود داشت. پس، به وی گفته اند: «این مسیر، خطر دارد و ممکن است یاران ملاعلی راه را بسته باشند. باید در جهت عکس این خط سیر حرکت کنیم.» اما، کردی پذیرفته و از همان مسیر حرکت کرده است. یارانش، نیز به دنبال وی رفته اند. شاید، نیم ساعتی ره سپرده بودند که با شلیک پی در پی دو گلوله مواجه شدند. هر دو گلوله به سوی کردی شلیک شده بود و یکی از آنها بر او کارگر افتاده بود. گلوله نخست، نیز دست یکی از همراهانش _ ملاخداداد _ را زخمی کرد. نعش بی جان کردی بر زمین افتاد و ساعاتی بعد به دست نظامیان حکومت افتاد.

گردان مزبور را شهید کردند. ولی در غائله مزبور با ابتکار فرماندهان ژاندارمری غلامحسین سیاهپور دستگیر شد و پس از تحویل به مقامات ذی صلاح مملکت به سزای اعمال ننگین خود رسید. با این همه کردی کماکان به یاغی گری مشغول بود تا اینکه برای دستگیری او علی فرزند علی داد را مأمور کرده بود[ند]، وی به محض اطلاع از خفاگاه کردی، جریان را به مأمورین ژاندارمری گزارش داد و خود به مقابله با کردی پرداخت. علی علیداد در اولین برخورد با کردی با اینکه یاغی مزبور سه همدست داشت، با او به مبارزه پرداخته و در نتیجه با شلیک دو تیر موفق به مغلوب کردن او گردید. کردی جزو ده نفر از محکومین به اعدام بود که مورد عفو شاهانه قرار نگرفت و دستگیری و قلع و قمع وی مورد توجه خاص اولیاء امور مملکتی بود. جسد کردی و یک قبضه اسلحه او به بهیمان آورده شد و پس از صدور جواز دفن به خاک سپرده شد(۱).

بلافاصله پس از قتل کردی انصاری، «ملاولی پناهی» مسئول و طراح اصلی قتل او، در نامه ای به شاه خبر کشته شدن آخرین جنگجوی قوم را داد و خواستار «بذل توجه و عنایت شاهنشاه آریامهر و پاداش خود» گردید. در این نامه پر احساس که تنها یک روز پس از قتل کردی نگاشته شده، آمده است:

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فدا[.]. غلام جان نثار ولی پناهی بویراحمدی از طایفه قاید گیوی خود و طایفه ام افتخار می کنم که به سوگندی که در پیشگاه آن پدر تاجدار به قرآن مجید یاد نموده ام همیشه وفادار بوده و مراتب جان بازی و فداکاری خود را عملاً ثابت نموده و می نمایم و سربازی فداکار که از بذل جان و مال در راه شاهنشاه محبوب آریامهر عظیم الشان و عظمت میهن عزیز و تحقق بخشیدن آرمانهای مقدس ملی دریغ نمایم... همانطور که عمر یاغی شرور عبدالله ضرغامپور خاتمه و به کیفر بد کاریها و سوگندهای خود رسید جان نثار سرباز فدائی از تمام زندگانی خود دست کشیده و شبانه روز راحتی را به خود قرار نداده تا امروز که از پرتو نیات اعلیحضرت شاهنشاه محبوب آریامهر کردی انصاری که نفر آخرین خائنین بوده به اعمال کیفر خود به وسیله مأمورین

ص: ۵۷۰

سری علی داد با سه نفر همراه ایشان به قتل رسیده.] استدعای عاجزانه ام این است که جان نثار را در ردیف سربازان فداکار محسوب و چنانچه در این راه به افتخار شهادت در راه عظمت شاهنشاهی و میهن عزیز نائل آییم فرزندانم... در تحت حمایت حامی بینوایان میهن پرست قرار گیرند.] در انتظار بذل توجه و عنایت شاهنشاه آریامهر و پاداش خود هستیم _ غلام جان نثار سرباز فدائی شاه ولی پناهی بویراحمدی قائد گوی (۱)

محمدرضا شاه نیز، پاداش بزرگ و مخصوصی که حتی در زمان قتل عبدالله خان ضرغامپور بدو نداده بود، به وی «عنایت» کرد. در پی تقاضای فرمانداری کل کهگیلویه و بویراحمد _ سرهنگ علیزاده _ شاه دستور داد یک دستگاه «جیب نو» به ملاولی پناهی هدیه کنند. سپهد اویسی فرمانده ژاندارمری کل کشور، در نامه ای به نخست وزیر می نویسد:

... محترماً به استحضار می رساند

۱_ تقاضای فرمانداری کل کهگیلویه (دایر به اعطای یک دستگاه جیب نو به آقای ولی پناهی که در امر قلع و قمع کردی انصاری شریر معروف موفقیت حاصل کرده) از شرفعرض پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران گذشت، [اوامر مبارک چنین شرفصدور یافت (از هر کجا که امکان دارد باید اعتبار اخذ و ماشین برای نامبرده بالا خریداری و به او داده شود).

۲_ چون در بودجه ژاندارمری چنین اعتباری مربوط به خرید یک دستگاه جیب موردنظر موجود نیست در این مورد اقدام و نتیجه را ابلاغ فرمایند (۲)

سرانجام، اعتبار خرید یک دستگاه جیب نو _ جایزه ویژه ملاولی پناهی که در قتل کردی انصاری موفقیت کسب کرده بود _ تأمین گردید و اتومبیل مزبور خریداری و به وی اعطا شد. اسناد موجود بیانگر آن است که ملاولی پناهی، به دنبال قتل کردی انصاری، پاداش های مالی دیگری نیز دریافت کرده است.

سرهنگ ستاد دانشور، در نامه ای به فرماندهی ژاندارمری کل کشور می نویسد:

ص: ۵۷۱

۱- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و نیز بخش اسناد کتاب آذریونند.

۲- همانجا.

طبق اعلام تیمسار سرتیپ عزیزاده [،] آقای ولی پناهی توسط علی علیداد که قبلاً متواری و دو سال قبل ضمن زدن غلامعلی دشمن زیاری قاتل سروان عبداللهی تأمین گرفته بود [،] روز ۴/۴/۴۵ موفق شده است کردی انصاری آخرین بازمانده متواریان دسته غلامحسین سیاه پور و قاتلین افراد شهید تنگ گجستان (۱) را با توجه به مأموریتی که به اینجانب محول شده بود ضمن تعلیمات لازمه مقتول نماید... چون تیمسار سپهبد مالک فرماندهی سابق ژاندارمری کل کشور به اینجانب فرموده بودند که در صورت موفقیت در این امر مبلغ یک صد و پنجاه هزار ریال پاداش مرحمت خواهند فرمود مقرر فرمایند مبلغ مزبور را حواله که به ولی پناهی که طبق اطلاع و دستورات اینجانب تاکنون بیش از یکصد هزار ریال هزینه مأمورین مخفی خود برای اجرای امر... نموده پرداخت شود [.] به علی علیداد که نیز دومین مأموریت محوله را در اجرای منویات مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران در نابودی کسانی که به روی سربازان ارتش شاهنشاهی در تنگ گجستان تیراندازی کرده اند انجام داده [،] پس از بررسی استدعای بذل توجه بیشتری خواهد شد... (سند شماره ۳۲)

بدین ترتیب، آخرین جنگجوی قوم، با خیانت و مزدوری محلیان کشته شد و حکومت نظامی پهلوی، با خیالی آسوده تر به حاکمیت مطلق خویش بر ایلات بویراحمد و ممسنی ادامه داد. کردی انصاری، از شجاع ترین و جسورترین جنگجویان عشایر بود. او که از اوان جوانی در نزد طایفه جلیل و ملاغلامحسین مقیم شده بود، در بیشتر جنگهای داخلی ایل بویراحمد حضوری مؤثر داشت. نویسنده رمان تاریخی «نبرد گجستان» به تفصیل، جسارت ها و دلاوری های کردی انصاری در جنگهای سمیرم، دشت روم، جلیل و بابکان، سرفاریاب _ که میان ابواب جمعی سیدمختار دولتخواه و میرزا یدالله بلند نظر اتفاق افتاد _ و نیز نبرد نیمدور _ میان آقا محمدتقی خوبانی از یک طرف و منصور خان باشتی از طرف دیگر _ اشاره کرده است (۲). کردی در تمام نبردهایی که ملاغلامحسین شرکت می کرد، مثل یک برادر باوفا و دلیر مشارکت مؤثر داشت. او

ص: ۵۷۲

۱- اصل: گجستان (در متن گجستان ضبط شده است).

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع شود: محمد کرم رزمجویی، همان، صص ۱۸۵-۱۲۱.

که مادرش «جلیلی» بود، خواهر ملاغلامحسین را به زنی گرفته و همواره، همراه و هم‌رزم ملاغلامحسین بود. در واقع کردی انصاری فصل اصلی زندگی خود را در میان طایفه جلیل آغاز و پایان داد. احتمالاً به همین دلیل است که او در نزد عموم، یک فرد «جلیلی بویراحمدی» محسوب می‌شود. زیرا حیات رزمیش که خود عامل شهرتش نیز بود، در میان این طایفه نشو و نما یافت. وی فردی کوتاه قد، شوخ طبع، خوش اخلاق، خوش بیان و دارای صدایی دلکش بود^(۱) به علاوه بسیار زیرک، جسور، کهنورد و تیزدست بود. با داشتن چنین ویژگی‌ها، غالباً در جنگها و حوادث ایام، موفق و پیروز می‌شد. نترسی و شجاعت او به حدی بود که حدود دو سال پس از اعدام ملاغلامحسین و یارانش، تک و تنها در کوهها و دره‌ها و دهات، پنهان و آشکار می‌زیست و با وجودی که مدام تحت تعقیب مزدوران ایلی و جاسوسان طایفه ای بود، بیمی به دل راه نمی‌داد^(۲). به اتکاء همین شجاعت و جسارت بود، که نسبت به دشمنان خریدار شده تعقیب کننده اش چنان بی‌اعتنا و بی‌خیال گشت که ناگهان به دست یکی از آنان ترور گردید. قاتل وی علی علیداد بود، که در کوه «زرآورد» از فاصله ای نزدیک، او را هدف قرار داد و کشت. علی علیداد بابکانی، که خود از جنگجویان نبرد گجستان بود، در فروردین ماه ۱۳۴۳ نیز یکی دیگر از جنگجویان معروف جنگ گجستان، به نام «غلامعلی دشمن زیاری» _ قاتل سروان شفیع عبداللهی زاده _ را ترور کرده بود. بدین گونه، او دومین مأموریت دولتی خویش را در «ترور» مبارزان عشایر با موفقیت به پایان رساند. وی نیز همچون ملاولی پناهی، برای قتل کردی انصاری، هدایا و پاداش های متعددی دریافت کرد و تا مدتها از حقوق ثابت برخوردار بود.

قلع و قمع مبارزین قشقایی

قیام عشایر جنوب موجب شد که سردمداران حکومت پهلوی با تمام توان و ترفند، مبارزان عشایر را از سر راه بردارند. مشهورترین جنگجویان ایل قشقایی در حوادث اخیر عبارت بودند از: دشتی گله زن، مسیح خان بولوردی، بلوط جعفرلو و برادران

ص: ۵۷۳

۱- مهارت فنی او در تعمیر و ساخت ملزومات محلی، نیز معروف و برجسته بود.

۲- محمد بهمن بیگی در داستان «پدر و پسر»، به حق در توصیف وی قلم فرسایی کرده است. (رجوع شود: بهمن بیگی، اگر قره قاج نبود، صص ۱۶۱-۱۵۴).

خوردل (حیدر، بستان و مهدی قلی). سه نفر نخست، سالها بود که «یاغی» شده بودند و در برابر نظامیان حکومت پهلوی می جنگیدند. دشتی گله زن، ابتدا در یک درگیری فامیلی _ که منجر به جنگ مسلحانه شد _ یکی از اقوامان خویش را کشت و سر به کوه و بیابان نهاد. با یاغیگری دشتی، جمع دیگری چون مسیح خانی بولوردی و بلوط جعفرلو _ که تعدادی نظامی را به قتل رسانده بودند _ بدو پیوستند و یاغی وارد در کوهها و دره ها و دهات زندگی کردند. با شروع قیام عشایر و موضع گیری حبیب شهبازی کوهمره سرخی مقابل حکومت مرکزی، دشتی و مسیح و بلوط به هسته مرکزی قیام کنندگان متصل شدند و با خلع سلاح پاسگاه دادنجان، مبارزه سیاسی خویش را علیه حکومت پهلوی آغاز کردند. جنگجویان معروف قشقایی تا زمان سرکوب قیام در کوهمره سرخی و بویراحمد، به مبارزه خود ادامه دادند. اما، با تشکیل دسته های چریک محلی، تمام تلاش مبارزان بویراحمد و قشقایی، بر عدم درگیری با محلیان مزدور قرار گرفت و به ناچار سعی در حفظ خویش _ و عدم قتل هم ولایتی های خود _ نمودند. دشتی و مسیح و یاران جنگجویان دائماً تحت تعقیب نظامیان و چریک های وابسته محلی بودند. در طی این تعقیب و گریزها، نظامیان و چریک ها در آزار و اذیت مردم منطقه _ به اتهام همکاری و حمایت دشتی و مسیح _ بسیار بی رحمی می نمودند. یک بار که عوامل تعقیب جنگجویان شجاع قشقایی در اتفاقات کوهمره به دنبال دشتی و مسیح می گشتند، فرمانده نظامیان به نام سروان «سیاهان» به دست افرادی ناشناس کشته شد. چون دولتی ها از شناسایی و دستگیری قاتل یا قاتلین، عاجز ماندند؛ دستور گرفتاری بی گناهان صادر شد. بنابراین، تعداد زیادی از «گویجلوها» _ از طایفه صفی خانی قشقایی _ که بر حسب اتفاق در منطقه مزبور، در حال کوچ پاییزه بودند، دستگیر و به فیروزآباد اعزام گردیدند. از جمع مذکور، نهایتاً ۵ برادر و برادرزاده _ که فرزندان و نوه های شیرخان گویجلو، کدخدای آنها بودند، ظاهراً محاکمه و به اعدام محکوم شدند. دولتیان نیز با نهایت بی رحمی هر ۵ تن را اعدام کردند و بدین گونه، بی گناهان دیگری از عشایر _ در نیمه دوم سال ۱۳۴۳ _ کشته شدند(۱) باری، دشتی و مسیح و یاران آنان، در سال ۱۳۴۴ مدتی با بهمن قشقایی و مبارزه وی علیه حکومت

ص: ۵۷۴

۱- برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: منوچهر کیانی، همان، صص ۴۲۶-۴۲۳.

پهلوی مشارکت مؤثر داشتند. پس از جدایی از بهمن قشقایی، چریک های محلی و نظامیان در تعقیب آنها فعالیت بسیار کردند؛ اما، همواره ناموفق بودند و هیچ گاه نتوانستند آنان را دستگیر یا قلع و قمع نمایند.

با این اوضاع، دولتیان چاره را در فریب آنها دیدند. پس با دادن تأمین و مصالحه ظاهری، به دنبال فرصت بودند تا نابودشان سازند. این موقعیت مناسب، بالاخره در تابستان ۱۳۴۶ فراهم شد و سروان «تاج الدینی» فرمانده گروهان ژاندارمری، به بهانه مشورت با دشتی و مسیح، آنها را نزد همراهان خویش برد که به طور ناگهانی هر دو را هدف تیر قرار دادند. بدین گونه، دشتی و مسیح دلاوران نامی ایل قشقایی، با حيله مزورانه نظامیان رژیم پهلوی از میان برداشته شدند(۱). مدتی قبل از کشته شدن دشتی و مسیح، نظامیان حکومت و چریک های مزدور، برادران خوردل موصولو را _ که بارها از سال ۱۳۴۱ به بعد با حکومت و نظامیان آن جنگیده موفق شده بودند _ تحت تعقیب و محاصره قرار دادند و دو تن از آنان _ حیدر و مهدی قلی _ را به قتل رساندند. دیگر برادر خوردل _ به نام بستان _ که پیشتر دستگیر شده بود، نیز به همراه افرادی دیگر از ایل قشقایی به اعدام محکوم گردید و از بین برده شد(۲). با قتل دشتی، مسیح، بستان، حیدر و مهدی قلی، آخرین مبارزان ایل قشقایی _ و در واقع عشایر جنوب _ از میان برداشته شدند و برای همیشه حکومت پهلوی از دست عشایر جنوب آزاد شد(۳).

ص: ۵۷۵

-
- ۱- برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: همان، صص ۴۱۹_۴۱۱. (محمد بهمن بیگی در داستان «دشتی» _ در کتاب بخارای من ایل من _ عظمت و شهامت او را ماندگار نموده است. رجوع شود: بهمن بیگی، بخارای من ایل من، صص ۲۴۸_۲۲۱).
 - ۲- برای اطلاع بیشتر، رجوع شود: منوچهر کیانی، همان، صص ۴۲۲_۴۱۹.
 - ۳- آن گونه که باقر پیرنیا در خاطرات خویش آورده، وی به «بلوط جعفرلو» تأمین نامه داده و در فراشبند زمین کشاورزی و چاه نیمه عمیق در اختیارش گذاشته است. پس «جعفرلو در آنجا به زندگی عادی توأم با آسایش خود ادامه داد و چون تأمین نامه برای وی صادر شده بود دادگاه های ارتشی هم به او کاری نداشتند.» (باقر پیرنیا، همان، ص ۲۰۲)

الف) مخالفان

قیام عشایر جنوب، مثل هر رخداد دیگری در عهد خویش، از مخالفان و موافقان سیاسی _ اجتماعی چندی برخوردار بوده است. طبیعتاً شاه مملکت و مقامات کشوری و لشکری و بسیاری از رسانه های جمعی _ متأثر از حکومت _ و نیز بیگانگان استعمارگر، از مشهورترین مخالفان قیام به شمار می رفته اند. در مقابل، موافقان قیام کسانی بودند که با شاه و حکومتش، تضاد و تعارض داشتند. در رأس این موافقان _ که مخالف شاه بودند _ روحانیون قرار داشتند که در حمایت و جانبداری از قیام عشایر جنوب سخنانی بیان داشته اند. در این بخش، ابتدا مطالب مخالفین، سپس نظرات موافقین ارایه می گردد.

محمد رضا شاه پهلوی

قتل اتفاقی ملک عابدی در تنگاب فیروز آباد فارس، سرآغاز هجوم همه جانبه سردمداران رژیم پهلوی به عشایر جنوب بود. شاه در رأس حکومت قرار داشت و تصمیم گیرنده اصلی محسوب می شد. بنابراین، گفته های وی ملاک اصلی سرکوب عشایر بود. او در ۲۳ آبان ۱۳۴۱، دو روز بعد از قتل ملک عابدی، در کرمانشاه اعلام داشت:

خونبهای مهندس عابدی از قاتلین و محرکین گرفته می شود. مهندس عابدی یک

سرباز شهید وطن است و من مقرر کرده ام که عزای ملی اعلام شود... (۱)

شاه در پنجم دی ماه ۱۳۴۱ عازم فارس شد و در شیراز بر بنای یادبود ملک عابدی سخنرانی کرد. وی در جمع مستقبلین خویش، از جمله کلانتران و سران عشایر گفت:

... در سرزمین شما اشخاصی باشند که هر موقعی، هر موسمی، به مناسبتی ماسکی به صورت خودشان بزنند؛ یک روز طرفدار یک سیاست خارجی، و روز دیگر سیاست مخالف آن، و روز دیگر یک سیاست دیگر؛ ولی هیچ وقت اینها طرفدار یک سیاست ایرانی متأسفانه نبودند و الآن هم نیستند و افراد آنها هر جایی که بتوانند خنجر از پشت سر به این مملکت فرو میبرند... آنها از رعیت ایرانی به عنوان رعیت خود یا به عنوان عضو ایل خود به آن طریق که دیدیم استفاده میکردند. رؤسای دیگر ایلاتی ما داشتیم و داریم و امروز هم اینجا ایستاده اند که اینها مردمان وطن پرستی بودند هیچ وقت از راه وطن خارج نشدند و شاید پدران اینها هم یک روزگاری حافظ این مملکت بودند... و در مقابل اجنبی ایستادگی می کردند. من خطابم به آنها نیست؛ خطاب من به آنهایی است که خودشان هم می دانند که هستند؛ کسانی که صریحاً باین مملکت خیانت کردند. آنها از این رعایا و افراد ایل برای چاپیدن، برای آتش زدن، برای کشتن، برای تهدید کردن، استفاده می بردند. اینها را وادار میکردند که دار و ندار خودشان را ببرند بفروشند و تفنگی بخرند و چند فشنگی هم ذخیره بکنند و گلوله ها را به قلب افراد خدمتگزار این مملکت بزنند تا مقاصد شوم و پلید آنها سرانجام بگیرد. این افراد دیگر نیستند و نخواهند بود و نامشان و اعمالشان از صفحه روزگار این مملکت محو و نابود خواهد شد (۲)

شاه در همین سخنرانی، دستور خلع سلاح عشایر را صادر کرد:

به تمام افرادی که یا روی جهل و نادانی یا روی تشویق آن کسانی که از آنها بهره برداری می کردند و تا به حال به وسیله داشتن یک سلاح غیر مجاز، یا سرگردنه می ایستادند یا آلت قرار می گرفتند توصیه میکنم که در اولین فرصت قبل از اینکه دولت

ص: ۵۷۸

۱- اطلاعات، (۲۳ آبان ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۴۹)، ص ۱.

۲- محمدرضا شاه پهلوی، مجموعه تألیفات، نطقها...، صص ۳۰۱۹_۳۰۱۸.

اعلام خلع سلاح را مجدداً بکند، خودشان به اولین پست نظامی و ژاندارمری مراجعه بکنند و اسلحه نامبارکی که به دست آنها هست تسلیم بکنند. اسلحه را موقعی باید بدست گرفت که در راه دفاع از وطن در برابر خطر باشد... والا عوض اسلحه باید بیل به دست بگیرد؛ باید پشت ماشین زراعتی بنشیند؛ و باید توی کارخانه کار بکند و یک موجود مفید و تولید کننده ای برای مملکت باشد. این آینده این استان خواهد بود. این استان دیگر محلی برای کسی که غیر از این فکر بکند نخواهد بود(۱)

شاه در ۱۹ دی ماه که اصول انقلاب سفید را اعلام داشت، مخالفین لوایح ششگانه را «عوامل سیاه ارتجاعی» و «قوای مخرب سرخ» عنوان کرد.

بدون شک عوامل سیاه ارتجاعی که به خاطر حفظ منافع خود ملت ایران را در غرقاب مذلت و فقر و بی عدالتی می خواهد در قبال این تحول عمیق و اساسی از پای نخواهد نشست. همچنین قوای مخرب سرخ که هدفش اضمحلال مملکت و تسلیم آن به اجانب است از پیشرفت این برنامه ناراضی است و در تخریب آن خواهد کوشید(۲)

منظور شاه از عوامل سیاه ارتجاعی، روحانیون بود و قوای مخرب سرخ، حزب توده محسوب می شد. بنابراین، مخالفان اصول انقلاب سفید، عشایر و بزرگ مالکان نبوده اند.

محمد رضا شاه، در سخنرانی ۴ بهمن ماه در قم، که با عدم استقبال روحانیون و مردم شهر مواجه شده بود، با عصبانیت تمام به روحانیون تاخت، وی مجدداً اعلام کرد مخالفین انقلاب سفید، «ارتجاع سیاه، و «مخربین سرخ» هستند(۳) در اینجا نیز سخنی از عشایر و کلانتران و سران آنها در میان نیست. تمام حملات و فحاشی های شاه، نسبت به روحانیون _ آنهم در مرکز مذهبی روحانیت _ ابراز شده است.

... هیچ چیزی خدایسندانه تر از عدالت اجتماعی و رفع ظلم نیست. البته در این مورد همیشه در راه ما سنگهایی بوده است. افراد قشری و نفهمی بوده اند که هیچوقت مغز آنان تکان نخورده و نمیتواند تکان بخورد، برای اینکه متأسفانه قابل تکان خوردن نیستند. بهر زمانی و در هر موقعی بیک طریقی توانسته بودند تا

ص: ۵۷۹

۱- همان، صص ۳۰۲۱ _ ۳۰۲۰.

۲- همان، ص ۳۰۵۶.

۳- همان، صص ۳۰۹۰ _ ۳۰۸۱.

اندازه ای اجرای این افکار و این نیات را بتأخیر بیندازند، ولی این تأخیر دیگر جایز نیست. ما در بین سایر ملل دنیا زندگی میکنیم و نمیتوانیم یک دیوار بلند دور خودمان بکشیم و بگوئیم که ما با دنیا کاری نداریم و فقط با خودمان زندگی میکنیم و در کثافت خودمان غوطه ور خواهیم بود... ارتجاع سیاه اصلاً نمیفهمد، زیرا از هزار سال پیش یا بیشتر فکرش تکان نخورده... حالا مگر او متوجه است که جامعه امروزه مقرراتی دارد... که مهمترین آنها عدالت است، رفع ظلم است، تساوی حقوق است، موضوع کارکردن است، زحمت کشیدن است. امروز در دنیا مفت خوری از بین رفته، ولی برای او چه فرقی میکند؟ باو یک چیزی برسد ولو سایرین همه از فلاکت، بدبختی و گرسنگی بمیرند، این بحال او فرقی نمیکند... (۱)

تا قبل از قیام عشایر جنوب، شاه نسبت به روحانیون و حزب توده تحت عناوین ارتجاع سیاه و مخربین سرخ، بدگویی می کرد. اما پس از قیام عشایر، به جای مخربین سرخ، ایلات و عشایر مورد هجمه و هتک حرمت قرار گرفتند. قیام عشایر جنوب در نیمه اسفند ماه شروع شد. شاه در ۲۳ اسفند ماه در پایگاه هوایی وحدتی دزفول _ که بعدها حملات هوایی رژیم از آنجا برنامه ریزی شد _ روحانیون و عشایر را مورد شدیدترین سخنان هتاکانه و فحاشانه قرار داد.

وی، روحانیون و عشایر را به «شپش های افسرده ای» تعبیر کرد، که چون اشعه آفتاب به آنها تابیده، فکر می کنند «موقع خزیدن در کثافت خودشان دو مرتبه رسیده است.» انقلاب بزرگ ملی ما همانطوری که بارها گفتم، تا به حال بدون خونریزی، بدون هیچگونه عکس العمل ناشایسته ای با کمال سرعت پیشروی می کند، ولی باز یکی دو هفته ایست که همینطور که سرمای زمستان دارد کم می شود می بینم یا می شنوم که مثل مارهای افسرده ای و چون اینها در کثافت خودشان غوطه ور هستند باید گفت مثل شپش های افسرده ای که دارد کم کم اشعه آفتاب بآنها میخورد مثل اینکه این بدبخت ها فکر میکنند بله موقع خزیدن در کثافت خودشان دو مرتبه رسیده

ص: ۵۸۰

۱- همان، صص ۳۰۸۵ _ ۳۰۸۳ (شاه به صراحت اعلام کرد، کینه اش نسبت به مخربین سرخ «کمتر از این اشخاص نفهم است.» همان، ص ۳۰۸۶).

است، این عناصر دزد و قاتل و راهزن با همفکران ارتجاعی خودشان اگر از خواب غفلت بیدار نشوند، چنان مثل صاعقه مشت عدالت در هر لباسی که باشند بر سر آنها کوفته خواهد شد که شاید برای همیشه به آن زندگی ننگین و کثافتشان خاتمه داده بشود(۱)

محمد رضا شاه در ۱۳ فروردین ۱۳۴۲، در بیرجند سخنرانی نمود. در این سخنرانی، علاوه بر روحانیون، ایلات و عشایر را مورد حمله قرار دارد. البته، تعداد همه مخالفین را «چند صد نفری» بیش ذکر نکرد. او می گوید:

البته تعجب نباید کرد که در میان این همه جمعیت کشور ما فرض بکنید یک چند صد نفری هم نفهمند. این نفهمیدن ممکن است به چند علت باشد: یکی اینکه اصلاً قابلیت تفکر و فهم ندارند. اینها مغزشان و فکرشان جور دیگری کار می کند. به اینها قشری می گویند... لقبهای دیگری هم می شود داد، ولی خوب شاید زیاد تقصیری نداشته باشند، چه طبیعت به مغز کوچک فرسوده کهنه اینها اجازه درک و تفکر نمیدهد. یک دسته دیگر منافعشان در خطر است، یعنی این دسته فقط منافع آنی خود را می بینند که مثلاً من امسال آخر سال از آن رعیت بدبختی که برایم بردگی می کرد اینقدر استفاده می بردم، این اقدامات ممکن است آن استفاده ای را که قبلاً از رعیت می کردم موقوف کند، پس دنیا تمام شده و دیگر زندگی معنی ندارد... یک عده دیگری هستند که راه زندگیشان چپاول و غارت و دزدی و متأسفانه اجنبی پرستی است... ایلات ایران مثل سایر مردم این مملکت مسلماً مردمان خوبی هستند، زحمتکش هستند، وطن پرست هستند، ولی این را من به حساب خان خانی ایل نمی گذارم، زیرا عناصری در جنوب و مخصوصاً در منطقه فارس بودند که متأسفانه اجنبی پرستی در خونشان وارد شده. حالا اینها اربابشان کی باشد مثل اینکه فرق نمی کند و هر موقعی یک ارباب جدید خارجی برای خودش می تراشد، بسته به اینکه کی بیشتر به او اجر و مزد بدهد و بیشتر او را تشویق به خیانت به ملت ایران و به آدم کشی بکند. سوابق اینها را البته همه تان کم

ص: ۵۸۱

۱- همان، صص ۳۱۴۵ _ ۳۱۴۴ (البته برخی از گفته های فحاشانه شاه در این اثر حذف شده است. برای اطلاع بیشتر، مقایسه شود با متن سخنرانی در روزنامه های وقت).

و بیش شنیده اید که از ۱۳۲۰ به این طرف در هر فرصتی چه جنایتها نسبت به ملت ایران کرده اند... این عناصری که من شمردم از طبقات مختلف و قسمتهای مختلف جمعشان همه روی هم به چند صد نفر بیشتر نمی رسد. اینها فکر می کنند که این اصلاحات آخر زندگی آنهاست (۱)

محمد رضا شاه در سخنرانی ۶ خرداد ۱۳۴۲ در کرمان، مجدداً عشایر و روحانیون را خطاب قرار داده، «دزد و غارتگر و سرگردنه و بد فکر و خبیث و بدطینت» نامید.

... در این چهار هزار و صد و پنجاه نفر افرادی که رأی مخالف دادند یک عده ای حق داشتند، برای اینکه فکر می کردند مستقیماً از این اصلاحات ضرر برده اند. شاید مالکین بزرگی بودند و کسانی بودند که فکر کردند خوب ما از این کار چون ضرر می بریم دیگر چرا برویم رأی موافق بدهیم؟ گو اینکه خیلی از مالکین را من اطلاع دارم و می شناسم که در آنروز رفتند و رأی موافق هم دادند... دسته دیگر تمام کسانی بودند [که] دزدند، غارتگرند، سرگردنه می ایستند برای اینکه مال مردم را به یغما ببرند، یا دزد روحی هستند، یا افراد بدفکر خبیث بدطینتی هستند که اصلاً با هر اقدام مفید و خوبی اصولاً مخالفند (۲)

وی در ۱۸ خرداد ۱۳۴۲، پس از واقعه ۱۵ خرداد، در همدان این گونه سخن گفت:

در کنگره دهقانان ایران در دیماه سال گذشته ... متذکر شدم که دو قوه از پای نخواهند نشست، چون در آزادی ملت ایران و رفاهیت آنها آن دو قوه مرگ خودشان را مشاهده میکردند. یکی از آنها ارتجاع سیاه بود که تجلی آن را در روز چهارشنبه پانزده خرداد در شهر تهران مشاهده کردیم. مرتجع سیاه از چندی پیش این اقدامات را شروع کرد، به هر کسی که تریاک میکاشت گفت تریاک بکار و به هر کسی که تریاک میکشید گفت تریاک بکش. افراد قاتل پیشینه دار، کسی که برادر خویش را کشته بود (۳) و نظایر آنها را در ملاقاتهای شبانه در کافه های تهران پس از صرف مشروب با مقداری پول روانه کوهستانهای فارس کردند برای اینکه

ص: ۵۸۲

۱- همان، صص ۳۱۶۹ _ ۳۱۶۶.

۲- همان، ص ۳۲۲۲.

۳- منظور شاه، عبدالله خان ضرغامپور بود، که به دستور وی برادرش خسروخان بویر احمدی در سال ۱۳۳۲ کشته شد.

آنجا قطاع الطریقانه امنیت مملکت را بهم بزنند... حرف آنها اینست که شما دهقانهای که آزاد شده اید دو مرتبه بروید برده بشوید، و این ملکی را که حالا بشما داده شده است پس بدهید... (۱)

شاه در ۱۹ خرداد و در جمع دانشجویان عازم آمریکا اعلام داشت:

جای تأسف است که عده ای آلت دست خارجی شده و به ایجاد بلوا دست زدند، آشوب و بلوایی که اگر جلوی آن گرفته نمی شد معلوم نبود که وضع شما هم اکنون چگونه می بود. اسناد و مدارکی در دست است که نشان می دهد آشوبگران و ارتجاع سیاه چه نقشه های شومی ترتیب داده بودند... ما هرگز اجازه نخواهیم داد که ارتجاع سیاه و مخالفان سعادت ملت ایران در این راه سدی ایجاد کنند و با هرگونه اقدامی علیه مصالح ملی بشدت مقابله خواهد شد (۲)

وی در اول مهر ماه ۱۳۴۲ به مناسبت روز دهقان چنین گفت:

چند صباحی گذشت و همان دو قوه ای که اتحاد غیر مقدس باطنی با هم داشتند شروع به عمل کردند. مهندس ملک عابدی را در فارس به قتل رساندند. کشتن او ما را از اجرای برنامه منصرف نکرد. کشتن او شاید در تصمیم من برای به مراجعه گذاشتن آراء عمومی لوایح اصلاحات ارضی و لوایح دیگری که جامعه ایرانی را زیر و رو میکرد بی تأثیر نبود. آن عکس العمل خائنه باعث تسریع در تصمیم گرفتن از طرف من و تأیید از طرف شما شد که به آن زندگی ناجوانمردانه و غیرقابل تحمل گذشته زودتر خاتمه بدهیم... ششم بهمن آمد و شما ملت انقلاب ملی خودتان را تصویب کردید. ولی این هنوز به عمر خائنه آن اتحاد خاتمه نداده بود. دیدید که بعد از ششم بهمن، بعد از چند روزی یک مشت از خدا بی خبر سعی کردند که در فارس غائله ای راه بیندازند که بخيال خودشان باعث رکود و شکست انقلاب ملی ما بشود. یک مشت مردم گمراه، یک مشت قاتلین حرفه ای و پیشه ای، با تحریک مرتجع و مخرب که ما اسنادش را داریم، به خیال خودشان افتادند توی کوهها که قتل ملک عابدی را تجدید بکنند و یا مارا مرعوب بکنند و

ص: ۵۸۳

۱- محمدرضا شاه پهلوی، همان، صص ۳۲۳۳ _ ۳۲۳۲.

۲- همان، صص ۳۲۳۸ _ ۳۲۳۷.

برنامه را متوقف سازند. به همت سربازهای رشید وطن شما که متأسفانه آنها نیز تلفات دادند و شاید تلفاتشان در حدود هفتاد الی هشتاد نفر از سرباز و ژاندارم و غیره بود آن غائله خائنه و در عین حال بچگانه و مضحک پایان یافت. بعد از آن ما پانزده خرداد را داشتیم که در آن بدترین مظاهر وحشیگری و عقب افتادگی و تحجر فکری نمایان شد که برای این مملکت ننگی بود... (۱)

محمد رضا شاه، در مواقع مختلف کینه و خصومت خویش را نسبت به قیام عشایر جنوب و قیام ۱۵ خرداد نشان می داد. وی، قریب ده سال بعد - سوم بهمن ۱۳۵۱ - در کنگره بزرگداشت دهه اول انقلاب بیان داشت:

.... زیر و رو کردن یک چنین وضعی بدون عکس العمل نمیتوانست بماند، دیدیم که بزودی آن رؤسای قبائل همان کسانی که از خون مردم ارتزاق می کردند، همان عروسک هائیکه بدست خارجی به جنبش در میآمدند، همان افرادی که آلت اجنبی بودند، بکمک توده ای های بی وطن اول سعی کردند که در فارس قیام بکنند. اما تلاش مذبحخانه آنان بجایی نرسید. در آن قیام در حدود ۷۰ نفر از سربازان ارتش ایران جان خود را فدا کردند و در کوههای فارس به شهادت رسیدند. بار دوم در پانزدهم خردادماه ارتجاع سیاه با همدستی دائمی توده ای های بی وطن کاری در تهران کردند که ننگ آن هیچ گاه پاک نخواهد شد... و نیز آتش زدن کتابخانه و کارهای وحشیانه دیگر همیشه بخاطر خواهد ماند. ولی این اقدام مفتضحانه بشب نکشید و به زودی خاموش و خفه شد و در همان روز ارتجاع سیاه از بین رفت (۲)

شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» که پس از زوال قدرتش چاپ و منتشر شد، تقریباً همان ادعاهای پیشین را تکرار کرد، وی، می گوید:

ملت ایران در سال ۴۱ ندای مرا دریافت و نظرات و پیشنهادهایم را با شور و هیجانی بی مانند به اکثریتی قاطع تصویب و تأیید کرد. اما شش ماه بعد با یک شورش خونین رؤسای ایلات در جنوب کشور و اغتشاشات دامنه داری در تهران در جهت مخالفت با اصلاحات اجتماعی روبرو شدیم... شورش جنوب و

ص: ۵۸۴

۱- همان، صص ۳۳۲۰ - ۳۳۱۹.

۲- همان، جلد هفتم، صص ۶۶۹۴ - ۶۶۹۳.

اغتشاشات تهران به وسیله گروهی از خانها و بزرگ مالکان ترتیب یافت که چاره دیگری برای مبارزه و مقابله با اصلاحات ارضی نمی دیدند... اغتشاشات خرداد ۱۳۴۲ جنبه کاملاً ارتجاعی و غارت و چپاول و آتش افروزی به دست اراذل و اوباش داشت. محرک اغتشاشات، غارتها و آتش افروزیها، فرد ناشناسی به نام آیت الله خمینی بود که مخصوصاً با اصلاحات ارضی و آزادی زنان شدیداً مخالفت می ورزید... (۱)

بدین گونه، محمدرضا شاه که همواره ذهن و زبانش نسبت به قیام عشایر جنوب و قیام ۱۵ خرداد، آمیخته و نگران بود؛ تا پایان پادشاهی پاک نشد.

اسدالله علم نخست وزیر

قیام عشایر جنوب، در دوره نخست وزیری اسدالله علم روی داد. وی، که از تیرماه ۱۳۴۱ تا اسفند ۱۳۴۲ نخست وزیر بود، در سخنان خویش مطالب عناد آمیزی در باب قیام مزبور بیان کرده است. وی، در اعلامیه دولت که به مناسبت قتل ملک عابدی، روز چهارشنبه ۲۳ آبان ۱۳۴۱ منتشر نمود، اعلام داشت:

هموطنان عزیز چنانکه اطلاع یافتید مهندس ملک عابدی رئیس حوزه اصلاحات ارضی منطقه فیروز آباد فارس بر اثر یک توطئه ناجوانمردانه شهید شد... توطئه بدست کسانی انجام گرفته که تاکنون چه مستقیم و چه غیر مستقیم از دسترنج رعیت سابق استفاده کرده اند... جوان ناکام مهندس ملک عابدی شهید راه آزادی و سرافرازی ملت ایرانست... باز هم به کسانی که در راه استقلال ما _ آزادی ما و سربلندی ما در دنیای امروز اخلاص میکنند چنانکه هفته پیش اعلام کردم میگویم که چرخ زمانه به عقب بر نمی گردد. اصلاحات باید بسرعت پیش برود و دولت با نهایت قدرت هرگونه توطئه را در هر کجا پیش بیاید در هم خواهد کوبید و توطئه کنندگان را بملت ایران معرفی خواهد کرد... (۲)

مدتی بعد، در پنجم آذرماه، رونامه های رسمی کشور به نقل از نخست وزیر نوشتند:

ص: ۵۸۵

۱- محمد رضا پهلوی، همان، ص ۱۳۷.

۲- اطلاعات، همان، صص ۱ و ۱۷.

«...دولت هم علت بروز حادثه فارس را می داند و هم محرکین را می شناسد و هم اینکه مرکز تحریکات را میدانند ولی آنچه را که مصالح اقتضاء کند میگوئیم و عمل میکنیم و اگر لازم باشد محرکین را بملت ایران معرفی خواهد کرد. محرکین واقعه فارس در تهران و شیراز هستند.»^(۱)

علم، پس از شروع قیام عشایر، در ۲۶ اسفند ۱۳۴۱، در ملاقات با دانشجویان گفت:

همین الآن لابد شنیده اید برای این که زارعین صاحب زمین نشوند، برای اینکه زارعین صاحب ملک و آب نشوند، یکی دو نفر در مناطق جنوبی که گویا منطقه آقایان هم نبود شروع کردند به کشتن [..] البته فوری دولت عمل کرد و قلع و قمع شدند. زمین هایی که مال آنها بود حتی قسمتی که در حد نصاب ممکن بود که در دستشان باقی بماند آنرا ارتش اشغال کرد و آنها بصورت رایگان بین زارعین تقسیم میشود... تمام اینها دنباله اش که بیاید سرش میرسد به تهران ... که من الآن مصلحت نمی دانم بگویم. میرسد به منابع روشنفکر و غیرروشنفکر...^(۲)

وی، دو روز بعد در مصاحبه ای مطبوعاتی، اعلام کرد:

اوضاع فارس کاملاً عادی است و اشراری که با اصلاحات ارضی مخالف بودند منکوب و متواری شدند و دهات متعلق به شهبازی واقع در کوه مره فارس و دهکده های اطراف فیروز آباد از چنگ اشرار توسط ژاندارم های رشید ما بیرون آمد^(۳)

علم که در مصاحبه های خویش، به طور مرتب دروغ می گفت، در پاسخ یکی از دانشجویان عازم جنوب که در خصوص وقایع جنوب بدو گفت: «ما با توجه به این مسئله از جناب آقای نخست وزیر که بیشتر اوقاتشان این روزها صرف میشود بختم غائله فارس معذرت میخواهیم و این شرمساری را از ما میپذیرید و امیدوارم که جریان تمام بشود.» اعلام داشت: «از این حس نفرت و انزجاری هم که راجع به کار چند غارتگر در فارس اظهار داشتید واقعاً خوشحال شدم، ولی تمام وقت من صرف آنجا نمیشود، حتی چند دقیقه هم در روز صرف آنجا نمیشود بجهت اینکه مطلب خیلی کوچکتراز آنست که

ص: ۵۸۶

۱- کیهان، (۵ آذر ۱۳۴۱، شماره ۵۸۱۱)، صص ۱ و ۹ / اطلاعات، (پنجم آذر ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۹)، ص ۱.

۲- اطلاعات، (۲۶ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۱۰۴۸)، ص ۱۷.

۳- همان، (۲۸ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۱۰۵۹)، ص ۱ / مهر ایران، (۲۹ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۷۸۹)، ص ۴.

وقت دولت را بگیرد. چنانکه اطلاع دارید عده زیادی سرکوب شدند و هر کس هم که یاغی بوده است، املاکش در دست تقسیم است بین زارعین بصورت رایگان...»^(۱)

نخست وزیر که سعی می نمود از وقایع جنوب بسیار کم سخن بگوید، در اوایل خرداد ۱۳۴۲، در مراسم کلنگ زنی یک دبستان گفت:

مرتجعین و گردنه بندها و شکست خورده ها متحد شده اند تا انقلاب شاه و ملت ایران را خنثی کنند ولی انقلاب ما شکست ناپذیر است^(۲)

وی، اضافه می نماید:

... در هفته گذشته عرض کردم که خیلی مضحک است که دسته های مخالف بهم نزدیک شده اند... مثلاً یک آدم مرتجع و یک آدم توده ای بهم نزدیک می شوند و با یک نفر گردنه بند، با کسیکه دم از منافع مردم میزد و نقاب مردم دوستی بچهره زده بود با هم یکی شده اند تا در راه پیشرفت ملت ایران سنگ بیاندازند. این مخالفتها هم بدلیل اینستکه پیشرفت ملت ایران برخلاف منافع آنها است^(۳)

نخست وزیر، در موقع معرفی هیأت دولت در دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی، جریان جنگ گجستان را این گونه تعریف کرد:

بنده یک مثالی عرض میکنم که بسیار امیدوارکننده است و آن عبارتست از همین جریانی که ما ... ناراحتی کوچکی [در] جنوب داشتیم. در آنجا (یکی از نمایندگان _ بفرمائید فارس) بله، حتی در ناحیه مخصوصی از فارس، بویر احمدی. در آنجا وقتی یک دسته کوچکی از سربازان ما دچار حمله اشرا شدند معلوم شد که یک اشتباه کوچک تاکتیکی کرده اند، یعنی داخل یک دره ای شده اند بخیال آنکه آن دره امن هست. وقتی اشرا با آنها نزدیک شده اند و شروع به تیراندازی کرده اند یک عده ای سربازان ما تلفات دادند. اشرا بعبادت همیشگی شروع کرده اند به قیه زدن ... که سربازان و افسران ما دست و پایشان را گم بکنند و فرار بکنند. یک سرباز و یک افسر پایش را عقب نگذاشت، بطوریکه در یک جنگی که باید دو سه نفر تلفات داده شود از یک عده صد نفری قریب سی نفر در جا بشهادت رسید (وزیر

ص: ۵۸۷

۱- مهر ایران، (۲۸ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۷۸۸)، ص ۳.

۲- همان، (۲ خرداد ۱۳۴۲، شماره ۱۸۳۳)، ص ۱.

۳- همان، ص ۷.

جنگ _ شش افسر بشهادت رسیدند) ولی یک نفر عقب نرفت، تا وقتی که اشرار هم متوجه شدند که اینها تسلیم شدنی نیستند و ممکن است کومک برایشان برسد آنها بکوهها عقب نشینی کردند... فداکاری این عده البته بقیمت جان چند نفر از ابنای وطن ما تمام شد، بقیمت یک شکست موقتی تمام شد، لیکن این فداکاری پشت اشرار را شکست و من همانروزها میشنیدم از دوستان فارسی خودم، گمان میکنم که آقای [جعفر] ابطحی اینجا تشریف دارند که شاهد عرایض من هستند که این فداکاری یا این شکست پشت اشرار را شکست، یعنی احساس کردند که با این ارتش نمی توانند پنجه نرم بکنند و این ارتش نیست، بچه شهری نیست که بقول خودشان وقتی یک قیه ایلات را شنید جاخالی بکند(۱)

جهانگیر تفضلی، وزیر مشاور و سرپرست اداره انتشارات و رادیو

وی، در میان مقامات مسئول حکومت پهلوی، بیش از همه دروغ پردازی و گزاف گویی می کرد. به نظر می رسد، جهانگیر تفضلی در دروغ پراکنی و وارونه جلوه دادن وقایع جنوب سرآمد سردمداران و سخنگویان وقت حکومت پهلوی بوده است.

وی در ۲۱ اسفند ۱۳۴۱ می گوید:

... از وقتی که انقلاب عظیم اجتماعی ملت با افتخار ما برهبری شاهنشاه پیروزی های خود را آغاز کرد، عده معدودی که سود آنان در زیان اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بخصوص اسارت و رعیتی دهقانان محبوب کشور ما بود بصورتها و لباس های مختلف بمبارزه برخاستند. و چون این مقاومت ها در برابر اراده ملت ایران یکی پس از دیگری در هم شکست، مخالفین آزادی دهقانان و دشمنان پیروزی و افتخار زنان ایران که تظاهرات کوچک و بی اهمیت آنان در برابر نهضت افتخار آمیز زنان ایران و انبوه دهقانان زحمتکش ما مانند پرکاهی در برابر طوفان بود، دست بکار اطلاعیه پراکنی و شایعه سازی شدند... این شایعات دروغ نه تنها بکلی بی اساس است بلکه درست برخلاف هدف و منظور دولت است. ساختن این

ص: ۵۸۸

دروغها آخرین تلاش های فئودالیزم و ارتجاع است و متأسفانه برخی از خبرنگاران خارجی و داخلی دانسته و ندانسته با تکرار این دروغهای مغرضانه که از ناحیه دشمنان ملت ایران جعل میشود آتش بیار دشمنان انقلاب اجتماعی و مقدس ما شده اند^(۱). بنابراین، او به کلی منکر هرگونه اتفاق یا حرکت مخالفی می گردد و هیچ اشاره ای به قیام عشایر که تازه شروع شده بود، نمی نماید.

تفضلی، یک هفته پس از عید سال ۱۳۴۲، در مصاحبه ای مطبوعاتی اعلام داشت:

... مخالفین اصلاحات تمام نیرو و امکانات خود را بکار میبرند تا شایعاتی را جعل و بر سر زبانها بیاندازند. این شایعات جزو آخرین کوشش های مخالفین است و مبارزه با آنها مهم ترین کارهای ما بشمار می رود... جریانات فارس را جز راهزنی نمیتوان نام گذارد و این چیزی است که همیشه سابقه داشته است و حتی جریان امسال ملایمتر از گذشته بوده است... عده ای از رؤسای عشایر کوشیده اند از پیشرفت اصلاحات ارضی در فارس جلوگیری کنند و ژاندارمری نیز مجبور باعمال زور گردید. در نتیجه چند خان تسلیم شدند و اظهار اطاعت کردند و بقیه نیز پراکنده و متواری شدند. وی گفت: دسته ای از راهزنان که هنوز تعدادشان زیاد است در دستجات ده تا پنجاه نفری فعالیت می کنند. و تعداد این دستجات را بین ۵۰ تا ۶۰ تخمین میزنند. عملیات پاک کردن فارس از اشرار بوسیله ژاندارمری ادامه دارد و در مدت کمی آن استان و بقیه نقاط کشور از وجود آنان پاک می شود... شایع کرده اند که در فارس دو هواپیما بوسیله اشرار سقوط کرده است، در حالیکه آنها یک کلاغ را هم زده اند^(۲).

روزنامه اطلاعات، به نقل از تفضلی نوشت: «غائله فارس به کلی سرکوب شد.»^(۳)

وزیر مشاور، تقریباً ده روز بعد در مصاحبه مطبوعاتی خویش، به اختصار وقایع فارس را این گونه اعلام داشت:

ص: ۵۸۹

۱- مهر ایران، (۲۱ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۷۸۲)، ص ۲.

۲- همان، (۱۱ فروردین ۱۳۴۲، شماره ۱۷۹۲)، ص ۸ (این مصاحبه در روز چهارشنبه هفتم فروردین ماه برگزار گردیده است.

رجوع شود: اطلاعات، (هفتم فروردین ۱۳۴۲، شماره ۱۱۰۵۳)، ص ۱.)

۳- اطلاعات، همانجا.

.... مقاومت خانها در فارس درهم شکسته شد، اما دو سه تن دیگر هنوز در کوهها متواری هستند... اسلحه متجاسرین فارس معمولی است و حتی یک مسلسل هم ندارند(۱)

وی، قتل سرگرد فاطمی زاده را مربوط به قشقایی ها و در منطقه قشقایی ذکر می کند(۲)

تفضلی به دروغ اعلام می نماید، در این نبرد «بین ۴۰، ۵۰ تن از افراد مسلح فئودالها کشته یا زخمی شدند.»(۳)

وی، دو هفته بعد، نسبت به خبرنگاران انتقاد نمود که:

... خبرنگاران همیشه می خواهند که نقطه ضعفی ببینند و از آن استفاده کنند. چنانچه دیدید و شنیدید و یک خبرنگار خارجی خبر داده بود عشایر جنوب قیام کرده و دو طیاره جت دولت را انداخته. در صورتیکه هیچ عشیره ای قیام نکرده بود و فقط چند خان بودند که می خواستند از اصلاحات ارضی جلوگیری کنند ولی موفق نشدند... (۴)

تفضلی، چند روز بعد در مصاحبه ای مطبوعاتی اعلام داشت:

بدانشجویان آزادی تظاهرات داده شد و حتی بلندگوی آنها را که بنفع فئودالیزم و ارتجاع تبلیغ میکنند تعمیر کرده ایم... من خودم از همین خبرگزاری خارجی درباره ایران خبرهایی دیدم که نه تنها دروغ بلکه عجیب بود. مثلاً نوشته بود عشایر قشقایی و ممسنی بر ضد دولت قیام کردند، در صورتیکه عشایر قشقایی و ممسنی اگر بیشتر از هم وطنان موافق با انقلاب نبودند، به تنهایی کوشش آنها برای انجام شدن انقلاب کمتر نبود(۵)

وزیر مشاور، چند روز پس از جنگ گجستان، بدون اینکه خبری از واقعه بدست دهد، اعلام نمود: «دیگر مصاحبه نمیکنند.»(۶)

ص: ۵۹۰

۱- اطلاعات، (۱۷ فروردین ۱۳۴۲، شماره ۱۱۰۶۰)، ص ۱.

۲- همانجا.

۳- همان، ص ۱۵.

۴- مهر ایران، (۲۱ فروردین ۱۳۴۲، شماره ۱۷۹۸)، ص ۶.

۵- همان، (۲۵ فروردین ۱۳۴۲، شماره ۱۸۰۰)، ص ۶.

۶- مهر ایران، (۵ اردیبهشت ۱۳۴۲، شماره ۱۸۱۰)، صص ۱ و ۸.

حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی وقت از جمله کسانی بود که با سخنان تند و تحریک آمیز خویش، عشایر را مورد حملات متعدد قرار داده است. او، پس از کشته شدن ملک عابدی، دائماً در تنبیه و تحقیر عشایر جنوب سخن می گفت. وی، البته چند روز پس از شروع قیام عشایر، از سمت خود استعفا داد و به جای او «تیمسار سپهبد ریاحی» منصوب گردید^(۱) چکیده سخنان وی به شرح زیر است.

۱- «... این جنایت [قتل ملک عابدی] به تحریک ملاکین بزرگ فارس بوده و آنها جلسات سری تشیکل میدهند و حتی پولهایی نیز تاکنون برای تحریکات خود بر ضد اصلاحات ارضی در منطقه فارس خرج کرده اند ... علیرغم این تحریکات کار اصلاحات ارضی در ناحیه فارس تا یکماه دیگر پایان میرسد.»^(۲)

۲- «لکه فارس با خون قاتلان پاک میشود. تا ۴۵ روز دیگر اثری از فتودالیته در فارس نخواهد بود.»^(۳)

۳- «خانها فارس را غارت کرده اند... فتودالیسم مانع تشکیل یک مجلس ملی است و با برانداختن فتودالیسم ۱۶ میلیون دهقان آزاد میشود.»^(۴)

۴- «ریشه حوادث فارس در تهران بوده است، ولی من مصلحت نمیدانم اسامی افراد را در اینجا افشا کنم.»^(۵)

۵- «بافتضاح چادرنشینی در فارس خاتمه میدهیم... من باید بگویم عده ای میخواهند ممسنی را در فارس منطقه ایل نشین قلمداد کنند ولی ما در آنجا عشیره نمی شناسیم.»^(۶)

«چادرنشینی ... خود یکی از افتضاحات منطقه فارس است.»^(۷)

ص: ۵۹۱

-
- ۱- رجوع شود: کیهان، (۲۰ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۵۸۹۵)، ص ۱ / اطلاعات، (۲۱ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۱۰۴۴)، ص ۱.
 - ۲- اطلاعات، (۲۳ آبان ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۴۹)، ص ۱۷.
 - ۳- کیهان، (۲۴ آبان ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۲)، ص ۱.
 - ۴- اطلاعات، (۲۶ آبان ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۵۱)، ص ۱.
 - ۵- کیهان، (۲۹ آبان ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۶)، ص ۱۳.
 - ۶- اطلاعات، (هفتم آذر ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۶۱)، ص ۵.
 - ۷- همان، ص ۶.

۶- «ماجرای قتل ملک عابدی تکرار نمیشود. کار توطئه فارس را در تهران اداره میکردند.» (۱)

«ریشه این تحریکات در تهران است، بطور قطع و یقین این تحریکات خاتمه پیدا خواهد کرد. در بین مالکان آدم عاقل و شریف زیاد وجود دارد...» (۲)

سپهد کریم وهرام، استاندار فارس

سپهد وهرام، که بلافاصله پس از قتل ملک عابدی به استانداری فارس و بنادر برگزیده شد، همواره با تندی و خشونت و غرور بیجا سخن می گفت و عشایر را به سخره می گرفت. گزیده سخنان وی _ به نقل از روزنامه ها و مجلات کشور _ بیانگر این موضوع است.

۱- «اگر سر و صدا راه بیاندازید، اگر دسیسه بازی کنید، اگر بخواهید نقشه بکشید و جنجالی درست کنید، آنوقت لباس نظامی میپوشم، قداره را از رو می بندم و با توپ و تانک آدم میکشم! من وهرام هستم و امنیت می خواهم. نسل کسی که امنیت را بهم بزند از روی زمین بر می دارم.» (۳)

۲- «عوامل مخرب میکوشند در اذهان مردم ایجاد توهم کنند. اگر عده ای در دادن رأی شرکت نکنند مهم نیست، چون در تیمارستان هم کسانی هستند که معاف خواهند بود!» (۴)

۳- «دولت ایران از دو ماه قبل در خاک (۵) فارس و شاید هم همه نقاط کشور کلمه (عشایر) را از مکاتبات خود حذف کرده است. ما دیگر کسی را بنام (عشایر) نمیشناسیم. در فارس کلیه سازمانهای عشایری ارتش حذف شده و افسرانی که بنام (افسران عشایری) نامیده میشدند از مناطق مختلف احضار شده اند.» (۶)

۴- «امروز قدرت ارتش طوری است که ظرف یکی دو ساعت میتواند با هواپیما

ص: ۵۹۲

۱- کیهان، (۱۳ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۵۸۸۹)، ص ۱.

۲- همان، ص ۱۳.

۳- روشنفکر، (اول آذرماه ۱۳۴۱، شماره ۴۷۹)، ص ۴۹ / کیهان، (۲۴ آبان ۱۳۴۱، شماره ۵۸۰۲)، ص ۱.

۴- کیهان، (۳ بهمن ۱۳۴۱، شماره ۵۸۵۸)، ص ۱.

۵- اصل: خارک

۶- تهران مصور، (۲۶ بهمن ۱۳۴۱، شماره ۱۰۱۵)، ص ۹.

یک لشکر در منطقه ای پیاده کند. من شخصاً حاضریم تمام تفنگها و فشنگهای لشکر را با افراد غیر نظامی بدهم و بعد خودم با دو تانک در میان آنان خواهم رفت آنگاه ملاحظه خواهید کرد که تمام آنها بجای خواهند نشست...» (۱)

۵- «... یک عده که سوابق زیادی در شرارت و آدمکشی و اخلاصگری دارند دوباره مشغول کاشتن تریاک شده بودند _ ما برای محو کشت تریاک که در این زمینه قانونی داریم اقدام کردیم ولی این افراد در مقابل مأموران شدیداً مقاومت کردند. اینها پرونده های زیادی در آدمکشی و دزدی و شرارت دارند و هنگام برخورد با مأمورین به تیراندازی و زد و خورد پرداختند و البته یک عده شان کشته شدند. بزودی چند نفر باقیمانده هم در شیراز بدار مجازات آویخته خواهند شد.» (۲)

۶- «... تا ۲۴ ساعت دیگر کلیه اشرار یا در بمباران نابود یا در شیراز بدار آویخته میشوند. من حتی اجازه نمیدهم اجساد اشرار در شیراز دفن شود. از اینکه عده ای بیگناه در این بمباران از بین میروند متأثرم، ولی چاره دیگری نیست.» (۳)

۷- «... موضوع شرارت و سرقت مسلحانه چند نفر انگشت شمار سارق و خائن که سوابق شرارتهای عدیده دارند و باغوای خائنین دیگر و باقتضای طبع خیانت پیشه خود بشرارت پرداخته اند و عده ای از آنان تاکنون ضمن زد و خورد با افراد ژاندارم مقتول شده... و چند نفر باقیمانده هم شاید تا موقعی که این مطلب در جراید چاپ شود دستگیر و مجازات شوند، آنقدر اهمیت نداشته که باینصورت در جراید چاپ شود» (۴)

سپهد بهرام آریانا، فرمانده نیروهای عملیات جنوب

آریانا، پس از چند روز که قیام عشایر جنوب آغاز شده بود، از طرف محمد رضا شاه، مأمور سرکوب سریع عشایر می گردد (۵) وی، با ترفندهای بیرحمانه و محیلانه،

ص: ۵۹۳

۱- کیهان، (۱۳ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۵۸۸۹)، ص ۱۳.

۲- مهر ایران، (۲۱ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۷۸۲)، ص ۳.

۳- کیهان، (۲۲ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۵۸۹۷)، ص ۱.

۴- مهر ایران، (۲۳ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۷۸۴)، ص ۱ / اطلاعات، (۲۳ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۱۰۴۶)، ص ۱۷.

۵- اطلاعات، (۲۱ اسفند ۱۳۴۱، شماره ۱۱۰۴۴)، ص ۱.

موفق گردید طی قریب شش ماه، قیام را خاموش سازد. او در آثار خویش، راجع به عشایر و قیام آنها مطالبی نوشته است. از جمله می گوید:

۱- یک تحول بزرگ اقتصادی و اجتماعی به پیشوائی اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی در دو سال اخیر فصل نوینی را در تاریخ این ملت کهن سال و باستانی گشود... ملت ایران که آمادگی کامل داشته و تشنه این اصلاحات بود پشتیبانی بی سابقه خود را نسبت باصول ششگانه به جهانیان نشان داده. عکس العمل این جنبش ملی حرکات مذبحخانه و ابلهانه یک عده تاریک دل و تبه کار بود. این جانیان که مانند زالو عادت بمکیدن خون طبقات زحمتکش جزء طبیعت ثانوی آنان شده بود توطئه هائی را آغاز کردند. از طرفی از سادگی و عقاید دینی توده مردم سوء استفاده کرده و بدست یک عده روحانی نمای شیاد آتش ناامنی را در شهرها دامن میزدند. از سوی دیگر با برپا کردن آشوب و طغیان مسلحانه بوسیله یک عده تبه کار حرفه ای غائله جنوب را بوجود آوردند. اشرار جنوب که محور اصلی این عملیات ارتجاعی بودند با اشغال کوهستانهای سخت و غیر قابل دست رس و ناامنی جاده ها و شهرها و آبادیهای جنوب کشور [۱] شروع به کشتار و چپاول کرده و کوشش داشتند که نیروهای مسلح ارتش را مدتهای طولانی و با عده های زیاد در گیر کنند....(۱)

۲- خصائص اشرار: بسیار دلیر، خشن، تیرانداز ممتاز، کوه نورد برجسته، ورزیده در حفاظت انفرادی، ماهر در استتار بویژه از نظر اکتشافات هوائی، استعداد زیاد تشخیص زمین و انتخاب بهترین پناه گاه ها، مهارت کامل در دستبرد و عملیات شبانه، ورزیدگی کامل در برقراری تأمین، بسیار قانع، بسیار باهوش، سوار کار ماهر، مهارت زیاد در جاسوسی - کسب اطلاع و انتشار اخبار دروغ، کم شدن ارزش رزمی آنها در مناطقی غیر از مسکن خود ... ورزیدگی کامل در هدایت زد و خورد های محلی، ولی عدم استنباط وضعیت کلی ... این افراد بسیار ورزیده و آنطوری هستند که آرتشها با زحمات و مخارج گزاف میخوانند واحدهای کماندو

ص: ۵۹۴

ارتشبد حسین فردوست

فردوست در خاطرات خویش، مطالب دست اول و مهمی از قیام عشایر جنوب ارایه داده است. وی که در آن زمان مسئول اصلی «دفتر ویژه اطلاعات» کشور بود، از تمام حوادث مملکت اطلاع کافی می یافت. او در خاطرات خویش می گوید:

از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که دوران ۲۵ ساله دیکتاتوری محمد رضا [شاه] شروع شد، تا انقلاب دو حادثه مهم امنیت سلطنت او را به مخاطره انداخت. یکی شورش عشایر جنوب در سالهای ۴۲ - ۱۳۴۱ بود (۲) و دیگری قیام وسیع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ... محمد رضا تصمیم گرفت ... ایلات و طوایف فارس را خلع سلاح و منکوب کند و از سال ۱۳۴۰ در این زمینه به ژاندارمری دستوراتی داد، که در نتیجه منجر به شورش وسیعی در عشایر جنوب گردید. شورش جنوب تقریباً مصادف با اوایل کار «دفتر ویژه اطلاعات» بود و سر تیپ علوی کیا (قائم مقام ساواک) و سپهبد مالک (فرمانده ژاندارمری) عضو «شورای عالی هماهنگی» که در آن زمان «شورای امنیت» خوانده می شد، بودند. مالک در جلسات شورا کراراً از دستورات محمد رضا برای خلع سلاح عشایر صحبت می کرد، که به بسیاری از استان های کشور مربوط می شد... ژاندارمری دستورات شدید برای خلع سلاح داشت... به هر حال شدت عمل ژاندارمری به شورش عشایر فارس منجر شد و محمد رضا برای سرکوب عشایر، سپهبد آریانا را به عنوان فرمانده عملیات جنوب تعیین کرد و واحدهای کافی در اختیار او گذارده شد... به دستور او یک گردان کامل بدون پهلودار چپ و راست و جلودار و عقب دار وارد دره ای شد. حدود ۵۰ نفر از عشایر زمانیکه گردان به طور کامل وارد دره شد، عقب آنها را بستند و از طرفین و جلو، نفر به نفر را به گلوله بستند. کلیه گردان فوق قلع و قمع شد و حتی یکنفر نجات نیافت. گردان دیگری نیز به همین وضع دچار شد که [یک سوم] آن توانست فرار کند.

ص: ۵۹۵

۱- همان، صص ۴ - ۳.

۲- اصل: ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱.

چون تلفات ارتش سنگین بود و پایان هم نداشت، فکر کردم که اشکال کار در تاکتیک جنگی علیه عشایر است، لذا سرلشکر فاطمی، استاد دانشگاه در جنگ عشایری، را احضار کردم و با اطلاع محمد رضا او را به شیراز اعزام داشتم تا در ستاد عملیاتی آریانا به عنوان متخصص جنگ عشایری کار کند. چنین شد و با طراحی های فاطمی پس از ۶ ماه جنگ پایان یافت. تعدادی از عشایر از بین رفتند و بقیه تسلیم شدند و به دستور محمد رضا چند نفر از سران عشایر تیرباران گردیدند. به هر حال، پس از خاتمه عملیات، آریانا مانند فاتح وارد تهران شد و به ریاست ستاد ارتش و ارتشبدی رسید و پس از چندی سرلشکر فاطمی را بازنشسته کرد... [سرهنگ علاءالدین] ناظم در جریان جنگ علیه عشایر فارس نقش چشمگیر داشت و در رأس یک گردان زبده در محلی نمایان می شد و عشایر را به رگبار می بست. خسرو داد نیز با واحد چتر باز مانند معاون ناظم عمل می کرد. ناظم در عملیات جنوب بسیاری از واحدهای عشایر را غافلگیر و نابود کرد و به علت روحیه اش آریانا از او حساب می برد (۱) او بتدریج سرتیپ و سرلشکر شد، ولی به علت همین روحیه در درجه سرلشکری باقی ماند و محمد رضا با ترفیع او موافقت نکرد، در حالیکه سایر افسران به سپهبدی رسیدند (۲).

(ب) موافقان

به احتمال قریب به یقین، اکثریت کسان و گروههای مخالف حکومت پهلوی دوم، با حرکت عشایر جنوب موافق و به صورت آشکار و نهان آن را ستوده و تأیید نموده اند. در میان مخالفان مشهور رژیم، روحانیون _ به رهبری امام خمینی (ره) _ در رأس هرم قرار داشتند. علاوه بر روحانیون، برخی گروههای سیاسی نیز در اعلامیه ها و بیانیه های خویش، قیام عشایر جنوب را تأیید کرده اند. در لایحه لای اسناد و نوشته های موجود، نمونه هایی از حمایت و موافقت روحانیون و گروههای سیاسی در دست است، که در این بخش ارایه می گردد.

ص: ۵۹۶

۱- بخشی از خاطرات فردوست، از جمله نقش چشمگیر سرهنگ ناظم در سرکوب عشایر، بیشتر نقد شده است.

۲- فردوست، همان، صص ۵۰۸ _ ۵۰۵.

بی تردید، مشهورترین و استوارترین مخالف رژیم پهلوی در سال های ۱۳۴۱ به بعد، آیت الله حاج سید روح الله موسوی خمینی بود. در واقع، محور اصلی و اولیه حرکت های مخالف رژیم پهلوی دوم، از مهر ۱۳۴۱ به بعد، امام خمینی بود. اعلامیه ها، سخنرانی ها و پیام های متعدد و مهیج ایشان، در نزد تمام ملت ایران - اعم از عوام و خواص - تأثیرگذار و برانگیزنده بود.

بخش عمده ای از قیام عشایر جنوب، مرهون و متأثر از اعلامیه ها و عملکرد امام خمینی بود. نمونه های متعدد آن در فصول پیشین ارایه شده است. به درستی می توان حدس زد، امام خمینی نسبت به قیام عشایر جنوب، دیدگاهی مثبت و تأیید کننده داشته است. روایتی که سید علی اکبر محتشمی به نقل از آیت الله شیخ صادق خلخالی آورده، کاملاً مؤید این نظر است. او می گوید:

اصولاً روح مبارزه با ستم و ستمگر در وجود حضرت امام نضج گرفته بود و لذا از هیچ چیز باکی نداشتند... امام همیشه دشمنان را خیلی حقیرتر از آن [می] دانستند که بخواهند از آنها واهمه ای داشته باشند. حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای خلخالی در مورد روحیه مبارزه طلبی حضرت امام در خاطرات خود پیرامون ۱۵ خرداد با ما چنین سخن گفتند: سال ۴۱ بود، روزی من خدمت حضرت امام رفته بودم، آن موقع تازه جریان برخورد مسلحانه عبدالله خان که از خوانین بویر احمد بود با دولت پیش آمده بود که به کشته شدن ۱۲۰ تا ۱۴۰ تن از ارتشیه منجر شده بود. امام به من فرمودند که: «خوب است ما هم برویم به این کوه های بویر احمد». من عرض کردم آقا شوخی می فرمایید؟ امام فرمودند: «نه من شوخی نمی کنم جدی می گویم من مطالب را بررسی می کنم اگر صلاح باشد می رویم» (۱)

سندی از ساواک، در دست است که چند روز پس از فاجعه فیضیه، «مأمور ویژه» ساواک «هنگام خروج از منزل آیت الله خمینی در قم» عده ای را مشاهده می نماید که در کوچه ایستاده بودند و اعلامیه ای را قرائت می کردند. «مفاد [اعلامیه] تا آنجا که مأمور ویژه به خاطر دارد به این شرح بود. ما افسران ارتش اجازه نخواهیم داد که حکومت زور

ص: ۵۹۷

و قلدری ادامه یابد و قانون اساسی تعطیل شود... در این اعلامیه از دانشجویان دانشگاه پشٹیانی شده... و همچنین نسبت به وقایع فارس ابراز تأسف شده است...»^(۱)

در میان سران عشایر مبارز، دست کم دو نفر در نوشته ها و گفته های خویش از امام خمینی _ به عنوان رهبر مذهبی و انقلابی مردم ایران _ حمایت و پشٹیانی نموده اند. یکی حبیب شهبازی، که در اعلامیه ای آشکار از روحانیون و مراجع تقلید مخصوصاً حضرت آیت الله خمینی پشٹیانی و جانبداری کرده است. دیگری ملاغلامحسین سیاهپور جلیل، که در ملاقات سرهنگ اشرفی با او، به صراحت نسبت به آزار و اذیت امام خمینی، انتقاد و اعتراض نموده است.

آیت الله طالقانی

آیت الله سید محمود طالقانی، از جمله روحانیون مشهوری بود که در گروههای سیاسی زمان فعالیت انقلابی داشت. وی که از مؤسسين نهضت آزادی به شمار می رود، از روحانیون بسیار فعال سیاسی بود که همراه و همنوا با امام خمینی، علیه رژیم پهلوی تبلیغ و مبارزه می نمود. او در اعلامیه ای با عنوان «برادران مسلمان، هوشیار باشید!» خطاب به افسران، درجه داران و سربازان می نویسد:

... آیا اینها که در کوه و دشت اسلحه گرفته و می جنگند مالکین هستند یا دهقانان [؟] مگر مالکین فارس چقدر هستند؟ اگر دهقانان راضی هستند چرا می گویند اینها یا از جهت فقر و گرسنگی و فشار ژاندارم و مأمورین دولت اسلحه به دست گرفته اند یا از راه وظیفه دین و پشٹیانی از علمای آئین مقدس و حفظ قانون اساسی [.] اینها می دانند که جان و ناموس و اموالشان ملعبه چند تن نظامی مصروع بی مغز است که دامن شرافت افسران با ایمان و تحصیل کرده را ننگین کرده اند... به خدا سوگند، اگر همه کشور به صورت سازمان امنیت و کماندو و چترباز و کارآگاه و پلیس و ژاندارم و دژبان درآید و همه بودجه ای که از ملت گرسنه یا به اسم آنها گرفته می شود صرف این دستگاه ها بشود، وضع شما دوام نخواهد

ص: ۵۹۸

اعلامیه بالا، یکی از مهم ترین مدارک دادگاه در محکوم نمودن آیت الله طالقانی بود. برابر اسناد ساواک، آیت الله طالقانی تلاش می نمود با «سران عشایر فارس بخصوص بویر احمدیها ملاقات» نماید، «و از مجموع نیرو و نفوذ و اسلحه آنها برای یکسره نمودن کار [رژیم] استفاده» کند (۲).

در سند خیلی محرمانه ساواک آمده است:

سید محمود طالقانی عضو شورای مرکزی جبهه ملی و از مؤسسين جمعیت نهضت آزادی در زمینه اهمیت استفاده از اشرار فارس بمنظور مبارزه با دولت چندبار مطالبی بافرد نهضت آزادی بیان و در تاریخ ۵/۳/۴۲ در ملاقات دو نفر از فعالین نهضت با وی که یکی از آنها خود را از اهالی فارس معرفی نموده بود، چنین اظهار می دارد: [من مایلیم با سران عشایر فارس بخصوص بویراحمدیها ملاقات کنم و تقاضا دارم وسیله این ملاقات را فراهم کنید. توجه داشته باشید که این ملاقات بایستی کاملاً محرمانه بوده و برنامه این کار با دقت تهیه شود. تاکنون عشایر فارس هر جنبش و اقدام مسلحانه ای که نموده اند جنبه شخصی و سودجوئی داشته و بعد هم که جیب خود را پر کرده اند اسلحه را زمین گذاشته اند و اما این بار بایستی آنها را متشکل نمود و از مجموع نیرو و نفوذ و اسلحه آنها برای یکسره نمودن کار [رژیم] استفاده کرد.] (همان سند)

آیت الله طالقانی، علاوه بر اظهار علاقه نسبت به دیدار سران عشایر فارس _ بویژه بویر احمدی ها _ برنامه های دیگری در این باب داشته است. از جمله اینکه:

... در گفتگوی دیگری که در روز عاشورای سال جاری [۱۳۴۲] با دو نفر از نزدیکان خود بعمل آورده ضمن تشریح سیاست آینده جمعیت نهضت آزادی افزود: [آیت الله دستغیب در شیراز بایستی با بعضی از سران مؤثر عشایر تماس گرفته و آنها را وادار نماید که طی اعلامیه ای خطاب به دولت ایران و جهانیان اعلام دارند که ما برای حفظ قانون اساسی و روی کار آوردن دولت قانونی از

ص: ۵۹۹

۱- بهرام افراسیابی و سعید دهقان، همان، صص ۲۰۵ _ ۲۰۴.

۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

طریق مجلسین اسلحه به دست گرفته ایم و تا مشروطیت را در این مملکت برقرار نسازیم اسلحه بر زمین نخواهیم گذاشت... هنگامی که عشایر چنین اعلامیه ای را امضاء نمودند نهضت آزادی این اعلامیه ها را تکثیر و توزیع و دانشجویان و سایر دستجات وابسته به نهضت را آماده برای صدور اعلامیه هایی در تأیید نظرات و پشتیبانی از عشایر خواهد کرد... و نمونه های اعلامیه عشایر و نهضت را برای سازمانهای دانشجویی خارج از کشور و سایر مراکز مهم سیاسی جهان خواهد فرستاد...» (همان سند)

به نظر نمی رسد هیچ یک از طرح های آیت الله طالقانی عملی شده باشد؛ زیرا قریب یک ماه بعد، بازداشت و زندانی شد.

روحانیون و مبارزین انقلابی فارس و کهگیلویه و بویراحمد

بی تردید، روحانیون و دیگر مبارزین انقلابی فارس و کهگیلویه و بویراحمد، که با امام خمینی همراه و همدل بودند و در مخالفت رژیم شاه فعالیت می کردند، با تمام وجود از قیام عشایر حمایت و جانبداری می نمودند. برخی از این روحانیون _ خاصه آیت الله شیخ بهاءالدین محلاتی _ از محرکین اصلی عشایر به قیام مسلحانه، محسوب می شدند.

براساس اسناد و روایات در دست، روحانیون برجسته ای چون آیت الله محلاتی، آیت الله سید کرامت الله ملک حسینی، آیت الله سید عبدالحسین دستغیب، آیت الله شیخ صدرالدین حائری شیرازی، آیت الله شیخ حسنعلی نجابت، حجت الاسلام سید مجدالدین مصباحی، جلال الدین آیت الله زاده و ... از لحاظ مادی و معنوی قیام عشایر را کمک نموده اند. در میان روحانیون فارس و جنوب، آیت الله محلاتی نقش تعیین کننده و محوری داشت.

وی، اعتقاد خاصی به قیام و مبارزه مسلحانه داشته است. حیدر علی نجابت با اشاره به این ویژگی آیت الله محلاتی می گوید: «آیت الله محلاتی (رضوان الله علیه) می فرمود: باید تلاش کنید و اسلحه تهیه کنید و با اسلحه به میدان مبارزه بروید!»^(۱)

ص: ۶۰۰

با این دیدگاه، آیت الله محلاتی _ که یک روز پس از دستگیری امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بازداشت و به تهران انتقال داده شد از قیام مسلحانه عشایر جنوب حمایت های مادی و معنوی بسیار نموده است. وی که به همراه آیت الله ملک حسینی طلاب مدرسه علمیه خان شیراز را موظف می نمود اعلامیه های علما _ بویژه امام خمینی _ را در روستاها و مناطق دورافتاده عشایری، پخش و منتشر نمایند، در واقع از محرکین اصلی عشایر بود. به همین دلیل، دائماً در اواخر سال ۱۳۴۱ تا زمان دستگیری در ۱۶ خرداد ۱۳۴۲، بوسیله ساواک و استانداری فارس احضار و تذکر داده می شد. بر اساس اسنادی که در پرونده آیت الله دستغیب موجود می باشد، در تاریخ های ۳۰ بهمن ماه و ۲۷ اسفند ماه ۱۳۴۱ به آیت الله محلاتی تذکر شدید داده شده است. سرهنگ حریری، رئیس ساواک فارس می نویسد: «از طرف آیت الله محلاتی به کلیه علما و وعاظ پیغام داده شده است که جز در مورد مسائل دینی و اخلاقی بحثی در مساجد و غیره ننمایند چنانچه باز تکرار شود اقدام مؤثری خواهد شد.» (۱)

هم چنین، سرهنگ حریری در پاسخ نامه فرمانده لشکر ۱۰ فارس _ سرتیپ عبدالعلی اورمزد _ می نویسد: «توسط جناب آقای استاندار و ساواک به آقای شیخ بهاءالدین محلاتی و چند نفر از روحانیون دیگر تذکراتی داده شد.» (۲)

اما، این تذکرات مانع حمایت مادی و معنوی آیت الله محلاتی از عشایر قیام کننده نبوده است. وی با ارسال کمک های متعدد مالی، مثل پول، کفش، لباس و حتی مواد خوراکی و فشنگ، مبارزان عشایر را در کوهمره سرخی و بویراحمد پشتیبانی می نمود. تقریباً بسیاری از مبارزین روحانی و غیر روحانی فارس که خاطرات خویش را اظهار نموده اند، از ارتباط و پشتیبانی آیت الله محلاتی نسبت به عشایر قیام کننده جنوب سخن رانده اند.

شیخ صدرالدین حائری شیرازی می گوید:

در آن ایام عشایر نیز علیه دستگاه [پهلوی] قیام کردند و در برابر دولت ایستادند و چون مرحوم آیت الله محلاتی مورد توجه آنها بود میان آنان و روحانیت ارتباط

ص: ۶۰۱

۱- یاران امام به روایت اسناد ساواک، کتاب دهم (نفس مطمئنه)، ص ۱۸.

۲- همان، ص ۲۲.

وجود داشت. یکی از طلبه‌ها به نام آقای [سید] علی اصغر حسینی لباس مبدل می پوشید و اعلامیه‌های علما را به سران عشایر می داد. مرحوم غلامحسین سیاهپور یکی از ارکان قدرت در میان عشایر به شمار می رفت. البته ارتباطهایی هم از طریق شهید آیت الله دستغیب با عشایر برقرار بود^(۱).

بنا به نقل جلال الدین آیت الله زاده، برادر آیت الله محلاتی، ایشان به عشایر جنوب که علیه دولت قیام کرده بودند، کمک مالی می کرد؛ «چون آیت الله محلاتی قیام علیه دولت را مشروع می دانستند.»^(۲)

کمک‌های مالی آیت الله محلاتی به عشایر قیام کننده، مورد تأیید تمام مطلعین و رابطین روحانیت و عشایر است. جت الاسلام مجد الدین مصباحی، که خود از روحانیون فعال و مبارز بود و دائماً علیه رژیم سخن می گفت، معتقد است:

بعد از ماجرای قتل ملک عابدی، عشایر غیور فارس مورد تعرض قرار گرفتند و قیام مسلحانه کردند. این قیام برای رژیم شکننده بود. عشایر قیام کننده، به خاطر شخصیت و هویتی که مرحوم آیت الله محلاتی در خطه فارس داشتند و رده بالای روحانیت محسوب می شدند با ایشان تماس گرفتند، برای قیام علیه نظام اعلام آمادگی کردند. آیت الله محلاتی هم حمایت می کردند... سرانجام، رژیم قیام عشایر را سرکوب کرد و عده‌ای را اعدام کرده و عده‌ای را هم زندانی و تبعید کردند^(۳).

سید محمد حسین هاشمی، یکی دیگر از مبارزین می گوید:

قیام در بین عشایر دارای یک برنامه ریزی خیلی جالبی بود؛ حضرت آیت الله محلاتی مورد توجه عشایر بود و آنها از ایشان رهنمود می گرفتند. در یاسوج آیت الله ملک حسینی آنها را تشویق و ترغیب می کرد تا علیه مظالم دولت قیام کنند^(۴).

بنا به روایت سید جعفر عباس زادگان از انقلابیون مبارز فارس: «در جریان قیام عشایر شیرازی (استان فارس) بارزترین ارتباط میان عشایر با روحانیت متوجه مرحوم آیت الله

ص: ۶۰۲

۱- عرفان منش، همان، ص ۸۶.

۲- همان، دفتر اول، ص ۵۴.

۳- همان، صص ۷۸ _ ۷۷.

۴- همان، دفتر دوم، ص ۲۴۹.

دکتر محمد حسن طاهری، از انقلابیون فارس به یاد می آورد که: «... آیت الله محلاتی رضوان الله تعالی علیه نامه نوشته بودند که به وسیله یک نفر به کازرون فرستاده شد و در جلسه ای در کازرون نامه مطرح شد. مخاطب نامه شهبازی بود. شهبازی یکی از سران عشایر کوهمره سرخی بود که یک حرکت ضد دولتی به وجود آورده بود.» (۲)

مجموع روایات، بیانگر نقش محوری آیت الله محلاتی از روحانیون مشهور کشور در زمان قیام عشایر جنوب است. وی، از مراجع تقلید و بزرگ روحانیون جنوب محسوب می شد و از جایگاه بسیار بالایی در جامعه روحانی و توده مردم فارس برخوردار بود. پایگاه مردمی وی، موجب احترام و اقتدار معنوی ایشان در جنوب کشور بود. بنابراین، حمایت های مادی و معنوی ایشان از عشایر قیام کننده، دلگرمی و علاقه بیشتر عشایر را به ضربه زدن بر رژیم پهلوی باعث گردیده است. پسر آیت الله محلاتی، به نام «شیخ مجدالدین محلاتی» نیز همچون پدر، در مخالفت رژیم و حمایت عشایر قیام کننده تلاش می کرد. سندی از ساواک در دست است که نشان می دهد، شیخ مجدالدین محلاتی در شهر قم، نسبت به «قتل عام طوایف لرستان و فارس صحبت کرده» است (۳) متن سند این است: «طبق اطلاع شیخ بهاءالدین محلاتی بانفاق پسرش شیخ مجدالدین روز ۱۸/۳/۴۳ به قم وارد و ... سکونت نموده [و] ظهر روز مزبور منزل خمینی به نهار [ناهار] دعوت داشته [و]. گویا نامبردگان به منظور ایجاد مودت بین روحانیون طراز اول قم فعالیت می کنند و از قرار اطلاع شیخ مجدالدین در جلسه از قتل عام طوایف لرستان و فارس صحبت کرده و گویا آقای شریعتمداری قصد دارد باو تذکر دهد که چنین صحبت هایی را مطرح نکند.» (سند شماره ۳۳)

پس از آیت الله محلاتی، نقش و تأثیر آیت الله سید کرامت الله ملک حسینی از روحانیون معروف فارس و کهگیلویه و بویر احمد _ که خود از بویر احمدی ها بود _ در استمرار قیام عشایر، بویژه کهگیلویه و بویر احمد و ممسنی، بسیار بالا بود. در واقع

ص: ۶۰۳

۱- همان، ص ۱۸۴.

۲- همان، ص ۱۱۵.

۳- به احتمال قریب به یقین، منظور از «طوایف لرستان»، قتل عام تیره های لر و نفر در صحرای باغ لارستان بوده است.

طلاب اعلامیه رسان از مناطق بوير احمد، باوی، ممسنی و کهگیلویه با هماهنگی و مشورت آیت الله ملک حسینی و آیت الله محلاتی به میان عشایر می رفتند. طلابی نظیر سید علی اصغر حسینی، سید عبدالعلی تقوی، سید یونس هاشمی، سید جهان موسوی بیدکی، سید عبدالوهاب بلادی، سید محمد حسین محمودی، سید یحیی تقوی، سید حمدالله حسینی، شیخ یدالله انصاری و ... به تبعیت و احترام آیت الله ملک حسینی و آیت الله محلاتی، خطرات تبلیغ آشکار و انتشار اعلامیه علما در مناطق کوهستانی عشایر را به جان می خریدند.

آیت الله سید عبدالحسین دستغیب، از دیگر روحانیون مبارز و مشهور فارس، نیز با هماهنگی آیت الله محلاتی به عشایر فارس کمک می نمود. وی با ارسال کمک های مالی، عشایر قیام کننده _ خاصه عشایر سرخی _ را جانبداری و تأیید نموده است.

به گفته برخی منابع معتبر آیت الله دستغیب چندین بار، پول و کفش برای جنگجویان کوهمره سرخی ارسال داشته است^(۱).

سندی از ساواک فارس، بیان می دارد که: «برادر [آیت الله دستغیب] بنام سید محمد مهدی دستغیب در زندان به یکی از افراد که در ساواک به فعالیتش اقرار نموده اظهار داشته ما (منظور سید عبدالحسین دستغیب) از قیام عشایر باخبر بودیم و بنا بود که هم زمان [با] آنها به نفع آنها در شهر فعالیت کنیم لیکن منتظر دستور بودیم.»^(۲)

در میان سران عشایر فارس، حبیب شهبازی ارتباط بیشتری با آیت الله محلاتی و برادرش آیت الله زاده و نیز آیت الله دستغیب برقرار نموده بود. بر اساس سندی از ساواک:

یکی از عناصر دستگیر شده جبهه ملی ... اظهار داشته در اوایل غائله فارس روزی در منزل جلال [الدین] آیت الله زاده بودم یکی از طرف حبیب شهبازی آمد و نامه ای برای آیت الله زاده آورده بود. در نامه حبیب شهبازی نوشته بود (ما قیام کردیم شما هم ما را تنها نگذارید به وسیله ایادی محمد ضرغامی و جبهه ملی با ما هماهنگ شوید)^(۳).

خود آیت الله زاده در خاطرات ۱۵ خرداد شیراز می گوید:

ص: ۶۰۴

۱- ایل ناشناخته، ص ۲۷۶.

۲- نفس مطمئنه، همان، ص ۱۴۲.

۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و نیز (رجوع شود: فصلنامه مطالعات تاریخی، همان، ص ۶۱).

به خاطر دارم که یک روز صبح به منزل مرحوم آقای اخوی [آیت الله محلاتی] رفتم. مرحوم آقای دستغیب هم اونجا بود. اخوی فرمودند خوب شد شما آمدید. حبیب الله شهبازی کسی را فرستاده اینجا و گفته من امروز می توانم ستاد لشکر را خلع سلاح کنم ... آقا از من پرسیدند: «چه کار کنیم؟» گفتم: «اصلاً جوابش را ندهید، نامه هم برایش نفرستید، به او بگویید ما در این کار با شما هم نظر نیستیم.» چون نامه به دست مأمورین دولت می افتاد...» (۱)

در هر حال، این گونه ارتباطات میان عشایر قیام کننده و روحانیون فارس وجود داشت. آیت الله دستغیب، در سخنرانی های شدید خویش، به اوضاع ناآرام فارس _ که دولت آن را آرام قلمداد می کرد _ اشاره نموده است. وی می گوید:

... روزنامه نگاران مسلمان را توقیف کردند و امتیاز آنان را گرفته اند. برای اینکه بقیه روزنامه نگاران که به میل آنها هستند هرچه می خواهند بنویسند [.] گفتار کذب. کردار کذب. بنویسند فارس آرام است. عجب آرام است. شما به مصادر امور بگویید بلکه به دنیا بگویید ایران آرام نیست. فارس آرام نیست... (۲)

علاوه بر آیت الله محلاتی و آیت الله ملک حسینی و آیت الله دستغیب، روحانیون مبارز دیگری چون آیت الله شیخ حسنعلی نجابت هم به عشایر کمک مالی می کرد و هم در وصف آنان شعر می گفت.

محمد رضا گل آرایش، از انقلابیون فارس، در ذکر خاطرات ۱۵ خرداد می گوید:

قبل از حوادث سال ۱۳۴۲، در شیراز، عشایر قیام کردند، مرحوم آیت الله نجابت شنیده بود که حبیب الله شهبازی بر علیه دولت قیام کرده، البته ایشان صرفاً به دلیل اینکه آنها به طرفداری اسلام قیام کردند از آنها حمایت می کرد. در مدح آنها شعر می گفت (۳) و آنها را ترغیب می کرد و از جهات مالی هم توسط رفقای که اطراف ایشان بودند، مثلاً ده هزار تومان، پنج هزار تومان، کمتر و یا بیشتر کمک مالی می کرد. افرادی هم می توانستند، فشنگ و یا «پیشتو» و ده تیر، گیر بیاورند، تهیه می کردند، و به آنها می دادند. در نظرم هست که فردی به نام «نورمحمد» از اهالی

ص: ۶۰۵

۱- عرفان منش، همان، دفتر اول، ص ۵۴.

۲- نفس مطمئنه، همان، صص ۴۱ _ ۴۰.

۳- پیشتر، به برخی از این اشعار اشاره شده است.

بویر احمد که سید نجیب و متینی بود، ایشان می آمد و با آیت الله نجابت، ارتباط داشت و از طریق ایشان به نهضت عشایر (فارس) کمک می کردند(۱)

به احتمال زیاد سیدی که با آیت الله نجابت آمد و شد می نمود و از اهالی بویر احمد بود، «سید نورمحمد بلادی» بوده است. وی از خاندان بلادی ساکن ده بزرگ باشت بوده که همچون عمویش سید عبدالوهاب با ملاغلامحسین سیاهپور جلیل ارتباط دوستانه و نزدیک داشته است.

دیگر روحانیون فارس، نظیر برادران حائری شیرازی _ خاصه شیخ صدرالدین که بزرگتر بود _ و حجت الاسلام سید مجدالدین مصباحی، هم به عشایر کمک می کردند و هم در موافقت قیام آنان و مخالفت رژیم پهلوی سخن می گفتند. سید مجدالدین مصباحی می گوید:

شب عاشورا در شیراز، تقریباً حکومت نظامی اعلام شد و سپهبد ورهرام (استاندار وقت فارس) اعلام جنگ کرده بود و گفت: «من قداره می بندم و به جنگ روحانیت و مردم می آیم.» من هم علیه قداره بندی استاندار، در مسجد سپهسالار منبر رفتم و صریح علیه ایشان صحبت کردم(۲)

بدین ترتیب، روحانیون فارس و کهگیلویه و بویر احمد _ که آن زمان جزء فارس و خوزستان بود _ در مخالفت حکومت پهلوی و موافقت قیام عشایر فعالیت و حمایت می نمودند.

آیت الله قمی و طلاب مشهد

آیت الله قمی از مشهورترین روحانیون مبارز و انقلابی ایران بود، که به دلیل فعالیت های انقلابی و حاد علیه رژیم پهلوی، همزمان با دستگیری امام خمینی، صبح روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در مشهد بازداشت و به تهران اعزام گردید. این روحانی مبارز و مشهور، از نخستین روحانیون مبارز مسلمان ایران بود که از قیام عشایر جنوب حمایت و تمجید نموده است. متأسفانه اطلاعات ما، تنها منحصر به برخی اسناد ساواک است،

ص: ۶۰۶

۱- عرفان منش، همان، ص ۹۵.

۲- همان، ص ۷۹ _ ۷۸.

که به اختصار مطالبی را گزارش داده اند.

سرتیپ منوچهر هاشمی، رئیس ساواک خراسان _ که خود اندکی بعد برای سرکوب قیام عشایر جنوب بنا به دستور محمد رضا شاه وارد فارس گردید _ در گزارش دوم فروردین ماه ۱۳۴۲ به تهران می نویسد:

از ساعت هشت بامداد روز جاری [۲/۱/۱۳۴۲] در منزل آیت الله قمی مجلس روضه خوانی منعقد [شد، و] شیخ عباس طبسی که قبلاً بازداشت و بتهران اعزام و آزاد گردیده [بود] در بالای منبر سخنان حادی بر علیه مقامات عالیه دولت ایراد و مردم را تحریک بمقاومت بر علیه برنامه های اصلاحی دولت نموده [است]. در آخر مجلس آیت الله قمی در بالای منبر ضمن تمجید از عشایر فارس که بر علیه دولت قیام نموده اند سخنان تحریک آمیزی بیان و از فرمایشات شاهنشاه انتقاد کرده است(۱)

براساس همین سند، ساعت ۱۱ صبح همان روز «گروهی از طلاب و زائران در مسجد گوهرشاد» مشهد، «اعلامیه هائی بنام (افسران _ درجه داران _ آحاد) که در آن از عشایر فارس پشتیبانی و عملیات دولت را در فارس محکوم نموده بودند... رونویسی و بدیوارها الصاق و برای سایرین قرائت» می کردند(۲)

در پی این اقدام و نیز پخش اعلامیه هایی از امام خمینی و آیت الله شریعتمداری در مسجد گوهرشاد، ده نفر از طلاب مزبور بازداشت گردیده اند(۳)

به احتمال زیاد، اعلامیه هایی که با نام «افسران، درجه داران، آحاد» به وسیله طلاب مشهد، در مسجد گوهرشاد رونویسی و الصاق می شده، همان اعلامیه آیت الله طالقانی بوده است. با این اسناد و اطلاعات مختصر، می توان به طور قطع اظهار نظر نمود که طلاب و روحانیون انقلابی مشهد به رهبری علما، بویژه آیت الله قمی، قیام عشایر جنوب را تأیید و تمجید نموده، از آن حمایت و جانبداری کرده اند.

مهندس مهدی بازرگان

مهندس مهدی بازرگان، از مؤسسين نهضت آزادی و رجال سیاسی _ مذهبی مخالف

ص: ۶۰۷

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، جلد دوم (فیضیه)، ص ۲۱.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

حکومت بود. وی، به همراه آیت الله طالقانی و یدالله سحابی، در رأس ملی _ مذهبی های نهضت آزادی قرار گرفته بودند و هم‌نوا با روحانیت مبارز به رهبری امام خمینی، علیه اقدامات دولت و شخص محمد رضا شاه _ نظیر لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و نیز اصول انقلاب سفید _ اعلامیه داده مخالفت ورزیدند. او در بهمن ماه ۱۳۴۱ به همراه تنی چند از اعضای نهضت آزادی دستگیر و زندانی شدند.

مهندس بازرگان، علاوه بر نقش بارز و برجسته در انتشار اعلامیه ها و بیانیه های نهضت آزادی در طول سال های ۴۲ _ ۱۳۴۱، برخی خاطرات روزانه خویش را در زندان نوشته است.

وی در این خاطرات، به دنبال مطالعه گزارش مجله تهران مصور از وقایع جنوب، به عشایر و قیام آنان اشاره نموده است. او می نویسد:

دیروز [۲۶/۴/۱۳۴۲] دست ساقی یک مجله تهران مصور بود، امانت گرفتم... یک رپرتاژ پرعکس با عنوانهای درشت در اوایل آن راجع به جنگهای اخیر فارس داشت که بمناسبت صحبت و آشنائی که با بعضی خوانین جنوب پیدا کرده ایم، بیشتر مورد نظرم واقع شد و با همه توخالی بودن آنرا خواندم. از جمله مطلبی راجع به قوم عبدالله خان ضرغامپور یکی از سرکردگان شورش، که کشته شدن آن را ارتش نیرومند شاهنشاهی افتخاری برای خود میدانند، داشت. اگر خواننده باشید و یادتان باشد، دو سه هفته قبل در روزنامه ها اول عکس دار زدن آن را انداخته و چنین وانمود کرده بودند که بدست نیروهای نظامی دستگیر شده است. ولی بعداً معلوم شد یکی از رقبای محلی و از افراد دیگر عشایر (به نام علی کاکوی) او را کشته است و بعد جسد مرده اش را ارتش سلحشور ما بدار آویخته است!... خلاصه آنکه به پیروی از منویات ملوکانه، کار آرتشیها و دولتیهای ما بخون هم انداختن عشایر و ایلات است و چون خودشان نه عرضه جنگ و غلبه بر آنها را دارند و نه خیال و هنر خدمت و آبادانی را دارند که ایجاد امنیت و آبادی و برادری در میانشان بنمایند و بلکه میخواهند برای ادامه حکومت و غارتگری خود ضعیفشان نمایند، دائماً به این راههای جنایت پروری متوسل میشوند و با وعده و وعید دادن، آنها را به جان همدیگر می اندازند... البته با این سیاست بازیها دولت موفق شده است مابین ایلات و خانها تفرقه بیندازد و حکومت کند. اما ضمناً مابین

خودش و آنها هم تفرقه و عداوت انداخته است و اینکه می بینید تا خبری می شود مردم عشایر اسلحه بدست میگیرند و یاغی میشوند و برادر کشی براه می افتد، روی خاطرات سوزانی است که در نتیجه سوء رفتارها و غارتگریها و آزارها و حقه بازیهای مأمورین دولت در دلهاشان ریشه گرفته است!^(۱)

علاوه بر دست نوشته شخصی مهندس بازرگان، متولیان نهضت آزادی در خرداد ماه ۱۳۴۲، در اعلامیه ای صریح، وقایع سراسر کشور از جمله فارس و نیز سرکوب خونین آنها را محکوم کرده بودند. در بخشی از این اعلامیه آمده بود:

هیئت حاکمه فعلی در مدت یکسال فرصتی... که از اربابان خارجی خود گرفته است شوم ترین بدبختی ها را برای ملت ایران تدارک دیده است... دانشگاه و مسجد و بازار مرکز و شهرستانها و قراء و آبادیها را طعمه آتش میکنند. پهلو میدرد. دندان میشکند. تیرباران میکنند[،] دسیسه میسازد و ملک عابدیها را قربان میکند. نعره میکشد و برای فرونشاندن آتش خشم خود خون و قربانی میطلبد. در شیراز با بمب و در تبریز با رگبار مسلسل و در قم با دشنه و اسلحه کمری. در اصفهان و مشهد و کاشان و [غیره] هر کجا بنحوی بفکر جبران شکست و مرمت بنای پی در رفته حکومت میاشد. ولی چه نتیجه ای میگیرد؟ شکست اساسی تر. رسوائی بیشتر و نابودی قطعی تر. پایه های حکومت سیاه استبدادی یکی پس از دیگری فرو میریزد. فارس در خشم و خون میجوشد...^(۲)

جبهه ملی و دانشجویان مقیم آمریکا:

هر چند در این دوران، سکوتی نسبتاً سنگین بر جبهه ملی سایه افکنده بود، اما برخی اعضای آن در مجالس خصوصی به حمایت از مخالفان رژیم سخن گفته اند. از جمله، در تأیید مبارزه مسلحانه عشایر جنوب _ بویژه ایل بویراحمد _ مطالبی گفته شده است. مأمور نفوذی ساواک، در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۴۲، گزارشی از نظرات «افراد جبهه ملی» نسبت به «حوادث اخیر فارس» ارائه داده است. در این گزارش، چنین آمده است:

ص: ۶۰۹

۱- مهدی بازرگان، یادداشت های روزانه، همان، صص ۵۰۳-۵۰۱.

۲- اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، صص ۲۸۲ - ۲۸۱.

در بین افراد جبهه ملی گفته می شود که با کشته شدن ضرغام پور [۶]، حوادث فارس تمام نشده و بلافاصله جانشین برای وی تعیین کرده اند و عشایر با تمام قوا با نیروی دولتی مقابله می کنند [۷]. اشخاصی که اسلحه خود را تحویل داده اند آنهایی بودند که از تسلیم شدن حبیب شهبازی ناراضی بوده و بالاجبار اسلحه خود را تحویل داده اند و اما عشایر بویراحمدی کماکان مشغول مقاومت هستند.» (سند شماره ۳۴)

بنابراین، می توان احتمال داد افرادی از جبهه ملی در موافقت قیام عشایر جنوب و تأیید حرکت آنان سخن گفته و علاقه نشان داده اند.

سندی در دست است که جمعی از دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا، در آذرماه ۱۳۴۳ «جلوی سازمان ملل» اجتماع کرده و «نسبت به تبعید آیت الله خمینی _ مسئله دادن مصونیت به مستشاران [آمریکا] و لایحه استقراض [و] تیرباران کردن مسئولین غائله فارس» اعتراض نموده اند (۱).

گزارش سازمان انقلابی حزب توده از وقایع جنوب:

دو تن از جوانان ایل قشقایی _ از تیره کشکولی _ به نام های عطا و ایرج کشکولی، در خارج کشور، عضو سازمان انقلابی حزب توده گردیدند. آنها در اواخر سال ۱۳۴۳ که قیام عشایر جنوب سرکوب کامل شده بود، وارد فارس شدند و در گروه بهمن قشقایی _ که تازه مبارزه مسلحانه خویش را علیه رژیم پهلوی شروع کرده بود _ مشارکت جستند.

پس از آنکه گروه بهمن قشقایی متلاشی و متفرق گردید، عطا و ایرج کشکولی، از بهمن قشقایی جدا شدند و از طریق بندرعباس وارد دبی گردیدند. آنها از دبی به فرانسه رفتند و در آنجا با مشورت رفقای سازمانی و بر مبنای بینش مارکسیستی _ لنینیستی خویش، گزارشی _ نسبتاً تحلیلی _ از وقایع جنوب تنظیم کرده و در روزنامه «توده» _ ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج کشور _ منتشر نمودند. این گزارش تحت عنوان «نامه ای از جنوب» در شماره فوق العاده تیرماه ۱۳۴۵ روزنامه «توده» چاپ

ص: ۶۱۰

و منتشر شد. در مقدمه گزارش چنین آمده بود:

نامه برادران عشایر ما عطا و ایرج کشولی و تجزیه و تحلیل آنان از نهضت جنوب بیش از پیش این نظریه را که نه تنها تهاجم بلکه مقاومت هم در برابر نیروی ارتش محال است باطل می سازد. از طرفی بی ارزشی ارتش توخالی و رنج‌های پُره‌ارت و پورت روشن می گردد و از طرف دیگر امکان کار قهرآمیز هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر نظامی محرز می گردد. در عین حال نقائص جنبش... به آن صورت که اکنون هست به خوبی آشکار می گردد. فقدان رهبری و محتوای سیاسی در نهضت جنوب وظایف روشنفکران به خصوص مارکسیست _ لنینیست ها را یکبار دیگر به وضوح تمام روشن می سازد. این وظایف عبارتند از: اولاً- انتقال کادرها به ایران و ثانیاً دادن محتوی سیاسی به نهضت جنوب و بسط آن در روستاها و شهرها و ایجاد هماهنگی... (۱)

پس از مقدمه، متن گزارش اعضای سازمان انقلابی حزب توده به گونه ای ارایه شده بود که خوانندگان فکر نمایند دو تن از اعضای آنان در جنوب با رژیم پهلوی در حال جنگ اند.

این نوشته، در واقع به حوادث پس از قیام عشایر کوهمره سرخی، بویراحمد، ممسنی و قشقای پراکنده است. متن گزارش این بود:

دوستان گرامی

سلام گرم و دوستانه ما را بپذیرید. این نامه را در حالی می نویسیم که امید رسیدن آن را به دست شما نداریم اما مسائلی است که لازم می دانیم با شما در میان بگذاریم. شما می توانید و بایستی که این صدای ما را به هر وسیله ای که در اختیار دارید منعکس نمایید. این نامه را در چند کپی برای افراد و روزنامه های مختلف خارج از کشور می فرستیم.

دوستان عزیز در این نامه شما را با فجایع و جنایاتی که حکومت کودتا در سالهای گذشته در میان ایلات و عشایر جنوب نموده و اکنون هم با وحشی گری بیشتری ادامه می دهد آشنا می سازیم و از شما انتظار داریم که برای نشان دادن چهره کثیف

ص: ۶۱۱

رژیم آقای آریامهر (شاه) و نمایاندن هرچه بیشتر و وسیع تر جنایات او در این منطقه با امکاناتی که در دست دارید به یاری ما برخیزید ما به همکاری و کمک شما احتیاج داریم. کمک شما به ما نیرو می دهد. شما بایستی عملاً نشان دهید که برادران و خواهران عشایر خود را فراموش نمی کنید. ما هم تا چندی پیش در کنار شما بوده و از گوشه و کنار آن هم به طور مختصر از جریانات جنوب چیزهایی می شنیدیم ولی آنچه که در این جا گذشته است و اکنون هم ما شخصاً با آن روبرو بوده و به چشم خود می بینیم حیرت انگیز است و آنچه رژیم را در این کار گستاخ می نماید جلوگیری از انعکاس آن می باشد. این کوششی است برای شکستن این سکوت. این انگیزه ای است که ما را به نوشتن این نامه برمی انگیزد. ما در میان این ایل به دنیا آمده درد و ناراحتی آنها را درد و ناراحتی خود می دانیم. از طرف دیگر برخوردهای مسلحانه بعد از کودتا به خصوص در سالهای اخیر در جنوب و جریانات کلی سیاسی ایران این سؤال را در برابر دانشجویان و ایرانیان خارج مطرح می کرد که آیا هر دوی این واکنشها را می توان به هم تلفیق داد؟ آیا موقعیت فعلی ایران می تواند برای چنین عملیاتی مناسب باشد؟ در برابر این سؤالها برخوردها و اظهارنظرهای متفاوتی می شد که ما را به ریشه و اساس این اظهارنظرها کاری نیست. انگیزه ای که ما را به این جهت کشانید، این بوده است که ایمان به تلفیق عملیات مسلحانه و کار سیاسی داریم. بر این اعتقاد داشته ایم که بایستی این حالتی را که در خارج از کشور می گذرد به ایران منتقل نموده و در ایران به عمل درآورد. ما به این عقیده ایم که می توان و بایستی با در نظر گرفتن شرایط فعلی ایران در مجموع به وسیله عملیات مسلحانه دامنه مبارزه را وسعت داد و از این طریق توده های وسیعی را در مبارزه ملی شرکت داد. مهم اینکه در شرایط فعلی ایران تنها عملیات مسلحانه می توان مردم ما را از این حالت یأس و دوری جستن از مبارزات سیاسی به میدان بکشد.

رژیم در اینجا با تمام ادعاهای اصلاحی چهره واقعی خود را نشان می دهد و از راه های مختلف برای وارد آوردن فشار و کنترل در ایل استفاده می نماید. رژیم برای کنترل و نظارت در ایل سیستم حکومت نظامی ایلی برقرار کرده است بدین ترتیب که یک افسر ارتش یا ژاندارمری با تمام وسائل مجهز در میان طوایف

مختلف ایل می باشد و با ایل بیلاق و قشلاق می نماید. مدارس عشایر تحت نفوذ سازمان امنیت می باشد. افرادی را تقویت نموده، امکاناتی را در اختیارشان می گذارد که نزدیکی بسیاری با دستگاههای پلیس و انتظامی داشته باشد و در جهت سیاست پلیسی رژیم عمل نماید و همین افراد با موقعیتهایی که دارند دست به تحریک و پراکندگی می زنند.

برخوردهای مسلحانه ای که در جنوب در سالهای گذشته به وجود آمده دارای محتوی سیاسی نبوده و حتی شعاری سیاسی که طرح خواست مشخصی را مطرح نماید نداشته و یا در حاشیه سیاسی قرار گرفته. این برخوردهای مسلحانه به صورت پراکنده و مجزا از یکدیگر انجام گرفته و دارای یک رهبری واحد نبوده است در صورتی که زمینه و موقعیت چنین حالتی همیشه وجود داشته و این خود یکی از عللی است که در شکست و از هم گسیختن این جنبشها رل اصلی را بازی نموده است. باید گفته شود که در تمام احوال چه در زمان شاه سابق (به مقدار کمتر) و چه در زمان شاه فعلی با وجود خلع سلاح های متعددی که انجام گرفته عشایر در همه حال مسلح بوده اند و در هر مرتبه خلع سلاحی که انجام گرفته نوع سلاحها و تعداد آنها بیشتر و بهتر بوده و به خصوص در سالهای اخیر.

در سال ۱۳۴۳ یک توافق سطحی بین بعضی از سران عشایر جنوب به وجود آمد که با قیام و مقابله ایل بویراحمدی و سرخی شروع شد. این مقابله مسلحانه در اثر عدم همکاری نزدیکتر و همه جانبه سران عشایر در هم شکسته شد و همانطور که سال گذشته با برگشت بهمن قشقایی از اروپا به میان ایل قشقایی برخورد مسلحانه دیگری در جنوب و در قسمت عشایری قشقایی روی داد. البته زمینه برگشت بهمن قشقایی وجود افراد مسلحی است که به صورت های مختلف در کوه ها بوده اند. این برخورد با از بین بردن پاسگاه ژاندارمری دهرم و خلع سلاح آن و همچنین سرکوب پاسگاه آبگرم شروع شد. در این جریان بیش از بیست ژاندارم کشته و زخمی شدند.

همانطور که در بالا ذکر شد ما با آگاهی به اشکالاتی که می توانست وجود داشته باشد در این راه گام نهادیم. از همان روزهای اول اشکالات بزرگ و کوچکی که به آنها کم بها داده و اصلاً دیده نشده بود احساس شد. این اشکالات را فقط

می توان در هنگام عمل و پراتیک احساس نمود. ... در سال ۴۳ جنایت بزرگی به دست سرهنگ اشرفی (۱) انجام گرفت. طایفه «لر نفر» با افراد سلحشور آن [که] در رشادت و جوانمردی نمونه می باشند و در صحرای باغ (جزء شهرستان لار) ساکن می باشند در اثر سالها ظلم و ستم «یاغی» شده و مسلحانه در برابر مأمورین دولتی و ژاندارم ایستادگی می کنند. یکی چند بار سرهنگ اشرفی در مأموریت های سرکوبی این طایفه با ناکامی روبرو شده و تو دهنی محکمی می خورد. از اینجا سرتیپ اشرفی، کینه افراد این طایفه را به دل می گیرد و بالاخره می داند بعضی از سران عشایر حسینقلی رستم، فتح اله حیات داودی، ناصر طاهری، حبیب شهبازی، جعفرقلی رستم (۲) [و] خداکرم ضرغامپور اعدام شدند و ولی کیانی به حبس ابد محکوم گردید. آقای عبدالله ضرغام پور در اثر توطئه رژیم به طور ناجوانمردانه ای کشته شد. در این جریان ایل قشقایی به صورت فعال شرکت نداشت فقط افراد و گروه های مختلفی به صورت فردی به گرد حبیب شهبازی [جمع] شده بودند. علت در اثر شرکت نکردن سران ایل قشقایی در این امر بوده است که آن هم علل خاص خود را دارا می باشد. مثلاً رقابتهای خصوصی و یا سرسپردگی (۳) بعضی از این افراد. در همین زمان گروه های مختلفی مسلح بوده اند و در یک حالت انتظار و گیجی که ناشی از نداشتن رهبر بوده به سر می برده اند.

دولت و مأمورینش به این نتیجه می رسند که این افراد رشید را فقط از راه نیرنگ و فریب می توان سرکوب نمود و از بین برد. سرهنگ اشرفی و رژیم از محبوبیت سران قشقایی در بین افراد و ایلات و عشایر به خوبی واقفند. این افراد هیچ وقت فکر این را نمی کنند که یک فرد قشقایی در طرف مقابل مبارزه آنها قرار گیرد تا چه رسد به آنکه به آنها حيله بزنند. رژیم و طراحان نقشه در اینجا از داریوش قشقایی برادر بهمن قشقایی استفاده می کنند. بدین ترتیب داریوش از راه مسالمت آمیز با آنها وارد صحبت شده و آنها را قانع می کند که از مقابله با نیروی دولتی دست بردارند. ارتش و ژاندارمری هم قبول می کنند که در صدد سرکوبی

ص: ۶۱۴

۱- در متن به اشتباه سرهنگ «اشرفی» آمده است.

۲- در متن به اشتباه «امامقلی رستم» ضبط شده است.

۳- اصل: سرسپرده گی.

آنها برنمایند. نزدیک به صد خانوار از این طایفه از محل سکونت خود به منطقه پیرو (فدویه) و جرمشت می آیند و مدتی در این منطقه می مانند. سرهنگ اشرفی از طرف رژیم به آنها تأمین می دهد و حتی قرآن مهر کرده و قسم می خورد که با آنها کاری نداشته و آنها می توانند به محل اصلی خود بازگردند ولی در نهران سرهنگ اشرفی نقشه سرکوبی و قتل عام آنها را طرح کرده و منتظر موقعیت مناسب می ماند.

این قسمت از طایفه لر نفر با اطمینان به قول داریوش و قسم و قرآن دولتیها در تپه ماهور های شمال جرمشت اطراق می نمایند[۱]، غافل از اینکه سرهنگ اشرفی در کمین آنها نشسته. زیادخان و رستم خان کدخدایان این طایفه به وسیله دوستی که از این نقشه اطلاع یافته بود در جریان گذاشته می شوند اما آنها این اطلاعات را قبول نمی کنند و آن را صحیح نمی دانند. زیرا نمی توانسته اند باور کنند که با وجود قول داریوش و قسم و قرآن می تواند نقشه دیگری مطرح شود و به آنها نیرنگ بزنند. آنها قول و قسم و مردانگی را از دیدگاه خود می دیده اند و فکر می کردند که رژیم و عمالش مانند خودشان به گفته و قول خود پابند می باشند.

خلاصه سرهنگ اشرفی با نقشه قبلی با بیش از پانصد سرباز و مزدور به فرماندهی سروان زاهدی و ستوان جاوید فراست شبانه از همه طرف چادرها را محاصره می کنند و ساعت چهار صبح چادرها را از همه طرف هدف گلوله قرار می دهند. در همان ابتدا عده ای که بیشتر زن و بچه بوده اند در خواب کشته می شوند. مردان این طایفه تفنگ به دست در صدد دفاع و مقابله برمی آیند. ولی دشمن قبلاً سنگر گرفته بود و فرصت نمی دهد. پنج مرد و یک زن زخمی حلقه محاصره را شکسته و خود را نجات می دهند. ما محل این قتل عام را از نزدیک دیده ایم قبر بیش از هشتاد زن و کودک این طایفه در قبرستان جرمشت برای همیشه نشان دهنده این جنایت است. عده ای زخمی می شوند که سرنوشت آنها معلوم نشد. آنچه که جالب است و از زبان یک مزدور شنیدیم که به دستور سرهنگ اشرفی اطفال شیرخوار را به هوا پرتاب کرده و هدف گلوله قرار می دادند.

سرهنگ اشرفی پس از گزارش پیروزی خود به درجه سرتیپی رسید. چندی پیش باز در این طایفه اتفاقی افتاد که منجر به کشته شدن چهار ژاندارم شد و تفنگهایشان به غنیمت گرفته شد. خوردل موصولو کسی بود که با یارانش مسلحانه

قصبه قیر (کیل) را تصرف کرده، گندم های «کمکی» آمریکا را که مأمورین انبار کرده و به قیمت گران می فروختند در اختیار مردم گرسنه این منطقه می گذارد. ۱۵ روز این قصبه در اختیار خوردل بوده تا نیروی کمکی با تانک و زره پوش از فیروز[آباد] و شیراز می رسد. خوردل در این جنگ زخمی می شود و برادران و یارانش او را به کوه می برند. خوردل در اثر خونریزی زیاد فوت می کند و او را در همان کوه به خاک می سپارند. پس از چند روز جاسوسان و مزدوران شناخته شده محل قبل خوردل را به دستگاه خبر می دهند. مأمورین دولتی با چند صد نفر به کوه می روند قبر را شبانه شکافته و نعش را بیرون آورده و با خود به قصبه قیر (کیل) می آورند. در اینجا به نعش خوردل لباس پوشانده به چشمش عینک زده و تفنگی به دستش داده و از او عکس می گیرند تا به مقامات بالا فرستاده و پاداش بگیرند.

در سال ۴۳ قسمتی از طایفه شش بلوکی در پیرامون جنوب شیراز هدف مسلسل‌های جتهای شاه قرار می گیرند. به قولی خاتم شخصاً در سال ۴۳ فرماندهی را به عهده داشته. چهار هواپیما مدت چندین ساعت مردم بی سلاح را به مسلسل می بندند دو کودک و یک زن کشته می شوند. عده ای زخمی شده و تعداد زیادی گوسفند از بین می رود. در همین هنگام بلوط شش بلوکی در همان نزدیکی با رنجرها روبرو شده و آنها را تار و مار می نماید و به قول آشنایی که در همان زمان در بیمارستان ارتش شیراز بستری بود در این زد و خورد دوازده رنجر کشته و بیش از بیست نفر زخمی می شوند که دو افسر نیز در میان آنها بوده [است]. به این ترتیب می بینیم که «ارتش شاهنشاهی» با همه قدرت توخالی خود فقط برای سرکوبی مردم ایران و افراد غیرمسلح به وجود آمده است و قدرت مقابله با افراد مسلح و مصمم را ندارد. در جنوب دشتی را همه می شناسند و نظامیان از شنیدن نام دشتی به خود می لرزند. او یکی از یاغیانی است که سالهاست زور را با زور جواب می گوید و اسلحه به دست در اثر ظلم و ستم فراوان و گوناگون نظامیها و ژاندارمها به کوه پناه برده است. زن و زندگی و طایفه اش در زیر کنترل شدید قرار دارد. در سال ۱۳۴۴ در کوه دشتک نزدیکی اقلید آباده در محاصره بیش از ششصد نفر سرباز و مزدور قرار می گیرد. در این جنگ که بیش از ده ساعت طول می کشد ارزش ارتش شاه و فرماندهان آن به خوبی روشن شد. دشتی چند زخم سطحی برمی دارد و

رفیق عزیزش حمزه در کنارش کشته می شود او مردانه می جنگد و در غروب آفتاب و با فرارسیدن تاریکی از محاصره بیرون می آید و عملاً نشان می دهد که چگونه می توان با چند نفر در مقابل یک ارتش مجهز مقاومت نمود. یکی از افراد چریک می گوید که در این روز شانزده هزار تیر فشنگ به فرمانده مربوطه صورت داده می شود. پس از مدتی چهار نفر از یاران دشتی (آکو و سه نفر دیگر) دستگیر می شوند. این چهار نفر را به تنگ آب نزدیکی فیروزآباد آورده تیرباران می نمایند (محلّی که دو سال قبل دشتی و یارانش ۲۲ ژاندارم و افسر را کشتند) جنازه آنها را همانطور به چوبه اعدام نگاه می دارند تا عبرت سایرین گردد. جنازه این چهار نفر گندیده و طعمه جانوران می شود. حتی اجازه دفن استخوانهای این چهار نفر را به کسانشان نمی دهند. استخوانها را در همانجایی که محل عبور ایل می باشد چال می کنند تا در زیر سم احشام یکسان شود. این نیز یکی از نمونه های بشردوستی و رأفت خاص شاهانه می باشد.

اتفاق جالب دیگر در کوه سپیددار نزدیکی میمند [رخ داد، که] ارتش به اصطلاح بهمن و یارانش را در محاصره می گیرد و با تمام نیروی خود به این کوه یورش می برد. تانک و توپ و رنجرهای آمریکا دیده از طرفی و هواپیماهای جت از طرف دیگر این کوه را به زیر آتش می گیرند. در همین حال قسمتی از طایفه موصولو که در دامنه این کوه بوده و مردان این طایفه به عنوان چریک تفنگهای دولتی در اختیار داشتند رنجرهای آمریکا دیده چریکها را با وجود اعتراض و معرفی خودشان خلع سلاح کرده و دستهایشان را از پشت با ریسمان می بندند و به فرمانده خود با بی سیم خبر می دهند که یاغیان را دستگیر کرده اند.

در این بین حیدر نامی از این طایفه که خود هم تفنگ دولتی در اختیار داشته چهار نفر از این رنجرها را از پای درآورده و تفنگهایشان را با خود می برد. دستگیرشدگان را به شدیدترین وجهی شکنجه می کنند (این افراد را خود دیدیم) صورت آنها را با سیگار می سوزانند به دهن آنها خاک می ریزند. بالاخره آنها را به مرکز فرماندهی در خماجدای می برند. پس از معالجه هر کدام از یک یا هر دو دست خود ناقص می شوند چون در اثر بستن محکم دستها از پشت و کوبیدن با ته تفنگ به بازوی آنها دستشان ناقص شده و از کار افتاده است.

اکنون رژیم برای اینکه به ما فشار بیاورد و ما را به اصطلاح در فشار اقتصادی قرار دهد با روشهای فاشیستی ایل را به شدیدترین وجهی کنترل می نماید. بر آمد و رفت بین طایفه ها و حتی خانواده های مختلف نظارت می نماید. هیچ فردی بدون اجازه نمی تواند به محل دیگری رفت و آمد نماید. به خاطر ترس از این که بعضی با ما تماس بگیرند، یک نوع حاضر غائبی خاص انجام می گیرد. راهها به سختی کنترل می شود. شبانه اجازه ندارند بیش از اندازه معین با خود نان به کوه ببرند. زیرا از آن می ترسند که شاید به وسیله آنها به افراد مسلح نان داده شود. ولی این سخت گیریها و مراقبتها به طور ساده و به دست همین افراد نقش بر آب می شود. اگر اتفاقاً یک نفر بدون اجازه به محل دیگر رفته باشد بازپرسی شده و مجازات می شود و می خواهند به زور اقرار بگیرند که به نزد یاغیان رفته، این قدر حس بدبینی در مردم ایجاد کرده اند که کوچک ترین اشتباهی مورد سوءظن قرار می گیرد[.]. هفته ای یکی دو بار کدخدایان را جمع کرده و به اجبار التزام می گیرند تا چهار روز باید رد یاغیان را پیدا نمایند و در غیر این صورت مجازات می شوند. در صورتی که به یقین می دانند که چنین عملی امکان پذیر نیست و به همین ترتیب چندین نفر را به زندان و شکنجه گاهها فرستاده اند.

اگر کسی برای رفع مایحتاج زندگی خود گوسفندی را بدون اجازه مأمورین انتظامی به ده مجاور برده و بفروشد و این موضوع کشف شود آن شخص به جرم اینکه گوسفند را برای تهیه آذوقه یاغیان برده و فروخته توقیف می شود. مثلاً یک فرد معمولی ایلی بار گندمی را برای آرد کردن با شتر از راه تنگ بادی به آسیاب می برد اتفاقاً آنروز این راه در کنترل بوده. بلافاصله این شخص را به این بهانه که این گندم را برای افراد مسلح می برده توقیف نموده و به ستون عملیاتی مزرعه پهن می آورند[؟] در صورتی که آن شخص اصلاً از جای ما اطلاعی نداشته او را تحت کنترل قرار می دهند[.]. بیچاره شب هنگام شتر و بار گندم را می گذارد و فرار می کند چون به خوبی می دانسته که زندان در انتظارش می باشد. مثال دیگر یک نفر از طایفه دره شهری در نزدیکی الا مرودشت برای آوردن عروسی می بایستی به جهرم برود که در قسمت دیگری است و فاصله زیادی دارد. این شخص پس از چند روز دوندگی توانسته جواز عبور بگیرد چون جمعیتی در عروسی شرکت می کنند به

خصوص برای آوردن عروس و این اجتماع مردم هم به مزاج رژیم در مجموع سازگار نیست. ملاحظه می شود تا چه اندازه مردم را زیر فشار قرار داده اند. خدا نکند کسی به صدای طبل آنان نرقصد. اگر هم هیچ مدرکی بر علیه او نداشته باشند کافی است که او را متهم به داشتن اسلحه نمایند.

عده بی شماری از افراد بی گناه را به اتهام سرقت، کمک و داشتن تماس با ما دستگیر و زندانی نموده اند و در صورتی که همه به خوبی می دانند و برای مأمورین به اصطلاح نظامی هم به خوبی روشن است که دزدان حقیقی کسان دیگری می باشند که اکنون مورد عنایت شاهنشاه قرار گرفته اند و برای این که به یاغیان نپیوندند به هر کدام پنجاه رأس بز (که مرکز پخش آن فیروزآباد می باشد) داده شده. همه از کشته شدن مهندس ملک عابدی اطلاع داریم. رژیم و مأمورین به اصطلاح انتظامی اشک تمساحی را که آقای آریامهر در هنگام کشته شدن مهندس ملک عابدی می ریخت ندیده گرفته و به قاتلین او تأمین و حتی جایزه می دهند. مثلاً به یکی از این افراد به نام محمد نوروز تأمین داده شده و پنجاه رأس بز هم به عنوان ناز شست گرفته. و یارشو یکی دیگر از مسببین قتل ملک عابدی را به خاطر افتضاحی در موقع تنظیم پرونده و به زیر شکنجه کشیدن افراد بی گناه دیگر به زندان تهران می فرستند و یا بهتر بگوییم در زندان تهران پنهان می نمایند،] در حالی که رژیم از ابتدا می دانسته که این افراد که به این عنوان گرفتار و شکنجه می شوند بی گناه می باشند و در قتل ملک عابدی دست ندارند.

رژیم برای این که ما را در تنگنا قرار دهد چشمه هایی را که در کوهها وجود دارد با سمنت پر می کند. برای این که مردم را از ما دور نگهدارد به اجبار و با در نظر گرفتن چراگاهها و تلف شدن گوسفندان آنان چادرنشینها را مجبور می کند که در نقطه ای مناسب جمع شوند و ستونی مرکب از چند صد سرباز با وسائل مجهز در اطراف آنان مستقر می سازد. این ستونهای به اصطلاح انتظامی و عملیاتی بر جان و مال و زندگی مردم ایلی حکوت می کنند (این ستونها خود باعث بی نظمی آشوب و بدبختی در ایلات می باشند و عملیات آنها خوردن گوشت بزغاله های چاق و اخاذی به عناوین مختلف می باشد.) با وجود همه این فشارها مردم با پیدا کردن راه های مختلف گرچه هر اندازه هم که ناچیز باشد به ما یاری می دهند و تاکنون

که این نامه نوشته می شود عده ای از سران، کدخدایان و افراد معمولی ایلی را به زندانها و شکنجه گاهها کشیده اند و آنها را به این خاطر زندانی نموده اند که مزدور نبوده اند[۱]؛ به این جهت که در میان ایل محبوبیت و نفوذ دارند[۲]، به این خاطر است که حاضر نشده اند تا درجه یک مزدور و جاسوس... پست شوند و به این علت بوده است که ما را دستگیر نکرده اند و... (۱)

زندانیانی که در تهران می باشند سهراب خان بهادری قشقایی با تمام خانواده (منوچهر خان قشقایی از مدتها پیش در شیراز و اکنون هم در تهران زندانی می باشد)، طهمورث کشکولی در شیراز، حسن خان شش بلوکی، ابراهیم خان قهرمانی، احمدخان کشکولی، فتح الله خان کشکولی، نصرالله کشکولی، حسین پاشا کشکولی، جهانپور کشکولی، منوچهر قهرمانی. از طایفه موصلو عزیزالله، شکرالله، امرالله بستان. از طایفه طیبی: محمدحسین کیخان، محمدحسن کیخان (کدخدایان طایفه) و امرالله. از طایفه رحیملو: طاهرخان، مهدی و میرزا قلی[۳]. از طایفه جامه بزرگی[۴]، محمود امامقلی و جواد از طایفه بئی. فتح الله کیخاه از طایفه بو.

خانواده ها و فامیل های افراد مسلح تحت کنترل می باشند. اینها اسامی کسانی است که ما می دانیم. به طور کلی از طایفه های مختلف افراد زیادی به عناوین مختلف زندانی شده اند و حتی بعضی از این افراد سالهاست که بدون قرار در زندان می باشند. کلاتران و کدخدایان دیگر که زندانی نیستند اغلب در شیراز تحت نظر بوده و حق خروج از شیراز را ندارند.

رژیم و عمالش در این منطقه با قسم قرآن و فریب مردم دست به قتل عام می زنند و زن و بچه های بیگناه را به گلوله می بندند. این فشارها از طرفی و عدم آگاهی سیاسی و نداشتن رهبری از طرف دیگر لطمه شدیدی در شرایط فعلی به مبارزه مسلحانه زده و افراد مسلح یا پراکنده شده و یا به نوعی دوری جسته اند. ولی این بدان معنی نمی باشد که دولت توانسته در این منطقه با عملیات نظامی موفق شود با وجودی که نیروهای کمکی از تمام مناطق کشور به اینجا آورده است. و نبایستی این توهم به وجود آید که امکان مبارزه مسلحانه وجود ندارد و یا نمی تواند دوامی

ص: ۶۲۰

بیاورد. این نامه را به همین جا خاتمه داده و در آینده باز با شما مکاتبه خواهیم نمود.

زننده باد مبارزه مردم ایران

یا مرگ یا آزادی ایران

پنجم فروردین ۱۳۴۵

عطا و ایرج کشکولی (۱)

ص: ۶۲۱

۱- همان، صص ۳۹۳_۳۸۶.

۱. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹، چاپ دوم.
۲. آذریونند، الله بخش، تحولات سیاسی کشور و جنگ گجستان ۱۳۴۲ش، یاسوج: چویل، ۱۳۸۴.
۳. آریانا، بهرام، تاریخچه عملیات نظامی جنوب، چاپخانه ارتش، ۱۳۴۳.
۴. _____، نتایج عملیات جنوب، چاپخانه ارتش، بی تا.
۵. آوری [ای وری]، پیترو، تاریخ معاصر ایران، مجلد دوم و سوم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی، ۱۳۷۱، چاپ دوم.
۶. آبرونساید، خاطرات سری، تهران: رسا، ۱۳۷۳.
۷. ابرلینگ، پیر، کوچ نشینان قشقایی فارس، ترجمه فرهاد طیبی پور، تهران: شیرازه، ۱۳۸۳.
۸. ارسنجانی، نورالدین، دکتر ارسنجانی در آینه زمان، تهران: قطره، ۱۳۷۹.
۹. اسکندریگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، مجلد اول و دوم، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
۱۰. اسناد انقلاب اسلامی، جلد اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، چاپ دوم.
۱۱. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد اول، گردآورنده نهضت آزادی ایران، تهران:

چاپخانه رایکا، ۱۳۶۱.

۱۲. _____، جلد سوم، گردآورنده نهضت آزادی ایران، بی جا، بی نا، ۱۳۶۳.

۱۳. اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۹ه ش)، جلد اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.

۱۴. اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.

۱۵. _____، ممالک و مسالک، ترجمه محمد شبستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.

۱۶. افراسیابی، بهرام، ایران و تاریخ، [تهران]: علم، ۱۳۶۷، چاپ دوم.

۱۷. افراسیابی، بهرام و سعید دهقان، طالقانی و تاریخ، تهران: نیلوفر، ۱۳۶۰، چاپ دوم.

۱۸. اقتداری، احمد، خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹.

۱۹. اکبری، حامد، رجال بویراحمد، یاسوج: فاطمیه، ۱۳۸۱.

۲۰. اکبری، قدرت اله، بویراحمد در گذرگاه تاریخ، شیراز: چاپخانه مصطفوی، ۱۳۷۰.

۲۱. الکساندر، یوناه و آلن نانز، تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا، ترجمه سعیده لطیفیان و احمد صادقی، تهران: قومس، ۱۳۷۸.

۲۲. الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، جلد هشتم، لندن: چاپخانه پکا، ۱۹۹۱-۱۳۶۹.

۲۳. امام در آینه اسناد (سیر مبارزات امام خمینی به روایت اسناد شهربانی)، جلد اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۳.

۲۴. امام شوشتری، محمدعلی، تاریخ جغرافیایی خوزستان، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۱.

۲۵. امان اللهی بهاروند، سکندر، کوچ نشینی در ایران، تهران: آگاه، ۱۳۷۴، چاپ چهارم.

۲۶. امینی، علی، خاطرات، به کوشش یعقوب توکلی، تهران: سوره، ۱۳۷۷.

۲۷. ایوانف، م. س، تاریخ نوین ایران، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه، بی جا، بی نا، ۱۳۵۶.

۲۸. _____، عشایر جنوب (عشایر فارس)، ترجمه کیوان پهلوان و معصومه داد، تهران: آرون، ۱۳۸۵.

۲۹. بازرگان، مهدی، خاطرات (شصت سال خدمت و مقاومت)، جلد اول، تهران: رسا، ۱۳۷۵.

۳۰. _____، یادداشت های روزانه، تهران: قلم، ۱۳۷۶.

۳۱. باور، محمود، کوه گیلویه و ایلات آن، بی جا، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۴.

۳۲. بختیاری، سرداراسعد، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۷۲.

۳۳. بهروزی، محمدجواد، شهر سبز یا اوضاع اقتصادی، سیاسی، طبیعی و تاریخی شهرستان کازرونشهر سبز یا اوضاع اقتصادی، سیاسی، طبیعی و تاریخی شهرستان کازرون، بی جا: انتشارات کانون تربیت، ۱۳۴۶.

۳۴. بهمن بیگی، محمد، اگر قره قاج نبود...، تهران: باغ آینه، ۱۳۷۴.

۳۵. _____، بخارای من ایل من، تهران: آگاه، ۱۳۶۹، چاپ سوم.

۳۶. _____، به اجاقت قسم... شیراز: نوید، ۱۳۷۹.

۳۷. _____، عرف و عادت در عشایر فارس، [تهران]: بنگاه آذر، ۱۳۲۴.

۳۸. بهنود، مسعود، از سیدضیاء تا بختیار (دولتهای ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ماه ۱۳۵۷)، تهران: جاویدان، ۱۳۷۷، چاپ هفتم.

۳۹. بیات، کاوه، شورش عشایری فارس ۱۳۰۹-۱۳۰۷، تهران: نقره، ۱۳۶۵.

۴۰. بیل، جیمز، عقاب و شیر (تراژدی روابط ایران و آمریکا)، ترجمه مهوش غلامی، تهران: کوبه، ۱۳۷۱.

۴۱. پرویزی، رسول، شلوارهای وصله دار، تهران: کتابهای پرستو، ۲۵۳۷، چاپ هشتم.

۴۲. پژمان، جلال، فروپاشی ارتش شاهنشاهی (خاطرات)، تهران: نامک، ۱۳۸۶.

۴۳. پسیان، نجفقلی و خسرو معتضد، معماران عصر پهلوی، تهران: ثالث و آتیه، ۱۳۷۹.

۴۴. پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، جلد سوم (محمدرضا پهلوی)، به کوشش فرهاد رستمی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۸۲.

۴۵. پهلوی، محمدرضا، انقلاب سفید، چاپخانه بانک ملی ایران، بی جا، ۱۳۴۵.

۴۶. _____، پاسخ به تاریخ، به کوشش شهريار ماکان، تهران: شهرآب، ۱۳۷۱.

۴۷. _____، مجموعه تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر

شاهنشاه ایران، مجلد چهارم و هفتم، بی جا، بی نا، بی تا.

ص: ۶۲۵

۴۸. پیرنیا، باقر، گذر عمر (خاطرات سیاسی)، تهران: کویر، ۱۳۸۲.

۴۹. تابان سیرت، کاوس، دلاوران کوهستان بویراحمد، دلیران تنگ تامرادی، قم: موسسه طیبین، ۱۳۸۰.

۵۰. تاریخ نیروی هوایی شاهنشاهی (از افسانه تا واقعیت)، ستاد فرماندهی نیروی هوایی شاهنشاهی، بی جا، ۲۵۳۵.

۵۱. ترز، ماری، (اولن دوشوتن)، شهسواران کوهسار (سفرنامه نواحی جنوبی ایران و ایل قشقایی)، ترجمه محمد شهباء، تهران: پیراسته، ۱۳۷۶.

۵۲. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، به کوشش ع. باقی، قم: تفکر، ۱۳۷۳.

۵۳. تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.

۵۴. تقوی مقدم، سیدمصطفی، تاریخ سیاسی کهگیلویه، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر و مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷.

۵۵. توکلی، غلامرضا، ایل باصری از ترانس تا لهباز، تهران: نشر هفت، ۱۳۷۹.

۵۶. جامی، گذشته چراغ راه آینده است (ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹)، تهران: ققنوس، ۱۳۷۷، چاپ ششم.

۵۷. جزنی، ب، تاریخ سی ساله ایران، جلد دوم، بی جا، بی نا، بی تا.

۵۸. حبیبی فهلیانی، حسن، ممسنی در گذرگاه تاریخ، شیراز: نوید، ۱۳۷۱.

۵۹. حسینی، سیدساعد، بخشی از شعر، موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد، یاسوج: فاطمیه، ۱۳۸۱.

۶۰. _____، گوشه های ناگفته ای از تاریخ معاصر ایران، شیراز: نوید، ۱۳۷۳.

۶۱. حسینی خواه، جمشید، بویراحمد و رستم گاهواره تاریخ، اصفهان: فردا، ۱۳۷۸.

۶۲. حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود، ریاض الفردوس خانی، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۵.

۶۳. حسینیان، روح الله، سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۳-۱۳۴۱)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

۶۴. خسروی، عبدالعلی (قائدبختیاری)، فرهنگ سیاسی عشایر جنوب ایران، اصفهان: شهسواری، ۱۳۸۱.

۶۵. خلیفه زاده، علیرضا، هفت شهر لیراوی و بندر دیلم، بوشهر: شروع، ۱۳۸۲.
۶۶. خورموجی، محمدجعفر، آثار جعفری، تصحیح احمد شعبانی، شیراز: بنیاد فارس شناسی، ۱۳۸۰.
۶۷. _____، زهت الاخبار، تصحیح علی آل داوود، تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.
۶۸. داگلاس، ویلیام. او، سرزمین شگفت انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی، ترجمه فریدون سنجر، تهران: گوتنبرگ، ۱۳۷۷.
۶۹. دانشور، سیمین، سووشون، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸، چاپ دوازدهم.
۷۰. دستغیب، علی اصغر، خاطرات، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۷۱. دلدن، اسکندر، زندگی پرماجرایی رضاشاه، جلد اول، تهران: گلفام، ۱۳۷۱، چاپ سوم.
۷۲. دومورینی، عشایر فارس، ترجمه جلال الدین رفیع فر، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۷۳. دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، جلد ۳ و ۴، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، چاپ دوم.
۷۴. دوبد، بارون، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
۷۵. رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه (خاطرات)، به کوشش بهمن دهگان، تهران: فردوسی، ۱۳۶۲.
۷۶. رزم آرا، علی، جغرافیای نظامی ایران (منطقه فارس)، بی جا، چاپخانه ارتش، ۱۳۲۳.
۷۷. رزمجویی، محمدکرم، نبرد گجستان، تهران: کارنگ، ۱۳۷۸.
۷۸. روبین، باری، جنگ قدرتها در ایران، ترجمه مشرقی، تهران: آشتیانی، ۱۳۶۳.
۷۹. روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی، جلد اول، تهران: عروج، ۱۳۸۱، چاپ پانزدهم.
۸۰. ریاحی، منوچهر، سراب زندگی، تهران: انتشارات تهران، ۱۳۷۱.
۸۱. سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)، جلد اول، به کوشش جمعی از پژوهشگران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۴.
۸۲. سفری، محمدعلی، قلم و سیاست (از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور)، جلد ۲،

۸۳. سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک؛ جلد اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶.
۸۴. شوکت، حمید، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکول)، تهران: اختران، ۱۳۸۰، چاپ دوم.
۸۵. _____، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با کورش لاشایی)، تهران: اختران، ۱۳۸۱.
۸۶. شهبازی، عبدالله، ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه نشینان سرخی فارس)، تهران: نشر نی، ۱۳۶۶.
۸۷. _____، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست)، جلد اول، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴، چاپ هشتم.
۸۸. _____، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران)، جلد دوم، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴، چاپ هفتم.
۸۹. _____، مقدمه ای بر شناخت ایلات و عشایر، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹.
۹۰. شهشانی، سهیلا، چهار فصل آفتاب، تهران: توس، ۱۳۶۶.
۹۱. صادقی، ملاگر گعلی، ممسنی دشتی پر از نون و تشتی پر از خون، شیراز: کوشامهر، ۱۳۷۷.
۹۲. صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)، جلد اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، چاپ سوم.
۹۳. صفری کشکولی، عوض الله، تولدی در آتش، شیراز: کیان نشر، ۱۳۷۹.
۹۴. صفی نژاد، جواد، اطلس ایلات کهگیلویه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۹۵. _____، تحلیل و تفسیر مجموعه اسناد روستایی و عشایری ایران، جلد دوم، تهران، آتیه، ۱۳۸۱، چاپ دوم.
۹۶. _____، عشایر مرکزی ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۹۷. طلوعی، محمود، بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست، جلد اول، تهران: علم، ۱۳۷۴، چاپ سوم.

۹۸. عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد دوم، تهران: گفتار، ۱۳۷۰.
۹۹. _____، نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار (۱۲۸۵ _ ۱۳۵۷)، تهران: جاویدان، ۱۳۷۰.
۱۰۰. عرفان منش، جلیل (گردآورنده)، خاطرات ۱۵ خرداد _ شیراز، دفتر اول، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.
۱۰۱. _____، همان، دفتر دوم، ۱۳۷۵.
۱۰۲. عظیمی، فخرالدین، بحران دمکراسی در ایران، ترجمه هوشنگ مهدوی و نوذری، تهران: البرز، ۱۳۷۴، چاپ دوم.
۱۰۳. عمویی، محمدعلی، درد زمانه (خاطرات محمدعلی عمویی)، تهران: اشاره، ۱۳۸۰، چاپ چهارم.
۱۰۴. غفاری، هیبت الله، ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد، تهران: نشر نی، ۱۳۶۸.
۱۰۵. غفاری، یعقوب، تاریخ اجتماعی کوه گیلویه و بویراحمد، اصفهان: گلها، ۱۳۷۸.
۱۰۶. فرخ، مهدی، خاطرات سیاسی، تحریر پرویز لوشانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷.
۱۰۷. فسایی، میرزاحسن حسینی، فارسنامه ناصری، جلد دوم، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸، چاپ دوم.
۱۰۸. فقیری، امین، پلنگ های کوهستان، تهران: شاهد، ۱۳۸۱.
۱۰۹. قشقایی، محمدحسین، یادمانده ها (خاطراتی از محمدحسین قشقایی)، تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۵.
۱۱۰. قمی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، جلد اول، تصحیح اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، چاپ دوم.
۱۱۱. قهرمانی ابیوردی، مظفر، از باورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد یا ابوالورود فارس، شیراز: چاپ یام، ۲۵۳۵.
۱۱۲. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، مجلد اول و دوم، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.
۱۱۳. کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر، ۱۳۷۸، چاپ دوم.

۱۱۴. کاظمی، محمد و منوچهر البرز، تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، بی جا، بی نا، ۲۵۳۶.
۱۱۵. کتاب آبی (گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)، جلد چهارم، به کوشش احمد بشیری، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.
۱۱۶. کدی، نیکی. آر، ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم، ۱۳۶۹.
۱۱۷. کرباسچی، غلامرضا، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، جلد دوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۱۸. کرزن، جورج، ایران و قضیه ایران، جلد دوم، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، چاپ پنجم.
۱۱۹. کرونین، استفانی، ارتش و تشکیل حکومت پهلوی در ایران، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: خجسته، ۱۳۷۷.
۱۲۰. کسروی، احمد، تاریخ پانصدساله خوزستان، تهران: آزان، ۱۳۷۳.
۱۲۱. کیانی، منوچهر، نگاهی به ایل قشقایی بعد از شهریور ۱۳۲۰، شیراز: کیان نشر، ۱۳۸۳.
۱۲۲. کیاوند، عزیز، سیاست و عشایر از قاجاریه تاکنون، تهران: عشایری، ۱۳۶۸.
۱۲۳. گابوبه، هانیس، ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفوی، ترجمه سعید فرهودی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹.
۱۲۴. گرانوسکی و دیگران، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: پویش، ۱۳۵۹.
۱۲۵. گرمروودی، میرزا فتاح خان، سفرنامه ممسنی، به کوشش فتح الدین فتاحی، تهران: مستوفی، ۱۳۷۰، چاپ دوم.
۱۲۶. لمبتون، آن، مالک و زارع در ایران، ترجمه امیری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، چاپ چهارم.
۱۲۷. لمعه، منوچهر، فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه، بی جا: اشرفی، ۱۳۵۳.

۱۲۸. لوسوئور، امیل، زمینه چینهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه شادان، تهران: اساطیر، ۱۳۷۳.
۱۲۹. مجیدی، نورمحمد، تاریخ و جغرافیای کوهگیلویه و بویراحمد، تهران: علمی، ۱۳۷۱.
۱۳۰. _____، تاریخ و جغرافیای ممسنی، تهران: علمی، ۱۳۷۱.
۱۳۱. مدنی، جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، بی جا، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا، چاپ سوم.
۱۳۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، (جلسه ششم)، چاپخانه مجلس، بی تا.
۱۳۳. مرسلوند، حسن (گردآورنده)، اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، تهران: تاریخ ایران، ۱۳۷۴.
۱۳۴. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱، چاپ چهارم.
۱۳۵. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد سوم، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۴۳، چاپ دوم.
۱۳۶. مسلمی، اعظم، ممسنی و بهشت گمشده، شیراز: انتشارات شیراز، ۱۳۶۹.
۱۳۷. مصطفوی، محمدتقی، اقلیم فارس، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳.
۱۳۸. مصوررحمانی، غلامرضا، کهنه سرباز (خاطرات سیاسی، نظامی و اقتصادی)، [جلد سوم]، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۱۳۹. معادیخواه، عبدالمجید، جام شکسته (خاطرات)، جلد اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
۱۴۰. معین، محمد، فرهنگ معین، جلد ششم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، چاپ دوم.
۱۴۱. مقاومت در زندان، به کوشش ابراهیم یزدی، تهران: قلم، ۱۳۷۸.
۱۴۲. مقدسی، احسن التماسیم فی معرفه الاقالیم، بخش دوم، ترجمه منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
۱۴۳. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله، جلد اول، تهران: ناشر، ۱۳۶۳، چاپ چهارم.
۱۴۴. _____، تاریخ بیست ساله، جلد پنجم، تهران: ناشر، ۱۳۶۲.
۱۴۵. _____، مختصری از زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰.

۱۴۶. منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، جلد اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۴۷. موسوی، سیدحسن، گوشه هایی از فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمره نودان، جروق و سرخی فارس، شیراز: نوید، ۱۳۶۲.
۱۴۸. نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، جلد اول، تهران: رسا، ۱۳۷۱.
۱۴۹. نجفی، علی محمد، وقایع ایلات خمسه، قم: جام جوان، ۱۳۸۶، چاپ سوم.
۱۵۰. نجمی، ناصر، از سیدضیاء تا بازرگان (دولتهای ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا آذر ۱۳۵۸)، جلد دوم، نویسنده، ۱۳۷۰.
۱۵۱. _____، بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی، تهران: اینشتین، ۱۳۷۳.
۱۵۲. نظری، معین الدین، منتخب التواریخ معینی، تصحیح ژان اوبن، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶.
۱۵۳. نظامیان عصر پهلوی (ارتشبد بهرام آریانا به روایت اسناد ساواک)، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱.
۱۵۴. نورزاده بوشهری، اسماعیل، اسرار نهضت جنوب، تهران: چاپخانه تابش، ۱۳۲۷.
۱۵۵. وحید قزوینی، میرزامحمدطاهر، تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۵۶. هاشمی، منوچهر، داوری (سخنی در کارنامه ساواک)، لندن: ارس، ۱۳۷۳.
۱۵۷. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، دوران مبارزه (خاطرات)، جلد اول، تهران: نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۵۸. هولتوس، شولتسه، سپیده دم در ایران، ترجمه مهرداد اهری، تهران: نشر نو، ۱۳۶۶.
۱۵۹. یاران امام به روایت اسناد ساواک (آیت الله طالقانی، بازوی توانای اسلام)، جلد اول، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱.
۱۶۰. یاران امام به روایت اسناد ساواک (نفس مطمئنه، آیت الله دستغیب)، کتاب دهم، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.

۱۶۱. یکرنگیان، میرحسین، سیری در تاریخ ارتش ایران (از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰)، تهران: خجسته، ۱۳۸۴، چاپ دوم.

۱۶۲. _____، گلگون کفنان، تهران: ناشر مؤلف، ۱۳۳۶.

۱۶۳. یوسفی، امرالله، قشقای در گذر تاریخ، شیراز: تخت جمشید، ۱۳۸۰.

(ب) رسالات و مقالات:

۱. افشار، ایرج، «کنیه، لقب، نسبت عشایر و ذکر آنها در متون فارسی»، ایلات و عشایر (مجموعه مقالات). تهران: آگاه، ۱۳۶۲

۲. ایوانف، م. س، «سرنگونی دودمان قاجار، استقرار قدرت دودمان پهلوی»، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کشاورزی، تهران: پویش، ۱۳۵۹

۳. بیات، کاوه، «عشایر از دیدگاه منابع نظامی معاصر»، تاریخ معاصر ایران (مجموعه مقالات)، کتاب اول، تهران: مؤسسه پژوهشها و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۸.

۴. _____، «گزارشی از نبرد تامرادی»، تاریخ معاصر ایران، کتاب ششم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان و جانبازان، ۱۳۷۳.

۵. _____، «نبرد آخر»، ماهنامه جهان کتاب، (شماره ۱ و ۲، اسفندماه ۱۳۷۸).

۶. پرهام، سیروس، «ایل قشقای کی و از کجا به فارس آمده است؟»، ایلات و عشایر (مجموعه مقالات آگاه)، تهران، آگاه، ۱۳۶۲.

۷. تقوی، سیدمصطفی، «بازخوانی پرونده جنگ گجستان»، روزنامه ابتکار، (۱۳ بهمن ۱۳۸۴، شماره ۵۷۹، ص ۷.

۸. رستمی، بی بی پریش، «زندگی نامه»، مجله انسان شناسی، (ضمیمه سال اول، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۰).

۹. «سرگذشت ایل [بویراحمد]»، نامه نور (ویژه نامه هنر و فرهنگ ایل بویراحمدی)، شماره دهم و یازدهم، ۱۳۵۹.

۱۰. سیاهپور، کشواد، «انقلاب اسلامی و مردم کهگیلویه و بویراحمد»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد نجف آباد، ۱۳۸۲.

۱۱. _____، «تأثیرپذیری ادبیات عامیانه و حماسی ایل بویراحمد از نهضت امام خمینی»، ادبیات انقلاب، انقلاب

ادبیات، (مجموعه مقالات)، جلد دوم، تهران: مؤسسه

۱۲. _____، «تیمسار اردوبادی کیست؟»، فصلنامه مطالعات تاریخ معاصر ایران، (شماره ۳۰، تابستان ۱۳۸۳).
۱۳. _____، «قیام عشایر جنوب و سرنوشت یک سرلشکر»، فصلنامه آوای دنا، (شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۴).
۱۴. _____، «کهگیلویه چهارراه حوادث»، پایان نامه کارشناسی، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۲.
۱۵. _____، «نبرد نابرابر»، فصلنامه مطالعات تاریخی، (شماره هشتم، تابستان ۱۳۸۴).
۱۶. _____، «نگاهی به قیام عشایر بویراحمد در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۱»، فصلنامه مطالعات تاریخی، (شماره چهارم، پاییز ۱۳۸۳).
۱۷. _____، «نهضت امام خمینی و قیام عشایر جنوب»، فصلنامه مطالعات تاریخی، (شماره ۱۲، بهار ۱۳۸۵).
۱۸. صداقت کیش، جمشید، «رویدادهای مهم شهرستان ممسنی»، نسخه تایپ شده، ۱۳۷۰.
۱۹. صدری، اسحاق، «بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی شهرستان بویراحمد» پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، ۱۳۶۷.
۲۰. ضرابی، منوچهر، «طوایف کهگیلویه»، فرهنگ ایران زمین، جلد نهم، طهران: چاپخانه افست، ۱۳۴۵.
۲۱. طاهری، عطا، «تل خسرو»، مجله آینده، (سال شانزدهم، شماره های ۹-۱۲، آذر - اسفند ۱۳۶۹).
۲۲. _____، «عشایر کهگیلویه و بویراحمد»، سمینار مسائل جامعه عشایری ایران، کرمانشاهان، (شماره ۹، ۲۵۳۵).
۲۳. فدایی، سیدکرامت الله، «افق خونین، آخرین نبرد بویراحمد در تنگ گجستان»، نسخه تایپ شده، ۱۳۷۳.
۲۴. فرهمند، جلال، «کودتای سفید (۲) اسنادی از اصلاحات ارضی»، فصلنامه مطالعات تاریخ معاصر ایران، (سال هشتم، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۳).

۲۵. فقیری، امین، «افسانه گجستان»، (روزنامه عصر، شیراز، شماره ۱۱۳۱، ۸ اسفند ۱۳۷۸)، ص ۹.

۲۶. فولادوند، «گوشه ای از تاریخ ژاندارمری ایران...»، مهنامه ژاندارمری، (شماره های ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، دی ماه ۱۳۴۸، فروردین، اردیبهشت، تیر و مرداد ۱۳۴۹).

۲۷. کروچه، بندتو، «تاریخ و وقایع نگاری»، ترجمه فولادوند، بخارا (شماره ۲۸، بهمن و اسفند ۱۳۸۱).

۲۸. کیانی هفت لنگ، کیانوش، «حکومت پهلوی و عشایر»، سقوط (مجموعه مقالات همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۴.

۲۹. لمبتون، آن، «تاریخ ایلات ایران»، ترجمه علی تبریزی، ایلات و عشایر (مجموعه مقالات آگاه)، تهران: آگاه، ۱۳۶۲.

۳۰. موسایی، میثم، «مبارزات عشایر بویراحمد با حکومت پهلوی»، فصلنامه عشایری ذخایر انقلاب، (شماره ۵، زمستان ۱۳۶۷).

۳۱. همبلی، گاوین، «خودکامگی پهلوی: رضاشاه»، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۲، چاپ دوم.

۳۲. «۱۵ خرداد به روایت بیگانگان»، فصلنامه ۱۵ خرداد، (سال دوم، شماره ۷، بهار ۱۳۷۱).

پ) منابع خارجی:

۱. Garrod, Oliver, "The Qashqai Tribe of Fars", Journal of the Royal Central Asian Society (۱۹۴۶) ۳۳.

۲. Loeffler, Reinhold, "BOIR AHMADI. THE TRIBLE", Encyclopaedia Iranica, IV, Fasc. ۳, ۱۹۸۹.

ت) روزنامه، مجلات و نشریات:

۱. آتش (روزنامه)

۲. ارتش (ماهنامه)

ص: ۶۳۵

۳. اطلاعات (روزنامه)

۴. بهار ایران (نشریه محلی فارس)

۵. پارس (روزنامه محلی فارس)

۶. پیغام امروز (روزنامه)

۷. تهران مصور (هفته نامه)

۸. ترقی (هفته نامه)

۹. جهان (روزنامه)

۱۰. خواندنیها (هفته نامه)

۱۱. روشنفکر (هفته نامه)

۱۲. ژاندارمری (ماهنامه)

۱۳. عدل (نشریه محلی فارس)

۱۴. کیهان (روزنامه)

۱۵. مهر ایران (روزنامه)

۱۶. ندا (فصلنامه)

ص: ۶۳۶

آبراهامیان، ی—رواند / ۸۷, ۹۱, ۹۲, ۱۲۱, ۱۳۶, ۱۴۰

آذریونند، الله بخش / ۵۵, ۳۳۲, ۴۳۵, ۴۳۶, ۴۸۱, ۴۸۴

آذریونند، س—رمست / ۳۰۸, ۳۱۴, ۳۴۴, ۳۵۰, ۴۰۹

آرامش فر، مشهدی رمضان / ۴۶۳

آرشام، محمدعلی / ۲۱۰

آروی، مظفرخان / ۱۲۵

آریا، محمدحسین / ۷۶

آریانان، بهرام (ارتشبد) / ۲۴, ۲۵, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۸, ۴۱, ۴۴, ۴۸, ۵۰, ۵۴, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۵۵, ۲۵۷, ۲۵۸, ۲۵۹, ۲۶۱, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۶۶, ۲۶۷, ۲۶۸, ۲۶۹, ۳۰۲, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۹, ۳۲۲, ۳۲۴, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۷, ۳۳۹, ۳۴۰, ۳۴۴, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۴, ۳۵۵, ۳۵۶, ۳۵۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۲, ۳۶۹, ۳۷۱, ۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۴, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۳۸۶, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۳, ۳۹۴, ۳۹۶, ۳۹۷, ۳۹۸, ۳۹۹, ۴۰۰, ۴۰۵, ۴۰۸, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۱۷, ۴۱۸, ۴۴۹, ۴۵۹, ۴۹۷, ۴۹۹, ۵۰۰, ۵۲۲, ۵۲۹, ۵۳۰, ۵۳۵, ۵۳۶, ۵۳۷, ۵۳۸, ۵۳۹, ۵۴۱, ۵۵۰, ۵۵۱, ۵۵۸, ۵۹۳, ۵۹۴, ۵۹۵, ۵۹۶

آرین فر (ستوان) / ۴۶۷, ۴۶۸

آزرم، محمدصالح (سرهنگ) / ۵۵۲

آشتیانی (آیت الله) / ۱۹۱

آقا تیمور، علی خان / ۴۳۴

آقا ملی / ۳۷۶

آقا کهیار / ۴۲۲, ۵۱۶

آقالهراس / ۳۴۵

آقانصرالله / ۵۱۶

آقاوارث / ۵۱۶

ص: ۶۳۷

آقاولی / ۳۳۵

آقایونس / ۳۴۵

آقایی (سروان) / ۳۳۱

آل داوود، علی / ۷۶

آملی /

آملی، محمد تقی (آیت الله) / ۱۶۲، ۱۹۱

آهی آزاد، زهرا / ۳۷۶

آیت الله زاده، جلال الدین / ۶۰۴، ۶۰۲، ۶۰۰، ۲۴۳، ۴۶

آیت اللهی، سید محمد کاظم (آیت الله) / ۲۶۸

آیرملو (سرهنگ) / ۵۶۰

آیرونساید / ۸۶

انصاری، نازعلی / ۳۸۷

اورمزد، عبدالعلی (سرتیپ) / ۶۰۱، ۲۷۸، ۲۱۰

ابرلینگ، پیر / ۷۱، ۸۲، ۸۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۲۱۶، ۲۶۴

ابطحی، جعفر / ۵۸۸

ابن حوقل / ۴۲۳

ابی دلف / ۷۸

اتابک هزار سف / ۷۶، ۸۳

احساس نژاد، کامختار / ۵۱۵

احمدی، ملک احمد / ۳۳۴، ۳۴۱

ارجمند، آقا یدالله / ۲۹۶، ۳۱۲، ۴۵۷، ۵۱۹

اردوبادی، منص—ور (سرلشگر) / ۶۲، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۶۷

ارسنجانی، حسن (دکتر) / ۵۰، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۵۲۵، ۵۹۱

ارسنجانی، نورالدین / ۲۰۶

ارمنی، حاجی خان / ۸۷، ۸۹

اسدی، کرامت / ۲۵۳

اسکندریبگ منشی / ۷۶، ۸۴، ۴۲۴

اسودی (سرگرد) / ۵۱۹، ۵۲۰

اشرفی، ناصر (سرتیپ) / ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۰، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۴۶، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۹۸، ۶۱۴، ۶۱۵

اشکان (تیمسار) / ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۰، ۵۵۸

اصطخری / ۷۸، ۴۲۳

اصلانی (سرلشکر) / ۳۵۸

اصنافی، سیداحمد / ۲۲۶

اعتماد، کمال / ۱۲۹

اعظم، شهاب / ۲۲۱

اعظمی (سرهنگ) / ۲۵۸، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۱۷

افاضت (سرهنگ) / ۴۷۲

افراسیابی، بهرام / ۲۸، ۳۶، ۵۶۶، ۵۹۹

افشار، ایرج / ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۹۸

ص: ۶۳۸

افشار، محمد (سرگرد) / ۱۱۲

افشار، محمود / ۷۸, ۷۹

اقبال، منوچهر (دکتر) / ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۸۸

اقتداری، احمد / ۷۸, ۷۹

اقتصادی، کاغلامعلی / ۴۶۲, ۵۱۴, ۵۱۷

اقتصادی، کافرهاد / ۵۱۴, ۵۱۷

اکبری / ۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۹, ۱۲۱

اکبری، سیدحامد / ۵۵, ۳۵۰, ۴۸۴

اکبری، قدرت الله / ۵۴, ۸۹, ۱۲۴, ۱۳۵, ۳۸۵

اکرم (یاور) / ۸۷, ۸۹

البرز، منوچهر / ۲۶, ۱۰۶

الموتی، مصطفی / ۳۶

امام حسین (ع) / ۱۵۳, ۵۱۲

امام سجاد (ع) / ۱۵۳

امام شوشتری، محمدعلی / ۷۸

امام صادق (ع) / ۱۹۱, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۶

امام علی (ع) / ۱۸۴, ۵۱۱

امام قلی خان / ۱۳۶, ۲۳۲

امامقلی، محمود / ۶۲۰

امامی، شیخ مصلح الدین / ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۳

امان اللہی بہاروند، اسکندر/ ۹۲، ۹۳

امان الہ خان (یاور)/ ۱۰۰

امیر احمدی، احمد (سپہبد)/ ۸۷، ۸۸

امیر ایوب (امام زادہ)/ ۳۲۹

امیر عزیز (سپہبد)/ ۲۳۳

امیری، بہادر/ ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۹۸، ۳۹۹

امیری، حسین / ۴۵۲

امیری، سیف اللہ / ۴۵۲

امیری، منوچہر / ۹۳

امینی، بہرام / ۳۱۹، ۵۲۱

امینی، بہمن / ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۴۱، ۴۶۴

امینی، علی (دکتر)/ ۴۵، ۴۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۲۰۳، ۲۲۲، ۴۴۸

امینی، ملا بہمن / ۳۳۲، ۳۴۱، ۴۴۷، ۴۶۴، ۴۶۵، ۵۶۹

انایی، حسین / ۴۰۹

انصاری، امیر ایوب / ۶۶

انصاری، حاج ابوالحسن / ۴۳۵

انصاری، حسین / ۳۴۴

انصاری، شیخ محمدرضا / ۵۴۳، ۵۴۴

انصاری، شیخ مندی / ۳۸۷

انصاری، شیخ یداللہ / ۶۰۴

انصاری، شیخ محمد رضا / ۳۸۷، ۳۹۸

انصاری، شیخ محمد صادق / ۴۰۹

انصاری، عبدالمحمّد (عبدی) / ۶۶، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۴، ۴۳۷، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴

انصاری، علی میرزا / ۳۴۴، ۳۷۶

انصاری، غلامحسین / ۴۳۵

انصاری، کـردی / ۴۷، ۶۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۹۸، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۵،

ص: ۴۳۹

۵۷۳, ۵۷۲, ۵۷۱, ۵۷۰, ۵۶۹, ۵۶۸, ۵۶۷, ۵۵۳, ۵۴۵, ۵۴۳, ۵۲۷, ۵۲۲, ۵۲۱, ۴۸۸, ۴۸۶, ۴۸۰

انصاری، محمدامین / ۵۵۴, ۵۶۸

انصاری، محمدعلی / ۳۴۴

انصاری، ملاعلی خان / ۳۳۰, ۴۴۵

انصاری، ملامحمدحسن / ۶۶, ۱۹۷, ۳۳۲, ۳۳۵, ۳۴۱, ۴۳۴, ۴۳۵, ۴۳۶, ۴۳۷, ۵۶۷, ۵۶۸

انصاری، یدالله / ۴۷, ۶۴, ۳۱۹

انوار / ۲۲۰

اوبن، ژان / ۷۶

اوحدی (سرلشکر) / ۲۵۱

اویسی، غلامعلی (سپهبد) / ۵۷۱

اهری، مهرداد / ۱۲۱

ای وری (آوری)، پیترو / ۷۱, ۳۷۸, ۵۲۵

ایرانی، محمدحسین (سروان) / ۵۵۲

ایروانی، ملابمانعلی / ۳۲۳, ۵۲۰

ایزدپناه، کی علیخان / ۵۱۷

ایزدی، ملاحداد / ۵۱۶

ایزدی، ملاعلی رضا / ۵۱۳

ایمبری (ماژور) / ۲۱۳

ایوانف / ۶۹, ۷۰, ۸۱, ۸۲, ۸۴, ۸۶, ۸۹, ۹۶, ۱۲۶, ۱۳۲

بابایی، مشهدی علی / ۵۱۵

بابکانی (موسی پور)، آقا لهراسب / ۳۴۴

بابکانی، حسن / ۳۳۱

بابکانی، خومکار / ۳۴۵

بابکانی، ملاعلی / ۵۶۹

باتن، مونت (دریاسالار) / ۵۳۰

باتولی (بویراحمدی)، کی لهراسب / ۵۱۳

باتولی، اسفندیار / ۳۴۴

بادلانی، سهراب / ۴۴۲

بارکلی، سر جرج / ۱۰۴

باری روبین / ۱۴۷

بازرگان، مهدی (مهندس) / ۳۰, ۳۸, ۳۹, ۴۲, ۴۳, ۲۰۰, ۶۰۷, ۶۰۸, ۶۰۹

باشت ___ی، ملک منص ___ورخان / ۱۲۵, ۲۸۲, ۳۱۶, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۴, ۳۸۰, ۴۰۲, ۴۰۳, ۴۱۶, ۴۱۹, ۴۴۲, ۴۴۵,

۴۵۵, ۴۵۶, ۴۶۰, ۴۶۴, ۵۷۲

باشرونی، عبدالله / ۳۸۴, ۳۸۵, ۳۸۶, ۳۸۷, ۳۸۹

باقرپور، کاعلی / ۳۲۷, ۴۶۳, ۵۱۷

باقری، الماس / ۴۵۲

باقری، بندر / ۳۳۵, ۳۴۰, ۵۲۰

باقری، خان طلا / ۳۴۴, ۳۴۵

باقری، ملاپرویز / ۴۲۲, ۵۱۷

باقري، ملاخسرو / ۳۱۳, ۴۸۸, ۵۱۷

باقري، ملاسياوش / ۵۱۴

باقري، ملاكريم / ۵۱۴

باقري، ع. / ۱۴۳

ص: ۶۴۰

باور، محمود / ۷۷, ۷۸, ۱۰۲, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۴۲

بختیار، تیمور (سپهبد) / ۱۴۴, ۲۹۱

بختیاری، امیر بهمن خان / ۵۲, ۲۸۲, ۲۹۲, ۵۵۵

بختیاری، امیر مجاهد / ۹۸

بختیاری، خانی / ۴۰۹

بختیاری، مرتضی قلی خان / ۵۲, ۲۱۸

بخشایش، فربرز / ۴۲۲

بخشایی، علی بخش / ۳۲۸, ۳۳۶, ۳۳۷, ۴۵۵, ۴۶۴, ۴۶۵, ۴۸۳, ۴۸۸

بخشایی، کاخدا بخش / ۴۳۱, ۵۱۵, ۵۱۷

برات زاده، حبیب الله / ۳۴۲

برات زاده، کاراه خدا / ۵۱۴

برات زاده، ملانصیب الله / ۵۱۵

برات زاده، نعمت الله / ۳۴۲

براتی، براتعلی / ۴۶۶, ۴۶۹

براتی، حاج مسلم / ۳۲۳, ۳۴۲

براتی، علی حیدر / ۳۲۳, ۳۴۲, ۵۲۰

براتی، علی محمد (مشهدی) / ۳۲۳, ۳۴۲

برکت بهبانی، ملا کریم / ۴۵۳, ۴۵۴, ۴۶۰

برکتی، کاعلی میرزا / ۵۱۴, ۵۱۵

بروجردی، حاج آقا حسین (آیت الله) / ۱۵۵، ۲۲۲

برومند، کی خورشید / ۶۵، ۲۸۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۶۰، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۹۱، ۵۱۶، ۵۱۷

برومن—د، کی شمشیر / ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۹۸

برومند، ملا کاوس / ۲۹۶

برهانی اصل، کاسلبعلی / ۵۱۴

بریم (ابراهیم) / ۵۱۵

بزاز اخوی زادگان، عباس / ۲۴۸

بزرگ / ۳۷۶

بستان موصلو / ۵۷۴، ۵۷۵

بستان، امرالله / ۶۲۰

بستان، شکرالله / ۶۲۰

بستان، عزیزالله / ۶۲۰

بسته نگار، محمد / ۴۳

بشیری، احمد / ۱۰۴

بقای، مظفر (دکتر) / ۱۴۱

بگی، ملا باباخان / ۲۵۶

بلادی بحرینی، سید محمد علی / ۵۱۲

بلادی، سید عبدالوهاب / ۳۱، ۳۲۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۱۲، ۶۰۴، ۶۰۶

بلادی، سید عبدالرحمان / ۳۲۱، ۴۸۸

بلاڊى، سيد غلام حسين / 475, 476, 477, 478, 479

بلاڊى، سيد نور محمد / 320, 306

بلند نظر، ميرزايد الله / 572

ص: 641

بلوط جعفرلو / ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۶۴، ۳۸۳، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵

بنی اعتماد، محمود (س۔۔۔رتیب) / ۵۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۷

بوشہری، جواد / ۱۳۵

بولوردی، مسیح خان / ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۲، ۳۸۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۲۷، ۵۶۴، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵

بویراحمدی، خداکرم خان / ۱۲۲

بویراحمدی، خسروخان / ۴۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۵۸۲

بویراحمدی، راہ علی / ۴۴۲

بویراحمدی، سرتیب خان / ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۳۶

بویراحمدی، عبداللہ خان / ۴۲۷

بویراحمدی، علی محمد خان / ۴۲۷

بویراحم۔۔۔دی، ک۔۔۔ریم خان (بہادرالسلطنہ) / ۱۲۲

بویراحمدی، محمدطاہر خان / ۴۲۶، ۴۲۷

بویراحمدی، منصور / ۵۴۳

بہادر، امیر ہوشنگ / ۲۹۲

بہادر، کی حبیب / ۳۴۲، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۶

بہادر، کی صدیف / ۲۹۶

بہادر، کی نصیر / ۵۱۶

بہادرالسلطنہ، کریم خان / ۴۳۰

بہادر تامرادی، حمدالہ / ۴۵۳

بہادر تامرادی، ہوشنگ / ۴۵۳

بهادری سرخی، امیر / ۲۵۳

بهادری سرخی، جواد / ۲۵۳

بهادری سرخی، شکرالله / ۲۵۳

بهادری سرخی، کرامت / ۲۵۳

بهادری قشقایی، بهمن / ۵۴۶, ۵۶۳

بهادری قشقایی، داریوش / ۵۴۶

بهادری قشقایی، سهراب خان / ۵۴۶, ۵۶۳, ۵۶۵, ۶۲۰

بهادری، امیر / ۲۴۹

بهادری، بهمن / ۵۶۵

بهادری، حاج امیر / ۲۵۶

بهادری، فرخ لقا / ۳۴

بهارلو، عبدالحسین خان / ۱۳۷

بهارلو، کاظم خان / ۱۳۷

بهبودی، سلیمان / ۱۶۶, ۱۷۱, ۲۵۱, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۴, ۲۸۵, ۲۸۸

بهبهانی، حاج عبدالمحمد / ۲۲۱

بهبهانی، سیدجعفر / ۱۴۴

بهبهانی، سیدمحمد (آیت الله) / ۱۶۲, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۷۶, ۲۹۲

بهبهانی، محمدعلی خان / ۲۲۱

بهداد، صادق / ۴۰۶, ۴۰۷

بهروزی، رحیم / ۳۷۶

بهروزی، علی خان / ۳۴۲

بهروزی، کرامت / ۳۷۶

بهروزی، محمدجواد / ۷۸

بهروزی، ملاملی / ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۴، ۳۳۹

ص: ۶۴۲

بھمنی، حسین خان / ۹۸

بھمن بیگی، محمد / ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۸۳، ۸۸، ۱۳۲، ۲۰۶، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۴۳، ۵۷۳، ۵۷۵

بھمن خان / ۲۱۸

بھنود، مسعود / ۳۶، ۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۹۷

بھور، گرگ اللہ / ۳۸۷

بیات، کاوہ / ۲۵، ۵۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۳۳۹

بیگدلی (سرلشگر) / ۲۷۹، ۵۰۸

بیگم زارع / ۳۷۶

بیل، جیمز / ۱۰۴، ۱۴۷، ۱۶۴، ۴۴۷، ۴۴۸

پ

پاسک (مسیو) / ۱۰۴

پاکباز، عیدی / ۳۳۵، ۳۴۰، ۴۰۹، ۵۴۳، ۵۴۵

پاکروان، حسن (سرلشگر) / ۳۱، ۴۰، ۱۶۶، ۳۶۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۵۴، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۶۰

پاکروان، عباس (سرہنگ) / ۲۶۰

پالیزبان (سرلشگر) / ۵۰۹

پرتو، سید حسین (سرہنگ) / ۱۸۵

پرویز (سرہنگ) / ۴۷۲

پرہام، سیروس / ۸۱

پرہام، فتاح / ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲

پرهیز گار، غلامحسین / ۲۵۳

پژم ___ان، جلال (س ___پهید) / ۵۲, ۵۳, ۲۱۰, ۴۱۵, ۴۳۲

پسیان، نجفقلی / ۴۱

پناهی بویراحمدی، ولی / ۵۳, ۱۲۱, ۲۷۴, ۵۷۰, ۵۷۱, ۵۷۲, ۵۷۳

پناهی، آقامحمد / ۵۱۹

پناهی، حداد / ۴۵۲, ۴۵۳

پناهی، سردار / ۳۴۲

پناهی، عوض / ۳۴۲

پناهی، کاخداامراد / ۵۱۷

پناهی، کازلفعلی / ۳۴۲, ۴۲۲, ۵۱۳, ۵۱۷, ۵۲۰

پناهی، کی خلیفه / ۵۳, ۶۵

پناهی، کی هادی / ۴۵۲, ۴۶۶, ۴۷۴, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۸۷, ۵۲۲

پناهی، ملاعلی سینا / ۴۶۳

پناهی، ملاولی / ۳۹۲, ۴۰۲, ۴۰۳, ۴۵۳, ۴۵۵, ۴۵۶, ۴۵۷, ۴۶۰, ۴۶۷, ۴۷۴, ۴۷۵, ۴۸۷, ۴۸۸, ۴۹۱, ۵۱۶, ۵۶۸, ۵۶۹, ۵۷۰, ۵۷۱

پورجوادی، کاظم / ۱۷۳

پورزند، ابوالحسن خان / ۱۰۲, ۱۳۷

پورطهماسبی (سرگرد) / ۲۶۳

پهلوان، کیوان / ۸۲

پهلوی، غلامرضا (شاهپور) / ۵۵۶

پهلوی، محمدرضا / ۲۵, ۲۷, ۳۳, ۴۴, ۴۵

۱۵۱, ۱۵۰, ۱۴۸, ۱۴۷, ۱۴۶, ۱۴۵, ۱۴۴, ۱۴۳, ۱۴۲, ۱۴۱, ۱۴۰, ۱۳۹, ۱۳۴, ۱۳۳, ۱۲۸, ۱۲۵, ۱۲۴, ۱۲۰, ۸۶, ۶۸, ۵۲, ۵۱,
۲۷۳, ۲۳۸, ۲۳۵, ۲۳۴, ۲۱۹, ۲۱۵, ۲۰۸, ۲۰۶, ۲۰۴, ۱۹۳, ۱۹۲, ۱۸۲, ۱۸۱, ۱۸۰, ۱۷۶, ۱۷۵, ۱۶۶, ۱۶۵, ۱۶۴, ۱۶۳, ۱۵۶,
۴۱۸, ۴۱۳, ۴۱۱, ۴۰۷, ۴۰۳, ۳۹۶, ۳۹۱, ۳۹۰, ۳۸۸, ۳۸۷, ۳۸۱, ۳۷۲, ۳۷۱, ۳۶۵, ۳۵۳, ۳۰۶, ۲۹۱, ۲۸۸, ۲۸۶, ۲۷۵, ۲۷۴,
۵۳۰, ۵۲۹, ۵۲۷, ۵۲۳, ۵۱۹, ۵۱۱, ۵۱۰, ۵۰۲, ۴۹۹, ۴۹۸, ۴۹۷, ۴۹۵, ۴۹۴, ۴۹۳, ۴۵۹, ۴۵۷, ۴۴۸, ۴۴۷, ۴۴۲, ۴۳۱, ۴۱۹,
۶۰۸, ۶۰۷, ۵۹۶, ۵۹۵, ۵۹۴, ۵۹۳, ۵۸۵, ۵۸۴, ۵۸۲, ۵۸۱, ۵۷۹, ۵۷۸, ۵۷۷, ۵۷۱, ۵۵۷, ۵۵۵, ۵۵۲, ۵۵۱, ۵۵۰, ۵۴۸, ۵۴۱

پیرا، بابانادعلی / ۵۱۴

پیرا، راه علی / ۳۴۴

پیراسته، مهدی (دکتر) / ۵۵۶, ۵۳۳

پیرایش، ترکی / ۵۶۹, ۵۲۲, ۵۲۱, ۵۱۱, ۵۰۲, ۴۸۶, ۴۶۹, ۳۴۴, ۳۳۹, ۳۳۴

پیرایش، قدم / ۵۶۹

پیرایش، مصطفی / ۳۴۲

پیرنیا، باقر / ۵۵۷, ۵۴۹, ۵۴۸, ۵۱۰, ۵۰۹, ۵۰۸, ۵۰۷, ۵۰۴, ۵۰۱, ۵۰۰, ۴۹۲, ۴۷۲, ۴۶۸, ۴۵۹, ۴۵۷, ۴۵۰, ۴۴۰, ۵۱, ۵۰, ۴۹,
۵۷۵, ۵۵۸

پیشداد، عزیزالله / ۱۰۹, ۱۰۸, ۱۰۷

پیوندی، برزین / ۳۴۲

ت

تابان سی—رت، کاوس / ۴۹۰, ۴۸۱, ۴۲۵, ۳۱۴, ۲۹۹, ۲۹۷, ۱۲۳, ۱۰۲, ۱۰۱, ۵۴

تاج الدینی (سروان) / ۵۷۵

تاس احمدی، کی محمد زکی / ۴۳۰, ۴۲۹

تامرادی، حبیب / ۴۴۳, ۳۵۴

تایلور، ماکسول (ارتشبد) / ۵۳۰

تبریزی، علی / ۸۴

تبریک، فریدون / ۳۸۷

تدین، احمد / ۷۲

تربتی، عماد / ۱۶۲

ترز، ماری / ۸۳، ۹۶

ترکی بویراحمدی / ۴۴۲

ترکی / ۴۸۰، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۲۲

تژده (سرگرد) / ۲۷۸

تستری، محمد / ۷۸

تفضلی، جهانگیر / ۳۴۶، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰

تقوی، سید عبدالعلی (فتح الله) / ۲۹۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۲، ۶۰۴

تقوی، سیدیحیی / ۳۲۰، ۶۰۴

تقوی مقدم، سید مصطفی / ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۲۳۵، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۳، ۳۵۰، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۸۱،

۴۸۴، ۵۱۹، ۵۸۴۱

تکیه ای، میرعباس / ۳۱۵

ص: ۶۴۴

تنكابنی، محمدرضا / ۱۶۲

تو کلی (سرهنگ) / ۴۸۵, ۴۸۷, ۴۸۸

تو کلی، غلامرضا / ۵۶, ۲۳۱, ۵۴۵

تو کلی، یعقوب / ۴۵

توللی، غلامحسین / ۲۷۰

التیامی، کا علی مراد / ۵۱۵

تیرمایون، قلندر / ۳۳۴

تیزابی، هوشنگ / ۶۹

تیمورتاش، عبدالحسین / ۱۰۴, ۱۰۵

ج

جامع، علی صفر / ۳۴۲

جامی / ۱۲۱, ۱۳۶

جانی پور، کابول / ۵۱۵

جانی پور، کامحمد علی / ۵۱۵

جاویدی، فریدون خان / ۴۲, ۲۸۴, ۲۸۵, ۳۰۳, ۳۰۶, ۳۸۲, ۳۹۰, ۵۵۵, ۵۵۶

جباری (سرلشکر) / ۵۰۰, ۵۰۱

جزنی، بیژن / ۳۵, ۳۶, ۳۸, ۴۲, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۴, ۵۶۶, ۵۶۷

جعفرقلی / ۵۵۶

جعفرلو، مختار / ۲۵۲

جعفـری (سـرهنـگ) / ۴۹۲, ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۵۹

جعفـری، کاغیضان / ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۷۶، ۴۲۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۰، ۵۱۷

جعفریان، علی / ۴۲۲

جعفریان، کاغلی کرم / ۴۲۲

جعفتا بابکانی، (علی علیداد) / ۲۹۶، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۴۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۵۷، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۱۶، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳

جکس / ۱۰۵

جلوه گر، کاسلیمان / ۵۱۶

جلیل پور، محمد حسین / ۳۴۲

جلیل مطلق، کاحمزہ / ۳۴۲، ۴۲۲

جلیل منفـرد، کامحمدزمان / ۴۸۰، ۵۱۴، ۵۱۵

جلیل، علی پناه / ۳۴۲

جلیل، غلامحسین / ۴۸۳

جلیل، کاخان احمد / ۵۱۴

جلیل، کی محمد رضا / ۴۲۶

جلیل، کی ملک احمد / ۴۲۶

جلیل، ملاجان محمد / ۳۲۷، ۴۲۲، ۴۶۶، ۴۷۵

جلیل، ملاغلامحسین / ۳۱۳، ۵۴۰

جم، فریدون (ارتشبد) / ۲۱۹، ۳۵۳

جمشیدی، کاملک / ۵۱۷

جواد / ۶۲۰

جوادی، محمد تقی / ۲۵۷

جوزاری، خلیفہ / ۴۰۹

جوینارنژاد، کاجہان / ۵۲۱

جہانبازی، کی اللہ قلی / ۴۵۷، ۵۱۹

جہانبانی، محمد حسین می۔۔۔ رزا (سرہنگ) /

ص: ۶۴۵

جھان بین، کی مندن / ۴۵۷

جھرمی، پیمان / ۲۲۱

چ

چتر آذر، کاغوض / ۴۲۲, ۵۱۶

چراغی، فیض اللہ / ۳۸۷

چرامی، اسکندر خان / ۱۲۵

چشمک، امیر / ۳۳۵, ۳۴۰

چشمک، کاخانعلی / ۳۴۲

چنگیز خان مغول / ۱۹۴

چیتابی، کھیار / ۴۷۰

ح

ح— ائری ش— یرازی، شیخ صدرالدین / ۴۶, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۰۶

حائری، حاج مرتضی / ۱۴۸

حائری، شیخ عبدالکریم (آیت اللہ) / ۱۴۸

حاجی سلمانی / ۴۴۲, ۴۴۳

حیبی فہلیانی، حسن / ۵۵, ۱۳۶

حجازی (ارتشبد) / ۵۳۰

حریری، مس— عود (س— رتیپ) / ۲۱۰, ۲۵۰, ۲۵۱, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۷, ۳۸۲, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۱, ۳۹۲, ۴۱۲, ۴۱۴, ۴۴۳,

۴۵۴, ۴۵۵, ۴۵۶, ۵۵۱, ۵۲۹, ۵۵۸, ۵۶۰, ۵۶۱, ۶۰۱

حسانی، شیخ عیسیٰ / ۲۴۴

حسن زاده، ولی / ۵۱۴

حسینقلی (اصل = حسینقلی) / ۴۴۴، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۲۲

حسین پور، حبیب اللہ / ۴۰۹

حسین زاده، کاغلی اکبر / ۵۱۵

حسینقلی خان / ۱۳۶

حسینی فسائی، میرزا حسن / ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۴۲۷

حسینی / ۱۲۳، ۳۰۷، ۳۰۸

حسینی، سید حمد اللہ / ۳۳۰، ۶۰۴

حسینی، سید ساعد / ۵۴، ۵۵، ۶۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۵، ۴۶۳، ۴۸۱

حسینی، سیدس—لیمان / ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹

حسینی، سید شریف / ۳۳۲

حسینی، سید علی اصغ—ر (حجت الاسلام) / ۲۹۴، ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۶۰۲، ۶۰۴

حسینی، عبدالصاحب / ۴۸۱

حسینی، میر محمود / ۳۴۹

حسینی، میرید اللہ / ۴۸۱

حس—نینان، روح اللہ (حجت الاسلام) / ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸

حسینی خواہ، سید جمشید / ۵۴، ۵۷، ۱۱۷، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۵۰، ۴۸۱

حمیدہ فر، اعلمون / ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۵

حمیدی (سرہنگ) / ۵۵۹

حمیدی، حاج عباس / ۴۶

حیات داودی، فتح الله خان / ۴۰, ۴۲, ۵۲, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۴, ۲۸۵, ۲۸۸, ۲۹۴, ۵۵۴, ۵۵۵, ۵۵۶, ۵۵۷, ۶۱۴

حیدری موصلو، دلاور / ۲۷۰

حیدری، سهراب / ۴۸۵

حیدری، عباس / ۲۲۵, ۲۲۶

حیدریان، سیامک / ۴۲۲

خ

خالصی (سروان) / ۱۲۹

خان پایه، علی بگ / ۵۱۶

خاوری (سرهنگ) / ۴۳۲

خداپرست، ملاخداداد / ۴۸۰, ۵۱۶, ۵۶۹

خداکرم خان / ۱۲۲, ۱۲۵, ۴۲۷, ۴۲۹

خدیجه بی بی / ۲۱۹

خردول موصلو / ۲۶۸, ۲۷۰, ۵۲۷

خرمی، گشتاسب / ۳۳۴, ۳۳۹, ۳۴۴

خرمی، ملاخداخواست / ۴۶۳

خسرو / ۲۱۸

خسروانی، عطاءالله (سپهبد) / ۴۹۵, ۵۰۸, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۵۷

خسروداد، منوچهر (سرگرد) / ۳۵۲, ۳۵۷, ۵۵۱

خسروی، عبدالعلی / ۵۶, ۵۷

خسروی، یوسف / ۳۹۰

خلخالی، شیخ صادق (آیت الله) / ۴۸، ۵۹۷

خلیفه زاده، علیرضا / ۷۶

خلیلی، محمدعلی خان / ۱۲۵

خمینی، روح الله (امام) / ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۸۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸

خوانساری، سیداحمد (آیت الله) / ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۶

خوبانی، آقاحسن / ۴۲۲

خوبانی، آقامحمدتقی / ۵۱۶، ۵۷۲

خورموجی، محمدجعفر / ۷۶، ۸۲، ۸۴

خوشنویس (سروان) / ۲۷۰

خومکار / ۳۴۵

خویی (آیت الله) / ۱۷۶

د

داجعفرقلی / ۴۳۸

داد، معصومه / ۸۲

دادفر (سرهنگ) / ۴۸۹

ص: ۶۴۷

دارابی، سرفراز / ۲۲۱

دارفرین، ملازلفعلی / ۵۱۶

داریوش / ۵۶۵

داغلامحسین / ۴۳۸

داگلاس، ویلیام / ۱۳۲, ۹۶, ۹۴, ۹۳, ۸۹, ۸۸, ۸۷

دانشور، الیاس (سرهنګ) / ۴۴۰, ۴۴۱, ۴۴۴, ۴۵۶, ۴۶۲, ۴۶۳, ۴۶۴, ۴۶۸, ۴۷۱, ۴۷۲, ۴۷۳, ۵۰۰, ۵۶۵, ۵۶۸, ۵۷۱

دانشور، سیمین / ۱۲۰

داور، کاکلبعلی / ۵۱۶

دبیریان (سرهنګ) / ۲۵۱

دبیقی، موسی / ۳۳۵, ۳۴۱

درخشش، محمد / ۱۴۱

درویشعلی رواز / ۳۹۸

دره شوری، زیادخان / ۵۶۵

دره شوری، محمدحسن / ۵۲۳

دژمان، حبیب اله / ۳۷۶

دژمان، ماهرخ / ۳۷۶

دستخوان، محمدتقی / ۳۴۲

دستغیب / ۲۴۳

دستغیب، سیدابراهیم / ۲۲۱, ۲۲۲

دستغیب، سیدعبدالحسین (آیت الله) / ۳۱, ۳۲, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۶۲, ۵۹۹, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۰۲, ۶۰۴, ۶۰۵

دستغیب، سیدعلی اصغر / ۶۳

دستغیب، سیدمحمد مهدی / ۶۰۴

دشتی گله زن / ۵۶، ۳۸۳، ۵۶۴، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵

دشتی، عبدمحمد / ۳۴۴

دشت __ی، کامحم_دنبی / ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰

دشتی، ملاعلی محمد / ۶۳، ۴۷۷، ۴۸۲

دشتیان، ملادریش / ۶۳، ۶۶، ۲۹۵، ۳۱۴، ۳۲۸، ۳۴۵، ۵۲۱

دشمن زیاری، غلامعلی / ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۵۰، ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۹۴، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۳

دلدم، اسکندر / ۱۳۰

دوانی، علی / ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۷، ۱۹۸

دوبد، بارون / ۷۶

دوشوتن، اولن (ماری ترز) / ۹۶

دولتخواه، سید مختار / ۵۷۲

دولتخواه، سیدمحمد قریش / ۳۱۷

دومورینی / ۸۲

ده بزرگی، کربلائی محمد / ۲۲۱، ۲۲۲

دهقان، سعید / ۲۸، ۵۹۹

دهگان، بهمن / ۸۶

دهن __ادی، احم_د (سرهنگ) / ۴۶۸، ۴۸۵، ۴۸۹، ۵۵۲

دیبا (پهلوی)، فرح / ۴۴۸

ديبا/ ١١٢

ديبا، فريده/ ٤٤٨

ص: ٦٤٨

رئیس فیروز، الهه / ۴۴۸

راد، آقاحمزہ / ۴۲۲

راد، آقاولی / ۱۲۴، ۲۹۶، ۳۳۵

راد، حقیقت / ۳۳۵، ۳۴۰

رادنیاء، عباس / ۴۳

راستگو، کاسکندر / ۵۱۵

رزم آراء، حاجیعلی (سپہبد) / ۷۷

رزمجویی / ۱۲۰، ۳۱۳، ۳۳۱، ۴۴۵، ۴۷۱، ۴۹۰

رزمجویی، محمد کرم / ۵۷، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۸۱، ۴۹۰، ۵۷۲

رستگار فسائی، منصور / ۷۶

رستم (طاہری)، زرین تاج / ۴۱۱، ۴۱۲

رس—تم ممسنی، حس—ینقلی خان / ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۳۵، ۲۱۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸،

۳۰۴، ۳۰۶، ۳۹۰، ۴۱۱، ۵۰۵، ۵۱۸، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۶۱۴

رستم، امام قلی خان / ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۶۱۴

رستم، جعفر قلی / ۳۰۵، ۳۸۲، ۳۹۰، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۶۱۴

رستم، زرین تاج / ۴۱۱، ۴۱۲

رستم خان / ۵۴۶، ۶۱۵

رستمی، بی بی پریش / ۱۱۹

رستمی، فرہاد / ۳۳، ۲۲۳، ۳۸۳، ۳۸۴

رشیدیان، اسدالله / ۱۴۴

رضائیان / ۲۲۶

رضاخان / ۱۱۹, ۱۱۷, ۱۱۶, ۱۱۴, ۱۰۹, ۱۰۸, ۱۰۷, ۱۰۴, ۱۰۳, ۱۰۱, ۹۹, ۹۸, ۹۷, ۹۶, ۹۴, ۹۳, ۹۲, ۹۱, ۹۰, ۸۸, ۸۷, ۸۶, ۱۲۴, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۷, ۲۱۴, ۴۳۰, ۴۹۷, ۴۹۹, ۵۱۳, ۵۲۷

رضایی (سرهنگ) / ۱۷۹

رضایی، حاجی / ۳۴۴, ۵۰۵, ۵۰۶

رضایی، ملا غلامرضا / ۴۶۳, ۴۶۵

رضوانی، محمد اسماعیل / ۷۶

رضوانی، ملا ابوالفتح / ۴۰۳

رضوی، سید محمد (آیت الله) / ۲۲۱, ۲۲۲

رضوی زاده / ۲۲۱

رفیع فر، جلال الدین / ۸۲

رفیعی مهرآبادی، محمد / ۷۱

رفیعی، کازالی / ۴۲۲

رکنی (سرتیپ) / ۴۹۳

رمضانزاده (ژاندارم) / ۳۸۵

رنجبر، علی / ۵۲۰

رواز، درویشعلی / ۴۱۶, ۵۴۳, ۵۴۴, ۵۴۵

رواز، کا علیخان / ۴۱۶

روحانی / ۱۶۱, ۱۶۳, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۲, ۲۰۷

روح_انی، سید حمید (حجت الاسلام) / ۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴،

ص: ۶۴۹

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۸، ۳۴۶

روشن، کاگر گعلی / ۵۱۴

روهنده، ابوالقاسم / ۳۴۲

روهنده، علی حسن / ۳۴۲

ریاحی، اسماعیل (سپهبد) / ۳۵، ۴۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۳۸، ۵۹۱

ریاحی، منوچهر / ۱۳۱

ریپورتر، شاپور (شاپور جی) / ۱۴۵

ریحانی فر، محمد تقی (سروان) / ۶۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵، ۵۵۳، ۵۶۹

ز

زارعی زیلابی، عوض / ۳۳۵، ۳۴۱

زاهدی (سروان) / ۶۱۵

زاهدی، فضل الله (سرلشگر) / ۱۳۹، ۵۴۱

زاهدی، نصرالله (ستوان یکم) / ۵۵۲

زکی پور، حسین خان / ۵۶۵

زکی خان / ۹۸

زلفی، سهراب / ۲۶۶

زند، ابراهیم (سرهنگ) / ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴

زیادخان / ۵۸، ۵۴۶، ۶۱۵

س

ساوجی (سرهنگ) / ۲۵۵

سترگ دره شوری، زیادخان / ۴۸۳

سج ___ ادی، می ___ ر مطلب (سید عبدال مطلب) / ۴۷۹, ۴۷۶

سحابی، یدالله (دکتر) / ۶۰۸, ۲۰۰

سرتیپ خان / ۱۲۲

سرخی، باباخان / ۲۱۴, ۲۵۳

سرخی، ملامهدی / ۱۲۶, ۲۵۳

س ___ ردار اسعد بختیاری / ۹۸, ۹۹, ۱۰۲, ۱۱۷, ۱۳۵

سردار شاهین / ۲۵۳

سردار فاخر / ۲۲۲

سعادت، کا علی کاظم / ۵۱۲, ۵۱۵

سعادت، محمد / ۳۴۲

سفری، محمد علی / ۳۹

سلحشور، پرویز / ۶۶, ۳۴۵

سلمه بن روزبه / ۷۸

سلیمی (ستوان) / ۲۵۴

سماعی، منوچهر (گروه بان) / ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۶, ۴۶۶

سمیعی، عباس / ۲۰۰

سنجر، فریدون / ۸۷

سهراب پور (سرلشکر) / ۴۹۲

سهرابخانلو، کریم / ۲۷۰

سهیلی، علی (دکتر) / ۱۲۰

سیاوش / ۳۳۵

سیاهان (سروان) / ۵۷۴

سیاهپور جلیل، فرامرزی / ۳۲۷, ۳۴۲, ۴۰۸, ۴۴۱, ۴۵۷, ۴۶۴, ۴۶۵, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۸۷,

ص: ۶۵۰

شاه طهماسب صفوی / ۸۳

شاه عباس اول / ۸۴

شاه عباس دوم / ۷۹

شاهبختی، محمد خان / ۱۰۲

شاه خلیلی (سرتیپ) / ۴۷۲, ۴۹۲

شاهین پور (س—رهنگ) / ۲۷۸, ۲۸۳, ۲۸۶, ۴۱۲

شبهستری، محسن (سرهنگ) / ۳۴۶, ۳۵۷, ۳۵۸

شجاعی، آقاسیف الله / ۱۲۴

شجاعی، آقاقدار / ۳۴۲

شجاعی، آقاهدایت / ۲۹۶, ۵۱۹

شریعتمداری، سید کاظم (آیت الله) / ۱۴۸,

ص: ۶۵۱

۱۴۹, ۱۵۲, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۶۱, ۶۰۳, ۶۰۷

شريف لو (سروان) / ۴۷۰

شـ ريف امـ امی، جعفر (مهندس) / ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲

شش بلوکی، حسن خان / ۶۲۰

شش بلوکی، حسين خان / ۵۲۳

شش بلوکی، امير تيمور / ۵۲۳

شعار، جعفر / ۴۲۳

شعبانی، احمد / ۷۶

شفيعی، آقادر يا / ۲۹۶

شفيعی، کافر ج / ۴۲۲, ۴۳۱

شکر الله خان / ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۱۹, ۱۲۲, ۱۳۶

شوکت، حميد / ۴۹, ۲۱۹, ۵۶۵, ۵۶۷, ۶۱۱

شولی، قربانعلی / ۲۳۰

شهامتدار، کاحسن خان / ۴۲۲

شهباء، محمد / ۸۳

شهبازی، حبيب الله خان / ۲۲, ۳۰, ۳۵, ۳۷, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۶, ۵۳, ۶۳, ۱۲۹, ۱۳۰, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۸,
۲۴۹, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۸, ۲۵۹, ۲۶۰, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۴, ۳۸۱, ۳۸۴, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۸, ۴۱۷,
۴۳۱, ۵۵۵, ۵۵۶, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۷۴, ۵۸۶, ۵۹۸, ۶۰۳, ۶۰۴, ۶۰۵, ۶۱۰, ۶۱۴

شهبازی، حسن / ۳۵

شهبـ ازی، عبدالله / ۱۸, ۵۳

شهشهانی، سهيلا / ۱۳۶

شهيم، ابراهيم / ۲۲۱

شهيم، علي / ۲۲۱

شيباني، حبيب الله (سرلشگر) / ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۲

شيخ (انصاري)، محمد صادق / ۳۳۵

شيخ خزعل / ۹۷، ۹۸، ۱۰۰

شيخ يداله / ۴۴۲

شيرازي (سرهنگ) / ۵۱

شيرازي، قوام الملک / ۳۴

شيرواني، کریم / ۳۹۰

ص

صابري، علي جان / ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۱

صابري، كا احمد خان / ۵۱۴، ۵۱۵

صابري، كا خليفه / ۵۱۴

صادق خان آقاي قاجار / ۴۲۷

صادقي، احمد / ۱۶۴

صادقي، ملا گرگعلي / ۵۵

صداقت کيش، جمشيد / ۵۹

صدری محمد آباد، اسحاق / ۵۸

صرافان، فرشته / ۷۹

صفرخان / ۲۵۳

صفری کشکولی، عوض الله / ۵۶، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۵۶۴

ص: ۶۵۲

صفری، امرالله / ۳۷۶

صفری، حسین / ۴۲۲

صفری، خانم جان / ۳۷۶

صفری، علی محمد / ۵۱۷

صفی خانی، محمدخان / ۲۵۳

صفی نژاد، جواد / ۷۹، ۸۰، ۱۱۹، ۱۲۳، ۴۳۰

صمصام بختیاری، امیربہمن خان / ۲۱۷، ۵۵۵، ۵۵۶

صمصام بختیاری، جہانشاہ / ۲۹۲

صمصام / ۵۴۶

صولت قشقائی، محمدحسین / ۲۱۹، ۵۵۵

صولت قشقایی، محمدناصرخان / ۳۸

صیدون / ۲۳۷

ض

ضرابی، منوچہر / ۲۹۱، ۲۹۲، ۵۴۲

ضرغام (سرلشکر) / ۴۴۲

ضرغام پور (بویراحمدی) / ۵۱۶

ضرغام پور (بویراحمدی)، شہباز / ۲۷۷، ۲۷۸، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۵

ضرغام پور (بویراحمدی)، عبداللہ خان / ۲۳، ۲۸، ۳۳، ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۳۳، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۱۴

۵۱۵, ۵۱۶, ۵۱۷, ۵۴۰, ۵۴۳, ۵۴۴, ۵۴۵, ۵۵۷, ۵۷۰, ۵۷۱, ۵۸۲, ۵۹۷, ۶۰۸, ۶۱۴

ضرغام پور (بویراحمدی)، کلبعلی / ۴۱۴، ۴۱۵

ض—رغام پور (بویراحم—دی)، منصورخان / ۲۹۳، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۴۳، ۵۴۵

ضرغام پور (بویراحمدی)، هادی / ۲۷۷، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۲

ضرغام پور، شکرالله خان / ۱۰۹

ض—رغام، محمدحسین (سرلشگر) / ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۶، ۴۶۳، ۵۵۰

ضرغام پور (بویراحمدی)، خداکرم / ۴۵، ۵۳، ۶۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۲، ۴۵۱، ۴۴۳، ۵۴۴،

۵۵۶، ۵۵۷، ۶۱۴

ضرغامپور / ۳۵۴، ۳۵۶، ۶۱۰

ضرغامی باصری، محمدخان / ۲۳۱، ۲۳۲، ۵۶۵

ض—رغام—ی کشکولی، سهراب خان / ۵۵۵، ۵۵۶

ضرغامی، حسنعلی / ۲۲۱

ص: ۶۵۳

ضرغامی، محمد/ ۳۴، ۲۲۱، ۲۴۳، ۶۰۴

ضرغامی، محمدحسین خان/ ۱۲۵

ط

طالب زاده اردوبادی، نادر/ ۴۹۲، ۴۹۶

طالقانی، سیدمحمـود (آیت الله)/ ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۴۳، ۲۰۰، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۷، ۶۰۸

طاهری، اسکندر/ ۵۳، ۲۹۶، ۴۷۰

طاهری، رجبعلی/ ۴۶

طاهری، کی عطا/ ۱۲۱، ۲۹۷، ۴۱۹، ۵۴۰

طاهری، محمدحسـن (دکتر)/ ۴۶، ۲۴۳، ۶۰۳

طاهری، محمـدحسین خان/ ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۹۵، ۵۳۲، ۵۴۱

طاهری، ناصرخان/ ۳۳، ۴۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۱۷، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷،
۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۳۱،
۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲،
۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۰۵، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹،
۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۶۱۴

طباطبائی، سید ضیاءالدین/ ۳۹، ۸۶

طبسی، شیخ عباس/ ۶۰۷

طلوعی، محمود/ ۱۴۲

طیبی پور، فرهاد/ ۷۱

ظ

ظہرابی، حسین (پویان جو)/ ۳۳۶

ظه رابی، کاسه راب / ۴۲۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۷

ظهرابی، کامحراب / ۳۳۶

ظهرابی، ملادهراب / ۵۱۵، ۵۱۷

ع

عابدی جلیلی، ملارجیم / ۳۰۰

عابدی، زمان / ۲۵۳

عابدی، فرهاد / ۲۲۶

عابدی، محمدصادق (اعتمادالدیوان) / ۲۰۵

عابدی، ملارجیم / ۵۲۱

عابدی، ملامیرزا / ۴۲۲

عابدی، ملک (مهندس) / ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۵۶، ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۱۶۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،
۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۶۵، ۲۷۴،
۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۷، ۵۷۸

ص: ۶۵۴

۵۸۳, ۵۸۵, ۵۹۱, ۵۹۲, ۶۰۲, ۶۱۹

عاصی (سرہنگ) / ۲۴۰

عاقلی، باقر (دکتر) / ۳۷

عباس زادگان، سیدجعفر / ۴۶, ۶۰۲

عباسی، کاعیوض / ۵۱۵

عباسی، محمدشریف / ۳۴۲

عبدالکریم قاسم / ۴۹۵

عبداللہ خان / ۲۷۵, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۲۹, ۵۱۶

عبداللہی جوکار / ۲۲۱

عبداللہی، مصطفیٰ / ۲۲۱

عبداللہی زادہ، شفیق (سروان) / ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۶, ۴۳۶, ۴۶۵, ۴۶۶, ۴۶۷, ۴۶۸, ۴۶۹, ۵۷۲, ۵۷۳

عبدالہی، مشہدی کھیاری / ۴۳۵

عبدالہی زادہ (سروان) / ۳۵۶

عبدی زادہ، احمد / ۴۷۶, ۴۷۷, ۴۸۲

عدالت (سروان) / ۴۴۵, ۴۴۶

عدالت منش، پرویز / ۳۲

عرب شیبانی، محمدتقی خان (سرہنگ) / ۱۳۷

عرفان (سرہنگ) / ۲۵۰

عرفان منش، جلیل / ۴۶, ۶۳, ۲۴۳, ۶۰۰, ۶۰۲, ۶۰۵, ۶۰۶

عزیزی، کی سالار / ۴۱۹

عسکری، کاقباد / ۴۳۱, ۵۱۴, ۵۱۷

عسکری، نادر / ۴۳۸

عطایی، رحیم / ۲۰۰

عطایی، منصور (مهندس) / ۲۰۰

عظیمی (سپہبد) / ۲۷۹

عظیمی، امرالله / ۳۴۲, ۶۶

عظیمی، فخرالدین / ۱۲۰

علاء، حسین / ۱۳۹

علم، امیراسدالله / ۳۴, ۳۸, ۴۶, ۱۴۰, ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۵۹, ۱۶۱, ۱۶۹, ۱۷۷, ۱۸۱, ۱۸۳,
۱۹۶, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۲۱, ۲۳۴, ۳۹۸, ۴۹۸, ۵۳۵, ۵۴۱, ۵۵۶, ۵۶۵, ۵۸۵, ۵۸۶

علوی کیا (سرتیپ) / ۴۴, ۴۱۳, ۵۹۵

علی بابایی، غلامرضا / ۸۷

علی پناهی بابکانی، کاخسرو / ۳۳۲, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۴۰

علی پور (استوار) / ۳۳۹, ۳۴۰, ۳۴۱

علی پور، ملا بیت الله / ۳۴۱, ۴۶۳

علیخان / ۱۲۳, ۱۳۳, ۳۹۸

علیاداد / ۵۶۹, ۵۷۰

علیدوستی (ستوان دوم) / ۵۵۲

علیزاده، غفور (سرہنگ) / ۲۳۷, ۲۷۵, ۲۷۷, ۴۰۲, ۴۱۹, ۴۲۰, ۴۴۱, ۴۵۶, ۴۶۳, ۴۶۴, ۵۳۲, ۵۳۹, ۵۴۰, ۵۴۱, ۵۷۱

علیزاده، ملا محمد باقر / ۴۲۲, ۴۳۱, ۵۱۷, ۵۲۱

علی محمد خان / ۴۲۸، ۴۲۹

علی نژاد، آقاییزن / ۴۴۶، ۴۴۷

عموی، محمدعلی / ۴۵

ص: ۶۵۵

عوض علی / ۵۱۷

عیداد، علی آقا / ۴۴۳

عیدی مرادی / ۴۷۱

عیدی / ۳۹۸، ۵۶۹

عیسی / ۵۱۷

عیلامی، باباخان (ایلامی) / ۴۲

غ

غروی کاشانی، شیخ محمد / ۱۷۷

غفاری (سرگرد) / ۳۵۲

غفاری / ۱۰۹، ۳۵۰

غفاری، هیبت الله / ۷۹، ۱۱۸

غفاری، یعقوب / ۵۴، ۶۷، ۸۹، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۸۵، ۴۲۵، ۴۸۴، ۵۳۵

غلامحسـن (اصل = غلامحسین) / ۵۰۳، ۵۰۵

غلامعلی، علی / ۴۰۴

غلامی، مهوش / ۱۴۷

ف

فاتح، حسین (سرگرد) / ۱۰۶

فارادنبه / ۱۰۲

فارسیمدان، زریر / ۵۲۳

فاطمی (سرلشکر) / ۵۹۶

فاطمی (سرهنگ) / ۴۰

فاطمی زاده، مرتضی (سرگرد) / ۴۰، ۵۳، ۶۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۸۵، ۵۹۰

فتاح / ۳۷۶

فتاح پور، فاضل / ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵

فتاحی، فتح الدین / ۷۷، ۴۲۷

فتح الله خان / ۲۹۴

فتحی ژاد، ملک منصور / ۳۰۳

فدایی / ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۵۰

فدایی، سید کرامت الله / ۳۰، ۵۹

فراست، جاوید (ستوان) / ۶۱۵

فراشبنده / ۲۵۸

فرحی، حسنقلی (ایزدی) / ۶۶

فرخ، مهدی / ۱۲۰

فرخ زاد، سیف الله / ۳۴۴

فرخ زاد، کابر جعلی / ۴۹۱

فرخ نژاد، شاه کرم / ۳۲۳، ۳۴۲

فرخی (ایزدی)، حسنقلی / ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۴، ۴۶۹، ۴۸۶، ۴۸۸، ۵۰۲، ۵۱۱، ۵۲۱، ۵۲۲

فرخیانی، ملاعیدی / ۵۱۵، ۵۱۷

فردوست، حسین (ارتشبد) / ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۴، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۹۵، ۵۹۶

فرشادمهر (سروان) / ۴۳۵

فرد، فتح الله / ١٤٤

فروزان، آقالهاس / ٣٤٢

فروزان، ماسيف الله / ٣١٩, ٤٢٢, ٤٤١, ٥١٦

ص: ٦٥٦

فرهاد (دکتر) / ۱۴۳

فـ رهمند، جـ لال / ۳۴، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۴

فرهنگ دره شوری، زکی خان / ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۷، ۵۲۳

فرهودی، سعید / ۷۸

فریدل، اریکا / ۷۲، ۴۲۴

فسائی / ۷۷

فقیری، امین / ۵۷

فلارد / ۵۲، ۲۱۸

فلسفی / ۲۰۷

فلسفی، شـ بیخ محمد تقی (حجت الاسلام) / ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۱

فولادوند، عزت الله / ۲۳

فولادوند، غلامرضا (سرهنک) / ۳۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۰۹، ۲۲۱

فیروزبخش (سرهنک) / ۲۷۷، ۳۰۹، ۳۱۶، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶

فیروزمند، کاظم / ۸۷

ق

قائدگیوی، علی / ۴۰۶، ۴۰۷

قائدی، اعظم الله / ۲۷۰

قائدی، امرالله / ۲۷۰

قائدی، هاشم خان / ۲۶۶، ۲۷۰

قائم پناه، حسن / ۶۹

قاجار، احمدشاه / ۸۶

قاجار، فتحعلی شاه / ۴۲۶

قاجار، محمدشاه / ۷۶

قاجار، ناصرالدین شاه / ۲۳۰

القاص میرزا / ۸۳

قاضی عسگر / ۳۸۵، ۵۵۴

قایدی، مشه ___ دی قمص ___ ور / ۳۲۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۴۵

قدر (سرگرد) / ۱۱۳

قرنی، ولی الله (سرلشگر) / ۴۹۶

قره باغی، عباس (ارتشبد) / ۳۵۳

قره یارلو، حسین / ۲۲۵

قزوینی، وحید / ۸۴، ۴۲۴

قشقای / ۲۳۸، ۲۵۴

قشقای، بهمَن / ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۵۲۶، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۴، ۵۷۵، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷

قشقای، خسروخان / ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۱۲۸، ۱۳۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹

قشقای، داریوش / ۶۱۴، ۶۱۵

قشقای، سلطان حسین / ۲۳۳

قشقای، سهراب / ۲۲۱

قشقای، صولت الدوله / ۵۱، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۷۵، ۵۶۳

قشقای، محمدحسین خان / ۵۱، ۵۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۸۲، ۵۵۵، ۵۵۶

قشقایى، محمـدناصرخان/ ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۵۱، ۵۶، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹،
۲۶۴

قشقایى، ملک منصور/ ۵۲۳

قشقایى، منوچهرخان/ ۲۳۰، ۵۶۴، ۶۲۰

قشقایى، هوشنگ/ ۲۲۱، ۲۲۳

قلندرى، حمید/ ۴۸۱

قلندرى، ملاجهانبخش/ ۳۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶

قلندرى، ملافرار/ ۳۱۳، ۴۶۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۱۷

قلی پور، اسلام/ ۴۶۱

قلی پور، نادر/ ۵۲۱

قمی (آیت الله)/ ۶۰۶، ۶۰۷

قمی، قاضی احمد/ ۸۳

قوام السلطنه/ ۵۴۱

قوام الملک/ ۸۴

قوام الملکی، میرزا علی محمدخان/ ۸۴

قوامی، عزیزالله/ ۳۴

قهرمانی ایبوردی، مظفر/ ۸۳

قهرمانی، ابراهیم خان/ ۶۲۰

قهرمانی، قاسم/ ۲۲۱

قهرمانی، مظفر/ ۸۳، ۲۶۴

ک

کاتم، ریچارد / ۷۲

کاجان محمد / ۴۲۲

کاجانقلی / ۵۱۶

کاحسن / ۵۱۷

کاخدابخش / ۴۳۱

کاخلیفه / ۵۱۴, ۵۱۵

کازکی / ۵۱۷

کاشانی، سید ابوالقاسم (آیت الله) / ۵۱۸

کاظمی / ۱۱۷

کاظمی، آقاشیروان / ۴۳۴

کاظمی، حیدر / ۲۲۹

کاظمی، محمد / ۲۶, ۱۰۶

کاعسکر / ۳۴۲

کاعلی / ۴۳۸

کاعلی کرم / ۵۱۵

کاغلامعلی / ۵۱۴, ۵۱۵

کاغیضان / ۴۶۴

کافرهاد / ۵۱۵

کا کا جان / ۱۲۸

کا گوی، علی / ۶۰۸

کا محمد تقی / ۴۲۹

کا محمد زمان / ۴۲۹, ۴۸۰

کا ملک حسن / ۴۲۹

کا نور علی / ۵۱۴

کا ولی / ۴۳۸

کدی، نیکی. آر / ۷۰, ۱۴۷, ۱۶۴

کریاسچی، غلامرضا / ۴۱, ۲۴۸

کردی انصاری / ۶۶, ۳۳۱, ۴۶۷, ۵۱۴

ص: ۶۵۸

۵۶۹, ۵۱۷, ۵۱۵

کردی بویراحمدی / ۴۴۲

کردی / ۴۴۴

کرزن (لرد) / ۸۲

کرکانی، محمدحسن / ۲۵۳

کریمی، کالاه / ۵۲۱

کروچه، بندتو / ۲۳

کرونین، استفانی / ۸۷, ۲۰۹

کریم خان (بهادر السلطنه) / ۱۲۲

کریم خان زند / ۴۲۵

کریمخان / ۹۹

کریمی، ملااحمد / ۳۱۳, ۵۱۴, ۵۱۵, ۵۱۷

کریمی، ملابهمن / ۳۱۳, ۳۲۷, ۴۲۰, ۴۲۲, ۴۶۳, ۴۷۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۵۱۵, ۵۱۷

کریمی، ملایده / ۵۲۰

کسروی، احمد / ۹۸

کشاوری، کیخسرو / ۷۰, ۸۶

کشکولی، احمدخان / ۶۲۰

کشکولی، امیر تیمور / ۵۲۳

کشکولی، ایرج / ۴۹, ۲۱۹, ۵۶۵, ۵۶۶, ۵۶۷, ۶۱۰, ۶۱۱, ۶۲۱

کشکولی، جهانپور / ۶۲۰

کشکولی، حسین پاشا / ۶۲۰

کشکولی، سہراب خان / ۴۲, ۲۸۳, ۳۰۳, ۳۰۶, ۵۵۶, ۵۵۷

کشکولی، طہمورث / ۶۲۰

کشکولی، عبداللہ / ۵۲۳, ۵۶۵

کشکولی، عطا / ۴۹, ۵۶۷, ۶۱۰, ۶۱۱, ۶۲۱

کشکولی، علی محمدخان / ۴۹۲

کشکولی، فتح اللہ خان / ۶۲۰

کشکولی، فریدون / ۵۲۳

کشکولی، نصر اللہ / ۶۲۰

کلانتر بویراحمدی / ۵۳۲

کلہ خورلو، باباخان / ۲۵۳

کمال (سپہبد) / ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۵, ۲۸۶, ۲۸۸, ۵۰۸

کمالوند، روح اللہ (آیت اللہ) / ۱۶۶, ۱۶۷

کندی، جان فیتز جرالڈ (جان اف) / ۱۲۵, ۱۴۰, ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۴۶, ۲۳۷, ۲۷۵, ۴۴۷, ۴۴۸, ۵۳۲

کوششی، جمشید (مهندس) / ۳۸۸, ۳۸۹, ۵۶۱

کومر، رابرت / ۳۶۵, ۵۲۹

کی امیر / ۲۹۶

کیانی ہفت لنگ، کیانوش / ۱۰۵

کیانی، کریم / ۳۹۰, ۵۶۱, ۵۶۲

کیانی، منوچہر / ۵۶, ۲۶۶, ۲۷۱, ۵۷۴, ۵۷۵

کیانی، ناصر خان / ۳۹۰

کیانی، نصیر / ۳۹۰

کیانی، ول خان / ۳۲, ۴۲, ۲۷۴, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۴, ۲۸۵, ۲۸۸, ۲۹۳, ۲۹۴, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۷, ۳۸۲, ۳۹۰, ۴۱۶,

ص: ۶۵۹

۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۲، ۶۱۴

کیاوند، عزیز / ۷۷، ۱۱۹

کیخان، فتح اللہ / ۶۲۰

کیخان، محمدحسن / ۶۲۰

کی خلیفہ پناہی / ۲۹۶

کی لہراسب / ۱۱۷

کی محمدرضا / ۴۲۶

کی مکی طاس احمدی / ۱۰۲

کی ملک احمد / ۴۲۶

کی مندنی جہان بین / ۶۶

گ

گارود، اولیور / ۹۴

گاوبہ، ہانیس / ۷۸

گرانٹوسکی / ۷۰

گرمرودی، میرزا فتاح / ۷۷، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹

گری، ادوارد (سر) / ۱۰۴

گل آرایش، محم—درضا / ۴۶، ۶۳، ۲۴۴، ۶۰۵

گلپایگانی، سیدمحمدرضا (آیت اللہ) / ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۶

گلستانی، عزیزخان / ۳۴۲

گلکی، فضل اللہ / ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۳

گله زن (سرهنگ) / ۲۳۰

گله زن، حاجی بابا / ۲۵۲

گله زن، دشتی / ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۵۲, ۵۰۴, ۵۰۵, ۵۲۷

گواهی، عبدالرحیم / ۷۰

گودرزی، هدایت / ۲۵۳

گوگالین، کمال الدین (سپهد) / ۵۳۰

گوهری، عوض / ۴۰۹

گویجلو، شیرخان / ۵۷۴

ل

لاشایی، کورش / ۴۹

لطف الله / ۳۷۶

لطیفیان، سعیده / ۱۶۴

لمبتون، آن / ۸۴, ۹۲, ۹۳, ۹۷

لمعه، منوچهر / ۲۸

لوسوئور، امیل / ۸۶

لوشانی، پرویز / ۱۲۰

لوفلر، رینهولد / ۷۲, ۸۰, ۴۲۴

لهراس (فروزان) / ۳۲۰

م

مؤبد (سرهنگ) / ۲۸۵

مؤمنی، عوض / ۳۴۴

مؤمنی، ملاحداد / ۵۱۵

مازندرانی، وحید / ۸۲

ماژین، احمد (سپهبد) / ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۴۹

مالک، مظفـر (سـپهبد) / ۴۰، ۴۴، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۸۴، ۴۳۹، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۸، ۴۹۹،
۵۰۱

ص: ۶۶۰

۵۰۷, ۵۰۸, ۵۰۹, ۵۴۸, ۵۵۲, ۵۷۲, ۵۹۵

ماندنی پور، بهرام / ۵۰۵

ماھوتیان (تیمسار) / ۵۰۸

مجیدی کرائی، نورمحمد / ۵۴, ۵۵, ۱۳۶, ۴۲۵

مجیدی / ۱۳۶, ۳۵۰

محتشمی پور، سیدعلی اکبر / ۴۷, ۵۹۷

محلاتی شیرازی، شیخ بہاء الدین (آیت اللہ) / ۴۶, ۱۶۱, ۲۲۰, ۲۲۲, ۲۴۳, ۲۶۲, ۲۹۳, ۲۹۴, ۳۱۸, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۰۲, ۶۰۳, ۶۰۴, ۶۰۵

محلاتی، شیخ مجدالدین / ۴۶, ۶۰۳

محمد شفیع خان / ۹۸

محمد میرک بن مسعود حسینی منشی / ۷۹

محمد پور، میرزا ضرغام / ۴۸۸

محمدجان / ۱۲۸

محمد حسین خان / ۱۲۲, ۱۲۳

محمدزادہ، دھراب / ۴۲۲

محمدی گوہرگانی، فرج اللہ / ۴۳۵

محمدی مسقانی، عوضقلی / ۲۵۳

محمدی، حاج عوضقلی / ۲۴۴

محمدی، حسین / ۴۸۰

محمدی، علی / ۳۳۴, ۳۴۱, ۳۴۴

محمدی، عوض قلی / ۳۹۸

محمـ دی، غلامحسـ ن / ۶۶, ۳۳۴, ۳۴۱, ۳۴۴, ۴۶۹, ۴۸۶, ۵۱۱, ۵۱۷, ۵۲۱, ۵۲۲

محمدی، ملاعلی محمد / ۲۷۰, ۴۶۳, ۴۷۸, ۴۸۳, ۵۱۴, ۵۱۷

محمدیان، کاهانی / ۵۱۷

محمودعلی / ۵۶۹

محمودی، سید کریم / ۳۴۲

محمودی، سید محمد حسین / ۳۱۷, ۳۳۰, ۶۰۴

محمودی، صادق (سروان) / ۵۵۲

مخبر، عباس / ۹۳

مخبر السلطنه / ۹۹

مختار / ۵۶۹

مدرسی، اعتماد السلطنه / ۲۲۱

مدنی، جلال الدین / ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۹۷

مرادی (تنهایی)، علی مراد / ۶۶, ۶۷

مرادی، حاج شکرالله / ۱۲۷

مرادی، سهراب / ۴۸۲

مرادی، عباسقلی / ۲۲۹

مرادی، کربلایی عیدی / ۵۱۷

مرادی، ملا باباخان / ۴۶۳

مرادیان، فرح / ۵۱۵

مرتضی قلی خان / ۲۱۸

مردانی (انصاری)، شیخ افضل / ۲۷۸، ۳۳۵

مرسلوند، حسن / ۸۶

مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین (آیت الله) / ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۱

مستوفی، حمدالله / ۷۶، ۸۳، ۴۲۴

مستوفی، عبدالله / ۹۷

مستوفی الممالک / ۱۳۱

ص: ۶۶۱

مسعودی، کاسردار / ۴۲۲

مسعودی، کاکریم / ۴۳۱

مسعودی، مشہدی منصور / ۵۲۱

مسعودی، ملاکھیار / ۴۲۲

مسقانی، عوضعلی / ۳۹۹

مسلمی، اعظم / ۵۵

مسیح اللہ / ۱۲۸

مشایخی، مستشارالسلطنہ / ۱۳۷

مشرقی، محمود / ۱۴۷

مشہدی شیرخان / ۲۵۷

مشہدی قربانعلی / ۴۳۸

مصباحی، سیدمجدالدین (حجت الاسلام) / ۴۶، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۶

مصدق، محمد (دکتر) / ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۲۱۹، ۲۴۷، ۵۱۸، ۵۱۹

مصطفوی، محمدتقی / ۷۸

مصطفی / ۴۸۰

مصوررحمانی، غلامرضا (سرہنگ) / ۴۸، ۳۷۸

مظفری، حاج اسماعیل / ۶۶، ۳۱۲

مظفری، کی اسماعیل / ۴۵۷، ۵۱۷، ۵۱۹

مظفـری، کی خدابخش / ۶۶، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۹۸

مظفری، کی فرج اللہ / ۴۷۴

معاد يخواه، شيخ عبدالمجيد / ٥١

معتضد، خسرو / ٤١

معمد الدوله، فرهاد ميرزا / ٨٤

معقل بن عيسى / ٧٨

معين دهلشتي، حاج محمد (معين التجار بوشهري) / ١٠٢, ١٣٤, ١٣٥, ١٣٦

معين، محمد / ٧٧

معيني، احمد (سرهنگ) / ١٠٦, ١١١, ١١٢

مفيدي، مصطفى / ٤٣

مقدسي، حمزه / ٢٨٤, ٢٨٥, ٤٢٣

مكي، حسين / ٨٦

ملا اسماعيل / ٥١١

ملاريجان / ٥١١

ملاسيه (سياوش) / ٣١٦, ٤٣١, ٥١١

ملاشهbaz / ١٢٨

ملاعزير الله / ٥١١

ملافرار قلندري / ٤٧٥

ملك حسيني، سيدكرامت الله (آيت الله) / ٣١, ٢٩٣, ٣١٨, ٦٠٠, ٦٠١, ٦٠٢, ٦٠٣, ٦٠٤, ٦٠٥

ملكشاه بيراحمدى / ٧٩

مندني پور، بهرام / ٣٠٤, ٣٣٥, ٣٤٠, ٣٦١, ٣٩٨, ٥٠٦

مندني پور، جهرم / ٣٣٥, ٣٤٠

منزوی، علینقی / ۴۲۳

منشی زاده (سرهنګ) / ۴۶۸, ۴۶۹, ۴۸۵, ۴۸۸

منصور، حسنعلی / ۵۴۸

منصورخان / ۴۶۴

منصوری، آقاییژن / ۶۶, ۲۹۶, ۳۰۵, ۴۵۳

ص: ۶۶۲

۵۱۹، ۵۱۷، ۴۵۷

منصوری، جواد / ۳۰، ۵۹، ۲۹۲

موسایی، میثم / ۶۰، ۶۱

موسوی (موسوی لاری)، سید عبدالعلی / ۳۱

موسوی بلادی، سید محمدعلی / ۳۱۶

موسوی بهبهانی، سید اسدالله / ۲۲۲، ۴۷۶

موسوی بیدکی، سید جهان / ۶۰۴

موسوی، سید حسن / ۸۰

موسوی، میرزا مجید / ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۵۴۴

موسوی پور، آقا الهراسب / ۶۶، ۱۲۴، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۴۳۲

موسی، محمد (ارتشبد) / ۵۳۰

موصولو، خوردل / ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۶۱۵، ۶۱۶

موصولو، فرج الله / ۲۶۸، ۲۷۰

مهدوی (سرتیپ) / ۴۷۲، ۴۹۲

مهدوی، عبدالرضا (هوشنگ) / ۱۲۰

مهدی سرخی / ۲۴۲

مهدیقلی موصولو / ۵۷۴، ۵۷۵

میرزاقلی / ۶۲۰

میرفخرایی (ستوان) / ۱۱۳

میر محمد صادق، سعید / ۷۶

ناجی، عبدالحسین (سرهنگ) / ۶۶، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲،
۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱

نادرخانی (سرتیپ) / ۲۱۰

نادرشاه افشار / ۴۲۵

نادور، علی (سرتیپ) / ۲۳۷، ۴۰۴، ۴۰۵

نارکی، میرزاقلی / ۴۳۸

ناصر، عبدالله (سرهنگ) / ۵۵۶

ناصرنیا، حسن / ۳۳۵

ناظم، علاءالـدین (سرلشگر) / ۴۴، ۳۲۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲،
۴۱۳، ۴۱۴، ۵۶۰، ۵۹۶

نانز، الن / ۱۶۴

نایب پاشاخان / ۱۲۸

نجابت، حیدرعلی / ۶۰۰

نجـابـت، شـیخ حسنعلـی (آیت الله) / ۶۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۶۰۰، ۶۰۵، ۶۰۶

نجاتی، غلامرضا (سرهنگ) / ۳۰، ۳۸، ۴۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۵۶۶

نجف دری، منوچهر (سروان) / ۵۵۲

نجفی، علی محمد / ۵۶

نجمی، ناصر / ۳۸، ۳۹

نرمابی، آقاجهانگیر / ۵۱۶

نرمابی، کاقلی / ۵۱۶

نزیه، حسن / ۲۰۰

نصرتی، کاظم / ۵۱۳

ص: ۶۶۳

نصرتی، ملاغلام / ۴۶۴

نصرتی، نادر / ۴۳۳, ۴۳۴

نصیر کیانی / ۲۲

نطنزی، معین الدین / ۷۶, ۴۲۴

نگهبان، ایرج / ۲۸۶

نگین تاجی، شیروان / ۵۱۹

نمدی، ابراهیم خان / ۲۳۰

نوائی، عبدالحسین / ۷۶

نوبخت، حبیب الله / ۱۲۰

نوذری، بیژن / ۱۲۰

نورزاده بوشهری، اسماعیل / ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۳۶

نوروز، محمد / ۲۲۵, ۲۲۶, ۶۱۹

نوروزیان، بیت الله / ۴۲۲

نوروزیان، کامان الله / ۵۱۳, ۵۱۶, ۵۱۷

نوروزیان، ملاسدالله / ۵۱۷

نوروزیان، ملانوذر / ۵۱۶

نوری، شکرالله خان / ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۲۹

نوگکی، بشیر / ۳۲۸

نویی، محمدعلی خان / ۴۲۸

نیرومند دلی، کا ایمر / ۲۹۸, ۲۹۹

نیرومند، امیر حسین / ۴۶، ۲۳۰

نیساریان، عطاء اللہ / ۳۷۶

نیک اقبال، علی / ۴۵۳

نیکبخت، عباس خان (سروان) / ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۳۲

نیکبخت، کی محمد علی / ۶۶

نیکبخت، ملا محمد علی / ۴۵۷

نیک پی، آقاجلو (رستگار) / ۵۱۶

نیکسون، ریچارد / ۱۴۰، ۴۴۷

نیک نام، کاوس / ۴۵۲

و

والد (آیت اللہ) / ۱۹۱

وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر / ۷۶

ورہرام، کریم (سپہبد) / ۳۴، ۴۴، ۱۳۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۷۳، ۳۰۵، ۳۷۱، ۳۸۰،

۳۸۹، ۴۴۹، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۵۸، ۵۹۲، ۶۰۶

وزین (سرہنگ) / ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷

وطن دوست / ۴۵۰

ولیان (سروان) / ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰

ولیخان / ۱۲۳

ویسی، مشتری / ۳۷۶

۵

هاشمی بیدکی، سیدیونس / ۳۱۸، ۶۰۴

هاشمی رفسنجانی، علی اکبر (آیت الله) / ۱۵۰

هاشمی، سیدمحمدحسین / ۴۶، ۶۰۲

هاشمی، منوچهر (سرتیپ) / ۳۹، ۴۰، ۳۶۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۶۰۷

هاطی، موسی / ۴۶۸

ص: ۶۶۴

ہلمز، ریچارد / ۱۴۶

ہمایون (سرہنگ) / ۲۶۹

ہمایون، محمود (سرہنگ) / ۲۵۵، ۲۵۸، ۵۴۴

ہمبلی، گاوین / ۹۳

ہمت (سرلشکر) / ۳۰۷

ہم_ت، س_یاوش (مهندس) / ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷

ہمت، سیف اللہ (سرلشکر) / ۱۳۰، ۲۲۷، ۲۷۴، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۱۴، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲

ہمت پور، خدا بخش / ۳۲۸، ۳۳۷، ۴۶۴

ہمتی، فایز / ۴۰۹

ہنرچی (سروان) / ۴۳۴

ہوشیاری، ملابھروز / ۵۱۵

ہویدا، امیر عباس / ۵۰۱

ہیراد / ۴۶۸، ۵۰۸، ۵۴۷

ی

یاتسوچ، گراتیان (سرہنگ) / ۱۴۶، ۳۶۵، ۳۶۹، ۵۲۸، ۵۲۹

یارشاطر، احسان / ۷۲

یارشو / ۶۱۹

یزدان بخش، ماہ بس / ۳۷۶

یزدان پناہ، کی جمشید / ۲۹۶، ۲۹۷

یزدی، ابراهیم / ۴۳

یکرنگیان، میرحسین / ۸۷، ۱۰۹، ۲۰۹

یوسفی قشقایی، امرالله / ۱۲۰، ۵۱۵

ص: ۶۶۵

عكس

□

ص: ٦٦٨

عكس

□

ص: ٦٦٩

عكس

□

ص: ٦٧٠

عكس

□

ص: ٦٧١

عكس

□

ص: ٦٧٢

عكس

□

ص: ٦٧٣

عكس

□

ص: ٦٧٤

عكس

□

ص: ٦٧٥

عكس

□

ص: ٦٧٦

عكس

□

ص: ٦٧٧

عكس

□

ص: ٦٧٨

عكس

□

ص: ٦٧٩

عكس

□

ص: ٦٨٠

عكس

□

ص: ٦٨١

عكس

□

ص: ٦٨٢

عكس

□

ص: ٦٨٣

عكس

□

ص: ٦٨٤

عكس

□

ص: ٦٨٥

عكس

□

ص: ٦٨٦

عكس

□

ص: ٦٨٧

عكس

□

ص: ٦٨٨

عكس

□

ص: ٦٨٩

عكس

□

ص: ٦٩٠

عكس

□

ص: ٦٩١

عكس

□

ص: ٦٩٢

عكس

□

ص: ٦٩٣

عكس

□

ص: ٦٩٤

عكس

□

ص: ٦٩٥

عكس

□

ص: ٦٩٦

عكس

□

ص: ٦٩٧

عكس

□

ص: ٦٩٨

عكس

□

ص: ٦٩٩

عكس

□

ص: ٧٠٠

عكس

□

ص: ٧٠١

عكس

□

ص: ٧٠٢

عكس

□

ص: ٧٠٣

عكس

□

ص: ٧٠٤

عكس

□

ص: ٧٠٥

عكس

□

ص: ٧٠٦

عكس

□

ص: ٧٠٧

عكس

□

ص: ٧٠٨

عكس

□

ص: ٧٠٩

عكس

□

ص: ٧١٠

عكس

□

ص: ٧١١

عكس

□

ص: ٧١٢

عكس

□

ص: ٧١٣

عكس

□

ص: ٧١٤

عكس

□

ص: ٧١٥

عكس

□

ص: ٧١٦

عكس

□

ص: ٧١٧

عكس

□

ص: ٧١٨

عكس

□

ص: ٧١٩

عكس

□

ص: ٧٢٠

عكس

□

ص: ٧٢١

عكس

□

ص: ٧٢٢

عكس

□

ص: ٧٢٣

عكس

□

ص: ٧٢٤

عكس

□

ص: ٧٢٥

عكس

□

ص: ٧٢٦

عكس

□

ص: ٧٢٧

عكس

□

ص: ٧٢٨

عكس

□

ص: ٧٢٩

عكس

□

ص: ٧٣٠

عكس

□

ص: ٧٣١

عكس

□

ص: ٧٣٢

عكس

□

ص: ٧٣٣

عكس

□

ص: ٧٣٤

عكس

□

ص: ٧٣٥

عكس

□

ص: ٧٣٦

عكس

□

ص: ٧٣٧

عكس

□

ص: ٧٣٨

عكس

□

ص: ٧٣٩

عكس

□

ص: ٧٤٠

عكس

□

ص: ٧٤١

عكس

□

ص: ٧٤٢

عكس

□

ص: ٧٤٣

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

